

شورش کاخ نشینان

جلد اول: نقش آمریکا در کودتاهای نظامی جهان



سازسان قره داغی

ISBN 978-8-7939264-7-9



9 788793 926479 >



AVAYeBUf.com

آوای بوف

شورش کاخ نشینان

جلد اول

نقش آمریکا در کودتاهای نظامی معاصر در جهان

«ساسان قره داغی»

با عشق و احترام

تقدیم به تمامی جانم با منتخبات راه آزادی



avaye.buf@gmail.com

AVAYeBUF .com

**Palace Revolution
(Martial law)
first volume**

شورش کاخ نشینان

جلد اول (نقش آمریکا در کودتاہای نظامی جهان)

By : sasan Gharehdaghi

ساسان قرہ داغی

Illustrator : Houriyeh Gharehdaghi

طرح جلد : حوریہ قرہ داغی

انتشارات : آواي بوف

Publish: Avaye Buf

ISBN: 978-87-93926-47-9

©2021 Avaye Buf

avaye.buf@gmail.com - www.avayebuf.com

کلیہی حقوق محفوظ است.

لطفا جهت هماہنگی برای استفاده بہ ہر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمہ و ہرگونہ
استفادہی دیگر) لطفا بہ ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

www.AVAYEBUF.COM

لینک دسترسی آنلاین بہ کتاب:

سرشناسه : شورش کاخ نشینان / ساسان قره داغی. - ج ۱
عنوان و نام : شورش کاخ نشینان [کتاب] جلد اول (نقش آمریکا در
پدیدآور کودتاهای نظامی جهان) / مولف ساسان قره داغی ؛
ویراستار : قاسم ؛ طرح جلد حوریه قره داغی..
مشخصات نشر : دانمارک: نشر آوای بوف، 2021.
مشخصات : ۴۶۰ ص؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.
ظاهری
شابک : نشر اینترنتی: ۹۷۸-۸۷-۹۳۹۲۶-۴۶-۲ :
موضوع : نقد/ تاریخی / متن فارسی-- قرن ۱۴
موضوع : 20th century --
رده بندی کنگره : 87-93926-47-2 /
شماره کتابشناسی ملی:

شابک: ۹۷۸-۸۷-۹۳۹۲۶-۴۷-۹

ISBN: : 978-87-93926-47-9

فهرست

سخنی با خواننده محترم	۷
۱- آرژانتین	۱۰
۲- اندونزی	۴۳
۳- ایران	۷۸
۴- ترکیه	۱۶۶
۵- شیلی	۲۰۱
۶- غنا و آفریقا پس از کودتا	۲۳۴
۷- کامبوج	۲۵۸
۸- کلمبیا	۲۹۳
۹- جمهوری دموکراتیک کنگو	۳۲۰
۱۰- کودتای کوبا	۳۴۷
۱۱- گواتمالا	۳۸۸
۱۲- یونان	۴۱۹
منابع و مآخذ	۴۶۵

سخنی با خواننده محترم

در طول تاریخ استعمارگران همواره در پی تأمین منافع نامشروع خود از منابع دیگر کشورها بوده و هستند، خوی استعمارگری قدرت‌های خارجی با آغاز انقلاب صنعتی در قرن ۱۷ دو چندان شد به طوری که برده‌داری و بهره‌کشی از انسان‌ها جزء اصول اساسی آن‌ها بود.

کشورهای غربی از دوران آغاز انقلاب صنعتی در قرن ۱۷ و حتی قبل از آن روند استعمارگری در پیش گرفتند و با توجه به اینکه توانسته بودند به لحاظ علمی و صنعتی و تکنولوژی پیشرفت کنند و ابزار نظامی قدرتمندی هم در اختیار داشته باشند، در مسیر اسارت و به بند کشیدن کشورها و ملت‌های دیگر قدم برداشتند. از دورانی که اروپایی‌ها به سمت آفریقا حرکت کردند و میلیون‌ها انسان را به بردگی کشیدند و در اروپا و بعد در آمریکا از آنها بهره‌کشی‌های بسیار ظالمانه‌ای کردند. این کشورها نقاط مختلف جهان را به تصرف خود درآوردند؛ از آفریقا گرفته تا آسیا و حتی سرزمینی مثل استرالیا که جزیره بزرگ و دور افتاده بود. آن‌ها خودشان را محق می‌دانستند که سرزمین دیگران را اشغال کرده و منابعشان را در اختیار گرفته و از نیروی انسانی آن‌ها هم استفاده کنند. یکی از بزرگترین این مستعمرات هندوستان بود که نزدیک به دو قرن انگلستان آن را تحت استعمار خود گرفت.

حضور استعمارگران در کشور های مختلف عامل شورش‌ها و ناآرامی‌های بسیاری در این مناطق بود و مردم کشور های جهان سوم با اندک آگاهی از حقوق خویش حاضر به همکاری با استعمارگران نبوده و به مقابله با آنان پرداختند، به تقابل با دشمنی که او را می‌دیدند و سایه شوم‌اش را بر کشور حس میکردند، با شروع بیداری ملل تحت ستم، استعمار تغییر شکل داده و به ظاهر عقب نشینی مینماید ولی با تجهیز و ساپورت

شخص یا گروهی از مردم همان کشور و حکمرانی ظاهری آنان، چپاول و غارت‌گری را به روشی دیگر ادامه میدادند و این بار آن که مردم را سرکوب و کشور را غارت میکرد به ظاهر از مردم بومی همان کشور ولی در باطن کار گزار قدرت های استعماری بود

از این رو بعد از جنگ جهانی دوم و ضعف نظامی قدرت های استعماری و استقلال کشور های افریقایی و آسیائی، کودتا هائی یکی پس از دیگری در این کشور ها به وقوع پیوست و بجای فرمانداران انگلیسی و فرانسوی اشخاصی از اهالی همان کشور ها و ترجیحا نظامی، بر اریکه قدرت نشستند

تاریخ کشورهایی که امروزه مدعی شعارهایی همچون آزادی، عدالت، دموکراسی، حقوق بشر و از این قبیل هستند، پر از استعمارگری و بهره‌کشی از ملت‌های دیگر است.

استعمارگران هیچ گاه خواهان آزادی و دموکراسی برای مردم کشورهای تحت سلطه نیستند چون با منافعشان در تضاد است.

در دموکراسی، در برابر هر نهاد حکومتی نهادی مردمی وجود دارد که در تعدیل قدرت به نفع مردم نقش مهمی ایفا می‌کند. این نهادها عبارت‌اند از: انتخابات، افکار عامه، اتحادیه‌های صنفی و تجارتی، احزاب سیاسی، گروه‌های فشار و... مطبوعات. کسان و گروه‌هایی که در رأس حکومت قرار می‌گیرند، ناگزیرند که حمایت نهادهای مردمی را با خود داشته باشند. تعدیل قدرت در نظام دموکراسی نیز از همین جا است که به وجود می‌آید. از این رو با وجود نهاد های دمکراتیک در یک کشور، استعمارگران دست‌بازی در غارت کشور نداشته و سازمانهای مردمی سدی هستند در مقابل غارتگران.

برای تسلط و ادامه چپاول و بهره‌کشی از یک کشور، اولین قدم، کودتا و به قدرت رساندن شخصی است که تمامی این نهادها و دستاوردهای سیاسی و مدنی را نابود کرده، مردم را به حاشیه رانده و تمام تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی و اقتصادی را شخصا به عهده گیرد.

کنترل کشور و معامله با یک نفر بمراتب برای استعمارگران راحت‌تر است تا مواجهه با نهاد های مردمی. کودتای ۱۲۹۹ توسط عوامل انگلستان و کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ توسط کودتاگران امریکایی و انگلیسی با بقدرت رساندن رضا شاه و محمد رضا شاه بر تخت سلطنت و نابودی مجلس و احزاب و مطبوعات و تجمعات مردمی و سندیکاها توانستند از طریق این اشخاص و انعقاد قرار داد های استعماری با آنان نفت و گاز و دیگر منابع زیر زمینی را به غارت برده و نه مجلسی بود که درباره این قرار دادها جرئت اظهار نظر داشته باشد و نه روزنامه‌ای که این غارت و خیانت به خلق را برای مردم نمایان سازد. بردند و خوردند و مخالفین را کشته و یا خانه نشین کردند و مردم فقط نظاره گر بودند.

ساسان قره داغی

۱- آرژانتین



دولت دموکراتیک آرژانتین با کودتای نظامی سازمان سیا در ۲۴ مارس ۱۹۷۶ سرنگون شد. بر اساس اسناد طبقه بندی نشده آمریکا در سال ۲۰۰۳، در اکتبر سال ۱۹۷۶ بین وزرای خارجه آمریکا و آرژانتین یعنی «هنری کسینجر» و «گوزیتی» بلافاصله پس از اینکه دولت نظامی و کودتا در این کشور به قدرت رسید در گفتگوهایی که صورت گرفته است به صراحت کسینجر از دولت کودتا حمایت کرده و بر جنگ عادلانه ای که در آن ۳۰ هزار نفر که اکثر آنها جوان بوده اند کشته شده و ۴۰۰ کودک نیز به سرقت رفتند صحنه گذاشته است.

آرژانتین با نام رسمی جمهوری آرژانتین کشوری است در آمریکای جنوبی. پایتخت آن بوئنوس آیرس است. زبان رسمی این کشور اسپانیایی و جمعیت آن ۴۳'۵۹۰'۴۰۰ نفر است. واحد پول آرژانتین پزو نام دارد. آرژانتین از لحاظ وسعت پس از برزیل دومین کشور آمریکای جنوبی و در بین کشورهای جهان هشتمین کشور از لحاظ وسعت است. آرژانتین سومین اقتصاد بزرگ آمریکای لاتین را دارد و سطح زندگی در آن بالا است. ۹۷ درصد از جمعیت آرژانتین اروپایی تبار هستند که بیشترشان از نوادگان مهاجران ایتالیایی و اسپانیایی هستند. ۹۲ درصد از مردم این کشور مسیحی، ۱/۹ درصد مسلمان و بقیه بی دین یا پیرو ادیان دیگر هستند. پاپ فرانسیس اول، رهبر کاتولیک های جهان اهل آرژانتین بوده است. وی اولین شخص غیر اروپایی بود که به عنوان پاپ انتخاب شد.

منطقه کنونی آرژانتین پیش از این یکی از مستعمرات امپراتوری اسپانیا به نام «فرمانداری ریو دلا پلاتا» را تشکیل می داد. با درگرفتن جنگ استقلال آرژانتین، مردم این منطقه اعلام استقلال کردند و پس از استقلال جنگ های داخلی آرژانتین رخ داد که در خلال بخش اعظم سده نوزدهم ادامه یافت. این کشور در جریان سده بیستم با چندین کودتا و دوره های بی ثباتی سیاسی روبه رو شد و بحران های اقتصادی نیز در آن رخ داد.

مجمع الجزایر فالکلند در امتداد فلات آرژانتین قرار دارد و اما در کنترل بریتانیا است. این جزایر میان دو کشور مورد مناقشه هستند. ارتش آرژانتین در ۲ آوریل سال ۱۹۸۲ اقدام به تصرف جزایر فالکلند کرد، اما نیروهای بریتانیایی موفق شدند که در ۲۰ ماه مه همان سال جزایر را دوباره پس گیرند. در این جنگ ۲۵۰ سرباز بریتانیایی و ۶۵۰ سرباز آرژانتینی کشته شدند.

۱-۱- جغرافیا

آرژانتین و سعتی به مساحت ۲۷۹۱۸۱۰ کیلومتر مربع از این قاره را اشغال کرده که بین آند (رشته کوه) در غرب و اقیانوس اطلس جنوبی در شرق و جنوب واقع شده است. این کشور از شمال با پاراگوئه و بولیوی، از شمال شرق با برزیل و اروگوئه، و از جنوب و غرب با شیلی مرز مشترک دارد. مرز آرژانتین تقریباً از شمال تا جنوب ۳۷۰۰ کیلومتر، و از شرق تا غرب ۱۴۰۰ کیلومتر می‌باشد. این کشور را می‌توان تقریباً به چهار قسمت تقسیم نمود: دشت‌های حاصلخیز پامپا در مرکز کشور، قسمت کشاورزی در فلات، جلگه غنی از نفت پاتاگونیا در نیمه جنوبی پایین استان تیرا دل فیوگو؛ فلاتهای نیمه گرمسیری گرانچاکو در شمال، و رشته کوه‌های پریپیچ و خم آند در امتداد مرز غربی با شیلی.

این کشور مدعی مالکیت محدوده‌های جزایر فالکلند (به اسپانیایی: جزایر مالویناس) و جزایر جورجیای جنوبی و ساندویچ جنوبی می‌باشد. تحت عنوان جنوبگان آرژانتین، این کشور مدعی حاکمیت ۳۷۴۳۱۲ کیلومتر مربع از قاره جنوبگان (قطب جنوب) است، که ادعاهای دیگری نیز درباره‌ی آنها از سوی شیلی و بریتانیای مطرح شده است.

اسپانیایی‌های مهاجم در سال ۱۵۱۶ میلادی وارد آرژانتین شدند و بسیاری از آنان با شنیدن شایعه وجود «کوه‌های نقره» در این منطقه به جستجوی این کوه‌های افسانه‌ای پرداختند. پیدایش شینه‌ی نام این کشور نیز از واژه لاتین argentum به معنای نقره گرفته شده است.

در میان کشورهای آمریکای لاتین، آرژانتین طی سده‌ی بیستم بیش‌ترین تعداد مهاجران را از آمریکای لاتین به خود دیده است. در سال ۲۰۰۱ آرژانتین ۱ میلیون مهاجر آمریکای لاتینی داشت که ۳۲ درصد آن از پاراگوئه بودند. آرژانتین، میزبان بزرگ‌ترین جامعه یهودیان در آمریکای لاتین است.



۲-۱- تاریخ

اولین نشانه‌های حضور بشر در آرژانتین در مناطق پاتاگونیای (پیدرا مو سیو، سنتا کروز) و در ۱۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بوده است. در اوایل عصر میلاد، تمدنهای متعددی مبتنی بر (کشت) ذرت در ناحیه غربی آند توسعه یافتند. سپس امپراتوری اینکا، تحت حاکمیت پاچاکوتک به منطقه کنونی شمال غربی آرژانتین تجاوز کرده و آن را تسخیر نمود، و کل این ناحیه تحت عنوان کولاسویو یکپارچه ساخت. گوآرانیا در ناحیه شمال شرقی برا ساس (تولید) یوکا و سیب زمینی شیرین فرهنگی را توسعه داد. مناطق مرکزی و جنوبی (پامپاس و پاتاگونیای) که تحت سیطره فرهنگهای عشایری (بیابانگردی) قرار داشتند در قرن ۱۷م توسط مپوچه‌ها با یکدیگر متحد شدند.

اروپایی‌ها در سال ۱۵۰۲ به این ناحیه وارد شدند. اسپانیا یک مستعمره دائمی در سال ۱۵۸۰ در منطقه بوئنوس آیرس تأسیس کرد؛ و نایب السلطنه ریو دلاپلاتا در سال ۱۷۷۶ ایجاد شد. در سال‌های ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷ امپراتوری بریتانیا حملات بریتانیا به ریو دلاپلاتا دو حمله را به بوئنوس آیرس ترتیب داد، اما جمعیت کریول (دورگه) هر دو حمله را دفع کردند. در ۲۵ می، ۱۸۱۰ پس از تأیید شایعات راجع به برکناری فردیناند هفتم اسپانیا (شاه فردیناند هفتم از سوی ناپلئون، شهروندان بوئنوس آیرس از موقعیت استفاده نمودند و پریمرا جونتای اوین انجمن دولتی خود را (انقلاب می) ایجاد کردند) بطور رسمی اعلام استقلال آرژانتین از اسپانیا در ۹ ژوئای ۱۸۱۶ در توکومیان صورت گرفت. در سال ۱۸۱۷، ژنرال خوزه سن مارتین در حمله به به آندیاها حمله شد، در صدد آزاد سازی شیلی و پرو برآمده، و در نتیجه به این وسیله تهدید اسپانیایی‌ها را از بین برد. گروه‌های مرکزگرا و فدرالیست تا زمانی که اتحاد ملی محقق شد در حال درگیری بودن و در سال

۱۸۵۳ قانون اساسی وضع گردید. سرمایه گذاری خارجی و مهاجرت از اروپا به پیاده شدن شگردهای نوین کشاورزی انجامید. در دهه ۱۸۸۰، «تسخیر بیابان» موجب انقیاد یا از بین رفتن قبایل بومی بازمانده در سراسر پامپاس و پاتاگونیای جنوبی شد.

در سال ۱۸۵۳ با تصویب قانون اساسی جدید، این کشور موسوم به "جمهوری آرژانتین" گردید. از آنجا که استانهای کشور آرژانتین دارای استقلال عمل فراوان بودند تا سال ۱۸۶۰ دولت مرکزی آن، قدرت چندانی نداشت. سرانجام در همان سال (۱۸۶۰) با ایجاد تمرکز قوی، اختیارات استانها محدود شد و از این سال به کشور آرژانتین متحد (Argentine Natino) معروف گردید. در سال ۱۸۷۹ نیز با تصرف سرزمینهای جنوبی موسوم به پاتاگونیا (Patagonia)، آرژانتین در حدود فعلی خود قرار گرفت و جمهوری آرژانتین فعلی تکوین یافت.

۳-۱- دوران صنعتی

از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۰، آرژانتین در اثر اقتصاد صادرات محور، از رفاه و شهرت فزایندهای برخوردار شد و جمعیت کشور به ۷ برابر افزایش یافت. نیروهای محافظه کار تا سال ۱۹۱۶، در صحنه سیاست آرژانتین غلبه داشتند، زمانی که رقبای سنتی آنها، رادیکالها، کنترل حکومت را به دست گرفتند. نظامیان ارتش در سال ۱۹۳۰ هیپولیتو یریگوین را از قدرت برکنار نمودند، که این به یک دهه دیگر حکومت محافظه کاران منجر شد. تغییر سیاسی موجب رئیس جمهور شدن خوان پرون در سال ۱۹۴۶ گردید، که می کوشید طبقه کارگر را به قدرت برساند و تعداد کارگران اتحادیه را بطور گسترده افزایش داد. انقلاب لیبرتادورا در سال ۱۹۵۵ او را برکنار نمود.

۴-۱- حکومتهای نظامی

از دهه های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، دولتهای ملایم نظامی و ضعیف غیرنظامی قدرت را به دست گرفتند. طی آن سالها اقتصاد به شدت رشد نمود و فقر تنزل یافت (کمتر از ۷٪ در سال ۱۹۷۵)، اما به طور فزایندهای به مصنوعات داخلی وابسته شد. در عین حال آشفته گی سیاسی نیز تشدید شد. در سال ۱۹۷۳، پرون به ریاست جمهوری بازگشت، اما طی یکسال از تصدی قدرت در گذشت. همسر سوم وی ایزابل، معاون ریاست جمهوری، جانشین وی شد، اما کودتای نظامی ۲۴ مارس، ۱۹۷۶ او را از کار برکنار نمود.

نیروهای مسلح قدرت را از طریق یک دیکتاتوری نظامی خونتا (واژه ای اسپانیایی و به معنای شورای حکومتی است). خونتتا در پاره ای موارد به شورایی از نظامیان اطلاق می شود که به دنبال کودتا، قدرت

را قبضه کرده‌اند. این واژه گاهی به جای «دیکتاتوری نظامی» به کار می‌رود، هرچند با آن یکی نیست) که خود آن را فرآیند سازماندهی مجدد ملی می‌خواندند، تا سال ۱۹۸۳ به دست گرفتند. دولت نظامی مخالفین و گروه‌های تروریستی چپ‌گرا را با استفاده از اقدامات خشونت‌بار غیرقانونی («جنگ کثیف») سرکوب نمود؛ یعنی هزاران نفر از مخالفین «با توسل به زور ناپدید شدند| مفقود شدند»، در حالی که سازمانهای SIDE با DINA و دیگر سازمانهای اطلاعاتی آمریکای جنوبی، و با سازمان سیا در عملیات کرکس همکاری می‌نمودند. بسیاری از رهبران نظامی که در جنگ کثیف شرکت داشتند در مدارس آمریکایی تحت حمایت مالی آمریکا آموزش دیده بودند، که در میان آن‌ها دیکتاتورهای آرژانتینی همچون لئوپولدو گالتیری و روبرتو ویولا قرار داشتند. مشکلات اقتصادی، اتهامات فساد، آزدگی عمومی در مواجهه با تجاوزات به حقوق بشر و نهایتاً شکست این کشور در سال ۱۹۸۲ از بریتانیا در جنگ جزایر فالکلند موجب بی اعتبار شدن رژیم نظامی آرژانتین گردید.

۵-۱- مردمسالاری

دموکراسی در سال ۱۹۸۳ در آرژانتین برقرار گردید. دولت رادیکال رائل آلفونسو گامهایی را برای یافتن «افراد ناپدید شده»، برداشت، کنترل غیرنظامی را برای نیروهای مسلح برقرار کرده، و موسسات دموکراتیک را ازسجام بخشید. اعضای سه گروه دسیسه گر نظامی مورد پیگرد قرار گرفته و به حبس ابد محکوم شدند. ناتوانی در حل مشکلات فراگیر اقتصادی و حفظ اعتماد عمومی موجب خروج زود هنگام آلفونسو شش ماه پیش از اتمام دوره ریاست جمهوری وی از مقام خود شد. رئیس جمهور کارلوس منم در سال ۱۹۹۱ برای توقف روند تورم شدید، در هیئت ارزی آرژانتین نرخ ثابت مبادله ارز را برای پزو- دلار اعمال نمود و سیاستهای دور از دسترس مبتنی بازار محور را پیاده نمود، موانع بر سر راه تولید داخلی طرفدار تولید داخلی و بی نظمی| مقررات شغلی را برداشت، و برنامه خصوصی سازی را اجرا نمود. این اصلاحات به افزایش فزاینده در سرمایه گذاری و رشد باقیمت‌های ثابت بیشتر در طی دهه ۱۹۹۰ کمک نمود. در اواخر دهه ۱۹۹۰ (میلادی)، کسر بودجه‌های عمده و بیش از حد بالارفتن ارزش پزوی ثابت سبب یک نوع حرکت تدریجی به سوی بحران اقتصادی شد. تا پایان دوره ریاست وی در سال ۱۹۹۰، این مشکلات انباشته شده و فساد محسوس سبب بدنام شدن منم شد.



اعتراض علیه «کورالیتو» (۲۰۰۲)

دولت‌های منم و دلاروآ با رقابت اندک در صادرات، و وادرات گ سترده‌ای مواجه بودند که به صنعت ملی آسیب رسانده و اشتغال را کاهش می‌داد و نیز شاهد کسر تراز متجاری و مالی مزمن، و همه گیر شدن بحرانهای متعدد اقتصادی بودند. بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۸ موجب تسریع یک نوع برونریز سرمایه شد که رکود را سریعاً گسترش داد، و بحران مالی را در نوامبر ۲۰۰۱ به اوج خود رساند. ماه بعد، در بحبوحه شورشهای خونین، رئیس‌جمهور دلاروآ بالاخره استعفاء نمود. طی دو هفته، روسای جمهور متعددی دردوره‌های سریع و کوتاه بر سر کار آمدند، و در اوج آن ادواردو دووالده از سوی مجمع قانونگذاری در ۲ ژانویه ۲۰۰۲ به عنوان کفیل رئیس‌جمهور آرژانتین منصوب شد. آرژانتین از تعهدات خود مربوط به وام بین‌المللی به دلیل عدم پرداخت (مالی) نکول کرده است. ارتباط تقریباً ۱۱ ساله پزو با دلار آمریکا قطع گردید، در نتیجه به استهلاک پزو و شوک ناگهانی در تورم منجر گردید. با نرخ مبادله ارزی رقابتی تر و قابل انعطاف تر، کشور به اعمال سیاستهای جدیدی مبتنی بر صنعتی سازی مجدد، جایگزینی واردات، افزایش صادرات، و مازاد پایدار ترازهای مالی و تجاری پرداخت. تا پایان سال ۲۰۰۲، اقتصاد شروع به یافتن ثبات نمود. در سال ۲۰۰۳، نستور کریچنر به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد. طی دوره ریاست جمهوری وی، آرژانتین با تغییر شرایط (پرداخت) وام آرژانتین شرایط وام نکول شده اش را تغییر داد، با نرخ تنزیل گزاف (حدود ۷۵ درصد) برای بسیاری از اوراق بهادار، تمام اقساط معوقه خود را به صندوق بین‌المللی پول پرداخت نمود، قراردادهای با منفعت را مجدداً منعقد کرده، و صنایع خصوصی شده قبلی را ملی اعلام نمود. فعلاً آرژانتین از یک دوره رشد بالای اقتصادی و ثبات فزاینده سیاسی برخوردار است.

۶-۱- خوان پرون



خوان پرون

خوان دومینگو پرون (زاده ۸ اکتبر ۱۸۹۵ - در گذشته ۱ ژوئیه ۱۹۷۴) پس از خدمت در مشاغل مختلف دولتی، از جمله وزیر کار و معاون رئیس‌جمهور، سه بار به عنوان رئیس‌جمهور آرژانتین انتخاب شد. او طی یک کودتای نظامی در سال ۱۹۵۵ از کار برکنار شد. پرون به سال ۱۹۷۳ به قدرت بازگشت و تا پیش از درگذشتش در ۱۹۷۴ و جانشینی همسر سومش ایزابل پرون به جای او، شش ماه در قدرت بود. پرون

و هم سر دوش او نزد بسیاری از مردم آرژانتین محبوبیت گسترده‌ای داشتند و تا به امروز هم چنان به عنوان نماد حزب پرونیست شناخته می‌شوند. پیروان پرون‌ها تلاش‌های آنان را برای محو فقر و تکریم کارگران می‌ستایند، در حالی که منتقدان، آنها را عوام‌فریب و دیکتاتور می‌دانند. پرونها نام خود را به جنبش سیاسی شناخته شده به نام پرونیسمو دادند که در آرژانتین امروز عمدتاً به وسیله حزب عدالتخواه نمایندگی می‌شود.

پس از دوران کشمکش داخلی نظامیان یک سرهنگ کاریزماتیک به نام خوان پرون که در کودتا نقش داشت به تدریج به مقامات بالاتر رسید و قدرت را بدست گرفت. پرون به حسن رفتار و برخورد احترام‌آمیز با نیروهای تحت امر خود شهرت داشت. او منصفانه رفاه و پیشرفت آنها را با جدیت و صمیمیت مورد توجه قرار می‌داد و برای آن بی‌وقفه تلاش و دلسوزی صادقانه می‌کرد. به همین دلیل نیز از حمایت ارتش کودتا و طیف وسیعی از افسران و درجه‌داران جزء برخوردار بود و این امر به او کمک کرد تا در صدر قدرت قرار گیرد. پرون فرد بی‌سواد نبود. او در سال‌های پیش از جنگ دوم در ایتالیا مأموریت اداری داشت و به همین دلیل نیز عروج حکومت فاشیستی موسولینی و غوغای عوام‌الناس به حمایت از او را از نزدیک دیده و پسندیده بود. هم‌چنین بسیار زیر تأثیر برنامه‌های اصلاحات اجتماعی موسولینی و قول‌های او برای بهبود وضع توده‌های و تصحیح روابط درونی جامعه به نفع آنها قرار گرفته بود. او از این شرایط درس‌هایی گرفت که بعداً مورد استفاده قرار داد. پرون هم‌چنین افسری بود اهل مطالعه و فکر، اما عمدتاً در حیطه نظامی‌گری و در باب تاریخ نظامی‌گری تألیفات داشت. او با این پس‌زمینه هنگامی که قدرت را بدست گرفت آتش احساسات قشرها محروم جامعه را برافروخت و هم‌چنین برنامه‌هایی مانند تعیین حداقل دستمزد،

تعیین حداکثر تعداد ساعات کار در هفته برای کارگران، توسعه امکانات آموزشی و خدمات اجتماعی را مطرح کرد. در مقابل آن صنعت‌گران بورژوازی نوپا را مورد حمایت قرار داد و از طرف دیگر آنها را در رویارویی با مشکلات کارگری که تحت نفوذ کمونیست‌ها بود حمایت می‌کرد. شعار خلاصه برنامه‌های او به این نحو جمع‌بندی می‌شد: «دوبال پرونیسم، عدالت اجتماعی و امداد اجتماعی». به این شعار چاشنی اتحاد ملی و مقابله با نفوذ آمریکا نیز اضافه می‌شد.

۷-۱- اوا پرون



اوا پرون

اوا پرون (متولد ۷ مه ۱۹۱۹ - درگذشته ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۲) معروف به اویتا فعال سیاسی و یکی از قدرتمندترین و محبوب‌ترین زنان کشور آرژانتین بود.

او در فقر در روستای لس تولدو، در پامپاس، به عنوان جوان‌ترین فرزند در میان پنج فرزند خانواده متولد شد. در ۱۵ سالگی در سال ۱۹۳۴، او به پایتخت کشور بوئنوس آیرس رفت تا حرفه‌ای در رادیو، استودیو یا بازیگر زن فیلم بدست آورد. او همسر دوم خوان پرون رئیس‌جمهور

آرژانتین و از سال ۱۹۴۶ تا زمان مرگش در سال ۱۹۵۲ بانوی اول این کشور بود. وی در سن ۳۳ سالگی در سال ۱۹۵۲ به دلیل سرطان درگذشت. پیش از مرگش کنگره آرژانتین به وی لقب رسمی «رهبر روحانی ملت» را اعطاء کرده بود.



اما کتابی که اکنون به نام «راهنمای سیاست‌های زشت آمریکای لاتین» منتشر شده، می‌گوید اوا پرون کشورش را به پناهگاهی امن و آرام برای نازی‌های بسیاری مبدل کرد که پس از جنگ جهانی دوم و شکست آلمان هیتلری، در به‌در، سراسر جهان را برای پنهان شدن و رهایی از کیفر جستجو

می کردند. کتاب می گوید اوا پرون برای نازی ها شرایطی فراهم آورد تا بتوانند با هویت جعلی زندگی جدیدی را آغاز کنند و برخی از آنها نیز تا آخر عمر از زندگی آسوده ای در آرژانتین برخوردار شدند

کتاب «راهنمای سیاست های زشت آمریکای لاتین» می گوید بر اساس تحقیقات صورت گرفته، اوا پرون در برابر دریافت پول های کلان و جواهرات گران قیمت به این نازی های گریخته، امکانات تغییر هویت را به منظور آغاز زندگی تازه ای در این کشور اعطاء می کرد. اما نکته در این است که به ادعای این کتاب، پول ها و به ویژه جواهرات گران بهایی که گفته شده نازی ها به اوا پرون می دادند، اموالی بود که نازی ها از خانواده های یهودی در اروپا غارت کرده بودند.

به نوشته روزنامه های بریتانیایی دیلی میل و دیلی تلگراف که در شماره روز جمعه خود این کتاب تازه انتشار یافته را معرفی کرده اند، نویسندگان کتاب از تحقیقاتی خبر می دهند که از سوی مقامات دولت سوئیس انجام شده و بر اساس آن، دارایی و سرمایه ای که آرژانتین پس از جنگ جهانی دوم در بانک های سوئیس به امانت سپرده بود بررسی می شود تا معلوم شود که کدام بخش از این اموال احتمالاً سرمایه به غارت رفته یهودیان اروپایی بوده است. نویسندگان کتاب یادآور شده اند که اوا پرون از جمله در سال ۱۹۴۷، دو سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، در جریان یک دیدار از اروپا که هدف از آن ارتقای وجهه شوهرش در جهان بود، از سوئیس نیز دیدار کرد و حساب بانکی محرمانه ای در ژنو گشود. به نوشته این کتاب، زوج پرون همواره در برابر گزارش هایی که در مورد شمار بسیار زیاد نازی های گریخته از آلمان و پناه گرفته در آرژانتین مطرح می شد، سکوت می کردند.

یکی از مهم ترین و مشهورترین نازی های پناه گرفته در آرژانتین آدولف آیشمن بود که از پس از گریز از کشورش، بلافاصله در پی خودکشی هیتلر و پایان جنگ جهانی دوم، توانست به مدت پانزده سال تمام، زندگی کاملاً آسوده ای در آرژانتین داشته باشد؛ او در این مدت برای خود نام مستعاری برگزیده بود. نیروهای موساد اسرائیل که مدتی بود به هویت آیشمن پی برده بودند، در عملیاتی متهورانه او را ربودند و به اسرائیل انتقال دادند. آیشمن در آن سال در اسرائیل محاکمه و پس از چندی اعدام شد؛ او تنها فردی بود که در تاریخ ۶۳ ساله کشور اسرائیل اعدام گردید.

هانا آرنه (Hannah Arendt) کتاب مهمی به نام «آیشمن در اورشلیم» دارد که درباره ربایش آدولف آیشمن توسط سازمان موساد و انتقالش به اورشلیم برای محاکمه درباره اتهاماتش در کشتار جمعی یهودیان است. آرنه به عنوان خبرنگار تلاش کرد در جلسات محاکمه آیشمن حاضر شود و موفق هم شد. سپس گزارشات و تحلیل های خود را درباره محاکمه و شخصیت آیشمن و

البته مسائل مرتبط دیگر منتشر کرد که حاصلش در قالب کتابی با این عنوان منتشر شد. آرنت با وجود یهودی بودنش قضاوت بی طرفانه و بعضاً شاید به نظر برسد که جانب دارانه‌ای از آیشمان کرده است؛ طوری که سازمان‌های یهودی متهمش کردند. او در سخنان و دفاعیات آیشمان، پدیده شر را نمی‌بیند بلکه در این باره، از ابتدال شر صحبت می‌کند. پاتریشیا آلتنبرند هم به تحلیل و نوشته‌های غیراحساسی آرنت درباره آیشمان اشاره کرده است. باید توجه کنیم که آرنت در فلسفه‌اش در جستجوی ارتباط بین تفکر و عمل بوده و آنچه در شخصیت آیشمان برایش جالب بوده، ناتوانی این شخص در زمینه فکر کردن بوده است. آرنت، آیشمان را آدمی عادی می‌داند؛ شخصی کاملاً عادی که توان تشخیص درست از غلط را ندارد. آیشمان از نظر آرنت در بستر رایش سوم، شهروندی مطیع قانون و مقررات بوده و دلیلی هم نمی‌دیده که اعمالش را وحشیانه و در حکم رفتار یک جانی ببیند. آرنت در حالی که آیشمان را به عنوان کیس و موضوع مطالعه فلسفه خود قرار داده، می‌گوید عادی بودن، صرفاً در گرو رفتار است نه تفکر.

در نوشته‌های کتاب «آیشمان در اورشلیم» به این مساله اشاره شده که آیشمان بدون هیچ اطلاعی به حزب نازی پیوست و مقصود آرنت از بیان این جمله این است که آیشمان مسیری را طی کرد که به جایگاه جنایتکارانه‌اش رسید و از ابتدای مسیر، با هدف و اطلاع قبلی این کار را انجام نداد. آرنت با توجه به این که اشاره کردیم آیشمان را نه شر که ابتدال شر می‌داند، او را به چشم آدمی می‌بیند که تجسم اساسی شر نیست و انگیزه‌های شرورانه ندارد بلکه کاری که انجام می‌دهد، باعث به بار آمدن شر می‌شود. آرنت گفته، آیشمان صرفاً نمونه‌ای از آنچه بود که در وجدان انسانی آلمانی‌ها می‌گذشت و رفتارش در واقع رفتار یک آلمانی عادی بوده است. در همین فراز، مخاطب به یاد مفهوم «آلمانی خوب» می‌افتد که ظاهراً در بستر توتالیتاریسمی که بر آلمان و اروپا حاکم بوده، هر شهروند خوش باید انزجار و نفرت خود از یهودیان را اثبات می‌کرده است. با تفسیر آرنت، شر در رایش سوم آن خصوصیتی را که اکثر مردم بدان می‌شناسندش، از دست داده بود _ یعنی وسوسه. و پاتریشیا آلتنبرند هم این جمله را به تحلیل آرنت اضافه کرده که در واقع اگر آن زمان، وسوسه‌ای بوده، و وسوسه نکشتن بوده است. از نظر آرنت، آیشمان بی فکر است. پاتریشیا آلتنبرند می‌گوید: عده‌ای فکر می‌کردند آرنت برای آیشمان عذر تراشی می‌کند اما آرنت در پی بیان اهمیت تفکر برای حفظ زندگی انسانی بوده است.



آدولف آیشمان در دادگاه

اما درباره بی فکر بودن آیشمان که آرنت روی آن تمرکز دارد، باید به مصداقی که این فیلسوف یهودی آلمانی آورده توجه کنیم. آرنت می گوید آیشمان در دفاعیاتش از زبان دستوری استفاده کرده و زبان دستوری قابلیت دارد که به افراد امکان می دهد دروغ بگویند بی آنکه فکر کنند کاری نادرست انجام می دهند. ناتوانی آیشمان از سخن گفتن معمولی، از نظر آرنت او را تبدیل به بهترین سوژه زبان دستوری می کرد. یکی از تاکیدات آرنت این است که آیشمان معتقد بود از وجدانش پیروی کرده و وظیفه ای را که به او محول شده، انجام داده است. گزارشگر و تحلیل گر دادگاه آدولف آیشمان با تذکر این نکته که در زمان انتقال یهودیان توسط آیشمان و نسل کشی نازی ها، وجدان در آلمان از دست رفته بوده، می گوید در آن دوره، وجدان در حال و هوای تفکر شکل نمی گرفت بلکه در بستر جامعه توده ای پرورده می شد.

هانا آرنت به چگونگی دستگیری و برگزاری دادگاه آیشمان انتقاد داشت و اهداف بن گوریون نخست وزیر وقت اسرائیل را برای برگزاری دادگاه، با دیدگاه انتقادی و گلایه مورد بررسی قرار داد. او ضمن تحسین قاضیان دادگاه آیشمان، بر این باور بود که آن ها همه مسائل را ندیدند؛ یعنی همه مسائل حقوقی و اخلاقی را در دادگاه مطرح نکردند. از نظر آرنت، بن گوریون می خواست محاکمه در اسرائیل برگزار شود چون فکر می کرد جوانان اسرائیلی باید قصه هولوکاست و گذشته شان را بدانند و اصلاح دغدغه اش برپایی عدالت نبوده است. کشف آیشمان و انتقالش به اسرائیل چنین فرصتی را برای بن گوریون فراهم کرد که نمایش مورد نظرش را اجرا کند. هانا آرنت موضع اسرائیل در قبال آیشمان را بی فکری و غیرقانونی دانست و گفت اسرائیل حق ربودن آیشمان را نداشته است. کاری هم که اسرائیلی ها در حق آیشمان کردند، از نظرش بی عدالتی بود. کلیدواژه مهمی که هانا آرنت درباره محاکمه آیشمان به کار برده، «تلقین عقیده» است. او معتقد این دادگاه، بساط تلقین عقیده بوده نه اجرای عدالت. در نتیجه بن گوریون محاکمه این افسر سابق نازی را طوری ترتیب داده که در خدمت تلقین عقیده باشد نه در خدمت تفکر. تحلیل کلی آرنت این بود که دادگاه مذکور در اجرای

عدالت شکست خورده است.

اما آدولف ایشمن تنها فرد نازی بدنام نبود که زندگی نوینی را به آسودگی در آرژانتین سپری می‌کرد؛ یوزف منگله، مشهور به «فرشته مرگ نازی» نیز در آرژانتین پناه گرفته بود. یوزف منگله به خاطر آز مایش های اهریمنی و هولناک بر روی قر با نیان محکوم به مرگ در اردوگاه های آشویتس و بیرکناو، به بدنامی در جهان شهرت یافته بود و هنوز نامش لرزه بر اندام بسیاری می‌افکند. با شکست سنگین نازی‌ها، دکتر یوزف منگله نیز به آمریکای لاتین رفت و تا سال ۱۹۷۹، که در سن ۶۷ سالگی درگذشت، هیچ کس از هویت او آگاه نشد و حتی موساد اسرائیل نتوانست او را به طور قطعی شناسایی نماید و سرنوشت آیشمن را در مورد وی تکرار کند. لیاندر و نارلوخ و دودا تایک سیرا، نویسنده کتاب جدید «راهنمای سیاست‌های زشت آمریکای لاتین» تأکید دارند که تحقیقات نویسندگان نشان داده که زندگی آسوده دکتر منگله جنایتکار در آرژانتین بدون یاری اوا پرون، ملکه محبوب این کشور، امکان‌پذیر نمی‌بود.

خانم دِ کیرشنر (کریستینا الیزابت فرناندز دِ کیرشنر (در اسپانیایی: Cristina Elisabet Fernández de Kirchner) (زاده‌ی ۱۹ فوریه ۱۹۵۳) که بسیاری نیز او را با اوا پرون مقایسه می‌کنند و پس از مرگ شوهرش، با بهره‌گیری از محبوبیت زیاد او، بر پست ریاست‌جمهوری آرژانتین تکیه زده است، بارها گفته بود که زنان کنونی آرژانتین مدیون اوا پرون هستند که نمادی از هرچیز مثبت در یک انسان راستین بود.

البته در اینجا باید به چند نکته توجه داشت، ۱ - بعد از پایان جنگ جهانی به دلایلی بسیار روشن نیروهای آلمان نازی توان سفر به بسیاری از کشورهای را نداشته‌اند (این افراد در همه کشورهای مجرم شناخته می‌شدند) و به علت پرونده‌ای که کشورهای بلوک شرق و غرب و یهودیان علیه آنها داشتند باید که کشور مورد نظر این افراد را تحویل سازمان‌های بین‌المللی می‌دادند (استرداد مجرمین) و فقط کشورهای آمریکای جنوبی بودند که از این قانون پیروی نمی‌کردند ۲ - درصد بالایی از مردم آرژانتین اروپایی بودند (۹۷ درصد از جمعیت آرژانتین اروپایی تبار هستند که بیشترشان از نوادگان مهاجران ایتالیایی و اسپانیایی هستند) ۳ - رهبران آرژانتین در کشورهای اروپایی مثل ایتالیا و آلمان تعلیم دیده بودند و روابط خوبی با این کشورها داشتند البته در برخی از سیاست‌های این کشورها را در کشور خود به کار می‌گرفتند.

۸-۱- خورخه رافائل ویدلا

خورخه رافائل ویدلا (زاده‌ی ۲ اوت ۱۹۲۵ بوئنوس آیرس - مرگ ۱۷ مه ۲۰۱۳) ۴۳مین رئیس‌جمهور آرژانتین از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ بود. او پس از کودتایی که ایزابل مارتینز پرون را برکنار کرد، به قدرت رسید. پس از بازگشت دموکراسی به آرژانتین، او به خاطر نقض گسترده‌ی حقوق بشر و «جنایت علیه بشریت» که در زمان حکومت او صورت گرفت، محاکمه و محکوم به حبس ابد شد.



خورخه رافائل ویدلا و پاپ



خورخه رافائل ویدلا

۹-۱- جنگ کثیف

دوران جنگ کثیف به دوران تروریسم دولتی در دیکتاتوری نظامی آرژانتین گفته می‌شود، که در اثر آن ۳۰ هزار نفر ناپدید شدند. این اقدامات بخشی از عملیات کندور بود، ایده پرداز اصلی عملیات کندور سی‌آی‌ای بود و در جریان آن سازمان‌های امنیتی چندین کشور آمریکای لاتین از جمله آرژانتین با پشتیبانی سی‌آی‌ای شروع به ترور، شکنجه و بازداشت گسترده غیرنظامیانی کردند که گمان می‌رفت عضو جنبش‌های ضد حکومتی با گرایش سوسیالیسم یا مخالف سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیسم مورد تایید عملیات کندور باشند. فرانسه نیز با انتقال روش‌های شکنجه‌ای که در دوران جنگ الجزایر آموخته بود به دولت دیکتاتور آرژانتین کمک کرد تا مردم را شکنجه کند. با افزایش ناراضی مردم و تشدید مشکلات اقتصادی، ارتش که شدیداً محبوبیت خود را از دست داده بود سعی کرد با پس گرفتن جزایر فالکلند از بریتانیا جایگاه خود بین مردم را احیا کند اما شکست از بریتانیا باعث شد اعتبار خود را کاملاً از دست داده و کنار برود تا باز دموکراسی در آرژانتین برقرار شود. پس از برقراری دموکراسی کمیسیون مامور به رسیدگی به مسئله ناپدید شدن مردم شد و نهایتاً تعدادی از عوامل این اقدامات در دادگاه محکوم شدند. جنگ کثیف اصطلاحی است که به خشونت‌های دولتی، که در آرژانتین و علیه مخالفان مردمی و گروه‌های چپ بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ روی داده است، اطلاق می‌شود. تاریخ دقیق آغاز این خشونت‌ها هنوز مورد بحث است. به عنوان مثال ترور اعضای اتحادیه‌ی کارگری در سال ۱۹۷۳ یا خشونت‌های دولتی علیه پرونیستها و گروه‌های چپ که به دهه‌ی دهه ۱۹۵۰ بر می‌گردد.

در سال ۱۹۵۰ پس از دو تلاش ناموفق در سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۵ سرانجام کودتای نظامی علیه خوان پرون رئیس جمهور منتخب و محبوب مردم صورت گرفت که نتیجه آن ممنوع اعلام شدن پرونیسم و حضور آزادانه‌ی مردم در انتخابات تا سال ۱۹۷۳ بود. پس از کودتا پرونیستها به منظور آزادسازی دوباره‌ی پرونیسم، شروع به سازمان‌دهی خود کردند. در آغاز دهه‌ی دهه ۱۹۶۰ اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های چریکی تشکیل شدند؛ ولی هر دو این سازمان‌ها کوچک بودند و به سرعت شکست خوردند.

خورخه ریکادو ماستی رهبر EGP اولین فرد ناپدید شده در این رویداد است. در سال ۱۹۷۰ در اولین اقدامات مسلحانه، پدر و ائوخیو آرامبورو یکی از رهبران کودتا در سال ۱۹۵۰ نیز ربوده و

کشته می شود. در این سال ها گروه های چریکی و پرونیست ها دست به ربودن نظامیان و افسران پلیس می زنند. در سال ۱۹۷۴ ایسابل پرون بیوه ی خوان پرون رئیس جمهور آرژانتین می شود که با عزل او در سال ۱۹۷۶ جنگ کثیف رسماً آغاز می شود.

بنا بر گزارش سازمان عفو بین الملل در سال ۱۹۷۹، ۱۵۰۰۰ نفر ربوده، شکنجه و احتمالاً کشته شده اند؛ هر چند که فعالان حقوق بشر در آرژانتین تعداد این افراد را ۱۲۰۰۰ نفر اعلام کرده اند. اسنادی که در سال ۱۹۷۶ انتشار یافت نشان می دهد که ارتش آرژانتین در سال ۱۹۷۸، ۲۲۰۰۰ نفر را ربوده و به قتل رسانده است. امروزه تعداد افراد کشته یا ناپدید شده را بین ۹۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر تخمین می زنند.

پس از پایان دوران خفقان، دولتی جدید به شیوه ی دموکراتیک تشکیل شد و نخستین کمیسیون حقوق شهروندی برای انجام محاکمات قضائی شکل گرفت. اولین گور دسته جمعی، توسط یک گروه تجسس کشف شد که در آن توده ای از ۱۰ هزار استخوان شکسته و سوخته به دست آمد و با انجام آزمایش های DNA روی استخوان ها، خانواده ی ۴۲ اسکلت شناسایی شدند. در سال ۱۹۸۸ APDH (انجمن حقوق بشر) کشفیاتش را درباره ی مفقودین منتشر کرد و اظهار داشت ۱۲۲۶۱ نفر در طول جنگ کثیف کشته یا مفقود شده اند.

۱۰-۱- ریشه نام گذاری

اصطلاح جنگ کثیف از دسته های نظامی سرچشمه گرفته است که ادعا می کنند برای حفظ نظم اجتماعی، یک جنگ، ولو با روش های خشن (از جمله شکنجه و تجاوز به کشتار) لازم است. این توضیح در دادگاه توسط سازمان های مردم نهاد مورد اعتراض قرار گرفت. آنها معتقد بودند که یک جنگ مدنی روی داده است. بدین ترتیب در طول دادگاه سال ۱۹۸۵ دادستان عمومی، خولیو استراسرا اصطلاح جنگ کثیف را تلاشی برای پنهان کردن فعالیت باندها تحت عنوان عملیات های مشروع نظامی دانست. اگرچه این حزب ادعا کرد که هدف آنها ریشه کن کردن فعالیت های چریکی بوده است، اما در واقع آنها بیشتر توده های مردمی و به خصوص فعالان سیاسی را سرکوب کرده اند (نیمی از قربانیان دانش آموزان و دیگر شهروندان بودند)، بسیاری تبعید شده و بسیاری هنوز در تبعید بسر می برند (باوجود بازگشت دموکراسی در ۱۹۸۳).

در طول دادگاه مشخص شد که چریک ها تهدیدی جدی محسوب نمی شده اند و کنترل هیچ بخشی از قلمرو آرژانتین را در اختیار نداشته اند و به گونه ای وسیع توسط هیچ قدرت خارجی یا مردم داخلی حمایت نمی شده اند و جنایاتی که در آن زمان روی داده م شمول قوانین جنگ نمی شود. به

هر حال دادگاه رفتارهای دوران جنگ کثیف را نسل‌کشی نامید. البته تا پیش از سال ۱۹۷۶ حوادثی روی داد که این حوادث زمینه‌ساز آغاز جنگ کثیف شدند.

۱۱-۱- سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۶

چند ماه قبل از سرنگونی خوان پرون در ژوئن ۱۹۵۵، نیروی دریایی ارتش پلازا دِ مایو (به اسپانیایی: Plaza de Mayo) (میدان مه) را بمباران کرد که منجر به کشته شدن ۳۰۰ تن شد. در ۱۹۵۶، زمانی که کودتای نظامی اتفاق افتاده بود، با اعدام ژنرال خوان خوزه وایه و چند تن دیگر و همچنین تیراندازی‌های غیرقانونی در شهر خوزه لئون سوارز، (بوئنوس آیرس)، قیام پرونیست‌ها شدت گرفت.

در ۱۹۵۹ انقلاب کوبا روی داد. این انقلاب به همراه روش‌های جنگ چریکی که توسط چه گوارا ارائه شده بود، تأثیر به‌سزایی بر جامعه و به‌خصوص بر جوانان گذاشت. در اواسط سال ۱۹۵۹ اولین گروه چریکی تحت عنوان به وجود آمد.

در ۱۴ مارس ۱۹۶۰ رئیس‌جمهور آرتورو فروندیزی طرحی را به اجرا گذاشت که بر اساس آن اعتصابات نظامی، اعتراضات اجتماعی و بازداشت هزاران مخالف را بر اساس قانون اساسی محدود می‌ساخت. در سال ۱۹۶۳ او ربوده و ناپدید شد. به‌طور کلی در تاریخ معاصر آرژانتین فلیپه وایسه، فعال کارگری و عضو اتحادیه‌ی کارگران، به عنوان اولین قربانی این ماجراها شناخته می‌شود. اگرچه عده‌ای نیز خوان اینگائینیا رهبر کمونیست که در سال ۱۹۵۵ توسط پلیس سانتافه کشته شد را اولین قربانی نامیده‌اند.

۱۲-۱- سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳

در سال ۱۹۶۶ یک دیکتاتوری نظامی بر آرژانتین حاکم می‌شود. در طول این دوره خشونت‌های سیاسی افزایش می‌یابد و یک سری قتل‌های زنجیره‌ای روی می‌دهد که کشته‌شدگان عمدتاً رهبران اتحادیه‌ها، سربازان، سیاستمداران، تجار رده بالا و کسانی که تأثیر به‌سزایی بر افکار عمومی داشته‌اند، بوده‌اند و در حین تظاهرات خیابانی نیز عده‌ای کشته می‌شوند. در این سال‌ها ارتش آزادی بخش ملی (ELN) تشکیل می‌شود که این ارگان اقدام به ترور و بمب‌گذاری می‌کند؛ تنها در بین سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۲، ۹۵ افسر پلیس و ارتش توسط این ارگان ترور شدند.

در ۲۲ اوت ۱۹۷۲ یک گروه از چریک‌ها به‌طور غیرقانونی در یک پایگاه نظامی در ترلئو بازداشت و تیرباران شدند. این اقدام پایه‌گذار تروریسم دولتی در آرژانتین بود.

۱۳-۱- سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶

تحت این شرایط دولت نظامی تصمیم به برگزاری انتخابات در ۱۱ مارس ۱۹۷۳ گرفت. در این انتخابات خوان پرون بار دیگر انتخاب می‌شود اما کمتر از یک سال یعنی در ۱ ژوئیه ۱۹۷۴ می‌میرد و هم‌سرش ای‌سابل پرون جایگزین او می‌شود. در همین سال‌ها رویدادهای مشابهی در کشورهای همسایه‌ی آرژانتین، اروگوئه و شیلی نیز روی می‌دهد.

به طور کلی در ۱۰ سال فعالیت چریک‌ها مابین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۹، ۱۵۰۱ نفر کشته، ۱۷۴۸ نفر مفقود شدند و همچنین ۵۲۱۵ با بمب‌گذاری کشته و ۴۵ حمله وسیع به ارتش روی داد.

۱۴-۱- آرژانتین و سنت گم شدن مخالفان

نظامی‌گری در عرصه سیاست را آرژانتینی‌ها در آمریکای لاتین باب کردند. حکومت نظامی مثل بیماری ویروسی از این کشور به مناطق اطراف سرایت کرد و میراث عجیبی برای آمریکای لاتین به جا گذاشت.

دیکتاتورهای نظامی و ضد کمونیستی آمریکای لاتین سنت شوم «گم شدن» مردم را بنا نهادند؛ سنت خارج شدن از خانه و هرگز برنگشتن. سنت هجوم به خانه و بردن افراد؛ آن هم بدون هیچ رد پایی. دلیل و مدرکی مبنی بر کشته شدن این گمشدگان وجود نداشت؛ و دلیلی برای زنده بودنشان هم.

مادرانی که روزی فرزندان شان را بی‌خبر از همه‌جا راهی مدرسه و دانشگاه می‌کردند و دیگر هرگز خبری از آنها نمی‌شنیدند بعدها «بنیاد مادران میدان ماه مه» را تشکیل دادند و با روسری‌های سفید به نشانه صلح، تجمع اعتراض آمیز برگزار کردند تا رد پایی از فرزندان گم شده شان بیابند. آشوبها در آرژانتین در دهه ۱۹۷۰ میلادی به طرز بی‌سابقه‌ای تشدید شد.

با سقوط پرون، فعالیت پرونیست‌ها هم ممنوع و خشونت و انتقام‌گیری وارد ابعاد جدیدی شد. از آنجا که اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی با شورش‌های دانشجویی در نقاط مختلف جهان همراه بود، موج اعتراض به آرژانتین هم سرایت کرد و از سوی دیگر، ایده‌های انقلابی که پس‌لرزه‌های آن از کوبا به سایر کشورهای آمریکای لاتین رسیده بود، تحولی در عرصه سیاسی آرژانتین ایجاد کرد.

یک جنبش بزرگ و قوی چریکی شهری با عنوان «مونوتوروس» در همین زمان در آرژانتین شکل گرفت که گروهی پارتیزانی و سازمان‌دهی شده و البته خشن به شمار می‌آمد. اعضای این گروه هم مثل برخی آرژانتینی‌های دیگر به بازگشت خوان پرون به کشور و احیای سیاست‌های پیشین آن امید بسته بودند. پرون در سال ۱۹۷۳ میلادی به آرژانتین بازگشت اما شرایط برای احیای سیاست‌های پیشین او فراهم نبود. به تدریج حتی برخی نیروهای نزدیک به پرون وارد مقابله مستقیم با «مونوتوروس» شدند و با مرگ پرون در کوتاه زمانی بعد، اوضاع بیش از پیش بغرنج شد. همسر دوم خوان پرون پس از مرگ او مدتی حکومت را در دست داشت اما برقراری امنیت در آرژانتین به امری ناممکن تبدیل شده بود. دیری نگذشت که در سال ۱۹۷۶ میلادی دوباره نیروهای نظامی به صحنه آمدند و ناپدید شدن مردم، زندانی کردن و شکنجه آنها هم به امری عادی تبدیل

شد.

اما وحشتناک‌ترین هجوم به مردم در آرژانتین را می‌توان به روز ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۷۶ میلادی نسبت داد. ماجرا از اعتراض دانش‌آموزان به افزایش قیمت بلیت اتوبوس آغاز شد. پلیس طی عملیاتی با نام رمز «شب مدادها» به خانه دانش‌آموزان معترض هجوم برد تا برای همیشه صدای اعتراض آنها را خاموش کند. بچه‌ها را در فاصله ساعت یک صبح تا پنج صبح بازداشت کردند و هنوز هم این روز یکی از مهمترین و دردناک‌ترین روزها در تاریخ آرژانتین به شمار می‌آید.

لغو عفو عمومی جنایتکاران باعث شد خانواده‌های ناپدید شدگان در آرژانتین به یافتن فرزندان‌شان امید ببندند. این ناپدیدشدگان گاه فرزندان‌های هم داشتند که هیچ نشانی از آنها در دست نبود. مواردی وجود داشت که در آنها فرزند فرد ناپدید شده در زندان به دنیا آمده و معلوم نبود چه بلایی بر سرش آمده است. به همین خاطر بود که در اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی که یوغ نظامی‌گری تا حدی از آرژانتین برداشته شده بود، خانواده‌های ناپدید شدگان به فکر پیدا کردن این بچه‌ها افتادند. این کار با استفاده از آزمایش DNA پدربزرگ و مادربزرگ‌ها قابل انجام بود. پس بانک ملی اطلاعات ژنتیک تاسیس شد و به تدریج ۷۵ تن از فرزندان ربوده‌شدگان به همین ترتیب هویت اصلی خود را بازیافتند. جالب اینجا بود که برخی از آنها با شکنجه‌گران پدر و مادر خودشان زندگی می‌کردند! زخم‌های دوران سیاه دیکتاتوری در آرژانتین به سال‌ها زمان نیاز دارد تا کمی ترمیم شود. نباید از یاد برد که رهایی از آن ویروس خطرناک نظامی هم زمان می‌خواست و البته محقق شد.

مادران میدان مایو: «ما نخستین مادرانی بودیم که از فرزندان مان زاده شدیم!»



چندی پیش در آرژانتین، هنگام محاکمه "میگل اتچه کولاتز" افسر سابق پلیس که متهم به جرم ۶ فقره آدم‌ربائی، شکنجه و قتل شده بود، یک کارگر سابق ساختمانی هفتاد و هفت ساله به نام "حُرچه جولیو لویز" بعنوان شاهد در دادگاه حاضر شد تا گوشه‌ای از جنایات آن افسر پلیس که او را شکنجه داده بود، را بازگو کند.

بدنبال ناپدید شدن ا سرار آمیز "حُرچه جولیو لویز" بعد از حضور در دادگاه، مردم شهر بوئنوس

آیرس - پایتخت آرژانتین - در تظاهرات صد هزار نفره‌ای که در روز جمعه ۶ اکتبر سال ۲۰۰۶ انجام دادند، خواهان برر سی موقعیت و نجات جان این مرد کهن سال شدند. هر چند که اکثریت قریب به اتفاق مردم حاضر در این تظاهرات معتقد بودند که "حُرچه" توسط بازمانده‌گان نیروهای شبه نظامی مخوف "اتحادیه ضد کمونیستی آرژانتین" ربوده شده و بعد از تحمل شکنجه بسیار، کشته شده است تا مرگ او باعث درس و عبرتی برای بقیه شهود علیه محاکمه جنایتکاران "جنگ کثیف" باشد!

"جنگ کثیف" در واقع کشتار بیرحمانه چندین هزار تن از کمونیست‌های آرژانتین، رهبران کارگری و همه مخالفین رژیم نظامی خونریز او زیر لوای مبارزه با "تروریسم" بود! چرا که در اوائل دهه ۱۹۷۰ گروه مسلح و وفادار به "حوان دومینگو پرون" به نام "مونتوروس" که از ملی‌مذهبی (کاتولیک)‌های پرونیستی با گرایش به چپ تشکیل شده بودند، به همراه شاخه نظامی "حزب انقلابی کارگران" به نام "ارتش انقلابی خلق" که اعتقاد به تروتسکیسم داشتند، علیه ارتش و نیروهای ارتجاعی وابسته به ارتش یعنی "اتحادیه ضد کمونیستی آرژانتین" مبارزه می‌کردند.

در مدت هفت سال حکومت نظامی، بیش از نه هزار نفر کشته و بیش از سی هزار نفر مفقودالثر شدند. در آن سال‌ها، دولت نظامی "ویدلا" و بعداً جانشین او "روبرتو ویولا" با داشتن حمایت معنوی از سه کابینه مختلف واشنگتن، با نیت جلوگیری از نفوذ کمونیسم در آمریکای لاتین، با وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها، اعدام‌ها و سر به نیست کردن هزاران هزار از رهبران کارگری، انقلابیون مارکسیست، دانشجویان و کارمندان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران آرژانتینی، چنان محیط رعب و وحشتی در جامعه به راه انداخته بودند که نهایتاً به سکوت مردم در داخل کشور و به مهاجرت بعضی از مخالفین به کشورهای آمریکا و اروپائی منجر شد.

ابعاد دستگیری‌ها، بازجوئی‌ها و شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی توسط سربازان ارتش و پلیس آن قدر وسیع بود که به خاطر نبود جا زندانیانی را که در ۳۶۸ بازداشتگاه‌های مخفی و سری در سراسر آرژانتین محبوس بودند را هر از چندگاهی، به بهانه آزادی، با زدن آمپول به اصطلاح "واکسن ضد بیماری" بیهوش کرده و دسته دسته با هواپیماهای ارتشی سی - ۱۳۰ هرکولیس که برای حمل و نقل و سایل سنگین ارتشی مورد استفاده قرار می‌گیرد، به وسط اقیانوس آتلانتیک برده، بعد از درآوردن تمامی لباس‌های آنها و گره زدن دست آنها از پشت سر، زندانیان سیاسی را در حالت اغماء به اعماق اقیانوس پرتاب می‌کردند تا در همان جا غرق شوند. این کار باعث می‌شد که هیچ‌گونه اثری از زندانی باقی نماند. در نتیجه در میان مردم، اصطلاح "ناپدید شده‌گان" به آن

دسته از اقوام و خویشاوندان آنها که حکومت از وجود آنها ادعای بی اطلاعی می کرد، داده شد. سال ها بعد، بسیاری از سربازان هم بجلو آمده و اعتراف کرده اند که بارها بسیاری از زندانیان سیاسی را با کامیون های ارتشی به خارج از شهر و به بیابان ها برده و آنها را دسته جمعی تیرباران کرده و در قبرهای دسته جمعی به خاک سپرده اند. تا به حال محل چندی از این قبرهای دسته جمعی در بیابان های آرژانتین نقشه برداری شده و در حفاری هایی که بعمل آمده تعداد زیادی استخوان و جمجمه های انسان از خاک بیرون آورده شده اند.

در سال ۱۹۷۷، یعنی یک سال بعد از شروع کودتا و آغاز شکنجه و کشتارها، چندین تن از مادران زندانی ها که برای گرفتن خبر از موقعیت فرزندان دختر و پسر خود از هر اداره و مرجع دولتی رانده شده بودند، به طور اتفاقی به "میدان ماه مه" که در جلوی کاخ صورتی رنگ ریاست جمهوری قرار دارد، رفته و در آنجا اجتماع کردند. سربازان حکومت نظامی که هر تجمع دو، سه نفری را غیرقانونی تلقی می کردند به آن مادران پیشنهاد دادند که توقف نکنند بلکه دور میدان و دور برج "آزادی" وسط میدان دور زده و در حال حرکت باشند! این کار مادران سرآغاز آن چنان جنبش پرشوری شد که بعدها به نام جنبش "مادران میدان ماه مه" معروف گشت و به دیگر کشورهای همسایه و جهان سرایت کرد. ظرف سی سال گذشته، بعد از ظهر هر پنجشنبه، مادرانی که دختران، پسران، شوهران و برادران خود را از دست داده اند با پو شیدن "رو سری سفید رنگ" که بر روی آن پیام و شعار نوشته شده، حاضر می شوند و دولت های مختلف آرژانتین را به زیر سؤال می کشند که بر سر عزیزانشان چه رفته است!

جنبش «مادران میدان مایو» خواستند رسماً اعلام موجودیت کنند تا زمینه گسترش فعالیت های شان فراهم گردد. از این رو بیانیه ای نوشتند و آن را به یکی از روزنامه های ارجنتاین فرستادند. نظامیان که رشد اکسیون های مادران را تحمل نمی توانستند، سه تن از بنیانگذاران آن را به قتل رساندند. با آنکه تعداد اندکی از این ترور وحشتزده شده عرصه را رها کردند، اما اکثریت مادران میدان مبارزه را ترک نگفتند، هبه بونافینی جانشین تعیین شد و به ادامه ی مبارزه و حرکت شان تاکید کردند. آنان نوشت:

«نیرویی که به ما توان داد تا حرکت مان را همچنان ادامه دهیم، بچه های مان بودند. ما نخستین مادرانی بودیم که از فرزندان مان زاده شدیم. ما نمی خواستیم خون آنها بیهوده هدر رود.»



اعتراض مادران مادران میدان مایو

با آنکه جو خفقان بر آن کشور سایه افکنده بود و اعتراض مادران از سوی رسانه‌های داخلی سانسور می‌شد، اما مادران به مبارزه شان بی‌باکانه ادامه دادند و بالاخره شهرت جهانی یافتند. زمانی که مسابقات جهانی فوتبال در سال ۱۹۷۸ در آرژانتین برگزار شد، نظامیان کو شیدند تا مادران را از میدان مایو با گاز اشک‌آور دور سازند تا تجمع آنان انعکاس رسانه‌ای خارجی نیابد. اما این مادران شجاع به صورتی پیش رفتند تا با استفاده از این فرصت صدای شان را به گوش جهانیان برسانند. آنان صدها کارت پستی به سیاستمداران و خبرنگاران خارجی فرستادند و اکسیون‌های شان در رسانه‌های خارجی انعکاس گسترده یافت. این تلاش‌ها زمینه‌ساز ارتباط مادران با سازمان‌های حقوق بشر و آزادیخواهان خارج آرژانتین شد.

ماه‌ها بعد از سقوط دیکتاتوری نظامیان، رائول آلفونسین رئیس‌جمهور آرژانتین انتخاب شد. او نمی‌توانست جنبش مادرانی را که مبارزه جسورانه آنان در سطح ملی و بین‌المللی مطرح بود نادیده بگیرد، بنا کمپسیون را موظف ساخت تا قضیه گم‌شده‌گان را پی‌گیری کند. مادران کمپسیون را تحریم نمودند، زیرا در راس آن نویسنده‌ای مقرر شد که در سال ۱۹۷۶ از خورخه رافایل تعریف و تمجید نموده بود. مادران طی بیانیه‌ای اظهار داشتند: «ما کمپسیون را به رسمیت نمی‌شناسیم زیرا منتخب مردم نیست، بلکه انتصاب دستگاه حکومتی است.»



مادران با شعار «فرزندان ما را دوباره برگردانید!» به راهپیمایی‌های خود ادامه دادند. تعدادی این شعارها را دیوانگی خواندند و کمیسیون هم که سازشکار بود این قضیه را تمام شده اعلان نمود. اما مادران بدون محاکمه قاتلان فرزندان شان آرام ننشستند و بیان داشتند: «چرا باید اجساد را بپذیریم درحالیکه قاتلان بدون ترس از مجازات در کشور آزادانه زندگی می‌کنند.»



تجمع مادران در میدان مایو که به «مادران میدان مایو» شهرت یافتند.

آنان شجاعانه همچنان بر سر موضع حق طلبانه خود که همان خواست اعلام علنی وجود قربانیان بی‌شمار "جنگ کثیف" و قبول مسئولیت آن از طرف دولت آرژانتین بود، باقی ماندند. این مادران تا به حال چندین بار پیشنهاد گرفتن "تاوان مالی" ای که دولت‌های مختلف به آنها کرده بودند را رد کرده‌اند. آنها همواره خواستار این بوده‌اند که دولت باید رسماً اعتراف کند که بر سر "ناپدید شده‌گان" چه رفته است، تا آنها بتوانند قبول کنند که فرزندانشان دیگر زنده نیستند.



میدان مایو

بچه‌های هیچ کدام از زنانی که در زمان دستگیری حامله بودند و در زندان و یا در بیمارستان‌های ارتشی زایمان کرده و بعداً کشته شده بودند، به خانواده‌های آنان پس داده نشد. با اعترافات دکترهای ارتش در سال‌های بعد، معلوم شد که بعضی از آن زایمان‌ها با پاره کردن شکم مادر (سزارین) صورت گرفته بود تا آن نوزادان توسط خانواده‌های امرای ارتش ربوده و نگهداری شوند. این خود باعث بوجود آمدن حرکت اعتراضی دیگری به نام "مادربزرگان میدان ماه مه" شد که خواهان قیومیت نواده‌گان خود شوند. در واقع سال‌ها بعد، یکی از جرائم ژنرال "حُرّحه رافائل ویدلا" این مجری "جنگ کثیف" و قاتل هزاران هزار آرژانتینی، "نوزاد ربائی" بود!



اعتراض مادران میدان ماه مه

تنها چهار سال بعد از پایان کشتارهای بی حد و حصر آن دوران یعنی در سال ۱۹۸۷، رئیس‌جمهور غیرنظامی وقت "رائول آلفونزین" همه اف سران و سربازانی را که تحت عنوان "اطاعت از دستور" جنایت کرده بودند، زیر پوشش "بخشش عمومی" قرار داد! اکثر آنها کسانی بودند که در سال ۱۹۸۲ بر سر تسخیر جزایر "فالکلند" از انگلستان شکست نظامی سختی خورده بودند! چندی بعد "کارلوس منم" رئیس‌جمهور وقت هم تحت لوای "میبخشیم، ولی فراموش نمیکنیم!" پیشنهاد داد که ساختمان "دانشکده صنعتی نیروی دریائی" که در آن بسیاری از زندانیان سیاسی زیر شکنجه کشته شده بودند، خراب شود و به جای آن یک "پارک ملی" ساخته شود. پیشنهاد تخریب آن

ساختمان با اعتراضات خشمگینانه خانواده‌های قربانیان "جنگ کثیف" روبرو شد. آنها "کارلوس منم" را متهم کردند که با خراب کردن ساختمان "دانه‌شکده صنعتی نیروی دریایی" مقر شکنجه زندانیان سیاسی، در واقع او می‌خواهد تاریخ شرم‌آور دولت آرژانتین را پاکسازی کند.



"کارلوس منم" هم در سال ۱۹۸۹ همه ژنرال‌های رده بالای ارتش را که بخاطر نقض "حقوق بشر" در زندان بسر می‌بردند، آزاد نمود. بسیاری از آنها هم در انتخابات محلی و یا سراسری آرژانتین کاندید شده و شرکت کردند. در انتخابات گذشته بعد از این که وجود حساب‌های بانکی مخفی سه نفر از چنین کاندیداهائی در بانک‌های سوئیس علنی شد و سوای جدیدی شکل گرفت و مسئله پول‌های کلانی که افسران ارتش در دوران مخوف "جنگ کثیف" از خانواده‌های زندانیان سیاسی دریافت کرده بودند تا یا زندانی را آزاد کرده و یا خبری از موقعیت او به خانواده اش بدهند، به تیترو روزنامه‌ها تبدیل شد. بر ملا شدن حساب‌های بانکی مخفی در سوئیس، یکبار دیگر جنایات دوران "جنگ کثیف" را در سراسر جامعه زنده ساخت.

در واقع "جنگ کثیف" در آرژانتین که تقریباً همزمان با حضور "آگوستو پینوشه" و دیگر نظامیان جنایتکار در شیلی صورت گرفت، بخشی از برنامه‌ای بود به نام "عملیات لاشخور" که برای مقابله با نفوذ مارکسیسم و کمونیسم در آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی، پاراگوئه و اوراگوئه بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ در آمریکای جنوبی و مرکزی در جریان بود. بعدها، کشورهای کلمبیا، پرو و ونزوئلا هم به بسط "عملیات لاشخور" کمک کردند. همه این کشورها با فرستادن تیم‌های آدمکش به فرانسه، پرتغال، اسپانیا، ایتالیا و آمریکا، آن دسته از مبارزینی که توانسته بودند از گزند سرنیزه حکومت‌های نظامی کشورهای خود مصون مانده و به کشورهای نامبرده پناهنده شوند را به قتل می‌رساندند.

لازم به تذکر است که جنبش "مادران میدان ماه مه" در ژانویه سال ۲۰۰۶ به دو فراکسیون تقسیم شد. یک فراکسیون با اشاره به وجود "دموکراسی"! در جامعه کنونی آرژانتین، پایان مبارزات سنتی خود و آغاز فعالیت‌های "قانونی" و "پارلمنتاری" را اعلام نمود. فراکسیون دیگر اعلام داشته است

که شکی ندارد که فرزندان "ناپدید" شده‌شان شکنجه و سرانجام کشته شده‌اند، ولی هرگونه کمک مالی بعنوان تاوان غیبت فرزندان‌شان را رد می‌کنند. بسیاری از آنها مرگ فرزندان خود را قبول نکرده مگر اینکه دولت اعتراف به تقصیر نماید و نقش و رابطه خودش را با "جنگ کثیف" و ناپدید شدن‌های سیستماتیک تشریح کند.

بسیاری از این مادران که در پروسه مبارزه‌شان به آگاهی سیاسی طبقاتی درخور شایانی رسیده‌اند، خود را وارثین به حق ایده‌ها و آمل‌ها و مسئول پی‌شبرد وظائف خطیر فرزندان‌شان می‌دانند. این مادران با پیروی از برنامه‌های رادیکال آنان، پرچم‌های افتاده فرزندان‌شان را بر دوش کشیده و همچنان در ادامه راه آنها گام برمی‌دارند.

مقاومت جسورانه‌ی «مادران میدان مایو» بی‌نتیجه نماند. بالاخره در سال ۲۰۱۰ دیکتاتور نظامی (خورخه رافایل) بخاطر جنایاتی که در دوره حاکمیتش در سال‌های ۱۹۷۶ الی ۱۹۸۳ صورت گرفته بود، در محکمه‌ای در ارجنتاین به حبس ابد محکوم شد و در محکمه دیگری در سال ۲۰۱۲، خورخه و دیگر افسران بالارتبة حکومتش به ۵۰ سال حبس محکوم گردیدند.



راهپیمایی مادران میدان مایو ۱

«مادران میدان مایو» هنوز به راهپیمایی‌های شان ادامه داده دست از مبارزه بر نمی‌دارند. سال‌ها می‌گذرد و مادران هنوز به راهپیمایی‌های شان ادامه داده دست از مبارزه بر نمی‌دارند. گرچه می‌دانند که دیگر جگرگو شه‌های شان را نخواهند یافت، اما برای ان‌سانیت می‌رزمند و نمی‌خواهند در هیچ جای دنیا با هیچ ان‌سانی چنین جنایاتی صورت بگیرد. اکنون «مادران میدان مایو» به یکی از برجسته‌ترین جنبش‌های سیاسی امریکای لاتین مبدل شده و به جهانیان درس ایستادگی و مقاومت می‌دهد.

۱۵-۱- محکومیت دیکتاتورهای نظامی آرژانتین به حبس‌های طولانی

۱-۱۵-۱- دیکتاتورهای بی چشم و رو

«آن هفت هشت هزار ناپدید شده، تاوانی بود که می‌بایست برای پیروزی پرداخت می‌شد.» این واژه‌ها که به قربانیان دیکتاتوری نظامیان آرژانتین که از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ بر سر قدرت بود اشاره می‌کند، از زبان یک زندانی ۸۶ ساله بیرون آمده است: دیکتاتور سابق آرژانتین، خورگه رافائل ویدلا، که امروز به خاطر جنایت‌هایش علیه بشریت به حبس ابد محکوم است، اطمینان می‌دهد که: «هر شب به راحتی می‌خوابد».

در سلول کوچک زندان نظامی «کامپا دو مایو»، در نزدیکی بوئنوس آیرس، در زیر صلیبی که بالای سر «تختی ساده با پتوئی زرشکی رنگ که با وسواس روی تخت پهن شده» قرار دارد، در اینجاست که رئیس‌جمهور سابق (عملاً از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱)، چهارشنبه‌ها (سایر روزها به هم سرش اختصاص دارند)، با سرفینو رئاتو، روزنامه‌نگار آرژانتینی، ملاقات کرده است. این نه قرار ملاقات و بیست ساعت گفتگوی خصوصی در کتاب «راه حل نهائی» گردآوری شده‌اند. یک روشنگری شگفتی‌آور درباره منشأ کودتای ۲۴ مارس ۱۹۷۶ و مبارزات بر سر قدرت در بطن شورای نظامی، و همچنین درباره حمایت جناحی وسیع از کافرمایان آرژانتینی از دیکتاتوری، و یا درباره زندانی کردن بیوه ژنرال خوان دومینگو پرون، ایزابل، که در پی کودتا سرنگون شده بود. آقای ویدلا توضیح می‌دهد: «او نام پرون را بر خود داشت. اگر آزاد می‌ماند، می‌توانست خواسته‌های سیاسی و سندیکائی را علیه دولت نظامی بسیج کند.» نکته جدید در این میان این است که، آن کسی که رئاتو «شیطان بزرگ» می‌نامد، قبول دارد که دستور از بین بردن هزاران مخالف «بازنایافتنی» - یعنی تمامی فعالین چپگرا، اعضا سندیکاها، روحانی، یا رهبر سیاسی مخالف رژیم - را داده بوده است.

خورخه رافائل ویدلا، دیکتاتور پیشین آرژانتین، به جرم برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی طرح ربودن فرزندان زندانیان سیاسی به ۵۰ سال حبس محکوم شده است. ویدلا که ۸۶ سال سن دارد، پیش‌تر در دادگاهی به جرم جنایت علیه بشریت به حبس ابد محکوم شده بود. خورخه ویدلا در دادگاه ضمن نپذیرفتن اتهاماتی که متوجه وی بود، برنامه‌ریزی برای ربودن کودکان را رد کرد و در برابر مدعی شد که «زنان زندانی مخالف حکومت از کودکان خود به عنوان سپر انسانی در مقابله با دولت سوءاستفاده می‌کرده‌اند».

این نخستین بار است که دادگاهی در آرژانتین حاکمان نظامی پیشین در این کشور را به جرم ربودن سازمان‌یافته کودکان محکوم می‌کند. دادگاه آرژانتین جرم این محکومان را ربودن حدود

۵۰۰ نوزاد و کودک متعلق به زندانیان سیاسی عنوان کرده است که از دید حاکمان نظامی وقت آرژانتین به عنوان مخالفان حکومت شناخته شده بودند. این کودکان با اسامی جعلی برای نگهداری به خانواده‌های هواداران حکومت وقت آرژانتین سپرده می‌شدند. والدین این کودکان غالباً مورد شکنجه قرار گرفته و در مواردی به قتل رسیده‌اند.

محکومیت آخرین دیکتاتور آرژانتین به ۱۵ سال زندان

دادگاه جزایی بوئنوس آیرس علاوه بر ویدلا، رینالدو بینیونه، آخرین دیکتاتور آرژانتین را نیز به ۱۵ سال زندان محکوم کرده است. بینیونه نیز که ۸۴ سال سن دارد، در دادگاه دیگری به جرم جنایت علیه بشریت به حبس ابد محکوم شده بود. با این‌که قانونی در آرژانتین گذراندن دوران محکومیت را برای مجرمانی با محکومیت‌های بیش از ۷۰ سال در فرم حصر خانگی ممکن ساخته است، اما هر دو دیکتاتور پیشین آرژانتین دوره محکومیت خود را در زندان سپری می‌کنند.

لاوه بر ویدلا و بینیونه رای دادگاه شامل هفت مقام نظامی پیشین و نیروهای ارشد پلیس در آرژانتین نیز می‌شود که به تحمل ۵ تا ۴۰ سال زندان محکوم شده‌اند.

گفته می‌شود گروهی از فعالان حقوق بشر بنام "مادر بزرگ‌های میدان مه" رسیدگی به این پرونده و برگزاری دادگاه آن را ممکن ساخته است. تاتی المیدا، یکی از اعضای این گروه حقوق بشری، در واکنش به رای دادگاه در جمع خبرنگاران گفت: «رای دادگاه روزی تاریخی را برای آرژانتین رقم زد. مقامات قضایی در نهایت متوجه این موضوع شدند که ربودن کودکان از سوی مقامات دولتی موردی اتفاقی نبوده، بلکه به صورت سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده صورت گرفته است.»

۱۶-۱- سرنوشت 'نوزادان ربوده شده' جنگ کثیف آرژانتین



خورخه ویدالا و رنالدو بنیونه، از رهبران سابق نظامیان

فرانچسکو ماداریا متحیر است که بخش بزرگی از زندگی خود را تا کنون چگونه سپری کرده است. او می‌گوید: "سی و دو سال با یک دروغ زندگی کردم."

آقای ماداریا، سی‌وسه ساله، پیش از این آلخاندرو رامیرو گالو نام داشت، نامی که پدرخوانده و مادرخوانده‌اش بر او گذاشته بودند. سال گذشته، او برای اولین بار پدر واقعی‌اش روبرو شد و شکش به یقین مبدل شد. او پسری از هزاران فعال چپ‌گرایی است که بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ در آرژانتین تحت حکومت نظامیان شکنجه و یا کشته شدند، دوره‌ای که به "جنگ کثیف" مشهور است.

"برنامه روشمند"

آقای ماداریا می‌گوید: "ده‌ها سال کسانی که مرا به اسارت گرفته بودند - او پدرخوانده و مادرخوانده‌اش را چنین توصیف می‌کند - به من گفتند که فرزند واقعی آنها هستیم. اما دروغ‌ها تا ابد دوام نمی‌آورند."



فرانچسکو ماداریا در کنار پدر واقعی خود. او می‌گوید که همیشه به والدین خود مشکوک بوده است.

هشت نفر از جمله خورخه ویدلا و رنالدو بنیونه، از رهبران سابق نظامیان محاکمه شده‌اند. اتهامات علیه آن‌ها شامل سی و چهار مورد کودک‌ربایی می‌شود. با این وجود برآورده می‌شود که در این دوران صدها کودک دیگر نیز به اعضای نیروهای امنیتی سپرده شده‌اند و در بعضی موارد این بچه‌ها به همان کسانی تحویل داده شده‌اند که فعالان زندانی را دستگیر کرده‌اند. آقای ماداریا احتمال می‌دهد که ویکتور گالو، پدر خوانده او، افسر اطلاعاتی بود و در بازداشتگاه غیررسمی مرکز نظامی "کامپو دی مایو" کار می‌کرد. او را تنها چند روز پس از آن که مادر واقعی، او را طی یک عمل سزارین در یک پایگاه نظامی به دنیا آورد، به "مادر جدید" تحویل دادند. در طی سالیان دراز، عدم شباهتش به افراد خانواده، آقای ماداریا را مشکوک کرد. آقای ماداریا می‌گوید: "توضیح دادنش سخت است. انگار من همیشه می‌دانستم که یک جای کار درست نیست." آقای ماداریا می‌گوید که پدرخوانده و مادرخوانده‌اش او را به طور مرتب کتک می‌زدند، و این خشونت شک او را تقویت کرده بود. او می‌گوید: "فکر می‌کنم من یک غنیمت جنگی بودم." تنها سال‌ها گذشته بود که "مادر" او که حالا از شوهرش جدا شده بود، او را از واقعیت با خبر کرد. وقتی که او آن‌چه را که اتفاق افتاده بود فاش کرد، آقای ماداریا با گروه "مادر بزرگان پلازا دی مایو" تماس گرفت. این گروه حقوق بشری، هدف خود را یافتن نوزادان به سرقت رفته در دوران دیکتاتوری نظامی در آرژانتین معرفی می‌کند. این گروه به او کمک کرد آزمایش دی‌ان‌ای انجام بدهد، کاری که منجر به یافتن هویت واقعی او شد. اما بزرگ‌ترین کمک گروه این بود که امکان ملاقات حضوری فرانچسکو و آبل، پدر واقعی او که در دوران حکومت نظامی از کشور فرار کرده بود را فراهم کرد. آقای ماداریا می‌گوید: "این بهترین لحظه زندگی من بود. باورم نمی‌شد که این قدر به او شبیه باشم." فرانچسکو لقب "نوه پسری ۱۰۱" را

گرفت. این شماره نشان دهنده تعداد بزرگسالانی است که سرگذشتی شبیه به او دارند و پس از سال ها هویت واقعی خود را باز می یابند. گروه های حقوق بشر معتقدند که احتمال دارد حدود چهارصد نفر دیگر نیز چنین وضعیتی داشته باشند.



زن آرژانتینی پس از ۴۰ سال بستگانش را پیدا کرد

اما همه هم نمی خواهند واقعیت را بدانند.

وقتی درمی یابید که پدر و مادر تان در قساوت های انجام شده توسط دولت نظامی شریک بوده اند، یک راه برخورد با مسئله نادیده گرفتن آن است، راهی که بعضی انتخاب کرده اند. یکی از این گونه موارد مشهور، مارسلا و فلیپه نوبل هستند که مادر خوانده شان مالک روزنامه "کلارین" یکی از بزرگ ترین گروه های رسانه ای آرژانتین است. آن ها در سال ۱۹۷۶ یعنی اولین سال دولت نظامی به فرزندخواندگی پذیرفته شدند و حالا دو خانواده مجزا در تلاشند تا از طریق دادگاه ثابت کنند که آن دو از بستگان زندانی آنها گرفته شده اند. به هر حال، مارسلا و فلیپه به صورت رسمی مراتب اعتماد خود را نسبت به مادر خوانده خود اعلام کرده اند و اظهار داشته اند که هیچ مدرکی علیه او وجود ندارد.

آقای ماداریا می گوید: "من آنهایی را که نمی خواهند چیزی از گذشته خود بدانند، درک می کنم." رزا روی سینبیت، یک عضو جمعیت مادر بزرگان پلازا دی مایو می گوید: "برای بعضی ها این جریان بیشتر از بقیه طول می کشد. هر پرونده ای متفاوت است."

در سال ۲۰۰۱، پس از سال ها تحقیق و بررسی، او بالاخره نوه گمشده اش را که با نام دیگری زندگی می کرد، پیدا کرد. او می گوید: "به هر حال، واقعیت از همه چیز مهم تر است."

خانم روی سینبیت می گوید: "برخی از کسانی که هویت خود را باز می یابند دیگر نمی خواهند که با پدر خوانده و مادر خوانده شان ارتباطی داشته باشند اما بعضی هم در تماس می مانند." آقای ماداریا هر نوع ارتباطی با "پدرش" را قطع کرد و گفت که امیدوارست او را در دادگاه ببیند. ویکتور گالو،

پدرخوانده او و افسر اطلاعاتی سابق، سال گذشته دستگیر شد. او در دادگاهی که به اتهامات رهبران سابق حکومت نظامیان می‌پردازد، شهادت داده است. روایت آقای گالو از داستان این است که او افسر در حال آموزش بوده است و فرانچسکوی نوزاد به صورت اتفاقی توسط یک افسر ارشد به او داده شده است. آقای ماداریا می‌گوید:

"همه اینها دروغ است و دروغ بالاخره یک روز برملا می‌شود."

۱۷-۱- سفر باراک اوباما به آرژانتین

باراک اوباما، رئیس‌جمهوری آمریکا در آخرین مرحله از سفر آمریکای لاتین خود، همزمان با چهلمین سالگرد کودتای نظامی آرژانتین وارد این کشور شده است. همزمان شدن این سفر با سالگرد کودتای نظامیان در آرژانتین که با حمایت آمریکا در آن زمان صورت گرفت، باعث بروز مباحثی در آرژانتین شده است. آمریکا قبلاً اعلام کرده بود که اسناد طبقه‌بندی شده سازمان‌های امنیتی و نظامی در باره حکومت نظامیان را منتشر می‌کند، اقدامی که به نظر می‌رسد با هدف کم کردن انتقادات صورت گرفته است. اسناد طبقه‌بندی شده آمریکا ممکن است میزان مشارکت آمریکا در عملیات کندور را نشان دهد. هدف این عملیات، سرکوب سیاسی، ترور شخصیت‌ها چپ و مخالفان توسط پلیس مخفی کشورهای آمریکای جنوبی بود. بسیاری از نزدیکان قربانیان سال‌های سیاه حکومت نظامیان در آرژانتین، اقدام و تصمیم رئیس‌جمهوری آمریکا را تحریک آمیز دانسته‌اند.

یک سازمان دفاع از بازماندگان قربانیان کودتای نظامی آرژانتین با صدور بیانیه‌ای اعلام کرده است: ما به کشوری که استقرار دیکتاتوری‌ها در جهان را سازماندهی دهی کرده و از سرکوب مردم توسط آنها به نام امپریالیست حمایت کرده، اجازه نخواهیم داد، از خاطره و یاد ۳۰ هزار قربانی این خشونت‌ها، استفاده ابزاری کند.

۲- اندونزی



در سال ۱۹۶۵ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا کودتایی نظامی به رهبری «سوهارتو» علیه «سوکارنو»، رئیس جمهور وقت اندونزی تدارک دیده و به اجرا می گذارد؛ سوکارنو اندونزی را ابتدا از چنگ ژاپنی ها و سپس هلندی ها رها نموده و آزاد کرده بود. به دنبال اجرای این کودتای بیش از یک میلیون شهروند اندونزیایی قربانی شدند. نقش آمریکا در کودتای ۱۹۶۵ ژنرال «سوهارتو» در اندونزی در ابتدا مخفی ماند، علی رغم این که سوهارتو هم تقریباً به اندازه مردم عراق از مردم اندونزی کشت. بعد از پایان ماجرا بود که مقامات آمریکا برای شریک شدن در افتخار این کودتا نقش خود را در کمپین قتل عام سوهارتو آشکار کردند.

اندونزی یا به طور رسمی جمهوری اندونزی کشوری است که در آسیای جنوب شرقی و اقیانوسیه قرار دارد. اندونزی در مجمع الجزایر مالایی بین قاره آسیا و اقیانوسیه قرار دارد. اندونزی یک مجمع الجزایر متشکل از ۱۷'۵۰۸ جزیره و ۳۳ استان است با جمعیت بیش از ۲۶۰ میلیون نفر است. نظام سیاسی این کشور جمهوری با انتخابات مجلس و ریاست جمهوری می باشد. پایتخت اندونزی جاکارتا است.

زبان رسمی این کشور زبان اندونزیایی و واحد پول آن روپیه است. مردم این کشور متشکل از اقوام گوناگونی است که جاوه ای ها با حدود ۴۰ درصد بزرگ ترین قوم هستند و پس از آن ها سوندانی ها با ۱۵ درصد قرار دارند. جاوه ای ها بر امور سیاسی اندونزی چیرگی دارند. با وجود جمعیت زیاد و مناطق پرتراکم، اندونزی جنگل های کم جمعیت بسیار گسترده ای نیز دارد که دومین سطح از تنوع زیستی را در جهان در خود جای داده اند. این کشور از نظر منابع طبیعی غنی است اما با این وجود بخش بزرگی از مردم هنوز در فقر به سر می برند.

۱-۲- دوران استعمار

جزایر اندونزی در قدیم سلطان نشین بوده اند تا آنکه در قرن شانزدهم اسپانیایی ها و پرتغالی ها به آن دست یافتند. کمپانی شرقی هلند در ابتدای قرن هجدهم، حکومت اندونزی را به دست گرفت. در سال ۱۷۴۰ هلندی ها شورش مردم جاکارتا را با کشتار ۲۰ هزار اندونزیایی و چینی درهم شکستند. در ۱۹۰۷، «سی سی نگا مانگزیایا» پادشاه اندونزی علیه هلندی ها قیام کرد اما ارتش استعماری هلند سپاه او را شکست داد و سلطه استعمار هلند بر اندونزی محکم شد.

۲-۲- روزگار معاصر

از قرن هفدهم، هند شرقی مهم‌ترین و سودآورترین بخش امپراتوری هلند به شمار می‌رفت. به غیر از اشغال کوتاه مدت بریتانیایی‌ها (۱۸۱۱ تا ۱۸۱۴) و قیام‌های گاه گاهی محلی، هلند کنترل این کشور را تا ۱۹۴۲ حفظ کرد. در این سال ژاپنی‌ها به این مستعمره هجوم آوردند و به عنوان آزاد کنندگان کشور از حکومت استعماری مورد استقبال اکثر اندونزیایی‌ها قرار گرفتند با تسلیم ژاپن در ۱۹۴۵، احمد سوکارنو (۱۹۰۱ تا ۱۹۷۰) - بنیان‌گذار حزب میلیون در ۱۹۲۷ - هند شرقی هلند را جمهوری مستقل اندونزی اعلام کرد. هلندی‌ها پس از چهار سال جنگ متناوب ولی وحشیانه، تحت فشار بین‌المللی استقلال اندونزی را در ۱۹۴۹ پذیرفتند. در نهایت در سال ۱۹۴۹ موافقت‌نامه‌ای امضاء شد که طبق مفاد آن، همه سرزمین اندونزی بجز گینه نو به حکومت موقت (جمهوری) ایالات متحده اندونزی واگذار شد. حکومت سوکارنو به‌طور فزاینده‌ای اقتدارطلب شد و کشور به هرج و مرج اقتصادی گرفتار گردید. او در ۱۹۶۲ گینه نو را تصرف کرد، که در ۱۹۶۲ با عنوان ایریان جایا رسماً ضمیمه شد، هر چند جنبشی جدایی طلب در آنجا پا برجاست. بین ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶ سوکارنو کو شید با تهاجمات مسلحانه به شمال بورنئو فدراسیون نوپای مالزی را بی‌ثبات سازد. احمد سوکارنو تا زمان سقوطش از کلیه جنبش‌های استقلال طلبانه در قاره‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین دفاع می‌کرد.

ژنرال سوهارتو توانست با سرکوبی قیام کمونیستی در ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ سیاست ضد آمریکایی سوکارنو را وارونه سازد و نهایتاً با کمک دانشجویان و ارتش او را برکنار کند. در این مدت حدود ۸۰ هزار نفر از اعضای حزب کمونیست اندونزی کشته شدند. الحاق تیمور شرقی پرتغال در ۱۹۷۶ توسط اندونزی از طرف جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته نشد، و عملیات چریکی ملی‌گرایان محلی ادامه داشت. برنامه جاه طلبانه‌ای برای اسکان مجدد اهالی جاوه به منظور کم کردن جمعیت زیاد این جزیره به مورد اجرا گذاشته شد ولی این مهاجران جاوه‌ای با انزجار بومیان جزایر کم توسعه یافته و دوردست روبرو شدند. کشتار تظاهرکنندگان بی سلاح تیموری به دست سربازان اندونزی در ۱۹۹۱ اعتراضات بین‌المللی را به دنبال داشت.

ژنرال سوهارتو بعد از آنکه به قدرت رسید کشور مالزی را به رسمیت شناخت و دوباره کشورش را به عضویت سازمان ملل درآورد و از این جهت مورد حمایت ایالات متحده آمریکا بود. در مدت طولانی ریاست جمهوری اش خود و خانواده‌اش مستقیماً در صادرات و واردات اندونزی دخالت کرده و میلیاردها دلار اندوختند. در اثر رکود اقتصادی و ضعف بنیان مالی و فقر عمومی ژنرال سوهارتو دچار تظاهرات مردمی شد تا آنکه در ۱۹ مه ۱۹۹۸ مادلین آلبرایت وزیر خارجه آمریکا به او تکلیف کرد که از مقام خود استعفاء کند. ژنرال سوهارتو در همان روز ۱۹ مه ۱۹۹۸ بعد از ابلاغ برکناری اش توسط آلبرایت در یک نطق سه دقیقه‌ای از مردم اندونزی به سبب خطاهایش پوزش خواست و از مردم درخواست کرد از بشارالدین یوسف حبیبی تبعیت کنند.

زمانی که محمد سوهارتو پس از سی و سه سال قدرت سقوط کرد بسیاری از مردم اندونزی بر این عقیده بودند که کشور اندونزی تجزیه خواهد شد اما پس از سوهارتو وسعت این امر کمتر از پیش بینی ها بود.

در دهه ۱۹۵۰ مبارزات خشونت آمیزی علیه حکومت اندونزی بر جزایر ملوک جنوبی، توسط مردم ملوک جنوبی صورت گرفت و نیروهای اندونزی این مبارزات را به شدت سرکوب کردند. پس از سقوط حکومت ژنرال سوهارتو در سال ۱۹۹۸، این مبارزات از سر گرفته شد. از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲، خشونت ها در جزایر ملوک موجب کشته شدن حدود ۵ هزار نفر و بی خانمان شدن ۵۰۰ هزار نفر شد.

در ۱۷ ژوئن ۱۹۹۹ به دستور یوسف حبیبی ژنرال دامیری به فرماندهی منطقه تیمور شرقی رسید که مردم آن خواهان استقلال بودند. در چهارم ژوئیه ۱۹۹۹ بانک جهانی با اعطای وام یک میلیارد دلاری به اندونزی موافقت کرد. انتخابات ریاست جمهوری پس از ۳۰ سال انجام شد و رقیب یوسف حبیبی، خانم مگاواتی سوکارنو پوتری از حزب دموکرات بود که بالاخره در ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۱ به ریاست جمهوری رسید و حزب گلکار یعنی حزب وابسته به سیستم حاکمیت شکست خورد. در آخرین روزهای حکومت یوسف حبیبی مردم تیمور شرقی با نظارت سازمان ملل به استقلال خویش رأی دادند. بعد از مگاواتی سوکارنو پوتری، ژنرال بازنشسته سوسیلو بامبانگ یودهویونو که زمانی افسر اطلاعات و فرماندار تیمور شرقی بوده است در ۲۸ اکتبر ۲۰۰۴ در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید.

۳-۲- جدایی تیمور شرقی

در سال ۱۹۹۹ مردم تیمور شرقی با شرکت در یک همه پرسی که تحت نظر سازمان ملل برگزار شد به استقلال از اندونزی رأی دادند. نتیجه این همه پرسی واکنش خشونت آمیز شبه نظامیان طرفدار اندونزی را به دنبال داشت. اقدامات شبه نظامیان با ورود یگان هایی از ارتش استرالیا، که بر اساس قطعنامه شورای امنیت به این سرزمین اعزام شده بودند، پایان یافت اما در جریان خشونت ها، بیش از یک هزار تن از اهالی تیمور شرقی کشته شدند.

با خروج نیروهای اندونزی از تیمور شرقی، اداره امور این سرزمین به طور موقت برعهده نماینده سازمان ملل قرار گرفت و روز ۲۰ ماه مه سال ۲۰۰۲، تیمور شرقی به عنوان یک کشور مستقل مورد شناسایی بین المللی قرار گرفت. تیمور شرقی بیش از یک میلیون جمعیت دارد که اکثر آنان مسیحی کاتولیک هستند.

۴-۲- اقتصاد



جاکارتا پایتخت اندونزی و بزرگترین مرکز بازرگانی کشور.

اندونزی بزرگترین قدرت اقتصادی جنوب شرقی آسیا است. بنابر آمار سال ۲۰۰۵ تولید ناخالص داخلی اندونزی ۲۸۷ میلیارد دلار بوده است که سهم سرانه هر فرد ۴۴۵۸ دلار است. سهم صنعت ۴۰/۷٪ که بیشتر به فرآوری محصولات کشاورزی و معدنی مشغول است و سهم بخش کشاورزی ۱۴٪ می باشد و محصول اصلی اش برنج است. با این حال بیشترین شاغلان در بخش کشاورزی مشغول به کار هستند. ۴۱ میلیون و هشتصد هزار نفر از نیروی کار در بخش کشاورزی شاغلند؛ که کشاورزانی هستند که حرفه ای نیستند و در سطح کلان تولید نمی کنند. اما هم کشاورزان بزرگ و هم روستاییان مقدار زیادی لاستیک، چای، قهوه، تنباکو و ادویه تولید و صادر می کنند. از دوران استعمار هلند زیرساخت مناسب آبیاری در کشاورزی برای اندونزی به جا مانده است.

بیشترین صادرات اندونزی به کشورهای آمریکا و ژاپن و چین و سنگاپور می باشد. اندونزی از لحاظ معدنی کشوری غنی می باشد و معادن نفت، گاز طبیعی، قلع، نیکل، زغال سنگ، بوکسیت و مس در این کشور موجود است اما به علت نسبت بیشتر جمعیت به ثروت، جمعیت مردم فقیر زیاد است. صنعت معدنکاری سهمی ۱۲ درصدی در تولید ناخالص داخلی اندونزی دارد. یکی دیگر از منابع کسب درآمد برای اندونزی صنعت گردشگری است.

در اواخر دهه ۹۰ میلادی که بازارهای اقتصادی در آسیا دچار مشکلات شدید شد، ارزش پول اندونزی نیز بشدت سقوط کرد و سوهارتو ناچار شد تا اصلاحات اقتصادی شدیدی را انجام دهد و در همین رابطه با صندوق بین المللی پول برای کمکی به ارزش بیش از ۴۰ میلیارد دلار به توافق رسید. نارضایتی های سیاسی و درخواست استعفای سوهارتو، از پیامدهای این مشکلات اقتصادی بود. در مارس سال ۱۹۹۸ سوهارتو برای چندمین بار به قدرت رسید. اما مشکلات برای دولت همچنان ادامه داشت.

در میان سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ شمار میلیونرها در اندونزی رشد فزاینده ای داشته است اما هنوز نیمی از مردم با درآمد روزی کمتر از دو دلار زندگی می کنند. تنها ۱۰ درصد کسانی که کار می کنند مالیات می پردازند و دولت برای تأمین آموزش رایگان و بهداشت مشکل دارد.

تولید نفت در اندونزی بسیار کم است و این میزان تنها برای تأمین نیازهای داخلی این کشور صرف می‌شود ولی با این حال اندونزی بزرگترین تولیدکننده نفت در کشورهای جنوب شرقی آسیا به‌شمار می‌آید.

اندونزی به دلیل فرسودگی چاه‌های نفت و کمبود تولید نفت در این کشور در ماه مه ۲۰۰۸ از سازمان اوپک خارج شد.

۵-۲- سوکارنو و به قدرت رسیدن او



سوکارنو (۶ ژوئن ۱۹۰۱-۲۱ ژوئن ۱۹۷۰) اولین رئیس‌جمهور کشور اندونزی بود که از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۷ به روی کار بود. سوکارنو جنبش‌های جدایی طلبی اندونزی از هلند را رهبری کرد، آنگاه که هلندیان اندونزی را در دست می‌داشتند، او بیش از یک دهه را در زندان هلندیان بازداشت بود تا آنگاه که نیروهای ژاپنی به اندونزی درآمدند و به یاری ایشان از آنجا بیرون آمد و در افزایش نیرو و پشتیبانی یاری‌شان کرد و سپس در ازای آن از ایشان در پراکندن اندیشه‌های آزادی طلبانه خویش یاری طلبید.

آنگاه که ژاپنیان تسلیم شدند، سوکارنو یکی از رهبران دانشجویان وطن پرست بودند، رسماً جدا سازی اندونزی را اعلام کردند. به روز هفده اوت سال ۱۹۴۵ و خود سوکارنو اولین رئیس‌جمهور اندونزی گشت و اندونزیاییان را از دید نظامی و سیاسی رهبری کرد و جلوی چیرگی دوباره هلندیان بر کشور را گرفت و بسیار مقاومت کرد تا به سال ۱۹۴۹ هلندیان جدا سازی اندونزی را رسماً پذیرفتند.

پرامودیا انانتا تور درباره ی سوکارنو نوشته :

سوکارنو در عصر کنونی تنها رهبر آسیایی ای بود که توانست مردمانی چنین گوناگون، از دید نژاد و فرهنگ و دین را گرد هم آورد و یکی گرداند بی آنکه قطره ای خون از کسی بریزد. پس از یک دوره پر آشوب حکومت دموکراسی پارلمانی، سوکارنو گونه ای از فرمانروایی خودکامه به نام «Demokrasi terpimpin» را در کشور روا گرداند که به آشوب‌ها و نا ارامانی‌ها پایان داد و خطرهایی که اندونزی را تهدید می‌کرد از میان برد.



داکتر احمد سوکارنو از ملی‌گرایان و آزادیخواهان نام‌آور اندونزی با فیدل کاسترو

احمد سوکارنو که نام اصلی اش کو سنو سو سوردیپهاردیو بود در ۲۵ سالگی به جنبش ملی‌گرایی پیوست و یک سال بعد یعنی در سال ۱۹۲۷ میلادی همراه با گروهی از دوستان و هم‌فکران، «اتحادیه ملی‌گرایان اندونزی» را تشکیل داد و به رهبری این حزب که مشی ضدامپریالیستی، ضدسرمایه‌داری داشت برگزیده شد.

دو سال بعد بازداشت شد و یک سال را در زندان گذراند. او بار دیگر در سال ۱۹۳۳ در جاکارتا به دست پلیس هلند بازداشت شد و حدود ۱۲ سال تا زمانی که اندونزی به استقلال رسید، در زندان ماند.

احمد سوکارنو بعد از آزادی از زندان به خدمت ژاپنی‌ها درآمد و عملاً فرماندار اندونزی تحت اشغال ژاپن شد. سه روز بعد از تسلیم ژاپن در جنگ جهانی دوم، یعنی در ۱۸ اوت ۱۹۴۵ سوکارنو رسماً تشکیل جمهوری اندونزی به عنوان کشوری مستقل را اعلام کرد. بعد از جنگ جهانی دوم، نیروهای بریتانیا وارد اندونزی شده و بخش‌هایی از این کشور را مجدداً به سلطه استعمار هلند بازگرداند که منجر به ناآرامی‌ها و درگیری‌های طولانی شد؛ تا نهایتاً پنج سال بعد در سال ۱۹۵۰، اندونزی توانست استقلال کامل و واقعی به دست آورد و احمد سوکارنو به عنوان «پدر ملت» شناخته شود.

تیرماه ۱۳۴۲، مجلس اندونزی که از سوکارنو حرف شنوی کامل داشت، او را به عنوان رئیس‌جمهوری مادام‌العمر کشور تعیین کرد.



اما سرنوشت ریاست‌جمهوری سوکارنو قرار بود به گونه دیگری رقم بخورد. در سحرگاه اول اکتبر ۱۹۶۵، گروهی از افسران گارد ریاست‌جمهوری، شش نفر از ژنرال‌های ارتش را از رختخواب بیرون کشیده و به قتل رساندند و این آغاز کودتایی بود که بعدها به «جنبش ۳۰ سپتامبر» موسوم شد. افسران کودتاچی، خود را کمونیست و حامی سوکارنو معرفی کردند و گفتند هدفشان خنثی کردن کودتایی بوده که گروهی دیگر از نظامیان در تدارکش بودند.

فردای آن روز، یک ژنرال دیگر ارتش به نام محمد سوهارتو پایگاه هوایی تحت اشغال کودتاچیان را اشغال و به غائله پایان داد. این کودتا، جایگاه سوکارنو در صحنه سیاسی اندونزی را به شدت

تضعیف کرد. رقابت‌های سیاسی بین کمونیست‌ها و مسلمانان که هر دو از ستون‌های اصلی حفظ سوکارنو در قدرت بودند بالا گرفت و موج تشنج و ناآرامی سیاسی تا دو سال بعد ادامه داشت. ۱۲ مارس ۱۹۶۷، شورای مشورتی خلق یا مجلس اندونزی، به خلع سوکارنو از ریاست جمهوری رای داد و نقطه پایانی گذاشت بر چهار دهه فعالیت سیاسی مردی که زمانی پدر ملت شناخته می‌شد. سوکارنو ۲۱ ژوئن ۱۹۷۰، بعد حدود سه سال حبس خانگی، در خانه خود در جاکارتا در سن ۶۹ سالگی درگذشت.

۶-۲- اقدامات



بعد از نزدیک به چهل سال مبارزه سیاسی و به جا گذاشتن تأثیر شگرف در فرهنگ و سیاست اندونزی، احمد سوکارنو که از بنیانگذاران جمهوری اندونزی و نخستین رئیس‌جمهوری این کشور بود، سال‌های پایانی زندگی‌اش را در حبس خانگی گذراند. از جمله اقدامات او در دوره ی ریاست جمهوری، یکی از تاسیس کنندگان جنبش عدم تعهد بود.

۷-۲- وقایع

اندونزی به رهبری سوکارنو از هلند و ژاپن استقلال یافت. او بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۷ رئیس‌جمهور اندونزی بود. اندونزی تا سال ۱۹۴۲ میلادی مستعمره ی هلند بود و در زمان جنگ جهانی دوم، از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ تحت اشغال ژاپن درآمد. نیروهای هلندی در ۱۹۴۹ با اعزام چترباز، پایتخت اندونزی را تصرف کردند و سوکارنو را به اسارت گرفتند. با فشار شوروی و سازمان ملل سوکارنو آزاد شد و هلند به استقلال اندونزی رأی داد. محمد سوهارتو در سال ۱۹۶۷ با یک کودتای نظامی احمد سوکارنو را از قدرت برکنار کرد.

۸-۲- محمد سوهارتو



ژنرال سوهارتو، این افسر نظامی
ارشد و رهبر سیاسی اندونزی از
سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۸ رئیس جمهور
این کشور بود.

سه دهه حکومت بی وقفه و بلامنازع

وی ثبات سیاسی بسیار حیاتی و رشد اقتصادی مداوم را برای مردم اندونزی به ارمغان داشت اما رژیم خودکامه و استبدادی سوهارتو دست آخر قربانی سقوط اقتصادی و فساد سیاسی خودش شد. سوهارتو همانند بسیاری از اهالی جاوه صرفاً از نام کوچک خود استفاده کرده و نام فامیلی خود را هیچ‌گاه به کار نبرده است. سوهارتو فرزند یک تاجر و مقام دولتی جزء در شهر یوگی جاکارتا از عنفوان جوانی آرزوی کار در ارتش کشورش را در سر می‌پروراند. وی پس از گذراندن دوره‌ی دبیرستان و فعالیت کوتاه مدت به عنوان کارمند بانک به ارتش استعماری وقت هلند پیوست و پس از آن به دنبال تسخیر اندونزی به دست نیروهای ژاپنی در سال ۱۹۴۲ به جمع نیروهای دفاعی کشورش تحت سرپرستی و حمایت ژاپن ملحق شد و در این مقطع زمانی به عنوان یک افسر نظامی تعلیم دید.

سوهارتو پس از تسلیم شدن ژاپن در جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ برای نیروهای چریکی که خواهان کسب استقلال سرزمین‌شان از هلند بودند، جنگید. در سال ۱۹۵۰ که اندونزی به یک جمهوری تبدیل شد وی به عنوان فرماندهی یک گردان نظامی ارتش در جاوه جایگاه خود را از دیگران متمایز ساخت و به درجه‌ی سرهنگ دومی نایل شد. وی طی ۱۵ سال بعد به طور منظم و به تدریج سلسله مراتب ارتش اندونزی را طی نمود تا اینکه در سال ۱۹۵۷ به درجه‌ی سرهنگ تمام، در سال ۱۹۶۰ سرتیپ و در سال ۱۹۶۲ به درجه سپهبدی ارتقاء یافت.



وی در سال ۱۹۶۳ به کرات به عنوان فرماندهی نیروهای یگان استراتژیک ارتش اندونزی، نیروهایی مستقر در جاکارتا که عموماً به عملیات‌های اضطراری و فوق‌العاده پرداختند، منصوب شد. در این اثنا سوکارنو، رئیس‌جمهور وقت اندونزی روابط نزدیکی را با حزب کمونیست این کشور و نیز چین برقرار نمود اما ارتش همچنان مخالف کمونیست‌ها بود. در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۵ گروهی از افسران ناراضی چپ‌گرای ارتش و برخی رهبران حزب کمونیست (PKI) در صدد تصاحب قدرت در جاکارتا برآمده و ۶ تن از ۷ ژنرال ارشد ارتش اندونزی را به قتل رساندند. سوهارتو یکی از افسران عالی‌رتبه‌ی نظامی بود که از این ترور جان سالم بدر برد و به عنوان فرماندهی یگان استراتژیک ارتش رهبری نیروهای کشورش در سرکوب این توطئه‌ی براندازی را بر عهده گرفت. سوکارنو به همدستی در کودتای نظامیان ارتش متهم شده بود و در این گиро دار قدرت به سود رهبران ارتش سوق پیدا کرد.

سوهارتو چند ماه بعد به پاکسازی کشور از کمونیست‌ها و چپ‌گرایان مبادرت ورزید و چنین روشی بعدها توسط ماموران خود خوانده‌ی پلیس اندونزی دنبال شد به طوری که در قتل عام فراگیر کمونیست‌ها در سراسر این کشور صدها هزار یا به گفته‌ی ای چند میلیون انسان کشته شدند. سوهارتو سپس به عنوان رئیس ستاد ارتش اندونزی کنترل کامل دولت کشورش را نیز در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۶۶ در دست گرفت، هر چند سوکارنو در سال دیگر بر کرسی ریاست جمهوری نشست.



سوهارتو پس از تصاحب قدرت ضمن غیر قانونی اعلام کردن حزب PKI سیاستهای جدیدی را به منظور برقراری ثبات اقتصادی و سیاسی کشور اتخاذ کرد. در مارس ۱۹۶۷ مجمع مشورتی خلق اندونزی یا همان پارلمان این کشور سوهارتو را به عنوان کفیل ریاست جمهوری منصوب کرد و سرانجام در مارس ۱۹۶۸ این مجمع سوهارتو را برای یک دوره ۵ ساله به عنوان رئیس جمهور انتخاب نمود.

سوهارتو در مقام ریاست جمهوری یک رویه خط مشی که آن را "نظم نوین" توصیف می نمود پایه گذاری کرد؛ خط مشی که مبنای آن کمک به اقتصاددانان تحصیل کرده در آمریکا جهت تقویت هر چه بیشتر اقتصاد اندونزی بود. در نتیجه این سیاستها سرمایه گذاری غربی ها و کمک های خارجی افزایش یافت و تولید نفت داخلی اندونزی به شدت رو به فزونی نهاد. مضاف بر اینکه درآمدهای ناشی از افزایش سرمایه گذاری تولید نفت در ایجاد زیر ساختها و رشد و توسعه ها پروژه های عمرانی هزینه شد. تا سال ۱۹۷۲ سوهارتو موفق به ایجاد رشد و توسعه اقتصادی یکنواخت و با دوام شده بود، همزمان نرخ سالیانه تورم از ۶۳۰ درصد در سال ۱۹۶۶ به کمتر از ۹ درصد تقلیل یافت.

وی در حوزه سیاست خارجی مواضعی در جهت حمایت از غرب و ستیز با کمونیستها اتخاذ کرد. اندونزی مجدداً به جمع کشورهای عضو سازمان ملل پیوست و در سال ۱۹۶۷ این کشور به عضو اصلی و بنیانگذار اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا (ASEAN) بدل شد. در همان سال دولت اندونزی با زور و به رغم مخالفت های جامعه بین المللی تیمور شرقی، سرزمین سابقاً تحت استعمار پرتغال را به خاک خود ضمیمه کرد.

ژنرال سوهارتو اگرچه محتاطانه قواعد و اصول مندرج در قانون اساسی اندونزی را دنبال می کرد اما رژیم دست نشانده وی اساساً رژیم استبدادی بر مبنای قدرت ارتش بود. وی در مقام فرماندهی ارتش و رئیس دولت اندونزی حیات سیاسی کشورش را به طور تمام و کمال تحت کنترل گرفت، حزب سیاسی مطبوعش به نام گلکار به کرات در انتخابات پارلمانی حائز پیروزی با اکثریت قاطع آراء شد و پارلمان در عوض سوهارتو را بدون هیچ گونه مخالفت و مانعی در سالهای ۱۹۷۳، ۱۹۷۸، ۱۹۸۳، ۱۹۸۸، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۸ به ریاست جمهوری برگزید. آزادی های مدنی محدود شد و مخالفان نیز به هیچ وجه از سوی دولت تحمل نمی شدند.



سوهارتو (راست) با فشار بر سوکارنو توانست قدرت را در دست بگیرد

اقتصاد اندونزی طی ۳ دهه حکومت لاینقطع سوهارتو به طور میانگین سالیانه ۷ درصد رشد داشت و وضعیت معیشتی مردم به طور چشمگیری بهبود یافت. برنامه‌های آموزشی و ارتقاء میزان سواد در اندونزی جملگی با هدف وحدت و همبستگی بیشتر آحاد مردم از گروه‌های قومی گرفته تا ساکنان جزایر مختلف پیگیری می‌شد. اما این موفقیتها در پی توزیع ناعادلانه‌ی ثروت در میان اقشار مختلف مردم و بهره‌مندی گروه اقلیتی از جریانات ارتش از منافع مدرن سازی و توسعه در این کشور به تدریج رنگ باخت. سوهارتو به دوستان و ۶ فرزند خود اجازه داد کنترل بخش‌های کلیدی اقتصاد اندونزی را در دست گرفته و انجام معاملات سودآور اقتصادی تجاری را در انحصار خود درآورند.

در دهه‌ی ۱۹۹۰ فساد اف‌سارگ‌سیخته و سیاست‌های تبعیض آمیز دولت سوهارتو کم‌کم طبقه‌ی متوسط جامعه و جریانات تجاری را منجر ساخت. اواسط دهه ۹۰ میلادی کشور شاهد سرکوبی مطبوعات آزاد بود. در سال ۱۹۹۶ مگاواتی سوکارنو، دختر سوکارنو، از رهبری حزب مخالف دموکرات اندونزی برکنار شد. شاخه‌ای از این حزب که از حمایت دولت برخوردار بود، عامل اصلی این برکناری بود. تظاهرات ضد دولتی حدود یکماه در کشور ادامه داشت و نیروهای پلیس اندونزی موفق شدند که مقر حزب دموکرات اندونزی را به کنترل خود در آورند. بسیاری بر این باورند که سیاستهای آقای سوهارتو تغییر کرد و فضای سیاستهای اعمال شده از سوی وی انحصارگرایانه تر شد. در اواخر دهه ۹۰ میلادی که بازارهای اقتصادی در آسیا دچار مشکلات شدید شد، ارزش پول اندونزی نیز بشدت سقوط کرد و آقای سوهارتو مجبور شد تا اصلاحات اقتصادی شدیدی را انجام دهد و در همین رابطه با صندوق بین المللی پول برای کمکی به ارزش بیش از ۴۰ میلیارد دلار به توافق رسید.

سوهارتو به رغم رکود اقتصادی، رشد سرسام‌آور تورم و وخامت شرایط زندگی و امرار معاش در برابر درخواستها برای ایجاد اصلاحات بنیادین مقاومت کرد اما مخالفان دولت وی به تدریج ابتدا در جاکارتا و سپس در سایر شهرها به خیابانها سرازیر شدند و در مه ۱۹۹۸ اعتراضات مردمی طغیان کرد. وی حمایت ارتش را از دست داد و سرانجام در تاریخ ۲۱ مه مجبور به کناره‌گیری شد. نارضایتیهای سیاسی و درخواست استعفای آقای سوهارتو، از تبعات این مشکلات اقتصادی بود. آقای سوهارتو قدرت را به یوسف حبیبی، معاون خود، واگذار کرد.

در این زمان اتهامات فساد مالی علیه آقای سوهارتو و خانواده وی مطرح شد. در اواخر سال ۱۹۹۹ در زمان ریاست جمهوری عبدالرحمان وحید، تحقیقات دولتی برای بررسی این قضیه از سوی دولت از سر گرفته شد. در مه سال ۲۰۰۰ میلادی آقای سوهارتو در بازداشت خانگی قرار گرفت؛ و در اوت همان سال رسماً متهم به فساد مالی شد. تاریخ دادگاه آقای سوهارتو برای آخر ماه اوت تعیین شد. اما آقای سوهارتو در آن حضور نیافت. دادگاهی در اندونزی بعداً گفت که آقای سوهارتو به علت

بیماری قادر به حضور در دادگاه نیست. سوهارتو از زمان کناره‌گیری‌اش بارها به دلیل سکت و امراض قلبی و روده‌ای در بیمارستان بستری شد. این شرایط وخیم جسمانی، تلاش‌ها برای محاکمه‌ی وی به اتهام فساد، نقض حقوق بشر را ناکام گذاشت و وکلای مدافع سوهارتو مدعی شدند شرایط نامساعد جسمانی برای محاکمه‌ی وی مناسب نیست.

ژنرال سوهارتو، دیکتاتور سابق اندونزی که در دوران حکومتش به سرکوب نهضت کمونیسم پرداخت و با وضع شدیدترین قوانین حکومتی، نزدیک به یک میلیون تن از مخالفان سیاسی‌اش را به کام مرگ کشاند.

حاجی محمد سوهارتو، رئیس جمهوری سابق اندونزی که ۳۲ سال با م‌شت آه‌نین بر این کشور فرمانروایی کرده بود، در سن ۸۶ سالگی درگذشت.



سوهارتو از چهارم ژانویه به خاطر مشکلات قلب، کلیه و شش در بیمارستان بستری شد و حال وی بسیار وخیم بود.

سوهارتو متهم بود که میلیارد‌ها دلار ثروت در زمان زمامداری خود بر پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان، بدست آورده است. ثروت آقای سوهارتو و خانواده‌اش ۳۵ میلیارد دلار تخمین زده شده. یکی از پسران او به جرم طراحی قتل قاضی‌ای که او را به فساد مالی متهم کرده بود، به زندان رفت، اما زودتر از موعد مقرر آزاد شد.

پزشک او گفت که وی از مشکلات جسمی عدیده‌ای رنج می‌برد و از صبح روز یکشنبه در کما به سر می‌برد. وی سرانجام در ۲۸ ژانویه ۲۰۰۸ درگشت.

برخی از مردم اندونزی نگاه نوستالژیکی به دوره سوهارتو دارند و او را «پدر توسعه» این کشور می‌دانند. سوسیلو بامب‌نگ یوده‌ویونو، رئیس جمهوری اندونزی، در سخنانی، سوهارتو را یکی از «بهترین فرزندان ملت» نامید و او را «رهبری بزرگ» خطاب کرد که خدمات بسیاری برای کشور انجام داده است.

رئیس جمهوری اندونزی روز دوشنبه مراسم تدفین سوهارتو در قبرستان خانوادگی آنها در جاوه را هدایت خواهد کرد. سیتی هادیجانتی روکمانا، دختر بزرگ سوهارتو، از طرف خانواده او از «اشتباهات» پدرش عذرخواهی کرد.

۹-۲- خونین ترین کودتا در پرمیعت ترین کشور مسلمان

کودتای ۱۹۶۵ اندونزی بی شک یکی از خونبارترین اتفاقات تاریخ و زائیده جنگ سرد بود. این کودتا توسط "ژنرال سوهارتو" علیه "دکتر احمد سوکارنو" که رهبر مبارزات استقلال طلبانه اندونزی، اولین رئیس جمهور این کشور (۱۹۴۵-۱۶۷۷)، و معروف به "پدر ملت" بود صورت گرفت. سوکارنو اولین رئیس جمهور اندونزی مستقل شد. اما چهار سال طول کشید تا هلند این استقلال را بپذیرد و از تلاش های نظامی و دیپلماتیک خود برای استعمار مجدد اندونزی دست بردارد. در سال ۱۹۵۶ سوکارنو پیوند خود با جمهوری خلق چین و کلاً با بلوک کمونیستی را محکم تر کرد. او هم چنین افزایش کمک های نظامی شوروی را پذیرفت تا آن حد که در اوایل دهه ۶۰ میلادی اندونزی تنها کشور غیر کمونیستی بود که کمک های نظامی معادل با کوبا از شوروی دریافت می کرد. سوکارنو با کمک حزب کمونیست اندونزی (PKI) و اسلام گراها و به کمک ارتش از استقلال کشور دفاع کرد. همچنین، او با حمایت اتحاد جماهیر شوروی و چین، سیاست های ضد امپریالیستی گسترده ای را در پیش گرفت. این سیاست ها از طرفی باعث افزایش پرستیژ بین المللی اندونزی شد و از طرفی دیگر سرمایه داری جهانی را مصمم به مقابله با او کرد.

قطعاً ثبات در کشوری تازه استقلال یافته اندونزی به سرعت برقرار نشد. اما بعد از مدتی، سوکارنو توانست در سال ۱۹۵۷ سیستمی به نام "دموکراسی هدایت شده" برقرار کند و به واسطه آن موفق شود به بی ثباتی و شورش هایی که تهدید کننده بقای کشور بود خاتمه دهد. اما هراس آمریکا از چنین جنبش های مردمی و سوق کشورهای شرق آسیا به سمت سیاست های سوسیالیستی در دوران جنگ سرد به کمک ژنرالهای راستگرای اندونزی آمد. در ماه مارس ۱۹۶۷، دکتر توسط ژنرال های کودتاچی سوکارنو از ریاست جمهوری خلع، بازداشت و حبس خانگی شد. به گونه ای که حتی بستگان نزدیکش هم دیگر به او دسترسی نداشتند. در این هنگام، مطبوعات آمریکا از سرنگونی

سوکارنو استقبال کرده و آن را "بهترین خبر سال در آسیا" اعلام کردند.



افراد PKI و کسانی که عضو PKI محسوب می شدند توسط ارتش دستگیر شدند. برخی توسط ساکنان اعدام شدند، برخی فرار کردند

با آغاز زمامداری ژنرال "سوهارتو" سرزمین هزار جزیره اندونزی رنگ خون به خود گرفت. کشور اندونزی وارد مرحله ای سیاه از سرکوب های سیاسی، خفقان و برقراری حکومت وحشت شد. واحدهای

ارتش و پلیس مخفی، در روستاها و شهرهای جاوه مرکزی دست به کشتار کسانی زدند که مظنون به عضویت یا هواداری از حزب کمونیست بودند. کشتار تا جاوه شرقی و بالی، سوماترای شمالی و نقاط دیگر کشور گسترش یافت و طی شش ماه، بیش از یک میلیون تن کشته شدند، اوباش به خانه کمونیست‌ها و دفاتر آنان در جاکارتا و شهرهای دیگر حمله کرده و دست به غارت می‌زدند. جنازه قربانیان بی‌نام و نشان در کانال‌های آب در شهرهای مختلف انداخته می‌شد، کودتاچی‌ها توانستند بخشی از دانشجویان را به حمایت از خویش به خیابان‌ها بیاورند. ارتش از آنها حمایت کرد. شعار آنها علیه حزب کمونیست، رئیس‌جمهوری در حصر (سوکارنو) و کابینه او بود. رهبران رده بالای حزب کمونیست توسط واحدهای ارتش دستگیر و ساعاتی بعد تیرباران می‌شدند. زندان‌ها و اردوگاه‌های کیفری در نقاط مختلف کشور ایجاد شد و هزاران زن و مرد اسیر به آنجا اعزام شده و سال‌های متمادی در سلول‌های تنگ و شرایط طاقت‌فرسای آن زنده به گور می‌شدند. در طول مدتی که این کشتارها در اندونزی ادامه داشت هیچ صدای اعتراضی از نهادهای حقوق بشری در حمایت از مردم اندونزی بلند نشد.

کتاب «گزارشی از کودتای ۱۹۶۵ اندونزی» نوشته «کارمل بودیارجو» پژوهشگر و محقق انگلیسی که شوهری اندونزیایی داشت و سالها در این کشور زندگی کرده بود، به خوبی فجایع به بار آمده در آن دوران را به تصویر می‌کشد. در این کتاب آمده است که در این کودتا بیش از یک میلیون انسان به بند کشیده شدند، حزب کمونیست اندونزی با بیش از پانزده میلیون عضو نابود شد، جو تسلیم و انقیاد در برابر ظلم حاکم فراگیر شد، اموال ملی توسط حاکمان غارت و چپاول شد و در نهایت آرمان ملی مردمان این سرزمین یعنی استقلال کشور لگدمال شد.

نویسنده کتاب از بیش از یک صد هزار زندانی سیاسی، پنج سال پس از حوادث سال ۱۹۶۵ یاد می‌کند که همچنان بی‌محاکمه در زندان‌ها می‌پوسیدند و نه خبری از قانون اساسی بود، نه از وکیل و نه کسی که بتواند کمکی بکند. از هزاران دانشجویی می‌نویسد که ارتش، آنان را سازمان داد تا علیه سیاستمدارانی که سوهارتو می‌خواست بی‌اعتبارشان کند، دست به تظاهرات بزنند؛ تظاهراتی که در واقع سازماندها صلی آن امریکا بود. این دانشجویان با روحیه‌ای بنیادگرا، بی‌هیچ شباهتی به آرمان‌های معتبر ضانه جنبش‌های دانشجویی در سال ۱۹۶۸ اروپا، نقش مهمی در سرنگونی دولت قانونی سوکارنو و برقراری رژیم نظامی ایفا کردند. کارمل بودیارجو همچنین از فرارسیدن سال ۱۹۷۰ می‌نویسد و این که در آن زمان، اگرچه موج بازداشت‌ها رو به کاستی گذاشته بود، اما مسئله اصلی حکومت با ده‌ها هزار زندانی این بود که نه می‌توانست آزادشان کند و نه امکان محاکمه آنها را داشت. از پایتختی می‌نویسد که هر چند به برکت قانون تشویق سرمایه‌گذاری خارجی م‌صوب سال ۱۹۶۷، به سرعت در حال تبدیل شدن به کلانشهرهای غربی بود، اما حکومت نمی‌دانست با انبوه زنان ژنده پوشی که بچه‌هایشان را به پشت خود بسته و در حلبی‌آبادهای حاشیه پایتخت، در قوطی‌های باریک حلبی، روی اجاق‌های موقت برای خود و کودکانشان برنج می‌پختند چه کند؛

کودکانی که می‌دانستند چند متر آن طرف تر خیابان‌های سرسبز و مرفه نشینی است که وزیران، ژنرال‌ها و سفیر کبیرها در آنجا زندگی می‌کنند.

در تأیید سخنان نویسنده مبنی بر نقش آمریکا در این کودتای توان از کتاب دیگری به نام "دولت نامرئی" اسم برد که کتابی است در مورد نقش CIA در اندونزی. در این کتاب رابط‌های و شکنج "توماس راس" و "دیوید وایز" توضیح می‌دهند که چگونه ایالات متحده برای نیروی شورشی جناح راست اندونزی اسلحه تأمین می‌کرد و نیروی هوایی کوچکی از بمب‌اندازهای B-26 را برای غلبه بر سوکارنو در اختیار آنها می‌گذاشت. در این کتاب به این نکته نیز اشاره می‌شود که آیزنهاور نه تنها اقدامات آمریکا علیه سوکارنو را در اندونزی تکذیب می‌کرد، بلکه در یک کنفرانس خبری گفته بود که سیاست آمریکا بی‌طرفی مطلق در قبال هر دو طرف این دعوی داخلی است.

گفته‌های "وایز" و "راس" در مورد مداخله CIA در امور داخلی اندونزی در سال ۱۹۵۸ توسط مجموعه مقالات نوشته شده توسط گروهی از روزنامه نگاران "تایمز" که در مورد فعالیت‌های CIA تحقیق می‌کردند نیز اثبات شده است.

به علاوه، تلگراف‌های متعددی که از سفارت آمریکا در جاکارتا به واشنگتن و بالعکس ارسال شده بود، نشان می‌داد که آمریکا به طور دقیق در جریان روند سرکوب و کشتارها قرار داشته و حتی برای کودتاچیان سلاح‌های گرم می‌فرستاد. از آن گذشته در پایان ماه اکتبر، «دین راسک» وزیر امور خارجه آمریکا طی تلگرافی به سفیر آمریکا در جاکارتا دستور داد "نبرد علیه حزب کمونیست باید ادامه یابد و ارتش، تنها سازمانی است که می‌تواند نظم را در اندونزی برقرار کند".

پس از کودتا، ژنرال سوهارتو، هفت بار در انتخابات تک‌نامزدی به ریاست‌جمهوری رسید و در نهایت ۳۳ سال پس از روی کار آمدن، بر اثر فشار مخالفان، که او را به دیکتاتوری و فساد مالی گسترده متهم کرده بودند و نیز تظاهرات بی‌وقفه مردم، دقیقاً در همان روزی که کودتا کرده بود، مجبور به کناره‌گیری شد و تحت تعقیب قضایی نیز قرار گرفت. فساد عمیق اقتصادی دولت، وقوع بحران مالی در آسیا و پیش آمدن رکود اقتصادی در اندونزی از دیگر عواملی بودند که در اواخر دهه ۹۰ میلادی، جرقه‌های خاموش اعتراض علیه سوهارتو را شعله‌ور کرده و وی را واداشتند در روز استعفا، طی نطقی سه دقیقه‌ای از رادیو از مردم پوزش بخواهد. در طول ۳۳ سال زمامداری سوهارتو، اندونزی شاهد افزایش خشونت‌های قومی، مذهبی و سیاسی فراوانی شد که بدترین آن در «تیمور شرقی» روی داد.

سوهارتو در یازدهم ژوئن سال ۱۹۷۰ درگذشت. وقتی خبر مرگ او در ژوئن سال ۱۹۷۰ از رادیو اعلام شد، مردم در حالی که از ترس جان، اندوه خویش را پنهان می‌کردند، تنها زمانی توانستند ابراز احساسات کنند که سوهارتو اعلام داشت رئیس‌جمهوری متوفی با احترامات کامل دفن خواهد شد و یک هفته نیز عزای عمومی اعلام شد. پس از آن بود که صدها هزار تن از مردم این کشور از

فرودگاه تا محل خاکسپاری دکتر سوکارنو صف کشیدند و ده‌ها هزار نفر با احترام از مقابل جسد او عبور کردند.

در تاریخ جنبش‌های استقلال طلبانه همچنان از سوکارنو به خاطر نقشی که در رهبری جنبش استقلال طلبانه اندونزی ایفا کرد به نیکی یاد می‌شود. در بسیاری از کشورها، از جمله در دوران ریاست جمهوری عبدالناصر در مصر یکی از معروف‌ترین خیابان‌های قاهره پایتخت مصر "خیابان سوکارنو" شد. در رباط پایتخت مراکش، و حتی در پیشاور پاکستان نیز نام او بر خیابان‌ها گذاشته شد.

۱۰-۲- اندونزیای ۱۹۶۵، خاطره جنایات بدون مجازات



در واقع این کودتا را هیچ گاه آمریکا مستقیماً به عهده نگرفت تا از مردم این کشور به خاطر جنایات انجام شده عذرخواهی کند اما شواهد نشان داده که این کودتا به خاطر ترس از پاک‌رفتن کمونیست انجام شد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. از طرفی به دلیل تعداد بالای کشته شدگان که یکی از بزرگترین ستمگری‌ها در تاریخ قرن بیستم به شمار می‌رود و ننگی در تاریخ جنایات بزرگ امپریالیسم در قرن بیستم است که در این جریان طبق ارزیابی‌های گوناگون بین ۵۰۰ هزار تا ۴ میلیون نفر طی چند سال کشته شدند.

این یکی از جنایات بزرگ امپریالیسم در قرن بیستم است که به زحمت می‌توان در رسانه‌های جریان اصلی سرتا سر

جهان، خبری از آن دید. از آن جا که ایالات متحده و متحدین آن مشغول توطئه‌های جدید، مداخلات نظامی و تدارکات جنگ در خاورمیانه، اروپای شرقی و آسیا هستند، همگی در تلاش‌اند این توحش پیدایشین خود را پنهان سازند. تا جایی که به کودتای مورد پشتیبانی آمریکا در اندونزی بازمی‌گردد، صرفاً تلاش می‌شود که نقش ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا در طرح ریزی، حمایت و تشویق حاکمیت رعب و وحشت نظامی در اندونزی سفیدکاری شود.

سال‌ها پس از قتل عام توسط ارتش اندونزی در تاریخ ۱ اکتبر ۱۹۶۵، صدها هزار نفر از شهروندان کمونیست و یا مظنون به کمونیست بودن، بازماندگان و خانواده‌های آنها برای اجرای عدالت مبارزه می‌کنند. تا به امروز هیچ یک از مسئولین این جنایتها و ترورها محاکمه نشده‌اند. و ژکو ویدوئودو رئیس‌جمهور که در اکتبر ۲۰۱۴ به قدرت رسید، در اجرای تحقیقات واقعی در این مورد تردیدی کند.

در آستانه جشن ملی، ۱۷ اوت ۲۰۱۵، خانواده‌ها با شتاب بسوی ویتترین‌های خاک گرفته می‌روند. عکسهای قدیمی، برخی و سائل شخصی و لباسهای خونی: آثاری از «قهرمانان ملی»، شش ژنرال و یک ستوان که در شب ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۵ کشته شده‌اند. با نوشته توضیحی «به قتل رسیده توسط کمونیستها». تاریخ رسمی اما، از کشتارهایی وسیعی که در پی آنشب خونین انجام گرفت کلمه‌ای بر زبان نمی‌آورد. اگر چه امروز هنوز تردیدهایی در مورد بهانه واقعی این کشتارها وجود دارد، ولی در آنزمان دشمن مردم سریعاً مشخص شد.

از ۲ اکتبر ۱۹۶۵، ژنرال محمد سوهارتو ریاست ارتش را به عهده می‌گیرد، و حزب کمونیست اندونزی را به داشتن قصد کودتا متهم کرده خواستار نابودی طرفداران حزب می‌شود. در ماه‌های پس از آن چندین صد هزار از مرمان اندونزی کشته شدند و بیش از یک میلیون نفر بدون محاکمه زندانی گردیدند. برخی عضو حزب کمونیست اندونزی و دیگران سندیکالیست ویا روشنفکر و بسیاری از شهروندان عادی بودند که در معرض ظن طرفداری از حزب کمونیست قرار گرفتند و از طریق همکاران و یا همسایگان‌شان افشامی شدند. یکی از آنها، خود را چنین معرفی می‌کند:

کوسنن دار ۸۳ ساله. پنجاه سال گذشته است و این مرد پیر بدون مشکل سیر حوادث روزگاری که زندگیش را تغییر داد را بخاطر می‌آورد. «سال ۱۹۶۵، من در وزارت صنایع کار می‌کردم. با چند اتحادیه کاری در تماس بودم، گاهی اوقات در اجتماع آنها شرکت می‌کردم. ولی عضو هیچ یک از آنها نبودم، و کمونیست هم نبودم.» او هرگز ندانست چه کسی و چرا او را لو داده است. ۱۰ اکتبر حدود ساعت ۱۶، پلیس‌ها به خانه او هجوم آورده و بدون هیچ ملاحظه او را با خود می‌برند. «از سلولی در اداره پلیس مرا به یک مرکز نظامی در جاکارتا منتقل کرده و با حدود ۳۰ نفر دیگر در یک اتاق انداختند. بیاد می‌آورم روی دیوار اثرات خون دیده می‌شد.» هیچ یک از زندانیان نمی‌دانستند چرا دستگیر شده است «البته ما شایعات دستگیری‌ها و اعدام‌ها را شنیده بودیم ولی هیچ کس نمی‌دانست واقعا چه می‌گذرد.» کوسنن دار پس از انتقال به زندان «باز جوئی» می‌شود. «سه سرباز مرا به اتاقی جداگانه بردند. از من پرسیدند به کدام شاخه حزب کمونیست اندونزی وابسته ام و زمانی که آنرا رد کردم، مرا به تکرار مورد ضرب و شتم قرار دادند که سه ساعت طول کشید. در پایان مرا وادار به امضای نامه ای کردند که نتوانستم محتوی آنرا بخوانم.»

۱۱-۲- تبلیغ در مورد خطر کمونیست



افراد را به اردوگاه کار اجباری می‌برند، ودست آخر با پانصد نفر دیگر به بورو، جزیره ای از مجمع الجزایر مولوک، چند هزار کیلومتری پایتخت منتقل می‌کنند. در طول دهه بعد از حوادث سال ۱۹۶۵، بیش از ده هزار زندانی سیاسی گذارشان به این زندان محکومین با اعمال شاقه می‌افتد: که این زندانیان شامل کارمندان دهقانان و بسیاری از روشنفکران می‌شوند.

کوسنن دار در بین زندانیان با پرامودیا آنا نتا توئر نویسنده آشنا میشود که چهار جلد از کتابهایش که از بهترین آثار اوست در مورد داستانهای است که زندانیان شبها، خسته و کوفته برای هم اطلاقی هایشان نقل می‌کردند. زندانیان بدون آذوقه در جزیره رهامی شوند تا خود به جستجوی چیزی قابل خوردن بروند با این شرط که شب به پادگان برگردند. برخی به سرعت به دلیل گرسنگی و یا بیماری های مناطق گرمسیر جانشان را از دست می‌دهند.

کوسنن دار می‌گوید « من ۱۰ سال از عمرم را در این جزیره گذراندم. در سال ۱۹۷۸ آزاد شدم و خانواده ام در جا کار تا را پیدا کردم و زندگی دوباره به سختی ادامه یافت». ارتش روی کارت شناسائی او مهر « زندانی سابق » را ثبت کرده که او را از حقوق سیاسی و کار دولتی بازمی‌دارد. او با مشاغلی غیر تخصصی مثل فروشنده‌گی و یا جمع کردن زباله امرار معاش می‌کند.

از اول اکتبر ۱۹۶۵ تا بهار سال بعد بین ۵۰۰ هزار تا یک میلیون نفر به قتل رسیدند. خانم نور سی اهبانی کاجا سونکانا، وکیل داد گستری چنین اظهار می‌دارد:

« ما فقط می‌توانیم تخمین بزنیم چون هیچ گونه تحقیقاتی در این زمینه انجام نشده است. بر عکس آنچه در مورد آن اطمینان داریم این است که اگر چه شور شهای ضد کمونیستی وجود داشته ولی اکثر کشتارها بطور سیستماتیک توسط ارتش انجام شده است.» بازداشتها و قتلها از اوایل اکتبر در جزیره سوماترا شروع و در مرکز جزیره جاوه ادامه یافت. یک کماندو نظامی به منظور هماهنگی سرکوب به این ناحیه که مرکز تاریخی حزب کمونیست اندونزی بشمار می‌آمد فرستاده شد و همچنین پاکسازی دولت و ارتش در جا کار تا آغاز گردید. در ماه دسامبر سرکوب به بالی و بقیه نقاط کشور گسترش یافت. بر اساس لیست ارائه شده توسط ارتش، دستگیری ها توسط ارتش، پلیس و شبه نظامیان صورت می‌گرفت. برخی از دستگیر شدگان به اردوگاه ها فرستاده می‌شدند و دیگران در

سیاهی شب بدون هیچ تشریفاتی به قتل رسیده و در گودالها مدفون و یا به رودخانه ریخته می شدند، جسد بسیاری از آنها هرگز پیدا نشده است.



Sebelum dibunuh Diarak keliling Kampung

سپتامبر ۱۹۶۵ جاکارتا

خانم سیری موهاراتی در آپارتمان کوچکش غمناک عکس پدرش را نظاره می کند. «او عضو حزب کمونیست اندونزی بود، ولی کاری نکرده بود!» ۱۷ اکتبر ۱۹۶۵ او را بردند و دیگر هیچوقت باز نگشت. در زندان، دخترش را که به نوبه خود بازداشت شده بود، چند لحظه ای قبل از عظیمت با کامیونی دیگری ببیند. در سال ۲۰۰۰ یک قبر جمعی در ناحیه وینوزوما در جزیره جاوه کشف می شود. برخی از اجساد شناسائی می شوند از جمله جسد او، عکس زرد شده بلند قدش در کنار تلویزیون قرار دارد.

«یکی از فجیع ترین قتل عام های قرن بیستم» - جمله ای که آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) بکار می برد - توسط ۳۲ سال دیکتاتوری و بی تفاوتی جامعه بین المللی در سکوت خفه شده، و تا به امروز در تاریخ خانه تاریخ باقی مانده است. خانم سا سکیا ویرینگا محقق چنین توضیح می دهد: «کشتار ۱۹۶۵ آغاز «نظم جدید» است. ژنرال سوهارتو با از بین بردن حزب کمونیست اندونزی قدرت رئیس جمهور سوکارنو که به کمونیستها نزدیک بود و از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد بشمار میرفت را متزلزل کرد و توانست کنترل دولت را بدست گیرد.» یک واژگونی سیاسی بسیار به موقع برای آمریکا و اروپای غربی، که در گرماگرم جنگ سرد توانستند بزرگترین جنبش کمونیستی پس از شوروی و چین مائوئیستی را از سر خویش باز کنند. تعدادی از محققان، دولت آمریکا را بخاطر پشتیبانی از ژنرال سوهارتو و بخصوص دادن تجهیزات مخابراتی و لیست فعالان سیاسی متهم می کنند ولی آمریکا همیشه انکار کرده است.



خانم ویرینگا چنین تو ضیح می دهد «در دوران دیکتاتوری دولت سوهارتو، به طور مستمر «خطر کمونیست» تبلیغ می شد». از همان ماه اکتبر ۱۹۶۵، قتل شش ژنرال با جزئیات در رادیو تلویزیون و روزنامه ها گزارش شد و همراه کوهی از افسانه ها تا به امروز ادامه دارد. «بر حسب تبلیغات، ژنرالهای ربوده شده توسط اعضای گروانی، بخش زنان حزب کمونیست اندونزی اغوا و سپس اخته شده بودند. البته کالبد شکافی نشان داد که ایدا چنین چیزی نبوده، ولی این از ادامه پخش افسانه جلوگیری نکرد. در یک کشور بسیار مذهبی، تصویر کمونیست ملحد، حيله گر و منحرف جنسی نفرت ها را دامن زد.»



از سال ۱۹۸۴، فیلم آربفین سی نوئر پنخینانتان که هر ۳۰ سپتامبر از تلویزیون عمومی منتشر می شد و در برنامه درسی مدارس گذاشته شده بود گفتمان رسمی را بطور گسترده تر رواج می داد. خانم تیوریا پرتی از انجمن دفاع حقوق انسانی، کنتراس چنین می گوید: «هر جوان اندونزی با این تصاویر بزرگ شده. اکثر مردم اندونزی هنوز به این افسانه ها باور دارند و بدون اراده سیاسی غیر ممکن است که بتوان حقیقت را در سطح کشور بیان نمود» در سال ۱۹۹۸ حکومت سوهارتو با خون ریزی پایان پذیرفت، اندونزی باز سازی شد. تحریمها و حقوق سیاسی قربانیان ۱۹۶۵، خانواده و نزدیکان شان، در مورد محرومیت های سیاسی، ورود به دانشگاه ها و ادارات دولتی حذف شد. ولی قتل عام یک تابو باقی ماند. «خانم پرتی با آهی بلند چنین ادامه می دهد:

«چندین بار گفتگو در مورد برسی این رویدادها مطرح شد اما هرگز به ثمر نرسید. چندین عضو دولت جدید وابسته به سوهارتو بودند، و برخی از آنها در خونریزی ها شریک بودند. واحزاب مذهبی مهم چون نهادالتول علما از جمله شبه نظامیان آذسور که در این کشتارها شرکت داشتند از باز شدن این پرونده ها جلوگیری کردند.»

ولی در جامعه کم کم زبانها بازمی شود. قربانیان حکومت «نظم جدیو» در انجمنها سازمان می یابند، رسانه های مترقی خاطرات آنها را منعکس می کنند. در سال ۲۰۱۲، کمیسیون حقوق بشر گزارش حجیمی را روی میز دادستان کل گذاشت. بر اساس اظهارات ۳۴۹ قربانی و شاهد ها وقایع در شش استان، کمیسیون دولت اندونزی را به جرم «نقض آشکار حقوق بشر» محکوم کرد و قرار تشکیل دادگاه برای کشف و تعقیب مسئولیت این قتلها را صادر نمود. این گزارش سر و صدای زیادی به راه انداخت. برخی چون جکوسیانته وزیر با نفوذ سیاست و امنیت، کشتارها را توجیه کرده چنین استدلال می کند:

«اگر در کشور این پاکسازی نشده بود بشکل کنونی نبود».

احزاب مسلمان و محافظه کار و انجمنهای مذهبی مرتبط با آنها، خطر بی دینی را هشدار می دهند. در همین سال فیلم مستند جشوا ابرهایمر، به نام «کشتار»، در اروپا و آمریکا به نمایش گذاشته شد. بیش از دو ساعت، کارگردان شبه نظامیان سابق که جنایاتشان را جلوی دوربین بازسازی می کنند را دنبال می کند. خانم نورسی هابانی وکیل در این مورد چنین می گوید

«این فیلم یک الکترو شوک بود. در آن سال ما و چندین انجمن دیگر تصمیم گرفتیم که منتظر اقدام دولت نشویم و به برپائی یک دادگاه از شهروندان برای پی گیری این جنایات و قضاوت در مورد آنها اقدام نمائیم».

خانم نورسی هابانی وکیل و مسئول تشکیلات به کمک یک تیم تحقیقاتی و داوطلبان داده های زیادی را جمع آوری کرده و در نوامبر گذشته به دادگاه لاهه ارائه نمودند. این پرونده توسط هیئتی از قضات شامل شخصیت های چون خانم هلن جاریس معاون ریاست دادگاه دائمی مردمی و عضو کمیته مشورتی بین المللی سازمان ملل متحد، یونسکو (تشکیلات فرهنگی، علمی و تربیتی) ویا قاضی سی فلینتر من، عضو سابق کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد مورد بررسی قرار گرفت. آنها نظرات خود را در اوائل سال ۲۰۱۶ اعلام خواهند کرد.

۱۲-۲- دولت اندونزی، در جایگاه متهم

«اینجا مسئله بر سر قضاوت در مورد جنایات فردی نیست، باید دولت به مسئولیتش در مورد این وقایع اذعان کرده و اقداماتی برای حقیقت جوئی و جبران آنچه بر سر قربانیان آمده بنماید و مجرمین را محاکمه کند.» او با جلب نظر در سطح بین المللی قصد دارد به دولت فشار وارد آورد:

«البته رژیم سوهارتو دگر سر کار نیست ولی در سالها اخیر بنظر می رسد پارانویای خود را به جامعه منتقل کرده است. گروه های مسلمان رادیکال چون جبهه دفاع از اسلام همان تبلیغات نظامیان در برابر الحاد را بکار میگیرد. انجمن قربانیان را اذیت و آزار می کند، جلوساتشان را به هم می زند و پلیس واکنش نشان نمی دهد. همه اینها نشان می دهد تا چه اندازه کشتار ۱۹۶۵ هنوز به شکل موضوعی داغ باقی مانده است».



در ماه مه ۲۰۱۵ رئیس جمهور ژوکو ویدودو ایجاد یک کمیته آشتی ملی در مورد جنایات «نظم جدید» را اعلام نمود، که خشم احزاب مسلمان محافظه کار را برانگیخت. برای سازمانهای دفاع از حقوق بشر آشتی بدون اجرای عدالت وجود ندارد خانم پرتی چنین اظهار می دارد :

« از آن زمان دولت اطمینان داده که بررسی حقایق یکی از تکالیف کمیته خواهد بود. ولی ما در این مورد شک داریم».

خانم روا شاتول ا سویدا ء ضو کمیسیون حقوق بشر و احتمالا ء ضو کمیسیون تحقیق خود را امیدوار تر نشان می دهد:

« ما چندین جلسه با دولت داشتیم و نشانه های مثبتی وجود دارد و ما کوشش می کنیم تا بهترین راه حل ممکن را پیدا کنیم: بررسی و اعاده حیثیت قربانیان» ولی در مورد آوردن مجرمان به پای میز محاکمه او محافظه کارتر است:

« قربانیان از مامی خواهند عدالت خواهی را ادامه دهیم، اما اکثر مسئولان این جنایات فوت کرده اند. چه کسانی را بدادگاه بیاوریم؟ مجریان؟ چه عدالتی است که فقط مجری دستورات را محکوم کند و نه کسانی که دستورات را صادر کرده اند؟» و خانم کادجا سونکانا چنین به او پاسخ می دهد:

پنجاه سال است که با قربانیان چون مجرمان رفتار می شود و قاتلین آزادانه زندگی می کنند. وقایع ۱۹۶۵ تاریخ گذشته نیست، نمادی از مصونیت از مجازات است که هنوز هم بر کشور حاکم است»

از سال ۲۰۰۶ هر پنجشنبه گروهی آرام در مقابل کاخ ریاست جمهوری در جاکارتا گردمی آیند. با لباسهای سفید و سیاه و تکان دادن چترهای سیاه. ۶۰ نفری از همه نسلها همه، قربانیان جنایاتی هستند که هرگز به آنها رسیدگی نشده. پاپوسها (اقلیت قومی در اندونزی که از کشور پاپوآ گینه نو به آنجا آمده اند) خانواده دانه شجویان به قتل رسیده، فعالان ناپدید شده طی سرکوب سال ۱۹۹۸ و چهرهای تکیده باز ماندگان سال ۱۹۶۵ با عکسها ناپدید شدگان و دست نوشته ها روی زمین، پیرمردی با چندین مجسمه مصنوعی و پلاک ۱۹۶۵ چنین شعار میدهند، « رئیس جمهور اقدام کنید، زود، زیرا زمان می گذرد و اثرات جنایات محومی شود. » کوسندار، یکی از آنها از

خودمی پرسد آیا تا روزی که از او احیای حیثیت شود زند ه خواهد بود. «بسیاری از شاهدان از بین ما رفته اند. ما بدنبال زمان می‌دویم».



نیم قرن پس از کشتار بیش از نیم میلیون تن از مخالفان حکومت در اندونزی، دادگاه بین‌المللی مردمی که دهم تا سیزدهم نوامبر در لاهه هلند برگزار شد، دولت اندونزی را مسئول ارتکاب "جنایت علیه بشریت" دانست. براساس بیانه قضات این دادگاه مردمی با وجود تغییرات مثبت رخ داده پس از سقوط سوهارتو، نقض سیستماتیک حقوق بشر در رابطه با کشتارهای ۱۹۶۵ هنوز مورد رسیدگی جدی در این کشور واقع نشده است.

پس از به قدرت رسیدن ژنرال سوهارتو در سال ۱۹۶۵ بیش از پانصد هزار تن از مخالفان با متهم شدن به "کمونیست بودن" طی کمتر از یک سال کشته شدند. علاوه بر افرادی که مظنون بودند که کمونیست هستند، بسیاری از روشنفکران، کشاورزان، کارگران، معلمان، فعالان مدنی و اقلیت چینی، نیز در میان قربانیان این خشونت‌ها دیده می‌شدند. تا زمان برکناری سوهارتو در سال ۱۹۹۸ هرگونه گفت‌وگو درباره این کشتارها در عرصه عمومی ممنوع بود و حتی پس از عزل سوهارتو نیز تلاش‌های قربانیان این جنایت برای رسیدگی قضایی در درون نظام دادگستری و دولت حاکم به نتیجه نرسید.

دادگاه مردمی اندونزی قدرت صدور حکمی رسمی و قابل اجرا و پیگیری را ندارد، اما چنانکه «شادی صدر» حقوق‌دان و از قضات دادگاه مردمی اندونزی می‌گوید، اهمیت آن در «افزایش فشار بین‌المللی بر دولت اندونزی برای شنیده شدن صدای قربانیان بعد از ۵۰ سال و رسیدگی به جنایت‌های ۱۹۶۵ و پس از آن است.»

به گفته شادی صدر، کمیسیون ملی حقوق بشر اندونزی به عنوان یک نهاد مستقل و رسمی در سال ۲۰۱۲ گزارشی حاوی صدها صفحه شواهد و اسناد در رابطه با این کشتارها را به دادستانی کل اندونزی ارائه کرد و خواستار تشکیل دادگاه برای مسئولان وقایع ۱۹۶۵ و پس از آن شد، اما این گزارش تاکنون محرمانه باقی مانده و نظام قضایی هیچ اقدام عملی در این زمینه نکرده‌اند.

کشتار و سيع مخالفان به بهانه کمونیست بودن، شکنجه، بیگاری، آزار جنسی زندانیان و تبعید مخالفان و ممانعت از صدور پاسپورت برای آنها بخشی از مواردی بود که معدود بازماندگان این کشتارها در این دادگاه چهار روزه شهادت دادند.

به گزارش "عدالت برای ایران" در روز اول دادگاه، شاهد اول که ۵۰ سال قبل در خانه‌اش بازداشت و به شدت شکنجه شده بود، گفت که به مدت ۹ سال در بازداشت بوده و در معرض انواع شکنجه‌های شدید و شوک الکتریکی قرار داشته است. او اجبار به انتقال اجساد اعدام شدگان از زندان را یکی از این شکنجه‌ها عنوان کرد و گفت در یک سالی که در زندان نظامیان بوده هر روز باید اجساد را با کامیون به بیرون زندان حمل می‌کرده است. او شهادت داد که مجبور بود روزانه دو جسد و در آخر هفته تا بیست و پنج جسد را از زندان خارج کند.

"سرکوب سیستماتیک" پس از رخداد‌های ۱۹۶۵ به گونه‌ای بود که بنا بر شهادت پروفسور ساسکیا متخصص حقوق جنسی، زنانی که در آن دوره مورد تجاوز و خشونت جنسی قرار گرفتند در دهه ۷۰ بدون اشاره به خشونت‌های اعمال شده علیه خودشان، فقط از "دیگرانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند" صحبت می‌کردند و از دهه ۹۰ به بعد بود که این زنان سکوت را شکستند و در مورد تجاوز به خودشان نیز حرف زدند.

با وجود گذشت نیم قرن از سرکوب و کشتار مخالفان در اندونزی و برکناری سوهارتو از قدرت، هنوز بسیاری از بازماندگان این خشونت‌ها با احساس عدم امنیت مواجه هستند و برخی شاهدان دادگاه مردمی اندونزی از داخل اتاقی دیگر و بدون دیده شدن چهره‌شان شهادت دادند. نگرانی برای خانواده و نزدیکانی که در اندونزی زندگی می‌کنند یا گاهی به آنجا سفر می‌کنند یکی از دلایل درخواست این شاهدان برای مخفی ماندن هویتشان عنوان شد.

زنی که در روز دوم این دادگاه از پس پرده‌ای سیاه و به شرط مخفی ماندن هویتش شهادت داد، یکی از قربانیان این تجاوزها بود.

او که به اتهام عضویت در حزب کمونیست بازداشت شده بود، گفت: "یک شب دیر وقت شش مرد مسلح و دو نفر شخصی در خانه را زدند و جویای کسی بودند، گفتم که نمی‌شناسم، خانه را گشتند و نامه آزادی بازداشت قبلی من را یافتند و شروع کردند به گفتن اینکه چرا به ما نگفتی که عضو حزب کمونیست و مسئول شاخه نظامی زنان هستی؟ از من خواستند روی میز بروم و شروع به سوزاندن بدن من با سیگار کردند و همینطور واژن و بقیه بدنم. من به روی زمین افتادم و همینطور ضجه می‌زدم، مرا به کنار دیوار بردند و شروع به زدن کردند، من در مرکز پلیس به هوش آمدم. مرا با مردی روبرو کردند و پرسیدند آیا او را می‌شناسم؟ گفتم نه. آن مرد هم شکنجه شده بود و بدنش زخمی بود. ما را پس از سه روز به سلولی بردند و بعد بازجویی و سوالات تکراری که آیا آن مرد را می‌شناسم، آخر به ما گفتند یا اعتراف کنید یا ... من هنوز لخت بودم، گفتم این انتخاب نیست. گفتند انتخاب کن یا اعتراف کن که مبارزه مسلحانه می‌کنی و یا ... من فقط کتک می‌خوردم و گریه می‌کردم و خدا را صدا می‌کردم، آخر سر بدن من ..."

شهادت این زن بارها با صدای گریه متوقف شد، او پس از اینکه شهادت داد بارها مورد تجاوز و آزار جنسی قرار گرفته، نام بازجو و شکنجه‌گرش را در دادگاه فریاد زد و گفت: "دوستان جوان من هم چنین تجربه‌ای از شکنجه جنسی داشتند."

یکی از اولین دادگاه‌های بین‌المللی مردمی در سال ۱۹۶۶ از سوی برتراند راسل، فیلسوف و برنده جایزه صلح نوبل برای رسیدگی به جنایات جنگی ویتنام برگزار شد. پیام اخوان، حقوقدان و از قضات ایران تریبونال با اشاره به اینکه چنین دادگاه‌هایی ابتکار عمل نخبگان فکری چپ در غرب با محوریت "ضدامپریالیستی" بودند می‌گوید که این دادگاه بعدها به یک موسسه دائم تبدیل شد و با دادگاه‌های مردمی شیلی، عراق و فلسطین در سال‌های اخیر پیوند یافت.

بیشتر برگزارکنندگان، هیات دادستانی، و شاهدان دادگاه اندونزی پس از پایان دادگاه به کشورشان بازگشتند. گروه‌های اسلامگرا در فرودگاه جاکارتا با شعارهای "خائن‌ان به وطن، خوش آمدید" و "مرگ بر کمونیست" از آن‌ها استقبال کردند.

پیام اخوان با بیان اینکه چنین دادگاه‌هایی نقش مهمی در آموزش توده‌ها دارند، حقیقت تاریخی را نخستین گام مهم در تغییر در یا فت‌ها و ارزش‌ها و ایجاد فرهنگ نوینی از حقوق بشر و مسئولیت‌پذیری در قبال تعدی دانست.

۱۳-۲- نقش آمریکا

برای پنهان نگاه داشتن رویدادهای ۱ اکتبر ۱۹۶۵ در هاله ای از رمز و راز، از هیچ کوششی دریغ نشده است. با این حال طی سال های گذشته، جزئیات کافی به دست آمده، تماماً تبلیغات رسمی را مبنی بر این که گویا سوهارتو و ارتش صرفاً در حال واکنش به تلاش نافرجام حزب کمونیست اندونزی برای کودتا به اسم سازمان موهوم «جنبش ۳۰ سپتامبر» یا S۳۰G بوده است، بی اعتبار می کند.

بر مبنای این تو صیف از ماجرا، افسران تحت نفوذ حزب کمونیست اندونزی، اقدام به بازداشت یا کشتن شش افسر بلندمرتبه کشور کرده بودند. اما نقص های روشنی در این گفته وجود داشت که معمای این به اصطلاح توطئه حزب کمونیست اندونزی را حل می کرد. گروهی که برای دستگیری وزیر دفاع اندونزی، «ع.ه. ناسیوتیون» اعزام شده بود، در مأموریت خود شکست خورد که این منجر به فرار وی شد. مضاف بر این، ژنرال سوهارتو که فرمانده ارتش ذخیره استراتژیک موسوم به KOSTARD در جاکارتا بود، حتی در بین اسامی فهرست ادعایی ترورهای «S۳۰G» قرار نداشت. در نتیجه، روز ۱ اکتبر، سوهارتو، با حمایت ناسیوتیون، قادر بود نیروهای کافی را برای برخورد با شمار کوچک سربازان درگیر در «کودتا»، بسیج کند و سپس کنترل نظامی را به سرتاسر کشور بسط دهد.

طی یک دهه پیش از این، قدرت های اصلی به نزاع با رژیم ناسیونالیست بی ثبات پرزیدنت سوکارنو برخاسته بودند که تنها به یمن اتکا به نیروهای مسلح، سازمان های اسلامی را ست-گرا و حزب کمونیست اندونزی به عنوان حزبی توده ای با قریب به ۳ میلیون عضو و ۲۰ میلیون هوادار، تعادل خود را حفظ کرده بود. سوکارنو برای مهار جنبش های توده ای کارگران و دهقانان - که در سال ۱۹۵۷ پدیدار و مجدداً در سال ۱۹۶۴-۶۵ ظاهر شده بود و منافع شرکت های امریکایی، بریتانیایی و هلند را تهدید می کرد - به حزب کمونیست اندونزی تکیه کرده بود.

امریکا از اواسط دهه ۱۹۵۰ میلادی، کمک نظامی به اندونزی، تعلیم و تسلیح افسران و سربازان را افزایش داده بوده، چرا که برای سرنگونی یا برکناری سوکارنو آماده می شد. تلاش نافرجام کلنل دولکفلی لوبیس، معاون فرمانده ستاد نیروهای مسلح در سال ۱۹۵۶ برای سرنگونی حکومت، بعدها طی سال های ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ با یک سلسله شورش های تجزیه طلبانه مورد حمایت سیا در سوماترا و سولاوسی دنبال شد. در ۱۹۵۶، تصمیم قاطع واشگنتن برای عزل سوکارنو، با مداخله نظامی شدید آن در ویتنام قوی تر شد. بریتانیا و استرالیا، که هر دو درگیر تنازعات نظامی با اندونزی بودند که مخالف الحاق ساراواک و صباح به مالزی بود، به یک اندازه با اندونزی خصومت داشتند.

آن چه روز ۱ اکتبر ۱۹۵۶ رخ داد، پیروی از سندی بود که پیش از این در ماه مارس از سوی هاوارد جونز (سفیر امریکا در اندونزی) در یکی از نشست های مقامات وزارت خارجه در مانیلا تشریح شده بود. او به جمع گفته بود:

«از نظر ما البته یک کودتای نافرجام حزب کمونیست اندونزی شاید مؤثرترین تحول برای آغاز واژگونی روند سیاسی در اندونزی باشد». در همان ماه، شورای امنیت ملی ایالات متحده، راه اندازی کارزار تبلیغاتی پنهانی داخل اندونزی برای دامن زدن به ترس و وحشت از قبضه شدن قدرت به دست کمونیست ها را تصویب کرد.

در ژوئن ۱۹۵۶، جونز در مقام سفیر امریکا، جای خود را به مارشال گرین، یکی از کارگزاران سیاسی رده بالای وزارت خارجه داد. گرین طی کودتای نظامی ژنرال پارک چونگ هی در سال ۱۹۶۱، کاردار امریکا در کره جنوبی بود، و سپس سفیر امریکا در استرالیا در دوره عزل حکومت حزب کارگر وایتلم در ۱۹۷۵.

پرسش های زیادی درباره «کودتای نافرجام حزب کمونیست اندونزی» باقی می ماند. چرا آن شش ژنرال هدف گرفته شدند؟ آیا واقعاً در حال طرح ریزی یک کودتا علیه سوکارنو بودند؟ یا این شایعات، یک فریب برای تهییج رئیس جمهوری و حزب کمونیست اندونزی به اقدام علیه وی بودند؟ تا چه میزان رهبران حزب کمونیست درگیر مقابله با این تهدید مشاهده شده بودند؟

آن چه می دانیم این است که سرهنگ دوم عبداللطیف، که در کانون طرح بازداشت شش ژنرال قرار داشت، شخصاً سوهارتو را از «طرح کودتا» در روز ۳۰ سپتامبر، یک روز پیش از اجرای آن، مطلع کرده بود. سوهارتو با این حال تنها زمانی اقدام کرد که ژنرال ها بازداشت و کشته شده بودند.

از روز ۱ اکتبر، سوهارتو به سرعت طرح هایی را که پیش تر به دقت بررسی شده بودند، اجرا کرد. او رهبری نیروهای مسلح و کنترل جاکارتا را به دست گرفت و کارزار تبلیغاتی ضد کمونیستی دیوانه واری را برای توجیه دستگیری های گسترده و قتل آغاز کرد. برکناری سوکارنو از روز اول آغاز شد، یعنی زمانی که سوهارتو از پذیرش انتصاب ژنرال پرانوتو به مقام فرمانده موقت ارتش از سوی رئیس جمهور امتناع کرد.

سفارت امریکا و سازمان سیا، و همین طور سفارت های استرالیا و بریتانیا، عمیقاً در این کشتارها دست داشتند. همان طور که از اسناد به دست آمده روشن است، تنها نگرانی واشنگتن این بود که ارتش اندونزی، که با سازمان های اسلامی نظیر «نهضة العلماء» همکاری داشت، به اندازه کافی فراتر نرود. گرین روز ۵ اکتبر پیامی فرستاد که «ارتش اکنون فرصت حرکت علیه حزب کمونیست اندونزی را چنان چه سریع عمل کند، دارد... با کشف اجساد رهبران نظامی به قتل رسیده، این ضرب آهنگ اکنون به اوج خود رسیده. در یک کلام، یا الآن یا هیچ وقت...». سیا فهرستی از هزاران رهبر و عضو حزب کمونیست اندونزی را برای حذف فیزیکی در اختیار ارتش قرار داد. همان طور که کوه اجساد بزرگ ترمی شد، مقامات سفارت نیز ارتش را بیش تر تشویق به ادامه همین روال می کردند.

کودتای اندونزی نه فقط یک جنایت وحشتناک امپریالیستی، که همین طور خیانتی تاریخی به طبقه کارگر اندونزی و جهان بود. نیروهای مسلح تنها از این رو قادر به چنین اقداماتی بودند که

رهبری حزب کمونیست به طور سیستماتیک کارگران و توده های روستایی را مقید به سوکارنو و بنابراین بورژوازی اندونزی کرده و هر گونه بسیج مردمی بر مبنای یک چشم اندازی سوسیالیستی مستقل را مسمود نموده بود. پا سخ حزب کمونیست اندونزی به علایم رو به رشد تمایل ارتش به تسخیر قدرت، دامن زدن به این توهم مرگبار بود که سوکارنو و بخش های «مترقی» نیروهای مسلح، از چنین اقدامی جلوگیری خواهند کرد.

جهت گیری حزب کمونیست اندونزی، صرفاً یک اشتباه نبود، بلکه مستقیماً از تئوری استالینیستی ارتجاعی «انقلاب دو مرحله ای» نشأت می گرفت که بر مبنای آن، در اندونزی مانند سایر کشورهای کم تر توسعه یافته، طبقه کارگرمی باید ست تا پیش از حتی فکر کردن به انقلاب سوسیالیستی، مقدمتاً خود را با بخش های به اصطلاح مترقی بورژوازی ملی برای انجام انقلاب بورژوایی متحد کند. در واقع، تاریخ قرن بیستم، بارها و بارها صحت تئوری «انقلاب مداوم» لئون تروتسکی را به اثبات رسانیده است: طبقه حاکم در کشورهایی که انکشاف سرمایه داری در آن به تأخیر افتاده است، به شکلی ارگانیک از انجام وظایف دموکراتیک پایه ای، ناتوان و عقیم است. در هیچ جایی هم چون اندونزی این گفته چنین به طور تراژدیک آشکار نشد. رهبر حزب کمونیست اندونزی، «دن. آیدیت» طی مباحثه ای در آوریل ۱۹۶۴، به دنبال این بود تا به نخبگان حاکم مجدداً تضمین دهد که حزب، تمایلی به تسخیر انقلابی قدرت ندارد:

«زمانی که ما مرحله نخست انقلاب خود را که هنوز در جریان است، تکمیل کنیم، آن گاه می توانیم به ریزنی دو ستانه با سایر عناصر مترقی در جامعه خود وارد شویم، و بدون یک مبارزه مسلحانه کشور را به سوی انقلاب سوسیالیستی هدایت کنیم».

اواخر ۱۹۶۴ و اوایل ۱۹۶۵، در همان حال که صدها هزار دهقان تلاش کردند زمین ملاکین بزرگ را تسخیر کنند، آیدیت حزب را تشویق به توقف اقدامات دهقانان کرد. اوایل ۱۹۶۵، زمانی که کارگران نفت و لاستیک به دست گرفتن کنترل صنایع خود را آغاز کردند، رهبران حزب کمونیست اندونزی با اشغال کارخانه ها، مخالفت و رسماً به عنوان وزیر به حکومت سوکارنو پیوستند. حتی وقتی سوهارتو و ارتش، کنترل کشور را پس از اول اکتبر به دست گرفتند، حزب کمونیست اندونزی با هر گونه بسیج توده ها مخالفت و آن ها را تشویق کرد تا ایمان خود را به سوکارنویی که صرفاً به عنوان یک دست نشانده بی رمق حفظ شده بود، از دست ندهند. پنج ماه پس از کودتا، در مارس ۱۹۶۶، سوکارنو قدرت کامل فرماندهی را به سوهارتو واگذار کرد. در مارس ۱۹۶۷، سوهارتو رسماً ریاست جمهوری دیکتاتوری نظامی «نظم نوین» را بر عهده گرفت.

تنها با گذشت بیش از ۳۰ سال از حاکمیت نظامی وحشیانه و در اوسط بحران مالی ۱۹۹۷-۹۸ آسیا بود که سوهارتو نهایتاً وادار شد کناره گیری کند. با این حال چنین ادعاهایی که سقوط او در ۱۹۹۸، آغاز عصر نوینی از دموکراسی در اندونزی بود، دروغین و ریاکارانه است. در پشت پرده انتخابات، دستگاه نظامی بروکراتیک دست ناخورده باقی مانده است. تمامی احزاب حاکم بر جاکارتا امروز یا مستقیماً به حکومت نظامی سوهارتو مرتبط هستند یا با آن هم همکاری کرده اند.

کسب درس های سیاسی کودتای ۱۹۶۵-۶۶ اندونزی از سوی طبقه کارگر اندونزی، آسیا و سرتاسر جهان، حیاتی است. این کودتا، تجلی تراژدیک بی رحمی و شقاوت امپریالیسم مدافعین آن است. در میانه بحران عمیق جهانی سرمایه داری و یورش به استانداردهای زندگی طبقه کارگر تمامی کشورها، ایجاد احزاب انقلابی حقیقی، از ضرورت و فوریت بیش تری برخوردار است .

۱۴-۲- مقاله ایلیا پلخانوف، تحلیل گر روسی و رویدادهای خونین اندونزی

سایت رو سی "اینو سمی" مقاله ایلیا پلخانوف، تحلیل گر خود درباره رویدادهای خونین اندونزی در سالهای ۶۰ میلادی را منتشر کرده :



عکاس آمریکایی اولویچ از پلیس در حالی که دانش آموزی را از درخت آویزان کرده و او را کتک می زد، عکس گرفت. وی در سال ۱۹۷۷ برنده جایزه پولیتزر شد.

پائیز ام سال آر شیو امنیت ملی (دانشگاه جرج واشنگتن آمریکا) در زیر فشار مدافعان و فعالان حقوق بشر و سینماگران آمریکایی و اندونزیایی و همچنین تعدادی از سناتورهای آمریکایی بخش نوبتی اسناد، متشکل از ۳۰ سند از یادداشت های سفارت آمریکا در اندونزی درباره رویدادهای این کشور در دوره سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ را که در مجموع ۳۰ هزار صفحه است، منتشر کرد.

با توجه به این اسناد، آمریکا تصویر خوبی

درباره رویدادهای آن زمان داشت و از عملیات ارتش اندونزی برای قتل عام کمونیست ها و سرکوب جنبش کارگری در این کشور حمایت می کرد.

یادآور می شویم نیروهای مسلح و گروه های اسلام گرای اندونزی در سال ۱۹۶۵ پس از وقوع کودتای نافرجام و قتل تعدادی از ژنرال های ارتش این کشور، یکی از بزرگترین ستمگری ها در تاریخ قرن بیستم را انجام دادند که در جریان طبق ارزیابی های گوناگون بین ۵۰۰ هزار تا ۴ میلیون نفر طی چند سال کشته شدند اما در غرب درباره این قتل عام سکوت اختیار کردند. پاکسازی ها فقط به جاکارتا محدود نبود و مرکز و غرب جزیره جاوا، بالی و سوماترای شرقی را نیز در بر گرفت.

حزب کمونیست اندونزی و هواداران ایده سوسیالیسم در این کشور سر به نیست شده و قدرت از سوکارنو، اولین رئیس جمهور اندونزی که پس از جنگ جهانی دوم به استقلال اندونزی از هلند نایل آمده بود، به سوهارتو، رئیس جمهور جدید منتقل شد که حکومت وی مدت ۳۰ سال ادامه داشت.

ظاهرا نگرانی از نزدیک شدن هرچه بیشتر اندونزی به چین و تصرف کامل حکومت توسط حزب با نفوذ کمونیست ها با حمایت پکن به عنوان یکی از دلایل وقوع این رویداد خونین در زمان جنگ سرد مطرح شده است. باید گفت در آن زمان به موازات کمونیست ها چینی تباران اندونزی نیز مورد پاکسازی قرار گرفته و اموال و دارایی های آنها مصادره شد.

با توجه به اسناد افشا شده، در سفارت آمریکا از سرنوشت رهبران حزب کمونیست اندونزی، جریان عملیات دستگیری کمونیست ها و اعدام های دسته جمعی آنها بخوبی آگاه بودند. دیپلمات های

امریکایی اطلاعات مربوطه را نه فقط از رسانه ها بلکه از طریق "منابع مطمئن" به دست می آوردند. در سفارت آمریکا اوضاع را بررسی نموده و به خوبی درک می کردند که ارتش برای نابود سازی کمونیست ها با گروه های اسلامی و مسیحی و عناصر راست گرای افراطی همکاری می کند. علاوه بر این دیپلمات های امریکایی در مکاتبات داخلی خود خاطرنشان می کردند که اعترافات منتشره کمونیست های سرشناس دستگیر شده بوضوح جعلی هستند چون با عقل سلیم مطابقت ندارند. دیپلمات های امریکایی درباره ددمنشی های اسلام گرایان نوشته اند که بازیگران تئاتر را به اتهام هواداری از کمونیست ها و داشتن دیدگاه های ضد اسلامی سر می بردند. آمریکاییان خاطرنشان کرده اند که قتل عام در جاوای شرقی شبیه جهاد بود که در آن کشتن کافران جواز ورود به بهشت محسوب شده و قاتلان صورت خود را بطور نمادین به خون کشته شدگان آغشته می کنند. کنسول آمریکا در سوماترای شمالی اعلام کرد در مساجد به کشتن همه کسانی فرامی خوانند که شاید کمونیست باشند. کمونیست ها کافر مطلق محسوب می گردیده اند.

الیوت هینس، رئیس شرکت اقتصادی بین المللی دارای روابط نزدیک با سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) در یادداشت های خود نوشت مقامات رسمی اندونزی در صحبت های خصوصی با وی شکایت می کردند که طی ماه اکتبر فقط ۲۵۰ هزار کمونیست از سه میلیون نفری کشته شده اند که اسامی آنها در فهرست های رسمی حزب کمونیست وجود داشت. آنها می گفتند ۲,۷۵ میلیون نفر عضو حزب کمونیست و حدود ۲۰ میلیون نفر از هواداران آنها زنده مانده اند و این افراد برای حکومت نوین اندونزی خطرناک هستند.

در گزارش های رسیده از جاوای شرقی به سفارت آمریکا گفته می شود در ماه دسامبر ۱۹۶۵ کمونیست های بازداشتی را پس از گذشتن دو ماه از ستمگری ها اعدام نموده و اجساد آنها را مخفیانه دفن می کردند. همچنین برخی از بازداشت شدگان را از زندان خارج کرده و برای سرکوب خودسرانه به افراد غیر نظامی می دادند. همچنین اطلاعاتی درباره محل های اعدام دسته جمعی دریافت می شد. گاهی بطور همزمان حدود ۱۵ هزار نفر اعدام می شدند.

با توجه به اسناد منتشره، نظامیان اندونزی طرح های خود برای کشتار رهبران حزب کمونیست و امرای عالی رتبه هوادار اولین رئیس جمهور کشور در ارتش را بطور آشکار با کارمندان سفارت آمریکا مورد بحث قرار می دادند. سفیر آمریکا در گزارش های خود مسائل مربوط به این موضوع را مطرح می کند که ایالات متحده در رابطه با طرح های ارتش اندونزی برای سرکوب جنبش کارگری در این کشور چه موضعی را باید اتخاذ کند. علاوه بر این سفیر آمریکا در اندونزی حتی به وا شنگتن توصیه کرد گزینه های رساندن کمک نظامی مخفیانه ویژه به ارتش اندونزی در پاکسازی کمونیست ها را مورد بررسی قرار دهد و به نظامیان اندونزی وعده دهد که در صورت مقاومت شدید کمونیست ها در برابر ستمگری ها و آغاز جنگ پارتیزانی کمک های گسترده تر از جمله کمک های مالی و وسایل ارتباطی و تسلیحات را به آنها برساند. ضمناً امریکایی ها اطلاعاتی در اینباره دریافت کردند

که در صفوف حزب کمونیست اندونزی هرج و مرج، ترس و وحشت، بی ارادگی و بی اطلاعی کامل از اوضاع جاری حکمفرما است چون رهبران منطقه ای آن هیچ ارتباطی با تلاش کودتا در جاکارتا نداشتند و درباره "جنبش ۳۰ سپتامبر" هیچ چیزی نشنیده بودند. این درحالی بود که کشته شدن شش ژنرال ارتش اندونزی توسط اعضای این جنبش، دستاویزی برای آغاز قتل عام کمونیست ها شده بود. سفیر امریکا همچنین به وزارت خارجه آمریکا بطور آشکار اطلاع داده بود که پکن در قتل ژنرال ها دست نداشته و ارتش اندونزی به خاطر تبلیغات به این موضوع دامن می زند.

امریکا با وجود درک عدم دخالت میلیون ها نفر کمونیست در حوادث جاکارتا، هیچ تلاشی برای نکوهش کشتارهای دسته جمعی افراد بیگانه و جلوگیری از آنها انجام نداده و بر عکس به فکر حمایت از اقدامات ارتش اندونزی بود.

در یکی از گزارش ها گفته می شود طبق یکی از روایت ها اقدامات "جنبش ۳۰ سپتامبر"، درگیری داخلی در ارتش و دولت اندونزی را باز تاب داده و واقعا هیچگونه ارتباطی با کمونیست ها ندارد. اکنون واضح می شود که امریکا بخوبی در جریان رویدادهای خونین اندونزی بوده اما به سرکوبگری های مذهبی و قومی در جریان پاک سازی ها بی اعتنائی نشان داده و تا به امروز درباره آنها سکوت اختیار کرده است. شکی نیست که امریکاییان از دیدگاه جنگ سرد به رویدادهای اندونزی نگرین داشته و آنها را یکی از کانون های مبارزه با کمونیست ها در صحنه جهانی می دانستند. آخر اندونزی لقمه ای بسیار بزرگ تر و چرب تر از آن بود که اجازه داده شود راه رشد اتحاد شوروی و چین را انتخاب کند. همچنین در اسناد منتشره علاقمندی صرفا اقتصادی شرکت های امریکایی برای دسترسی به ذخایر طبیعی غنی اندونزی خاطر نشان می شود.

با انتشار بخش دیگری از اسناد مربوط به این موضوع احتمالا جهانیان از نکات جالب دیگری درباره روابط آمریکا، ارتش اندونزی و اسلام گرایان در آن روزهای ستمگری و کشتارهای دسته جمعی آگاه خواهند شد.

۳- ایران



۱-۳- مقدمه

در ۱۹ آگوست ۱۹۵۳ سازمان سیا کودتایی را علیه دولت «مصدق» به راه می‌اندازد که به کودتای «۲۵ مرداد» در ایران معروف است. طراح و برنامه‌ریز این کودتای آمریکایی کسی نبود جز «کیم روزولت»، نوه «تئودور روزولت» که طی سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹ میلادی ریاست جمهوری آمریکا را برعهده داشت.

ایران فراز و نشیب‌های زیادی داشته و به علت پل ارتباطی بودن میان شرق و غرب از نظر استراتژیک دارای اهمیت بالایی بوده است و بارها مورد هجوم قرار گرفته است.

ایران با نام رسمی جمهوری اسلامی ایران، کشوری در جنوب غربی آسیا و در منطقه خاورمیانه با ۱۶۴۸'۱۹۵ کیلومتر مربع وسعت و برپایه سرشماری سال ۱۳۹۵ دارای ۷۹'۹۲۶'۲۷۰ نفر جمعیت است. همچنین رشد جمعیت ایران به ۱/۲۴ درصد، یعنی کمترین میزان خود از آغاز سرشماری‌ها (۱۳۳۵)، در صدر رسیده است. ایران جزو سریع‌ترین کشورها در کاهش باروری در سطح جهان به شمار می‌آید و کاهش مستمر رشد جمعیت به حدی است که پیش‌بینی می‌شود در سال ۱۴۲۰ جمعیت ایران به کمتر از ۶۰ میلیون نفر برسد.

ایران از شمال با جمهوری آذربایجان، ارمنستان و ترکمنستان، از شرق با افغانستان و پاکستان و از غرب با ترکیه و عراق همسایه است و همچنین از شمال به دریای خزر (کاسپین) و از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان محدود می‌شود، که دو منطقه‌ی نخست از مناطق مهم استخراج نفت و گاز در جهان هستند.

پایتخت، بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر و مرکز فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اداری ایران، شهر تهران است. ایران یک قدرت متوسط و منطقه‌ای مهم در خاورمیانه است که به خاطر ذخایر بزرگ سوخت فسیلی‌اش که شامل بزرگ‌ترین میدان گاز طبیعی در جهان و چهارمین ذخایر نفتی بزرگ کشف و تأیید شده است، نفوذ و نقش قابل توجهی در امنیت بین‌المللی انرژی داشته است. ایران به واسطه‌ی قرار گرفتن در منطقه‌ی میانی اوراسیا موقعیتی راهبردی دارد.



ایران از اعضای مؤسس سازمان ملل متحد، سازمان اگو، جنبش عدم تعهد، سازمان کنفرانس اسلامی و اوپک است. سیستم سیاسی کنونی ایران بر اساس قانون اساسی ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) بنا شده است که ترکیبی از یک دموکراسی نیابتی (دموکراسی پارلمانی یا مجلسی) با یک حاکمیت دینی است که فقهای اسلامی تحت یک مفهوم (رهبر ایران) بر آن حکمرانی می‌کنند. حکومت پادشاهی در ایران با انقلاب ۱۹۷۹ از بین رفت و جای خود را به نظام اسلامی داد. این نظام حکومتی در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ (و بازنگری ۱۳۶۸) تشریح شده است و مقام رهبری در ایران بالاترین جایگاه رسمی است که از سال ۱۳۶۸ تاکنون در اختیار سید علی خامنه‌ای قرار دارد.

ایران کشوری با چندگانگی فرهنگیست که از گروه‌های زبانی و نژادی بسیاری تشکیل شده است که به‌طور رسمی اکثریت شیعه هستند. بسیاری از ایرانیان به زبان‌های فارسی، ترکی آذربایجانی، کردی، لری، بلوچی، مازندرانی، گیلکی، تالشی، اچمی و عربی صحبت می‌کنند اما زبان رسمی در ایران زبان فارسی است. ایران به عنوان یک سرزمین و یک ملت، پیهینه‌ای کهن دارد و یکی از تاریخی‌ترین کشورهای جهان به‌شمار می‌رود.

۲-۳- نام‌های ایران

در طول تاریخ «ایران» یکی از رایج‌ترین نام‌های سرزمین و جغرافیای نام‌های ایران بوده است. واژه ی ایران (به پارسی باستان: «آئیریَه‌نا»، به پارسی میانه: Eranshahr.svg، تلفظ با یای مجهول)، و برگرفته از واژه ی فرضی «آریانام خَشْتِرام» در پارسی باستان و به معنای «سرزمین آریایی‌ها» است که در گذر زمان به ایران تبدیل شده است. در اوستا، که به زبان اوستایی، یکی از زبان‌های ایرانی که در ترکمنستان و تاجیکستان امروزی به آن تکلم می‌شده، نوشته شده است، عبارت ایریو شَینِم یا ایریو دئینگه‌ونام یعنی «مساکن آریایی‌ها» به کار رفته است.

واژه ی «ایران» مستقیماً از «اِئران» در پارسی پهلوی مشتق شده است که کوتاه شده ی اِئران شَتَر (ایران شهر)، نام داخلی شاهنشاهی ساسانی است. در سنگ‌نگاره اهورامزدا و ارد شیر بابکان در

نقش ر ستم، «اِئران» مترادف واژه ی پارتی «آریا» آمده است. واژه ی «آریا» در زبان های اوستایی، پارسی باستان و سانسکریت به ترتیب به شکل های «آئیرییه»، «آریه»، و «آریه» به کار رفته است. آریایی نیز به زبان اوستایی «آئیرین» و به زبان پهلوی و پارسی دری «ایر» خوانده می شود. این واژه در سانسکریت به معنای «هم وطن» بوده و در زبان های متأخر مفهوم «نجیب» و «مَهر» را پیدا کرده است.

یونانی ها که با ایران در زمان هخامنشیان آشنا شده بودند آن را پرس (برگرفته از پارس) می نامیدند و در دیگر زبان های اروپایی هم تلفظ های مختلف این واژه (Persia در انگلیسی و Perse در فرانسوی) رایج شده بود. دولت رضا شاه در سال ۱۳۱۳ خورشیدی به دولت های خارجی اعلام کرد که از این پس فقط از نام «ایران» (Iran) در اشاره به این کشور استفاده شود. این تصمیم مورد اعتراض گروهی از سیاستمداران و پژوهشگران قرار گرفت که معتقد بودند این کار موجب شکاف بین پیشینه تاریخی کشور با ایران امروز می شود. در نهایت محمدرضا پهلوی در سال ۱۹۵۹ اعلام کرد که هر دو نام قابل استفاده است.

در ۱ فروردین ۱۳۱۴ خورشیدی طبق بخشنامه وزارت امور خارجه نام کشور در مکاتبات رسمی از پرس و پرشیا به ایران تبدیل شد.

۳-۳- تاریخ

ایران دارای تاریخی بسیار کهن است و بارها توسط اقوام و کشورهای مختلف مورد هجوم قرار گرفته است ولی تاریخ مورد نظر ما حکومت پهلوی است که در آن تاریخ با دخالت انگلیس و آمریکا در این کشور کودتا اتفاق افتاده و این کشور را از نظر فرهنگی سال ها به عقب برده است.

۱-۳-۱- قاجاریه

قاجاریان از حدود سال ۱۱۷۰ تا ۱۳۰۴ هجری بر ایران فرمان راندند. ایل قاجار یکی از طایفه های ترکمان بود که بر اثر یورش مغول از آسیای میانه به ایران آمدند. آنان ابتدا در پیرامون ارمنستان ساکن شدند و در دوران صفویه به سپاه قزلباش حامی صفویان پیوستند. شاه عباس بزرگ یک دسته از آنان را در استرآباد (گرگان) ساکن کرد و حکومت قاجاریه نیز از قاجارهای استرآباد تشکیل یافته است. بنیانگذار این سلسله آغامحمد خان است که رسماً در سال ۱۱۷۴ در تهران تاجگذاری کرد و آخرین پادشاه قاجار، احمد شاه است. رضاخان میرپنج با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به کمک سید ضیال الدین طباطبایی در سال ۱۳۰۴ احمد شاه را برکنار کرد و رضا شاه پهلوی، جای او را گرفت.

۲-۳-۱- پهلوی



رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی ۱

پهلوی پس از انحلال سلسله قاجار با رأی مجلس شورای ملی بر ایران حکومت کردند. رضاخان میر پنج پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به کمک سید ضیاءالدین طباطبائی و به عنوان وزیر جنگ منصوب شد. چندی بعد به مقام ریاست الوزرای احمد شاه قاجار رسید. مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۴ قاجارها حکومت قاجار را منحل کرد و رضاخان را به عنوان پادشاه ایران انتخاب کرد.

با حمله متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ رضا شاه از قدرت خلع و از ایران تبعید شده و پسرش محمدرضا شاه پهلوی به جای او به قدرت رسید. در سال ۱۳۳۲ در جریان ملی شدن صنعت نفت، محمدرضا شاه از ایران گریخت اما با کودتای ۲۸ مرداد علیه مصدق، به ایران بازگشت و قدرت خود را تحکیم کرد. او با وقوع انقلاب اسلامی ایران برکنار شد و از این رو آخرین شاه نظام ۲۵۰۰ ساله سلطنتی در ایران به حساب می آید. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، انقلابی بود که با شرکت اکثر مردم و احزاب اسلام‌گرا، ملی‌گرا، سوسیالیستی، و روشنفکران ایران، نظام پادشاهی این کشور را سرنگون، و پیش‌زمینه‌ی روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی در ایران را فراهم کرد.

ساختار سیاسی ایران شامل اشخاص حقیقی و حقوقی زیر است؛ رهبر در رأس هرم قدرت قرار دارد و علاوه بر فرماندهی کل قوا و انتصاب رؤسای قوه قضائیه و صدا و سیما، وظیفه انتصاب اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام و نیز شورای نگهبان (نظارت استصوابی) را نیز بر عهده دارد. پس از رهبر ساختار سیاسی جمهوری اسلامی بر پایه سه قوه مجریه، قضائیه، و مقننه است. مجلس خبرگان وظیفه انتخاب، تایید و عزل رهبری را بر عهده دارد و مجمع تشخیص مصلحت نظام هشت وظیفه بر عهده دارد که یکی از آن‌ها رسیدگی به اختلافات مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان است. در هنگام حکومت جمهوری اسلامی تحریم‌های زیادی گریبان اقتصاد ایران را گرفت. این تحریم‌های اقتصادی در کنار ضعف‌های ساختاری و مدیریتی، شرایطی را رقم زده است که میانگین رشد اقتصادی ایران در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی حدود دو درصد بوده است.

۴-۳- جمعیت ایران

بر پایه سرشماری سال ۱۳۹۵، ایران دارای ۷۹'۹۲۶'۲۷۰ نفر جمعیت است که شامل ۷۸'۱۶۶'۸۲۲ ایرانی، ۱'۵۸۳'۹۷۹ افغانستانی، ۳۴'۵۳۲ عراقی، ۱۴'۳۲۰ پاکستانی، ۷۱۳ ترکیه‌ای، ۲۰'۸۴۴ سایر کشورها و ۱۰۵'۰۶۰ اظهار نشده می‌باشد.

۵-۳- اقتصاد



ایران ۱۱٪ ذخایر نفت و ۱۸٪ ذخایر گاز جهان را در اختیار دارد.

در ۳۰ سال گذشته جمعیت ۳۶ میلیونی ایران به ۸۰ میلیون نفر افزایش پیدا کرده و نخستین موج این نسل نو به بزرگسالی رسیده است. براساس آمارهای رسمی نرخ بیکاری به ۲۲ درصد رسیده است اما برخی کارشناسان رقم آن را ۱۲/۲ درصد برآورد می‌کنند. وابستگی به درآمدهای نفتی، برنامه‌ریزی اقتصادی ایران را همواره شکننده کرده است. ایران در سالیان مختلف رشد اقتصادی مختلفی را تجربه کرده است. برپایه گزارش صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۹ میلادی رشد اقتصادی ایران ۱/۱ بوده که این رقم در سال ۲۰۱۰ میلادی به ۱/۶ درصد رسیده است که پس از قرقیزستان کمترین نرخ رشد اقتصادی را در بین کشورهای منطقه داشته است. برپایه پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول نرخ رشد ایران در سال ۲۰۱۱ میلادی به صفر درصد نزول می‌کند و در سال ۲۰۱۲ میلادی به ۳ درصد خواهد رسید.

ایران تا سال ۲۰۱۲ م. بزرگترین تولیدکننده پسته، زعفران، خاویار، زرشک، فیروزه، میوه‌های شفتی (مثل زردآلو) و فرش دستباف در جهان بوده و پس از مصر رتبه دوم تولید خرما را دارد و همچنین

بزرگترین ذخیره فلز روی در جهان است ایران همچنین چهارمین تولیدکننده سیمان، نهمین تولیدکننده آهن در جهان است.

۶-۳- ترابری

با توجه به موقعیت جغرافیایی مناسب ایران، این کشور می تواند پیشرفت زیادی در زمینه ترابری، توسعه بسترها و زیرساخت های مرتبط با حمل و نقل داشته باشد. [۱۹۵] ایران دارای ۱۳۴۳۷ کیلومتر شبکه ریلی است تا ندارد و ۹۶ کیلومتر خطوط ریلی عریض است. نگهداری، تعمیر و بهره برداری از این شبکه ریلی بر عهده شرکت راه آهن ایران می باشد. راه آهن ایران در سال ۱۳۹۴ در کل ۲۴'۴۵۲'۶۰۳ نفر مسافر داشته است.

ایران ۲۴۰۰ کیلومتر آزادراه، ۱۵۴۰۰ کیلومتر بزرگراه و ۲۳۸۰۰ کیلومتر راه اصلی دارد. طبق آماری، تنها ۰/۸۲ درصد راه های این کشور در وضعیت عالی قرار دارد. تجهیزات ایمنی راه های ایران در وضعیت بدی قرار دارند.

۷-۳- تاریخ نفت در ایران



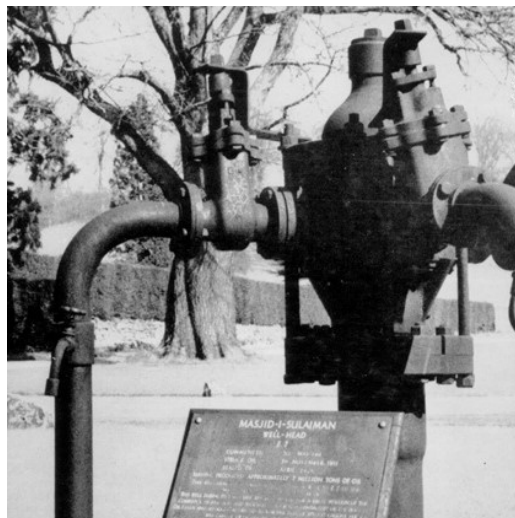
اکتشاف نفت در ایران

ویلیام ناکس دار سی یک میلیونرا استرالیایی، نخستین فردی بود که با روشهای جدید روز و دستگاههای حفاری مکانیکی در ایران به اکتشاف نفت و حفر چاه پرداخت. او ابتدا گروهی فنی را به سرپرستی زمین شناسی به نام برلز استخدام و به ایران اعزام کرد. این گروه، پس از بررسیهای زمین شناسی، گزارش رضایت بخشی داد. احتمال وجود نفت در حوالی قصر شیرین و شوشتر را زیاد و در دیگر نقاط امیدوار کننده دانست. پس از دریافت این گزارش، دار سی نماینده ای به نام ماریوت را در سال ۱۹۰۱ به دربار ایران فرستاد ماریوت امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در تمام ایران، بجز پنج ایالات شمالی را از مظفرالدین شاه گرفت. چند ماه پس از امضای قرار داد، حفاری اولین چاه در محلی به نام چیا سرخ یا چاه سرخ، در شمال غرب قصر شیرین آغاز شد. کار حفاری به علت نبود

راه و ناامنی به کندی پیش می‌رفت تا آنکه در تابستان ۱۹۰۳ در عمق ۵۰۷ متری به گاز و کمی نفت رسید. چاه دوم هم در همین ناحیه در عمقی مشابه به نفت رسید. بهره دهی این چاه در حدود ۱۷۵ بشکه در روز بود. دارسی با ارزیابی نتایج دریافت اگر در ناحیه چیا سرخ نفتی بیش از این مقدار هم بیابد به علت دوری از دریا و نبود امکان حمل به بازار مصرف، سودی عاید او نخواهد شد. ناحیه را ترک کرد و به خوزستان روی آورد.

منطقه چیا سرخ در مرزبندیهای بعدی به دولت عثمانی واگذار شد و اکنون چیا سرخ یک میدان نفتی کوچکی در عراق است.

در منطقه خوزستان اولین و دومین چاه حفر شده شرکت، خشک بودند. در نیمه اول سال ۱۹۰۸ سرمایه شرکت روبه پایان بود و هنوز نفتی کشف نشده بود. روسای شرکت به مسئول عملیات که مهندسی به نام دینولدز بود: دستور توقف عملیات را می‌دهد. ولی او که در محل وضع را بهتر ارزیابی کرده بود چند روزی از اجرای دستور توقف خودداری نمود و به حفاری ادامه داد. در روز پنجم خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی (۱۹۰۸ م) مته حفاری به لایه نفت دار برخورد و نفت با فشار از چاه فوران نمود. عمق چاه ۳۶۰ متر بود. دومین چاه که ده روز بعد به نفت رسید ۳۰۷ متر عمق داشت با به نفت رسیدن این دو چاه وجود نفت به مقدار زیاد در ایران به اثبات رسید. پس از کشف نفت در ایران در سال ۱۹۰۹ شرکت سابق نفت ایران و انگلیسی تشکیل شد.



کشف نخستین چاه نفت در ایران

از سال ۱۹۰۸ تا سال ۱۹۲۸ تمام نفت تولیدی ایران از میدان نفتی مسجد سلیمان استخراج شد. در این سال میدان نفتی هفتکل، در سال ۱۹۳۰ میدان نفتی گچ ساران، در سال ۱۹۳۶ میدان نفتی آغا جاری و در سال ۱۹۳۸ میدان های نفتی لالی و نفت سفید کشف گردید. میدان نفت خانه را در عراق، در سال ۱۹۲۷ شرکت نفت انگلیسی و عراق کشف کرد. نیمی از این میدان در خاک ایران قرار دارد که اکنون نفت شهر نامیده می‌شود. با کشف این هفت میدان نفتی حوزه مورد قرار داد شرکت نفت سابق ایران و انگلیس به صورت یکی از مناطق مهم نفتی جهان درآمد.

در سال ۱۳۲۹ با ملی شدن صنعت نفت از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید به عمل آمد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عقد قرارداد با کنسرسیومی که از چندین شرکت بزرگ نفتی تشکیل شده بود عملیات اکتشافی گسترده ای در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در حوضه رسوبی زاگرس انجام شد و تعداد میدان های نفتی بزرگ و کوچک که در این حوضه و در خشکی کشف شده بود به پنجاه میدان رسید.



احداث خط لوله نفت بوسیله ی دستگاه جوش الکتریکی - سال ۱۲۹۵ خورشیدی (۱۹۱۶ میلادی)

اکتشاف نفت در خلیج فارس در اواخر دهه ۱۹۵۰ آغاز گردید و اولین میدان نفتی بهرگانسر در سال ۱۹۶۰ کشف گردید. در دهه ۱۹۶۰ بیش از ده میدان نفتی در بخش ایرانی خلیج فارس کشف گردد. این دهه از نظر تعداد میدانهای نفتی کشف شده در خشکی و دریا در ایران دهه منحصر به فردی است. در سال ۱۳۰۵ سه مهندس روسی در خارج از حوضه قرار داد شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در خوربان سمنان اقدام به حفر چاه نمودند. چاه حفر شده در خوربان شایع شد که به نفت رسیده است ولی واقعیت این بود که در عمق صد متری چاه به آبی مخلوط با مقدار کمی نفت برخورد کرده بود.

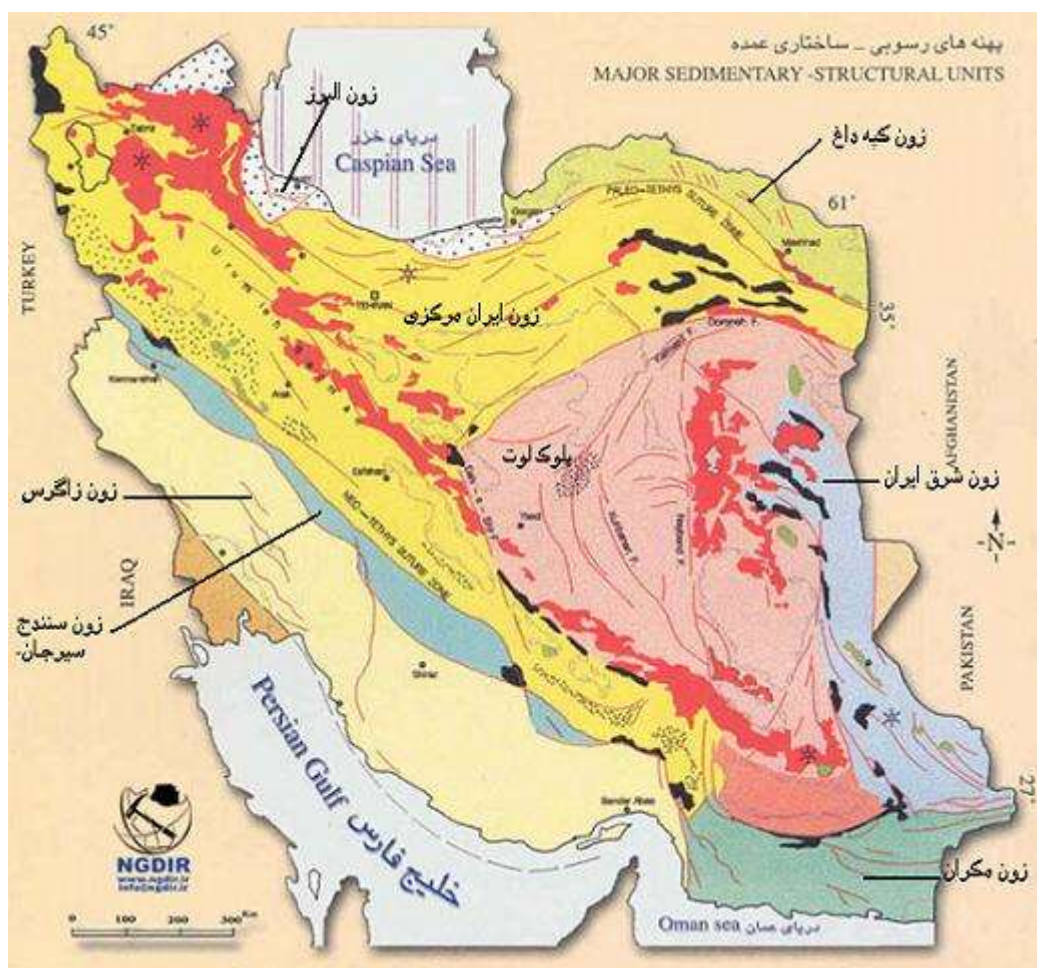
در سال ۱۳۰۸ چند زمین شناس خارجی توسط شرکت تحقیقات ایران و فرانسه به نواحی مازندران و سمنان اعزام و مطالعاتی انجام دادند و پس از حفر دو حلقه چاه کم عمق در مشرق بابل سر که نتیجه ای به بار نیاورد، شرکت، منحل و کارشناسانش در سال ۱۳۱۰ ایران را ترک کردند.



در سال ۱۳۱۴ هنگام حفر قنات در جنوب قم آثاری از مواد نفتی در روی آب قنات دیده شد. دولت وقت پس از اطلاع واحدی به نام اداره مهندسی اکتشافی در وزارت دارایی تا سیس نمود که وظیفه آن اکتشاف نفت در نواحی مرکزی و شمالی کشور بود. این واحد با استخدام چند کارشناس آلمانی و خرید دو دستگاه حفاری ضربه ای و دورانی، عملیات را در نواح قم و مازندران آغاز کرد، دو حلقه چاه در خشت سرو و دو حلقه چاه نزدیک به کوه نمک حفر شد. حفاری ها نتیجه ای به بار نیاورد و در سال ۱۳۱۸ متوقف شد.

در سال ۱۳۲۷ دولت ایران برای انجام اکتشاف در خارج از حوضه قرارداد شرکت نفت سابق ایران و انگلیس، شرکت سهامی نفت ایران را تشکیل داد. این شرکت از سال ۱۳۲۸ عملیات اکتشافی را با استخدام زمین شناسان سوئیسی و مهندسين معدن ایرانی آغاز و در سال ۱۳۳۵ در تاق دیسی البرز در ناحیه قم نفت قابل ملاحظه ای کشف نمود. در سال ۱۳۳۷ میدان گازی سراج در شرق قم کشف شد. پس از ملی شدن صنعت نفت و تشکیل شرکت ملی نفت ایران، شرکت ایران نفت در سال ۱۳۳۹ به آن پیوست و به فعالیت اکتشافی در خارج از حوضه قرارداد با کنسر سیوم سابق با نام امور اکتشاف و استخراج ادامه داد. در سال ۱۳۴۵ این شرکت در دشت مغان آذربایجان و در سال ۱۳۴۶ در گرگان به ترتیب نفت و گاز کشف کرد. بهره برداری از نفت دشت مغان به علت تراوایی بسیار کم سنگ مخزن اقتصادی نیست. گاز کشف شده در گرگان نیز به علت بهره دهی کم چاه که در حدود پنج میلیون پای مکعب در روز است اقتصادی تشخیص داده نشده است.

امور اکتشاف و استخراج شرکت ملی نفت ایران در سال ۱۳۴۷ میدان عظیم گازی خانگیران و در سال ۱۳۶۰ میدان گازی گنبدلی را به ترتیب در غرب و جنوب شهر سرخس کشف کرد.



۸-۳- محمد مصدق



دکتر محمد مصدق

محمد مصدق تولد ۲۹ اردیبهشت ۱۲۵۸ یا ۲۶ خرداد ۱۲۶۱ (طبق محاسبه برخی مورخین) در سنگلج تهران - درگذشت ۱۴ سفند ۱۳۴۵ بیمارستان نجمیه تهران. در زمان قاجار معروف به میرزا محمد خان مصدق السلطنه تا پیش از تصویب قانون منع استفاده از القاب و سپس مشهور به دکتر مصدق، سیاستمدار، حقوقدان، نماینده ی هشت دوره

مجلس شورای ملی، استاندار، وزیر و دو دوره نخست وزیر ایران بود. محمد مصدق نخستین ایرانی

دارنده ی مدرک دکترای رشته حقوق است. مصدق در زمان انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی، اگر چه از حکومت قاجار مأیوس بود با توجه به این که می دانست رضا شاه حکومتی بر مبنای دیکتاتوری ایجاد می کند، با این کار مخالفت کرد و بعد از آن یکی از منتقدین سر سخت رضا شاه بود. در زمان حکومت رضاشاه، مصدق زندان رفته و مدتی را در تبعید گذرانید. او سلطنت پهلوی را مخلوق سیاست انگلستان می دانست. وی بعد از سقوط رضاشاه، از تبعید به عرصه ی سیاست بازگشت. در سال ۱۳۲۸ با چندین حزب وارد اتحاد شد و با همکاری افرادی مانند حسین فاطمی به تأسیس جبهه ی ملی ایران اقدام کرد. جبهه ی ملی و در رأس آن ها مصدق، به پیشنهاد فاطمی برای شروع استعمارستیزی در ایران، ملی شدن صنعت نفت را مطرح کردند. مصدق در سال ۱۳۳۰ به نخست وزیر رسید و در اولین قدم، نفت ایران را ملی کرد. به همین دلیل طرح سقوط دولت او توسط انگلستان (که تا قبل از ملی شدن نفت، صاحب عمده ی نفت ایران بود) ریخته شد و سرانجام در کودتای ۲۸ مرداد که توسط سازمان سیا انجام شد، دولت مصدق به صورت غیرقانونی و در حالی که محمدرضا پهلوی شدیداً با مصدق مخالفت می کرد و خواستار سقوط دولت مصدق بود، ساقط شد. یکی دیگر از دلایل سقوط دولت او، مخالفت های ابوالقاسم کا شانی با مصدق بود. کا شانی در حالی که قبلاً از مصدق حمایت می کرد، به همراه جمعی از روحانیون به مخالفت با مصدق برخاست. بعد از آن مصدق در دادگاه نظامی محاکمه شد و علی رغم دفاعیه ی مستندی که از خود ارائه داد، به سه سال حبس انفرادی محکوم شد. پس از تحمل سه سال زندان، مصدق به دستور محمدرضا پهلوی به قلعه ی احمدآباد تبعید شد و تا پایان عمر خود، در آن جا تحت نظارت قرار داشت و به گفته ی خودش، «هر روز آرزوی مرگ می کرد» مصدق سرانجام در ۱۴ سفند ۱۳۴۵ بر اثر بیماری سرطان در ۸۷ سالگی در بیمارستان نجمیه ی تهران تحت نظر مأموران ساواک درگذشت و به دلیل مخالفت شاه با دفن او مطابق با وصیت نامه اش در کنار کشته شدگان قیام سی تیر، در احمدآباد به خاک سپرده شد.

مصدق یکی از پیشگامان نهضت ضد استعماری معاصر بود که نه تنها در ایران بلکه در بین کشورهای جهان سوم هم از او به عنوان کسی که شجاعانه و با سرسختی تحسین برانگیزی مقابل استعمار انگلیس ایستاد، نام می برند. مصدق از طرفداران انقلاب مشروطه ی ایران بود و معتقد بود که شاه فقط باید نمادی برای وحدت باشد. مصدق در دوران نخست وزیری کوشید تا قدرت شاه را محدود به چارچوب مشخص شده ی آن در قانون اساسی مشروطه کند. در این دوره محمد مصدق به وضوح، قدرت برتر کشور (نسبت به شاه) بود. مصدق که در زمان نخست وزیری توانسته بود مشروطه را کاملاً اجرا کند و قدرت شاه و خانوادگی سلطنتی را محدود کند، بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد، هم چنان منتقد حکومت محمدرضا شاه بود. در زمان نخست وزیری او، خانوادگی سلطنتی (به خصوص اشرف پهلوی) از مخالفین سرسخت مصدق بودند. محققان معتقدند در جستجوی ریشه ی اصلی انقلاب ۱۳۵۷ ایران، می توان به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بازگشت.



مصدق در میان مردم

اگرچه محمدرضا پهلوی کودتای بیست و هشتم مرداد را قیام مردم و رستاخیز ملی ایران می‌نامید. ولی شصت سال پس از کودتای بیست و هشتم مرداد سازمان سیا با انتشار اسنادی، به دخالت مستقیم خود در ایران معترف شد. دکتر محمد مصدق چهره‌ی آزادی‌خواه پرشور و استعمارستیزی بود که بر کشورهای خاورمیانه همچون مصر تأثیر گذاشت. او نخستین دولتمرد خاورمیانه بود که با اجرایی کردن اندیشه ملی شدن صنعت نفت پرچم مبارزه اقتصادی با قدرت‌های استعماری را برافراشت. از این رو در کشورهای خاورمیانه از او به عنوان «زعیم الشرق» یاد می‌شد و حتی جمال عبدالناصر خیابانی را در قاهره به نام محمد مصدق نام نهاد که اکنون نیز به این نام خوانده می‌شود. او به طرق مختلف سرمشقی برای ملی‌گرایان خاورمیانه همچون جمال عبدالناصر بود.

۹-۳- تشکیل جبهه ملی و نهضت ملی شدن نفت

مصدق پس از شهریور ۲۰ و سقوط رضاشاه در انتخابات دوره ۱۴ مجلس بار دیگر در مقام وکیل اول تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در این مجلس برای مقابله با فشار شوروی برای گرفتن امتیاز نفت شمال ایران، او طرحی قانونی را به تصویب رساند که دولت از مذاکره در مورد امتیاز نفت تا زمانی که نیروهای خارجی در ایران هستند منع می‌شد.

در انتخابات دوره ۱۵ مجلس با مداخلات قوام (نخست‌وزیر) و شاه و ارتش، مصدق نتوانست قدم به مجلس بگذارد. در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس به دلیل اینکه مصدق از طرف دموکرات‌ها و بسیاری از مستقل‌ها برای نخست‌وزیری کاندید شده بود اما در برابر آرای حکیمی با یک رأی کمتر رقابت را به حکیمی واگذار کرد و حکیمی نخست‌وزیر گردید. دکتر مصدق در مجلس پانزدهم به عنوان نماینده حضور نداشت. در این دوره هدف عوامل وابسته به بریتانیا این بود که قرارداد سال

۱۹۳۳ دوره رضا شاه را به دست دولت ساعد مراغه‌ای و با تصویب مجلس تنفیذ کنند. بر اثر فشار افکار عمومی و همچنین مساعی اقلیت چهارنفره مجلس، خصوصاً سخنرانی چندین روزه حسین مکی در مخالفت با این لایحه، مقصود انگلیسی‌ها تأمین نشد و عمر مجلس پانزدهم به سر رسید. در ۱۳۲۸ م صدق و یارانش احمد ملکی (مدیر روزنامه ستاره)، محمد حسن کاویانی، کریم سنجابی، احمد زیرک‌زاده، عباس خلیلی (مدیر روزنامه اقدام)، عمیدی نوری (مدیر روزنامه داد)، سید علی شایگان، شمس الدین امیرعلائی، سید محمود نریمان، ارسلان خلعتبری، ابوالحسن حائری‌زاده، حسین مکی، مظفر بقائی، عبدالقدیر آزاد، جلالی نایینی (مدیر روزنامه کشور) و حسین فاطمی، (هنگام کودتای ۲۸ مرداد از این گروه فقط ۳ یا ۴ نفر با مصدق بودند. بقیه یا کنار رفتند یا آشکارا علیه جنبش ملی ایران قیام کردند و به کودتا پیوستند) اقدام به پایه‌گذاری جبهه ملی ایران کردند. گسترش فعالیت‌های سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ سبب گسترش مبارزات مردم و به ویژه توجه آنان به وضع قرارداد نفت شده بود. مصدق در مجلس و بیرون از آن این جنبش را که به «نهضت ملی شدن نفت» معروف شد، هدایت می‌کرد.

۱۰-۳- مصدق در دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا



حاج علی رزم‌آرا

در انتخابات مجلس شانزدهم ۱۳۲۸ از همان آغاز سپهبد حاج علی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش تلاش کرد تا نیروهای نزدیک به خود را به مجلس بفرستد. مصدق و یارانش در جبهه ملی برای رویارویی با ثقل، به دربار متح‌صن شده و از شاه درخواست کردند تا جلوی دخالت ارتش در سیاست را بگیرد. این انتخابات با پیروزی رزم‌آرا (که بعداً با رأی همین مجلس به نخست‌وزیری رسید) به پایان رسید؛ ولی با پشتیبانی سرانشکر فضل‌الله زاهدی (رقیب دیرینه رزم‌آرا) در مقام رئیس شهربانی و حمایت ضمنی شاه که آن زمان رزم‌آرا را دشمن درجه یک خود می‌دید، صندوقهای ساختگی آراء تهران باطل شده و در نوبت دوم انتخابات تهران، اقلیت جبهه ملی با رهبری مصدق با کسب هشت کرسی از دوازده کرسی تهران به مجلس راه یافتند.

در سال ۱۳۲۹ اقلیت مجلس به شدیدترین شکل به رویارویی با نخست‌وزیر رزم‌آرا که قصد مصالحه با انگلیس در جریان نفت را داشت، پرداخت. رزم‌آرا چنین استدلال می‌کرد که ما توان فنی در اختیار گرفتن کامل صنعت نفت را نداریم و باید به افزایش سهم ایران از سود حاصل، به پنجاه درصد رضایت دهیم. همین باعث شد تا او را به عنوان یک خائن به منافع ملی ایران معرفی کنند.

در بیرون از مجلس نیز جریان‌های گوناگون کشور از دربار تا اسلامگرایان تندرو ائتلافی ضد رزم‌آرا ایجاد کرده بودند.

رزم‌آرا اگرچه لایحه قرارداد الحاقی نفت را از مجلس پس گرفت ولی مخالفت‌ها با او ادامه یافت تا اینکه در روز شانزدهم اسفند سال ۱۳۲۹ سپهبد حاج علی رزم‌آرا در مسجد شاه تهران کشته شد. در این باره دو روایت وجود دارد. یکی اینکه خلیل طهما سبی، که پس از دستگیری در همان لحظه خود را عبدالله موحد رستگاری معرفی کرد، این کار را کرد. فداییان اسلام، گروه اسلامگرای وابسته به نواب صفوی، که آن زمان در اتحاد با آیت الله کاشانی و جبهه ملی بود، همان روز مسئولیت آن را به عهده گرفت. او پس از تصویب قانونی در مجلس شورای ملی مبتنی بر عفو قاتل رزم‌آرا به پیشنهاد شمس قنات‌آبادی و توشیح شاه آزاد شده و پس از کودتای ۲۸ مرداد، که دوباره بازداشت شد، قتل را منکر گشت. بنابر روایت فداییان اسلام، رزم‌آرا، هیچ اختلافی با شاه نداشت و شاه دشمن ملی شدن نفت بود. روایت دیگر آن است که اگرچه خلیل طهما سبی قصد این کار را داشت ولی در واقع گلوله او به رزم‌آرا نخورد، بلکه نخست‌وزیر ایران با گلوله‌ای با کالیبر بزرگ مربوط به یک اسلحه کلت کمری که تنها در اختیار ارتش بود، کشته شده‌است؛ و ضارب واقعی یک گروه‌باز ارتش بود (از محافظان رزم‌آرا) که با هماهنگی دربار و شخص اسدالله علم این قتل را انجام داده‌است. بنابر روایت دوم، در آن مقطع، شاه مخالف رزم‌آرا بوده و از آن می‌ترسیده که رزم‌آرا کودتا کرده و قدرت را در دست بگیرد. فردای قتل رزم‌آرا، روز ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون نفت پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را تصویب و اعلام کرد. قانون ملی شدن صنایع نفت در مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۲۹ و در مجلس سنا در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب رسید.

۱۱-۳- نخست‌وزیری دوره اول



۷ اردیبهشت، آغاز نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق (۱۳۳۰)

با امضای قانون ملی شدن نفت از سوی شاه و رسمیت یافتن آن، حسین علاء که بعد از رزم‌آرا نخست‌وزیر شده بود، استعفا کرد. در این زمان شاه یک سیاستمدار قدیمی و طرفدار انگلیس به نام سید ضیاءالدین طباطبائی را نامزد نخست‌وزیری نمود. اما در مجلس جمال امامی خوئی نماینده طرفدار دربار در حین مذاکرات به مصدق تعارف نخست‌وزیری می‌نماید که برخلاف انتظار او این بار

پذیرفت. به این شرط که در همان جلسه قانون خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس به تصویب برسد.

برنامه‌های دولت هم بدین شرح به مجلس تقدیم گردید:

متن برنامه

۱ - اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق قانون طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورخه نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.

۲ - اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها.

البته نظریات اصلاحی دولت منحصر به این دو ماده نیست و عجلتاً از ذکر جزئیات صرف نظر و در موقع خود لوايح ضروری را برای اصلاحات لازم تقدیم خواهد نمود و بسیار ممنون و خوشوقت خواهد شد که نمایندگان محترم مجلس شورای ملی و سنا راهنمایی‌ها و هدایت‌های لازم به دولت برای اصلاحات بفرمایند.

اساس سیاست خارجی دولت هم مبتنی بر منشور ملل متحد و تقویت این سازمان بین‌المللی و دوستی با کلیه دول و احترام متقابل نسبت به همه ملل می‌باشد.

تصمیم قانونی دایر به ابراز رای اعتماد به دولت جناب آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر اردیبهشت ۱۳۳۰

دولت مصدق در مورخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ توانست از میان ۱۰۲ نفر عده حاضر با کسب ۹۹ رأی موافق رأی اعتماد مجلس را کسب نماید.

مصدق بلافاصله پس از نخست‌وزیری اجرای خلع ید از انگلیسی‌ها را در دستور کار قرار داد؛ و هیئتی به ریاست مهدی بازرگان و با حضور حسین مکی را به این منظور به آبادان فرستاد. بیرون راندن شرکت انگلیسی باعث اعتراض دولت بریتانیا شد. با شکایت دولت انگلیس از دولت ایران در شورای امنیت سازمان ملل، مصدق به نیویورک رفت و به دفاع از حقوق ایران پرداخت. نتیجه به نفع ایران شد و شورای امنیت ادله ایران که این منازعه بین دولت ایران و یک شرکت بازرگانی است و نه منازعه‌ای میان دو دولت که در صلاحیت شورای امنیت باشد، را پذیرفت. در سال بعد مصدق به دادگاه لاهه رفت تا در آنجا به شکایت شرکت انگلیسی پاسخ دهد. در آنجا نیز دادگاه بین‌المللی که در راس آن یک قاضی انگلیسی به نام سر آرنولد مک نایر بود شکایت بریتانیا را وارد ندانست و مصدق در احقاق حق ملت ایران به پیروزی دست یافت. وکالت ایران در این پرونده را دکتر هانری رولن (Henri Rolin) رئیس سابق مجلس سنا بلژیک بر عهده گرفت و برای این کار از دولت ایران دستمزدی دریافت نکرد. دکتر حسین علی‌آبادی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران نیز وی را در این کار همراهی می‌کرد. نطق‌های دفاعیه ایران در این دادگاه به زبان فرانسه و توسط مصدق

ایراد شد. وی در راه بازگشت به ایران به مصر رفت و مورد استقبال نخست‌وزیر ضد استعمار آن زمان مصر موسوم به نحاس پاشا قرار گرفت.

دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر مردمی ایران در پی سفر موفقیت‌آمیز به نیویورک و شرکت در اجلاس سازمان ملل متحد برای اثبات حقانیت ایران در برابر بریتانیا در روز ۲۸ آبان سال ۱۳۳۰ شمسی برابر با ۲۱ نوامبر ۱۹۵۱ میلادی در پاسخ به دعوت نحاس پاشا نخست‌وزیر مصر، وارد قاهره شد. او در شرایطی این سفر را آغاز کرد که حکومت سلطنتی مصر آخرین ماه‌های حیات خود را می‌گذراند و در عین حال قضایای مربوط به کانال سوئز می‌رفت که درگیری بزرگی میان مصر و بریتانیا به بار آورد.

دکتر مصدق زمانی پا به خاک مصر گذاشت که پیروزی ایران در ملی کردن صنعت نفت و اخراج انگلیسی‌ها از آبادان، مردم مصر را به هیجان درآورده بود و نیز ناآرامی‌ها، شورش و تیراندازی کماندوهای مصری به محل تمرکز نیروهای بریتانیا، در سواحل کانال سوئز، به نحو بی‌سابقه‌ای شدت یافته بود. در همین احوال بود که دولت نحاس پاشا، برای فرونشاندن ناآرامی‌ها و تسکین افکار عمومی، خبر ابطال قرارداد مصر و انگلستان که پانزده سال قبل آن را امضا کرده بود به اطلاع پارلمان رساند و نمایندگان مجلس، با هلهله و شادی از تصمیم دولت استقبال کردند. دعوت نحاس پاشا از نخست‌وزیر ایران نیز اقدامی در جهت جلب بی‌شتر پشتیبانی افکار عمومی مردم مصر و دیگر کشورهای عرب خاورمیانه بود.

همه این اتفاقات باعث شد که سفر دکتر مصدق به سرزمین مصر در این زمان از نظر دولت انگلستان بدترین حادثه به شمار آید، زیرا سیاستمداران بریتانیا ناآرامی‌های مصر را به طور مستقیم ناشی از اقدامات جسورانه دکتر مصدق می‌دانستند. «آنتونی ایدن» وزیر امور خارجه وقت انگلستان که در سال‌های بعد نخست‌وزیر بریتانیا شد، در خاطرات خود می‌نویسد: «مصر در پایان جنگ جهانی دوم کاملاً آرام بود ولی حوادث اخیر ایران (ملی شدن صنعت نفت) آن کشور را آشفته و خروشان کرده بود و این آشفتگی از «شط العرب» تا «نیل» را در بر گرفته بود و مصدق پیر با پیژاما و تخت‌خواب آهنی‌اش به صورت یک چهره جسور و تهدید‌آمیز درآمده بود، بدین ترتیب سفر مصدق به مصر در آن شرایط بحرانی اقدامی تهدید‌آمیز علیه منافع انگلستان شمرده می‌شد.

مصدق را در این سفر دکتر حسین فاطمی معاون سیاسی نخست‌وزیر، حسین نواب وزیرمختار ایران در هلند، و جمعی از اعضای کمیسیون مختلط نفت مانند دکتر متین دفتری که در جلسه شورای امنیت سازمان ملل حضورداشتند همراهی می‌کردند.

دکتر غلامحسین مصدق فرزند دکتر محمد مصدق که در سفر آمریکا و مصر همراه پدرش بود در خاطرات خود می‌نویسد: «هزاران نفر از مردم مصر برای استقبال از پدرم در فرودگاه قاهره اجتماع کرده بودند و با شعار «یحیی مصدق، یحیی ایران» مصدق و هیأت ایرانی را خوش آمد می‌گفتند. به

محض پیاده شدن پدرم از هواپیما مردم هلهله زنان او را از زمین بلند کردند و در یک چشم به هم زدن او را روی دست به طرف اتومبیل بردند.»

در فرودگاه قاهره، زمانی که مصدق و همراهانش از هواپیما پیاده شدند چندتن از وزیران دولت مصر حضور داشتند، ولی از نحاس پاشا، نخست وزیر مصر خبری نبود، موضوعی که ناراحتی دکتر مصدق را در پی آورد. «نحاس پاشا» در آغاز به درخواست سفیر انگلیس از حضور در فرودگاه برای استقبال از مصدق خودداری کرد غلامحسین مصدق می گوید: «پدرم پس از اطلاع از غیبت او - نحاس پاشا - رنجیده خاطر شد. در برنامه بازدیدها پیش بینی شده بود که پدرم ابتدا به کاخ سلطنتی عابدین برود و دفتر مخصوص تشریفات را امضا کند، ولی پدر امتناع کرد و گفت: ما در کاخ عابدین کاری نداریم، زیرا از سوی شاه (ملک فاروق) دعوت نشده ایم.»

در مسیر بین فرودگاه تا هتل «شپرد» که محل اولیه اقامت مصدق بود، مردم در طرفین خیابانها ایستاده بودند و با مشاهده اتومبیل نخست وزیر ایران و هیات همراه، با شعار زنده باد مصدق، زنده باد ایران، به ابراز احساسات می پرداختند. با رسیدن آنان به هتل خبر رسید که نحاس پاشا برای دیدار نخست وزیر و خوش آمدگویی آمده است. مصدق که از غیبت او در فرودگاه آزرده شده بود، به بهانه خستگی و ضعف ناشی از مسافرت طولانی، به استقبال نخست وزیر مصر نرفت و در عوض در اتاق خود، در حالی که دراز کشیده بود، او را پذیرفت.

فرزند مصدق درباره این دیدار می گوید: «نحاس به محض ورود، به سوی پدرم شتافت، دست او را بوسید و ورودش را به مصر خوش آمد گفت. در همین موقع فریاد رعد آسای یحیی المصدق ساکنین قاهره، که خیابانهای اطراف هتل را اشغال کرده بودند، پدرم و نحاس را به اطراف پنجره مشرف به محوطه اطراف هتل کشاند. نحاس پاشا، که به زبان فرانسه حرف می زد به پدرم گفت: این مردم برای خوش آمدگویی به شما اجتماع کرده اند، باید خودتان را از بالکن به جمعیت نشان بدهید. پدر به بالکن آمد. جمعیت موج می زد و مردم با فریاد خروشان خود شعار می دادند. پدرم که به هیجان آمده بود رو به نحاس کرد و گفت: برادر، تو با این مردم باید انگلیسی ها را از کانال سوئز بیرون کنی!»

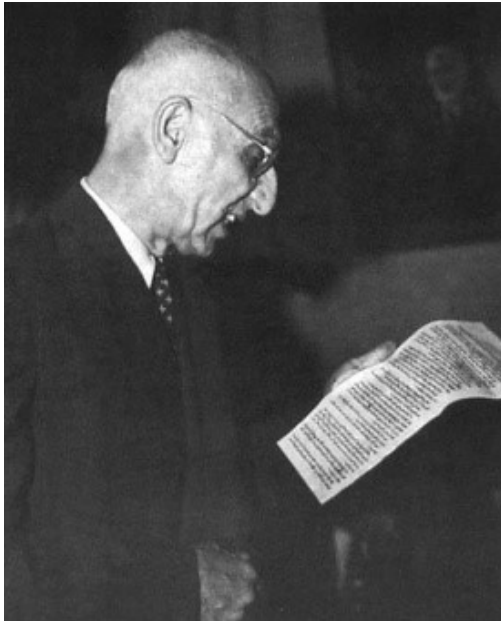


نحاس پاشا و مصدق

این طعنه مصدق به پاشا چندان دور از حقیقت نبود چراکه همان زمان نیز رسانه‌های بین‌المللی در تحلیلی از استقبال مردمی از نخست‌وزیر ایران متفق‌القول بودند که استقبال بی‌نظیر از مصدق، پیامی بود به رهبران مصر که باید همچون او دست استعمار انگلیس را از منافع مصر، به ویژه کانال سوئز کوتاه کنند؛ کاری که بعدها جمال عبدالناصر آن را انجام داد.

سفر مصدق به مصر یک دیدار عادی نبود و مصدق نیز فراتر از نخست‌وزیر یک کشور خاورمیانه‌ای حیثیت و اعتبار داشت. از این رو عدم حضور نحاس پاشا در فرودگاه قاهره بعدها از سوی وزارت خارجه ایران پیگیری و نسبت به آن رفتار نامتعارف اعتراض شد. وزارت امور خارجه مصر هم دلایل ناموجهی را در پاسخ اعتراض وزارت امور خارجه ایران عنوان کرد که پذیرفتنی نبود. این ابهام همچنان باقی بود تا اینکه نحاس پاشا ۱۴ سال پس از سفر تاریخی مصدق به مصر درگذشت. در زمان فوت نحاس پاشا مصدق در ده «احمدآباد» به صورت یک تبعیدی منزوی بود. خبر درگذشت نحاس پاشا که در روزنامه‌های ۸ شهریور ماه ۱۳۴۴ درج شده بود توسط خانواده مصدق به احمدآباد فرستاده شد. مصدق در پاسخ چنین نوشت: «روزنامه‌ای را که فرستادید خواندم. موقعی که من رفتم مصر، این شخص از ترس سیاست خارجی به استقبال من نیامد. من برنامه‌ای که درست کرده بودم، به هم زدم و رفتم در هتلی که دولت برای من تهیه کرده بود، چون در آن ساعت محل دیگری نداشتم و بعد نحاس پاشا آمد به هتل معذرت خواست. خلاصه روزگار همین است. برنامه زندگی او تمام شد، اکنون من منتظرم که برنامه زندگی من هم هرچه زودتر تمام شود.»

۱۲-۳- مصدق در دادگاه لاهه



کریم سنجابی در خاطرات خود می‌نویسد :

هیچ کس امیدی نداشت، ولی مصدق می‌گفت اگر پنج درصد هم شانس داشته باشیم من باید بروم!

دکتر محمد مصدق روز چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۳۱ برای شرکت در دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه جهت دفاع از حقوق ملت ایران را ترک کرد.

دکتر کریم سنجابی که خود به عاقبت دیوان لاهه خوشبین نبود حتی کوشیده بود که مصدق را از رفتن به آنجا باز دارد. او در خاطرات خود می‌گوید :

« بنده باید اقرار بکنم که به ایشان عرض کردم رفتن ما به لاهه به منزله رفتن گوسفند به پای خودش به قربانگاه...دکتر مصدق به من جواب داد اگر درصد شانس

ده شانس یا پنج شانس داشته باشیم من باید این کار را که مصدق هستم انجام بدهم که فردا ملت ایران نگوید یک شانس هم در این جا بود و من در انجام آن کوتاهی کردم. »

روزنامه معتبر فیگارو در آن روزگار چنین می‌نویسد :

در شورای امنیت مهارت سیاسی دکتر مصدق از پیشرفت مقاصد انگلستان موقتاً جلوگیری نمود، ولی راه را بر روی آنها نبست؛ رای شورای امنیت درباره اینکه قضیه به دادگاه لاهه محول شود، حربه ای بود که به دست انگلستان داده شد تا قضیه را از طریق مجامع بین‌المللی دنبال کند و از آن بعد انگلیسی‌ها تمام امید خود را به دادگاه لاهه بستند و در خفا در شهر آرام و بی سرو صدای لاهه به فعالیت پرداختند.

انگلیسی‌ها در عین حال که از یک طرف برای جلب رای دادگاه لاهه می‌کوشیدند، فشار اقتصادی خود را علیه ایران شدیدتر کردند و بر تحریکات داخلی خود در این کشور افزودند، شرکت نفت انگلیس و ایران با پشتیبانی دولت انگلستان تمام شرکت‌های دولتی و خصوصی را در معامله خرید نفت ایران مورد تهدید قرار داد، بندرگاه آبادان و خرمشهر که روزگاری مرکز بزرگترین فعالیتهای کشتیرانی و تجارتی بود در ظرف مدت کوتاهی به منطقه آرام و ساکتی مبدل گردید...قضات دادگاه لاهه در برابر دولت‌های خود مسئولیت ندارند ولی باید در نظر داشت که عملاً برای قضات دادگاه

لايه استقلال رای نیست و هریک از قاضی ها معمولاً به دستور دولت خود و مطابق سیاست دولت متبوع خود رای خواهند داد.

رئیس دادگاه لاهه طی چندساله اخیر ژول بسدوان فرانسوی بود، ولی دادگاه لاهه در دوره اجلاسیه اخیر خود « سرآرنولد مک نیر » قاضی انگلیسی را به ریاست انتخاب نمود. انتخاب یک نفر انگلیسی به ریاست دادگاه، بخصوص در این موقع که دادگاه لاهه باید به قضیه نفت ایران رسیدگی کند، با تعجب زیاد تلقی شد.

از پانزده قاضی عضو لاهه قضات کشورهای انگلستان، امریکا، فرانسه، سالوادور، نروژ، برزیل، کانادا، بلژیک و مکزیک به احتمال قریب به یقین به نفع انگلستان رای خواهند داد. روش دکتر هومو نماینده چین و زوریسیچ نماینده یوگسلاوی نامعلوم است، ولی به احتمال قوی آنها هم به نفع انگلیسی ها رای خواهند داد. نماینده هندوستان « سر بنگال رائو » عقیده خود را اعلام نداشته ...

مصدق لایحه دفاع از ایران را اینگونه آغاز کرد: «خوشحالم که امروزه کشورها به جای جنگ افروزی در خاک یکدیگر، روش عقلانی گفت و گو کردن را پذیرفته اند.» و در ادامه، با اشاره به این که نفت ایران به نوعی تحت سلطه بریتانیا بوده است و اکنون، ملت ایران می خواهد این وضع فلاکت بار را عوض کند و به هیچ کشور خارجی اجازه دست درازی نخواهد داد، به دفاع از ایران پرداخت. سپس با استناد به این که شرکت نفت انگلیسی خودش، مستقل از دولت بریتانیا، طرف قرارداد نفتی با دولت ایران بوده است و این دعوی میان دولت ها نیست که بتوان در دیوان بین المللی لاهه به آن رسیدگی کرد، خواستار رد این دعوی شد. دولت بریتانیا هم با ذکر این که این موضوعی سیاسی بین دولتهاست و در حقیقت، دولت ایران منفعت دولت بریتانیا را به خطر انداخته است و همچنین با استناد به قرارداد فی مابینی که به تصویب مراجع قانونی هم رسیده بود، بر دعوی خود پافشاری می کرد.

سرانجام در ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱، پس از چند هفته شور و مشورت، دیوان بین المللی دادگستری لاهه دعوی دولت بریتانیا را رد و دلایل لایحه ایران را پذیرفت. در حقیقت، تحلیل حقوقی مصدق و گروه وکلای ایران، به دلیل تسلطی که بر علم حقوق روز دنیا داشتند، موجب شد که دیوان از ورود به ماهیت دعوی امتناع کند و از همان ابتدا، خود را صالح به رسیدگی نداند؛ دفاع بجا و دقیقی از حقوق ایران که به پیروزی ایران در هر دو دادگاه بین المللی منجر شد.

مصدق در حین رسیدگی به دعوی در شورای امنیت و سپس در لاهه و پس از آن، بارها سعی کرد از در همکاری مجدد با بریتانیا درآید و با دادن سهم مساوی پنجاه پنجاه، خصومت بین ایران و شرکت نفت انگلیسی را تا حدودی مرتفع کند اما به تصدیق بسیاری، بریتانیا هیچ کدام از این پیشنهادها را نپذیرفت و در عوض، به فکر براندازی مصدق و یارانش افتاد.

دولت مصدق تا آغاز تشکیل مجلس ۱۷ چندین تغییر را به خود دید. اولین تغییر انتخاب امیر علایی به جای تیمسار زاهدی پس از ۳ ماه از شروع کار کابینه بود. (۱۳ مرداد ماه ۱۳۳۰)

دومین تغییر در ۱۱ مهر ماه ۱۳۳۰ انجام می شود:

سیدباقر کاظمی به سمت کفالت نخست وزیر در مدت غیبت نخست وزیر - دکتر حسن ادهم به سمت وزیر مشاور - محمود نریمان به سمت وزیر دارایی - دکتر محمدعلی ملکی به سمت وزیر بهداشت - معرفی می گردند.

در سومین تغییر (۱۰ آذر ماه ۱۳۳۰):

امیر علایی به سمت وزارت دادگستری - سپهبد یزدان پناه به سمت وزارت جنگ - دکتر علی امینی به سمت وزارت اقتصاد ملی - امیر تیمور به سمت وزارت کشور معرفی شده اند.

آخرین تغییر در دوران مجلس ۱۶ به این شرح بود:

دکتر محمود حساسی به سمت وزارت فرهنگ - دکتر غلامحسین صدیقی به سمت وزارت پست و تلگراف و تلفن - فروزان به سمت کفالت وزارت دارایی - مهندس خلیل طالقانی به سمت وزارت کشاورزی معرفی شده اند.

۱۳-۳- انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی و قیام سی تیر



انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی با درگیری همراه بود و به تشنج کشیده شد. کار بجایی رسید که پس از انتخاب ۸۰ نماینده، مصدق به دلیل دخالت ارتش و دربار، مجبور شد دستور توقف انتخابات حوزه های باقی مانده را صادر کند. ولی برخی مورخین عقیده دارند مصدق با پی بردن به اینکه جناح مخالف، اکثریت قابل توجه کرسی های استانی را بدست خواهند آورد، پس از اینکه انتخاب

شوندگان به حد نصاب رسیدند (هفتاد و نه نماینده)، انتخابات را متوقف کرد. (این سخن نمی تواند مبنای منطقی داشته باشد چرا که به فاصله کوتاهی از این انتخابات مردم در قیام سی ام تیر ماه از مصدق حمایت کردند، پس چگونه است که در آن شرایط پرتلاطم جامعه که مصدق هم چون قهرمانی ملی ستوده می شود حزب هوادار او و هواداران او رأی نیاورند). بدین ترتیب، در مجلس هفدهم، نماینده ای از بسیاری از شهرهای بزرگ مانند شیراز و اصفهان و مشهد و کل خوزستان و بخش هایی از مازندران و کردستان و همدان و لرستان حضور نداشت و کرسی ۵۵ نماینده خالی مانده بود.

مصدق پس از بازگشت از لاهه به تهران، در ۱۹ تیر از مجلس شورای ملی تقاضای رأی اعتماد کرد و با ۵۲ رأی موافق، ۳ مخالف و ۱۰ رأی ممتنع مأمور تشکیل کابینه شد.

مجلس سنا در ابراز تمایل به او تعلل کرد. سرانجام با وساطت شاه که حمایت گسترده افکار عمومی و شخصیت‌ها را از مصدق می‌دید، سناتورها به اکراه در ۱۸ تیر تشکیل جلسه دادند. در این جلسه از میان ۳۶ سناتور حاضر، فقط ۱۴ نفر به مصدق رأی دادند و ۱۹ نفر رأی سفید (ممتنع) دادند و یک نفر هم به فضل‌الله زاهدی رأی داد. به این ترتیب، مصدق اکثریت آرای سناتورها را در مجلس سنا کسب نکرد و قاعدتاً می‌بایست کنار رود؛ ولی شاه به سناتورها پیغام داد که مخالفت نکنند. سناتورها نیز بدون آنکه تشکیل جلسه بدهند به مصدق اطلاع دادند که در موقع اخذ رأی اعتماد اکثریت آرا را خواهد داشت.

در تیر ۱۳۳۱ خورشیدی مصدق از شاه درخواست کرد تا مسئولیت وزارت جنگ را به او بسپارد. شاه در جواب مصدق که درخواست وزارت جنگ را کرده بود گفت:

پس بفرمایید که من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم.

استدلال مصدق برای تصدی وزارت جنگ این بود که:

تا دخالت دربار در آن کم شود و کارها در صلاح مملکت پیشرفت کند... چون ستاد ارتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته هر امری که می‌فرمودند اجرا می‌شد ولی دولت که مسوول بود کاری نمی‌توانست بکند و نمی‌کرد.

مذاکرات مصدق و شاه در این مورد به جایی نرسید و مصدق در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ از مقام خود استعفا کرد. استدلال مصدق این بود که طبق قانون اساسی، وزرا در قبال مجلس مسوولیت مشترک دارند و تعیین وزیر جنگ هم باید بر عهده نخست‌وزیر باشد نه شاه.

۱-۱۳-۱- متن کناره‌گیری مصدق از نخست‌وزیری:

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی. چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار بشود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد، البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند و وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده پیروزمندانه خاتمه دهد. فدوی - دکتر محمد مصدق

پس از اعلام تمایل مجلس به قوام، شاه، فرمان نخست‌وزیری او را صادر کرد. قوام که از همان آغاز با مخالفت سرسختانه فراکسیون جبهه ملی در مجلس هفدهم روبه‌رو شده بود، از شاه تقاضا کرد مجلس را منحل کند، اما شاه موافقت نکرد. قوام نیز با صدور بیانییه شدیدالحنی نخست‌وزیری خود را آغاز کرد. بیانییه قوام بر «جدایی دین از سیاست» تأکید داشت و درباره‌ی «ارتجاع سیاه مذهبی» هشدار می‌داد و چنین پایان می‌یافت: «کشتیبان را سیاستی دگر آمد». این بیانییه باعث شد که

اکثریت مطلق نیروهای جامعه از فداییان اسلام و بازار و اصناف و روحانیونی چون آیت الله کا شانی گرفته تا جبهه ملی و حزب توده و حزب پان ایرانیست به مخالفت با قوام پرداختند.

حزب توده که در عین غیرقانونی اعلام شدنش از چند سال پیش، بزرگترین حزب و تشکیلات ایران بود از این زمان به صورت علنی فعالیتش را مجدداً آغاز کرد. همچنین اسلامگرایان به جهت اشاره قوام به «جدایی دین از سیاست»، به شدیدترین شکل به رویارویی با قوام پرداختند. رهبران مذهبی و در رأس آنها سید ابوالقاسم کا شانی بازارها را به تعطیلی کشانده و اخطار کردند که اگر قوام بر سر کار بماند، حکم جهاد می دهند.

سرانجام اکثریت مطلق نیروهای جامعه از جمله : فداییان اسلام و بازار و اصناف و روحانیونی چون آیت الله کاشانی تا جبهه ملی، حزب توده و حزب پان ایرانیست تظاهراتی بزرگ برگزار کردند که بعدها به قیام سی تیر مشهور شد. با رفتار خشونت آمیز شهربانی در تهران و کشته شدن تظاهرکنندگان در این قیام، قوام مجبور به استعفا شد و شاه پس از رأی تمایل مجلس به مصدق مجبور شد هم سمت نخست وزیری و هم سمت وزیر جنگ را به او واگذار کند. مجلس هفدهم پس از کشته شدن تظاهرکنندگان در قیام سی تیر، قوام را مهدورالدم دانست و حکم مصادره اموالش را به نفع شهدای ۳۰ تیر صادر کرد.

در پی تظاهرات در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که به کشته شدن چند نفر انجامید، قوام به دلیل عدم پذیرش انحلال مجلس از سوی شاه استعفا کرد و مصدق با رأی تمایل مجلس (۶۱ رأی از ۶۴ نماینده) بار دیگر به نخست وزیری ایران رسید.

در ۵ مردادماه سال ۱۳۳۱، مصدق وزیران کابینه خود را به این شرح به مجلس شورای ملی معرفی کرد و نام وزارت جنگ را به وزارت «دفاع ملی» تغییر داد.

روز بعد مجلس کابینه را تأیید کرد؛ و توانست از ۶۹ نماینده حاضر با کسب ۶۸ رأی مثبت کسب اعتماد مجلس را جلب نماید. در دوره دوم نخست وزیری مصدق این افراد جهت معاونت در وزارتخانه های مختلف فرا خوانده شدند :

مهندس داریوش به سمت معاونت وزارت پست و تلگراف معرفی - عزیزالله ملک اسمعیلی به سمت معاونت وزارت دادگستری - محمدحسین علی آبادی به سمت معاونت پارلمانی نخست وزیر - نصیری به سمت معاونت وزارت فرهنگ - مفتاح به سمت معاونت وزارت امور خارجه - سرتیپ مهنا به سمت معاونت وزارت دفاع ملی - شهشهانی به سمت معاونت وزارت کشور - مهندس زاهدی به سمت معاونت وزارت کشاورزی - قریب به سمت معاونت وزارت دارایی - عزیزالله ملک اسمعیلی به سمت معاونت سیاسی و پارلمانی نخست وزیر - علی مصطفوی به سمت معاونت وزارت دادگستری - همچنین از این زمان ریاست مجلس به ابوالقاسم کاشانی سپرده شد. با اینحال به مرور او و برخی از قدیمی ترین یاران مصدق از جمله ابوالحسن حائری زاده، دکتر بقایی و حسین مکی که از مؤسسين جبهه ملی و از نخستین هواداران ملی شدن نفت در مجلس پانزدهم بودند، از او فاصله گرفته و حتی به مقابله مستقیم با دولت پرداختند. همچنین زاهدی که به دلیل تلاش در برگزاری انتخابات

آزاد در انتخابات مجلس شانزدهم در تهران، پس از به نخست‌وزیری رسیدن مصدق، به وزارت کشور رسیده بود، کنار گذاشته شده و در مجلس سنا خود را به عنوان رهبر اپوزیسیون هوادار شاه و مخالف مصدق اعلام نمود .

مصدق در دوره فعالیت مجلس ۱۷ تا کودتای ۲۸ مرداد جمعاً ۴ بار از مجلس شورای ملی رأی اعتماد کسب نمود.

۲-۱۳-۱- در مورد حقوق زنان

مصدق به جایگاه رفیع زنان در پیشرفت جامعه معتقد بود و چه در رساله دکترای حقوق خود از دانشگاه نو شاتل، چه در مصاحبه‌ها و نطق‌هایی که در مجلس شورای ملی کرد بر جایگاه زن در جامعه تاکید ورزید. او در تاریخ ۲۲ اوت ۱۹۰۹ برابر با ۳۱ مرداد ۱۲۸۸، در مصاحبه با رنه ویبه یار، سردبیر مجله La Nouvelle Egypte میگوید :

زنان ما عروسکهای توخالی و بوالهوس نیستند. زن ملکه‌ی خانه است.

۱۴-۳- توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱



در بهمن ۱۳۳۱ علا وزیر دربار طی دیداری به اطلاع م صدق می رساند که محمدرضا پهلوی برای انجام معالجه ایران را به سمت یک کشور خارجی ترک می کند و این موضوع محرمانه است. در صبح روز ۹ اسفند قرار می شود که م صدق به همراه وزرا برای امور مربوط به تشریفات به دربار بروند. مصدق که به درخواست شاه برای خداحافظی دربار رفته بود، در بازگشت با تظاهراتی از طرف هواداران شاه ضداو

شکل گرفت مواجه می شود که توطئه ای هدایت شده توسط شاه برای به قتل رساندن او بود.

۱۵-۳- اوباش جلو درب مصدق

ماجرا از این قرار بود که شاه بظاهر به مصدق اطلاع می دهد که عازم مسافرت خارج از کشور است و تنها ایشان از این موضوع اطلاع دارند و لازم است که



برای خداحافظی نخست وزیر و وزراء به حضور شاه آمده تا صحبت نمایند. در هنگام مذاکرات مصدق با شاه سفیر آمریکا هندرسن چندین بار از مصدق (از طریق پیغام تلفنی) می خواهد که از کاخ خارج شده و به منزلش برگردد تا با او مذاکراتی را انجام دهد که این امر رخ نمی دهد. طرفداران شاه به هدایت سید محمد بهبهانی، شعبان جعفری (شعبان بی مخ) و تعدادی از افسران اخراجی ارتش

و اراذل و اوباش در جلوی کاخ حضور پیدا کرده و پس از اینکه مصدق به جای در اصلی از در دیگری خارج می شود به هدایت شاپور حمید رضا به خانه وی حمله می کنند. که مصدق از خانه خود به منزل پسرش دکتر غلامحسین مصدق و از آن جا به ستاد ارتش رفته و اقدام های لازم برای مقابله با این شورش را انجام می دهد. این عمل شاه باعث قطع ارتباط م صدق با دربار شد به گونه ای که دیگر شاه و مصدق یکدیگر را ندیدند.

۱۶-۳- سرتیپ افشار طوس



تیم سار افشار طوس پس از اخذ درجه سرتیپی در سال ۱۳۳۱ به ریاست شهربانی تهران رسید. وی در همان سال، به اتفاق جمعی از افسران طرفدار نهضت ملی، گروهی به نام افسران ملی را تشکیل داد. در این زمان، وی نقش زیادی در جلوگیری از حرکت های مخالفان نهضت ملی شدن صنعت نفت ایفا نمود.

در اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ سرتیپ افشارطوس، رئیس شهربانی و از هواداران مصدق، ربوده شده و جسدش پس از چند روز کشف گردید. اسامی متهمان این پرونده هم به قرار زیر بود:

حسین خطیبی، سرتیپ بازنشسته علی اصغر مزینی، سرتیپ بازنشسته علی اکبر منز، سرتیپ بازنشسته نصرالله بایندر، سرتیپ بازنشسته نصرالله زاهدی، سرگرد بازنشسته فریدون بلوچ قرائی، سرهنگ بازنشسته علی محمد ها شمزاده، هادی افشار قاسملو، احمد بلوچ قرائی، عبدالله امیر علائی، عباسعلی نخلی، امیر رستمی، شهریار بلوچ قرائی، ناصر زمانی، نصیر محمدی، مظفر بقائی کرمانی (دستگیر نشده)، مهندس علیرضا قره گزلو (متواری)

که کسانی چون بقائی و خطیبی و سرتیپ های بازنشسته عوامل اصلی و سایرین و مجری نظرات آنها بوده اند. در نهایت به جز مظفر بقائی، سایر متهمان اصلی پرونده بازداشت شدند و پس از ۲۵ مرداد دکتر بقایی هم بازداشت شد اما به فاصله بسیار کمی ۲۸ مرداد رخ داد (۳۰ تیر ۱۳۳۱، نهم اسفند ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲). در پی این ماجرا تیم سار زاهدی در ۱۴ اردیبهشت ماه به مجلس رفته و در آنجا متحصن شده و تا ۲۹ تیرماه در آنجا با موافقت و حمایت ابوالقاسم کاشانی باقی می ماند و در ۲۹ تیرماه با توجه به تغییر ریاست مجلس و درخواست ایشان مجلس را ترک می نماید و مخفی می شود.

۱۷-۳- استیضاح

با وجود حمایت کاشانی از بقایی و زاهدی (متهمین پرونده قتل تیمسار افشار طوس) دولت اقدام به ارائه لایحه عدم مصونیت دکتر بقایی در مجلس و جلب زاهدی که در مجلس تحصن کرده بود می دهد. همین باعث شد تا شکاف بین مصدق و کاشانی علنی تر گردد و این دو در روبروی هم قرار

بگیرند. در انتخابات هیئت رئیسه مجلس در تیرماه ۱۳۳۲ هواداران دولت در مجلس، دکتر عبدالله معظمی از نزدیکان مصدق را با ۴۱ رأی در برابر ۳۰ رأی کاشانی به ریاست برگزیدند.



کاشانی و مصدق

در روز ۱۵ تیر علی زهری از حزب زحمتکشان، دولت را به اتهام شکنجه متهمان پرونده قتل سرتیپ افشارطوس، استیضاح کرد. در روز ۱۸ تیر، وزیر کشور، در مجلس حاضر شده و با اعلام اینکه نخست‌وزیر کسالت دارد، خود را مأمور نخست‌وزیر دانست. در این جلسه نمایندگان مخالف اعتراض کردند که نخست‌وزیر دو سال است در جلسات مجلس حاضر نشده است. همچنین حائری زاده تأکید کرد که در شش دوره‌ای که در مجلس بوده، سابقه نداشته، نخست‌وزیر، (حتی رضاخان) هنگام تعیین وقت استیضاح، به جای آنکه خود بیاید نماینده به مجلس بفرستد. در پایان روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۲ برای استیضاح معین گردید. بلافاصله پس از آن حسین مکی (مخالف سرسخت مصدق) با ۴۱ رأی از ۷۲ نماینده حاضر، به عضویت هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس برگزیده شد. این واپسین تصمیم مجلس هفدهم بود.

۱۸-۳- همه‌پرسی



نمایندگان طرفدار مصدق در حمایت از ابقای دولت و انحلال مجلس استعفا دادند. همین باعث شد تا دیگر جلسات مجلس به حد نصاب نرسیده و تشکیل نشود. از طرف دیگر مصدق رفراندومی با موضوع انحلال مجلس و ابقای دولت برگزار کرد. این نخستین همه‌پرسی تاریخ سیاسی ایران است. تصمیم مصدق برای انحلال مجلس و ابقای دولت از طریق مراجعه به همه‌پرسی در حالی

که کمتر از یک سال از عمر آن مانده بود، باعث مخالفت جمعی از برجسته‌ترین مشاوران و هواداران مصدق از جمله دکتر معظمی، علی شایگان، کریم سنجابی، غلامحسین صدیقی، احمد رضوی، خلیل

ملکی و محمود نریمان شد. آن‌ها تلاش کردند که مصدق را از تصمیم خود منصرف کنند اما او بر سر رأی خود باقی ماند.

رضوی (نایب رئیس مجلس) در اعتراض به مصدق در جلسه فراکسیون نهضت ملی که صبح روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۲ در منزل نخست‌وزیر تشکیل شد، گفت:

آقای دکتر م صدق شما تا به حال هرچه خواستید به ما تحمیل کردید و ما حرفی نزدیم... شما بر خلاف قانون اساسی از مجلس اختیار گرفتید و بر خلاف قانون ۲ سال است که حکومت غیرقانونی نظامی اعلام فرموده‌اید و برخلاف قانون در انتخاب رئیس مجلس دخالت نمودید و با تمام این جریانات ما چیزی نگفتیم ولی دیگر در مورد رفراندوم سکوت نمی‌کنیم

عبدالله معظمی رئیس مجلس شورای ملی نیز در جلسه‌ای که در مجلس برگزار شد، ضمن مخالفت با رفراندوم انحلال مجلس به مصدق گفت:

در قوانین، رفراندوم سابقه ندارد و اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان با آن مخالف هستند و بهتر است که این مطلب با میانجیگری حل شود و این کدورت برطرف گردد.

همچنین ابوالقاسم کاشانی در اعلامیه‌ای در ۳۲/۵/۱۰ رفراندوم را تحریم کرد. در این اعلامیه آمده بود:

«هموطنان و برادران عزیزم، ضمن اعلامیه قبلی از مفاسد و مضار رفراندوم شرحی متذکر و همه مستحضر گردیده و توجه دارند که عمل به آنچه ضررهایی برای دیانت و ملت و مشروطیت و مملکت دربردارد، با این حال دوران خود را دوره انقراض دیانت و استقلال مملکت و ملت قرار ندهید و طوق رغبت و اسارت و بندگی را به گردن خود نگذارید. شرکت در رفراندوم خانه‌برانداز که با نقشه اجانب طرح‌ریزی شده، مبعوض حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و حرام است. البته و البته هیچ مسلمان وطن‌خواهی شرکت نخواهد کرد، گرچه ممکن است بعضی اشخاص غافل و بی‌اطلاع از حقایق و مضار آن و خائنین وطن فروش برای انجام مقاصد شوم دیگران در رفراندوم شرکت کنند یا این که دولت صندوق را از آرای قلابی پر کنند. علی‌ای حال عمل به رفراندوم برخلاف قانون اساسی و مصلحت مملکت و ملت بوده و هیچ‌گونه اثر قانونی ندارد».

۱۹-۳- رفراندوم ۳۲ مصدق



سید محمد بهبهانی نیز در نامه‌ای از مصدق خواست تا در تصمیم خود برای انحلال مجلس و ابقای دولت تجدید نظر کند. همچنین دکتر مظفر بقایی طی تلگرافی به مصدق خاطر نشان کرد در صورتی که وی از انجام رفراندوم انحلال مجلس صرف نظر کند، حاضر است به اتفاق علی زهری از سمت نمایندگی مجلس استعفا کند. در این زمان دکتر

مصدق در ملاقات با هندرسون، سفیر آمریکا می‌گوید که انگلیسی‌ها ۳۰ نفر از نمایندگان مجلس را خریدند و با کمی تلاش بیشتر می‌توانند ۱۰ نفر دیگر را هم بخرند و دولت را ببندازند. ما باید این مجلس را ببندیم.

در این میان حزب توده با انحلال مجلس و ابقای دولت موافق بود و در جریان رفراندوم هم اعضا و هواخواهان این حزب حضور داشتند و علاوه بر این از دولت خواسته بودند که علاوه بر انحلال مجلس برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی اقدام کند.

این همه‌پرسی به خاطر هم‌زمان نبودن رای‌گیری در تهران و شهرستان‌ها و جدا بودن صندوق‌های مخالفان و موافقان مورد انتقاد بسیاری قرار گرفت. در تهران برای موافقان صندوق‌هایی در میدان‌های سپه و راه‌آهن و برای مخالفان صندوق‌هایی در میدان‌های بهارستان و محمدیه قرار داده شده بود.

روزنامه لوموند فرانسه از تهران چنین گزارش می‌دهد:

«... به نظر می‌رسد که یک توافق ضمنی بین حزب توده و جبهه ملی برقرار شده است، به این شکل که طرفداران جبهه ملی در میدان سپه و طرفداران حزب توده در ایستگاه (راه‌آهن) آراء خود را به صندوق بریزند. تمام سفارتخانه‌ها بسته‌اند و حدود سه هزار نیروی نظامی از ۴ نقطه‌ی محل اخذ رأی و نقاط استراتژیک تهران محافظت می‌کنند ... گروه‌های وابسته به حزب توده خیلی عظیم تر هستند و طول صف‌های آنان به چند صد متر بالغ می‌شود. شعارها و پلاکاردهای جبهه ملی حاکی از اعلام حمایت از دکتر مصدق و درخواست انحلال مجلس است، در حالیکه شعارهای حزب توده - اساساً - علیه مجلس است و درخواست تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر رژیم فعلی است. نحوه اخذ رأی، مخفی نیست زیرا نه فقط یک محل جداگانه برای کسانی که می‌خواهند رأی منفی بدهند در نظر گرفته شده بلکه هر یک از شرکت‌کنندگان در این رفراندوم باید ورقه‌ای

را پُر کنند که اسم و آدرس خود را روی آن بنویسند. محلی که برای اخذ رأی طرفداران مجلس در نظر گرفته شده، مقابل مجلس است و روی یک پلاکاردِ بزرگ این جمله به چشم می‌خورد: کسانی که این جا رأی می‌دهند، طرفدار انحلال مجلس هستند. تا ساعت ۹ به وقت محلی، فقط سه نفر برای اعلام رأی «نه» در این صندوق حضور یافتند و از این سه نفر، تعداد زیادی عکس گرفته شد و از آن‌ها فیلم‌برداری شد و مورد اهانت و آزار قرار گرفتند. دی شب حوادثی در منزل کا شانی رخ داد. وی به تمام «مسلمانان حقیقی» توصیه کرده تا این رفراندوم را تحریم کنند. طرفداران مصدق بطری‌های بنزینِ آتش‌زا به طرف منزل کاشانی پرتاب می‌کردند و نزاعی در اطراف منزل ایشان در گرفت که یک نفر کشته و نزدیک به صد نفر مجروح شدند و امروز صبح گروه‌های مسلح، منزل کا شانی را محاصره کرده و ورود به منزل ایشان - حتی برای نزدیکان و بستگان وی - را ممنوع کرده بودند، کا شانی مجدداً رفراندوم برای انحلال مجلس را تحریم کرد و اعلام نمود که هر رأیی که مصدق در این رفراندوم زیر حمایت سرنیزه‌ها و تانک‌ها بگیرد، موجب بطلان هر قرارداد بین‌المللی است که در آینده منعقد نماید.»

گزارشگر لوموند در گزارش بعدی خود خبر داد :

«... طرفداران دکتر مصدق در تهران برنده شدند. بر طبق خبر رادیو تهران، بیش از صد هزار نفر به طرفداری از دکتر مصدق رأی به انحلال مجلس و فقط ۶۷ نفر رأی مخالف دادند و این نتایج مربوط به تهران است که حدود یک میلیون نفر جمعیت دارد.»

در این همه‌پرسی در حدود دو میلیون ایرانی (از جمعیت حدود ۱۸ میلیونی ایران) شرکت کرده و ۹۹/۹٪ از شرکت‌کنندگان به «انحلال مجلس و ابقای دولت» رأی مثبت دادند؛ و شمار آرای مخالفان مطابق با آمار اعلامی در تهران ۱۱۵ نفر و در کل شهرستان‌ها فقط ۷۱۰ نفر بود. در ۲۱ مرداد ۱۳۳۲ مصدق، رسماً نتیجه یعنی «ابقای دولت و انحلال مجلس ۱۷» را اعلام کرده و از شاه خواست فرمان برگزاری انتخابات جدید را امضا کند؛ ولی او این رفراندوم را تأیید نکرد.

پیش از این یاران دکتر مصدق همچون غلامحسین صدیقی و خلیل ملکی به او هشدار داده بودند که در نبود مجلس، شاه شما را برکنار می‌کند؛ ولی مصدق چنین پاسخ داده بود که شاه جرأتش را ندارد. اگر هم چنین کند، ما تمکین نمی‌کنیم.

محمد مصدق در دادگاه و کتاب خاطراتش عنوان می‌کند که مطابق با عرف و قانون اساسی و سابقه آن پادشاه اجازه عزل را ندارد و تنها می‌تواند در زمان رأی تمایل مجلس نسبت به صدور فرمان اقدام نماید که آن هم امری تشریفاتی است. مصدق فرمان شاه برای نخست‌وزیر را زمانی دارای رسمیت می‌دانست که مجلس شورای ملی رأی تمایل به یک فرد برای نخست‌وزیری بدهد و فرمان شاه را متمم می‌دانست و نه موجد. [۱۳۶] قبل از این هم در مورد نخست‌وزیری صدرالا شراف به دلیل اینکه حکم را شاه به صورت مستقیم و قبل از رأی مجلس صادر کرده بود موضوع منتفی اعلام شد. [۱۳۶]

او در کتاب خاطراتش در مورد حرکت احمد شاه در مورد عزل صمصام السلطنه چنین می گوید:

وقتی مرحوم سلطان احمد شاه، صمصام السلطنه را عزل نمود و به جای او وثوق الدوله را نصب کرد راجه به این امر آنقدر در مجامع سیاسی طهران صحبت شده بود که هرکسی می دانست در مملکت مشروطه مسوولیت وزراء در مقابل مجلسین جزو الفبای مشروطیت است و شاه حق نداشت صمصام را عزل کند و ان مرحوم هم بااستناد همان مذاکرات و اظهار عقیده مطلعین بقانون اساسی بود که تا مجلس چهارم تقنینیه خود را نخست وزیر قانونی می دانست .

مصدق در نبود مجلس و دوران فترت، در صورت استعفای نخست وزیر پادشاه را مسوول تعیین نخست وزیر می دانست، چنانچه او و تنی چند از یارانش در ۲۲ دی ماه سال ۱۳۲۸، در اعتراض به دخالت های دولت (ساعد) در انتخابات در دربار متحصن شدند، مصدق در نامه ای خطاب به هژیر وزیر دربار، از شاه خواستند تا دولتی روی کار آورد که مصالح سلطنت و ملت را حفظ کند. نامه دکتر مصدق به هژیر: (۲۶/۷/۱۳۲۸)

... البته اعلی حضرت همایون شاهنشاهی، منشأ عموم اصلاحات می باشند و غرض عمده از تحصن این بود، که دورهی فترت که تعیین نخست وزیر محتاج به تمایل مجلس نیست، دولتی روی کار بیاورند که وجهی نظر خود را حفظ مصالح سلطنت و ملت قرار دهد و در عصر چنین پادشاهی مملکت صاحب مجلسی شود که با اصلاحات اساسی قادر باشد از فقر و بیچارگی مردم بکاهد و کشور را قرین آسایش و رفاهیت کند. ...

عباس میلانی نظرش در این خصوص این است که:

به بیان دیگر چندسال پیش از آنکه همزمان وی از جمله صدیقی و سنجابی، دربارهی انحلال مجلس و حقوق شاه در دورهی فترت سخن برانند، مصدق خود به چنین حقی اذعان کرده بود.

اگر چه او فرمان شاه را متمم می دانست و نه موجد اما در کتاب خاطراتش می نویسد «چنانچه روز روشن ابلاغ می نمودند اگر اطاعت نمی کردم متمرّد بودم»

۲۰-۳- محاکمه و زندان و خانه نشینی



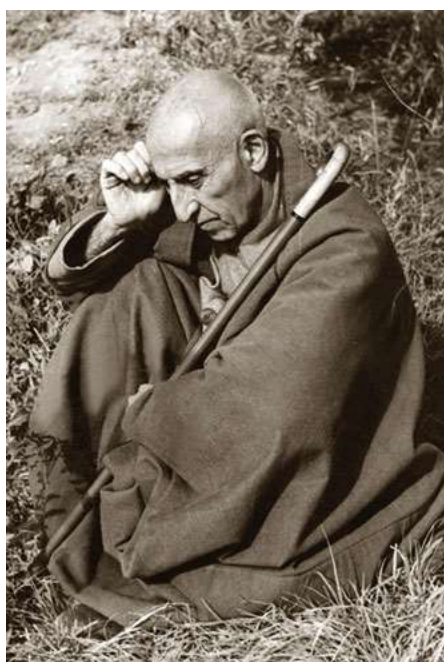
محمد مصدق را پس از کودتای ۲۸ مرداد در دادگاه نظامی محاکمه و با توجه به تبرئه او از اتهامات اصلی چون «تلاش برای برهم زدن اساس سلطنت» و «کودتا علیه قانون اساسی» به سه سال حبس مجرد (انفرادی) محکوم شد. استدلال او در نفی صلاحیت دادگاه این بود که دیوان عالی حق محاکمه نخست‌وزیر را دارد و دادگاه نظامی، صالح نیست و او همچنان نخست‌وزیر قانونی کشور است. استدلال دادستان نیز این بود که مصدق در پی دریافت فرمان عزل پادشاه از روز ۲۵ مرداد تا روز ۲۸ مرداد نخست‌وزیر نبوده است و این دادگاه به اتهامات او پس از برکناری از نخست‌وزیری یعنی تمرد از فرمان پادشاه رسیدگی می‌کند.



مصدق در دادگاه

پاسخ مصدق نیز آن بود که چون فرمان پادشاه را در نیمه شب و با یک دسته‌ی مسلح آورده بودند گمان بر جعلی بودن آن داده و از این نظر او متمرّد نیست. او هم در دفاعیه در دادگاه و هم در خاطراتش می‌نویسد که اگرچه بنابر روح قانون اساسی مشروطه، پادشاه حق عزل و نصب وزیران را ندارد ولی اگر در روز و ساعات اداری فرمان را می‌آوردند، آن را می‌پذیرفت. ضمن اینکه با توجه به نوع نوشتار دست خط، احتمال داد که فرمان به صورت سفید ذ، مهر و امضا شده و جعلی است. به همین دلیل آورنده نامه را دستگیر کرد تا صبح روز بعد از شاه، اصل ماجرا را جویا شود که با خروج شاه از کشور، فرصت این کار را نیافت. دادگاه که به صورت علنی و با حضور رسانه‌های ایرانی و بیگانه برگزار شده و مشروح آن در روزنامه‌ها به چاپ رسید.

۲۱-۳- مصدق در احمدآباد در سال ۱۳۴۴



« در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند... به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند ولی من خودم می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم تمایلات خارجیان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام... مردم این مملکت می‌دانند که وضع من در بسیاری جهات با وضع مار شال پتن فرازسوی بی‌شبهت نیست و من هم سالخورده و به وطن خود خدمتی کرده‌ام. من هم مثل او در اواخر عمر به روی کرسی اتهام نشسته‌ام و شاید مثل او محکوم شوم ولی همه نمی‌دانند بین من و او یک تفاوت آشکار است. پتن به جرم همکاری با دشمن ملت فرانسه به دست ملت

فرانسه محاکمه شد و من به گناه مبارزه با دشمن ملیت ایران به دست عمال بیگانگان! ».

دادگاه اگرچه او را از اتهامات مهمی چون اقدام علیه اساس سلطنت و کودتا علیه قانون اساسی که حکم اعدام داشت، تبرئه کرد ولی به جهت تمرد از فرمان شاه او را به سه سال زندان محکوم کرد. مصدق پس از گذراندن سه سال زندان، به ملک خود در احمدآباد رفته و تا پایان زندگی زیر نظارت شدید دولت بود. مصدق نخستین کسی بود که سرنگونی خود را غیرقانونی و کودتا خواند ولی هرگز تا پایان عمر (۱۳ سال بعد) آن را آمریکایی ندانست و تنها از انگلیسی‌ها به بدی یاد می‌کرد. او هم چنین چه در دادگاه و چه در کتابش با اشاره به سوگند خود به قرآن، تأکید کرده‌است که هرگز تلاشی برای سرنگونی سلطنت و برپایی جمهوری نکرده و آرمانش ایجاد یک پادشاهی مشروطه بود که در آن شاه سلطنت کند و نه حکومت.

مصدق وصیت کرده بود او را کنار کشته‌شدگان ۳۰ تیر در ابن بابویه دفن کنند، ولی با مخالفت شاه چنین نشد و او در یکی از اتاق‌های خانه‌اش در قلعه احمدآباد در روستای احمدآباد به خاک سپرده شد. پیکر او توسط دکتر یدالله سبحانی غسل و شستشو داده شد سپس نماز میت محمد مصدق توسط سید رضا زنجانی اقامه گردید. بدین ترتیب در دفن وی در قبرستان ابن بابویه جلوگیری شد. محمد مصدق در روزهای آخر عمر خود درباره‌ی حوادث سال ۳۲ می‌گوید:

کمونیسسم را بهانه کرده‌اند که نفت ما را ۱۰۰ سال دیگر هم غارت کنند. دادگاه نظامی مرا به سه سال حبس مجرد محکوم کرد که در زندان لشکر ۲ زرهی آن را تحمل کردم. روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۵ که مدت آن خاتمه یافت به جای این که آزاد شوم به احمدآباد تبعید شدم و عده‌ای سرباز و گروه‌بان مأمور حفاظت من شدند. اکنون که سال ۱۳۳۹ خورشیدی هنوز تمام نشده مواظب من هستند و من محبوسم و چون اجازه نمی‌دهند بدون اسکورته به خارج [قلعه] بروم در این قلعه مانده‌ام و با این وضعیت می‌سازم تا عمرم به سر آید و از این زندگی خلاصی یابم.



آرامگاه مصدق

در سال ۱۳۴۲ همسر مصدق، ضیاء السلطنه، در سن ۸۴ سالگی درگذشت. حاصل ازدواج وی و مصدق دو پسر و سه دختر بود. در سال‌های حکومت محمدرضا پهلوی برگزاری مراسم بزرگداشت دکتر محمد مصدق از سوی حکومت وقت ممنوع اعلام شد. محمدرضا شفیعی کدکنی شعر «مرثیه درخت» را برای مرگ مصدق سرود که در مجله سخن در اردیبهشت ۱۳۴۶، ص ۱۲۹ چاپ شد. هم‌زمان با تاجگذاری محمدرضا پهلوی در سال پس از درگذشت مصدق، نمایش تمثیلی میراث و ضیافت کار بهرام بیضایی که او ضاع ایران را در چهره‌هایی تمثیلی مانند «شبان» (مصدق؟) و «دهباشی» (شاه؟) تصویر می‌کرد در تالار ۲۵ شهریور بر صحنه رفت و خود باعث واکنش‌هایی نیز شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۵ اسفند ۵۷ یکی از بزرگترین گردهمایی‌های سیاسی در سالروز درگذشت رهبر نهضت ملی نفت بر آرامگاه وی در احمدآباد برگزار شد. در این مراسم که سید محمود طالقانی سخنران آن بود، به نوشته روزنامه اطلاعات یک میلیون نفر به احمدآباد رفتند. اطلاعات در شماره همان روز در توصیف این مراسم نوشت: «امروز ایران پس از دوازده سال خون دل خوردن و خاموشی بخاطر عجز از برپایی مراسم تجلیل از دکتر محمد مصدق رهبر ملی خود با شکوهی خیره‌کننده یاد آن بزرگ‌مرد تاریخ مبارزات ضد استعماری ملل شرق را گرامی داشت. مراسم تجلیل از این ابرمرد چندان باشکوه بود که بی‌شک پرتو پر جلالش قرون متمادی بر صفحات تاریخ جدید ایران پرتو خیره‌کننده‌ای داشت.»

پس از انقلاب نیز از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ نیز هر گونه حضور رسمی بر سر آرامگاه مصدق ممنوع بود و پس از آن فشار برای عدم برگزاری این مراسم کمتر گردید اما از سال ۱۳۸۹ به بعد مجدداً برگزاری هرگونه مراسمی در احمدآباد اعم از خصوصی یا عمومی ممنوع شد. در سال ۱۳۹۵ هیئت

امنای قلعه احمدآباد خبر از مسدود شدن حسابی دادند که هیئت امنای قلعه احمدآباد جهت نگهداری قلعه اعلام کرده بودند .
در جلسه هفدهم دادگاه بدوی

مصدق در جلسهی هفدهم دادگاه بدوی اش، در تاریخ شنبه ۷ آذر ۱۳۳۲ می گوید :
قبل از اینکه به جواب تیم سار محترم مبادرت کنم باید عرض کنم: ا شهد ان لا اله الا الله، ا شهد ان محمداً رسول الله. (در این موقع مصدق از جای خود بلند شد) این شهادتین است که تمام مذاهب اسلام باید بگویند، یعنی حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی. این چهار مذهب تسنن و همچنین هر کس که مسلمان است این شهادتین را باید بگوید. یک شهادت هم مال مذهب شیعه است: ا شهد ان علیا ولی الله! من در این دادگاه اقرار می کنم که مسلمان و شیعه اثنی عشری هستم. مسلک من مسلک حضرت سید الشهدا است. یعنی آنجایی که حق در کار باشد، با هر قوه‌ای مخالفت می کنم؛ از همه چیزم می گذرم. نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم؛ هیچ چیز ندارم مگر وطنم را در جلو چشمم دارم. (در این موقع مصدق به گریه افتاد) رسول اکرم فرموده است: «قُمْ فَاسْتَقِم» — بایست و مقاومت کن. البته نفرموده است: « بدون مطالعه مقاومت کن. وقتی دیدی موضوعی بحق است بایست و مقاومت کن. » حالا من پیروی از مولای خودم را که در یک عمر کرده می کنم؛ و تا نفس دارم، دنبال عقیده صحیح خود هستم...

۲۲-۳- یاران مصدق پس از سقوط دولت او

پس از پیروزی کودتا، محمد نخب به اتفاق ابراهیم کریم آبادی و حسین شاه حسینی در روز ۲۹ مردادماه به منزل سید رضا زنجانی رفته و نخستین اعلامیه را نشر دادند. بعدها مهدی بازرگان، شاپور بختیار و سایر اعضای احزاب ملی عضو در جبهه ملی ایران، نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند و برخی دیگر از طرفداران مصدق همچون سید محمود طالقانی و یدالله سحابی و داریوش فروهر به آن پیوستند. شاپور بختیار در مصاحبه با پروژه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد در پاسخ به سؤالی درباره‌ی نهضت مقاومت ملی گفت:

بنده گمان می کنم که با مهندس بازرگان و مرحوم آیت الله زنجانی که فوت کرده، سه نفر اول بودیم... آقای بازرگان به من تلفن کرد که من می آیم به منزل شما و می رویم خیابان فرهنگ... رفتیم منزل آیت الله زنجانی. گفتم من یک دفعه ایشان را در اتاق دکتر مصدق دیدم. گفت خود شه. پایه نهضت مقاومت ملی در آن جا ریخته شد.

۲۳-۳- شاپور بختیار، مصاحبه با تاریخ شفاهی ایران



انعقاد قرارداد جدید کنسرسیوم، تقریباً تمامی فعالیت‌های محمد مصدق، از قبیل موازنه منفی، ملی شدن نفت و ... را از بین برد. پس از اعتراض بسیاری از طرفداران مصدق، واکنش رژیم اخراج دوازده نفر از استادان دانشگاه از جمله مهدی بازرگان، یدالله سجایی، محمد قریب بود. در اواخر دهه

سی، جبهه ملی دوم توسط اللهیار صالح به همراهی احزاب ملی حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران و منفردینی و همراهی اعضای نهضت مقاومت ملی و غلامحسین صدیقی، شاپور بختیار، مهدی بازرگان، کریم سنجایی، باقر کاظمی سید محمود طالقانی و دیگران تشکیل شد. اما عملکرد آن به به گونه‌ای بود که مصدق (که خودش هیچ نقشی در تشکیل جبهه ملی دوم نداشت) دستور انحلال آن را صادر کرد. شاپور بختیار در مصاحبه با پروژه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد درباره انحلال جبهه ملی دوم گفت:

به نظر من دکتر مصدق هیچ وقت رهبر یک حزب نخواست بشود، نبود و نمی‌توانست بشود. وقتی که در احمدآباد بود و منزوی بود، ارتباطاتش با اشخاص مطمئنی نبود. من گاهی موقع عید تبریکی به ایشان می‌نوشتم و ایشان هم اظهار محبت می‌کرد، آخرین نامه‌اش هم در همین غارت اخیر خانه از بین رفت ... ولی نفراتی که پیش او می‌رفتند و می‌آمدند من جمله نوه خودش، خیلی دکتر مصدق را علیه جبهه ملی بعد از کنگره تحریک کردند. مصدق که هیچ وقت آمادگی نداشت که حزب ساز باشد یا نیروی به صورت متشکل درست کند، به نظر من یک مقداری (البته دل من از آن دستگاه خون بود)، یک مقداری مبالغه کرد که تا زنده هستم، خودم رهبر جبهه ملی هستم.

برخی از اعضای جبهه ملی مانند ادیب برومند و مهندس حسینی اینکار را از اشتباهات بزرگ مصدق در قبال جبهه ملی دوم می‌دانند. در اردیبهشت ۱۳۴۰، مهدی بازرگان به اتفاق سید محمود طالقانی و تنی چند از فعالان نهضت مقاومت ملی و اعضای جبهه ملی دوم نسبت به تشکیل حزب نهضت آزادی ایران اقدام کردند؛ که با توجه به موضع‌گیری‌های انجام شده توسط برخی از اعضای نهضت آزادی در کنگره جبهه ملی در خصوص تهمت زدن به رهبران جبهه ملی عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی به درخواست دکتر صدیقی تا زمان خروج این افراد از نهضت آزادی منتفی اعلام شد.

۲۴-۳- نعمت‌الله نصیری



ارته‌شبد نعمت‌الله نصیری (مرداد ۱۲۸۹ سمنان، ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ تهران) سومین رئیس سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) در زمان پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی بود.

ارته‌شبد نعمت‌الله نصیری، فارغ‌التحصیل ممتاز دانشکده افسری بود. پدرش محمد نصیری (عمید الممالک) و مادرش زرین تاج خانم نام

داشت. نصیری فرماندهی هنگ یک از لشکر گارد شاهنشاهی و فرماندهی گارد سلطنتی را بر عهده داشت.

او در خلال کودتای ۲۸ مرداد، محاصره خانه محمد مصدق و ابلاغ فرمان محمدرضا شاه پهلوی مبنی بر عزل محمد مصدق از نخست‌وزیری را بر عهده داشت.

به تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۵۰، هم‌زمان با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، به درجه‌ی ارته‌شبدی ارتقاء پیدا کرد و در شهریور ۱۳۵۷، پس از برقراری حکومت نظامی در تهران و تغییر کابینه‌ی دولت، هنگامی که سفیر ایران در پاکستان بود به تهران احضار و به زندان اوین روانه شد. وی پس از انقلاب ۱۳۵۷، علی‌رغم مخالفت دولت موقت مهدی بازرگان، در جریان دادگاه انقلاب به ریاست آیت‌الله خلخالی، به جرم محاربه با خدا و مفسد فی الارض و شرکت مستقیم در کشتار مردم، بر پشت‌بام مدرسه رفاه واقع در خیابان عین‌الدوله در تهران اعدام گردید.

ریاست بر ساواک

نصیری بیش از ۱۳ سال ریاست سازمان ساواک را (تا آخرین ماه‌های حکومت پهلوی) بر عهده داشت. وی مستقیماً با شخص شاه در ارتباط بود. عملکرد وی از جمله ایجاد فضای رعب‌آور امنیتی در کشور، دستگیری و شکنجه شدید هزاران گروه‌های سیاسی در سراسر ایران و برخورد آهنین ساواک را یکی از دلایل انقلاب ۵۷ دانسته‌اند.

در دوران مدیریت وی بر ساواک، «کمیته مشترک ضد خرابکاری» برای هماهنگ کردن اقدامات امنیتی ساواک، ارتش، شهربانی و ژاندارمری وقت در محل زندان ویژه، واقع در خیابان فردوسی، کوچه شاهچراغی که بعد از انقلاب به زندان توحید تغییر نام یافته و مورد استفاده قرار گرفت و نهایتاً در سال ۸۱ تعطیل گردید، تشکیل شد. این زندان بعدها و در زمان ریاست جمهوری سید محمد خاتمی به موزه تبدیل شد و نام "موزه عبرت" بر خود گرفت که مورد بازدید مردم تهران قرار می‌گیرد.

۱-۲۴-۱- اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور در زمان ریاست نصیری بر ساواک

برخورد با گروه‌های چریکی در دوره ریاست ارتشبد نصیری به اوج رسید. ساواک باید با مخالفان غیر مذهبی می‌جنگید. در فاز جنگ مسلحانه، در اوایل سال ۵۱ چهار نفر از چریک‌های مجاهدین خلق، علی میهن دوست، ناصر صادق، محمد بازرگانی و علی باکری اعدام شدند. اما اعدام مهدی رضایی در همان سال سرو صدای بسیار زیادی برپا کرد. پرویز ثابتی در کتاب در دامگه حادثه می‌نویسد: «در دوره نعمت‌الله نصیری میان ساواک و گروه‌های چریکی جنگ روانی ایجاد شده بود. شاه هر وقت مرا می‌دید، می‌گفت از حمید اشرف چه خبر، او را دستگیر کردید؟»

در سال ۱۳۵۴ نصیری به اقدامات خود شدت داد و ساواک ۹ تن از مهمترین زندانیان سیاسی را در تپه‌های اوین به گلوله بست. بیژن جزنی، حسن ضیاظریفی، مشعوف کلانتری، احمد جلیلی افشار، عزیز سرمدی، محمد چوپان زاده و عزیز سورکی از چریک‌های فدایی خلق به همراه کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل از چریک‌های مسلمان نسل اول سازمان مجاهدین خلق در این زمان کشته شدند.

۲-۲۴-۱- انقلاب و حکم اعدام



نصیری در زمان دستگیری

با اوج‌گیری انقلاب ۱۳۵۷، شاه دستور انحلال ساواک را داد و نصیری که در آن زمان سفیر ایران در پاکستان بود به ایران فراخوانده شد و به زندان افتاد. با پیروزی انقلاب، دادگاهی انقلابی برای محاکمه وی تشکیل شد.

نعمت‌الله نصیری که در زندان دژبان جمشیدیه به سر می‌برد، سرانجام در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به دست انقلابیون دستگیر و پس از ضرب و شتم در دادگاه انقلاب به ریاست صادق خلخالی گیوی به اعدام

محکوم شد. وی در ساعت ۲۳:۴۵ روز پنجشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ در پشت بام مدرسه رفاه در تهران تیرباران شد و در بهشت زهرا (قطعه : ۸۲، ردیف : ۲۹، شماره : ۳۶) به خاک سپرده شد.

۲۵-۳- فضل الله زاهدی



تیمسار سپهبد فضل الله زاهدی ملقب به «صیردیوان» (۱۲۷۱ همدان - ۱۳۴۲ ژنو)، سناتور همدان در مجلس سنا و نخست‌وزیر ایران پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد در سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ هجری خورشیدی بوده است. او برای دو حادثه سرشناس تر است. نخست سرکوب و دستگیری شیخ خزعل، (شیخ المشایخ و پنجمین امیر محمّره یعنی خرمشهر کنونی) در آغاز دوران رضاشاه و دوم کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که در جریان آن، او جای محمد مصدق را به عنوان نخست‌وزیر گرفت.

۲۶-۳- سوابق نظامی

زاهدی در سال ۱۲۹۴ در حالی که بیش از هجده سال نداشت، به درجه‌ی نایب سومی (ستوان سومی) رسید. سه سال بعد نایب دوم شد. عجیب‌ترین پیشرفت زاهدی سه سال بعد، یعنی در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ نیز به درجه‌ی سرتیپی رسید. زاهدی در سراسر دوران جوانی خود در جنگ‌های داخلی شرکت داشت. در سال ۱۲۹۶ به کردستان مأمور شد و در حوادث آن منطقه شرکت کرد. چندی بعد واقعه‌ی جنگل و قیام میرزا کوچک خان پیش آمد. رضا شاه - که در آن زمان به رضا خان میرپنج معروف بود و در شهر رشت به سر می‌برد - زاهدی را به گیلان احضار کرد. زاهدی در این مأموریت توانست قوای خالو قربان را شکست دهد. مقارن همین احوال، عده‌ای تحت فرماندهی احسان الله خان دو ستدار از تنکابن به سمت تهران در حال پیشرفت بودند؛ که رضا خان، زاهدی را مأمور جنگ با احسان الله خان کرد و زاهدی نیز توانست در طول یک هفته احسان الله خان را شکست دهد. زاهدی در تمام جنگ‌های شمال شرکت داشت. بر همین اساس در اواخر سال ۱۲۹۹ که درجه‌ی سرهنگی داشت، سرتیپ مرتضی خان (سپهبد یزدان پناه بعدی)

فرمان درجه‌ی سرتیپی را برای او از تهران به رشت برد. متعاقب این وقایع، زاهدی مأمور سرکوب اسماعیل آقا سیمیتقو — که در آذربایجان علم طغیان برافراشته بود — گردید و در این مأموریت پیروزی نصیب زاهدی شد. به دلیل این موفقیت، زاهدی به دریافت نشان ذوالفقار و آجودانی رضا شاه نائل آمد. پس از این مأموریت، وقایع خوزستان پیش آمد. زاهدی در سال ۱۳۰۰ (ه — ش) به فرماندهی تیپ فارس منصوب شد و به شیراز رفت. در این سمت تازه ایفا شده بود که دستور رسید برای سرکوبی شیخ خزعل به خوزستان برود. زاهدی در منطقه‌ی «زیدون» با قوای شیخ خزعل مواجه شد و پس از مدت یک هفته درگیری بین شورشیان و قوای دولتی ادامه داشت و زد و خوردهایی که در رامهرمز و نزدیکی اهواز بین قوای دولتی و شیخ خزعل روی داد، شیخ خزعل شکست خورد.



پس از شکست شورش جنوب رضا شاه، زاهدی را به فرماندهی کل نیروهای خوزستان و فرمانداری نظامی آن منطقه منصوب کرد. پس از پایان وقایع شیخ خزعل، سرتیپ زاهدی به تهران آمد. او اولین بار مأموریت یافت که به رشت، سفر کند. ورود او به رشت مقارن با وقایع ترکمن صحرا بود، لذا از طرف دولت مرکزی، سرتیپ جان محمدخان از سمت خراسان و زاهدی از سمت رشت مأمور شدند که به ترکمن صحرا حمله کنند و شورش ترکمن‌ها را سرکوب کنند. در این جنگ زاهدی و جان محمدخان توانستند آرامش را در ترکمن صحرا برقرار سازند.

پس از وقایع ترکمن صحرا، زاهدی برای خرید اسب‌های مجار به اروپا رفت و پس از مراجعت، به ریاست شهربانی منصوب شد. زاهدی در سال ۱۳۱۴ ریاست بازرسی امور مالی ارتش را به عهده گرفت و در سال ۱۳۱۶ مأمور احداث ساختمان باشگاه افسران ارتش شد. در شهریور ۱۳۲۰ سرتیپ زاهدی به فرماندهی ژاندارمری کل کشور و در سال ۱۳۲۱ به فرماندهی لشکر اصفهان منصوب شد. زاهدی در لشکر اصفهان بود که وقایع سوم شهریور پیش آمد و انگلیسی‌ها وی را اسیر کردند. ژنرال مک لین که در آن هنگام درجه‌ی ستوانی داشت، یک روز صبح به دفتر کار زاهدی رفت و او را به زندان فرستاد و تا پایان جنگ جهانی دوم در فلسطین که در آن زمان در اشغال انگلیسی‌ها بود، به سربرد و کسی از او خبری نداشت. در سال ۱۳۲۴ با پایان جنگ، زاهدی نیز از زندان

انگلیسی‌ها آزاد شد و به تهران آمد. او پس از ورود به تهران به ریاست باشگاه افسران منصوب شد و به درجه‌ی سرلشکری نیز ترفیع یافت.

۲۷-۳- دوران ملی شدن نفت و مصدق

فرمان رسمی محمدرضا شاه پهلوی به خط نستعلیق، مبنی بر انتصاب سرلشکر فضل‌الله زاهدی به مقام نخست‌وزیری ایران.

سرلشکر زاهدی در زمان ریاست ستاد ارتش رزم‌آرا در سال ۱۳۲۹، به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد. زاهدی در جریان نهضت ملی شدن نفت، به جهت روحیات ضد انگلیسی‌اش، هوادار نهضت به شمار می‌رفت و در سال ۱۳۲۸ در انتخابات جنجالی مجلس شانزدهم که ارتش، در صدد دخالت بود، او با توجه به موقعیت خود به عنوان ریاست شهربانی از آرای مردم و منتخبین تهران (جبهه‌ی ملی) دفاع کرد و در برابر رقیب سرسخت قدیمی‌اش، سپهبد رزم‌آرا (رئیس ستاد ارتش) قرار گرفت. که نتیجه‌ی این حراست آراء پیروزی جبهه‌ی ملی به رهبری دکتر مصدق در انتخابات تهران و راه یافتن آنان به مجلس بود. تشکیل مجلس که اکثریت آن را هواداران رزم‌آرا تشکیل می‌دادند، رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید و زاهدی از ریاست شهربانی کنار گذاشته شده و از ارتش بازنشسته شد؛ ولی شاه که قدرت روزافزون رزم‌آرا هراس داشت، او را به عنوان سناتور انتصابی به مجلس سنا فرستاد. زاهدی پس از آن در سنا به همراه دیگر هواداران نهضت ملی شدن نفت همچون احمد متین‌دفتری، به مبارزه با رزم‌آرا پرداخت. پس از کشته شدن رزم‌آرا و ملی شدن نفت و قبول نخست‌وزیری از سوی محمد مصدق، زاهدی به مدت دو ماه مأموریت وزارت کشور را برعهده داشت.

با این حال طولی نکشید که میان این دو اختلاف نظر بروز کرده و زاهدی از وزارت کناره گرفته و به مجلس سنا بازگشت. پس از انتخابات مجلس هفدهم، زاهدی خود را به عنوان نامزد پست نخست‌وزیری مطرح کرد ولی شاه به او عنایتی نداشت و ترجیح می‌داد فاطمی یا فرد دیگری از جبهه ملی جایگزین مصدق شود. با بالا گرفتن اختلافات در جبهه ملی و جدا شدن یاران دکتر مصدق از او، عملاً زاهدی به عنوان تنها جانشین احتمالی مصدق پس از سرنگونی‌اش مطرح بود. مجلس سنا به رهبری زاهدی، بی‌شترین مخالفت را با مصدق می‌کرد و از همین رو مصدق آن را منحل کرد. پس از آن زاهدی به جرم تلاش برای طراحی یک کودتا و تلاش برای قتل نخست‌وزیر در توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱ بازداشت شده و مدتی در زندان بود.

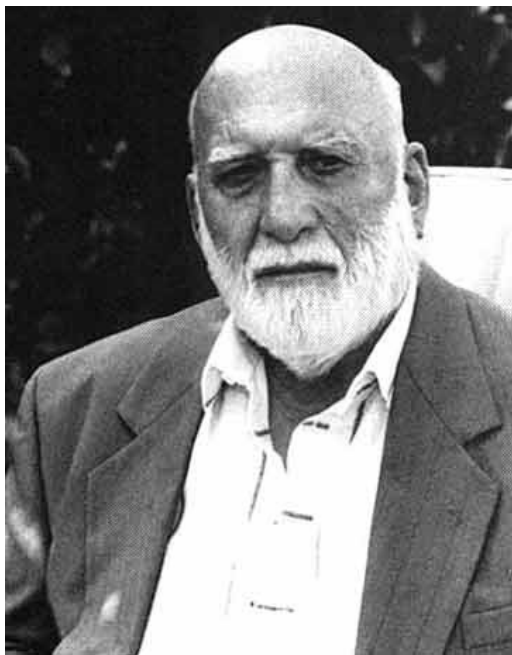
او پس از آزادی نیز به تلاش‌های برای سرنگونی مصدق ادامه داد. پس از قتل سرتیپ افشارطوس، رئیس شهربانی دولت مصدق، او و مظفر بقایی، نماینده مجلس، به اتهام توطئه قتل تحت تعقیب قرار گرفتند. بقایی از مصونیت پارلمانی خود بهره برد و زاهدی با حمایت آیت‌الله کاشانی، رئیس مجلس، در مجلس پناه گرفت.

کاشانی در این باب می‌گوید:

شما مهمان مجلس می باشید و به علاوه مورد احترام همه آقایان بوده و هستید و از مزاحمت هایی که تا کنون برای شما ایجاد شده متاسفم چون من خدمات شما را به نهضت ملی ایران فراموش نکرده ام و امیدوارم بتوانید به خدمات بی شتری نائل شوید. اینجا هم خانه ملت است و شما می توانید تا هر وقت که بخواهید باشید

با بالا گرفتن دعوای سیاسی، مخالفان داخلی و خارجی مصدق از شاه می خواستند که مصدق را عزل و زاهدی را به جای او منصوب کند؛ ولی شاه ترجیح می داد این کار از سوی مجلس انجام گیرد. پس از مطرح شدن طرح استیضاح مصدق و ارائه طرح تحقیق و تفحص از صندوق اندوخته اسکناس دولت در مجلس، مصدق تصمیم به انحلال مجلس که واپسین پایگاه مخالفان او چون زاهدی هم بود، گرفت. با بسته شدن مجلس، بقایای دستگیر شد ولی زاهدی گریخته و پنهان شد.

۲۸-۳- شعبان جعفری



شعبان جعفری (۱۳۰۰ در تهران - ۲۸ مرداد ۱۳۸۵ در سنتا مونیکا، کالیفرنیا) در میان مخالفانش مشهور به «شعبون بی‌مخ» و گاهی با لقب شعبان تاجبخش یکی از نام‌های جنجالی تاریخ معاصر ایران و از بازیگران مهم کودتای ۲۸ مرداد بود. وی باستانی کار و زور خانه‌دار ایرانی بود که بیشتر به خاطر حضورش در حرکات سیاسی به خصوص در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شهرت داشت.

۲۹-۳- نقش وی در کودتای ۲۸ مرداد

شعبان جعفری در میان لات‌ها و محله‌گردان‌های آن زمان به «شعبان بی‌مخ» و «شعبان درخونگاه» شهرت داشت. در پی کودتای ۲۸ مرداد، وی نقش دست‌اولی در پیروزی خیابانی طرفداران شاه و ارتش در مقابل نیروهای چپ و ملی طرفدار دکتر مصدق بازی کرد، در همین حال شعبان جعفری خود را از مریدان آیت‌الله کاشانی و از حامیان و اعضای گروه فدائیان اسلام می‌دانست. خود شعبان جعفری مدعی بود که در روز ۲۸ مرداد سال ۳۲، وی تا حدود ظهر در زندان شهربانی بوده و بنابراین نمی‌توانسته نقشی اساسی در به ثمر رسیدن کودتای ۲۸ مرداد بازی کرده باشد. در زمینه این دو ادعای اخیر بحث و جدلهای تاریخی فراوان است.

۳۰-۳- انقلاب و فرار از ایران



شعبان جعفری تا روز آخر شاه را می‌پرستید؛ گفت‌وگو با هما سرشار

وی که علاقه اش به محمدرضا شاه پهلوی و «شاه دوستی» اش بر کسی پوشیده نیست، بعد از انقلاب ایران، نامش در لیست افرادی بود که تحت تعقیب کمیته ضربت انقلاب اسلامی قرار داشتند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دولتمردان وقت، بارها وی را به دست داشتن در «ناآرامیهای شهرهای مختلف ایران» متهم می کردند.

وی در جریان انقلاب اسلامی از ایران گریخت و شعبان جعفری در سن هشتاد و پنج سالگی و در روز ۲۸ مرداد ۱۳۸۵ (پنجشنبه و سومین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد) درگذشت. او در گورستان وست وود در شهر سنتا مونیکا، کالیفرنیا واقع در ایالات متحده آمریکا دفن شده است. کتاب خاطرات و اتهام تحریف تاریخ

کتاب خاطرات شعبان جعفری، در سال ۱۳۸۱ به کوشش هما سرشار ابتدا در خارج از ایران و بعد در ایران انتشار یافت که از آثار پرفروش منتشره در ایران بود. به این کتاب نقدهای مختلفی دال بر تحریف تاریخ و جعل حقیقت وارد شده است.

در مذاکرات مجلس آن روز آمده است که جمال امامی گفته: «شعبان جعفری روی لیست حقوق شهربانی است و ماهی سیصد تومان از شهربانی حقوق می گیرد.» ... اصلاً اون موقع که اینا این چیزا رو دارن میگن، من با دربار و شاه مربوط نبودم... ما طرفدار آیت الله کاشانی بودیم و مصدق. اون موقع اصلاً این بساط تو تهران بود که عده ای طرفدار مصدق و کاشانی بودن و عده ای مخالفشون و همش سر انتخابات و اینا دعوا مرافعه و بگیر ببند و اینا بود. (ص ۱۰۰ و ۱۰۱)

ولی مسعود بهنود در کتابش می نویسد، شما با جمال امامی و همفکرانش و علیه مصدق بودید، جوابتان چیست؟ بیخود میگه، من اونموقع با مصدق بودم چون می دیدم که کاراش بد نیست. کاراش خوب بود. خوب کار می کرد. ایشونو بالاخره می دیدم کارای خوب می کرد. مام رفتیم دنباله رو ایشون شدیم دیگه. حتی تا اونجا می رفتیم که می زدیم پای جونمون... (ص ۱۰۲)

... بله دیگه! من که گفتم! بازاریا و جبهه ملیا تا من با مصدق بودم طرفدار من بودن. ... به گلریزون گرفتم، همه جبهه ملیا اومدن و برای زورخونه ای که قرار بود بسازم پولم دادن. دکتر غلامحسین صدیقی بود، مهدی بازرگان بود، دکتر عبدالله معظمی بود، شمس قنات آبادی بود، اللهیار صالح بود. بقایی بود و اینا همه بودن تا حتی آیت الله کاشانی یه دفعه اومد اونجا. (ص ۱۲۰ و ۱۱۹)

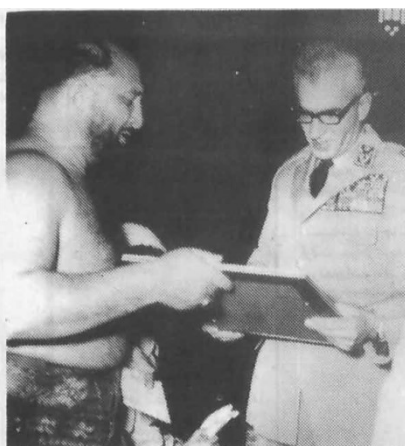
۳۱-۳- نکاتی از زندگی وی

او از یک ترور که توسط عزت شاهی انجام شد، جان سالم به در برد. شعبان جعفری اعتقادات مذهبی داشت و آن طور که اطرافیانش می گویند نماز و روزه اش تا آخرین سال حیات هم قطع نشد.

شعبان جعفری متولد محله درخونگاه در منطقه سنگلج در قلب شهر تهران بود، محله ای که آیت الله محمد طباطبائی (از سران مشروطیت)، آیت الله شریعت سنگلجی (از استادان بنام و نواندیش

فقهی) و رضا شاه پهلوی (تا قبل از کودتای سوم اسفند) در آن محله می‌زیستند. او اهل تهران بود و از پدر مادری از روستاهای شمال غرب تهران (پدری سولقانی و مادری از روستای رندان) بود.

آخرین کار زندگی او، حاضر شدن در مقابل دوربین سهراب اخوان فیلمساز ایرانی بود که می‌خواست فیلمی از زندگی شعبان بسازد. فیلمی که نام آن را «خط آخر» داده بود. تنها فرزند او حمید جعفری به همراه مادرش افسر آزاد سرو همسر شعبان جعفری در ایران ماندند که همسر شعبان در سال ۱۳۷۰ فوت نمود و حمید جعفری نیز در اول فروردین ۱۳۹۵ دیده از جهان فرو بست. حمید دارای سه فرزند پسر می‌باشد، وی در طی ۳۹ سال بعد از انقلاب که در ایران بود با هیچ رسانه ای مصاحبه ننمود و در سکوت به سر برد.



شعبان جعفری در حال تقدیم لوحی به شاه.

۳۲-۳- اراذل و اوباش

هوشنگ ابتهاج متخلص به «سایه»، شاعر، یکی از چهره‌هایی است که سال‌های متمادی اتفاقات مختلف را تجربه کرده است. او در کتاب خاطرات خود که با عنوان «پیر پرریان اندیش» منتشر شده، روایت‌هایی را حول موضوع مصدق و کودتای ۲۸ مرداد بیان کرده است. وی در خاطرات خود علاوه بر اینکه از حال و هوای کودتاچیان سخن می‌گوید نکاتی را هم پیرامون مصدق و اشتباهاتش در تعامل با کشورهای غربی مطرح می‌کند.

هـ.ا. سایه متولد ۱۳۰۶ است در ۱۳۳۲ که کودتای آمریکایی علیه مصدق و دولت مستقرش صورت گرفت ۲۶ سال سن داشته و شاهد اتفاقات آن روز بوده است.

در ادامه روایت «سایه» از روز ۲۸ مرداد و جریانی که در شهر تحت عنوان کودتا دیده می‌شده را می‌خوانید:

- روز ۲۸ مرداد کجا بودید؟

«از شش صبح تمام شهر را می گشتم. رفتم شهر دیدم بچه ها سر خیابان فردوسی ایستادن و بازی می کنند. کامیون اراذل و فواحش می آد و می ره و شعار می دن «مرگ بر مصدق» و «جاوید شاه». من دستمال گذاشتم جلوی دماغم که سبیل رو پنهان کنم .

کلی کوچه و پس کوچه رو گشتم. چه روزگاری رو از سر گذروندیم ! شما اصلا نمی تونین باور کنین که ۲۸ مرداد هفت هشت تا کامیون که توی آنها یک عده زن های فاحشه بودن که خیلی هاشون مشهور بودن و چند تا سرباز بی اسلحه و چند نفر چماق به دست راه افتاد، این ها توی کامیون روباز بودن و داد می زدن جاوید شاه، جاوید شاه!»

– به نظر شما دکتر مصدق چرا شکست خورد ؟ ایراد کار کجا بود ؟

« یکی از اشتباه های مصدق اعتماد و اتکای او به آمریکا بود. البته آمریکا در آن سال ها یک چهره دموکرات حامی ملل آزاد داشت. مصدق آمریکا را نمی شناخت و باور نمی کرد که یک نیروی تازه نفس استعماری آمده جای استعمار کهنه را گرفته برای همین تا دم آخر اعتقاد داشت که از آمریکا کمک بگیره بر ضد انگلیس. »

شعبان بی مخ تا ظهر روز کودتا در زندان شهربانی بود و از طریق دوستانش قائله را هدایت می کرد. در هنگام ظهر، زاهدی او را از زندان آزاد نمود تا هدایت دسته اوباش به سمت خانه مصدق را بر عهده گیرد. او به همراه یک جیپ ارتشی و با پرچمی قرمز در دست ماموریت خودش را با ۵ الی ۶ هزار نفر از اراذل و اوباش در به ثمر رساندن کودتای ۲۸ مرداد آغاز کرد.



شعبان بی مخ، از داخل زندان، گروهی از فاحشه های مشهور قلعه شهرنو نظیر «پری بلنده» (سکینه قاسمی مشهور به «پری بلنده» از اوباش مشهور در ساقط کردن دولت مصدق بود که پس از انقلاب اسلامی، در ۲۱ تیر ۱۳۵۸ به اتهام فساد فی الارض، اعدام شد)، «پری آزدان قزی» و «ملکه اعتضادی» را اجیر کرد و آنها هم در همراهی با کودتاچیان و با سردادن شعارهای «زنده باد شاه» و «مرگ بر توده ای» و «مرگ بر مصدق» از جنوب شهر به خانه مصدق در انتهای خیابان کاخ (فلسطین) و سپس تا خیابان پاستور قشون کشی کردند .

کتاب «پیر پرنیان اندیش» که در دو جلد تدوین شده، انتشارات سخن منتشر کرده است .

۳۳-۳- طیب حاج رضایی



طیب حاج رضایی (۱۲۹۰ در تهران - ۱۱ آبان ۱۳۴۲ در تهران) از باستانی کارهای تهران در دوران سلطنت سلسله پهلوی و از جمله افرادی بود که در ادبیات محاوره‌ای آن زمان به لات یا لوطی مشهور بودند. وی از موافقین شاهنشاهی پهلوی در کودتای ۲۸ مرداد بود. او از طرفداران کاشانی بود و سرانجام در یازدهم آبان ماه ۱۳۴۲ در میدان تیر پادگان حشمتیه تهران اعدام گردید و در قسمت شرقی حرم شاه عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

طیب در سال ۱۲۹۰ خورشیدی در محله صابون پز خانه (در اصطلاح عام صام پز خانه) تهران به دنیا آمد. پدر او حسینعلی حاج رضایی از اهالی سگمس آباد یا ارتش آباد کنونی از روستاهای استان قزوین شهرستان اوج بود که پس

از مهاجرت به تهران به شغل جمع‌آوری بوته‌های خشک برای نانوائی‌ها مشغول بود. طیب سه برادر به نام‌های حاجی مسیح، اکبر و طاهر داشت او از همان ابتدا به ورزش باستانی علاقه‌مند بود و پس از پایان یافتن دوره سربازی بود که نام او کم‌کم بر سر زبانها افتاد. طیب از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۲ از میدان داران به نام میوه و تره بار تهران بود و به کار خرید و فروش میوه و تره بار مشغول بود. او در دوران زندگی اش دو همسر و هفت فرزند داشت.

او و هم دوره‌ای‌هایش در آن سال‌ها در زورخانه‌هایی مانند «زورخانه اصغر شاطر» در انبار گندم (نزدیک به میدان شوش)، «زورخانه رضا کاشفی» در بازارچه سعادت (نزدیک به باغ فردوس) و زورخانه‌هایی در محله‌های پاچنار و نظام آباد و البته زورخانه شعبان جعفری در پارک شهر به ورزش باستانی می‌پرداختند.

طیب در سنین جوانی بارها به دلیل درگیری به زندان افتاد که در برخی موارد دوران محکومیت را به صورت کامل نگذراند. از سوابق محکومیت‌های او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

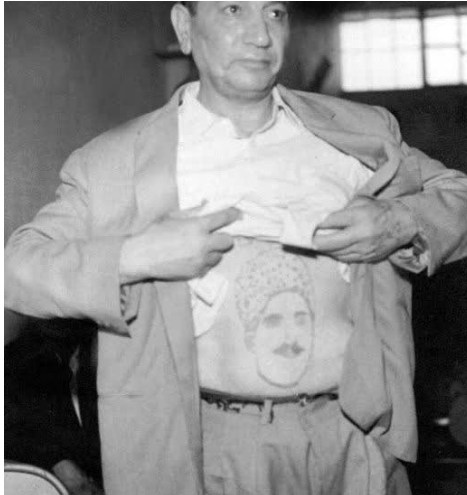
دو سال حبس انفرادی به دلیل درگیری با پاسبانهای شهربانی در سال ۱۳۱۶.

در سال ۱۳۱۹ به دلیل درگیری تحت تعقیب بود که با کفالت آزاد شد.

پنج سال حبس با اعمال شاقه در سال ۱۳۲۲

تبعید به بندرعباس در سال ۱۳۲۳ به اتهام قتل

بنا به آنچه در خاطرات دیگران از او گفته می‌شود، ویژگی‌هایی چون خشونت و اعمال زور علیه شهروندان به وی منسوب است و از او به عنوان فردی دیندار هم یاد می‌کنند. مثلاً گفته می‌شود که در ماه محرم از کوتاه کردن ریش خودداری می‌کرد و لباس سیاه عزا می‌پوشید و عزاداری می‌کرد. همچنین بیژن حاج رضایی فرزند طیب در مورد دلبستگی پدرش به حسین بن علی چنین می‌گوید:



طیب حاج رضایی با خالکوبی

« پدرم، عجیب حساسیت و علاقه به خاندان عصمت و طهارت به خصوص حضرت امام حسین (ع) داشت و این را واقعاً می‌گویم که عاشق او بود، حتی در برابر بعضی اعتراضات مادرم در مورد بعضی خرج‌هایش می‌گفت من زندگی‌ام و پولی را که بدست می‌آورم؛ دو قسمت می‌کنم یک قسمت آن را خرج خودم می‌کنم، و قسمت دیگر را خرج امام حسین (ع)، حالا یا برای او عزاداری می‌کنم یا به راه او خرج می‌دهم. »

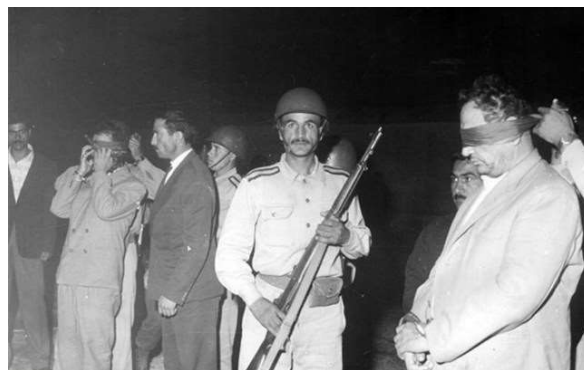
یکی از موارد شهرت طب دسته عزاداری او بود که در تاسوعا و عاشورا از میدان انبار به سمت مرکز شهر حرکت می‌کرد و در طول مسیر مورد استقبال بزرگان محلات مانند حاج علی کاشانی قرار می‌گرفت. طیب و افراد وابسته به او مستقیماً در کودتای ۲۸ مرداد دخالت نداشتند و بعد از ظهر و پس از پیروزی کودتا به میدان آمدند. احترام طیب به ارباب زین العابدین که از سران میدان بود از عوامل مهم پرهیز طیب از همکاری مستقیم با دربار بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد طیب به تدریج درباره حمایت از دربار تغییر عقیده داد و در مواردی از جمله در انتخاب رییس صنف قهوه چی‌ها با نیروهای حامی دربار از جمله شعبان جعفری درگیر شد و مانع انتخاب شعبان جعفری به جای ابراهیم کریم آبادی به عنوان رییس این صنف شد. تلاش ایت الله سید رضا زنجانی از طریق دو تن از دوستان طیب حسین کلانتری و قاسم سماور ساز از عوامل تغییر نظر طیب نسبت به دربار بود. در مقابل دربار برای تغییر نظر طیب سعی در دادن امتیازاتی به وی داشت. از جمله واگذاری امتیاز خرید و فروش هندوانه‌های قرق در ازای یک چک یک و نیم میلیون تومانی بود. بنا به علت نامعلوم و احتمالاً برای تحت فشار گذاشتن وی این چک را که به اجرا گذاشتند و او را به مدت ۲۴

ساعت به زندان انداختند. زندانی شدن بابت چک برای طیب بسیار ناراحت کننده بود و یکی از عوامل دلخوری وی از دربار نیز این بود .

طیب حاجر ضایی با برخی از علما و روحانیون در ارتباط بود. مثلاً در گزارش ساواک در سال ۱۳۳۶ چنین آمده است که طیب به منزل آیت الله کاشانی میوه فرستاده است. او در ابتدا به شاه نیز وفادار بود، تا جایی که تصاویر شاه و پرچم شیروخورشید را روی بدن خود خالکوبی کرده بود و همچنین انحصار صادرات موز در ایران را شاه به طیب داده بود .

۳۴-۳- تظاهرات ۱۵ خرداد و اعدام طیب

رژیم شاهنشاهی طیب حاج رضایی را در ۱۶ خرداد ۱۳۴۲ به همراه ۴۰۰ نفر دیگر به جرم برهم زدن نظم عمومی دستگیر کرد و سرکرده این افراد دستگیر شده را طیب حاج رضایی و اسماعیل رضایی عنوان کردند. سرانجام از میان افراد دستگیر شده، طیب و حاج اسماعیل رضایی به حکم صادره از دادگاه ویژه شماره یک لشکر گارد به ریاست سرتیپ حسین زمانی و دادستانی سرهنگ ستاد احمد دلولو قاجار و با وکالت تسخیری تیم سار شایانفر پس از ۱۳ جلسه محاکمه به جرم فعالیت محرمانه و خیانتکارانه به منظور برهم زدن نظم و امنیت عمومی در روزهای ۱۵ خرداد ماه همان سال به استناد قسمت اول ماده ۷۰ قانون مجازات عمومی به اعدام محکوم شدند و این حکم در سحرگاه ۱۱ آبان ۱۳۴۲ اجرا شد.



تیرباران «طیب حاج رضایی» در سال ۱۳۴۲

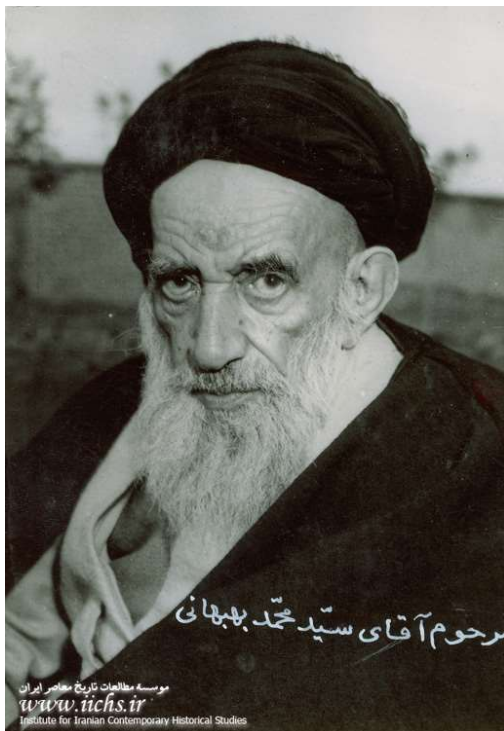
طیب در وصیت نامه خود آورده است که هر کس پس از فوتش ادعای طلب داشتن پول از وی داشت باید به او پرداخته شود و هر کس از بدهکاران اگر بدهی خودش را پرداخت نکرد او از طلب خود گذشت کرده است.



اعدام طیب حاج رضایی و اسماعیل رضایی

همسر او فخرالملوک، مهاجر زنجانى بود. فخرالملوک روز یکشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۹۴ در یکی از بیمارستان‌های تهران درگذشت.

۳۵-۳- سید محمد بهبهانی



میر سید محمد بهبهانی (زاده ۱۲۵۰- درگذشت ۲۰ آبان ۱۳۴۲) از مراجع بزرگ دینی تهران در دوران معاصر بود که در نهضت مشروطیت و سپس در سرنگونی دولت محمد مصدق نقش داشت. سید محمد فرزند سید عبدالله بهبهانی بود که از مجتهدان شیعه تهران و از رهبران مشروطه بشمار می‌رفت. جد وی سید اسماعیل بهبهانی نیز از علمای هم‌تراز ملا علی‌کنی و سید صادق سنگلجی بود. سید عبدالله بلادی بو شهرری نیز از اقوام نزدیک میر سید محمد بهبهانی است. وی تحصیلات دینی خود را در تهران و نجف طی کرد و به درجه اجتهاد رسید و در زمان مشروطه از طرف آخوند خراسانی به عنوان عالم‌تراز اول به مجلس معرفی شد. میر سید محمد بهبهانی از مرتب‌بان با دربار پهلوی دوم بود و از

مخالفان محمد مصدق در جریان نهضت ملی شدن نفت ایران بود. او در توطئه ۱۹ اسفند ۱۳۳۱ نقش مؤثری در جمع کردن هواداران شاه داشت. دکتر مصدق از او و امثالش با عنوان «علمای ۹ اسفند» یاد می‌کند. بهبهانی در مدت کوتاهی که نهضت سال ۴۲ روح‌الله خمینی را درک کرد هوادار این نهضت شد. شاه به تندی به او پیغام داد که در صورت حمایت از جریان خمینی، می‌دهم تا ریش را خشک کنی. بهبهانی هم در جواب شاه گفت: بعد از ۲۸ مرداد (به علت تلاش برای بازگرداندن تو و به استقبال تو آمدن) آن قدر مردم به صورتم آب دهان انداخته‌اند که نمی‌شود ریش مرا خشک تراشید!



بنا بر یک سند فوق سری که از حالت طبقه بندی خارج شده، محمد بهبهانی در آستانه کودتا برای سازماندهی تظاهرات ضد مصدق از سفارت آمریکا پول دریافت کرده بود و از نقشه ی عملیات صبح ۲۸ مرداد خبر داشت .

محمد مصدق در بین روحانیان سیاسی تهران به غیر از ابوالقاسم کاشانی یک دشمن سرسخت دیگر داشت : محمد بهبهانی، فرزند آیت الله عبدالله بهبهانی از رهبران نهضت مشروطیت .

محمد بهبهانی و ابوالقاسم کاشانی همواره متهم بوده اند که در کودتای ۲۸ مرداد از سازمان های جاسوسی آمریکا و بریتانیا پول گرفتند و دسته های مردانی چون شعبان جعفری و طیب حاج رضایی را به طرفداری از شاه به خیابان ها آوردند تا مقدمه کودتای ارتش را فراهم کنند .

مجموعه اسناد جدید دولت آمریکا نشان می دهد که کاشانی ماه ها قبل از وقوع کودتا با سفارت ایالات متحده و ماموران سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در تماس بوده است ؛ هرچند این اسناد ثابت نمی کند که او به طور مستقیم در طرح کودتا شرکت داشته یا از آمریکایی ها پولی دریافت کرده باشد .

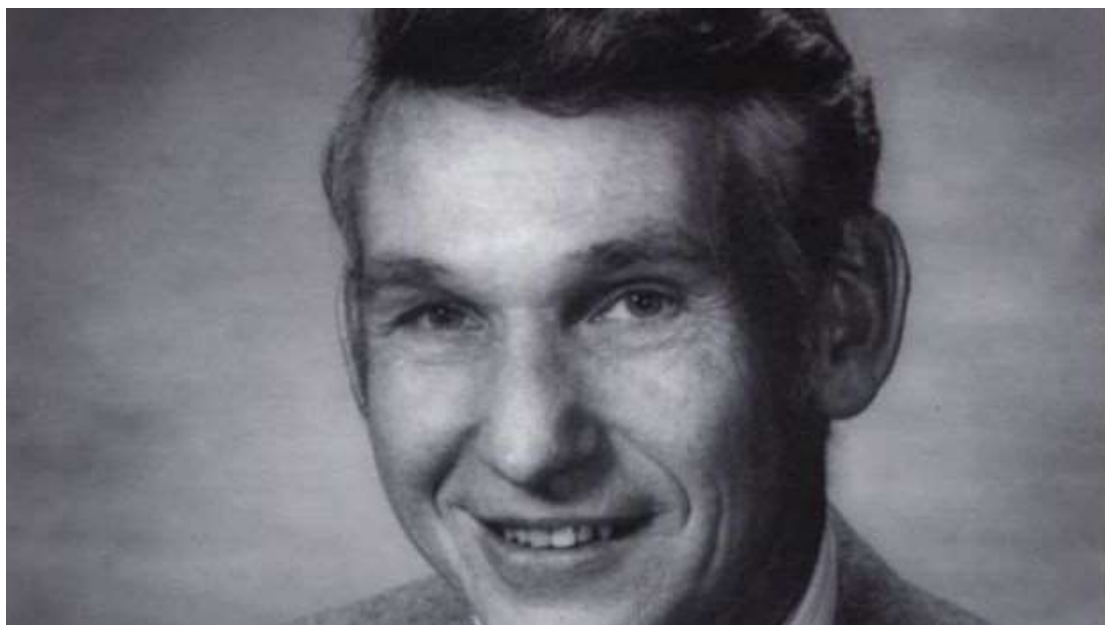
ولی اسناد در مورد عملکرد محمد بهبهانی صراحت بیشتری دارد. یک سند فوق سری که مدتهاست در آرشیو ملی ایالات متحده از حالت طبقه بندی بیرون آمده (ولی دولت آمریکا آن را در مجموعه اسناد جدید کودتای خود نیاورده) حکایت از آن دارد که چند روز قبل از تلاش نافرجام شب ۲۴-۲۵ مرداد برای کنار زدن مصدق با فرمان شاه، سفارت آمریکا در تهران مبالغ زیادی پول به عوامل خود از جمله محمد بهبهانی پرداخت کرده بود. سید محمد در ۲۰ آبان ۱۳۴۲ در نود و دو سالگی درگذشت و جنازه اش در نجف مدفون گشت .



ابوالقاسم کاشانی (نفر اول از سمت چپ) در کنار محمد بهبهانی (نفر وسط)

بنا بر سند «مرور بحران اخیر» مورخ ۱۱ شهریور ۱۳۳۲ (دوم سپتامبر ۱۹۵۳)، محمد بهبهانی همچنین یکی از دست اندرکاران اصلی عملیات نهایی سرنگونی مصدق در صبح روز ۲۸ مرداد بود . به نظر می رسد این سند، گزارش مقامات بریتانیایی از برخی وقایع کودتا بوده که نسخه ای از آن را برای همکاران آمریکایی خود فرستادند ؛ وزارت امور خارجه آمریکا در سال ۱۹۸۹ میلادی نسخه ناقص و سانسور شده سند را منتشر کرد .

بخش‌های سانسور شده که برای اولین بار توسط بی‌بی‌سی فارسی گزارش می‌شود اهمیت زیادی دارد چرا که به نقش سفیر آمریکا در کودتا و موضوع بحث برانگیز «دلارهای بهبهانی» مربوط می‌شود.



اصطلاح «دلارهای بهبهانی» را اولین بار ریچارد کاتم (Richard COTTAM)، مأمور سابق سازمان سیا، در کتاب خود بکار برد. کاتم، از واشنگتن در پشت صحنه کودتا نقش کوچکی را ایفا کرده بود.

۳۶-۳- «دلارهای بهبهانی»

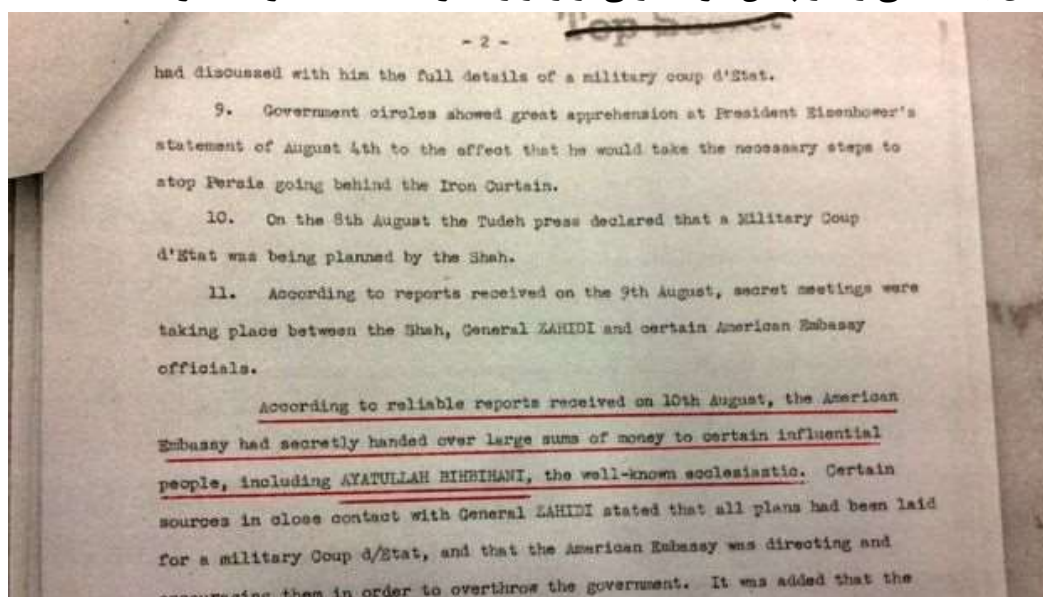
اصطلاح «دلارهای بهبهانی» را اولین بار یک مأمور سابق سازمان سیا در کتاب خود آورد. مأمور مذکور کسی نبود غیر از ریچارد کاتم - استاد روابط بین الملل دانشگاه پیتسبورگ و نویسنده کتاب «نا سیونالیسم در ایران» - مردی که در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ به حلقه اتصال آمریکا و اطرافیان آیت الله خمینی تبدیل شد و در نوفل لوشاتو به دیدار رهبر انقلاب رفت. در زمان کودتای ۲۸ مرداد ریچارد کاتم تازه به استخدام سیا در آمده و از واشنگتن در پشت صحنه فعال بود. او چند سال بعد از ترک سیا و آغاز کار دانشگاهی در کتاب خود به اختصار نوشت که در جریان کودتا «دلارهای بهبهانی» بود که بین روحانیون و دسته‌های جنوب شهر تهران تقسیم می‌شد.

بنا بر سند «مرور بحران اخیر» منبع دست‌کم بخشی از «دلارهای بهبهانی» سفارت آمریکا در تهران بوده است. در این سند آمده: «بنا بر گزارش‌های موثق که در روز ۱۰ اوت (۱۹ مرداد) دریافت شد، سفارت آمریکا به طور پنهانی به اشخاص بانفوذ خاصی از جمله آیت الله بهبهانی، روحانی معروف، مبالغ کلانی پول پرداخت کرده بود».

در سند نیامده که بهبهانی یا دیگران احتمالا چقدر از سفارت آمریکا دریافت کرده یا پول‌ها را دقیقاً بین چه کسانی تقسیم کرده‌اند.

سند همچنین می‌گوید که بهبهانی یکی از معدود افرادی بود که از طرح کودتای صبح ۲۸ مرداد با خبر بوده است - موضوعی که اعتماد کامل سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا به محمد بهبهانی را نشان می‌دهد. یک چنین اعتمادی درباره ابوالقاسم کاشانی که به شدت با بریتانیا خصومت داشت به احتمال زیاد وجود نداشته است.

شاید به همین خاطر باشد که برخی کارشناسان معتقدند آمریکا برای تضعیف محمد مصدق، خط مشی تعامل با کاشانی را در پیش گرفت ولی او را وارد جزئیات نقشه کودتا نکرد.



این سند که به نظر می‌رسد بخش‌های حساس آن در سال ۲۰۰۱ میلادی از حالت ساز سور بیرون آمده، در جدیدترین مجموعه اسناد وزارت امور خارجه آمریکا منتشر نشده است.

سند «مرور بحران اخیر» همچنین تصویر تازه‌ای از دیدار سرنوشت‌ساز روز ۲۷ مرداد لوی هندر سون، سفیر وقت آمریکا و محمد مصدق ارائه می‌کند. هندر سون از دست‌اندرکاران کودتا بود ولی در ظاهر بر عدم دخالت در امور داخلی ایران تأکید داشت. او که در زمان تلاش نافرجام اول برای عزل مصدق در خارج از ایران «در تعطیلات» بسر می‌برد فوراً به تهران برگشت و به دیدار مصدق رفت تا بنا بر عقیده برخی کارشناسان، برای مصدق دام پهن کند.

سفیر آمریکا مصدق را تهدید کرده که اگر نظم و آرامش را به خیابان‌ها برنگرداند و حملات تظاهرکنندگان ملی یا چپ‌گرا به شهروندان و مراکز آمریکایی در ایران متوقف نشود، کمک‌های مالی و فنی واشنگتن به ایران به خطر خواهد افتاد و کاخ سفید احتمالاً از به رسمیت شناختن مصدق به عنوان نخست‌وزیر خودداری خواهد کرد.

گفته می‌شود یکی از دلایلی اصلی‌ای که مصدق تجمعات عمومی را ممنوع اعلام کرد و طرفداران خود را از خیابان‌ها بیرون کشید، اولتیماتوم سفیر آمریکا بوده.

فردای آن روز هواداران شاه به خیابان ها ریختند و فاز نظامی کودتا آغاز شد که خیلی سریع به سرنگونی مصدق انجامید.



هواداران سلطنت واقعه ۲۸ مرداد را نه یک کودتا بلکه یک رستاخیز ملی می دانند که آمریکا نقش مهمی در آن نداشت. بسیاری از چهره های وفادار به شاه وقایع ۲۸ مرداد را کودتا نمی دانند. اردشیر زاهدی فرزند سرلشکر فضل الله زاهدی (رهبر نظامی کودتا) چند سال پیش در مصاحبه با عنایت فانی مجری برنامه « به عبارت دیگر » بی بی سی فارسی، ۲۸ مرداد را " رستاخیز ملی " توصیف کرد، یعنی انقلابی که مردم آن را به راه انداختند .

در سند « مرور بحران اخیر » درباره هویت کسانی که صبح ۲۸ مرداد به خیابان ها ریختند آمده است: « بیشتر این مردان هرچند احتمالاً از احداثیات طرفدار نظام پادشاهی الهام گرفته بودند، واضح بود که برای آن هدف استخدام شده بودند ».

بنابر این سند، فقط چند نفر از نقشه کودتا خبر داشتند: فرماندهان چند یگان نظامی، رئیس شهربانی و «آیت الله بهبهانی که مسئول سازماندهی تظاهرات بود ».

اسناد جدید آمریکا همچنین حکایت از آن دارد که پس از سرنگونی مصدق، پرداخت پول به محمد بهبهانی ادامه یافته است. در یک گزارش سیا به نقل از منابع نزدیک به سرلشکر زاهدی - نخست وزیر جدید - نوشته شده که زاهدی در روز چهارم مهر ۱۰ هزار تومان (حدود یک هزار دلار) و یک هفته بعد پنج هزار تومان (حدود ۵۰۰ دلار) به بهبهانی داد « تا حسنیت بهبهانی را حفظ کند و او را حامی دولت نگه دارد ».

۳۷-۳- سید ابوالقاسم کاشانی



سید ابوالقاسم کاشانی (۱۲۶۴ در تهران - ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ در تهران)، مجتهد شیعه و فعال سیاسی در دهه ۲۰ و سال‌های آغازین دهه ۳۰ بود.

سید ابولقاسم فرزند سید مصطفی پسر سید حسین کاشانی از مرجع تقلید، در ۱۲۶۴ به دنیا آمد. به دنبال تحصیلات اصلی و ثانویه، وی تهران را در سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی ترک کرد و به همراه پدرش به قصد انجام مراسم حج ابتدا به عراق و از آنجا به مکه عزیمت کرد و پس از انجام مناسک حج مجدداً به عتبات مقدسه مراجعت کرده و در نجف اشرف اقامت گزید. در نجف به تحصیلات مذهبی ادامه داد. گفته شده که او در سن جوانی (۲۵ سالگی) مجتهد شد.

در آبان ۱۳۰۴، کاشانی به نمایندگی مجلس مؤسسون انتخاب شد. او در ۲۱ آذر، رأی به پایان حکومت قاجار و هم‌زمان پایه‌گذاری سلطنت رضاشاه رأی داد.

در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ محمدرضا شاه ۲۱ ساله، بر تخت سلطنت پدرش نشست. در ۱۶ مهر ۱۳۲۰، کاشانی به نخست‌وزیر محمدعلی فروغی شکایت کرد. او در نامه‌اش، بر لزوم تصویب «قوانین الهی» و انتقاد از جایگزینی تدریجی مدارس سنتی مذهبی با مدارس مدرن و همچنین رفتار غیرقابل قبول پلیس در آزار با زنان محجبه و روحانیون معمم را تأکید کرد. کاشانی همراه با حبیب‌الله نوبختی به عنوان سردسته فعالان ضد انگلیسی معرفی شده بودند. نوبختی بنیان‌گذار «حزب کبود»، حزب سیاسی طرفدار فاشیسم بود.

کاشانی به نمایندگی در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی انتخاب شد. در فاصله زمانی بین شهریور تا بهمن ۱۳۲۴، کاشانی با طلبه جوانی به نام مجتبی میرلوحی (مشهور به نواب صفوی) ملاقات کرد. در این زمان، نواب صفوی طلبه جدیدالورود در نجف بود که دو فتوا برای قتل احمد کسروی داشت و به ایران برگشت تا مأموریتش را به انجام برساند. دو مجتهد ساکن در عراق، عبدالحسین امینی و سید حسین طباطبائی قمی، کسروی را مرتد و خون‌آلود و مباح کردند. در فاصله سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰، پیوند محکمی بین این دو مرد برقرار بود. در این دوران، کاشانی مرجع تقلید فدائیان اسلام شد و فرمان‌هایش برای اعضا، التزام‌آور و غیرقابل رد شده بود. سازمان نواب صفوی، ۱۰ روز قبل از ترور کسروی، موجودیت و اهداف خود را در ۹ اسفند ۱۳۲۳ اعلام کرد. کاشانی یازدهم دی ماه

۱۳۲۶ در اعلامیه‌ای به تمام مسلمانان جهان در مورد تشکیل دولت اسرائیل هشدار داد. کاشانی همچنین مردم را به تظاهرات به نفع مردم فلسطین دعوت کرد. ۲۰ دی ماه سال ۱۳۲۶ سی هزار نفر از مردم تهران به دعوت ایشان در مسجد سلطانی اجتماع کردند، ولی دولت وقت که از فعالیت سیاسی و مذهبی ایشان بیمناک بود، با توسل به قوای انتظامی، از سخنرانی او در آن روز ممانعت کرد. او بار دیگر نیز در ۲۸ اردیبهشت سال بعد، اعلامیه‌ای صادر کرد و مردم را به اجتماع در روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۷ به همدردی با مسلمانان فلسطین فراخواند. پیش از این اجتماع یعنی در ۲۵ خردادماه همان سال منزل ایشان به دستور عبدالحسین هژیر، نخست‌وزیر وقت محاصره شد. کاشانی در آذر ۱۳۲۷، با همکاری محمود شروین و شمس قنات آبادی «مجمع مسلمانان مجاهد» را پایه‌ریزی کردند.

پس از حادثه تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ و معرفی سید ابوالقاسم کاشانی به عنوان عامل اصلی معرف این ترور، سرانجام در شب ۱۷ بهمن ماه ۱۳۲۷ طبق ماده ۵ قانون حکومت نظامی، کاشانی و دامادش را بازداشت و به قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد منتقل و از آنجا به بیروت لبنان تبعید کردند. با این حال کاشانی باز هم در انتخابات مجلس شورای ملی شرکت کرده و در ۲۱ فروردین ماه ۱۳۲۹، به نمایندگی مردم تهران را برای دوره شانزدهم انتخاب شد. در همان ماه وقتی رجبعلی منصور به نخست‌وزیری رسید، سیدجلال‌الدین تهرانی به نیابت از منصور در روز ششم فروردین ماه به احمدآباد رفت و با مصدق ملاقات کرد. دکتر مصدق اولین تقاضایی که از دولت جدید کرد، مسئله بازگشت کاشانی به ایران بود. تهرانی تقاضای دکتر مصدق را به اطلاع نخست‌وزیر رساند و به فوریت منصور شخصاً دکتر مصدق را ملاقات کرد و قول صریح داد که در مورد بازگشت کاشانی با شاه ملاقات و محترمانه از ایشان تقاضای بازگشت به ایران را نماید. روحانی، جبهه ملی، بازار و اصناف هم در تلگراف‌های متعدد خواستار بازگشت وی به وطن شدند. سید ابوالقاسم کاشانی پس از یک سال و چهار ماه که در لبنان به سر می‌برد، در روز ۲۰ خردادماه ۱۳۲۹ بنا به دعوت و اصرار دولت در میان شور و هیجان و استقبال و تظاهرات پرشکوه مردم تهران، وارد فرودگاه مهرآباد شد، چنین استقبالی تا آن تاریخ بی‌سابقه بود. پس از انتخابات مجلس شانزدهم از تبعید بازگشت. مصدق و سران جبهه ملی برای استقبال او به فرودگاه رفتند. در روز ورود وی از فرودگاه تا محله او «پامنار»، ۲۷ طاق نصرت بسته شد.

۳۸-۳- نهضت ملی شدن صنعت نفت

کاشانی در موفقیت و همگانی شدن نهضت نقش عمده‌ای ایفا کرد. موضع‌گیری کاشانی در مورد ملی شدن صنعت نفت، روحانیون به نام را به نفع آن برانگیخت. خوانساری، محلاتی و شاهرودی از جمله روحانیون دیگری بودند که به حمایت از ملی شدن صنعت نفت برخاستند. همچنین کاشانی، نقش فراوانی در به کنار زدن نخست‌وزیر، رزم آرا داشت. او ارتباطاتی تنگاتنگ با فداییان اسلام و نواب

صفوی داشت. پس از رزم آرا، ملی شدن نفت در مجلس به تصویب رسید و چند ماه بعد، دکتر مصدق مأمور تشکیل کابینه شد. با نخست‌وزیری مصدق، کاشانی طی پیامی که برای او فرستاد، مصدق را «برادر لایق و دانای» خود نامید و خوشحالی زایدالوصف خود را از نخست‌وزیری مصدق این‌گونه ابراز کرد:

«یا هو، جناب آقای دکتر مصدق، پس از استعلام از مزاج شریف نمی‌دانم چگونه زحمات و فداکاری‌های برادر کامکار و عزیزم را تقدیس کنم. صبح وقتی نور چشمی آقا مصطفی خبر مسرت بخش رئیس‌الوزرای حضرتعالی را آورد، من یقین حاصل کردم دعاها و التماس‌های این خادم اسلام در پیشگاه پروردگار قادر متعال اجابت شده است و پیروزی و سعادت از آن ملت گردیده است. در ختم کلام جز اینکه سعادت و سلامت و موفقیت برادر لایق و دانای خود را از پیشگاه احدیت مسئلت نمایم، توقع دیگری ندارم ایام به کام باد. سید ابوالقاسم کاشانی.»

در ۲۱ آذر ماه ۱۳۳۰ سید ابوالقاسم کاشانی برای تأیید مصدق میتینگ بزرگی برپا ساخت، سخنرانان این اجتماع مخالفان دکتر مصدق را مورد انتقاد قرار دادند. در ۲۳ دی ماه ۱۳۳۰ جبهه ملی نامزدهای خود را برای انتخابات وکلای تهران معرفی کرد. سید ابوالقاسم کاشانی نیز در ۱۸ بهمن ماه همان سال به نمایندگی دوره هفدهم مجلس شورای ملی از حوزه تهران انتخاب شد. زمانی که دولت مصدق در مضیقه اقتصادی قرار گرفت و اقدام به فروختن اوراق قرضه عمومی کرد، کاشانی از مردم درخواست کرد تا نسبت به خرید اوراق قرضه ملی اقدام کنند. سید ابوالقاسم کاشانی در پیامی خطاب به مردم آن‌ها را به خرید اوراق تشویق کرد و گفت:

«امروز است آن روزی که جهاد شما باید با بذل مال به عمل آید. خریداری اوراق قرضه بر ذمه آحاد ملت مسلمان است.»

نقطه عطف زندگی سیاسی کاشانی را می‌توان در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ جستجو کرد. در رویداد ۳۰ تیر او با نخست‌وزیری قوام مخالفت کرد و با نامه‌ای به دربار خواستار ادامه نخست‌وزیری دکتر مصدق شد. استعفای مصدق و آمدن قوام السلطنه، ملت را برانگیخت و کاشانی ضمن دعوت مردم به راهپیمایی علیه دولت قوام، در روز ۳۰ تیر طی بیانیه‌ای اعلام کرد که اگر لازم شود کفن پوش راه می‌افتد. او در پیامی خطاب به شاه گفت:

«به اعلیحضرت بگویند اگر بی‌درنگ دکتر مصدق بر سر کار برنگردد شخصاً به خیابان خواهیم رفت و دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم مستقیماً متوجه دربار خواهیم کرد.»

به دنبال اولین اعلامیه مخالفت سید ابوالقاسم کاشانی با صدارت قوام، بازار تهران از ۲۶ تیر تعطیل شد. تظاهرات گسترده مردم به درگیری منجر شد و حداقل ۶۹ تن کشته و ۷۵۰ تن مجروح بر جای گذاشت. طرفداران مصدق، خیابان‌های تهران و دیگر شهرستان‌ها را قبضه کردند. حدود ظهر ۳۰ تیر ۱۳۳۱، شاه با تلفن به مهندس رضوی، نماینده کرمان و نایب رئیس مجلس، اعلام کرد قوام معزول شد

۳۹-۳- پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱

در روز دوم مردادماه، در جلسه فوق العاده‌ای که مجلس شورای ملی تشکیل داد، قیام سی‌ام تیر ماه را «قیام مقدس» شناخت و شهدای آن روز را شهدای ملی نامید. همچنین لایحه تفویض اختیارات شش‌ماهه به دکتر مصدق را که بلافاصله پس از عزل قوام مجدداً به نخست‌وزیری رسیده بود، تصویب کرد و توأم با این لایحه، اختیارات نظامی نیز به او واگذار شد و همچنین مجلس شورا، سید ابوالقاسم کاشانی را به جای دکتر حسن امامی که وابسته به دربار بود به ریاست مجلس برگزید. کاشانی پس از ۳۰ تیر که به ریاست مجلس هم رسیده بود به نوعی خود را در دولت شریک می‌دانست. عریضه نوپسی و نامه نوپسی‌های او در عزل و نصب مقامات کشوری و توصیه‌های گاه‌وبیگاه کاشانی، عرصه را برای بروز اختلافات بارزتر و وسیع‌تر می‌نمود. بنا بر روایتی تا آخر آذرماه ۱۳۳۱، هزار و پانصد توصیه از کاشانی و فرزندان او در وزارتخانه‌ها جمع‌آوری شده بود. وزیر کشور مصدق نیز ۵۸ فقره از این توصیه‌نامه‌ها را که از صدور پرونده وکالت، اجازه دفتر ازدواج، استخراج معدن نمک و فرمانداری ماکو تا انتخابات خلخال و ریاست شهربانی کرج هست، تنظیم و چاپ نموده‌است.

در این باره گفته می‌شود که مصدق به کاشانی گفته بود: «آقا، توصیه این و آن را نفرمایید. در شان شما نیست و در جامعه هم انعکاس نامطلوب دارد و مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. اگر نظرات اصولی دارید با دولت در میان بگذارید تا رفع مشکلات شود. اصلاً گیریم که این مسائل درست بوده. اینها در درجه دوم اهمیت است. آیا شما در خط اساسی نهضت ملی انحرافی می‌بینید؟ اگر هست بگویید اصلاح کنم و اگر نکردم بگویید از کارها کناره بگیر؛ و الا برای مسائل جزئی که نمی‌توانیم اختلاف داشته باشیم.» حسین فاطمی نیز نقل می‌کند: «دکتر مصدق هم به‌طور عجیب نسبت به این مسائل حساس بود و غالباً از مداخلات آقا و اطرافیان شان گله داشت و دو سه مرتبه هم کار به جاهای باریک کشید.»

تایمز لندن مقاله‌ای درباره‌ی کاشانی نوشته بود و مجله خواندنیها آن را ترجمه کرده بود. در این مقاله کاریکاتوری از سر کاشانی روی تنه شیر چاپ شده و آمده بود که کاشانی آن چنان شخصیتی است که یک اشاره او نه تنها ایران که خاورمیانه را به اعتصاب می‌کشد. چند بیت شعر هم زیر کاریکاتور آمده بود. مصراع‌های اول این بود که استعمار چین و چنان می‌کند و مصراع دوم بیت‌ها این بود: «شیر پامناز اگر بگذارد». این شماره مجله را به مقدار زیاد چاپ کرده بودند و مجله‌ها را کنار تَشک حاج آقا گذاشته بودند و سیل جمعیتی که به دیدار حاج آقا می‌رفتند و دست آقا را می‌بوسیدند به دریافت یک نسخه مجله نائل می‌شدند و از زبان آقا می‌شنیدند که می‌گفت: «بیسواد. برو این مقاله رو بخون ببین چی نوشته.»

همچنین نقل است در اوج سر زدن این گونه رفتارها از کاشانی، یکی از مذهبپوین به پیش او رفته بود تا نگرانی خود را از اختلاف در نهضت بیان کند. کاشانی به او گفته بود: «نگران نباشید. تا من هستم هر چوبی را که جای مصدق بگذارم کار او را خواهد کرد.»

او دربارهی خود می‌گفت: «من سرمایه مملکت هستم. فقط رهبر مسلمین ایران نیستم، مرا همه مسلمانان جهان به رهبری قبول دارند.»

از سوی دیگر حساسیت و رقابت یک طرفه‌ای که میان کاشانی و سید حسین طباطبایی بروجردی ایجاد شده بود، برای کاشانی که همواره می‌خواست خود را رهبر و زعیم مسلمانان جهان ببیند همواره تنش‌زا بود. وجود سید حسین طباطبایی بروجردی به مثابه مانعی همیشگی در برابر کاشانی بود تا رؤیای رهبری هم‌زمان در دو جبهه سیاسی و دینی را اگر آرزویی محال نیابد، لااقل دور از دسترس ببیند. هرچند که هر دوی این مراجع، در جریان سرنگونی مصدق، به شاه نزدیک بوده و از بازگشت او حمایت کردند. بنا به گفته داماد سید حسین طباطبایی بروجردی: «آقای کاشانی روی کاناپه نشسته بود. سلام کردم. آقای کاشانی گفت: علیکم‌السلام، کجا بودی، چه کار می‌کنی؟ دعوت کرد کنارش نشستم. گفت: بی سواد لُره چه کار می‌کند؟ منظورش آقای بروجردی بود. اگر این را من به آقا منتقل می‌کردم دیگر خیلی بد می‌شد. به آقای کاشانی گفتم: آقا بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد. ایشان خیلی ناراحت شد و دیگر تا آخر مجلس با من حرف نزد.»

۴۰-۳- رابطه کاشانی با دربار

علینقی عالیخانی در خاطرات خود راجع به اختلافات میان کاشانی و مصدق می‌گوید: «تا ۳۰ تیر که در واقع می‌شود آخرین سال حکومت مصدق، کاشانی نفوذ چندانی نداشت. مردم هم به خاطر هیجان ملی شدن نفت این را پذیرفته بودند اما در ۳۰ تیر بود که کاشانی عامل خیلی مهمی شد، یعنی برگشتن او خیلی اثر گذاشت که مردم بریزند توی خیابان‌ها؛ البته اعضای حزب توده هم به خیابان‌ها ریختند ولی کافی نبود. کاشانی مردم را ریخت توی خیابان‌ها. این است که از آن به بعد کاشانی قدرت گرفت ولی دومرتبه میانه کاشانی و مصدق به هم خورد. مصدق یکی دوماه اول این جریان را تحمل کرد، بعد دومرتبه کاشانی را کنار گذاشت و بعد هم میانه‌شان به کلی به هم خورد. دومرتبه کاشانی رفت با دربار ساخت؛ به همین دلیل هم بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از طرف دربار با کاشانی خیلی با احترام رفتار می‌شد و وقتی هم بیمار شد، خیلی حواسشان به این بود هر دکتري را که مایل است در اختیارش باشد، یعنی رابطه خوبی با آن‌ها نگه داشته بود.»

۴۱-۳- درگیری با مصدق بر سر اختیارات ویژه و همه‌پرسی

پس از درخواست تمديد اختیارات، کاشانی به مبارزه علنی با مصدق پرداخت و ضمن مخالفت با تمديد قرارداد آن را «جاه طلبانه» و مصدق را پنهان در پشت نقاب تزویر و آزادی‌خواهی مستبدی

که می‌خواهد به دوران قبل از مشروطه برگردد «شر، خودسر»، «یاغی، طاغی» و «کسی که به خیال خداوندگاری افتاده‌است» خواند

«ملت ایران، من از پشت نقاب تزویر و آزادیخواهی ناگهان در یافتم که به زودی فکر نا پاک دیکتاتوری سیل خود سری از دامنه هوی و هوس خویش سرازیر نموده و قصد دارد نهال آزادی و مشروطیت ایران را از بن بر کند. فریاد آزادی ایران که ۵۰ سال شب و روز این خیال شوم اسارت ایران را در مغز خویش پرورش داده بود در سر راه خود مانعی را دید که نه تنها به هیچ قیمت در مقابل افکار مالیخولیایی او تسلیم نمی شد بلکه او را تخدیر و تضییع نمود بر احدی پوشیده نیست که رئیس دولت بر خلاف قانون اساسی در صدد است ایران را به حکومت استبداد بازگرداند ولی من به شما می‌گویم بر خلاف آن یاغی طاغی که در کشور مشروطه ایران به خیال خداوندگاری افتاده‌است، مشروطه ایران نخواهد مرد. روح پاک پیغمبر اسلام اجازه نخواهد داد ملتی مسلمان و مستقل با چنین افکار پست و اهریمنی تسلیم بیگانگان شود و آن شر خودسر که در راه بد کاری و خیال ایجاد دیکتاتوری قدم بگذارد محکوم به شکست و تسلیم چوبه دار خواهد شد.»

کا شانی طی اعلامیه دیگری به سختی به مصدق حمله کرد و او را کسی خواند که «هرچه کرده به مصلحت و نفع اجانب بوده‌است»:

«ملت غیور ایران اکنون ۲۸ ماه است که ایشان زمامدار است و در تمام این مدت یک قدم مفید به حال شما که بتوان اسم آن را برد برداشتند. هر روز وعده‌های بزرگ می‌دهد و فردا عذر می‌آورد. ساعت به ساعت راه را برای تحکیم دیکتاتوری و حکومت فردی و خود سری هموار ساخته‌است. مصدق خوب می‌داند اگر با آزادی به رای ملت رجوع کند ۹۷ درصد مردم علیه او رای می‌دهند. شما هموطنان عزیز می‌بینید که تا امروز چه کسی به نفع اجانب قدم برداشته و آنچه تا امروز کرده مستقیماً به مصلحت اجنبی و زیان مملکت بوده‌است.»

او هم‌چنین شاه را «مرد تربیت شده عاقل» و «مردی معقول تحصیل کرده و با تحصیلات» خواند و گفت: «عقیده من این است که ایران سالیان دراز است که حساسیت سلطنت دارد و فی‌الحقیقه وجود شاه یک جهت جامعی برای جمع‌آوری کلیه طبقات مردم به دور این مرکز ثابت است.» کا شانی پس از کودتا نیز در مصاحبه‌ای گفت: «ریاست مجلس در شان من نبود و من از این جهت این مقام را پذیرفتم که جلو فعالیت‌هایی که مصدق می‌خواست شروع کند و یک سال بعد شروع کرد را بگیرم.»

کا شانی با همه پرسید دکتر مصدق شدیداً به مخالفت برخاست و گفت: «شرکت در رفرا دوم خانه برانداز که با نقشه اجانب طرح‌ریزی شده، مغضوب حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه و حرام است.» البته مردم در انتخابات شرکت کردند و با اکثریت آرا رأی به انحلال مجلس دادند.

۴۲-۳- کاشانی و زاهدی

در حالی که دولت مصدق حکم جلب سرلشکر زاهدی، متهم اصلی پرونده قتل افشارطوس، را صادر کرده بود، کاشانی وارد قضیه شد و به وسیله میرا شرافی او را به مجلس آورد و در معیت خویش نشاند. به نوشته روزنامه کیهان زاهدی که در پناه کاشانی و مجلس مصونیتی سیاسی می‌یافت، در آنجا متح صن شد و «سید ابوالقاسم کاشانی از او به گرمی استقبال نمود و از مزاحمت‌هایی که تاکنون برای وی فراهم شده اظهار تاسف کرده و خدمات او به نهضت ملی را ستود.»

کاشانی در مجلس با زاهدی روبوسی کرد، او را در اتاق هیئت رئیسه سکنی داد و به او گفت که تا هر وقت که می‌خواهد در مجلس باشد هم‌چنین به کارکنان مجلس دستور داد تا از این «مهمان عزیز» پذیرایی کنند چرا که ایشان در اینجا «حق آب و گل دارند.»

کاشانی که پیشتر از زاهدی با عنوان کسی که «با ما دوست هستند و ما هم با ایشان کمال دوستی را داریم.» یاد کرده بود، در روزهای کودتا صمیمیتی دوچندان با وی یافت. زاهدی دو ماه و نیم در مجلس ماند و با استفاده از مصونیت ایجاد شده با فراغ بال سرگرم رایزنی با مخالفان مصدق و هماهنگی برای اجرای کودتا شد.

در ۲۵ خرداد ۱۳۳۲ نیز ملاقاتی میان کاشانی و زاهدی انجام شد. در این ملاقات که حدود ۴۵ دقیقه طول کشید و مظفر بقایی، میرا شرافی و حمیدیه نیز در آن حضور داشتند، «سید ابوالقاسم کاشانی حمایت بی‌دریغ خود را از ایشان و سایر کسانی که جان‌شان به علت مبارزه با دیکتاتوری مصدق در خطر است ابراز داشتند.» فضل‌الله زاهدی تا ۲۹ تیر در مجلس بود و بعد از آن مجلس را ترک کرد و تا کودتای ۲۸ مرداد در خفا به سر می‌برد. سرلشکر نادر باتمانقلیچ از افسران کودتاجی که پس از ۲۸ مرداد به سمت ریاست ستاد ارتش رسید، در جریان محاکماتش پس از انقلاب ۱۳۵۷ به نقش سید ابوالقاسم کاشانی اشاره‌ای کرد و گفت:

«در اوایل سال ۳۲ به خدمت سید ابوالقاسم کاشانی مشرف شدم، حضرت از جریان سیاسی کشور متأثر بودند و دعا می‌کردند که مملکت نجات پیدا کند و به من گفتند تلاش کنید مملکت از این وضع نجات پیدا کند. پس از کودتای ۲۸ مرداد وقتی رئیس ستاد شدم با فرزند سید ابوالقاسم کاشانی تماس گرفتم و جریان را به او گفتم و نظر آیت‌الله را خواستم. آقا مصطفی از قول سید ابوالقاسم کاشانی گفتند چه بهتر که شما را انتخاب کردند. در اوایل شهریور ۳۲ وقتی خدمت کاشانی شرفیاب شدم ایشان مرا به گرمی پذیرفتند و نسخه‌ای از فرمان حضرت علی را به من دادند و فرمودند این دستورات را نصب العین قرار دهید.»

آن طور که از شواهد و قرائن برمی‌آید، کرمیت روزولت مقدار ۱۰/۰۰۰ دلار در پاکت گذاشته و داده‌است تا از طریق احمد آرامش برای همکاری در کودتا به دست کاشانی برسد. مارک گازبوروسکی می‌نویسد:

«صبح روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) دو تن از مأمورین سیا به نام‌های بیل هرمن و فرد زیمرمن با احمد آرامش ملاقات کردند و مبلغ ۱۰ هزار دلار در اختیار او گذاشتند تا به کاشانی بدهد. چنین به نظر می‌آید که کاشانی ترتیب آن را داد که یک گروه ضد مصدق از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه شود.»

مهندس حسینی زاویه‌ای دیگر از رابطه پنهانی کاشانی و آمریکایی‌ها را در فروپاشی دولت ملی دکتر مصدق نقل می‌نماید:

«هندرسون قبل از این که روز ۲۷ مرداد به خانگی مصدق بیاید خانگی کاشانی بوده است.»
 پرواند آبراهامیان معتقد است که آمریکایی‌ها برای تضعیف مصدق به کاشانی نزدیک شدند و به اختلافاتش با مصدق دامن زدند ولی به احتمال زیاد در لحظه آخر از او استفاده نکردند. او می‌گوید: «من خیلی تردید دارم که کاشانی در کودتا شرکت داشته باشد، نه برای این که با طرح کودتا مخالف بوده بلکه به این خاطر که بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها آنقدر به کاشانی اعتماد نداشتند که بخواهند او را وارد جوانب فنی طرح کودتا بکنند.»

کاشانی روی کار آمدن دولت کودتا را «سبب مسرت» دانست و ضمن تبریک به زاهدی گفت: «جای مسرت است که دولت جناب آقای زاهدی که خود یکی از طرفداران جبهه ملی بوده، تصمیم دارند که شرافتمندانه از حیثیت و آبروی ایران دفاع نموده و در راه صلاح و افق ملت حداکثر فداکاری را بنمایند.»

کاشانی هم‌چنین در مصاحبه با روزنامه‌ی المصری گفت: «من از ژنرال زاهدی مادام که به منفعت ایران قدم برمی‌دارد پشتیبانی می‌کنم ... هر وقت که به نظرم برسد او بر خلاف مصلحت ایران عمل می‌کند با او مخالفت می‌کنم. تا این لحظه راجع به کار او نمی‌توان قضاوت کرد.»
 دو روز پس از کودتا نیز کاشانی و زاهدی با یکدیگر در منزل آقای مقدم در دزاشیب ملاقات کردند. این ملاقات‌ها تا مدتی ادامه داشت. جریان دیدارهای ۳۱ شهریور، ۱۸ مهر، ۲ آبان و ۲۳ آذر سال ۱۳۳۲ در مطبوعات آن دوره درج گشته‌اند.

۴۳-۳- نظرات کاشانی نسبت به مصدق پس از کودتا

او در پاسخ به سؤال اخبار الیوم مبنی بر اینکه به نظر شما بزرگ‌ترین اشتباه مصدق کدام است؟ گفت: «پایمال کردن قانون اساسی و عدم اطاعت از اوامر شاه». او هم‌چنین اشتباه بزرگ مصدق را تلاش برای برقراری جمهوریت شمرد و گفت: «مصدق برای برقراری جمهوریت می‌کوشید. او شاه را مجبور کرد ایران را ترک کند؛ اما شاه با عزت و محبوبیت چند روز بعد برگشت. ملت شاه را دوست دارند.»

کاشانی در جواب روزنامه‌ی المصری که پرسیده بود آیا عقیده دارید مصدق مستحق همین سرنوشتی بود که به او رسید؟ گفت: «خداوند عادل است و آنچه امروز بر مصدق گذشته است

نتیجه‌ی عدل خداوندی است.» او هم‌چنین در مصاحبه با اخبارالیوم مصدق را به مرگ محکوم کرد: «این مصدق راه را گم کرده و مستحق چنین عاقبتی بوده است. تمام هم و غم او این شده بود که مردم فریاد بزنند زنده باد مصدق. مصدق به من و کشورش خیانت کرد. طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش خیانت کند مرگ است.» کاشانی نه تنها تمامی زحمات دکتر مصدق را به زیر سؤال برد، که پا را فراتر گذاشته او را به داشتن جنون متهم کرد: «مصدق برای کشور کاری نکرد. نه یک خرابی را تعمیر کرد نه خیابانی را افتتاح کرد نه خزانه را نجات داد و نه ملت را متحد ساخت. حتی در مورد نفت که او ادعا داشت صاحب فکر ملی ساختن می‌شد اگر این اتحادی که من در صفوف ملت به وجود آوردم نبود هرگز ملی نمی‌شد. او خیانت کرد. به من و کشور خیانت کرد. قبل از اینکه من با مصدق مخالفت کنم، ملت با او بود ولی پس از اینکه من با او مخالفت کردم ملت از دور او پراکنده شدند.» «مقام و کرسی صدارت مصدق را مسحور کرده بود. او دستخوش نوعی جنون شده بود.»

۴۴-۳- پس از کودتا

کاشانی در دوران زاهدی به مرور خانه‌نشین شده و لب به شکایت گشوده و گفت: «آزادی جز برای عمال انگلیس نیست. مطبوعات و نشریات ملی هیچگونه اظهار عقیده ندارند و همه توقیف‌اند. بسیاری از میلیون و آزادیخواهان متدین در زندان‌ها بسر می‌برند. این اختیارات را چه کسی به آقای زاهدی داده که این دیکتاتوری شدید و قرون وسطایی را با مردم شریف ایران می‌نماید؟» «حیف که رادیو در اختیار من نیست که از افکار مردم و احساسات پاک این ملت استفاده کنم.»

در تاریخ ۲۷ دی ۱۳۳۴، چهار تن از سران فدائیان اسلام، نواب صفوی، خلیل طهماسبی، مظفر علی ذوالقدر و سید محمد واحدی تیرباران و عده‌ای دیگر هم به زندان محکوم گردیدند. روز بعد از اعدام نواب صفوی و یارانش، پنجشنبه ۲۸ دی ماه سید ابوالقاسم کاشانی به جرم دخالت در قتل رزم آرا احضار و پس از سه ساعت بازجویی توقیف شد.

در رابطه با دستگیری کاشانی روزنامه کیهان مورخ ۱۷ دی ۱۳۳۴ چنین نوشت: "آیت الله بهبهانی طی عریضه‌ای به حضور ملوکانه در مورد احضار سید ابوالقاسم کاشانی به دادرسی ارتش و ساطت کرده‌اند که امر فرمایند از احضار سید ابوالقاسم کاشانی به دادرسی ارتش صرفنظر گردد که وقعی نگذارده نشد، اما ایشان پس از دستگیری در روز چهارشنبه ۱۰ دی ۱۳۳۴ جهت ادای توضیحات درباره قتل رزم آرا به دادرسی ارتش، احضار و پس از اولین بازجویی که در ساعت ۷:۳۰ دقیقه با حضور سرلشکر آزموده و سرتیپ کیهان خدیو و سروان شاداب شروع شد و ذیل حکم بازداشت خود را که به امضای سه نفر مذکور بود با نوشتن "رؤیت شد" امضا و به نوشته روزنامه کیهان، در اتاق مجاور زندان دکتر مصدق در لشکر زرهی زندانی شد." در ۲۸ دی ۱۳۳۴ سید ابوالقاسم کاشانی به سرلشکر آزموده چنین نوشت: «تیم سار آزموده، پس از سلام، روز گذشته چون سؤالات و جواب‌های اینجانب، نقطه ضعفی نداشته و این که جنابعالی و آقای تیمسار کیهان خدیو، قرار

بازداشت را مرقوم داشتند و اینجانب اعتراضی ننمودم فعلاً زحمت می‌دهم قرار بازداشت هیچ گونه موجبی ندارد و معترض هستم.» هیئت دادرسان دادگاه عادی شماره ۲ دادرسی ارتش در تاریخ شنبه ۳۰ دی خارج از نوبت جلسه‌ای تشکیل داده و اعتراض سید ابوالقاسم کاشانی را وارد ندانستند.

روز سه‌شنبه ۳ بهمن، حائری‌زاده اعلام تحصن در مجلس کرد و گفت که تا زمانی که تکلیف پرونده قتل رزم‌آرا روشن نشده در تحصن باقی خواهد ماند. از سوی مقامات روحانی تلاش فراوانی برای نجات سید ابوالقاسم کاشانی آغاز شد، بنا بر نوشته روزنامه اطلاعات در روز سوم بهمن ۱۳۳۴، آیت‌الله بروجرودی به وسیله قائم‌مقام‌الملک از شاه در مورد سید ابوالقاسم کاشانی خواستار بذل توجه شد و شاه نیز پاسخ داده بود که تا آن حدود که قانون و مقررات در وظایف سلطنت مقرر داشته برای تأمین نظر حضرت آیت‌الله اقدام خواهد شد. جنجال این جریان به مجلس کشیده شد و بین سرلشکر وثوق وزیر جنگ و حائری‌زاده درگیری شدیدی به وجود آمد. سرانجام در ۲۳ اسفندماه سید ابوالقاسم کاشانی، دکتر بقایی، محمود نریمان، کریم‌آبادی و هشت نفر دیگر از متهمان به معاونت در قتل سپهبد رزم‌آرا با قید التزام که از حوزه قضایی تهران خارج نشوند، آزاد شدند و موضوع، موقتاً از صورت حادی که داشت، خارج شد.

۴۵-۳- مرگ کاشانی

در مهر ۱۳۴۰، کا شانی به بیماری پرو ستات مبتلا شد و در بیمار ستان بستری شد. خانواده او، با مشورت با دولت، تصمیم گرفتند او را به آلمان بفرستند. بلافاصله، تصمیم گرفته شد که به جای آن یکی از بهترین پزشک‌های فرانسوی به تهران آورده شود. پس از معاینه بیمار، دکتر تصمیم گرفته که به عمل جراحی نیازی نیست. چند ماه بعدتر، کا شانی دوباره بیمار شد، ولی این بار به بیماری حاد برونشیت مبتلا گشت. شاه او را در خانه‌اش ملاقات کرد. در ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ کاشانی درگذشت. در مراسم تشییع جنازه‌اش، علاوه بر عامه مردم، سیاستمداران و روحانیون بسیاری شرکت کردند. پیکر وی در رواق کاشانی نزدیک حرم شاه عبدالعظیم دفن شد.

۴۶-۳- کودتای ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد، کودتایی است که با طرح و حمایت مالی و اجرایی سرویس اطلاعات مخفی بریتانیا (اس آی اس) و آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و با همراهی ارتش شاهنشاهی ایران و کمک طرفداران محمدرضا پهلوی و پشتیبانی مخالفان محمد مصدق مانند سید ابوالقاسم کاشانی با هدف سرنگونی دولت قانونی محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد. در آمریکا از آن به نام عملیات آژاکس (به انگلیسی: Operation Ajax) نیز یاد می‌شود.

۴۷-۳- محمد مصدق نخست‌وزیر ایران در سال ۱۳۳۰ (خورشیدی)

کودتای ۲۸ مرداد از بحث برانگیزترین رخدادهای تاریخ معاصر ایران به‌شمار می‌رود و صف‌بندی‌های سیاسی جدی میان طیف‌های مختلف درباره آن وجود دارد. طرفداران محمدرضا پهلوی، نخست‌وزیر وقت را به نقض قانون اساسی مشروطه متهم و از برکناری او توسط شاه با همراهی ارتش دفاع می‌کنند. آن‌ها نقش دولت‌های خارجی در این رویداد را مردود دانسته و این کودتا را «قیام و رستاخیز ملی» می‌نامند.

در ۱۹ اوت سال ۱۹۵۳ برابر با ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی کودتایی نظامی با رهبری سرلشکر فضل‌الله زاهدی با درخواست مستقیم بریتانیا و دخالت مستقیم افسران اطلاعاتی آمریکا و نفرت لج‌ستیک سفارت آمریکا و حمایت دولت ایالات متحده آمریکا سرنگون شد. کودتا ضد دولت مصدق پس از آن امکان‌پذیر شد که ابتدا دولت آمریکا طی عملیاتی به نام «عملیات آژاکس» ایران را در آشوب و هرج و مرجی فروبرد که راه را برای سقوط مصدق هموار کرد. در آن زمان دولت آیزنهاور در آمریکا نگران آن بود که این طرح به بیراهه کشیده شود و نیروهای حزب توده با بهره‌جویی از ناامنی قدرت را در دست بگیرند.

۴۸-۳- جنگ جهانی دوم و بی‌ثباتی

در تابستان سال ۱۳۲۰ در میانه جنگ جهانی دوم، نیروهای بریتانیا و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی وارد ایران شدند. رضا شاه پهلوی عملاً از ایران تبعید شد و محمدرضا شاه به جای پدر بر تخت شاهی نشست. بی‌اقتداری نسبی پادشاه تازه و در حقیقت برپایی محدود اصول مشروطیت، به‌ویژه در سال‌های ابتدایی، به تغییرات سریع در عرصه سیاسی و لغزش نهادهای قدرت بنیاد شده در زمان رضا شاه، مانند ارتش، دامن می‌زد. در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰، یعنی دهه نخست پادشاهی محمدرضا پهلوی، نخست‌وزیر حدود پانزده بار عوض شد. افرادی چون احمد قوام (قوام السلطنه)، علی سهیلی، محمد ساعد مراغه‌ای، ابراهیم حکیمی و عبدالحسین هژیر در این دوران به مقام نخست‌وزیری رسیدند.

از سوی دیگر، با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم طرز فکر و پیروی از جنبش‌های استقلال‌جو و ضد امپریالیستی در دنیا رو به گسترش بود و در ایران نیز نگاه ملی‌گرایانه جایگاه ویژه‌ای در سیاست ایران پیدا می‌کرد.

۴۹-۳- جبهه ملی ایران و مصدق

در سال ۱۳۲۷، جبهه ملی ایران با ائتلاف طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی که شاید تنها در نگاه ملی‌گرایانه خویش مشترک بودند، تأسیس شد که پایه اصلی این جبهه دکتر محمد مصدق بود. در ۱۳۲۲ خورشیدی (۱۹۴۴ میلادی) ملی‌گرایان، دکتر محمد مصدق ۶۵ ساله را، که به علت مخالفتش با حکومت رضا شاه در زمان سلطنت او در تبعید به سر می‌برد، رهبر تازه‌ای برای خود یافتند. از دو نیروی محرک مصدق یکی دشمنی سیاسی با بیگانگان و دیگری کینه نسبت به نظام دیکتاتوری پهلوی بود. در مهر ۱۳۲۲ (اکتبر ۱۹۴۴ میلادی) مصدق در سخنرانی مجلس شورای ملی خود درباره‌ی «موازنه منفی» این طرح را پیشنهاد کرد که تا نیروهای بیگانه در ایران وجود دارند نباید به هیچ دولت خارجی‌ای امتیاز استخراج نفت داده شود. در ۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۴۹ میلادی) وی جبهه ملی ایران را تشکیل داد که نهضتی متشکل از ملی‌گرایان بورژوا، روشنفکران چپ غیر عضو حزب توده ایران، خوانین قشقایی (ناصر، محمدحسین و خسرو قشقایی) که ریاست ایل قشقایی را برعهده داشتند و افراد طبقه دینی (مشمول بر گروه متعصب افراطی راست) و بازرگانان بودند. هر یک از این گروه‌ها برای خود دلیل خاصی برای ترس از بازگشت دیکتاتوری سلطنتی داشتند.

رویارویی دکتر مصدق با بریتانیا در آغاز دهه ۳۰ خورشیدی موضوع تازه‌ای نبود. در سال ۱۳۰۲، در دوره تصدی وزارت امور خارجه ایران در کابینه حسن پیرنیا نیز، مصدق با آنچه بریتانیا منافع خود در ایران می‌دانست، به مخالفت پرداخته بود.

۵۰-۳- قانون ملی شدن صنعت نفت

ظهور مجدد و مؤثر مصدق در عرصه سیاست ایران تنها پس از اشغال کشور و برکناری رضا شاه از پادشاهی ممکن شد. در نخستین انتخابات پس از رضا شاه (دوره چهاردهم مجلس شورای ملی)، مصدق بیشترین رأی را در تهران به دست آورد و با تلاش او طرحی در مجلس تصویب شد که به دولت اجازه نمی‌داد بدون تصویب مجلس درباره‌ی نفت خام با خارجی‌ها مذاکره کرده، به کشوری امتیاز دهد.

یکی از نقاط مهم زندگی سیاسی محمد مصدق انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی بود که تقلب‌های گسترده در آن، برخی ملی‌گرایان را بیش از پیش به هم نزدیک کرد. جبهه ملی توسط ۱۹ نفر از افراد روزنامه‌نگار و نماینده مجلس و فعال سیاسی مانند محمد مصدق، کریم سنجابی، حسین فاطمی، حسین مکی و مظفر بقائی پایه‌گذاری شد که ورودشان به مجلس شورای ملی

شانزدهم (در دور دوم انتخابات) راه را برای تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت هموار کرد و سرانجام به رهبری مصدق، ملی سازی صنعت نفت ایران از طرح به قانون بدل شد. جو میهن دوستی و بیگانه ستیزی در ایران بالا گرفته بود و ترور نخست وزیر وقت، سپهبد حاج علی رزم آرا به دست فدائیان اسلام زنگ خطر دیگری بود هم برای محمدرضا شاه، هم برای کسانی که «خائن» و «مزدور بیگانه» نامیده می شدند. حسین علاء هم که به جای نخست وزیر مقتول، سپهبد حاج علی رزم آرا نشست، چاره ای جز برخاستن زود هنگام و سپردن کرسی نخست وزیری به مصدق نیافت.

۵۱-۳- تلاش های نافرجام بریتانیا

نگرانی و برنامه اصلی دولت مصدق به اجرا در آوردن قانون ملی شدن صنعت نفت و برگزاری انتخابات آزاد بود. از آن پس گفتگوهای پی در پی بریتانیایی ها و میانجیگری آمریکایی ها بی نتیجه ماند و حتی شکایت بریتانیا به دیوان بین المللی دادگستری (دیوان لاهه) و شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز تأثیری بر روند ملی شدن نفت ایران نگذاشت. مصدق در لاهه و نیویورک به دفاع از حق مالکیت مردم بر منابع سرزمین خود پرداخت.

پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در ایران دکتر مصدق به نخست وزیری رسید. او برنامه خود را اجرای این قانون و نیز اصلاح قانون انتخابات اعلام کرد. گفتگوها با شرکت نفت ایران و انگلیس آغاز شد. در شصتمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آرشیو امنیت ملی آمریکا اسنادی را منتشر کرد که با نشان دادن نقش آژانس اطلاعات مرکزی (سیا) در رهبری کودتا، آن را بخشی از فعالیت سیاست خارجی آمریکا به شمار آورد. شرکت ملی نفت ایران آماده پذیرش ملی شدن نفت ایران نبود و همچنان بر ادامه قرارداد ۱۹۳۳ اصرار داشت. دکتر مصدق همکاری با شرکت نفت ایران و بریتانیا را متوقف کرد و کارشناسان و مدیران این شرکت ناچار به ترک ایران شدند.

دولت بریتانیا از ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد. شورا رسیدگی به این شکایت را به دیوان بین المللی دادگستری (دیوان لاهه) ارجاع کرد. دکتر مصدق دادگاه بین المللی را برای رسیدگی به این مسئله که امری مربوط به حق حاکمیت ایران بود صالح ندانست. دیوان نیز بالاخره به عدم صلاحیت خود رأی داد. بدین ترتیب بریتانیا و شرکت نفت ایران که نتوانستند از مجرای قانونی بین المللی با ملی شدن نفت ایران مقابله کنند به اقدام در ایران پرداختند و مخالفان مصدق در ایران را متشکل و هماهنگ کردند و با صرف پول، چهره هایی را که در آغاز نهضت ملی شدن نفت با مصدق همراه بودند، به چالش با او کشاندند. هدف بریتانیا و شرکت نفت ایران برکناری مصدق به صورتی دنیا پسند و از طریق مجلس شورای ملی و افزایش فشار داخلی بود. دکتر مصدق توانست در مقابل این فشارها نیز پایداری کند.

مصدق سعی کرد تا با شرکت نفت ایران و انگلیس مذاکره کند ولی شرکت پیشنهاد مصالحه او را رد کرد. طرح پیشنهادی مصدق برگرفته از مصالحه سال ۱۹۴۸ بین دولت ونزوئلا و شرکت کروئل سود حاصل از نفت را به صورت ۵۰-۵۰ بین ایران و بریتانیا تقسیم می کرد.

۵۲-۳- همکاری بریتانیا و آمریکا

طبق قرارداد ۱۹۳۳، شرکت نفت ایران و انگلیس انحصار نفت ایران را در دست خود داشت. اما این فعالیت پر سود مدت‌ها مورد نظر شرکت‌های نفتی آمریکایی نیز بود و آن‌ها منتظر بودند که امکانی برای ورود به عرصه نفت ایران پیدا کنند.

در تحولات تاریخی دهه‌های ۲۰ و ۳۰ خورشیدی ایران، دولت‌های بریتانیا و سپس آمریکا نقش بسیار مهم ولی در عین حال متفاوتی بازی کردند. بزرگ‌ترین دغدغه بریتانیایی‌ها در ایران، منافع مالی یا به عبارت دیگر، منابع نفتی بود. پدیده حضور بریتانیایی‌ها در ایران موجب نفوذ آن‌ها در لایه‌های مختلف اجتماع و سیاست ایران شده بود و به خطر افتادن منافع آنان در حقیقت منافع گره خورده برخی ایرانی‌ها را نیز به خطر می‌انداخت. در مقابل، حضور آمریکایی‌ها در ایران، تازه بود. نفت ایران در اندازه‌ای نبود که برای آمریکا حیاتی باشد. به همین جهت نیز آمریکا تا سال ۱۳۳۲ خورشیدی (۱۹۵۳ میلادی) هوادار ملی شدن نفت ایران بود. مهم‌ترین دلیل آن افزایش بی‌سابقه کمک‌های مالی دولت آمریکا در دوران نخست‌وزیری مصدق به ایران بود.

ولی بریتانیایی‌ها برای همراه کردن آمریکایی‌ها در مورد کودتا سعی در قوی جلوه دادن احتمال به قدرت رسیدن کمونیست‌ها داشتند. اسناد منتشر شده وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا به خوبی نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها در ایران بیش از هر چیز نگرانی‌های ژئواستراتژیک داشتند. این اسناد نشان می‌دهند که حضور شوروی در همسایگی ایران، حساسیت ویژه‌ای در دولت‌های آمریکا پس از جنگ جهانی (هری ترومن و دوايت آیزنهاور) ایجاد کرده بود. دست کم سه سال پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آمریکایی‌ها برنامه جامعی برای مقابله با «تهدید کمونیسم» در ایران داشتند.

یرواند آبراهامیان در کتاب خود این دیدگاه رایج را که کودتا را در چهارچوب جنگ سرد تحلیل می‌کند به چالش کشیده و در برابر آن شالوده تحلیل خود را بر پایه مناقشه امپریالیسم-ناسیونالیسم و اقتصاد توسعه یافته-اقتصاد مبتنی بر صادرات مواد خام، قرار می‌دهد و در این راه از اسناد منتشر شده شرکت نفت ایران و انگلیس و وزارت امور خارجه بریتانیا بهره می‌برد.

۵۳-۳- هری ترومن

در واقع کشمکش اصلی و حل‌ناپذیر میان ایران و بریتانیا در مناقشه نفتی بحث «کنترل» بود و آمریکا نیز از ابتدا در این زمینه با بریتانیا همدست بود. در این راستا سیاست دولت‌های آمریکا و بریتانیا پذیرش «لفظی» ملی شدن صنعت نفت در نظر و تداوم کنترل ارسال نفت به بازارهای جهانی در عمل بود.

در دوران ریاست جمهوری ترومن، تلاش‌های دولت محافظه کار وینستون چرچیل در بریتانیا برای همراه ساختن آمریکا در تغییر دولت ایران نتیجه نداد و اسناد منتشره نشان می‌دهند که برنامه

آمریکا در این دوره مشروط به حمله شوروی یا به قدرت رسیدن حزب توده در ایران بوده است. اما پس از روی کار آمدن دولت جمهوریخواه ژنرال دوایت آیزنهاور سیاست آمریکا به سمت اقدام «پیشگیرانه» رفت و از این پس بود که پول و مأموران مخفی آمریکا به ایران سرازیر شدند. بریتانیا به دلیل نیاز به جلب مشارکت شاه و نیز به دلیل بسته بودن سفارت بریتانیا در ایران نیازمند به همراه کردن آمریکا در کودتا بود.

۵۴-۳- دوایت دیوید آیزنهاور

روابط بریتانیایی ها با درباریان، نظامیان و طبقه روحانیت در ایران نیز کمک شایانی به برنامه های آمریکا می کرد و اسناد حاکی از آن هستند که برای همراه ساختن نمایندگان مجلس، روحانیون، افسران ارتش و روزنامه ها با کودتا علیه دولت مصدق پول در نظر گرفته شده بود. همچنین پیداست که سپهبد فضل الله زاهدی انتخاب آمریکا برای فرماندهی کودتا بوده و بسیاری از فعالیت های پیش از کودتا را نیز، عاملین آمریکا و نه خود فضل الله زاهدی به انجام می رساندند. در سطح پایین تر، نقش نمایندگان بریتانیا و به ویژه برادران رشیدیان پررنگ تر بوده است که می توانستند سران آشوب طلب و مردم عادی را با پول علیه مصدق بشورانند. تردیدی نیست که آمریکا و بریتانیا هر آنچه می توانستند برای سرنگونی دولت مصدق کردند اما شاید موفقیت ایشان بدون نقش آفرینی خود ایرانی ها ممکن نمی شد.

برای انجام کودتا برادران دالس (جان فاستر دالس و آلن دالس) که در دولت آیزنهاور به عنوان وزیر خارجه و رئیس سیا حاضر شدند به عنوان مهره های طرف مشورت بریتانیا به آیزنهاور یادآوری کنند که آماده نجات ایران از دامن کمونیسم باشد. آن ها همچنین به چرچیل نیز خبر دادند که آماده کودتا باشد. رهبری عملیات به عهده اف سری با تجربه به نام کرمیت روزولت گذاشته شد. روزولت در آن زمان ۳۷ ساله و رئیس بخش آسیا- خاور نزدیک سازمان سیا بود.

۵۵-۳- مخالفان داخلی مصدق

نخستین مخالفان مصدق وابستگان شرکت نفت ایران و انگلیس و هواداران سیاست بریتانیا در ایران بودند. این گروه در بخش های مختلف اجتماع فعال بودند. برخی از نمایندگان دوره هفدهم مجلس شورای ملی با دکتر مصدق آشکار و پنهان مخالفت می کردند.

عده ای از افسران بازنشسته ارتش و ژاندارمری با تشویق و تحریک و تطمیع دربار به صف مخالفان پیوستند. توطئه ربودن و شکنجه و کشتن سرتیپ محمود افشارطوس، رئیس شهربانی، به رویارویی همه جانبه دو طرف انجامید. دولت به دستگیری و تعقیب مخالفان خود پرداخت و از سوی دیگر مخالفان به رهبری حسین سیمین در مجلس، طرح استیضاح دولت را مطرح کردند. هواداران دولت نیز کاشانی را از ریاست مجلس برداشتند. در این زمان همچنان اکثریت نمایندگان مجلس هوادار

دولت بودند ولی به گفته خود دکتر مصدق، این اکثریت شکننده بود و به همین دلیل او تصمیم به انحلال مجلس گرفت.

۵۶-۳- محمد رضا پهلوی

جلب همکاری شاه علیه نخست وزیر قدرتمندش کار آسانی نبود. زیر او در آن دوران چنان متزلزل و مشکوک بود که تصور می کرد بریتانیا در ظاهر علیه مصدق موضع می گیرد ولی در اصل می خواهد خود او را از سلطنت ساقط کند. او در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲ (۲۱ مه ۱۹۵۳)، به منابع سفارت آمریکا در تهران گفته بود: «انگلیسی ها خاندان قاجار را بیرون انداختند و پدرم را سر کار آوردند. آن ها پدرم را بیرون انداختند و می توانند من را هم بیرون بیندازند» و «اگر انگلیسی ها می خواهند که من بروم، باید فوراً بدانم تا بی سر و صدا بروم». به همین دلیل از امضای فرمان عزل مصدق و انتصاب سرلشکر فضل الله زاهدی به نخست وزیری طفره می رفت. سازمان های جاسوسی آمریکا و بریتانیا اشرف پهلوی، اسدالله رشیدیان (عامل بریتانیا) و نورمن شوارتسکف (پدر) را برای جلب رضایت شاه فرستادند اما شاه اراده و جرئت اقدام علیه مصدق را نداشت.

در این میان شاه به وضوح در پاسخ به درخواست مخالفین، از لزوم برکناری دولت از روش های قانونی سخن می گفت. مصدق به صورت یک شخصیت محبوب و بین المللی درآمده بود و شاه نیز از همین مسئله هراس داشت. هراس از تشکیل یک حکومت جمهوری همان چیزی که در پشت جلد قرآن از مصدق بر عدم آن سوگند گرفته بود که در هر شرایطی به این کار دست نزنند. این هراس بعد از چند اتفاق و رویداد مهم از جمله درگیری احزاب در ۲۳ تیر و رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به او هشدار داد تا کار را تمام کند.

سازمان های جاسوسی آمریکا و بریتانیا، شاه جوان را یک «ساقه نازک» توصیف می کردند که به گونه ای «آزارنده» به تعهد و تضمین حمایت آنان نیاز داشت. اما حمایت همین «ساقه نازک» برای انجام کودتا اهمیت حیاتی داشت. زیرا ارتش ایران بدون رضایت شاه توان موفقیت نداشت. کرمیت روزولت در نامه ای ناامیدانه به واشینگتن نوشت که بدون رضایت شاه کودتا فایده ای نخواهد داشت و خواستار «فشار حد نهایی» شد. زیرا در صورت سرنگون مصدق، نخست وزیر بعدی بدون پشتیبانی شاه توان اداره کشور و حل بحران نفت با بریتانیا را نداشت.

از سوی دیگر، آمریکا و بریتانیا چنان به کنار زدن محمد مصدق مصمم بودند که در نظر داشتند در صورت عدم حمایت شاه از نقشه کودتا، او را از تخت سلطنت ساقط کرده و شاهزاده غلامرضا پهلوی را بر تخت بنشانند. لوی هندرسون سفیر وقت آمریکا در تهران به شاه هشدار داد که بدون همکاری او نیز کودتا انجام خواهد شد و در این صورت، آمریکا و بریتانیا دیگر از دودمان پهلوی حمایت نکرده و این سلسله منقرض خواهد شود. هنگامی که شاه بالاخره فرمان عزل مصدق و انتصاب

زاهدی به نخست‌وزیری را امضا می‌کند روزولت و همکارانش در سطر نخست سند گزارش سیا به حروف انگلیسی می‌نویسند: «الحمدالله» و سپس می‌گویند «فشارها بالاخره مؤثر واقع شد».

۵۷-۳- دربار پهلوی

خانواده سلطنتی و اطرافیان آنان در دربار از اقدامات محمد مصدق در محدود کردن اختیارات شاه و جلوگیری از دخالت درباریان در امور حکومتی از این روی برای سلطنت دودمان پهلوی احساس خطر می‌کردند. آنان نیز با دولت بریتانیا در مقابله با محمد مصدق همسو بودند. اشرف پهلوی و علیرضا پهلوی از فعال‌ترین درباریان مخالف مصدق شدند. در آغاز سال ۱۳۳۱، احمد قوام (قوام السلطنه) به ایران بازگشت و حمایت بریتانیا و نزدیکان شاه، بخصوص اشرف پهلوی از قوام، با مشکلات مصدق با مجلس شورای ملی و رئیس وقت مجلس، حسن امامی همراه شد.

۵۸-۳- روحانیون

سید ابوالقاسم کاشانی و سید محمد بهبهانی (فرزند سید عبدالله بهبهانی) دو روحانی سیاسی تهران و دشمن سرسخت مصدق بودند. این دو همواره به جاسوسی برای سازمان‌های آمریکا و بریتانیا در کودتای ۲۸ مرداد و دریافت پول متهم بوده‌اند. آن‌ها افرادی چون شعبان جعفری و طیب حاج رضایی را به طرفداری از شاه به خیابان‌ها آوردند تا مقدمه کودتای ارتش را فراهم کنند.

۵۹-۳- زمینه‌سازی کودتا

رهبری عملیات به عهده اف‌سری با تجربه به نام کرمیت روزولت گذاشته شد. روزولت در آن زمان ۳۷ ساله و رئیس بخش آسیا-خاور نزدیک سازمان سیا بود. او با یک پرواز به بیروت رفت و از آنجا با اتومبیل از طریق بیابان‌های سوریه و عراق با نام مستعار «جیمز لاکریچ» وارد ایران شد. در آن زمان همه چیز برای اجرای کودتا آماده بود. حزب توده که ارتباطاتی با نزدیکان محمد مصدق برقرار کرده بود، از چند هفته پیش خبر وقوع یک کودتای نظامی را به دست آورده و گزارش کرده بود.

۶۰-۳- سرلشکر زاهدی در میان کودتاچیان

تاخت و تاز احزاب مختلف در تهران، ناسزاگویی مطبوعات وابسته به دربار از جمله روزنامه داد عمید نوری به مصدق، رخدادهای سیاسی ۱۳۳۱ و برکناری قوام، حمله مطبوعات بین‌المللی طرفدار بریتانیا به مصدق و درگیری و زورآزمایی او با شرکت نفت ایران و انگلیس و عدم صادرات نفت ایران و مسدود شدن اعتبارات بین‌المللی و بروز سایر مشکلات از دکتر مصدق یک سیاستمدار منزوی ساخته بود. او تلاش می‌کرد تا اقتصاد بدون نفت ایران را شکل دهد و بر پایه گرفتن مالیات از

صاحبان صنایع و بازاریان این هدف را به انجام برساند. اما با سنگ اندازی‌های بسیار در این جریان نتوانست اوضاع را به نفع خود تغییر دهد.

در همین حال ژنرال نورمن شوارتسکف (پدر) با مبالغی پول نقد به بهانه مأموریت در لبنان و مصر و پاکستان وارد ایران شد و با شاه ملاقات کرد.

رابط بریتانیایی یعنی شاپور ریپورتر نیز با شاه ملاقاتی داشت و از طریق او به شاه پیام داده شد که آمریکا و بریتانیا قصد کودتا دارند و وحشتی از این کار ندارند. شاه با تکان دادن سر با قصد آنان موافقت کرد. در آن دیدار مهم ژنرال نورمن شوارتسکف به شاه اطلاع داد که افسر جوان فرمانده کودتا (روزولت) نیز قصد دیدار با او را دارد. شاه اظهار نگرانی کرد و درخواست کرد که این دیدار محرمانه باشد تا دیگران به این قضیه پی نبرند و به مصدق گزارش ندهند. دیداری که بعدها در یک شب در اتومبیل روی داد و روزولت زیر پتویی پنهان و در همان حال با شاه مذاکره کرد.

سند سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده آمریکا (سیا) بر دست داشتن در کودتای ۲۸ مرداد خلع دکتر مصدق به وسیله انجام کودتا یک بار هم قرار بود در سال ۱۳۳۱ اتفاق بیفتد. اما مصدق متوجه شد و با تعطیل کردن سفارت بریتانیا در تهران و اخراج تمام دیپلمات‌های بریتانیایی، این برنامه را ناکام گذاشت. غروب روز ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ گروهی از افسران سیا در ویلای امنی در تهران گردهم آمدند.

دولت بریتانیا برای پیدایشبرد تبلیغات خود علیه مصدق از رادیوی فارسی بی‌بی‌سی هم استفاده می‌کرد و بارها مطالب ضد مصدق از این رادیو پخش شد. تا جایی که کارمندان ایرانی این رسانه دست به اعتصاب زدند. در ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۱ (میلادی) یکی از مقام‌های وزارت امور خارجه بریتانیا از سفیر کشورش در ایران به خاطر پیشنهادی وی در بهبود برنامه‌های رادیویی علیه مصدق سپاس‌گزاری کرده‌است:

«بی‌بی‌سی تا اینجا بیشتر نکاتی که شما فهرست کرده‌اید انجام داده‌است. اگر اطلاعات بیشتری بدهید که چگونه می‌توان برنامه‌ها را مؤثرتر کرد تا به همان ترتیب اجرا شود. ضمناً باید از حمله به طبقات حاکم اجتناب کنیم؛ چرا که احتمال دارد بخواهیم با حکومتی که از همان طبقات بعد از سقوط مصدق تشکیل می‌شود کار کنیم».

بر پایه گزارش دونالد ویلبر، کارشناس سیا در ایران، اسدالله رشیدیان به محمدرضا پهلوی گفت که از رادیو فارسی بی‌بی‌سی هم درخواست کمک شده تا شاه اطمینان یابد که دولت‌های آمریکا و بریتانیا طرح کودتا را تأیید کرده‌اند. او می‌گوید که قرار شده رادیوی فارسی بی‌بی‌سی جمله «الان نیمه شب است» را به «الان دقیقاً نیمه شب است» تغییر دهد تا شاه آن را بشنود و مطمئن شود که طرح سرنگونی را آمریکا و بریتانیا حمایت می‌کنند. به نظر می‌رسد که این موضوع صرفاً برای جلب حمایت شاه از کودتا با او در میان گذاشته شده باشد. زیرا رادیوی فارسی بی‌بی‌سی هرگز برنامه‌ای در دوازده شب نداشته‌است.

عملیات آژاکس در ۴ مرحله انجام می‌شد:

تبلیغات منفی در مساجد، جراید، خیابان‌ها توسط شبکه بدامن علیه مصدق به خاطر روابط نزدیکانش با حزب توده و شوروی.
 خلع مصدق از نخست‌وزیری با فرمان شاه.
 تظاهرات گروه‌های از مردم به نفع شاه و سلطنت.
 ظاهر کردن پیروزمندانه سرلشکر زاهدی به عنوان نخست‌وزیر تازه از سوی شاه.

۶۱-۳- ترس از شکست کودتا

سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) اسناد تازه‌ای را در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر کرده که نشان می‌دهند دولت آمریکا قصد داشت در صورتی که کودتا علیه دولت دکتر محمد مصدق شکست بخورد، در ایران یک جنگ چریکی دامنه‌دار به راه بیندازد. این سند «به کلی سری» که در سال ۱۹۵۳ در وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا تنظیم شده، حکایت از آن دارد که آمریکا تا چه اندازه نگران آن بود که کودتا برای سرنگونی دکتر مصدق با ناکامی مواجه شود. این سند همچنین اثبات می‌کند که طرحی در جریان بود تا با افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه و ایجاد یک نیروی چریکی ضد کمونیست در جنوب ایران، حرکتی برای بی‌ثبات کردن دولت مصدق آغاز شود.

والتر اسمیت معاون وزیر خارجه وقت به کاخ سفید اطلاع داد که سازمان سیا برای مقابله با این احتمال، آماده شده‌است تا در صورت شکست کودتا یک جنگ چریکی دراز مدت و دامنه‌دار علیه اعضای حزب توده و دیگر فعالان سیاسی در ایران به راه بیندازد. اسمیت در این یادداشت نوشته‌است:

«تا امروز سیا موفق شده ده نفر را با دستگاه‌های گیرنده و فرستنده رادیویی در نقاط مختلف ایران بگمارد تا در صورت لزوم با این سازمان تماس برقرار کنند. عده دیگری هم برای پیوستن به آن‌ها تعلیم می‌بینند.»

در همان حال، در پایگاه ویلوس فیلد در لیبی که در آن زمان در اختیار آمریکا بود اسلحه و مهمات برای این منظور انبار شده بود. به گفته اسمیت این مقدار اسلحه و مهمات برای مسلح کردن ده هزار نفر کفایت می‌کرد. او می‌گوید که این تجهیزات می‌توانستند در عرض سه تا چهار هفته به ایران برسند. اسلحه و مهمات قرار بود در تهران و تبریز همراه با محموله‌های مخفی طلا و پول نقد به دست افراد خاصی برسد.

سیا طرحی هم برای اداره چریک‌هایش توسط هشت گروه سه نفره تهیه کرده بود. در عین حال، قرار بود ده‌ها هواپیمای آمریکایی هم در جنوب ترکیه مستقر شوند و یک نیروی کوچک از نفرات و

شناورهای آمریکایی هم قرار بود در نزدیکی بصره در جنوب عراق استقرار بیابند تا از پراکنده شدن کمونیست‌های فراری در منطقه جلوگیری کنند.

ارتش آمریکا مصمم بود تا از یک پایگاه نظامی در تهران و هم عربستان سعودی سود بجوید. اما با پیروزی کودتای ژنرال زاهدی، سرنگونی دولت دکتر مصدق و بازگشت شاه به ایران دیگر نیازی به دست زدن به این عملیات پیدا نشد.

۱۳ مرداد ۱۳۳۲: برای محدود سازی قدرت شاه، مصدق درخواست همه‌پرسی کرد. جلسه بزرگی برگزار شد. مصدق از سربازان خواست که بین طرفداران او و حزب توده فاصله ایجاد کنند.

۶۲-۳- کودتای ۲۵ مرداد

با برگزاری همه‌پرسی و اعلام حمایت مردم از دولت و انحلال مجلس دیگر معلوم بود که شاه و بریتانیا باید دست از اقدامات به ظاهر قانونی خود بردارند و رو در رو، مصدق را ساقط کند.

نقشه کودتا با همکاری بریتانیا و آمریکا طرح شد و پس از چندبار تجدید نظر و مشورت با عناصر اصلی به تصویب رسید. نقشی که برای شاه در نظر گرفته شده بود امضای فرمان عزل مصدق و نیز امضای فرمان نصب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری بود. اشرف پهلوی که با فشار مصدق، به خارج از کشور رفته بود با جان فاستر دالس و اسدالله رشیدیان در سوئیس یا (پاریس؟) دیداری داشت و سپس با استفاده از نام خانوادگی شوهرش «شفیق» به ایران بازگشت و در مدت کوتاهی که فرصت داشت شاه را در جریان طرح کودتا گذاشت و با آشکار شدن حضورش دوباره ناچار به خروج از کشور شد. بعد از اطلاع مصدق از بازگشت اشرف، وی عکس‌العمل تندی نشان داد و به شاه اعلام کرد که اگر خواهر شاه خاک ایران را تا بیست و چهار ساعت ترک نکند وی را زندانی و دادگاهی خواهد کرد. اشرف در پی عکس‌العمل تند مصدق دوباره از ایران خارج شد. شاه پس از تردیدهای اولیه به امضای فرمان‌ها رضایت داد. بعدها روشن شد که شاه در واقع دو ورقه سفید را امضاء کرده بود تا کودتاگران آنچه لازم است بر بالای امضای او بنویسند.

در ۲۵ مرداد دکتر مصدق که صدور فرمان عزل را خلاف روح قانون اساسی مشروطه و پادشاهی مشروطه دانست و متوجه کودتای شاه علیه خود شد در برابر این کودتا مقاومت کرد. این حرکت، منجر به فرار شاه به عراق شد. در ۲۵ مرداد کودتایی که سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا و آمریکا طرح کرده بودند آغاز شد.

فرمان عزل را یک ساعت بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد نعمت‌الله نصیری رئیس‌گارد سلطنتی (گارد جاویدان) بود با همراهی تانک و زره‌پوش از سعدآباد به خیابان کاخ (خیابان فاطمین کنونی) آورد تا در منزل دکتر مصدق به او ابلاغ کند. مصدق که با تلفن از حرکت این گروه باخبر شده بود فرمان را گرفت و رسید داد و نیروی محافظ مقر او بلافاصله نصیری و نیروی همراه او را بازداشت کردند. شاه که قبلاً به کلاردشت رفته بود با شنیدن خبر به رامسر رفت و از آنجا با هواپیما به بغداد و سپس به رم پرواز کرد.

صبح ۲۵ مرداد خبر اقدام نصیری در شهر منتشر شد و همه دانستند که کوششی برای برکناری مصدق صورت گرفت و ناموفق بود. کودتای ۲۵ مرداد شکست خورده بود.

۶۳-۳- دیدار مصدق و هندرسون در ۲۷ مرداد

در روز ۲۵ مرداد لوی هندرسون، سفیر وقت آمریکا در ایران «در تعطیلات» بسر می برد. او پس از نافرجام بودن این کودتا فوراً به تهران برگشت و در ۲۷ مرداد به دیدار مصدق رفت تا برای مصدق دام پهن کند. او از دست‌اندرکاران اصلی کودتا بود ولی در ظاهر بر عدم دخالت در امور داخلی ایران تأکید داشت. هندرسون در گزارش رسمی خود به وا شینگتن نوشت که این دیدار آرام بوده ولی اسناد فاش شده نشان دادند که این دیدار پرتنش بوده و به‌طور ناگهانی به پایان رسیده‌است. در این دیدار، هندرسون به مصدق هشدار داد که ادامه اصرارش به باقی ماندن در سمت نخست‌وزیری به نفع ایران نیست. مصدق نیز از گفته هندرسون به شدت عصبانی شد و پاسخ داد که: او حق دخالت در امور داخلی ایران را ندارد. هندرسون نیز مصدق را تهدید کرد که: اگر نظم و آرامش را به خیابان‌ها برنگرداند و حملات تظاهرکنندگان ملی یا چپ‌گرا به شهروندان و مراکز آمریکایی در ایران متوقف نشود، کمک‌های مالی و فنی وا شینگتن به ایران به خطر خواهد افتاد و کاخ سفید، مصدق را به عنوان نخست‌وزیر ایران به رسمیت نخواهد شناخت. در واکنش به این تهدید، مصدق تجمعات عمومی را ممنوع اعلام کرد و طرفداران خود را از خیابان‌ها خارج کرد.

۶۴-۳- کودتای ۲۸ مرداد

رئیس دفتر تیمسار فضل‌الله زاهدی که از اعضای سازمان نظامی حزب توده ایران بود، برنامه کودتا را سه روز پیش از کلید خوردن کودتای ۲۸ مرداد به حزب توده ایران اطلاع داده بود. از این روی حزب توده شروع به سازماندهی تظاهرات در تهران و شهرستان‌ها به نفع محمد مصدق کرد. در این بین گروهی نیز به شایعه پراکنی و اقدامات تندروانه از قبیل تهدید روحانیون و توهین به مقدسات اسلامی و درخواست الغای سلطنت و حتی رئیس‌جمهور شدن مصدق را مطرح کردند. مصدق که تظاهرات را در خدمت طرفداران سلطنت می‌دانست، دستور جلوگیری از تظاهرات را به پلیس و ارتش ابلاغ کرد.

از ساعات اولیه صبح ۲۸ مرداد جمعیتی از سمت جنوب به سمت مرکز شهر تهران به راه افتادند. عوامل کودتا با پیگیری و خرج کردن مبلغ زیادی پول نیروهایی از او‌باش و زنان محلات مختلف (مانند پری بلنده) را یکدل کردند و صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ خیابان‌های تهران شاهد حرکت این نیروها و نیروهای نظامی با شعار «جاوید شاه» بود. تا بعد از ظهر خیابان‌ها در کنترل افرادی بود که به طرفداران مصدق حمله می‌کردند. دفترهای احزاب و نشریات طرفدار مصدق یا حزب توده غارت شد و به آتش کشیده شد.

با شروع تظاهرات، گروه‌هایی از مردم نیز تحت تأثیر این جو به صف شعاردهندگان علیه م‌صدق پیوستند و از سوی دیگر، نظامیانی که با دریافت پول به شرکت در کودتا رضایت داده بودند، همراه جمعیت شدند. اسناد منتشر شده در آمریکا نشان می‌دهد که در همین زمان، بیشتر مقام‌های ارشد نظامی و حتی خود فضل‌الله زاهدی مخفی شده یا به آمریکایی‌ها پناه برده بودند.

چند ساعت پس از شروع تظاهرات، غوغاگران به پشت‌گرمی تانک‌ها دفتر نزدیکان و روزنامه‌های هوادار مصدق را غارت کردند. در این میان، دفتر حزب توده نیز از یورش «شاه دوستان» و «کمونیسم ستیزان» در امان نماند. دولت مصدق و حتی حامیان او در ارتش واکنشی به این تحولات نشان ندادند.

روایت‌های بسیاری از دلایل بی تحرکی مصدق و هواداران او شده‌است:

ج‌دی نگرفتن خطر، ضعف در تصمیم‌گیری به موقع، عدم ارتباط مناسب در سطوح بالا یا فرسودگی توأم با ناامیدی م‌صدق و یارانش، نمونه‌هایی از این روایات است. به هر روی، ساعاتی پس از ظهر، درگیری بین طرفداران و مخالفان مصدق به اطراف خانه او کشیده شد. عده اندکی از نظامیان وفادار به مصدق با همه توان در برابر یورش جمعیت و نظامیان حامی کودتا مقاومت کردند اما تصرف ساختمان رادیو، پایان واقعی ماجرا بود. در ساعات پایانی روز، مقاومت در اطراف خانه نخست‌وزیر هم شکسته شد، جمعیت خانه مصدق را غارت کردند و او از طریق بام خانه‌اش جان به در برد.

موسی‌مهران محافظ دکتر مصدق در رابطه با گلوله‌باران منزل دکتر مصدق می‌گوید:

تمام دیوارهای خانه دکتر مصدق گلوله خورده بود و می‌خورد و صدای مهیبی می‌داد تا یکی از گلوله‌ها وارد اتاق می‌شود، آقای دکتر صدیقی گفت: آقا اجازه بدهید از اتاق خارج شویم اما دکتر مصدق گفت فقط تخته را جابه‌جا کنید.

منزل دکتر م‌صدق نیز با تانک و مسلسل مورد حمله نیروهای نظامی کودتا قرار گرفت و م‌صدق دستور عدم مقاومت به نیروی محافظ نخست‌وزیری داد و در خانه همسایه‌اش پناه گرفت. گروه‌های ضد م‌صدق و نظامیان به غارت منزل وی پرداختند. مهدی میراشرافی فرمان عزل م‌صدق و نصب سرانشکر زاهدی را از رادیو خواند. سرانشکر زاهدی که در این مدت نزد مأموران آمریکایی مخفی بود از مخفیگاه به درآمد. مردم با سکوت و حیرت این رویدادها را ناظر بودند. نه مصدق، نه طرفداران مصدق و نه حزب توده که وعده «تبدیل کودتا به ضد کودتا را در روزهای گذشته می‌داد اقدامی برای مقابله نکردند و کودتا پیروز شد.»

۶۵-۳- هزینه

برای این کودتا یک میلیون دلار، بودجه در نظر گرفته شده بود. اما تنها هفتاد هزار دلار این پول خرج شد که بیشتر آن به روحانیون و پهلوان‌های زورخانه‌ها برای شوراندن مردم استفاده شد.

۶۶-۳- پس از کودتا

از نخستین دقایق صبح روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ مأمورین فرمانداری نظامی، رکن دوم و اداره کل شهربانی دست به بازداشت عده زیادی از همکاران محمد مصدق، اعضاء جبهه ملی، نمایندگان مستعفی و روزنامه‌نگاران و اعضاء حزب توده زدند. از طرف سرانشکر فضل‌الله زاهدی اعلامیه‌ای صادر و متذکر شد «در حفظ جان دکتر مصدق از هیچ گونه اقدامی کوتاهی نخواهد شد. از این رو مقتضی است ظرف ۲۴ ساعت خود را به شهربانی معرفی نماید». زاهدی فرمانده کودتا به محمدرضا شاه تلگرافی زد و از وی خواست تا به ایران بازگردد، شاه نیز در جواب فضل‌الله زاهدی اعلام کرد بی‌درنگ به ایران بازمی‌گردد. در روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ در تمام شهرهای ایران حکومت نظامی برقرار شد. همچنین در این روز عده زیادی از افسران که از عوامل کودتا بودند ترفیع درجه پیدا کردند از جمله سرهنگ نعمت‌الله نصیری، سرهنگ تیمور بختیار و سرهنگ عباس فرزنانگان درجه سرتیپی گرفتند. پس از کودتا به دستور فرمانداری نظامی از انتشار روزنامه‌های حامی مصدق و حزب توده جلوگیری شد.

۱ شهریور ۱۳۳۲، ۱۰:۳۰ صبح: پس از اعلام رسمی موفقیت کودتا، شاه با نخستین پرواز کالام از رم به بغداد رفت و از آنجا با جت شخصی خود به تهران بازگشت. فضل‌الله زاهدی در سمت راست و نعمت‌الله نصیری در سمت چپ شاه در فرودگاه بین‌المللی مهرآباد هستند.

دکتر مصدق در روز ۲۹ مرداد خود را به زاهدی تسلیم کرد و بازداشت شد. فرمانداری نظامی به ریاست سرتیپ تیمور بختیار به تعقیب و دستگیری و شکنجه مخالفان پرداخت. مذاکرات نفت با شرکت نفت ایران و انگلیس و چند شرکت آمریکایی و اروپایی شروع شد که در آخر به قرارداد کنسرسیوم منجر شد. کمک‌های مالی آمریکا به دولت ایران رسید و در تقویت حکومت تازه مؤثر افتاد.

۹ شهریور ۱۳۳۲: با توجه به نیاز مالی دولت تازه، لوی هندر سون سفیر آمریکا در ایران به زاهدی وعده کمک ۴۵ میلیون می‌دهد. کودتای ۲۸ مرداد تأثیر مهمی بر روابط ایران و آمریکا گذاشت که هنوز آثار آن در روابط دو کشور محسوس است.

در ۱۸ مارس سال ۲۰۰۰ میلادی مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه آمریکا در سخنرانی خود گفت: «در سال ۱۹۵۳ آمریکا نقش مؤثری در ترتیب دادن براندازی نخست‌وزیر محبوب ایران محمد مصدق داشت. دولت آیزنهاور معتقد بود که اقداماتش به دلایل استراتژیک موجهند ولی آن کودتا آشکارا باعث پس‌رفت سیر تکامل سیاسی ایران شد و تعجبی ندارد که هنوز بسیاری از ایرانیان از این دخالت آمریکا در امور داخلی آنان ناراحتند. علاوه بر این در ربع قرن بعد از آن ایالات متحده و غرب پیوسته از رژیم شاه حمایت کردند. دولت شاه هر چند کارهای زیادی برای پیشرفت اقتصادی ایران انجام داد، مخالفان خود را بی‌رحمانه سرکوب کرد.»

۶۷-۳- سرانجام ملیون

شاه بر خلاف قانون که محاکمه نخست‌وزیر را تنها توسط دیوان عالی کشور مجاز می‌شمرد، محمد مصدق را در دادگاه نظامی محاکمه و به سه سال حبس مجرد (انفرادی) محکوم کرد. در جریان برگزاری دادگاه تظاهرات مردمی در شهرهای مختلف کشور در دفاع از وی سرکوب شد. وی پس از پایان زندان به زادگاه خود رو ستای احمدآباد (کرج) تبعید شد. محمدرضا پهلوی پس از مرگ وی گفت: «زنده و مرده‌اش در احمدآباد» و بدین ترتیب در دفن وی در قبرستان ابن بابویه جلوگیری شد. محمد مصدق در روزهای آخر عمر خود در این باره می‌گوید:

کمونیسم را بهانه کرده‌اند که نفت ما را ۱۰۰ سال دیگر هم غارت کنند. دادگاه نظامی مرا به سه سال حبس مجرد محکوم کرد که در زندان لشکر ۲ زرهی آن را تحمل کردم. روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۵ که مدت آن خاتمه یافت به جای این‌که آزاد شوم به احمدآباد تبعید شدم و عده‌ای سرباز و گروه‌بان مأمور حفاظت من شدند. اکنون که سال ۱۳۳۹ خورشیدی هنوز تمام نشده مواظب من هستند و من محبوسم و چون اجازه نمی‌دهند بدون اسکورت به خارج [قلعه] بروم در این قلعه مانده‌ام و با این وضعیت می‌سازم تا عمرم به سر آید و از این زندگی خلاصی یابم.

دکتر حسین فاطمی (وزیر امور خارجه دولت مصدق) و کسی که پیشنهاد اولیه ملی شدن صنعت نفت را ارائه کرده بود نیز توسط دادگاه نظامی به اعدام محکوم و در حالیکه بیمار بود تیرباران شد. امیرمختار کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش که از شاه و بستگانش انتقاد کرده بود نیز در زندان لشکر دو زرهی (محل حبس و شکنجه زندانیان سیاسی پس از کودتا) زنده به آتش کشیده و کشته شد.

محمود سخایی رئیس شهربانی کرمان توسط وابستگان مظفر بقایی کشته شد.

از میان یاران مصدق، فقط دکتر فاطمی اعدام شد. او خواهان تشکیل جمهوری شده و پس از کودتا در یکی از مخفیگاه‌های حزب توده پنهان شد و از اتحاد میان حزب توده و جبهه ملی دفاع می‌کرد. حزب توده با رفتاری به‌شدت خشونت‌آمیز روبه‌رو شد.

بین سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۵ رژیم، ۱۱ تن از اعضای این حزب را در زندان به قتل رساند. ۳۱ نفر از آن‌ها را اعدام کرد، ۵۲ نفر دیگر را گرچه به اعدام محکوم نمود بعدها آن را به حبس ابد کاهش داد. ۹۲ نفر را به حبس ابد محکوم کرد که عمدتاً بعد از مدتی آزاد شدند و ۱۰۰ نفر را نیز به حبس از ۱ تا ۱۵ سال محکوم ساخت.

محمد رضا پهلوی :

« من تاج و تختم را از برکت خداوند، ملت و ارتش و شما دارم. مصدق باید ۳ سال حبس شود و بعد هم از دهکده‌اش خارج نشود. حسین فاطمی هم اگر پیدایش کنم اعدام خواهم کرد. » بخشی از سخنان محمدرضا پهلوی در دیدار با کرم‌لین روزولت در ۱ شهریور

به طور کلی، رفتار حکومت ایران با جبهه ملی ملایم ولی با حزب توده بسیار خشن بود. مصدق و بیشتر وزرای کابینه و افسران نظامی مورد اعتماد وی با احکام حبس در حدود سه سال مواجه شدند. دادگاه شدیداً سیاسی مصدق باعث دردسر زیادی برای رژیم شد؛ به جای آن که دادگاه نظامی او را محاکمه نماید، مصدق دادگاه را به محاکمه کشید.

برادران قشقایی (ناصر قشقایی، خسرو قشقایی، محمد حسین قشقایی) سناتور و نماینده مجلس شورای ملی بودند، پس از کودتای ۲۸ مرداد تنها حامیان دکتر مصدق بودند که همراه با ایل قشقایی به مقابله جدی با دولت کودتا برخاستند که پس از ۳ ماه مقاومت و محاصره شیراز به خاطر خیانت برخی از خوانین، قشون برادران قشقایی متفرق شد؛ این برادران حاضر به مصالحه با شاه نشده در نتیجه به مدت ۲۵ سال تبعید شدند.

تیمسار محمدتقی ریاحی رئیس ستاد به ۳ سال زندان محکوم شد. مهندس احمد زیرک زاده پس از ۲ سال و نیم فرار سرانجام دستگیر و پس از تحمل شش ماه زندان آزاد شد.

دکتر علی شایگان استاد دانشگاه و نماینده مجلس شورای ملی دوره هفدهم، به دو سال زندان محکوم و پس از آزادی به مجبور به خروج از ایران و اقامت در آمریکا شد.

حیدر رقابی (متخلص به هاله و سراینده ترانه مرا به بوس) ترانه سرا و مبارز سیاسی و رهبر سازمان سربازان جبهه ملی ایران بین سالهای ۳۲ تا ۳۴ به صورت متناوب به زندان افتاد و سرانجام مجبور به ترک ایران و اقامت در آمریکا شد.

کریم سنجابی قاضی اختصاصی ایران در دیوان بین المللی دادگستری در پرونده نفت ایران و انگلیس، و نماینده مردم کرمانشاه در مجلس دوره هفدهم، پس از ۱۹ ماه فرار و چند ماه زندان سرانجام با توجه به موقعیت بین المللی و با وساطت سناتور «والا تبار» آزاد شد. مهدی آذر وزیر فرهنگ دولت ملی مصدق و بنیان گذار طب داخلی ایران به مدت ۶ ماه زندانی شده و سپس ممنوع التدریس در دانشگاه شد.

جهانگیر حق شناس وزیر راه پس از کودتا به مدت ۲ سال زندانی شد و از خدمات دولتی منصفصل گشت.

سید باقر کاظمی وزیر امور خارجه و سفیر ایران در فرانسه پس از کودتا استعفاء داده و به ایران بازگشت و به مدت یک سال در زندان بود. پس از زندان نیز برای مدتی تبعید شد.

سید محمد علی کشاورز صدر استاندار گیلان و مسوول ملی کردن شیلات و استاندار اصفهان در زمان کودتای ۲۸ مرداد، پس از کودتا دستگیر و به مدت ۸ ماه زندانی بود.

کاظم حسینی نخستین دانش آموخته ایرانی مدرسه پلی تکنیک پاریس، نایب رئیس مجلس شورای ملی دوره هفدهم بود که پس از ۱۹ ماه زندگی مخفیانه دستگیر و به یک سال زندان و محرومیت دائمی از فعالیت های اجتماعی محکوم شد.

محمد حسن شمشیری پس از کودتا دستگیر و به جزیره خارک تبعید شد.

عبدالله معظمی ریاست مجلس شورای ملی دوره هفدهم و استاد دانشگاه تهران، پس از کودتا به زندان و تبعید محکوم شد و از دانشگاه اخراج شد.

شاپور بختیار معاون وزیر کار پس از چند ماه پنهان شدن، دستگیر و زندانی شد. داریوش فروهر از رهبران حزب پان ایرانیست و حزب ملت ایران پس از چند ماه فرار سرانجام دستگیر و زندانی شد.

غلامحسین صدیقی بنیان‌گذار مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی (دانشکده علوم اجتماعی بعدی) و بنیان‌گذاران جشن هزاره ابن سینا، پدر علم جامعه‌شناسی ایران و وزیر کشور دولت ملی دکتر مصدق، ۲ سال زندانی شد.

محمود نریمان نماینده مجلس شورای ملی دوره هفدهم، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به مدت ۶ ماه زندانی بود و سپس به جنوب تبعید شد.

احمد رضوی نایب رئیس مجلس هفدهم و استاد دانشگاه، به ۱۰ سال زندان و انفصال از خدمت در دانشگاه محکوم شد و پس از آزادی به خارج از ایران رفت.

۶۸-۳- تأثیر کودتا بر روابط ایران و آمریکا

برخی معتقدند که کودتای ۲۸ مرداد تأثیر مهمی بر روابط ایران و آمریکا گذاشت که هنوز آثار آن در روابط دو کشور محسوس است.

باراک اوباما در دیدار سه روزه از کشورهای عربستان سعودی و مصر ۱۲ تا ۱۵ خرداد ۱۳۸۸ (۲-۵ ژوئن ۲۰۰۹) در نطق از پیش تنظیم شده خود در قاهره اذعان کرد که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کار آمریکا بوده است و در این رابطه گفت:

این موضوع منشأ تنش بین ایالت متحد و نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. ایران خودش را به دولتی قسم خورده در مخالفت با کشور من تعریف کرده است، و برای سستی تاریخچه پر آشوبی بین ما وجود دارد. در میانه جنگ سرد، ایالات متحده، در براندازی دولت دموکراتیک انتخاب شده ایران، نقش بازی کرد. از زمان انقلاب اسلامی، ایران در گروگان گیری و خشونت علیه سربازان و مردم عادی ایالات متحد، نقش داشته است. این تاریخچه به خوبی شناخته شده است. به جای اینکه این تاریخچه در گذشته بماند، من برای رهبران و مردم ایران این موضوع را روشن کرده ام که کشور من برای جلو تر رفتن آماده است.

هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا در ۴ آبان ۱۳۹۰ (۲۶ اکتبر ۲۰۱۱) در دو مصاحبه اختصاصی مفصل و جداگانه با دو شبکه فارسی زبان، بی بی سی فارسی و بخش فارسی صدای آمریکا به گفتگوی مستقیم با مردم ایران پرداخت. خانم کلینتون، با یادآوری پوزش خانم مادلین آلبرایت، وزیر خارجه پیشین آمریکا، از مردم ایران به خاطر نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بار دیگر از این واقعه ابراز تأسف کرد.

۶۹-۳- افشای اسناد طبقه بندی شده

در شصت و نهمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آرشیو امنیت ملی آمریکا اسنادی را منتشر کرد که ضمن نشان دادن نقش سازمان سیا در رهبری اقدام فوق، آن را بخشی از فعالیت سیاست خارجی آمریکا به شمار آورد.

در ژوئن ۲۰۱۷ سازمان سیا ضمن تأیید نقش خود در کودتا اسنادی در این زمینه منتشر نمود. در اسنادی که از طبقه بندی محرمانه خارج شده اند ارجاعاتی به رمز آژاکس (رمز عملیات آمریکایی ها در کودتای ۲۸ مرداد که از نام شوینده ایجکس شرکت کولگیت-پالمولیو گرفته شده است) وجود دارد. این اسناد از جمله شامل پرونده های کاری کرمیت روزولت است که در روزهای منتهی به کودتا در تهران به سر می برد. این اسناد که در آرشیو آژانس امنیت ملی ایالات متحده آمریکا و نیز مجله فارین پالیسی منتشر شدند، بر اساس قانون دسترسی آزادی به اطلاعات در ایالات متحده آمریکا در اختیار همگان قرار گرفت. این اسناد بخشی از یک مجموعه سند و گزارش بزرگ تر به نام «نبرد ایران» هستند که توسط تاریخ نگاران سازمان سیا و صرفاً برای مصرف داخلی در اواسط دهه هفتاد میلادی تدوین شده اند.

خبر برگشت شاه به ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد در یک نشریه انگلیسی زبان - ترجمه: شاه بازمی‌گردد، کودتای نظامی دولت مصدق را واژگون کرد.

این سند نخستین بار در سال ۱۹۸۱ منتشر شده بود، اما بخش‌های مهم آن از جمله بخش سوم موسوم به «اقدام پنهان» که در واقع تشریح عملیات کودتا است، به علاوه همه اشارات مستقیم به «تی‌پی‌آژاکس» (TPAjax) که اسم رمز عملیات بود، در دسترس عموم قرار نگرفته بود.

مجله «فارین پالیسی» در حاشیه انتشار این اسناد آورده

«سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا برای تحقق اهداف خود در اجرای کودتا، پروژه‌ای چندلایه و پیچیده را هم‌زمان به پیش بردند: استفاده از ماشین پروپاگاندای خود برای تخریب وجهه سیاسی محمد مصدق، رشوه دادن به برخی از نمایندگان وقت پارلمان ایران، سازماندهی نیروهای نظامی و در نهایت به راه انداختن راهپیمایی‌ها و اعتراضات خیابانی.» بخشی از اسناد سیا درباره‌ی ایران که به مقطع کودتا مربوط می‌شوند در دهه ۱۹۶۰ از میان رفته‌اند. سیا ادعا می‌کند در بایگانی‌های امن خود جای کافی برای نگهداری آن‌ها نداشته‌است. سیا در مقدمه یکی از اسندهای متعلق به سال ۱۹۵۴ است می‌نویسد:

«در پایان ۱۹۵۲ روشن بود که دولت مصدق نمی‌تواند با کشورهای غربی که منافعی در ایران دارند به توافقی نفتی برسد.» «هدف عملیات آژاکس سرنگونی دولت محمد مصدق، بازسازی منزلت و قدرت شاه و جایگزینی دولت مصدق با دولتی بود که ایران را با سیاست‌هایی سازنده اداره کند.» بنا به این سند همچنین هدف کودتا این بوده که دولتی بر سر کار بیاید که دولت‌های غربی بتوانند درباره‌ی بازار نفت با آن به توافق برسند.

در جریان این افشا سازی‌ها، بریتانیایی‌ها از آمریکایی‌ها خواستند از انتشار اسنادی که در آن به نقش سرویس اطلاعات مخفی بریتانیا در این کودتا اشاره مستقیمی شده باشد خودداری کنند.

۷۰-۳- بازتاب کودتا در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا

برنی سندرز، نماینده حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، در مناظره خود با هیلاری کلینتون (دیگر نامزد حزب دموکرات) در ۱۱ فوریه ۲۰۱۶، در اشاره به دخالت‌های بیجای آمریکا در ساقط کردن دولت‌های کشورهای دیگر، به دولت محمد مصدق اشاره کرد:

... ولی این مورد جدیدی نیست. این دخالت به پنجاه یا شصت سال پیش برمی‌گردد؛ جایی که ایالات متحده در ساقط کردن دولت‌ها دست داشت. یکی از این موارد، ساقط کردن دولت مصدق در ۱۹۵۳ میلادی بود. هیچ فرد [آمریکایی] مصدق را نمی‌شناخت؛ او نخست‌وزیر منتخب ملت ایران بود. او به خاطر منافع ایالات متحده و بریتانیا، از قدرت به زیر کشیده شد؛ و نتیجه‌ی آن، دیکتاتور شدن شاه ایران بود؛ و سپس شما انقلاب ایرانی‌ها را دارید و در نهایت به جایی رسیدیم که الان هستیم. نتایج غیرخواسته و غیرمترقبه....

برنی سندرز در مصاحبه با خبرگزاری سی‌ان‌ان چنین گفت:

سرنگونی (مصدق) نخست‌وزیر انتخاب شده طی فرایند دموکراتیک در ایران، فاجعه بود. نکته اصلی در سخنان من این بود که آمریکا نباید به دنبال سرنگونی دولت‌ها باشد... به عقیده من، سرنگونی (مصدق) نخست‌وزیر انتخاب شده طی فرایند دموکراتیک در ایران، فاجعه بود؛ بنابراین، تصور نمی‌کنم آمریکا به لحاظ قانونی یا اخلاقی حق داشته باشد دولت‌ها را سرنگون کند و این تلاش‌ها اغلب نتیجه عکس داشته و بی‌ثباتی بسیاری را در مناطق مختلف به بار آورده‌است.

۴- ترکیہ



بولنت اجویت - از مدیران ارشد سازمان سیا به انجام کودتایی در ترکیه در سال ۱۹۸۰ اعتراف کرد.

ترکیه با نام رسمی جمهوری ترکیه، کشوری اوراسیایی است که بخش بزرگ کشور یعنی آناتولی یا آسیای کوچک در شمال غرب آسیا و خاورمیانه واقع است و بخش کوچکی نیز به نام تراکیه در منطقه‌ی بالکان (منطقه‌ای در جنوب شرق اروپا) قرار دارد.

ترکیه در شرق با کشورهای ایران، نخجوان، ارمنستان، و گرجستان؛ در جنوب شرقی با عراق و سوریه؛ و در شمال غربی (بخش اروپایی) با بلغارستان و یونان هم‌سایه است. همچنین ترکیه از شمال با دریای سیاه، از غرب با دو دریای کوچک مرمره و اژه و از جنوب غرب با دریای مدیترانه مرز آبی دارد. دو تنگه‌ی راهبردی بسفر و داردانل نیز در اختیار ترکیه است.



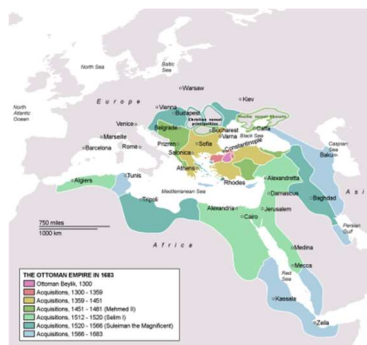
پهنای ترکیه ۷۸۳'۵۶۲ کیلومتر مربع و کشوری کوهستانی و نسبتاً پرباران است. شکل این کشور مانند یک مستطیل است که از سوی شرق و غرب امتداد یافته است. ترکیه با قرار گرفتن در یکی از حسّاس‌ترین مناطق جهان، دارای موقعیت جغرافیایی راهبردی و بسیار خوبی است و گذرگاه شمال غرب آسیا و اروپا به‌شمار می‌آید و کشورهای بسیاری، به ویژه کشور ایران از خاک ترکیه برای ترانزیت کالا و انرژی استفاده می‌کنند. ترکیه از آب و هوای خوب و جلگه‌ای برخوردار است و مکان‌های جالب و دیدنی دارد به دلیل همین سالانه تعداد زیادی توریست به این کشور مسافرت می‌کنند.

جمعیت کشور ترکیه حدود ۸۲ میلیون نفر (برآورد ۲۰۱۸) می‌باشد، که حدوداً ۷۵ تا ۸۵ درصد مردم سنی و ۱۵ تا ۲۵ درصد هم‌علوی هستند. حکومت ترکیه لائیک است ولی بسیاری از مردم به دین اسلام پایبند هستند و عید فطر و عید قربان در این کشور تعطیل رسمی است. همچنین ترکیب

نژادی در ترکیه حدود ۷۰٪-۷۵٪ درصد مردم ترک، ۱۸٪ درصد کرد و ۷٪-۱۲٪ را سایر باشندگان قومی ترکیه تشکیل می‌دهند.

زبان رسمی ترکیه، ترکی (استانبولی) است که در گذشته با خط عربی (عثمانی) نوشته می‌شد و پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، و تشکیل جمهوری ترکیه توسط آتاتورک در سال ۱۹۲۳ با خط لاتین نوشته می‌شود.

ترکیه با نام امپراتوری عثمانی در چند سده‌ی گذشته، بخش‌های بزرگی از خاورمیانه و جنوب شرقی اروپا را در دست داشته‌است.



ترکیه از سه طرف به دریا راه دارد. دریاهای سیاه و مرمرة، اژه و مدیترانه از طریق دو تنگه بسفر و داردانل به دریاهای آزاد مرتبط می‌شوند و از لحاظ جغرافیایی موقعیت مناسبی به این کشور می‌دهند. بزرگترین و مهم‌ترین شهر آن استانبول می‌باشد.

۱-۴- دوران باستان

شبه جزیره آناتولی دربرگیرنده بیشتر مناطق ترکیه امروزی همواره یکی از قدیمی‌ترین مناطق مسکونی دنیا بوده که قدمت آن برمی‌گردد به اوایل دوران نوسنگی. ترکیه کنونی در دوران باستان، تحت حکومت دولت شهرهای متعددی مانند لودیة و ایونیا قرار داشت. تا اینکه در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد، این دولت‌ها توسط کورش هخامنشی منقرض شد و ترکیه زیر سلطه هخامنشیان درآمد. پس از یورش اسکندر در سال ۳۳۳ پ.م. آسیای کوچک به دست سلوکیان افتاد؛ و پس از اندکی رومیان جای آن‌ها را گرفتند.

بعدها امپراتوری روم به دلیل وسعت زیاد دچار مشکل شد، تا اینکه در سال ۳۹۵ میلادی امپراتور کنستانتین شهر امپراتوری روم شرقی را پایتخت خود قرار داد؛ این اقدام مقدمه‌ی تقسیم روم به دو بخش شرقی و غربی شد. از آن پس روم شرقی یا امپراتوری بیزانس، ترکیه کنونی را در دست گرفت. در سال ۴۶۳ هجری قمری، ترکمانان مسلمان سلجوقی به فرماندهی آلب ارسلان به جنگ با امپراتوری بیزانس شتافتند و در ملازگرد، سپاه امپراتور بیزانس، رومانوس چهارم را شکست دادند. بدین ترتیب نیمه‌ی شرقی ترکیه به دست سلجوقیان افتاد و زمینه برای مسلمان شدن مردم آن جا و نفوذ زبان ترکی به آن جا فراهم شد؛ ولی نیمه‌ی غربی ترکیه در دست امپراتوری بیزانس باقی‌ماند.

۲-۴- امپراتوری عثمانی

پس از آن کوچ قبایل ترکمن مسلمان از شرق ایران به آسیای کوچک آغاز شد و این قبایل به تدریج دولتهای کوچک محلی در آنجا تشکیل دادند. یکی از مشهورترین این قبایل، قبیله «قایی» بود که در نزدیکی آنقره (آنکارا) سکونت داشتند. رهبر این قبیله به نام عثمان در سال ۱۳۰۰ میلادی حکومتی تأسیس کرد که به نام خودش عثمانی خوانده شد. از آن پس تا حدود ۱۵۰ سال بعد حکومت عثمانی بیشتر آناتولی را به تصرف درآورد.

در سالهای نخست سده نهم هجری قمری، بایزید ایلدرم سلطان عثمانی، از تیمور لنگ شکست خورد و اسیر شد. تیمور لنگ افراد بسیاری را از ترکیه اسیر کرد تا به مناطق دیگر ببرد، ولی به درخواست خواجه علی سیاهپوش آنان را رها کرد و بدین ترتیب این افراد ناحیه شیعه‌نشین بزرگی را در کشور عثمانی به وجود آوردند و بسیاری از آنان در زمان شاه اسماعیل یکم صفوی به ایران آمدند و جزئی از قزلباش‌ها شدند. در سال ۱۴۵۳ میلادی سلطان محمد فاتح توانست به زندگی هزار ساله امپراتوری بیزانس (امپراتوری روم شرقی) پایان دهد. فتح درخشان او، تسخیر قسطنطنیه (کنستانتین) پایتخت بیزانس بود، که از آن پس استانبول (اسلامبول) نامیده شد. این فتح مبدأ قرون جدید در تاریخ اروپا شناخته شده است.

کسی که حکومت عثمانی را به امپراتوری تبدیل کرد، سلطان سلیم یکم ملقب به یاووز (مهیوب) بود. وی در اوایل سده نهم هجری قمری به پادشاهی رسید. او در طول پادشاهی ۹ ساله خود شام، مصر، عراق، حجاز (غرب عربستان)، و بخش‌هایی از بالکان (در جنوب شرق اروپا) را به تصرف درآورد و خود را خلیفه مسلمانان نامید. همچنین او کتاب‌های بسیاری را از مناطق متصرف شده بدست آورد، که اکنون زینت بخش کتابخانه‌های ترکیه است. سلطان سلیم یکم در سال ۱۵۱۴م شاه اسماعیل یکم را در جنگ چالدران شکست داد. اوج قدرت عثمانی در زمان سلطان سلیمان یکم (قانونی) پسر سلطان سلیم رخ داد. او مناطق بیشتری را به تصرف درآورد و حتی به محاصره وین پرداخت. او در یکی از جنگ‌هایش با شاه طهماسب صفوی، تا سلطانیه نیز پیش آمد. پس از او امپراتوری عثمانی رو به انحطاط گذاشت.

۳-۴- جمهوری ترکیه

امپراتوری عثمانی در جنگ اول جهانی از هم پاشید و مورد تهاجم بریتانیا و متحدانش واقع شد. مصطفی کمال پاشا به دلیل سازماندهی مقاومت ملی علیه دول خارجی قهرمان ملی ترکیه گردید و توانست جمهوری ترکیه را در سال ۱۹۲۳ بر پایه اصل جدایی دین از سیاست بنا کند و ملقب به آتاترک شد. وی خط لاتین را برای نوشتن زبان ترکی مرسوم کرد و اقدامات بسیاری را برای صنعتی و غربی شدن ترکیه انجام داد و دوره نوینی را در ترکیه به وجود آورد. او نظام جمهوری ترکیه را به

صورت یک جمهوری مجلس محور (پارلمانی) تأسیس کرد و با ایجاد مجلس بزرگ میهنی ترکیه، دولت را در برابر مجلس میهنی مسئول ساخت. آتاترک مؤسس و رهبر حزب خلق جمهوری خواه ترکیه بود و به مدت پانزده سال و به صورت مادام العمر ریاست جمهوری ترکیه را بر عهده داشت. در دوران اقتدار آتاترک و امین و پشتیبان او عصمت اینونو که از آن به عنوان دوران تک حزبی یاد می شود، سیمایی از اقتدار سیاسی ملی گرایانه به نمایش گذاشته شد که ابایی از نژادپرستی و ترویج پان ترکیسم و به انزوا راندن اسلام و قومیت ها نداشت. بعد از یک دوران تک حزبی در سال ۱۹۵۰ حزب دمکرات از گروه سیاسی مخالف قدرت را بدست گرفت و به تعداد احزاب اضافه شد، ولی آزادی سیاسی با دوره هایی از کودتاهای نظامیان شکسته شد. ترکیه با دخالت نظامی خود علیه کودتای یونانیان در قبرس مانع از الحاق قبرس به یونان شد. نیروهای نظامی دولتی را که با برنامه های اسلامی روی کار آمده بود، ساقط کرد. از سال ۱۹۸۴ تاکنون حزب کارگران کردستان و حکومت ترکیه درگیری های نظامی بسیاری داشته اند که باعث مرگ بیش از ۴۵ هزار تن گردیده است. ترکیه به عضویت سازمان ملل در آمده و یکی از اعضای ناتواست. ترکیه عضو جنبی جامعه اروپا است و اکنون با اجرای اصلاحاتی سعی در تحکیم و تقویت مردمسالاری و اقتصاد خود دارد تا بتواند مذاکرات برای عضویت در اتحادیه اروپا را آغاز نماید. کشور های عضو اتحادیه اروپا ۳۰ سال به ترکیه فرصت دادند و اعلام کردند که باید پیش شرط ها را آماده کند و شرایط اقتصادی و سیاسی خود را اصلاح کند، مثلاً نداشتن حکم اعدام های سیاسی و پیشرفت سیاسی در این مدت زمان. پس از گشت ۳۰ سال ترکیه با اصلاح قوانین خود دوباره درخواست پیوستن به این اتحادیه را کرد ولی اتحادیه این بار گفت که این یک کلپ مسیحی است و نمی تواند کشور مسلمان را عضو کلپ خود کند و در آن زمان کشورهای چون فرانسه شدیداً مخالف پیوستن ترکیه بودند که البته با ورود کشور های بلوک شرق مانند لهستان تعداد مخالف ها بیشتر نیز شد. تنها به این خاطر بود که دولت ترکیه رهبر پ ک ک (اوجالان) را اعدام نکرد چون مخالف قوانین اتحادیه بود. در آن زمان مثالی بود که:

ترکیه که زمانی می خواست آقای آیا باشد اکنون آن را برای نوکری در اروپا نپذیرفتند

۴-۴- مردم و زبان

زبان بیشتر مردم در ترکیه ترکی استانبولی است ولی در کنار آن زبان های کردی، ارمنی، زازاها، ترکی آذربایجانی در میان گروه های قومی استفاده می شود. گروه های قومی کوچک تری چون لازها، عرب ها، گرجی ها و چرکس ها به تنوع زبانی و فرهنگی این کشور افزوده اند. مطالعه ژنتیکی در سال ۲۰۰۳ نشان داده که ترک های آناتولی با وجود خویشاوندی زبانی (در خانواده زبان های ترکی) و همسایگی تاریخی با مغول ها ارتباط ژنتیکی خاصی با آنان ندارند. به طوری که میزان اختلاف ژنتیکی ترک ها و آلمانی ها با سه گروه اصلی مغول به یک اندازه بوده است.

۵-۴- دین و فرهنگ

نخستین قانون اساسی جمهوری ترکیه که در سال ۱۹۲۴ میلادی تهیه شده است دین رسمی ترکیه را اسلام تعیین نموده است. لیکن در اصلاح قانون اساسی سال ۱۹۲۸ این ماده قانونی حذف و با تأکید بر جدایی دین از سیاست، ترکیه کشوری با دولت و حکومت سکولار (جدایی دین از سیاست) معرفی گردیده است. بنابر آخرین آمار موجود در ترکیه حدود ۸/۹۹ درصد جمعیت این کشور را مسلمانان و ۲/۰ درصد را مسیحیان و کلیمیان و پیروان دیگر ادیان تشکیل می دهند. (البته مطابق کتاب اطلس جامع گیتاشناسی، ۵/۹۲٪ مسلمان (عمدتاً سنی)، ۲/۰٪ بی دین و بقیه ۵/۰٪ هستند) مسلمانان ترکیه بیشتر پیرو مذهب تسنن می باشند که از میان آن ها حنفی ها بزرگترین گروه به شمار می آیند که عمدتاً در مرکز و غرب ترکیه ساکن هستند. شافعی ها با جمعیتی کمتر در مناطق شرقی ترکیه مستقرند و اکثراً کرد هستند. شمار پیروان مذاهب دیگر بسیار کم می باشد.

به موجب تصمیمات هیئت دولت در ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۵م، تکیه ها، خانقاه ها و زاویه ها تعطیل و مقرراتی برای تغییر لباس روحانیان اعلام شد. سیاست جدایی دین از حکومت و بستن خانقاه ها و تکیه ها سبب بروز ناخرسندی هایی شد که شورش هایی به دنبال داشت. یکی از آن ها شورش شیخ سعید پیران بود (۱۹۲۵م). شیخ سعید فردی مسلمان و فرزند یکی از رؤسای موروثی نقشبندی بود. در این جنبش، روشنفکران، آزادیخواهان و افسران کرد، رؤسای عشایر، طوایف و طبقات مردم شرکت داشتند. هدف این شورش، رهایی قوم کرد از فشار ترک ها، فراهم آوردن فرصت آزادی برای آنان برای بهبود وضع خود با تکیه بر حمایت های بریتانیا بود. ولی بریتانیایی ها قصد نداشتند حمایتی همه جانبه از جنبش بالقوه تجزیه طلب کرد به عمل آورند و چنین نیز نکردند. از این رو، شورش به شدت سرکوب شد، و شیخ سعید پیران و چند تن از یاران نزدیکش دستگیر و اعدام شدند.

۶-۴- تاریخچه ممنوعیت حجاب در ترکیه

ممنوعیت حجاب در ترکیه در زمان های متمادی یکی از مسایل پرچالش در این کشور اسلامی برای زنان به شمار می آمد، به رغم همه فراز و نشیب ها، امروز زنان محجبه می توانند در نهادهای دولتی با حجاب به فعالیت خود ادامه دهند.

ممنوعیت حجاب در ترکیه به سال ۱۹۲۳ میلادی هنگامی که جمهوری ترکیه به دست «مصطفی کمال آتاتورک» بنیان گذاشته شد، برمی گردد؛ باوجود اینکه در آن زمان موسسه ها و نهادهای رسمی به کارمندان زن اجازه نمی دادند که با حجاب فعالیت کنند؛ اما در اولین قانون اساسی جمهوری هیچ ممنوعیت حجابی وجود نداشت. اما در سال ۱۹۶۰ با افزایش تعداد دانشجویان محجبه که تمایل داشتند با حجاب وارد دانشگاه شود، مناقشه ها درباره ممنوعیت حجاب در ترکیه افزایش یافت.

براساس این گزارش، فرآیند ممنوعیت حجاب در ترکیه دو مرحله جداگانه را طی کرده است؛ اولین مرحله به کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ میلادی برمی گردد که نیروهای مسلح ترکیه به ریاست تیمسار «کنان اورن» به بهانه تظاهرات روز جهانی قدس که حزب اسلامی «سلامت ملی» به ریاست «نجم الدین اربکان» در شهر قونیه به راه انداخت، انجام دادند. نجم الدین که در ابتدا شهردار بود و بعداً به نخست وزیر رسید و مقطعی کوتاه توانست قدرت را دست گیرد، وی پس از قدرت یافتن شروع با ایران به فعالیت پرداخت که به خاطر اسلامی بودن وی زود از قدرت برکنارش کردند.

سکولارها در آن زمان این تظاهرات را نقطه آغاز در تبدیل ترکیه به یک کشور با حکومت شریعت اسلامی می دیدند، به همین بهانه پس از کودتای نظامی قانون «لباس در موسسه های عمومی» که داشتن حجاب در موسسه های دولتی را منع می کرد، صادر کردند. صدور این قانون به این دلیل انجام شد تا زنان محجبه نتوانند در موسسه های دولتی فعالیت کنند و در صورت فعالیت حجاب خود را بردارند.

مرحله دوم به دوره کودتای ۲۸ فوریه ۱۹۹۷ میلادی برمی گردد، زمانی که ارتش ترکیه ضد دولت حزب محافظه کار رفاه، کودتا کرد. با اجرای این کودتا این حزب بسته شد و «نجم الدین اربکان» رئیس آن مجبور به استعفا از منصبش شد. ارتش بستن تدریجی مدارس ائمه جماعات و مدارس دینی را آغاز کرد و آموزش اجباری در طول ۸ سال اجرایی شد و شورای امنیت در قطعنامه ای «حجاب» را تهدیدی برای ترکیه دانست. در این مرحله، زنان نتوانستند وارد دانشگاه ها شوند و همچنین نمی توانستند با حجاب کار کنند و محجبه ها از کار اخراج شدند. در سال ۱۹۹۹ برای نخستین بار، یک زن محجبه به عنوان نماینده پارلمان ترکیه انتخاب شد و این در حالی بود که اجازه نداشت تا با حجاب در پارلمان حاضر شود.

۷-۴- لغو ممنوعیت حجاب

اما در سال ۲۰۱۰ میلادی، قانون اساسی ترکیه اصلاح شد و تدابیر درباره این حقوق اتخاذ شد و پذیرش حجاب به همه پرسى گذاشته شد تا اجرایی شود. «رجب طیب اردوغان» نخست وزیر وقت ترکیه در یکم اکتبر سال ۲۰۱۳ میلادی لغو ممنوعیت حجاب در موسسه های دولتی را اعلام کرد. پس از آن در ۳۰ آگوست ۲۰۱۶ میلادی در مراسم جشن عید پیروزی ترکیه حادثه تاریخی رقم خورد و حضور نخستین زن محجبه در نیروی پلیس زنان در این مراسم جالب توجه بود.

۸-۴- اقتصاد

مهم ترین صنعت ترکیه صنعت نساجی و پوشاک است که تولید و صادرات آن دائماً رو به افزایش است. یکی دیگر از درآمدهای این کشور صنعت توریست است که در سال ۲۰۱۸ این کشور نزدیک

به ۴۰ میلیون توریست از این کشور بازدید کرده اند. صنایع غذایی، پتروشیمی، خودروسازی، برق، ذوب فلز و تولید سیمان از دیگر صنایع مهم این کشور است. موقعیت خاص جغرافیایی و تنوع آب و هوایی ترکیه، این کشور را قادر به تولید انواع محصولات کشاورزی ساخته است. ترکیه از لحاظ کشاورزی در شمار کشورهای است که تمامی نیازهای غذایی خود را در داخل تأمین می کنند. بخش کشاورزی برای ترکیه اهمیت ویژه ای دارد و نقش مهمی را در اقتصاد این کشور ایفا می نماید. تا ۱۹۷۸م بخش کشاورزی بالاترین نقش را در تولید ناخالص ملی ترکیه عهده دار بود، اما از آن سال به بعد رشد بخش کشاورزی با توجه به رشد بخش صنعت در تولید ناخالص ملی رو به کاهش نهاد. گندم و دیگر غلات مهم ترین محصول کشاورزی ترکیه است. بیش از ۷۶٪ زمین های کشاورزی ترکیه به کشت غلات اختصاص دارد. پنبه پس از گندم، مهم ترین محصول کشاورزی ترکیه به شمار می آید. این کشور در تولید پنبه جایگاه ویژه ای در جهان دارد. این محصول در مناطق اژه، مدیترانه، آناتولی جنوب شرقی و آناتولی مرکزی تولید می شود. توتون در مناطق اژه، مرمره، دریای سیاه و آناتولی شرقی به دست می آید و از معروفیت جهانی برخوردار است. تولید چغندر قند هم به عنوان یک محصول استراتژیک مورد توجه قرار دارد. همچنین ترکیه از لحاظ کشت دانه های روغنی مانند دانه های پنبه، آفتابگردان، سویا، بادام زمینی، کنجد، کافیشه (کافشه)، روغن ترب و انواع مختلف دانه های روغنی دیگر در شمار ۴ کشور بزرگ تولیدکننده دانه های روغنی در سطح جهان است. حدود ۷۴٪ از کل محصول دانه های روغنی ترکیه در منطقه دریای اژه تولید می شود. چای که عمدتاً در منطقه دریای سیاه کشت می شود، از دیگر محصولات کشاورزی ترکیه است. باغداری و تولید میوه هم جایگاه ویژه ای در بخش کشاورزی ترکیه دارد. فندق، انگور، پسته، انجیر و انواع مرکبات عمده ترین محصول میوه در این کشور است. ۶۵ تا ۷۰٪ از کل محصول فندق در جهان در ترکیه تولید می شود.

۹-۴- منابع معدنی ترکیه

ترکیه از لحاظ منابع معدنی کشوری غنی است. بوکسیت، براکس، کروم، مس، سنگ آهک، منگنز و گوگرد از جمله کانی‌های مهم این کشور است. ترکیه یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان کروم در جهان است. غنی‌ترین ذخایر کروم این کشور در گولمان در نزدیکی اسکندرون واقع است. ترکیه مقدار کمی هم ذخایر نفت دارد که کفاف نیاز داخلی آن کشور را نمی‌دهد.

۱۰-۴- صنعت گردشگری در ترکیه

بیشتر درآمد این کشور از صنعت گردشگری است حتی به گفته نماینده مجلس ایران درآمد گردشگری ترکیه از درآمد فروش نفت ایران بیشتر است. شکور پورحسین شقلان، نماینده مجلس ایران با اذعان این موضوع که به رغم عوارض سنگین خروج از کشور ۱۳ هزار ایرانی در ایام تعطیلات عید فطر اخیر به استان وان ترکیه سفر کرده اند، تصریح کرد: "درآمد گردشگری ترکیه از درآمد فروش نفت ایران بیشتر است".

به گزارش خبرگزاری "خانه ملت"، وی در ادامه استفاده از تورهای ترکیبی ترکیه و ایران را در شرایطی که مردم این کشور استقبال ویژه‌ای از سفر به ترکیه می‌کنند را راهکاری مناسب برای بهره‌گیری از ظرفیت گردشگری داخلی دانست.

این نماینده مجلس ایران در عین حال این نکته را نیز مطرح کرد که توسعه گردشگری در این کشور با موانع متعددی مواجه است.

۱۱-۴- مصطفی کمال آتاترک



مصطفی کمال آتاتورک زاده ۱۸۸۱ - درگذشت ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ رزمنده جنگ استقلال ترکیه و دولت‌مرد، نویسنده و بنیان‌گذار جمهوری ترکیه بود. او از طرفداران سکولاریسم و ناسیونالیسم بود. وی استعداد شگرفی در امور نظامی داشت، چنان‌که در نبرد چناق‌قلعه (۱۹۱۴) با شعار چناق‌قلعه غیرقابل عبور است با سپاهی کوچک در برابر تهاجم سنگین نیروهای دریایی کشورهای بریتانیا و فرانسه ایستادگی نمود و مانع تصرف و سقوط استانبول شد. در سال ۱۹۲۳ میلادی نام خانوادگی «آتاترک» به معنای «پدر ترک‌ها» توسط مجلس ترکیه به وی اهدا گردید و از آن پس داشتن این نام خانوادگی برای هر فرد دیگری ممنوع اعلام شد.

او در ۱۸۸۱ در شهر تسالونیک، در شمال یونان فعلی، که در آن زمان جزئی از امپراتوری عثمانی بود، در خانواده‌ای مسلمان، و ترک تبار از طبقه متوسط، چشم به جهان گشود. والدینش او را «مصطفی» نامیدند و بعدها آموزگار مدرسه به او لقب «کمال» را داد. پدرش علیرضا، کارمند دولت عثمانی و متجدد بود. مادرش زبیده، زنی متدین بود. اختلاف نظری و مذهبی والدین مصطفی، بر سرنوشت او بسیار تأثیرگذار بود. او ابتدا وارد مکتبی مذهبی شد، سپس آنجا را ترک نموده وارد مدرسه دولتی گشت. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی وارد مکتب حربیه (دانشکده جنگ) و سپس به «دانشکده ستاد» وارد شد و به عنوان دانشجوی ممتاز و سروان ستاد، فارغ‌التحصیل شد.



مصطفی کمال پاشا در طول جنگ جهانی اول

در ابتدا وارد ارتش عثمانی شد و در طرابلس لیبی با ایتالیایی‌ها جنگید. آتاترک در دهه‌ی اول قرن بیستم به همراه گروهی از افسران ترک، که ترکان جوان نامیده شدند، پایه‌های اصلاحات در ارتش و دولت را به نفع ملی‌گرایی ترک‌ها تثبیت کرد. در جنگ‌های بالکان به سمت فرماندهی رسید و در سال ۱۹۱۶ در تنگه‌ی داردانل و شبه‌جزیره‌ی گالیپولی در برابر انگلیسی‌ها مقاومت کرد و مانع اشغال استانبول توسط نیروهای بریتانیا و متفقین در جنگ جهانی اول شد. در آن زمان آتاترک و تعدادی از افسران جوان گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند کشوری به نام ترکیه تشکیل دهند و مانع از اشغال استانبول شوند. این افسران تصمیم گرفتند مناطق ترک زبان و قسمتی از کردستان که در آن زمان منابع نفت در آنجا کشف شده بود را حفظ کنند، چرچیل که در آن زمان دریا سالار بود و اعلام کرد که دولت عثمانی باید به طور کامل نابود شود ولی با مقاومت این افسران مواجه شدند و مجبور شدند این کشور را به رسمیت بشناسند همین امر باعث محبوبیت وی در میان مردم ترکیه شد. او سپس در جبهه‌ی روس نبرد کرد.

در جنگ جهانی اول، دولت عثمانی شکست خورد و مناطق بسیاری در شمال آفریقا، حجاز، سوریه و عراق به دست کشورهای بریتانیا و فرانسه افتاد. قسمت‌هایی از اروپای خاوری نیز با حمایت فاتحان جنگ به استقلال رسیدند. در اواخر جنگ جهانی اول، ترکیه مورد هجوم فرانسه و ایتالیا از جنوب و یونان از غرب بود. آتاترک رهبری جنگ استقلال ترکیه را برعهده داشت. در پایان جنگ جهانی اول، مردم ترکیه از بی‌کفایتی خلیفه محمد ششم و نظام عثمانی به تنگ آمده بودند و آتاترک رهبری خیزش علیه خلافت و امپراتوری عثمانی را برعهده گرفت. در سال ۱۹۲۳ ترکیه‌ی مدرن با نظام جمهوری توسط ملی‌گرایان و گروه‌های مبارزه علیه اشغال به رهبری برپا شد. آتاترک از آن تاریخ تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۸ رئیس‌جمهور ترکیه بود. حزب خلق جمهوری خواه ترکیه قدیمی‌ترین حزب سیاسی در جمهوری ترکیه و مهمترین حزب چپ میانه این کشور است که گرایش‌های ملی‌گرایانه، سوسیال دمکرات و لائیک دارد و در انترناسیونال سوسیالیست و حزب سوسیالیست‌های اروپایی عضویت دارد.

این حزب در نهم سپتامبر سال ۱۹۲۳ از سوی مصطفی کمال آتاترک رهبر جمهوری نوین ترکیه تأسیس شد و حزب اصلی اپوزیسیون ترکیه می‌باشد. رئیس این حزب کمال قلیچ دار اوغلو می‌باشد.

۱۲-۴- اصلاحات آتاتورک



آتاترک معرفی الفبای ترکی در سیواس

از جمله کارهای مهم آتاترک، مبارزه در برابر روحانیون بود. او همچنین به سرکوب عشایر دست زد؛ ولی دیری نپایید که باور قلبی آتاترک به لزوم مدرن سازی، سبب خشم روحانیون ترکیه شد و خشم روحانیون باعث بروز اعتراضاتی در برخی نقاط ترکیه شد (از جمله ی آن ها می توان به قیام شیخ سعید در سال ۱۹۲۵ اشاره کرد که در مغایرت آن با اسلام به دیاربکر حمله کرده بود). همچنین، از دیگر اقدامات وی می توان به ترویج ملی گرایی ترک، جدا کردن دین از سیاست، قانونی کردن حق رأی زنان و تغییر خط عربی زبان ترکی به خط لاتین اشاره کرد.

در سال ۱۹۳۴، به فرمان آتاترک، استفاده از القاب و عناوین ستایشی چون «حضرت، ملا، حاجی، سید، افندی و جناب»، در برگه های دولتی ترکیه ممنوع اعلام شد.



آتاترک از دانشجویان زن بازدید می کند

۱۳-۴- عصمت اینونو و آتاتورک



عصمت اینونو در زمان جنگ جهانی اول مقام سرگردی را در ارتش عثمانی دارا بود؛ پس از پیروزی‌های پیاپی، به درجه‌ی ژنرالی ارتقاء یافت و با بنیان‌گذاری جمهوری ترکیه، مقام نخست‌وزیری را به‌دست‌آورد. وی سیاست‌مدار زیرکی بود و مغز اندیشمند آتاتورک به‌شمار می‌آمد و در زمان آتاتورک، بارها نخست‌وزیر شد و تا مرگ آتاتورک، ریاست دولت را برعهده داشت و کشور را به نام او اداره می‌کرد. اینونو، در زمان جنگ جهانی دوم، با توجه به وضع اقتصادی ترکیه، کشورش را از جنگ به دور نگاه داشت. بسیاری از ناظران می‌نویسند که وی به‌تنهایی در برابر سیاست‌مدارانی که طرفدار ورود به جنگ

بودند می‌ایستاد و می‌گفت «باید صبر کرد تا نتیجه‌ی جنگ مشخص شود. اگر پیروزی متحدین حتمی باشد، آن‌گاه وارد جنگ می‌شویم.»

۱۴-۴- مرگ کمال آتاترک



مراسم خاکسپاری

کمال آتاترک روز ۱۰ نوامبر سال ۱۹۳۸ میلادی در ۵۷ سالگی درگذشت. دلیل مرگ او بیماری کبد بود. ساعت اتاقی که در آن درگذشت، هنوز روی ساعت مرگش، ۹:۰۵ صبح، باقی مانده‌است. آرامگاه او (معروف به آئیت کابیر) در شهر آنکارا قرار دارد.

همه ساله، ساعت ۹:۰۵ روز ۱۰ نوامبر، یک دقیقه مراسم سکوت به‌مناسبت درگذشت بنیان‌گذار ترکیه‌ی نوین، مصطفی کمال آتاترک، و به‌دنبال آن، به صدا درآمدن زنگ مدارس و آژیر پایگاه‌ها در ۹:۰۶ (لحظه‌ی وفات وی) برگزار می‌شود.

۱۵-۴- سلیمان دمیرل



سلیمان دمیرل زاده ۱ نوامبر ۱۹۲۴ - مرگ ۱۷ ژوئن ۲۰۱۵ سیاستمدار اهل ترکیه و عضو حزب دموکرات ترکیه بود. وی در رشته مهندسی عمران تحصیل کرده بود و یک دانشگاه در ترکیه به نام او است. در انتخابات اکتبر ۱۹۶۵ حزب عدالت توانست اکثریت ۵۲/۹٪ آرا را به دست

آورد و سلیمان دمیرل به عنوان رهبر حزب عدالت، دولت جدیدی تشکیل داد. دمیرل تا مارس ۱۹۷۱ قدرت را دست داشت ولی در این سال به خاطر اعتصابات و اعتراض‌های کارگری و دانشجویی و تحت فشار نظامیان مجبور به استعفاء و ترک قدرت شد. آقای دمیرل نزدیک به ۵ دهه در عرصه سیاست ترکیه فعال بود. او هفت بار سمت نخست‌وزیری ترکیه را به عهده داشت و دولت او دو بار توسط نظامیان ساقط شد.

آقای دمیرل که طی سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۹۰ رهبری حزب عدالت را به عهده داشت، به دنبال کودتای نظامیان در سال ۱۹۸۰ از هر نوع فعالیت سیاسی منع شد. این ممنوعیت، در سال ۱۹۸۷ لغو شد که این راه را برای بازگشت او به سیاست ترکیه هموار کرد. سلیمان دمیرل در ۱۷ ژوئن ۲۰۱۵ در بیمارستانی در آنکارا در ۹۰ سالگی درگذشت.

۱۶-۴- کنان اورن



تیمسار کَنان اِورَن زاده ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۷ - درگذشته ۹ مه ۲۰۱۵
رئیس‌جمهور ترکیه که در سال ۱۹۸۰ طی یک کودتا به قدرت رسید. اورن تیمسار ارتش ترکیه بود. وی مسؤول کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ ترکیه بود که در پی آن در حدود ۶۰۰ هزار نفر بازداشت و زندانی شدند و ۵۰ نفر نیز در ملاء عام به دار آویخته شدند. در زمان او فعالیت تمامی احزاب سیاسی ممنوع اعلام شد و چپ‌گرایان ترکیه به شدت تحت فشار قرار

گرفتند. پس از کودتا، مجلس منحل شد. وی ابتدا تحت عنوان فرمانده ارتش به قدرت رسید و سپس رئیس شورای امنیت ملی شد کَنان اِورَن تا ۹ نوامبر ۱۹۸۹ در این سمت باقی‌ماند. کنان اورن در روز شنبه ۹ مه ۲۰۱۵ در سن ۹۷ سالگی در بیمارستان نظامی در شهر آنکارا درگذشت.

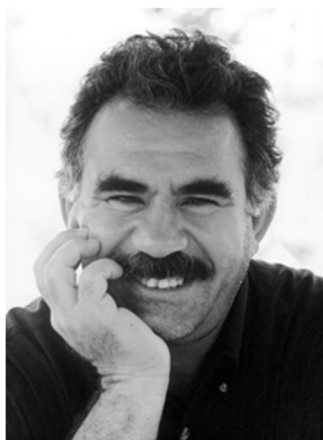
۱۷-۴- بولنت اجویت



مصطفی بولنت اجویت ۱۹۲۵-۲۰۰۶ سیاستمدار، شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار ترک و نخست‌وزیر ترکیه بود. او در استانبول به دنیا آمد و در کالج رابرت استانبول درس خواند. در دهه ۱۹۵۰ به آمریکا رفت. او به هنگام تحصیل در روزنامه‌های آنجا کار می‌کرد. پس از بازگشت به ترکیه به حزب جمهوری خلق پیوست و در ۱۹۵۷ به نمایندگی مجلس ترکیه انتخاب و در ۱۹۷۲ نخست‌وزیر ترکیه شد. در دوران نخست‌وزیری او بود که نیروهای ترکیه شمال قبرس را اشغال کردند. همچنین در سال ۱۹۹۹ دستگیری عبدالله اوجلان در کنیا و انتقال وی به ترکیه در دوران کفالت نخست‌وزیری وی انجام شد. به عنوان شاعر و نویسنده و مترجم او آثار بسیاری از جمله ترجمه شعرهای تی. اس. الیوت را منتشر کرده‌است.

اجویت در پنجم نوامبر ۲۰۰۶ پس از مدتی طولانی که در حال اغما بود درگذشت. شبکه تلویزیونی "تی آر تی" ترکیه به نقل از "مجاهد پهلوان" پزشک بیمارستان "گولهان" اعلام کرد، بولنت اجویت نخست وزیر پیشین ترکیه در سن ۸۱ سالگی در بیمارستان نظامی در آنکارا درگذشت. اجویت که از ماه می گذشته دچار سکته مغزی شده بود در این بیمارستان تحت درمان قرار گرفت که تلاش پزشکان بی نتیجه ماند. اجویت که پنج بار تصدی نخست وزیری این کشور را بر عهده داشت. وی دچار خونریزی مغزی شده و تحت عمل جراحی قرار گرفت که در پی آن به مدت شش ماه در اغما فرو رفت. وی رهبری حزب دمکرات چپ را عهده دار بود و بعد از ۴۰ سال حضور فعالانه در عرصه سیاسی ترکیه و در پی شکست حزبش در انتخابات قانونگذاری که در نوامبر سال ۲۰۰۲ در این کشور برگزار شد، با جهان سیاست وداع کرد. وی که قبلاً خبرنگار بوده در دوران حمله ترکیه به قبرس در سال ۱۹۷۴ و نیز در زمان دستگیری "عبدالله اوجلان" رئیس حزب کارگران کردستان در کنیا در سال ۱۹۹۹ و بازگرداندن وی به ترکیه به نخست وزیری رسید.

۱۸-۴- عبدالله اوجالان



عبدالله اوجالان (زاده ۴ آوریل ۱۹۴۸) که در میان پیروانش به نام سروک آپو (سروک یعنی رهبر و آپو یعنی عمو Serok Apo) نیز مشهور است رهبر و بنیان‌گذار حزب کارگران کردستان، که یک گروه چپ‌گرا و مسلح در ترکیه است. این حزب در برابر سرکوب کردهای ترکیه علیه دولت ترکیه تأسیس شد. وی این حزب را در پاییز ۱۹۷۸ در روستای فیس شهرستان لیجه در استان دیاربکر تأسیس کرد. این سازمان به مبارزه مسلحانه با دولت ترکیه می‌پردازد. دولت ترکیه مدعی است سی هزار نفر از گریلاها در جریان درگیری نیروهای این حزب با ارتش ترکیه کشته شده‌اند. این حزب در واکنش به تحولات جهانی در سال ۲۰۰۲ هشتمین کنگره خود را برگزار کرد.

۱۹-۴- گرگ‌های خاکستری



گرگ‌های خاکستری که با نام رسمی انجمن ایدئال گرایان نیز شناخته می‌شود سازمان ملی‌گرای افراطی ترک می‌باشد. کارشناسان علوم اجتماعی این سازمان را ملی‌گرای افراطی و نئوفاشیست می‌دانند. بخش جوانان این سازمان پیوند عمیقی با حزب حرکت ملی ترکیه دارد و به نوعی شاخه نظامی این حزب به‌شمار می‌آید.

این سازمان در اواخر دهه ۶۰ میلادی توسط سرهنگی ترک به نام آلبارسلان تورکش تأسیس شد. دوران اوج این گروه اواخر

دهه ۷۰ میلادی بود در آن دوران اختلافات اعضای این سازمان با چپگرایان ترکیه به درگیری‌های خیابانی انجامید و موجب کشته شدن عده‌ای از رهبران کمونیست‌های ترک همچون دنیز گزمیش و ماهر چایان شد. پژوهشگران این سازمان را جوخه مرگ توصیف کرده‌اند و گرگ‌های خاکستری را مسئول اکثر خشونت‌ها و قتل‌های دهه ۷۰ در ترکیه می‌دانند. مرگبارترین عملیات این سازمان کشتار مرعش می‌باشد که منجر به کشته شدن بیش از ۱۰۰ کرد علویان در این شد. همچنین گفته می‌شود این سازمان در کشتار میدان تقسیم در می‌۱۹۷۷ دست داشته‌است. با توجه به این حملات، گرگ‌های خاکستری توسط برخی از محققان، روزنامه نگاران و دولتمردان به عنوان یک سازمان تروریستی شناخته می‌شود.

سازمان پانترک افراطی گرگ‌های خاکستری به از فروپاشی شوروی در دهه ۹۰ میلادی فعالیت خود را به کشورهای ترک مسلمان جداشده از شوروی گسترش داد. هزاران نفر از اعضای این سازمان در جنگ قره‌باغ در طرف آذربایجان و در جنگ اول و دوم چچن در طرف چچن جنگیدند. پس از کودتای نافرجام آذربایجان در سال ۱۹۹۵ که گرگ‌های خاکستری در آن با نیروهای کودتاگر همکاری داشتند فعالیت این سازمان در جمهوری آذربایجان ممنوع شد. در سال ۲۰۰۵ قزاقستان نیز با تروریست خواندن این سازمان فعالیت آن را در این کشور ممنوع کرد.

پس از مرگ ترکش در سال ۱۹۹۷ دولت باحچلی رهبری گرگ‌های خاکستری و حزب حرکت ملی را برعهده گرفت و از دوران به بعد سیاست این سازمان دوچار تغییر و تحول اساسی شد. فعالیت سازمان تا قبرس شمالی نیز گسترش یافت. همچنین شعبه‌هایی از این سازمان در کشورهای اروپایی نظیر بلژیک، هلند و آلمان که جمعیت مهاجران ترک در آن‌ها زیاد است به وجود آمدند. در آلمان این سازمان به عنوان بزرگترین سازمان راست افراطی شناخته می‌شود و جمعیتی بالغ بر ۱۰٬۰۰۰ دارد با این حال مقامات آلمان این سازمان را به عنوان یک سازمان افراطی قلمداد می‌کنند. طبق برآورد

۲۰۱۴، گرگهای خاکستری توسط ۳/۶ درصد از رای دهندگان ترکیه پشتیبانی می‌شوند. به گفته آنالیزگر ترک، آنکارالی جان:

«گرگ‌های خاکستری حضور پرمعنی در انجمن‌های دانشگاهی دارند، ولی نه به‌طور رسمی، اما بیشتر طرفداران این گروه، از افراد ترک سنی مذهبی فقیر خیابانی تشکیل می‌دهد.

فعالیت‌های تروریستی

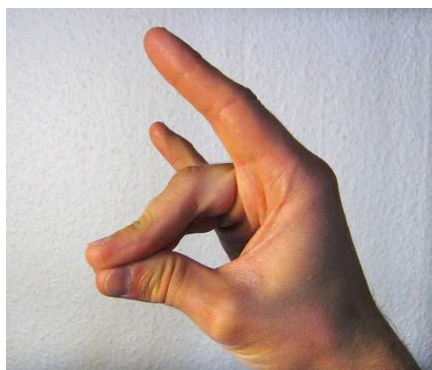
گرگهای خاکستری در گزارشهای بسیاری یک گروه تروریستی خوانده شده‌اند. در رسانه‌ها نیز گرگهای خاکستری توسط مارتین لی و پرابها (Khitij Prabha) از بنیاد مطالعات و تحلیل دفاعی هندوستان) و نیز گروه‌های یونانی و ارمنی به عنوان یک سازمان تروریستی و فاشیستی شناخته شده‌است.

دولت ترکیه ۶۹۴ فقره قتل بین سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۱ را به گروه گرگهای خاکستری نسبت داده‌است. در خارج از ترکیه نیز، این سازمان متهم به قتل کوتلو آدلی (Kutlu Adali) روزنامه‌نگار قبرسی در سال ۱۹۹۶ شده‌است که مخالف سرسخت سیاستهای کشور ترکیه در قبرس بود. در همان سال، یکی از معاونین تانسو چیلر اعتراف کرد که عبدالله چتلی، رهبر گرگهای خاکستری، مسئول آتش‌سوزی‌های عمدی متعددی در یونان بوده‌است.

گرگهای خاکستری و نژادپرستی

در مقاله‌ای تحت عنوان «عقاید گرگهای خاکستری» چاپ نشریه بزکورت (Bozkurt) که نشریه رسمی گرگهای خاکستری است، ایدئولوژی و استراتژی گرگهای خاکستری با جملات زیر عنوان گردیده:

«ما که هستیم؟ اعضای گرگهای خاکستری (Bozkurteu). اعتقادمان چیست؟ ترک بودن گرگ خاکستری (Bozkurt). کیشمان چیست؟ برتر بودن نژاد ترک. اصل این برتریت در کجاست؟ خون ترک. آیا ما پان ترکیست هستیم؟ آری!»



نحوه سلام دادن و نشان دادن نماد پان ترکیست‌های گرگ‌های خاکستری (بوز قورد) با دست، که پوزه و چهره‌ی یک گرگ را تداعی می‌کند.

۲۰-۴- گرگهای خاکستری و سیاستهای پان تورانیسم

واژه‌ی پان تورانیسم اول بار در سال ۱۸۶۵ توسط آرمینیوس وامبری (شرق‌شناس یهودی انگلیسی-مجار تبار) اطلاق گردید. وی که در نهان برای دفتر امور خارجه بریتانیا کار می‌کرد، سرزمین توران را «از بسفر تا دیوار چین» نامید. با این حال، پان تورانیسم در نزد گرگهای خاکستری یک آرمان اساسی بوده‌است. بطور نمونه در میان شعارهای سیاسی گرگهای خاکستری، موارد زیر دیده شده:

«کشور ترکها نه ترکیه است، نه ترکستان، بلکه میهن تمام ترکها، کشور ابدی تورانیان است.»

«همه چیز برای ترک و نفع او باید باشد.»

«هدف ما اتحاد ۱۰۰ میلیون ترک در یک کشور واحد است.»



تصویر گرگ خاکستری بر روی اسکناس پنج لیره‌ای ترکیه در سال ۱۹۲۷

۲۱-۴- فعالیت‌ها در کشورهای مختلف

فعالیت‌ها در جمهوری آذربایجان

مدتی بعد از استقلال جمهوری آذربایجان از شوروی، سرهنگ آلبارسلان سفری به این جمهوری کرد و در آن برای انتخاب ابوالفضل ایلچی‌بیگ (یکی از طرفداران خود) به ریاست جمهوری تلاش بسیار کرد. بعد از انتخاب ایلچی‌بیگ وی به همراه وزیر کشور خود اسکندر حمیدف در چندین نوبت خواستار تشکیل ترکیه بزرگ که شامل تمام نواحی شمالی ایران نیز می‌شد شدند. در طی جنگ ناگورو-قره‌باغ (۱۹۸۸-۱۹۹۴)، حدود ۲۰۰ عضو از گرگ‌های خاکستری در جبهه آذربایجان با نیروهای ارمنی جنگیدند. ترکش تصدیق کرد که طرفدارانش در قره‌باغ دوشادوش آذربایجانی‌ها جنگیدند، ولی آنها اواخر سال ۱۹۹۲ میلادی به ترکیه بازگشتند.

فعالیت در قبرس

بنابر گزارش برخی منابع، در ژوئیه ۱۹۹۶، کوتلو عدلی، روزنامه‌نگار ترک قبرسی که از دنکتاش و سیاست‌های او انتقاد کرد، توسط گرگ‌های خاکستری کشته شد.

فعالیت در سوئد

بارباروس لیلانی، معاون فدراسیون سراسری ترک‌های سوئد، در سخنرانی خود در میدان «سرگلس توریت» استکهلم از «بیداری ملت ترک» سخن گفت و با زبانی توهین آمیز نسبت به ارمنی‌ها سخن گفت. انتشار ویدیوی این سخنرانی از سوی یک رهگذر روزنامه‌نگار محمود نزهت زاده به سرعت موضوع را به کانون توجه رسانه‌های بزرگ سوئد مبدل کرد. حساسیت‌های عمومی به حدی بالا گرفت که چند روز بعد «بارباروس لیلانی» جلوی دوربین کانال ۴ استکهلم، در حالی که گریه می‌کرد و به خاطر اظهاراتش عذرخواهی کرد، گفت که نمی‌داند دقیقاً چرا آن حرف‌ها را بر زبان آورده‌است و از سمت خود استعفا کرد.

۲۲-۴- کودتا‌های ترکیه و علل آن‌ها

در واقع آتاترک در دوران ریاست جمهوری خویش از حکومتی مقتدر و آهنین تک حزبی به نام «حزب جمهوری خواه خلق» ایجاد کرد و با تغییرات بنیادی فرهنگی و اجتماعی، کوشید ترکیه را به صورت جوامع اروپایی در آورد. بعد از مرگ او در سال ۱۹۳۸ عصمت اینونو، هم فکر او، رئیس جمهور شد. در دوره اینونو، از اقتدار نظام سیاسی ترکیه کاسته شد و حرکت به سمت دموکراسی بورژوایی و نظام چند حزبی آغاز گردید. در واقع عامل این تغییرات، توسعه اقتصادی و شکل‌گیری سازمان‌های صنفی جدید و تشکل‌های کارگری و روشنفکران بود. در عین حال، پس از جنگ جهانی دوم از تسلط حکومت بر تجارت و غیره کاسته شد و امید به مشارکت سیاسی اجتماعی افزایش یافت. حزب تازه تاسیس دموکرات به رهبری جلال بایار، در نخستین انتخابات مجلس ملی در ۱۹۵۰ با شکست حزب جمهوری خواه خلق، به پیروزی قاطع دست یافت. دموکرات‌ها یک دهه در مجلس و دولت ماندند. طی دهه ۱۹۵۰ کشاورزی و اقتصاد نوسازی، دنبال شد.

در فضای نسبتاً باز سیاسی دهه ۱۹۶۰ گسترش نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و افزایش فعالیت‌های سیاسی، به بحران‌های سیاسی و درگیری احزاب انجامید. کارگران صنعتی و غیرصنعتی و بخش بزرگی از مردم آزادی خواه وارد مبارزه سیاسی جدی شدند.

با کودتای نظامی ۲۷ می ۱۹۶۰ معروف به کودتای ژنرال‌ها، حکومت عدنان مندرس نخست وزیر ترکیه ساقط شد. توجیه نظامیان برای کودتا مقابله با اصلاحات مذهبی و بحران شدید اقتصادی و اقدامات مقتدرانه دولت بود. کودتاگران از ۳۰ مه ۱۹۶۰ تا ۲۰ نوامبر ۱۹۶۱ حکومت نظامی برقرار کردند و حزب دموکرات را منحل و عدنان مندرس را اعدام کردند. در کودتای ۱۹۶۰، ژنرال‌ها به بهانه حفظ «نظام لائیک»، زمام امور را به دست گرفتند و با تشکیل «کمیته ملی»، جانشین دولت و مجلس شدند و اداره امور کشور را در دست گرفتند.

«کمیته ملی»، اقدام به تدوین پیش نویس قانون اساسی جدید کرد و پس از برگزاری رفراندوم و کسب آرای لازم، به عنوان قانون اساسی ۱۹۶۰ ترکیه، جایگزین قانون اساسی ۱۹۲۴ شد. از تفاوت و ویژگی های قانون اساسی ۱۹۶۰ نسبت به قانون اساسی ۱۹۲۴، می توان به اختیارات ویژه ارتش در اداره سیاسی کشور به بهانه حفظ نظام لائیک، ایجاد سیستم دو مجلسی (مجلس ملی و مجلس سنا)، تشکیل دادگاه قانون اساسی که یازده عضو آن به صورت همیشگی تا زمان بازنشستگی از طرف رئیس جمهور انتصاب می شوند و وظیفه اصلی آن رسیدگی به اعتراض احزاب مخالف به مصوبه مجلس، مبنی بر مغایرت این مصوبه با اصول قانون اساسی ترکیه است. دادگاه قانون اساسی، در صورت تشخیص مغایرت مصوبه ای با دادگاه قانون اساسی، حکم به ابطال آن مصوبه می دهد. از وظایف مهم دیگر دادگاه قانون اساسی ترکیه، رسیدگی به شکایت دادستان کل کشور مبنی بر تخلف احزاب از اصول قانون اساسی که در این حالت نیز دادگاه قانون اساسی می تواند حکم به انحلال حزب کند. از ویژگی های مهم دیگر قانون اساسی ۱۹۶۰ ترکیه، می توان به وجود اصول تغییرناپذیر در متن قانون اساسی اشاره کرد که مربوط به سیستم لائیک است که مجلس حتما حق پیشنهاد تغییر آن را نیز نمی تواند بررسی نماید و ضمانت اجرای آن نیز به عهده دادگاه قانون اساسی است.

حرکت وسیع کارگری، به ویژه پس از تشکیل حزب کارگران در سال ۱۹۶۷ آغاز شد. با فعال شدن احزاب چپ فعالیت و مبارزه نیروهای سیاسی طبقاتی تر و خشونت آمیز شد. زیرا نیروهای راست با حمایت نیروهای مخفی نظامی - پلیس، تهاجم شدیدی را علیه نیروهای کارگری سوسیالیستی آغاز کردند. در واقع طرح نظامیان این بود که نخست جامعه را ناامن سازند و سپس به بهانه تامین امنیت دست به کودتا بزنند. تا این که سرانجام ارتش در ۱۹۷۱ دست به کودتا زد و با اعلام شرایط ویژه، حاکمیت کشور را به مدت دو سال به دست گرفت.

تضادهای سیاسی و ایدئولوژیک دهه ۱۹۶۰ در دهه بعد شدت بیش تری یافت و حزب های جدیدی با گرایش های گوناگون چپ که عمدتاً طرفدار مائو و پروروس (طرفدار روس) بودند و یا حزب سلامت ملی اسلامی بود.

حکومت های دوره ای ترکیه، به ویژه از ۱۹۷۳ تا پایان دهه، ائتلافی و ناهمگن بودند. دو حزب بزرگ تر در مجلس، حزب جمهوری خواه خلق و حزب عدالت، برای تشکیل حکومت نیازمند حضور احزاب کوچک تر با گرایش های مختلف بورژوازی بودند.

اقتصاد ترکیه، به وام های خارجی متکی بود. نظام اقتصادی به گونه ای بود که موجب تضاد منافع سرمایه داران داخلی می شد. افزایش قیمت نفت و رکود اقتصاد اروپا، که پیامد آن کاهش تقاضا برای نیروی کار از ترکیه بود، بر بی کاری و تورم اقتصادی افزود. ارتش ترکیه، در دوران نخست وزیری بولنت اچویت ژانویه - نوامبر ۱۹۷۴، قبرس را اشغال کرد، اروپا ترکیه را تحریم اقتصادی کرد و کمک های خارجی قطع و وضع اقتصادی این کشور بحرانی تر شد.

یک واقعه مهم کارگری و جنایت دولت ترکیه در سال ۱۹۷۷ اتفاق افتاد که جامعه ترکیه و جهان را تکان داد. اول ماه می سال ۱۹۷۷ در میدان «تقسیم» استانبول ۵۰۰ هزار کارگر و مدافعین جنبش

کارگری و نیروهای چپ تجمع کرده بودند تا روز جهانی کارگر را گرامی بدارند. ماموران حکومت با تفنگ های دوربین دار از جای نامعلومی به روی کارگران آتش گشودند و حدود سی و دو نفر توسط گلوله و با هجوم پلیس جان باختند. صدها نفر زیر دست و پا زخمی شدند. هم چنین تعداد بی شماری نیز دستگیر شدند. این سرآغازی بود بر ترس از کمونیست و مبارزه علیه آن. با اوج گیری مبارزه کارگران، نیروهای فاشیستی و عوامل امنیتی حکومت مبارزه سیاسی در داخل این کشور را به خشونت های خیابانی کشاندند تا جامعه را ناامن نشان دهند. و در واکنش به چنین وضعی، دست به کودتا بزنند. کودتای سوم نظامیان در سال ۱۹۸۰ روی داد. رهبر این کودتا، ژنرال کنعان اورن بود که این بار نیز فرماندهان ارتش «شورای امنیت ملی» تشکیل دادند و قدرت را به دست گرفتند. هم چنین ژنرال های کودتاگر، «شورای مشورتی» تشکیل دادند تا از طرف آنان، مامور تدوین پیش نویس قانون اساسی جدید باشد. این پیش نویس در سال ۱۹۸۱، به رفراندوم گذاشته شد و مورد تصویب قرار گرفت.

در واقع قانون اساسی ۱۹۸۱، تقریباً با همان ساختار قانون اساسی ۱۹۶۰ تدوین شد؛ با این تفاوت که در این قانون اساسی، قوه مقننه تک مجلسی شد و مجلس سنا از آن حذف گردید. آزادی احزاب، شکل های دموکراتیک، آزادی بیان، مطبوعات و هم چنین حقوق و آزادی های فردی نیز محدودتر گردید. این کودتا، یکی از خونین ترین کودتاها به ویژه علیه کارگران و تشکل های آن ها و سازمان ها و احزاب چپ و کمونیست بود. بدین گونه، اختیارات ارتش باز هم در اداره کشور افزایش یافت و دادگاه های خاص نظامی نیز اختیارات گسترده ای به دست آوردند.

حکومت نظامی به ریاست کنعان اورن ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۰ - ۸ نوامبر ۱۹۸۲، احزاب سیاسی پیشین را منحل و قانون اساسی جدیدی وضع کرد و براساس آن، قوه مقننه از نظام دو مجلسی به تک مجلسی تغییر یافت. در انتخابات ۱۹۸۳ رقابت سه حزب نوپای مام میهن و حزب خلق و حزب دموکراسی ملی، به پیروزی حزب مام میهن به رهبری تورگوت اوزال انجامید. اوزال از ۱۳ دسامبر ۱۹۸۳ تا ۳۱ اکتبر ۱۹۸۹ نخست وزیر شد.

تحولات منطقه ای، انقلاب ایران و استقرار حکومتی اسلامی، اهمیت راهبردی ترکیه را نزد امریکا افزایش داد و سبب حمایت گسترده امریکا، به ویژه حمایت مالی آن از برنامه های اقتصادی اوزال شد.

با حمایت نظامیان و پشتیبانی همه جانبه نظامی، سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک امریکا، برنامه «اصلاحات اقتصادی بازار آزاد و توسعه صادرات»، تمرکززدایی و کاهش دیوان قدرت نظام اداری و سیاست های جدید فرهنگی، به اجرا در آمد.

۲۳-۴- تشکیل کمیته وحدت ملی

این بحران‌ها که پس از انتخابات ۱۹۵۷م شدت بیشتری یافته بود، سرانجام واکنش بخشی از ارتش ترکیه را در ۱۹۶۰م برانگیخت و در ۲۷ مه همان سال فرماندهان ارشد نیروهای مسلح با تشکیل کمیته‌ای با عنوان «کمیته وحدت ملی» برای خاتمه دادن به مجادلات سیاسی و سیاست‌های غلط که جامعه را به دو بخش تقسیم کرده بود، دست به کودتا زد و قدرت را به دست گرفت. حزب دموکرات همراه با مجلس منحل شد و عدنان مندرس، نخست وزیر و چند تن از وزیران و وابستگان به حزب دموکرات و نیز رئیس مجلس اعدام شدند.

فعالیت احزاب سیاسی متوقف گردید و اداره کشور به «کمیته وحدت ملی» واگذار شد که در رأس آن ارتشبد جمال گورسل قرار داشت. وی دولتی تشکیل داد که افراد کابینه آن هیچ‌گونه ارتباطی با احزاب سیاسی نداشتند. عاملان کودتای ۲۷ مه ۱۹۶۰ از میان نظامیان و بوروکرات‌های هوادار سیاست‌های آتاتورک بودند که به این ترتیب انتقام خود را از حزب دموکرات گرفتند. کمیته وحدت ملی که با عضویت عاملان اصلی کودتا تشکیل شد، یک سال و نیم حکومت کرد و سپس در پی انتخابات ۱۹۶۱م اجازه داد که یک دولت غیرنظامی اداره کشور را به دست گیرد.

در ۱۹۶۱م قانون اساسی جدیدی در مجلس مؤسسان به تصویب رسید که متضمن آزادی‌های بیشتری نسبت به قانون اساسی گذشته بود و ساختار نظام سیاسی ترکیه را دگرگون ساخت. این نظام جدید مبتنی بر تقسیم قدرت بود و اهرم‌های بازدارنده متعادل کننده از ایجاد حکومت مطلقه جلوگیری می‌کرد. در این قانون اساسی نقش قوه قضائیه تقویت شد، مجلس قانون‌گذاری دومی (مجلس سنا) به عنوان ناظر بر مصوبات مجلس کبیر ملی به وجود آمد، قدرت ریاست جمهوری افزایش یافت و بسیاری موارد آزادی تضمین شد، به دانشگاه‌ها و رسانه‌های همگانی آزادی عمل و خودمختاری، و به اتحادیه‌های کارگری حق اعتصاب اعطا کرد. با توجه به ساختار حکومتی که در قانون اساسی ۱۹۶۱م پیش‌بینی شده بود، همه گروه‌های سیاسی مجبور بودند در چارچوب احزاب سیاسی فعالیت کنند. قانون اساسی جدید که دارای صبغه‌ای دموکراتیک بود، پس از تصویب از سوی مجلس، در یک همه‌پرسی که اولین بار در ترکیه صورت گرفت، با شرکت اکثریت مردم مورد تأیید و قبول واقع شد و به اجرا درآمد.

۲۴-۴- سیاست دولت دمیرل

سیاست دولت دمیرل بازتابی بود از تمایل این حزب به بهبود بخشیدن به اوضاع آشفته اقتصادی و عدالت اجتماعی. این دولت از لحاظ سیاست اقتصادی از همان نگرش اقتصادی مختلط که در قانون اساسی تصریح شده بود، پیروی می‌کرد و با بهره‌گیری از اهرم‌های نظارت دولتی و غیردولتی می‌کوشید تا رفاه و توسعه کشور را از طریق اجرای طرح‌های سازمان برنامه‌ریزی ترکیه عملی سازد.

رابطه دولت دمیرل با ارتش بهتر از آن بود که انتظار می‌رفت، و این بیش‌تر از تصمیم دمیرل مبنی بر وادار کردن حزب به انتخاب ژنرال دیگری به نام جودت سونای به ریاست جمهوری پس از مرگ گورسل در ۱۹۶۶م بود. دمیرل همچنین به تلاش خود مبنی بر نوسازی ارتش، بهبود شرایط زندگی افسران و کارمندان، و اجتناب از مداخله در امور آنان ادامه داد. در حالی که رئیس‌جمهور نیز به نوبه خود افسران و کارمندان را از مداخله بیش از اندازه در امور سیاسی باز می‌داشت.

دولت دمیرل در مناسبات خارجی خود نیز در قیاس با دولت عدنان مندرس، موفق‌تر عمل کرد، و زمانی که تیرگی روابط آمریکا و شوروی رو به پایان می‌رفت، از موقعیت به خوبی استفاده کرد و توانست روابط اقتصادی خود را با شوروی توسعه دهد. اما روابط دولت با حزب جمهوری خلق بیش از پیش تیره شد. در آغاز اختلافات میان دولت و این حزب از انتقاد حزب از گرایش حکومت به دست زدن به برخی از اقدامها ناشی می‌شد. از جمله این اقدامها که برای جذب پشتیبانی مذهبی حکومت صورت می‌گرفت، می‌توان به آزادی احداث مساجد، اجازه تدریس علوم دینی در مدارس، و حتی اجازه استفاده از بلندگو برای پخش اذان در شهرها اشاره کرد زیرا حکومت دمیرل به فعال کردن مجدد اسلام — برخلاف سیاست‌های دین‌زدایانه آتاتورک و حزب جمهوری خلق — اعتقاد داشت. در حالی که بیش‌تر مردم از سیاست‌های دولت دمیرل که دست به اقدامات افراطی مختل‌کننده نمی‌زد، خشنود بودند، سازمان‌های چپ‌گرا سرسختانه از آن دولت انتقاد می‌کردند و انتظار داشتند که دولت سریع‌تر عمل کند.

۲۵-۴- اغتشاشات چپ‌گرایان

در این احوال چپ‌گرایان افراطی هر چه بیش‌تر به خیابان‌ها ریختند و خواستار تحولات اساسی در ساختار جامعه و اصلاحات اجتماعی شدند. آنان به سبب حضور نظامیان آمریکا در ترکیه و عضویت ترکیه در پیمان ناتو دولت را مورد انتقادهای شدید خود قرار می‌دادند. در واقع در این اوضاع و احوال، دانشجویان و کارگران نیروهای اصلی، فعال و پویای سیاست بودند که از ۱۹۶۱م به بعد روز به روز قدرت بیشتری می‌یافتند. حزب کارگران ترکیه که راه ورود به پارلمان را به روی خود بسته می‌دید، با استفاده از موقعیت، راه را به سوی یک اغتشاش کلی باز می‌کرد. ناتوانی دولت در مهار کردن چپ‌های افراطی، حمایت مردم از دولت را به رغم ادامه توسعه و افزایش سطح رفاه، تضعیف کرد و تورم، موجب تشدید خشم شد. بالا گرفتن خشم، ارتش را در ۱۲ ماه مارس ۱۹۷۱ بار دیگر به مداخله واداشت. کودتاگران دولت دمیرل را وادار به استعفا کردند، اما این بار فرماندهان ارتش، قانون اساسی را به حال تعلیق درنیاوردند و نظامیان را بر مسند قدرت ننشانند، بلکه دولت‌های غیرنظامی را برگماردند و آنان را ناگزیر به مشورت با ارتش و افسران کردند؛ حزب کارگران منحل شد، برای محدود کردن آزادی‌های مشرح در قانون اساسی تجدید نظر به عمل آوردند و در برخی

استان‌ها حکومت نظامی اعلام شد. ارتش که برای تصحیح روند توسعه سیاسی دست به این اقدامات زده بود، بار دیگر در ۱۹۷۳ م خود را از صحنه سیاسی کشور کنار کشید. تا پیش از برگزاری انتخابات جدید در ۱۴ اکتبر ۱۹۷۳، ائتلاف‌های غیر حزبی به رهبری نیهت (نهاد) اریم، فرید ملین و نعیم تلو به عنوان نخست وزیر بر کشور حکومت کردند و فخری کورتورک مقام رئیس جمهوری داشت. در آغاز این دوره هر دو حزب (عدالت و جمهوری خلق) تحت فشار ارتش با حکومت جدید همکاری می‌کردند. اما از آن‌جا که بولنت اجویت در صدد تجدید سازمان حزب جمهوری خلق به عنوان یک نیروی ترقی‌خواه چپ‌گرا بود، در ۱۹۷۲ م به این بهانه که حکومت در واقع ائتلافی دست راستی است، حمایت حزب جمهوری خلق را از دولت قطع کرد. با توجه به این‌که حزب عدالت هنوز در میان دو جناح لیبرال و محافظه کار خود تقسیم می‌شد، و حکومت‌های غیر حزبی به ظاهر نمی‌توانستند تروریست‌ها را سرکوب کنند و برنامه‌های اصلاحی جدید و مهمی را تحقق بخشند، توده مردم به تدریج به حزب جمهوری خلق و نیز احزاب افراطی‌تر گرایش یافتند. برای احزاب بیش از هر زمان دیگری دشوار شد که اکثریتی کسب کنند، چه رسد به اینکه حکومتی هم‌آهنگ تشکیل دهند و از سیاستی معقولانه پیروی کنند.

۲۶-۴- انتخابات اکتبر ۱۹۷۳

در اکتبر ۱۹۷۳ انتخابات بار دیگر برگزار شد که نتایجی خلاف انتظار به بار آورد. ناظران سیاسی بر این عقیده بودند که پیروزی از آن حزب عدالت خواهد شد؛ اما این حزب از ۴۵۰ کرسی، تنها توانست ۱۴۹ کرسی به دست آورد. در حالی که حزب جمهوری خلق با تغییراتی در سیاست کلی حزب که آن را به سوی چپ‌میانه سوق داده بود، ۱۵۸ کرسی را تصاحب کرد. نتیجه به دست آمده، هر دو حزب را واداشت که برای تشکیل دولت در صدد کسب حمایت احزاب کوچک‌تر برآیند. هر چند حزب جمهوری خلق بیشترین آراء را به دست آورده بود، اما از آن‌جا که دیگر احزاب کوچک‌تر افراطی‌تر بودند، در آغاز از ائتلاف با آن‌ها اجتناب می‌کرد. بیشترین احتمال این بود که میان دو حزب عدالت و ملت که سیاست‌های مشابهی داشتند، ائتلاف صورت گیرد. اما این احزاب مدتی از ایجاد هر گونه ائتلافی به دلیل سیاست‌ها و رقابت‌های شخصی که محیط سیاسی ترکیه را در سال‌های اخیر آشفته کرده بود، عاجز ماندند.

سرانجام حزب جمهوری خلق با حزب رستگاری ملی که ۱۱/۸٪ از آراء و ۴۸ کرسی در مجلس را در اختیار داشت، دولتی ائتلافی تشکیل داد. اما این پیوندی ناپایدار بود که تنها مدت ۶ ماه تداوم داشت (فوریه تا سپتامبر ۱۹۷۴) و سرانجام این ائتلاف به سبب اختلاف نظرهای اساسی میان دو حزب بر سر سیاست‌های داخلی و خارجی از هم پاشید. حزب رستگاری ملی در واقع جانشین و وارث حزب نظام ملی بود که در ۱۹۷۰ م توسط نجم‌الدین اربکان (که بسیار مذهبی بود و مدتی در سمت شهردار

بود)، عضو سابق حزب عدالت تأسیس شده بود؛ و از همان آغاز بر هیچ کس پوشیده نبود که هدف اصلی آن پیشبرد اهداف اسلامی، و تلاش برای استقرار حکومت اسلامی در ترکیه است، اما به علت تندروی‌هایش فعالیت آن ممنوع شده بود.

در خلال سال‌های دهه ۱۹۷۰م اوضاع اقتصادی ترکیه وخیم‌تر شد. تأثیر بالارفتن بهای نفت، با کاهش میزان پول‌های ارسالی از جانب کارگران ترک شاغل در اروپا که در آن‌جا نیز فعالیت اقتصادی کند شده بود، توأم شد و تا ۱۹۷۸م بدهی خارجی ترکیه به نحو هشدار دهنده‌ای افزایش یافت. در فاصله سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۷م مجموع بدهی‌های خارجی ترکیه به ۱۲ میلیارد و پانصد میلیون دلار رسیده بود. از این رو ترکیه ناگزیر به پذیرفتن برنامه تثبیت صندوق بین‌المللی پول شد، افزایش بهای نفت در ۱۹۷۹م به گسترش دامنه‌دار رکود انجامید و تورم دو برابر شد. اختلاف نظر میان احزاب سیاسی، اوضاع داخلی را بیش از پیش دچار تشنج کرد. در چنین شرایطی اوضاع سیاسی حتی نسبت به دهه ۱۹۶۰م به سبب فعالیت افراطیون ناپایدارتر شد. در طول دهه ۱۹۷۰م اکثریت عظیمی از مردم به یکی از احزاب بزرگ، خواه حزب جمهوری خلق چپ میانه و خواه حزب عدالت راست میانه رأی دادند. با این وصف، بیشتر دولت‌ها ترکیبی بودند از یکی از این دو حزب با احزاب کوچک‌تر، اما افراطی‌تر. این الگو، نفوذ احزاب کوچک را بیش‌تر می‌کرد و بر مطالبات آن‌ها برای کسب امتیاز می‌افزود. از طرف دیگر در طی این دهه گروه‌های سیاسی بسیاری که بیش‌تر آن‌ها ریشه در چپ‌گرایی داشتند، نظیر سندیکاهای کارگری، اتحادیه‌های صنفی، انجمن‌های دانشجویی، شرکت‌های تعاونی و جز آن‌ها صاحب نفوذ شده بودند.



ترکیه در اواخر دهه ۱۹۷۰

ترکیه از اواخر دهه ۱۹۷۰م شاهد خشونت میان دانشجویان و کارگران، فرقه‌های اسلامی (اکثریت سنی و اقلیت علوی) و درگیری‌های میان نیروهای مسلح ترکیه و کردها بود. در این دوره چهره‌های سرشناسی ترور شدند. جنبش احیای اسلامی که در تمامی جامعه ترکیه تنش‌هایی پدید آورده بود، هواداران حکومت غیر مذهبی، به خصوص نخبگان ارتش را که از دیرباز خود را نگهبان میراث آتاتورک می‌دانستند، به خشم آورد. حزب رستگاری ملی به رهبری نجم‌الدین اربکان که به اعتبار انقلاب اسلامی ایران جسارت یافته بود، حتی بازگشت قوانین اسلامی را طلب می‌کرد. فرار سرمایه و عدم امنیت جانی، اذهان مردم به ویژه صاحبان صنایع را نسبت به دموکراسی حاکم مشوش کرد. در

همان دوره مشخص شد که با جنگ نیابتی و رویکردی تحقیرآمیز نسبت به جامعه و ارزشهای آن، نمیتوان ترکیه را تحت کنترل قرار داد. از نظر عوامل داخلی مشکلات موجود امنیتی، نفوذ ایالات متحده آمریکا در و پیروزی حزب جمهوری زمینه را برای کودتای ۱۹۸۰م مساعد ساخت. حزب رستگاری ملی در اوت ۱۹۸۰ تظاهراتی در شهر قونیه با شرکت ۸۰ هزار نفر برپا داشت. گروهی از شرکت کنندگان در این تظاهرات به رغم ممنوعیت رسمی، عمامه بر سر داشتند و برخی از شعارها به خط عربی بود که کاربرد آن برای زبان ترکی در ترکیه ممنوع است. بزرگ کردن این رویداد نیز یکی از ترفندهای نظامیان در توجیه کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰م بود و بدین ترتیب، دموکراسی ناپایدار ترکیه پایان یافت. ارتش به رهبری ژنرال کنعان اُورن — که متقاعد شده بود دولت مردان غیرنظامی دیگر قادر نیستند از عهده اداره امور برآیند — بار سوم در ۱۹۸۰م قاطعانه تر از ۱۹۷۱م دست به مداخله زد و اقدامات امنیتی را برای متوقف کردن خشونت سیاسی افزایش داد. هدف و نیت ژنرالها صیانت از دموکراسی بود و به موجب قانون اساسی جدیدی که برای حل مسائل رو در رو با قانون اساسی ۱۹۶۱م طراحی شده باشد، احزاب را منحل و بسیاری از سیاستمداران کهنه کار را از فعالیت منع کردند.

می گویند یکی از وصایای آتاترک به ارتش این بود که هر زمان اوضاع کشور را آشفته دیدند و ارکان آن را فاسد تشخیص دادند فوراً کودتا کنند و زمام امور را به دست گیرند و پس از برگرداندن اوضاع به حالت عادی یک دولت غیرنظامی بر سر کار آورند و خود از حکومت کنار بکشند. نظامیان ترک نیز در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به این نتیجه رسیدند که به وصیت آتاترک جامه عمل بپوشانند. رفراندوم تغییرات قانون اساسی ترکیه در روزهای پیش از زمان با سالگرد کودتا برگزار شد که بی گمان تغییر اصل ۱۵ از جنجالی ترین آنها خواهد بود زیرا مصونیت قضایی نظامیان کودتاها از میان برداشته و راه را برای به دادگاه کشیدن عاملان کودتای ۱۹۸۰ و در راس آنها کنعان اُورن رهبر کودتای گشاید؛ نوشتار ذیل زوایایی از این کودتا را برای ما روشن می سازد.

۲۷-۴- کودتای ۱۲ سپتامبر

کودتای سوم (خونین ترین و تلخ ترین کودتا)

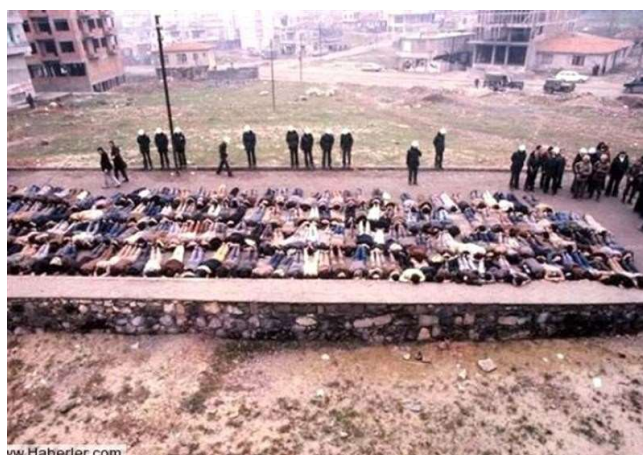
تلخ ترین و خشن ترین کودتای تاریخ ترکیه، کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ بود که از آن به عنوان آخرین کودتای کلاسیک در ترکیه نام می برند. این کودتا نیز به دلیل بهانه هایی چون ضعف های «سیاسی و اقتصادی» دولت ترکیه و نیز نقض اصول سکولار قانون اساسی انجام شد اما این کودتا در شرایطی صورت گرفت که اوضاع منطقه ای و بین المللی نیز دگرگون شده بود. وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و نیز اشغال نظامی افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی در همان سال باعث شد آمریکا هم حساسیت بیشتری روی مهم ترین متحد ناتوی خود در منطقه داشته باشد. حاکمان نظامی که از ژنرال کنعان اُورن، رئیس ستاد مشترک ارتش و فرماندهان دیگر نیروهای ارتش و ژاندارمری ترکیه تشکیل می شد پس از کودتا بیانیه ای منتشر کردند که در آن آمده بود: «براساس وظیفه حراست و

حفظ منافع ملت والای ترک تصمیم به کنترل امور و اداره نظامی امور کشور گرفته ایم.» براساس این بیانیه که در روز کودتا اعلام شد کل کشور ترکیه به ۱۳ منطقه نظامی با فرماندهان تقسیم بندی شد. روز کودتا افسران دستگاه های امنیتی و MIT (سازمان اطلاعات ملی) به دفتر رییس ستاد مشترک ارتش دعوت شده و همراه با مدیران TRT (رادیو و تلویزیون دولتی ترکیه) و PTT (پست و تلگراف و تلفن) برکنار شده بودند.

کودتا ساعت سه نیمه شب آغاز شد و ساعت ۵/۳۰ ابلاغیه ای از طرف کنعان اورن به سلیمان دمیرل (نخست وزیر وقت)، بولنت اجویت (رهبر وقت حزب جمهوریخواه) و نجم الدین اربکان (رهبر حزب سلامت ملی) فرستاده شد که متن آن از این قرار بود: «حکومت تان فسخ شد. عضویت پارلمانی تان از بین رفت. دستورات آورنده ی ابلاغ نامه را اجرا کنید».

پس از آن بولنت اجویت و سلیمان دمیرل به همراه همسران شان به استانبول فرستاده شدند و حدود یک ماه در آنجا ماندند. نجم الدین اربکان هم به یکی از جزایر ازمیر فرستاده شد و از آنجایی که آلب ارسلان تورکش (رهبر حزب حرکت ملی گرا با گرگ های خاکستری) روز کودتا در خانه اش نبود در ۱۳ سپتامبر طی اختطاریه ای اعلام شد در صورتی که وی تسلیم نشود به وسیله شورای امنیت ملی مجرم شناخته خواهد شد. در پی این اختطاریه او سه روز بعد خود را به یکی از مراکز فرماندهی در آنکارا تسلیم کرد و بلافاصله به ازمیر فرستاده شد.

در بیانیه شماره هفت کودتا اعلام شد که فعالیت احزاب سیاسی ممنوع است و به جز تشکیلات هوایی ترکیه، سازمان سرپرستی از کودکان و صلیب سرخ، فعالیت دیگر تشکل ها هم متوقف شده بود. تشکیلات پلیس و حتی مهم تر از آن رئیس امنیت ملی هم باید از فرمانده کل ژاندارمری دستور می گرفت. روزنامه های ترکیه نیز تا ۳۰۰ روز بعد از کودتا اجازه انتشار نیافتند. این کودتا سیاه ترین کودتا در تاریخ ترکیه لقب گرفته و در دهه های بعد بسیاری از هنرمندان آثار زیادی درباره آن منتشر کرده اند که نشان می دهد جامعه ترکیه در آن برهه تا چه میزان از این کودتا سرخورده بوده است.



یک هفته پس از کودتا کنعان اورن فرمانده کودتا که بعدها هفتمین رئیس جمهور ترکیه شد، دریا سالار سابق نیروی دریایی بولنت اولوسو را به عنوان نخست وزیر تعیین کرد و یک روز بعد، فهرست

وزیران پیشنهادی اولوسو توسط شورای امنیت ملی مورد تایید قرار گرفت. نخستین اعدام پس از کودتا، اعدام مصطفی پهلوان اوغلو روشنفکر ایده آلیست و نجدت آدالی فعال مدنی چپگرا بود؛ آنها در ۹ اکتبر اعدام شدند و بعد از آن نیز حکم اعدام اردال اریف با وجود اینکه دو بار توسط دادستان لغو شده بود، با تایید شورای امنیت ملی ۱۹ مارس در زندانی در آنکارا اجرا شد. حکومت نظامی که توسط رییس ستاد مشترک ارتش ترکیه اداره می شد تا انتخابات ۱۹۸۳ تمام تصمیمات حساس را به نام ترکیه می گرفتند.

اعدام نکنیم، پرورش شان دهیم؟

در سفری که کنعان اورن در سال ۱۹۸۴ به منطقه موش در شرق ترکیه داشت در این مورد اظهار داشت: "حالا من باید به جای فرستادن او به دادگاه و اعدامش، باید تا آخر عمر او را پرورش دهیم؟ یعنی باید سالها خرج این خائنی که به روی سربازان وطن اسلحه کشیده بدهیم. آیا شما به این امر راضی می شوید؟"

سه سال بعد از کودتا تمام قوانین مهم تغییر یافت و به وسیله شورای مجلس که خونتای نظامی تعیین کرده بود قانون اساسی دیکته شده در رفراندومی فرمایشی که هرگونه تبلیغات علیه اش ممنوع بود بالای ۹۲ درصد رای آورد. در همان همه پرسی کنعان اورن به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد و به اعضای نظامی حکومت در ماده ۱۵ قانون اساسی مصونیت محاکمه در محاکم عمومی داده شد و پس از آن نیز به وسیله دولت هایی که با رای مردم بر سر کار آمدند تغییری در این قانون داده نشد و در نتیجه مصونیت سران کودتا حاکمان به قوت خود باقی است.

در مجموع در این کودتا ۲۳۰ هزار نفر محاکمه شدند، برای هفت هزار نفر از متهمان درخواست اعدام شد، حکم اعدام ۵۱۷ نفر تصویب و ۵۰ نفر از آنها اعدام شدند. هزار نفر نیز از حقوق شهروندی محروم شده و ده ها نفر زیر شکنجه کودتاگران کشته شدند و برای ۴۰۰ روزنامه نگار نیز در مجموع چهار هزار سال زندان درخواست شد.

کودتای ۱۹۸۰ مداخله ای نظامی بود که در ۱۲ سپتامبر آن سال به دستور فرمانده ارتش ترکیه به وقوع پیوست که بعد از کودتای ۲۷ مه ۱۹۶۰ و کودتای سفید ۱۲ مارس ۱۹۷۱ سومین مداخله آشکاری بود که باعث شد نظامیان مسلح در جمهوری ترکیه قدرت را در دست گیرند.

با انجام این کودتا حکومتی که سلیمان دمیرل نخست وزیرش بود از قدرت برکنار، مجلس کبیر ملی ترکیه منحل و قانون اساسی ۱۹۶۱ که پس از وقایع ۱۹۷۰ تغییر یافته بود به تمامت کنار گذاشته شده و یک دوره نظامی دیگر آغاز شد. این دوران نزدیک به ۹ سال به طول انجامید.

پس از ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ احزاب منحل و رهبران آن بازداشت و محاکمه شدند. در این اوضاع ادامه فعالیت احزاب با مشکلی تاریخی مواجه شد و موانع عمده جدیدی در برابر دموکراتیزه شدن سیاست پدیدار گشته و نیز سنت های سیاسی - هر چند کوتاه مدت - زیر و رو گردید.

۲۸-۴- نتایج این کودتا :

- در ۲۱۰ هزار دادگاهی که برگزار شد ۲۳۰ هزار نفر محاکمه شدند. برای هفت هزار نفر از متهمان درخواست اعدام شد. حکم اعدام ۵۱۷ نفر تصویب و ۵۰ نفر از آنها اعدام شدند. ۱۶ هزار نفر از حقوق شهروندی محروم شدند. ۱۷۱ نفر زیر شکنجه کشته شدند. ۹۳۷ فیلم به بهانه مورد دار بودن توقیف شدند. برای ۴۰۰ روزنامه نگار در مجموع چهار هزار سال زندان درخواست شد. ۳۱ روزنامه نگار زندانی و ۳ روزنامه نگار کشته شدند. روزنامه ها ۳۰۰ روز به چاپ نرسیدند. ۱۶ نفر به علت اعتصاب غذا، ۱۶ نفر موقع فرار از زندان و ۱۶۶ نفر نیز به طور مشکوک جان سپردند ضمن اینکه ۶۳ نفر هم در زندان دست به خودکشی زدند.

۲۹-۴- دوران کودتا

سه سال بعد از کودتا تمام قوانین مهم تغییر یافته و به وسیله شورای مجلس که یکتاتوری نظامی تعیین کرده بود قانون اساسی دیکته شده در رفراندومی فرمایشی که هرگونه تبلیغات علیه اش ممنوع بود بالای ۹۲ درصد رای آورد.

در جریان رای گیری برای تحت فشار گذاشتن افراد مخالف از پاکت هایی استفاده شد که رنگ محتویات آن از بیرون نمایان بود. البته ناگفته نماند یکی از عللی که باعث شد قانون اساسی جدید تا این حد مقبولیت یابد جنگ های خیابانی و گروهی بود که شهروندان عادی را نگران جان و مال خود کرده بود.



در همان همه پرسی کنعان اورن اتوماتیک وار به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد و به اعضای نظامی حکومت در ماده ۱۵ قانون اساسی مصونیت محاکمه در محاکم عمومی داده شد و پس از آن نیز به وسیله دولت هایی که با رای مردم بر سر کار آمدند در این مورد تغییری به وجود نیامد و مصونیت سران کودتا کماکان به قوت خود باقی است.

سالها بعد از کودتا مشخص شد که کاخ سفید از کودتا باخبر بوده است و در شب کودتا جیمی کارتر در جریان جلسه ای پیغامی با این مضمون دریافت کرد "بچه ها کار را تمام کردند"

محمد علی بیراند (روزنامه‌نگار، مفسّر و نویسنده سیاسی اهل ترکیه، وی بین سال‌های ۱۹۶۴ تا ۲۰۱۳ میلادی فعالیت می‌کرد) تحلیلگر سیاسی اول بار در کتاب ۱۲ سپتامبر ۰۴:۰۰ (۱۹۸۴) به این موضوع اشاره می‌کند. اومی‌نویسد که پاول هنزه مسوول میز ترکیه در شورای امنیت ملی آمریکا پس از دریافت خبر انجام کودتا و ارسال پیام از your boys have done باعث ایجاد حرف و حدیث‌هایی پیرامون دست داشتن کاخ سفید در کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ گردیده است.

پاول هنزه در سال ۲۰۰۳ در مصاحبه‌ای که با روزنامه "زمان" داشت این نقل قول را زاییده تخیلات محمد علی بیراند عنوان کرد ولی محمد علی بیراند بعدها با نشان دادن تصویر و صدای مصاحبه خود با هنزه دروغ او را برملا ساخت.

پس از کودتا



در ترکیه، برخلاف کشورهایمانند لهستان، آرژانتین و شیلی، رهبران کودتای نظامی تاکنون مجبور نشده‌اند در باره عملکردشان توضیح دهند.

سران کودتای نظامی ترکیه با تکیه بر ماده ای که در سال ۱۹۸۲ به پیشنهاد خودشان به قانون اساسی اضافه شد، برای مدت ۳۰ سال، با آگاهی از اینکه کسی قادر نخواهد بود در مورد عملکردشان سوالی بپرسد، در امنیت زندگی می‌کردند. در ترکیه، برخلاف کشورهایمانند لهستان، آرژانتین و شیلی، رهبران کودتای نظامی تاکنون مجبور نشده‌اند در باره عملکردشان توضیح دهند.

یالچین ارگونودوگان هنوز وضعیت ۲۸ سال پیش از آن در پاسگاه پلیس ازمیر را به وضوح به خاطرمی‌آورد.

اومی‌گوید: "آنها مرا چشم بسته داخل یک لاستیک بزرگ اتومبیل چپاندند، لاستیک را در یک کیسه کردند و یک موش و یک گربه را در آن ول کردند. برای ساعتها آنها دور و بر بدنم دنبال هم می‌دویدند. یکبار دیگر هم به من گفتند که مرا از پنجره طبقه بالا بیرون می‌اندازند و واقعا کیسه را از ارتفاع چند پله پایین انداختند."

"جرم" یالچین، اعتراض به پیش نویس قانون اساسی بود که فرماندهان نظامی پس از کودتا تهیه کرده بودند.

او در آن زمان رهبر یک اتحادیه چپ گرا و یکی از ۶۰۰ هزار نفر بود که پس از کودتا دستگیر شدند و بسیاری از آنها مورد شکنجه های خشن و غیر قابل باز گویی قرار گرفتند.

این قانون اساسی نظامی هنوز در ترکیه در حال اجراست و با انتقادات فراوانی در داخل و خارج کشور مواجه است. سیاستمداران ترک هنوز نتوانسته اند بر سر قانون اساسی جدید به توافق برسند؛ اما قانون فعلی چند بار باز نگری و اصلاح شده است.

۳۰-۴- مصونیت قضایی

یکی از بحث انگیزترین اصلاحات، ابطال ماده موقت ۱۵ قانون اساسی بود که بر اساس آن سران کودتا از هرگونه پیگرد قانونی مصون بودند. یالچین یکی از ده ها نفری بود که فردای روز همه پرسى یعنی ۱۳ سپتامبر به دادگاه رفت تا علیه رهبران کودتا شکایت کند. طیف شاکیان از فعالان چپ گرا که هدف اصلی ارتش در ۱۹۸۰ بودند، تا گروههای متمایل به حزب محافظه کار و اسلامگرای عدالت و توسعه را در برمی گرفت.



پس از کودتا ۳۰ هزار نفر تبعید و ۵۰ نفر هم به دار آویخته شدند

برخی از شاکیان هم کردهایی بودند که خود را از قربانیان اصلی کودتای دانند. دلیلشان هم واکنش شدید ارتش علیه تمایلات جدایی طلبانه کردها بود که اندکی پس از کودتا آغاز شد. قولتوگ آتامان، فیلمساز مشهور بین المللی که در ۱۸ سالگی توسط پلیس دستگیر شده بود نیز جزو این دسته از افراد است. او در ماههای قبل از کودتا مشغول ساخت فیلم های تجربی از اعتراضات خیابانی بود. اومی گوید: "برای مدت ۲۸ روز شکنجه شدم. افراد دیگری هم شکنجه می شدند که من آن ها رامی دیدم یا صدایشان رامی شنیدم. هر وقت برای دستشویی یا غذا خوردن بیرون می رفتیم ما را کتک می زدند."

۳۱-۴- بازنشستگی در آرامش

ژنرال کنعان اورن، رهبر کودتای نظامی اکنون ۹۳ ساله است و دوران بازنشستگی خود را در ویلایی در ساحل دریای اژه در آرامش به نقاشی می گذراند. او پیشتر تهدید کرده بود که اگر بخواهند او را به دادگاه ببرند خودکشی خواهد کرد. اما هنوز به چند دلیل مشخص نیست که این اتفاق بیافتد. یکی از دلایل، مدت ۳۰ ساله برای مرور زمان تعقیب کیفری در ترکیه است. همه پرسى که طبق آن ماده ۱۵ قانون اساسی کنار گذاشته شد، دقیقاً ۳۰ سال پس از وقوع کودتا انجام شد. بنابراین رهبران کودتا عملاً قابل پیگرد نیستند یا حداقل در مورد جرمشان در براندازی دولت، الزامی به پاسخگویی ندارند. اما وکلای شاکیان معتقدند که این مرور زمان تعقیب باید از هنگام

لغو قانون مصونیت ژنرال ها، یعنی ۱۲ سپتامبر سال جاری حساب شود. مراجع قانونی در حال مطالعه شکایت ها هستند اما با کندی متداول سیستم قضایی ترکیه، ماه ها یا حتی سال ها طول خواهد کشید تا این پرونده به دادگاه برسد. احتمالاً ژنرال اورن آنقدر زنده نخواهد ماند تا با شاکیاناش در دادگاه روبرو شود.

تورگوت ترهانلی، استاد حقوق دانشگاه بیلگی :

متجاوزان و صاحبان قدرت در آن دوره باید بپذیرند که آنچه انجام داده اند اشتباه بوده و باید این مساله را در برابر جامعه اظهار کنند .

بسیاری از ترک ها هم با محاکمه سران کودتا مخالفند. ارتغرل اوزکوک که تا همین اواخر سردبیر حریت، پرتیراژ ترین روزنامه ترکیه بود نیز از همین دسته است. از نظر او محاکمه ژنرال اورن و همکارانش به خاطر عملی که ۳۰ سال پیش مرتکب شده اند، نادیده انگاشتن شرایط ملتهب حاکم بر کشور در آن زمان است.

اومی گوید: "هر روز ۲۰-۳۰ نفر بدست تروریست های چپ یا راست کشته می شدند."

تورگوت ترهانلی، استاد حقوق دانشگاه بیلگی، جزء آن دسته از متفکران لیبرال است که امیدوارند لغو ماده ۱۵ قانون اساسی، کارکردی مانند کمیسیون حقیقت و آشتی در آفریقای جنوبی داشته باشد و موجب گشایش راهی برای آشتی و مصالحه بر سر کودتای ۱۹۸۰ شود.

اومی گوید: "متجاوزین و صاحبان قدرت در آن دوره باید بپذیرند که آنچه انجام داده اند، اشتباه بوده و باید در انظار عمومی به آن اذعان کنند."

یالچین ارگوندوگان می گوید نمی خواهد ژنرال پیر و ضعیف را در زندان ببیند.

او ادامه می دهد: "امامی خواهم حقیقت آشکار شود و دخالت های ارتش در امور یک دولت دموکراتیک به عنوان جنایت شناخته شود."

۵- شیلی



دولت کندی تیمی متشکل از ۱۰۰ مأمور سیا و وزارت خارجه را به شیلی فرستاد تا در انتخابات سال ۱۹۶۴ نتیجه را عوض کند. کمپین «ترس سرخ» با تصاویر تیرباران افراد و تانک‌های شوروی برای ترساندن زنان، تولید برنامه‌های رادیویی توسط سیا، پخش اخبار ساختگی، و موارد مشابه همه در همین راستا بود، و در نهایت «ادواردو فری» با رأی اکثریت زنان انتخابات ۱۹۶۴ را از آئنده برد. اما علی‌رغم همه کمپین‌های آمریکا، آئنده در سال ۱۹۷۰ علی‌رغم تحریم‌های اقتصادی و کمپین بی‌ثبات سازی آمریکا دوباره در انتخابات پیروز شد. دفتر زندگی آئنده در نهایت به دست ارتش ژنرال «پینو شه» با حمایت سیا و ارتش آمریکا بسته شد. در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا کودتایی علیه «سالوادور آئنده»، رئیس جمهور وقت شیلی به اجرا می‌گذارد که در نتیجه آن نه تنها آئنده کشته می‌شود که این کودتا اعدام ۳۰ هزار نفر و بازداشت و زندانی شدن ۱۰۰ هزار نفر را در شیلی به دنبال دارد. در ۸ سپتامبر ۱۹۷۴ «ویلیام کولب»، مدیر وقت سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا از نقش اساسی این سازمان جاسوسی جهت از پیش‌رو برداشتن سالوادور آئنده، رئیس جمهور وقت شیلی پرده برداشت و یادآوری کرد که دولت نیکسون طی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ بیش از ۸ میلیون دلار را به فعالیت‌های سازمان سیا در شیلی اختصاص داده بود تا موانعی بر سر راه دولت آئنده و فعالیتش در این کشور ایجاد کند.

شیلی با نام رسمی جمهوری شیلی کشوری است واقع در آمریکای جنوبی که پایتخت آن سانتیاگو است. شیلی در نقشه ی آمریکای جنوبی به مانند یک نوار بلند و باریک میان کوه های رشته کوه آند در شرق و اقیانوس آرام در غرب کشیده شده است. اقیانوس آرام کل مرز غربی این کشور را تشکیل می دهد، و از شمال با پرو، از شمال شرق با بولیوی، از شرق با آرژانتین، و در پایین ترین نقطه جنوبی کشور با گذرگاه دریک هم مرز است. این کشور به همراه اکوادور تنها کشورهایی در آمریکای جنوبی هستند که با برزیل مرز مشترک ندارند. طول خط ساحلی این کشور با اقیانوس آرام ۶۴۳۵ کیلومتر است.

بیابان آتاکاما با وسعت ۱۰۰۰ کیلومتر در بخش شمالی این کشور واقع شده است. این بیابان در واقع خشک ترین ناحیه بر روی زمین است که با توجه به خشک بودن آن دارای ارزش اقتصادی فراوان برای کشور شیلی است. این بیابان سرشار از فلزاتی معدنی همچون فلز مس، طلا و نقره است که در سال ۲۰۱۵ تنها ۵۷ میلیون تن مس از این بیابان استخراج و سپس صادر شده است. در بخش معدن جهان، کشور شناخته شده ای است. معدن یکی از ستون های اقتصاد این کشور است و صادرات فلز سرخ به تنهایی یک سوم درآمد دولت را تشکیل می دهد. بیشتر کار استخراج در شیلی در منطقه «نورته گرانده» انجام می شود که بخش زیادی از بیابان آتاکاما را دربر گرفته است. شیلی با ۱۷۰ میلیون تن ذخایر مس در صدر جهان قرار دارد. این کشور با روند استخراج کنونی تا ۱۰۰ سال آینده ذخیره دارد. پس از شیلی، استرالیا و پرو قرار دارند.

یکی از مهم ترین رویدادها در تاریخ کشور شیلی مربوط به دهه ی ۷۰ میلادی است زمانی که سالوادور آلنده از حزب مارکسیست شیلی در انتخابات این کشور پیروز و به عنوان رئیس جمهور برگزیده شد اما پس از آن در کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ به رهبری آگوستو پینوشه و با کمک و تأثیرگذاری سازمان سیا، ژنرال پینوشه موفق به اجرای کودتا در این کشور شد. این کودتا تأثیری شگرف و بسیار مهم در تاریخ این کشور و روند جنگ سرد گذاشت. امروزه کشور شیلی با توجه به رشد و توسعه پایدار در شاخص های همانند توسعه انسانی، رقابت پذیری در تجارت و اقتصاد، آزادی اقتصادی و رشد درآمد سرانه یکی از با ثبات ترین و امن ترین کشورها در آمریکای لاتین به شمار می آید. شیلی یکی از اعضای سازمان ملل، اتحادیه کشورهای آمریکای جنوبی و جامعه کشورهای آمریکای لاتین و حوزه کارائیب است.

در سال ۲۰۱۵، ۵۵٪ جمعیت بالای ۱۵ سال شیلی کاتولیک، ۲۵٪ آگنوستیک و لائیک، ۱۳٪ پروتستان و ۷٪ پیروان دیگر ادیان گزارش شده است.

حدود ۱۰ هزار سال پیش، مردم سرخ پوستان مهاجر در داخل دره های حاصلخیز و در امتداد ساحلی که هم اکنون شیلی نامیده می شود، ساکن شدند. اینکاها امپراتوریشان را تا آنچه امروزه

شیلی شمالی خوانده می‌شود گسترش دادند، اما بایر بودن این ناحیه از گسترش اقامت آن‌ها جلوگیری می‌نمود.

فتح این سرزمین که امروزه شیلی خوانده می‌شود تنها به صورت تدریجی واقع شد، و اروپایی‌ها به دستان جمعیت محلی این نقطه متحمل عقب‌نشینی‌های مکرر شدند. قیام گسترده میوچه که در سال ۱۵۳۳ آغاز شد به مرگ والدیویدا و تخریب بسیاری از مستعمرات اصلی در این نقطه منجر گردید. قیام‌های اصلی بعدی در سال‌های ۱۵۹۸ و ۱۶۵۵ رخ داد. هرگاه که میوچه‌ها و دیگر گروه‌های بومی شورش می‌نمودند، مرز جنوبی این مستعمره به سمت شمال جابجا می‌گردید.

لغو برده داری در سال ۱۶۸۳ از تنش‌ها در مرز بین مستعمره و سرزمین میوچه‌ها تا بخش جنوب کاست، و اجازه داد تا تجارت بین استعمارگران و میوچه‌ها افزایش یابد.

قانون اساسی شیلی در شرایط غیرمعمول و در زمان زمامداری اوگو ستو پینوشه دیکتاتور سابق نظامی این کشور در سال ۱۹۸۰ تصویب شد. این قانون در سال ۱۹۸۱ جنبه اجرایی به خود گرفت. پس از شکست پینوشه در همه پرسی سال ۱۹۸۸، مفادی به این قانون اساسی اضافه شد تا روند تغییرات احتمالی آتی در این قانون اساسی تسهیل شود. در سال ۲۰۰۵، ریکاردو لاگوس رئیس‌جمهوری وقت شیلی مصوبه‌های کنگره شیلی را به عنوان الحاقیه به قانون اساسی این کشور افزود. بر اساس این تغییرات در قانون اساسی حق انتصاب سناتورها یا انتصاب سناتورهای مادام‌العمر لغو شد. همچنین حق کنار گذاشتن فرمانده نیروهای مسلح شیلی به رئیس‌جمهور کشور واگذار شد. بر همین مبنا دوره زمامداری رئیس‌جمهوری نیز از شش سال به چهار سال کاهش یافت. در این اولین دور انتخابات ریاست جمهوری شیلی در ۱۱ دسامبر ۲۰۰۵، هیچ یک از چهار کاندیدای ریاست جمهوری نتوانست ۵۰ درصد آرای لازم برای پیروزی را کسب کند. در دور دوم نیز میچله باچلت کاندیدای ائتلاف چپ میانه با سباستیان پینیرا کاندیدای ائتلاف راست میانه به رقابت پرداخت و در نهایت باچلت از این رقابت پیروز خارج شد. باچلت در ۱۱ مارس ۲۰۰۶ در مقام ریاست جمهوری شیلی سوگند خورد. این چهارمین انتخاباتی بود که پس از پایان عصر دیکتاتوری پینوشه در شیلی برگزار می‌شد. براساس قانون اساسی، رئیس‌جمهوری شیلی نمی‌تواند چندین دوره پیاپی در انتخابات شرکت کند. شیلی دارای یک کنگره دو مجلسی است؛ مجلس سنا با ۳۸ نماینده و مجلس نمایندگان با ۱۲۰ عضو. دوره نمایندگی سناتورها هشت سال و دوره حضور اعضای مجلس نمایندگان در عرصه قانونگذاری چهار سال است. ۲۰ نماینده عضو سنای شیلی از حزب حاکم ائتلاف چپ میانه هستند. حزب حاکم در مجلس نمایندگان شیلی نیز از اکثریت برخوردار است. در مجلس نمایندگان حزب ائتلاف چپ میانه دارای ۶۳ کرسی و حزب ائتلاف راست میانه دارای ۵۷ کرسی است. قوه قضایی شیلی مستقل عمل می‌کند. این قوه متشکل از یک دادگاه استیناف، دادگاه‌های نظامی، یک دادگاه قانون اساسی و دادگاه عالی است.

۱-۵- سالوادور آلنده



(زاده ی ۲۶ ژوئن ۱۹۰۸ در سانتیاگو - درگذشته ی ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ در سانتیاگو) سیاستمدار مارکسیست و از بنیان گذاران حزب سوسیالیست شیلی بود. او از نوامبر ۱۹۷۰ تا سرنگونی و مرگش در پی کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ میلادی، رئیس جمهوری شیلی بود. از او به عنوان اولین رئیس جمهوری مارکسیست که با رأی و دموکراسی به قدرت رسید نام می برند.

سالوادور آلنده بیش از چهل سال در صحنه ی سیاسی شیلی و حزب سوسیالیست شیلی حضور داشت. او پیش از رسیدن به ریاست جمهوری در انتخابات ۱۹۷۰ در مقام های سناتور، نماینده و وزیر کابینه فعالیت می کرد. وی پزشک بود و مدتی به

عنوان وزیر بهداشت خدمت نمود. آلنده سه بار در سال های ۱۹۵۲، ۱۹۵۸ و ۱۹۶۴ کاندیدای ریاست جمهوری شده و شکست خورده بود تا این که در ۱۹۷۰ بالاخره در انتخابات برنده شد و تنها با ۱/۳٪ اختلاف با نفر دوم و ۸ درصد اختلاف با نفر سوم، از سوی مجلس به ریاست جمهوری برگزیده شد. راستها نقطه ضعفی از او در دست داشت با شدند. آنها می گفتند آلنده حمایت اکثریت را به دست نیاورده و دولت او قانونی نخواهد بود. اما ژنرال رنه اشنایدر، فرمانده وقت نیروهای مسلح بر قانونی بودن حکومت آلنده صحنه گذارد و جانشین او هم آلنده را به رسمیت شناخت. دولت سوسیالیستی آلنده حکومتی دموکراتیک بود که به تدریج تغییر و تحولات زیادی را در این کشور رقم زد. ملی کردن برخی صنایع از جمله مس، تصرف کارخانه ها و مقابله محرومان با صاحبان صنایع و سرمایه از جمله وقایعی بود که در سه سال حکومت سالوادور آلنده رقم خورد.

اما آلنده با مشکلات زیادی مواجه بود. برخی گروه های چپگرا از جمله نهضت چپ انقلابی به جای حمایت از آلنده او را به شدت مورد حمله قرار می دادند، آتش تنش ها را دامن می زدند، اشغال غیرقانونی کارخانه ها را رهبری می کردند و با پلیس به زد و خورد می پرداختند. چپ های رادیکال در شیلی عملاً معتقد بودند آلنده بیش از اندازه به دموکراسی و اصلاحات پایبند است و به همین جهت خائن است. از سوی دیگر، راست ها می خواستند جلو اعمال تغییرات اساسی توسط آلنده را

بگیرند و مثلاً پارلمان از او می‌خواست برای ملی کردن صنایع یا انجام هر مصادره، موافقت نمایندگان را جلب کند و این باعث بروز بن‌بست قانون اساسی شد. درواقع تنها سال اول حکومت آلنده به خوبی و خوشی گذشت و پس از آن مشکلات عدیده‌ای سربر آوردند. با این وجود، آلنده حس شأن خوبی را به مردم شیلی هدیه کرد که برای بسیاری از آنها اهمیت زیادی داشت.

آلنده برخلاف برخی از چپ‌گرایان نه سخنگوی مسکو بود و نه دنباله‌رو کا سترو. او سعی نکرد به زور کنگره را منحل کند و جلو فعالیت احزاب را بگیرد. ارتش هم در زمان او به دموکراسی و قانون اساسی پایبند بود. اما شیلی به تدریج به کشوری تبدیل شد که با کمبود و قحطی مواجه بود. سیاست‌های اقتصادی آلنده مشکلات زیادی ایجاد کرده بود که جامعه شیلی آمادگی برخورد با آن را نداشت. همه چیز صفی شده بود و اعتصاب و خرابکاری و خشونت به خوراک هرروزه مردم بدل شده بود. از تابستان ۱۹۷۲ به بعد، دائماً شیلی صحنه اعتصاب و تحریم و تظاهرات موافقان یا مخالفان با آلنده بود و این مساله زندگی مردم را فلج کرده بود. کمتر از سه هفته مانده به کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، کارلوس پراتز فرمانده نیروی زمینی شیلی بر اثر فشارها وادار به استعفا شد. آلنده که «شنیده بود» معاون او یعنی ژنرال پینوشه چند بار از شرکت در توطئه چینی‌ها علیه حکومت سر باز زده، در انتصاب او به فرماندهی نیروی زمینی تردید نکرد و با دست خودش گور خودش را کند.

پس از رسیدن به ریاست جمهوری او برنامه‌ی سوسیالیستی جنجال برانگیزی به نام راهی به سوی سوسیالیسم را پیاده کرد و بسیاری از صنایع را ملی اعلام کرد. در سال اول حکومت او نرخ رشد اقتصادی به ۶/۸ درصد و نرخ بیکاری به ۶/۳ درصد رسید؛ اما در سال دوم، تورم بسیار افزایش یافت، صادرات ۲۴٪ کاهش یافت، واردات ۲۶٪ افزایش یافت، در حالی که نرخ واردات مواد غذایی ۱۲۶٪ بود. در نتیجه قفسه‌ی مغازه‌ها از اجناس خالی شد و بازار سیاه رونق گرفت. وی توانایی کنترل حامیان افراطی دست چپی خود را نداشت. در ماه می ۱۹۷۳ دادگاه عالی شیلی، دولت را به اتفاق اکثریت آرا به نقض قوانین و جلوگیری از اقدامات قانونی پلیس و تصمیمات نادرست قضایی محکوم نمود. در اوت سال ۱۹۷۳ دیوان عالی کشور از آلنده به دلیل ناتوانی در اجرای قانون زمین شکایت کرد و نمایندگان مجلس نیز اعلام نمودند که آلنده برخلاف قانون اساسی، قوانین مجلس را به اجرا نمی‌گذارد. طی این قطعنامه اعلام شد که دولت آلنده تلاش در به دست گرفتن کل اختیارات کشور نموده، اصل تفکیک قوا را رعایت نکرده و قانون اساسی را نقض نموده است.

در ۲۲ اوت ۱۹۷۳ مجلس نمایندگان شیلی قطعنامه‌ای علیه او صادر کرد. در این قطعنامه دولت آلنده به موارد زیر محکوم شد:

رعایت نکردن نظام قانونی کشور؛

امتناع از اجرای تصمیمات قضایی در برابر طرفداران خود و نقض احکام قضایی؛

جرایم گوناگون ر سانه‌ای، به دست گرفتن غا صبانه تلویزیون به نفع خود و فشار اقتصادی علیه رسانه‌های منتقد دولت؛
مسلح کردن طرفداران حزب خود؛
سرکوب غیرقانونی کارگران معدن؛
تلاش برای ایجاد پلیس و ارتش مخصوص و وابسته به خود؛
محدود نمودن غیرقانونی مهاجرت.

۲-۵- آگوستو پینوشه



ژنرال آگوستو خوزه رامون پینوشه اوگارتیه (زاده ی ۲۵ نوامبر ۱۹۱۵ در والپارایسو - درگذشت ۱۰ دسامبر ۲۰۰۶ در سانتیاگو)، از نظامیان شیلی بود که در کودتای ۱۹۷۳ شیلی (۱۱ سپتامبر سال ۱۹۷۳) دولت سوسیالیست سالوادور آلنده را سرنگون کرد و به مدت ۱۷ سال ریاست جمهوری شیلی را تا سال ۱۹۹۰ به عهده داشت.

پینوشه در سال ۱۹۹۰ قبل از ترک مقام خود تدابیر حقوقی وضع کرد که به موجب آن از مصونیت برخوردار شود تا جرایم او قابل تعقیب نباشد. تا چندی پیش که دادگاه عالی شیلی مصونیت حقوقی او را لغو کرد و او می توانست به خاطر قانون شکنی محاکمه شود. به دنبال کودتای او در سال ۱۹۷۳

علیه دولت چپ سالوادور آلنده، هزاران نفر در شیلی به زندان افتادند. از زمان برکناری ژنرال پینوشه هزاران نفر از کمونیست ها خواهان دستگیری و محاکمه او بوده اند. پس از فوت او احساس یاس در میان چپی ها به علت دادگاهی نشدن آگوستو پینوشه به علت اتهامات نقض حقوق بشر در دوران زمامداریش وجود دارد. در نوامبر ۲۰۰۶ پینوشه مسئولیت آنچه که در دوران او انجام شده را پذیرفت گرچه هرگز به دلیل این کار محاکمه نشد. بسیاری از هواداران وفادارش نیز پس از آنکه در سال ۲۰۰۴ معلوم شد او درگیر یک اختلاس ۲۷ میلیون دلاری بوده، او را رها کردند. وی سرانجام در ۱۰ دسامبر ۲۰۰۶ به سن ۹۱ سالگی در سانتیاگو درگذشت.

دوران آغازین زندگی

آگوستو پینوشه در ۲۵ نوامبر ۱۹۱۵ در شهر بندری والپاریزو واقع در شیلی به دنیا آمد. پدرش ورا و مادرش اولینا در حدود قرن نوزده میلادی به شیلی مهاجرت کرده بودند و از جمله مهاجرین شیلیایی محسوب می شدند. او مدارس ابتدایی و راهنمایی را در صومعه سن رافائل در شهر والپاریزو گذراند. در سال ۱۹۳۷ به هنگ چاکابوکو در پارگوته نام نویسی کرد و دو سال بعد در سال ۱۹۳۹ با درجه ستوان ای به هنگ میپو نکه پادگانش در شهر والپاریزو نقل مکان کرد و سپس دوباره در سال ۱۹۴۰ به مدرسه سواره نظام بازگشت. در سال ۱۹۴۳ با لوچیا هریارت ازدواج کرد این زن برای او پنج بچه به دنیا آورد که سه دختر و دو پسر بودند.

در اواخر سال ۱۹۴۵ به هنگ کاراپانگو پیوست که در شمال شهر ایکویکه مستقر شده بود. در سال ۱۹۴۸ به دانشگاه جنگ وارد شد اما به دلیل اینکه جوانترین مأمور نظامی بود وظیفه سرویس رسانی به منطقه زغال سنگ لوتا را بر عهده او گذاشته بودند، نتوانست تحصیلاتش را ادامه بدهد. در سال بعد دوباره به دانشگاه جنگ برگشت. پس از اینکه مقام مأمور رئیس ستاد مرکزی را در سال ۱۹۵۱ به دست آورد توانست به عنوان استاد در دانشگاه جنگ، جغرافیای جنگی و ژئوپولیتیک تدریس کند. او همچنین به عنوان سر دبیر مجله سین آگویلاس نیز فعالیت می کرد. در اوایل سال ۱۹۵۳ با بالاترین رتبه، برای دو سال او را به هنگ رانکاگوا در آریکا فرستادند و در همان زمان به درجه پروفیسوری نائل شده و به سانتیاگو برای تصاحب پست جدید نقل مکان کرد.

در سال ۱۹۵۶ به عنوان سازمانده برای مأموریت نظامی برای بیشتر کردن تشریک م ساعی در دانشگاه جنگ برگزیده شد این انتخاب را گروهی از افسران جوان ترتیب داده بودند که او مجبور به معلق گذاشتن تحصیلاتش در رشته حقوق برای انجام این وظیفه شد. این مأموریت سه سال و نیم به طول انجامید در طی این سه سال و نیم او بیش از پیش به تدریس در رشته های ژئوپولیتیک، جغرافیای نظامی و سیاست های اطلاعاتی پرداخت. در اواخر سال ۱۹۵۹ به شیلی بازگشت و او را به دفتر مرکزی مقر لشکر شیلی فرستادند که در آنتوفاگستا قرار داشت. همچنین در طی این موفقیت توانست به قائم مقامی دانشگاه جنگ نیز برسد. در سال ۱۹۶۸ سیر موفقیت ها بیشتر شد، ابتدا به عنوان فرمانده ستاد در لشکر دوم شیلی درآمد سپس به عنوان فرمانده کل لشکر ششم در ایکویکو گماشته شد.

در سال ۱۹۷۱ به فرماندهی کل لشکر سانتیاگو (فرماندهی پایتخت) رسید. پینوشه توسط خود سالوادور آلنده در سال ۱۹۷۳ به عنوان فرمانده کل لشکر برگزیده شد و این درست چند ماه قبل از این بود که کودتا به وقوع پیوندد و آلنده از حکومت خلع گردد.

سیاست اقتصادی

اقتصاد شیلی در ۱۹۷۳ به علت مصادره ۶۰۰ کسب و کار توسط دولت آلنده، حفاظت گرایی و تحریم های اقتصادی ریچارد نیکسون شدیداً آسیب دیده بود، در صد تورم بسیار بالا بود و کشور هیچ ذخیره خارجی نداشت و تولید ناخالص داخلی در حال سقوط بود. دولت تا میانه ۱۹۷۵ سیاست اصلاحی بازار آزاد را اتخاذ کرد و سعی کرد جلوی تورم و فروپاشی اقتصادی را بگیرد. پینوشه اعلام کرد می خواهد «شیلی نه کشور پرولتاریاها، بلکه مالکین باشد».

دولت برای پیاده سازی نجات اقتصادی به برنامه اصلاح پسران شیکاگو و متنی به نام ال لادریلو اتکا کرد.

۳-۵- کودتای شیلی



سواى مرگ ارنستو چه گوارا، مرگ هيچ سياستمدار ديگرى نتوانسته است به اندازه مرگ بحث برانگيز سالوادور آلنده، نمادى براى سببيت و در عين حال آرمان خواهى جنبش سوسياليستى آمريكاي لاتين در دهه هاى ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ميلادى باشد. او نخستين سياستمدار ماركسيستى بود كه در آمريكاي لاتين با رأى مردم به قدرت رسيد.

آلنده سوسياليستى ميانه رو بود كه جناح چپ شيلي را متحد كرد و تا زمانى كه قدرت را در دست داشت پروژه ها و طرح هاى بلندپروازانه مى گرايانه اى را در پيش گرفت. اقداماتى كه موجبات خشم جناح راست شيلي و قدرت هاى خارجى را فراهم آورد. ژنرال پينوشه، با همكارى و پشتيبانى ايالات متحده حكومت آلنده را برانداخت و حكومت ديكتاتورى خود را بر پا كرد. حكومتى كه نزديك ۲ دهه شيلي را با مشته هاى آهنيش اداره كرد.

روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، نيروهاى ارتش به رهبرى پينوشه به كاخ رياست جمهورى شيلي يا پالاسيو لاموندا حمله كردند. على رغم حمله سربازان پينوشه به لاموندا، آلنده گفته بود كه آنها نخواهند توانست زنده دستگيرش كنند. در همين حين و پيش از اينكه كاخ به تصرف نيروهاى كودتا درآيد، آلنده سخنرانى م شهور وداع خود با مردم شيلي را به صورت زنده از راديو انجام داد. او در اين واپسين دقيق حياتش خطاب به مردم شيلي از عشقش به ميهن و ايمان عميق و خدشه ناپذيرش به آينده گفت.

او گفت كه تعهدش به م صالح شيلي اجازه نمى دهد راه ساده تر را انتخاب كند و پي شنهاده فرار از كشور را بپذيرد و اينكه اگر تسليم شود «خائنين» از آن ابزارى تبليغاتى خواهند ساخت. و سر آخر از سخنانش اين طور برمى آمد كه قصد دارد تا آخرين قطره خونس بجنگد.

سخنرانى وداع آلنده با مردم، دقيقى پيش از مرگ:

«كارگران ميهنم، من به شيلي و سرنوشت آن ايمان دارم. مردان ديگرى خواهند آمد و بر اين روزگار تاريخ و تلخ كه خيانت بر كشور سايه افكنده، پيروز خواهند شد. به ياد داشته باشيد، زودتر از آن چه فكرش را بكنيد، راه هاى بسيارى پيش پايتان گشوده خواهد شد و شما مردان آزاد را به سوى ساختن جامعه اى بهتر هدايت خواهند كرد. زنده باد شيلي! زنده باد مردم! زنده باد كارگران!»

۴-۵- کاخ آئنده در محاصره ضد انقلابیون آمریکایی کودتاجی



حوالی ساعت ۵۰: ۱ رئیس‌جمهور آئنده به نگهبانان کاخ و تمام کسانی که آنجا بودند دستور داد تسلیم شوند. نگهبانان و سایر افراد صفی از طبقه دوم کاخ تا درب خیابان مورانده به صف ایستادند. آئنده با تک‌تک آنها دست داد و از آنها تشکر کرد که در این دقایق سخت در کنار او مانده‌اند. او از

انتهای صف شروع کرد و تا بالای پله‌ها رفت، بعد رفت سمت تالار استقلال که در شمال شرقی طبقه دوم کاخ بود. همزمان دکتر پاتریسیو گویون (از کارکنان درمانگاه کاخ ریاست‌جمهوری) تصمیم گرفت به طبقه بالا بازگردد تا ماسک گاز خود را بردارد. به طبقه دوم که رسید صدایی شنید، و در تالار استقلال را که گ‌شود رئیس‌جمهور را دید که با یک تفنگ‌ای کی ۴۷ خودکشی کرده است. دکتر خوزه کویرگا، ارسنیو پوپن، یک عضو کابینه، انریکه اوئرتا، یک مأمور کاخ، دو کارآگاه سازمان امنیت ریاست‌جمهوری، و چند مأمور گارد ریاست‌جمهوری، هم کسانی بودند که توانستند از طریق در باز در سوی دیگر تالار شاهد لحظه مرگ آئنده باشند یا اینکه لحظه‌ای بعد از آن به آنجا برسند. از میان این شاهدان، تنها دکتر گویون بلافاصله بعد از وقوع این اتفاق درباره آن حرف زد و به خودکشی آئنده شهادت داد. دکتر انریکه پاریس روآ، پزشک مخصوص آئنده، هم آن زمان در کاخ بود ولی نه به‌عنوان پزشک رئیس‌جمهور که به‌عنوان عضوی از کابینه. او هم که به گفته شاهدان دیگر صحنه خودکشی آئنده را دیده بود، شهادتی نداد زیرا که بلافاصله بعد از تصرف کاخ به دست کودتاجیان اعدام شد. شاهدان دیگر هم تا زمان بازگشت دموکراسی به شیلی و سرنگونی دیکتاتوری پینوشه ساکت ماندند، زیرا که به گفته خودشان بازگویی ماجرای خودکشی آئنده به این صورت، جایگاه او را در میان ملت تنزل داده و از ارزش فداکاری و از جان‌گذشتگی او می‌کاست و به نوعی بر حقانیت حکومت نظامی پینوشه صحنه می‌گذاشت. بلافاصله پس از تصرف کاخ ریاست‌جمهوری، برنامه‌ریزان کودتا در بیانیه‌ای رسمی که از رادیو و تلویزیون این کشور پخش شد، اعلام کردند که آئنده با استفاده از تفنگ‌ای کی ۴۷ خودکشی کرده است. با این حال، در سال ۲۰۰۴، پاتریسیو گوزمان، در فیلم مستند خود، سالوادور آئنده، تصویری از جسد آئنده را نشان داد و ادعا کرد که وی خود را با یک سلاح کمری کشته است.



از زمان مرگ آلنده تاکنون، هواداران او همواره بر کشته شدنش به دست نیروهای کودتا تأکید داشته‌اند و از نحوه کشتن و حشيانه او داستان‌ها بافته‌اند. فیدل کاسترو چند روز بعد از کودتای شیلی در سخنرانی‌ای خطاب به حدود ۱ میلیون کوبایی گفت که آلنده در لاموندا در حالی که خودش را در پرچم شیلی پیچیده بود و به سوی سربازان خائن کودتا شلیک می‌کرد، کشته شده است. روایت دیگری هم هست که می‌گوید آلنده روی پله‌های خارجی کاخ ریاست‌جمهوری در حال مبارزه کشته شده است. بعضی‌های دیگر هم به تازگی گفته‌اند که او خواسته خودش را بکشد ولی تنها زخمی شده است، و بعد یکی از محافظان، که خود بعداً کشته می‌شود، تیر خلاص را به او زده است.

در سال‌های اخیر روایت خودکشی آلنده، در سایه تحقیقات بیشتر و شهادت‌های جدید اعتبار و مقبولیت بیشتری یافته است، ولی برخی از هواداران، از جمله فیدل کاسترو و گابریل گارسیا مارکز نویسنده برنده نوبل، هیچ‌گاه چنین چیزی را نپذیرفتند.

۵-۵- آیا مرگ آینده ترور بوده؟

شبهات در مورد میگ آینده ادامه داشت تا اینکه امسال، در پی آغاز تحقیقات جنایی درباره مرگ آینده و صدها قربانی دیگر دیکتاتوری ژنرال پینوشه، قبر آینده به دستور قوه قضاییه شیلی باز شده و بقایای جسد او به کارشناسان پزشکی قانونی این کشور سپرده شد. در سی و یکم ماه می سال جاری، تلویزیون شیلی، خبر از کشف گزارشی ۳۰۰ صفحه‌ای درباره ی مرگ آینده داد. این گزارش و اسناد همراه آن در خانه ی یکی از مسئولان قضایی حکومت ارتشی سابق این کشور که در جریان زلزله اخیر تخریب شده بود، پیدا شد. دو کارشناس حقوقی و قانونی، پس از بررسی این سند اعلام کردند که مرگ آینده ترور بوده است. دکتر لوئیس راوانل که از سال ۲۰۰۷ درباره خودکشی آینده تردید کرده بود، با تکیه بر این سند، و نیز نتایج کالبد شکافی سال ۱۹۷۳ اعلام کرد که نمی‌توان مرگ او را خودکشی دانست. وی می‌گفت، نتایج کالبد شکافی دو زخم یکی کوچک و دیگری بزرگ را روی جسد آینده نشان می‌دهد؛ که زخم کوچک را احتمالاً سلاحی کمری، و بزرگتر را همان ای کی ۴۷ یا تفنگی به همان بزرگی ایجاد کرده. او ادعا می‌کرد که نخست با ای کی ۴۷ به او شلیک کرده‌اند و بعد با سلاح کمری خودش تیر خلاصی به او زده‌اند تا مثل خودکشی به نظر برسد. ولی در نهایت، نتایج رسمی پزشکی قانونی شیلی ثابت کرد که مرگ آینده خودکشی بوده است، و این پایانی شد برای چند دهه بحث و جدل.

طبق گزارش‌ها و عکس‌های به جا مانده از کودتای شیلی نشان می‌دهند، آینده برای دفاع از کاخ ریاست جمهوری شخصاً اسلحه در دست گرفته و همراه با محافظان و نظامیان طرفدار دولت در برابر کودتاچیان مقاومت کرده است.

به گزارش دویچه وله، پزشکانی که جسد رئیس جمهور وقت شیلی را معاینه کردند علت درگذشت او را خودکشی اعلام کرده بودند، این تشخیص از سوی برخی از همکاران و مشاوران نزدیک او که در زمان کودتا در کاخ حضور داشتند نیز تایید شده بود. خشونت حکومت پینوشه زمینه مناسبی فراهم می‌کرد تا روایت قتل رهبر حزب سوسیالیست شیلی برای عده‌ای باورپذیر باشد. پس از گذشت ۲۱ سال از پایان دوران پینوشه هنوز بسیاری از پرونده‌های نقض حقوق بشر و جنایت‌هایی که در دوران او انجام شده، مفتوح است. دستگاه قضایی شیلی بررسی مجدد حدود ۷۳۰ پرونده مربوط به سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰ را آغاز کرده است که یکی از این پرونده‌ها مربوط به چگونگی مرگ آینده بوده است. مقام‌های قضایی شیلی دو ماه پیش مجوز نبش قبر آینده را صادر کردند تا گروهی از کارشناسان شیلیایی و بین‌المللی علت درگذشت او را بررسی کنند؛ بررسی بقایای جسد آینده در پزشکی قانونی نشان می‌دهد که وی در جریان حمله نیروهای پینوشه به کاخ ریاست جمهوری این کشور مو سوم به «لا موندرا»، با قرار دادن «کلا شینکف ای. کی. ۴۷» زیر چانه خود و شلیک گلوله، به زندگی‌اش پایان داده است. به گفته دوستان و نزدیکان سالوادور آینده، این اسلحه هدیه فیدل کاسترو رهبر انقلاب کوبا بوده است.

به گزارش یورونیوز، ایزابل آلنده، دختر رئیس جمهور سرنگون شده شیلی به خبرنگاران در سانتیاگو گفت :

«پدرم به دلیل شرایط دشواری که در آن قرار داشت، تصمیم گرفت خودکشی کند، پیش از آنکه نیروهای پینوشه او را تحقیر کنند.»

آلنده: من اهل مهاجرت نیستم

ظاهرا نخستین رئیس جمهور سوسیالیست شیلی که چهار دهه فعالیت سیاسی را پشت سر گذاشته بود از ابتدای به قدرت رسیدن خطر برخورد راست‌گرایان مورد حمایت آمریکا را احساس کرده بود. او در نخستین نشست هیات دولت در سال ۱۹۷۰ گفته است، من اهل مهاجرت کردن نیستم و راه من از اینجا به گورستان ختم می‌شود.



دستگیری انقلابیون توسط سربازان کودتای پینوشه پس از پیروزی در کودتای آمریکایی

۶-۵- نقش آمریکا در کودتای ۱۹۷۳ شیلی به روایت اسناد محرمانه سیا-۳

رابرت دالک (Robert Dallek) پس از بررسی مکالمات تلفنی ضبط شده بین نیکسون و هنری کسینجر نتیجه گرفته که هر دو از سیا برای بی ثبات کردن دولت آلنده بهره برده اند . گروه بین الملل در گزارشی به بازخوانی پرونده کودتای شیلی در سال ۱۹۷۳ که از مهمترین رویدادهای تاریخ شیلی و نیز جنگ سرد به حساب می آید پرداخته است، در این گزارش آمده : پس از یک دوره طولانی از ناآرامی های اجتماعی و سیاسی بین کنگره دست راستی این کشور و سالوادور آلنده، رئیس جمهور سوسیالیست، و نیز جنگ اقتصادی که توسط ریچارد نیکسون، رئیس جمهور آمریکا، اعلام شده بود، آلنده توسط ارتش و نیروهای پلیس سرنگون شد . بلافاصله پس از کودتا گزارش هایی درباره همدستی آمریکا در این رویداد منتشر شد . روزنامه ها نوشتند که آمریکا هرگونه مداخله و یا اطلاع قبلی از کودتا را تکذیب کرده است . مجلس سنای آمریکا پس از گزارش روزنامه نیویورک تایمز که دولت این کشور را به همدستی در کودتا متهم می کرد، تحقیقاتی را آغاز کرد . جامعه اطلاعاتی آمریکا گزارشی را در سال ۲۰۰۰ منتشر کرد که در آن اعلام شده بود :

اگرچه سازمان سیا تحریک به کودتا علیه دولت آلنده در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، نکرده بود اما از توطئه چینی ارتش آگاه بود، روابط اطلاعاتی با برخی توطئه گر ها را ادامه داده و احتمالاً در برابر نادیده گرفتن سدن آنها تلاش کرده است .

در این گزارش اعلام شده بود که سازمان سیا « به صورت فعالانه ای پس از سرنگونی آلنده از نظامیان حاکم پشتیبانی کرده، اما به پینوشه در دستیابی به سمت ریاست جمهوری یاری رسانده است . »

در یکی از این مکالمات تلفنی درباره خبر سرنگونی آلنده، کسینجر از عدم شناسایی نقش آمریکا در سرنگونی یک دولت « کمونیست » شکایت کرده و در مقابل نیکسون می گوید:

«خوب، همانگونه که می دانی دستان ما پشت این ماجرا دیده نمی شوند.»

پیتر وین (Peter Winn)، تاریخ نگار، «مدارکی گسترده» از همدستی آمریکا در کودتا یافت . وی می گوید که پشتیبانی پنهانی آمریکای برای مهندسی کودتا و همچنین برای نهادینه شدن قدرت در رژیم پینوشه ضروری بود .

وین اسناد یک عملیات گسترده سیا را جمع آوری کرده که نشان می دهند چگونه این سازمان گزارش های ساختگی درباره کودتا علیه آلنده منتشر کرد تا توجیهی برای بر سر کار آوردن حاکمان نظامی باشد . پیتر کورنبلو (Peter Kornbluh) نیز با اشاره به اسنادی که در دوران

ریاست جمهوری بیل کیلنتون از حالت محرمانه خارج شدند، تأیید می‌کند که سیا شیلی را بی‌ثبات کرده و در فراهم آوردن شرایط کودتا یاری رساند.

مؤلفین دیگری به مداخله آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا اشاره می‌کنند و اینکه مأموران آنها مشک‌هایی که برای هدف قرار دادن کاخ ریاست جمهوری شیلی مورد استفاده قرار گرفتند را برای کودتاگران فراهم آوردند.

اسنادی که در دولت کیلنتون منتشر شدند نشان از خ صومت دولت آمریکا با انتخاب آلنده در شیلی بوده و ثابت می‌کنند که مأموران مخفی سازمان سیا به شیلی نفوذ کرده بودند تا از قدرتگیری دولت مارکسیست جلوگیری کرده و تبلیغاتی در مخالفت با آلنده منتشر کنند.

همانگونه که در گزارش کمیته چرچ (Church Committee) اعلام شد، سازمان سیا در چندین توطئه برای سرنگونی آلنده و پس از آن انجام یک انتخابات جدید که وی در آن حضور نخواهد داشت، دخیل بود. اولین توطئه غیرنظامی شامل تلاشی برای یک کودتا از طریق قانون اساسی بود. این رویکرد با عنوان عملیات «مسیر ۱» شناخته می‌شد و طی آن سیا به قانون گذاران شیلی رشوه داده، افکار عمومی را علیه آلنده بسیج کرده و برای اعتصابات که وی را در نهایت مجبور به استعفاء می‌کرد منابع مالی تهیه می‌کرد. سیا همچنین کنگره را وادار می‌کرد خورخه الساندری (Jorge Alessandri) را به عنوان برنده انتخابات ریاست جمهوری معرفی کند. الساندری که در این توطئه همدستی داشت، آماده بود تا استعفاء داده و انتخابات جدید برگزار کند.

رویکرد دیگر «مسیر ۲» نام داشت و طی آن با ایجاد فضایی از بحران در سران کشور ارتش تشویق به کودتای نظامی می‌شد. مأموران مخفی با افسران ارتش شیلی تماس گرفته و به آنها اعلام می‌کردند که آمریکا از کودتا حمایت خواهد کرد، اما اگر این کودتا رخ ندهد تمام کمک‌های نظامی قطع خواهد شد. علاوه بر این، سیا حمایت گسترده‌ای از تبلیغات سیاه علیه آلنده انجام داد که اغلب از طریق روزنامه «ال مورکوریو» (El Mercurio) انجام می‌گردید.

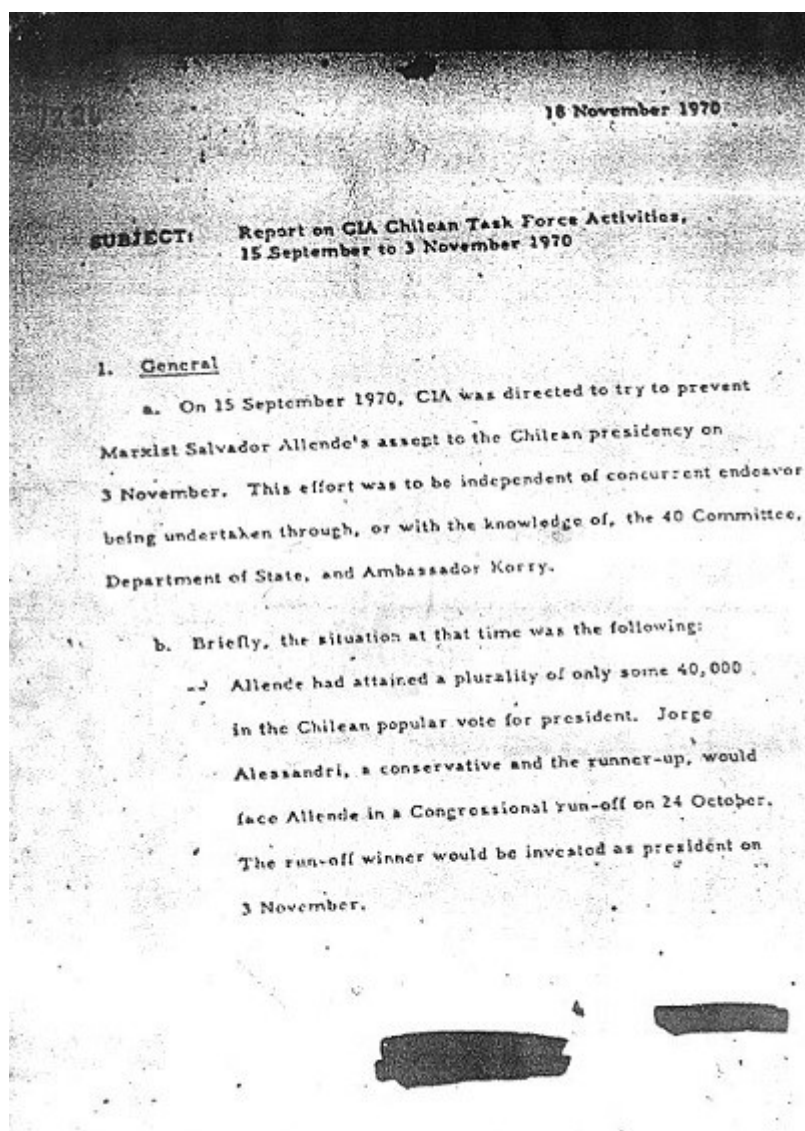
همچنین کمک‌های مالی در اختیار مخالفان سیاسی آلنده قرار گرفت تا اعتصاب و ناآرامی‌ها را سازماندهی کرده و دولت را بی‌ثبات سازند. در سال ۱۹۷۰، شرکت آمریکایی «آی‌تی‌تی کورپوریشن» ۷۰ درصد از سهام «شیتلکو» (Chitelco)، شرکت مخابرات شیلی، را در اختیار داشته و همچنین ال مورکوریو را نیز تأمین مالی می‌کرد. سیا از شرکت آی‌تی‌تی به عنوان ابزاری برای پنهان نگه داشتن منابع مالی غیرقانونی مخالفین آلنده استفاده می‌کرد. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۳، دفتر مرکزی آی‌تی‌تی در نیویورک بمب‌گذاری شد. گفته می‌شود دلیل این امر همدستی این شرکت در سرنگونی آلنده بود.

وابسته‌ی نیروی دریایی آمریکا، پاتریک رایان، گزارش مثبت و امیدوارکننده‌ای از تحولات و رویدادهای شیلی در زمان کودتا ارائه کرده است. وی در گزارشی می‌گوید که «کودتای شیلی در

و وضعیت نزدیک به عالی قرار دارد... در این یادداشت که جک کوبیش، معاون وزیر امور خارجهی امریکا برای وزیر امور خارجه ارسال کرده است، عنوان شده که اعدام‌های سریع و شتابزده‌ی شیلی در فاصله‌ی ۱۹ روز بعد از کودتا جمعاً ۳۲۰ نفر بوده‌اند، این عدد بیش از سه‌برابر تعدادی است که رژیم پینوشه به اطلاع عموم رسانده بود.

در ادامه بررسی اسناد محرمانه دخالت سیا و وزارت دفاع امریکا در شیلی و نقش این سازمان‌ها در برکناری سالوادور آلنده رئیس‌جمهور برگزیده‌ی مردم این کشور از طریق کودتای خونین آگوستو پینوشه که در این کشور انجامید و یکی از تاریک‌ترین صفحات تاریخ امریکای لاتین را رقم زد، نگاهی اجمالی به چند نمونه‌ی دیگر از این اسناد و مدارک می‌اندازیم. در پی اعلام نتایج تحقیقات جدید درباره نحوه مرگ سالوادور آلنده و تأیید خودکشی وی، برای نخستین بار ترجمه اسناد و اطلاعات محرمانه سیا و وزارت خارجه امریکا درباره کودتای شیلی که به تازگی منتشر شده را در اختیار مخاطبان می‌گذاریم.

مجموعه‌ی شماره‌ی ده: سازمان جاسوسی امریکا، گزارش فعالیت‌های تیم ویژه‌ی عملیاتی شیلی از پانزدهم سپتامبر تا سوم نوامبر سال ۱۹۷۰، هجدهم نوامبر سال ۱۹۷۰



سیا در این گزارش، خلاصه‌ای از تلاش‌ها و اقداماتش در جهت جلوگیری از تأیید و تنفیذ آلنده به‌عنوان رئیس‌جمهور و تحریک و تشویق کودتا در شیلی (مجموعه عملیات سری بخش یک و بخش دو) را آورده است. در این گزارش جزئیات ترکیب تیم ویژه عملیاتی، به سرپرستی دیوید اتلی فیلیپس آمده است. این تیم از مأموران مخفی و جاسوسانی تشکیل می‌شد که «تک به تک وارد شیلی شده بودند.» همچنین در گزارش از ارتباطات ایشان با کلنل پل وینرت، وابسته نظامی ارتش ایالات متحده که برای انجام وظیفه در این عملیات به همکاری با سیا فراخوانده شده بود، سخن به میان آمده است. گزارش از عملیات تبلیغاتی وسیعی خبر می‌دهد که در راستای تشویق و تحریک رئیس‌جمهور سابق شیلی برای حمایت از «یک کودتای نظامی که از رئیس‌جمهور شدن آلنده و نشستن او بر مسند قدرت در سوم نوامبر جلوگیری خواهد کرد»، اجرا شده بود. مجموعه‌ی شماره‌ی یازده: وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده آمریکا، یادداشت برای هنری کیسینجر در رابطه با شیلی، چهارم دسامبر سال ۱۹۷۰



DEPARTMENT OF STATE
Washington, D.C. 20520

S/S 16364

December 4, 1970

SECRET/NO DIS

MEMORANDUM FOR MR. HENRY A. KISSINGER
THE WHITE HOUSE

Subject: Chile

There are enclosed for consideration by the Senior Review Group papers prepared in response to your memorandum of November 27. The discussion papers have been approved and the status reports noted by the Ad Hoc Inter-Agency Working Group on Chile. The Ad Hoc Working Group reviewed a draft study of implications and options for the United States in the event Chile takes steps to nationalize or expropriate U.S. business interests in Chile; it was agreed that the draft would be expanded and revised and submitted through the Ad Hoc Group for the next meeting of the Senior Review Group.

John Hugh Crimmins
Acting Chairman
Ad Hoc Interagency Working
Group on Chile

Enclosure:

Papers on Chile

SECRET/NO DIS
Downgraded at 10-year intervals;
not automatically declassified.

13

در پاسخ به دستورات بیست و هفتم نوامبر از طرف کیسینجر، یک تیم کاری درون سازمانی ویژه ی تحقیق درباره ی شیلی ایجاد شده و مجموعه گزارشات طرح استراتژی را تهیه کرد. این گزارشها گستره ای از تحریم های ممکن و فشارهای قابل اعمال بر دولت جدید آئنده را مطرح کرده اند. در این میان یکی از گزینه ها هم تلاش دیپلماتیک برای وادار ساختن شیلی برای کناره گیری - یا بیرون راندن این کشور - از سازمان کشورهای قاره امریکا، یا او آس (سازمان کشورهای آمریکایی یا OAS (به انگلیسی: Organization of American States) یک سازمان منطقه ای است که در ۱۹۴۸ پایه ریزی شد. بود؛ و نیز مشورت و گفتگو با دیگر کشورهای امریکای لاتین «برای شریک شدن در نگرانی های امریکا در رابطه با شیلی». این اسناد نشان می دهند که دولت رئیس جمهور نیکسون در یک محاصره و تحریم اقتصادی پنهان علیه آئنده مشارکت کرده و برای رسیدن به این مقصد در سیاستها و تصمیم گیری های بانک جهانی، بانک توسعه کشورهای قاره امریکا (IDB)، و بانک صادرات واردات مداخله نموده است تا وامها و اعتبارات اعطایی به شیلی را

محدود یا متوقف نماید، پیش از اینکه ماه نخست حضور آئنده در دفتر ریاست جمهوری به پایان برسد.

مجموعه ی شماره ی دوازده : سازمان اطلاعات وزارت دفاع ایالات متحده امریکا، اطلاعات مربوط به زندگی ژنرال آگوستو پینوشه، اوت و سپتامبر سال ۱۹۷۳



BIOGRAPHIC DATA

CHILE
Maj Gen Augusto PINOCHET Ugarte
August 1973

(U) NAME: Maj Gen Augusto Pinochet Ugarte
(pin-cho-CHET), Army.

(U) POSITION: Chief of Staff of the Army since 1 Jan 1972 and Acting Commander in Chief of the Army since 9 Aug 1973.



(U) 1973

(U) Birth: 25 Nov 1915 in Valparaiso, Chile.

خلاصه شرح حالی که سازمان اطلاعات وزارت دفاع امریکا تهیه کرده است، زندگی شغلی و سیر ارتقاء ژنرال پینوشه، رهبر کودتای شیلی را در ارتش این کشور در بر می گیرد. سازمان اطلاعات وزارت دفاع که شاخه جاسوسی و اطلاعاتی نیروهای مسلح ایالات متحده امریکا محسوب می شود « اطلاعات حرفه ای و زندگی » تمام افسران بلند پایه نظامی از سراسر دنیا را تهیه می کند. قسمت های سیاه شده در این سند، که بسیار بیشتر از معمول است، برای مخفی نگه داشتن منابع اطلاعاتی این سازمان در شیلی که به تهیه اطلاعات درباره ی پینوشه کمک کرده اند، رابط های خود پینوشه با افسران و مقامات ایالات متحده، و نیز تحلیل و ارزیابی شخصیت، شهرت، جهت گیری سیاسی و کارهایی که در طول خدمت نظام انجام داده، صورت گرفته است.

مجموعه ی شماره ی سیزده : وزارت دفاع ایالات متحده امریکا، گروه نظامی ایالات متحده (US Milgroup)، گزارش وضعیت دوم، اول اکتبر سال ۱۹۷۳

NAVY SECTION
UNITED STATES MILITARY GROUP, CHILE
Casilla 141-V
VALPARAISO, CHILE
1 October 1973
APPENDIX 1

SITREP #2: VALPARAISO, CHILE

SITREP #1 dated 26 February 1973 reported "Chile is a revolution looking for a place to happen ... elastic of people's patience will snap with a bang!" Prediction became reality on 11 September. On that day of destiny for Chile, the Armed Forces and National Police, acting in close coordination, staged a coup d'etat against President Allende's Marxist Government. Less than eight hours after the initiation of the coup, Allende was dead and a three year experiment in Marxism joined him in the grave. There are few mourners for Allende or Marxism visible in Chile today.

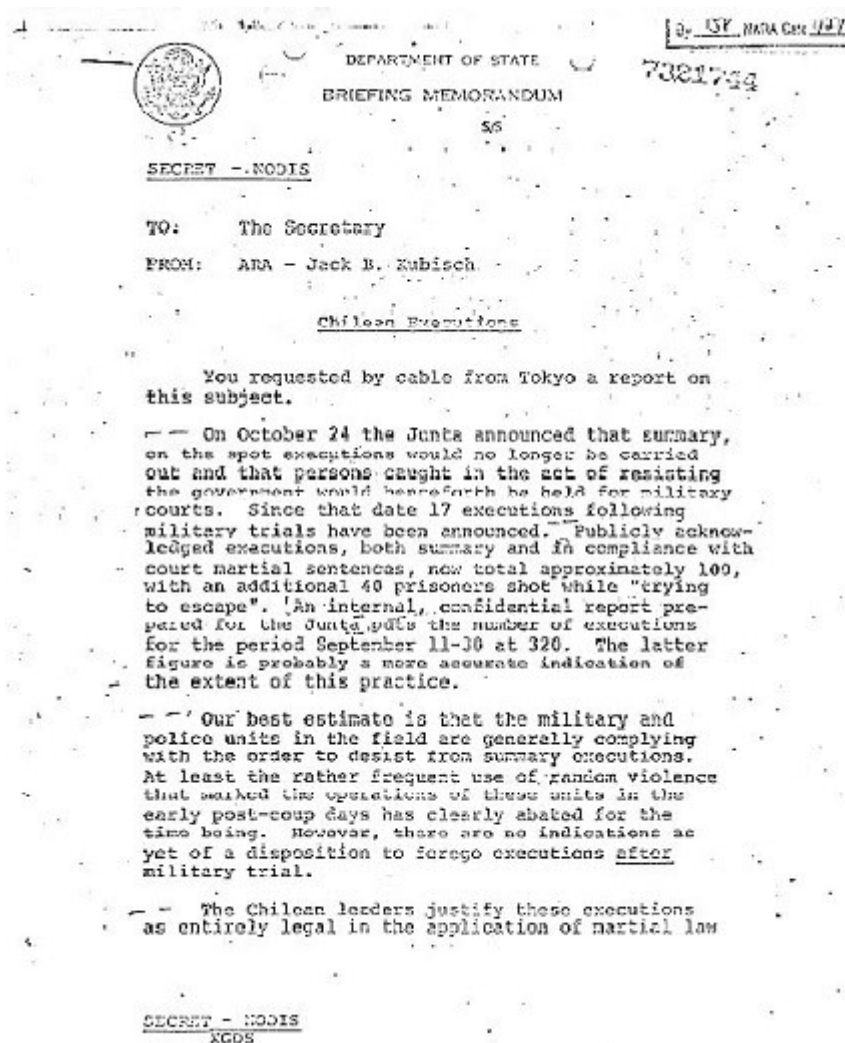
READ THE STREET

The Armed Forces Decision to forcefully remove the Allende Government from power was made with extreme reluctance and only after the deepest soul-searching by all concerned. Even to us sideline observers, it was obvious the Chilean military were extremely reluctant to destroy over 100 years of proud tradition in support of their country's constitution without exhausting every other avenue of solution. Unfortunately there were no other avenues of solution. Chile was on a dead end street. Their rate of inflation was the worst in the history of the world, terrorists and weapons were being illegally introduced into Chile by the CUBANS for USE AGAINST CHILEANS, 1000 prisoners were near total exhaustion, a nationwide transportation strike had paralyzed the country, numerous other professions were striking in sympathy with the transportation workers, the Armed Forces had been systematically infiltrated by saboteurs who carried not patriotism for Chile in their hearts, but rather fidelity to world Marxism, Chile's children had not been to school for over two months ... and so goes the incredible litany of tragedy that was Chile under Allende's Marxism. What perhaps history will ask in retrospect, is not "Why the overthrow of the Allende Government by the Armed Forces", but rather "Why the Armed Forces waited so long?"

Day 1: 11 SEPTEMBER; H-HOUR 0600

Our D-day started with a foreboding 0630 hammering on the front door by Ignacio Martinez, a retired Marine officer and very close friend, who was later identified as one of the key local planners in the coup d'etat. His arrival at 0630 was ominous in itself, in that Chileans generally start the work day at the home 0900, usually more "mas" than "menos". Ignacio proudly announced the long expected D-day had arrived and that H-hour had gone at 0600 throughout the country. (His report later proved absolutely correct, with one crucial exception - the capital city of Santiago.) Ignacio recommended all U.S. personnel stay underground, armed for our prayers and then rushed off to carry out his duties. The hour was 0635.

وابسته ی نیروی دریایی امریکا، پاتریک رایان، در این صورت وضعیت، گزارش مثبت و امیدوارکننده‌ای از تحولات و رویدادهای شیلی در زمان کودتا ارائه کرده است. او از یازدهم سپتامبر به عنوان «دی دی (D-Day)» برای امریکا یاد می‌کند، اصطلاحی که در جنگ جهانی دوم ابداع شد و به روزی گفته می‌شود که نیروهای متفقین به رهبری امریکا و بریتانیا در سواحل نرماندی پیاده شدند. وی در ادامه ی گزارشش می‌گوید که «کودتای شیلی در وضعیت نزدیک به عالی قرار دارد.» در این گزارش جزئیات مجموعه عملیات ارتش شیلی در حین و بعد از کودتا آمده است، و یادداشتی خوش‌بینانه و تحسین‌آمیز درباره ی ماهیت رژیم جدید گزارش را پایان می‌دهد. مجموعه ی شماره ی چهارده : وزارت امور خارجه ی ایالات متحده امریکا، اعدام‌های شیلی، شانزدهم نوامبر سال ۱۹۷۳



در این یادداشت که جک کوبیش، معاون وزیر امور خارجه ی امریکا برای وزیر امور خارجه ارسال کرده است، عنوان شده که اعدام‌های سریع و شتابزده ی شیلی در فاصله ی ۱۹ روز بعد از کودتا جمعاً ۳۲۰ نفر بوده‌اند، شایان ذکر است این عدد بیش از سه‌برابر تعدادی است که رژیم پینوشه به اطلاع عموم رسانده بود. همزمان، کوبیش گزارشی هم درباره ی کمک اقتصادی جدیدی که همان موقع از طرف دولت نیکسون به شیلی اعطا شده بود، ارائه داده است. این یادداشت حاوی اطلاعاتی درباره ی توجیه ارتش شیلی برای ادامه ی اعدام‌ها است. همچنین یک گزارش و وضعیت و گزارشی از موارد نقض حقوق بشر در شیلی هم در این مجموعه به چشم می‌خورد.

مجموعه ی شماره ی پانزده: وزارت امور خارجه ی ایالات متحده امریکا، ملاقات کوبیش با هوئرتا: درخواست ارائه ی پاسخ‌های صریح و مشخص به پرسش‌های پیشین در رابطه با موارد چارلز هورمن و فرانک تروگی، یازدهم فوریه ی سال ۱۹۷۴

APPENDIX 2

Department of State **TELEGRAM**

2/4/74

CONFIDENTIAL 852

PAGE 01 SANTIAGO 06679 1121482

67
ACTION ARA-10

INFO OCT-01 ISO-00 RSC-01 ORC-01 /B13 W 126700

112020Z FEB 74
FM AMEMBASSY SANTIAGO
TO SECSTATE WASHDC 2436

CONFIDENTIAL SANTIAGO 679

EO 11652: GDS
TAGS: CI, CDES (HORMAN, CHARLES; TERUGGI, FRANK)
SUBJECT: KUBISCH-HUERTA MEETING; REQUEST FOR SPECIFIC REPLIES TO
PREVIOUS QUESTIONS ON HORMAN AND TERUGGI CASES
REFS: SANTIAGO 0661; SANTIAGO 0514

1. FOLLOWING IS DRAFT MEMCON ON THIS SUBJECT WHICH HAS NOT BEEN SEEN BY ASSISTANT SECRETARY KUBISCH. IT SHOULD NOT BE DISTRIBUTED UNTIL APPROVED BY HIM.
2. KUBISCH RAISED THIS SUBJECT IN THE CONTEXT OF THE NEED TO BE CAREFUL TO KEEP RELATIVELY SMALL ISSUES IN OUR RELATIONSHIP FROM MAKING OUR COOPERATION MORE DIFFICULT.
3. IT WAS EXPLAINED TO THE FOREIGN MINISTER THAT MANY OF THE QUESTIONS ORIGINALLY SUBMITTED WITH REGARD TO THESE CASES, AND ON WHICH THE EMBASSY HAD SENT ANOTHER NOTE ON JANUARY 22 REQUESTING SPECIFIC REPLIES, HAD BEEN SUBMITTED BY MEMBERS OF CONGRESS AS WELL AS MEMBERS OF THE FAMILIES OF THE DECEASED AND OTHER INTERESTED PARTIES. THESE AND OTHER MEMBERS OF CONGRESS, WHOSE ATTITUDES ARE IMPORTANT TO U.S.-CHILEAN COOPERATION, HAVE EXPRESSED GREAT CONCERN ABOUT THESE CASES.
4. THE MINISTER SAID THE GDC WAS ANXIOUS TO REMOVE THIS PROBLEM FROM OUR RELATIONSHIP AS POSSIBLE AND WOULD ANSWER THE EMBASSY'S MOST RECENT NOTE TO THE BEST OF ITS ABILITY. HOWEVER, THERE WAS SIMPLY NO WAY TO OBTAIN SOME OF THE DETAILED DATA REQUESTED, RELATING TO EVENTS WHICH TOOK PLACE DURING THE COUP.

POPPER

CONFIDENTIAL

این تلگراف که پاپر، سفیر ایالات متحده در شیلی خطاب به وزارت امور خارجه ی کشورش ارسال کرده است، گزارش ملاقاتی است میان جک کوپیش معاون وزیر امور خارجه و ژنرال هوئرتا وزیر امور خارجه ی شیلی در رابطه با مناقشه بر سر اعدام دو شهروند امریکا، چارلز هورمن و فرانک تروگی که پس از کودتا و به دست ارتش شیلی صورت گرفته بود. کوپیش اشاره می کند که این موضوع را مطرح کرده است

« چون لازم است در رابطه با مسائل و مناقشاتی این چنین نسبتاً کوچک در ارتباطمان مراقب باشیم تا مبادا همکاریمان دشوارتر شود. »

۷-۵- پس از کودتا

گفته های پینوشه در مورد کودتای سال ۱۹۷۳

در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ ترکیبی از نیروهای نظامی شیلی (ارتش، نیروی دریایی، هوایی) کودتا علیه دولت آئنده را به انجام رساندند و طی به توپ بستن قصر محل سکونت سالوادور آئنده او جان باخت. کودتای سال ۱۹۷۳ رسماً به دوران ریاست جمهوری دموکراتیک که در سال ۱۹۲۵ بنا به قانون اساسی شیلی به تصویب رسیده بود پایان داد. در خاطرات پینوشه آمده است که او طراح اصلی توطئه بوده است و از مقام خود به عنوان فرمانده کل به منظور هماهنگ کردن نیروهای نظامی قبل و بعد از کودتا، سوء استفاده کرده است. البته در مورد سخنان خود پینوشه در این جریان شک و شبهه بسیار است، بخصوص از اینکه گاهی گفته می شود او کودتا را به راه انداخت ولی شواهدی در این زمینه که او یکی از به راه اندازان کودتا باشد، وجود ندارد.

در ماه های بعد از کودتا حزب حاکم کتابی به نام ال لیبرو بلانکو دل کامبیو (کتاب سفید تغییر حکومت در شیلی) را منتشر کرد که منظور از چاپ آن توجیه و قانونی جلوه دادن کودتا بود. در این کتاب اظهار شده بود که خود-کودتایی به صورت واضح قابل پیش بینی بود و خود دولت آئنده نیز در آن شرکت داشته است (طرح زتا). سازمان اطلاعاتی آمریکا در مورد این ادعاها می گوید، این برنامه زتا، تنها یک نوع تبلیغ سیاسی دولتی می باشد تبلیغی که همچنان تعدادی از تاریخ نگاران شیلیایی به آن استناد می کنند.

انجمن سری نظامی

انجمن سری نظامی بلافاصله پس از کودتا به راه افتاد. اعضای اصلی این انجمن ژنرال پینوشه نماینده ارتش و نیروی زمینی، آد میرال ژوزه تریبیو مارینو نماینده نیروی دریایی، ژنرال گستاوو لینت نماینده نیروی هوایی و ژنرال کیسر ماندوزا نماینده پلیس ملی شیلی (Carabineros) بودند. از زمان تأسیس این انجمن سری آن را به عنوان یک هیئت رئیسه و نهاد قانونی که شاخه ای از دولت می شد در نظر گرفتند و با روی کار آمدن این انجمن قانون اساسی و مجلس هر دو معلق شدند و همچنین به وجود آمدن این انجمن باعث تحریم و تبعید جناح چپ و فعالان سیاسی از صحنه سیاسی شیلی نیز شد.

۸-۵- ریاست جمهوری

اعضای گروه سری، به منظور ریاست جمهور شدن یکی از چهار عضو برجسته برنامه‌ریزی می‌کنند. این در حالی بود که پینوشه در مدت بسیار کمی جای پای خود را در گروه به عنوان رهبر تثبیت کرد و سپس خود را به عنوان «رهبر ملی» خطاب کرد و در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۷۴ خودش را رسماً به عنوان رئیس‌جمهور شیلی برگزید. ژنرال لینت نماینده نیروی هوایی پس از چندی با سیاست‌های پینوشه مخالفت کرد ولی پینوشه او را مجبور به بازنشستگی اجباری کرد و ژنرال فرناندو را به جای او جایگزین کرد.

پینوشه در سال ۱۹۸۰ مقدمات یک همه‌پرسی به منظور تصویب قانون اساسی جدید را فراهم دید. قانون اساسی جدید توسط جیم گازمان یکی از وابستگان پینوشه، تهیه و ارائه شده بود و این اقدامات و اقدامات دیگر از جانب جناح راست حاکم پست ریاست جمهوری را کاملاً در اختیار پینوشه قرار داد. قانون اساسی جدید، منجر به وجود آوردن پست‌ها و رده‌های جدید دولتی در شیلی شد که مانند آن‌ها می‌توان به قوانین دیوان محکمه و سازمان اطلاعات و امنیت شیلی اشاره کرد. این قانون اساسی همچنین یک نسخه‌ی سهل‌الوصول را در سال ۱۹۸۸ به مردم شیلی تجویز کرد که در یک فراندوم تک‌انتخابی، مردم مجبور به انتخاب مجدد پینوشه برای پست ریاست جمهوری شدند. در مورد این همه‌پرسی فرمایشی نیز مدارک بسیاری در دست است که کاملاً فرمایشی و همچنین همراه با تقلب بوده‌است.

در سال ۱۹۸۳ نیروهای مخالف با رژیم وقت شروع به سازماندهی کردند. این نیروها اکثراً جنبش‌های کارگری را شامل می‌شدند موجب تحریک و عکس‌العمل‌های نظامی و سخت‌گیرانه از جانب دولت و پلیس وقت شدند که سربریدن پروفیسور ژوزه مانوئل پارادا، روزنامه‌نگار مانوئل گویررو و سانتیاگو ناتینو از این جمله بود. البته انجام این کارها از جانب دولت منجر به استعفای ژنرال کیزر مندوزا در سال ۱۹۸۵ از کمیته سری شد.

در سال ۱۹۸۶ سازمان اطلاعات و امنیت موفق به کشف نزدیک به هشتاد تن انواع اسلحه‌های سبک و سنگین از یک مرکز ماهی‌گیری کوچک در کاریزال باجو شد. این اسلحه‌ها از تفنگ‌ها و مواد منفجره سی‌۴ و انواع مو شک‌های زمین به زمین تشکیل می‌شدند و توسط آلمان شرقی و شوروی برای کمک به گروه‌های کمونیستی شیلی فرستاده شده بود. در ماه سپتامبر، اسلحه‌های رسیده از منابع مشابه در یک ترور نافرجام علیه پینوشه استفاده شد که تنها پنج تن از محافظین پینوشه را کشت و همچنین پس از آن ماشین زره پوش مخصوص پینوشه هدف یک راکت که منفجر نشد قرار گرفت و پینوشه دوباره جان سالم به در برد ولی پینوشه زخمی شد. البته گفته می‌شود این خرابکاری‌ها توسط خود سازمان سری شیلی انجام شد تا دست بازی در برابر مخالفان داشته باشند.

۹-۵- فرونشاندن مخالفت‌ها

پس از تصاحب قدرت توسط کمیته ی سری و تبعید اعضای جناح چپ تنها گروه‌هایی باقی‌مانده بودند که جزو گروه‌های غیرقانونی محسوب می‌شدند و دست به تشکیل، تشکیلات زیر زمینی زده بودند. طبق گزارش‌های رسیده در طی ۱۷ سال حکومت نظامی پینوشه تعداد نزدیک به ۳۰۰۰ چپی کشته و ناپدید شدند که باید این تعداد را به تبعیدی‌ها اضافه کرد. در گزارشی که یک کمیسیون دولتی در شیلی سال ۲۰۱۱ ارائه کرد رقم قربانیانی که در حکومت پینوشه به حبس رفته و شکنجه شده‌اند به چهل هزار و هیجده (۴۰۰۱۸) نفر می‌رسد که از این عده ۳۰۶۵ نفر جان خود را از دست داده‌اند.

گزارش‌های حقوق بشر از این حکایت می‌کنند که بسیاری از نقض حقوق بشر در جریان حکومت پینوشه در همان سال‌های اوایل کودتا در ۱۹۷۳ انجام شد که در آن مردم به دست کاروان‌های مرگ سپرده می‌شدند. همچنین می‌توان به تعداد کشته‌ها در طی این سالیان به ترور جان ژوزه تورس، رئیس‌جمهور سابق بولیوی اشاره کرد که در سال ۱۹۷۶ در بوینس آیرس رخ داد و همچنین قتل کارملو سوریایک دیپلمات سازمان ملل که از وابستگان قبلی به آینده بود و دیگر نزدیکان به آینده که زمانی با او کار می‌کردند و همچنین مجازات مردمی سه نفر از اعضای برجسته ی حزب کمونیست که منجر به استعفای ژنرال مندوزا شد، نیز اشاره کرد.

۱۰-۵- تغییر سیستم حکومت به دموکراسی در ۱۹۸۸

در سال ۱۹۸۸ رفراندومی به منظور انتخاب دوباره پینوشه برای هشت سال دیگر ریاست جمهوری برگزار شد. این همه‌پرسی از این روی برگزار شد که مخالفت بر ضد پینوشه هر روز افزایش می‌یافت و از سوی دیگر با دیدار پاپ ژان پل دوم رهبر مسیحیان کاتولیک جهان، به عبارتی مجبور شد که نظام حکومتی را از دیکتاتوری به دموکراسی تغییر شکل بدهد. در این همه‌پرسی اگر او دوباره رای «آری» می‌آورد، می‌توانست تا سال ۱۹۹۷ در همان مسند باقی بماند ولی اگر «نه» نصیبش می‌شد، می‌بایست تا پایان سال باقی‌مانده از ریاست جمهوری خود بماند و بعد از آن یا دوباره کاندید ریاست جمهوری یا مجلس بشود.

به سرعت تبلیغات سیاسی برای «نه» گفتن در کشور به راه افتاد. کمپین‌های بزرگ به همراه گروه‌هایی که سابقاً از هم پاشیده و غیر منسجم بودند برپا شد و در طی این کمپین‌ها تبلیغات سیاسی بسیار زیادی برای نه گفتن به حکومت پینوشه تدارک دیده شد. حزب‌های سوسیالیست، سوسیال دموکرات، رادیکال و... دیگر گروه‌هایی بودند که بخش اعظم این کمپین را تشکیل می‌دادند. بالاخره در تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۸۸ «نه» در مقابل «بله» با ده درصد اختلاف (نه = ۵۵/۹۹٪ و بله = ۴۴/۱٪) به پیروزی رسید. احزاب متحد شده پاتریکیو آیلوین که مخالف آینده هم بود را جلو انداختند تا مقابل پینوشه و حزب راست بایستد. سپس در سال ۱۹۸۹ رفراندومی دیگر به وقوع

پیوست که با مقداری قاطع (۹۱/۲۵٪) به فراندوم گذاشتن قانون اساسی را برنده شد و در دسامبر همان سال نیز پاتریکیو آیلوین توانست، ریاست جمهوری را نیز با میزان رای ۵۵/۱۷٪ در مقابل کمتر از ۳۰٪ رای پینوشه و دیگر کاندیداها، از آن خودش کند. هر چند که پینوشه نتوانست در پست ریاست جمهوری باقی بماند ولی همچنان تا سال ۱۹۹۸ در پست فرماندهی کل نیروهای نظامی باقی بود و بسیاری از مردم شیلی به تمسخر او را سناتور بدون بازنشستگی خطاب می کردند. اما این مصونیت‌های دیپلماتیک که در شیلی امکان هیچ تعقیب قانونی علیه او را نمی داد، بالاخره تمام شدند و پینوشه در سال ۱۹۹۸ در بریتانیا (که برای معالجه بیماری خود به آنجا رفته بود) دستگیر و توسط یک قاضی اسپانیولی بالتازار گارزون محاکمه شد.

۱۱-۵- بازداشت پینوشه در لندن

در سال ۱۹۸۸ در جریان سفر پینوشه به لندن که برای درمان و احتمالاً انجام یک معامله تسلیحاتی انجام شده بود دیکتاتور شیلی دستگیر و بازداشت خانگی شد. حکم بازداشت بین‌المللی او را قاضی بالتازار گارزون از اسپانیا صادر کرد و اتهام‌های اوشکنجه ۹۴ تبعه اسپانیا و نیز ترور دیپلمات سابق این کشور از سوی تشکیلات امنیتی پینوشه در سال‌های ۱۹۷۵ بوده است.

بازداشت پینوشه طوفانی ۱۶ ماهه از درگیری حقوقی در مجلس لردها و بقیه نهادهای سیاسی قانونی انگلیس به راه انداخت. نهادهای بین‌المللی حقوق بشر و وکلای بین‌المللی همگی در تدارک محاکمه و مجازات و استرداد او به اسپانیا بودند اما سیستم حقوقی و سیاستمداران محافظه کار انگلیس در مقابل چنین اقدامی مقاومت می کردند. در نهایت مجلس لردها کمی تسلیم شد و تصمیم گرفت پینوشه فقط به اتهام‌های بعد از ۱۹۸۸ رسیدگی شود یعنی سالی که انگلیس به عضویت کنوانسیون ضد شکنجه سازمان ملل در آمده است.

بازداشت پینوشه یک رویه حقوقی استثنایی را در حقوق بین‌الملل به وجود آورد که بر اساس آن بتوان دیکتاتورها و کسانی را که دستی در ریخته شدن خون بیگناهان داشته اند حتی پس از سالیان طولانی مورد پیگرد قرار داد.

جورج بوش و مارگارت تاچر خواستار آزادی فوری او بودند. بلژیک 'فراز سه' و سوئیس نیز به علت کهولت سن با استرداد و محاکمه او در اسپانیا مخالفت کردند. عفو بین‌الملل و نیز کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل نیز اقدام‌های پینوشه در شکنجه سیستماتیک و قتل عام مخالفان و ناپدید شدن مخالفان را مصداق عینی نقض حقوق بشر دانسته خواستار رسیدگی قطعی به اتهام‌های پینوشه بودند. با این حال 'جک استراو وزیر کشور انگلیس پس از حدود دو سال با استناد به برخی از گزارش‌های پزشکی که بر ناتوانی ذهنی پینوشه و کمر درد و صندلی چرخدار او اشاره داشت دستور داد تا پینوشه آزاد و به کشورش بازگردانده شود.

پینوشه در اولین فرصت با ده‌ها اسکورت پلیس و از مسیری که با تظاهرکنندگان مخالف آزادی او برخورد نکنند راهی فرودگاه و سوار یک بوبینگ شیلیایی شد که منتظر او بود. وقتی به سانتیاگو

رسید بازگشت قهرمانانه پینوشه مستقیماً از تلویزون دولتی پخش می شد و برای اولین بار پس از بازداشتش از روی صندلی چرخدار بلند شد و راه رفت و برای هوادارانش دست تکان داد و به همه ثابت کرد آنقدرها هم که به نظر می رسید بد حال نبوده است.

چند ماه بعد پارلمان شیلی قانونی به نام مصونیت رئیس جمهور سابق را به تصویب رساند که بر اساس آن پینوشه مادام العمر از پیگرد قضایی و مالی معاف می شد، اما موظف شد از پست سناتوری مادام العمر استعفا بدهد. با این حال 'مصونیت پارلمانی او لغو شد. با اصرار و پیگرد خانواده های قربانیان در دسامبر ۲۰۰۴ قاضی خوان گزمن تایید ستور بازداشت خانگی پینوشه را به اتهام پرونده مشهور Carvan of Death صادر کرد. در نهایت 'پینوشه در برابر دادگاه قرار گرفت و با اتهام های نقض حقوق بشر در ۱۷ سال زمامداری محاکمه شد. اما پیری و کهولت سن و بیماری مانع از رسیدگی کامل به پرونده او شد. تا اینکه آگوستو پینوشه در جریان محاکمه پرونده مشهور Carvan of Death قبل از اینکه محکومیتی دریافت کند مرگ را تجربه کرد.



عکس فوق مربوط به دختر یکی از فرماندهان عالی ارتش شیلی که حاضر به همکاری با کودتاجیان نشد و پس از کودتا دستگیر و به زندان افتاد. بعد از فوت پینوشه زمانی که جسد او را برای ادای احترام در معرض دید عموم قرار داده بودند این دختر با عبور از جلوی تابوت پینوشه به صورت جسد پینوشه تف افکند.

در صبح روز ۳ دسامبر ۲۰۰۶ چند حمله ی خفیف قلبی به او دست داد ولی جان سالم به در برد این در حالی بود که در همان زمان دادگاه شیلی حکم توقف حبس خانگی او را صادر کرد و اعضای خانواده اش او را به بیمارستان نظامی رساندند ؛ ولی دست آخر در ۱۰ دسامبر ۲۰۰۶ یعنی یک هفته پس از آن، به علت سکت قلبی و تب ریوی در بیمارستان فوت شد و دوره حکومت دیکتاتوری وی به پایان رسید . بلافاصله پس از پخش خبر وفات پینوشه، در خیابان های سانتیاگو غوغا بر پا شد . در مراسم سوگواری برای پینوشه نیز رئیس جمهور وقت، میچل پاچله که پدرش قربانی حکومت کودتا بود و خود نیز در این حکومت شکنجه شده به خاطر رعایت نظر بخشی از جامعه که همچنان هوادار پینوشه است و نیز برای برنیانگیختن خشم افسرانی در ارتش که پینوشه همچنان اسطوره آنهاست مجبور شد یکی از وزرای خود را به این مراسم بفرستد .

ده سال پس از مرگ پینوشه نیز همچنان بخش قابل اعتنایی از جامعه شیلی نظر مثبتی به کودتا و رژیم نظامی او دارد. بنا به نظرسنجی ها سه چهارم جامعه معتقدند که پینوشه و دوران او همچنان بر سیاست شیلی تأثیر (مثبت یا منفی) می گذارند .

در رسانه های کنونی شیلی لفظ دیکتاتور یا رژیم نظامی برای پینوشه کمتر به کار گرفته می شود و بیشتر از پینوشه به عنوان « رئیس جمهور سابق » یا « ژنرال سابق » یاد می شود .

۱۲-۵- بازگشایی پرونده قضایی

پس از مرگ پینوشه به صورت نامنظم هر از چندی پرونده ی قضایی علیه حکومت وی یا مسئولان آن زمان گشوده می شود. در سال ۲۰۱۲ یکی از نظامیان، قبل از مرگ از نحوه کشتن مخالفان و به دریا ریختن آن ها پرده برداشت و محل این جنایت را نیز فاش کرد و انجمنی از قضات شیلی که به نقض تعهد اعضای خود در پاسداری از حقوق شهروندان در دوران پینوشه اذعان کرده بود از مردم شیلی خواهان بخشش شد.

شیلی چگونه با کودتا و پیامدهایش روبه رو شد؟

چهل سال پس از کودتای ارتش علیه دولت سالوادور آلنده و ۲۳ سال پس از گذار به یک دولت غیرنظامی هنوز هم شیلی در کشاکش بررسی پرونده دیکتاتوری دوران پینوشه است. عوامل مختلفی در این راه بازدارنده بوده اند. وقتی که آگو ستو پینوشه، دیکتاتور معروف شیلی فوت کرد شکاف اجتماعی در ارزیابی کودتا و حکومت او بیش از هر زمان دیگری خود را به نمایش گذاشت. در حالی که بخشی از مردم از این رویداد شادمان و سرخوش بودند، بخشی دیگر در برابر بیمارستان نظامی شیلی که جسد پینوشه در آن بود گریه و زاری می کردند. دادگاهی در شیلی، هشت مامور حکومت پیشین را بابت قتل ویکتور خارا، شاعر و خواننده انقلابی، محکوم کرده است. در این پرونده یک مامور دیگر هم بابت پنهان کردن این جنایت محکوم شده است.

او فردای کودتای نظامی ژنرال آگو ستو پینوشه بازداشت شد و به ورز شگاه سانتیگو برده شد و آن جا جلوی گروه های دیگری از زندانیان شکنجه شد. جسد که گلوله های پر شمار آن را سوراخ سوراخ کرده بودند، چند روز بعد پیدا شد. در جریان این شکنجه ها، سربازان حکومت پینوشه انگشت های او را شکسته بودند. آنها به این خواننده انقلابی گفته بودند که نمی خواهند او دیگر بتواند گیتار بزند. این خواننده که آن زمان ۴۰ سال داشت، در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بابت اعتراض هایش و ترانه های صلح طلبانه اش معروف شد. ویکتور خارا که عضو حزب کمونیست شیلی بود، حامی سرسخت رئیس جمهور سالوادور آلنده بود.



ویکتور خارا علاوه بر شعر و آواز، کنش گر سیاسی هم بود. این عکس از تظاهراتی در حمایت از سالوادور آلنده در سال ۱۹۷۳.

ویکتور خارا یکی از حدود پنج هزار نفری بود که سربازان ژنرال پینوشه بلافاصله بعد از کودتا دستگیر کردند و در ورزشگاه پایتخت شیلی جمع کردند. کسانی که از این صحنه جان به در بردند، تعریف کرده اند که این خواننده چه طور بازجویی و شکنجه شد. آنها گفته اند سربازان روی دست ویکتور خارا راه رفتند و با قنداق اسلحه شان آن قدر به دست های او کوبیدند که استخوان هایش شکست. جسد او چند روز بعد از ناپدید شدنش در حالی پیدا شد که ۴۴ گلوله در تنش باقی مانده بود. جسدش را کنار یکی دیگر از اعضای حزب کمونیست انداخته بودند که آن زمان مدیر زندان ها بود. هشت مامور دوره پینوشه هر کدام در این پرونده بابت قتل ویکتور خارا به ۱۵ سال زندان و بابت ربودن او به سه سال حبس بیشتر محکوم شده اند. یک مامور دیگر هم بابت نقش کمکی اش در قتل این خواننده، به ۵ سال حبس محکوم شده است. دو سال پیش هم دادگاهی در فلوریدا آمریکا، پدرو پابلو بارینتوس، ستوان سابق ارتش شیلی، را بابت قتل ویکتور خارا مقصر شناخت. این نظامی سابق به پرداخت ۲۸ میلیون دلار غرامت به خانواده ویکتور خارا محکوم شده است. دولت شیلی در پی آن بوده که این نظامی دوره پینوشه را از آمریکا تحویل بگیرد ولی تا کنون ناموفق بوده است.



سنگ قبر ویکتور خارا در سانتیگو - او یکی از معروف ترین و محبوب ترین خوانندگان و شاعران معاصر شیلی است.

"پینوشه؛ تشکر"

سال ها پس از مرگ پینوشه نیز همچنان بخش قابل اعتنائی از جامعه شیلی نظر مثبتی به کودتا و رژیم نظامی او دارد. بنا به نظر سنجی ها سه چهارم جامعه نیز معتقد است که پینوشه و دوران او همچنان برگ ستره سیاست شیلی تاثیر (مثبت یا منفی) می گذارد. به عبارتی هنوز هم گذشته دیکتاتوری شیلی مسئله حی و حاضر در ساحت های مختلف جامعه این کشور است.

عواملی که بازدارنده شده اند

وارسی حقوقی، روشنگرانه و غیرانتقام جویانه گذشته استبدادزده هر کشور در دوران معاصر، اعادۀ حیثیت از قربانیان و توجه و مرهم گذاشتن بر زخم و رنج قربانیان و بستگان آنها به عنوان محملی مهم در راه ارتقای فرهنگ دموکراتیک جامعه و افزایش حساسیت های آن نسبت به حقوق فردی و اجتماعی خویش تلقی می شود. در شیلی این وارسی همچنان نیمه کاره مانده و برای مثال در قیاس با سایر کشورهای آمریکای لاتین، از جمله آرژانتین، با گشایش ها و موفقیت قابل اعتنائی همراه نبوده که به عوامل متفاوتی مربوط می شود. واقعیت این است که روند گذار به دموکراسی در شیلی پس از ۱۷ سال حکومت کودتا، دیرتر از همه کشورهای همسایه و بعد از روندی دشوار از چانه زنی میان جامعه مدنی و مخالفان با رژیم شروع شد.

در فرآیندومی که سال ۱۹۸۸ برای انتقال قدرت به یک دولت غیرنظامی برگزار شد هواداران ادامه زمامداری پینوشه گرچه شکست خوردند، ولی بیش از ۴۰ درصد آرا را به دست آوردند. این در حالی بود که ارتش هم بر خلاف مثلاً آرژانتین که بر اثر جنگ فالکلند (مالویناس) تضعیف شده بود همچنان اقتدار بالایی داشت و محافل سیاسی نزدیک به دولت نظامی توانستند به سرعت خود را در قالب احزاب سیاسی سازماندهی کنند و در روندهای سیاسی پس از کناررفتن پینوشه مشارکت داشته باشند. این نیز هست که بر خلاف آرژانتین قربانیان حکومت کودتایی شیلی رقم کمتری را تشکیل می دهند و لذا طیف های اجتماعی کمتری را حساس و به خود مشغول می کند. در آرژانتین مطابق با آمار رسمی ۱۲ هزار نفر و بنا به آمار غیررسمی تا ۳۰ هزار نفر سر به نیست شده اند و رقمی بزرگتر نیز آماج شکنجه و حبس قرار گرفته اند. در گزارشی که یک کمیسیون دولتی در شیلی سال ۲۰۱۱ ارائه کرد رقم قربانیانی که در حکومت پینوشه به حبس رفته و شکنجه شده اند به چهل هزار و هیجده نفر می رسد که از این عده ۳۰۶۵ نفر جان خود را از دست داده اند.

۱۳-۵- "دیکتاتوری نظامی" یا "دولت نظامی"

نقش رسانه های شیلی در نیمه کاره ماندن وارسی حقوقی و روشنگرانه روندها و رویکردهای دوران پینوشه نیز کم اهمیت نیست. تقریباً اکثر رسانه های عمده شیلی برآمده از دوران کودتا هستند و از رژیم نظامی پینوشه حمایت کرده اند. حداکثر فعالیت های این رسانه ها در بررسی فجایع و

جنایت‌های دوران کودتا به گزارش مختصر محاکماتی مربوط می‌شود که اینجا و آنجا برخی از موارد جنایت‌های یاد شده را به بررسی می‌گیرند. تلاش‌ها و اقدامات جامعه مدنی در ارتباط با روشنگری نسبت به زیر و بم دوران دیکتاتوری معمولاً کمتر بازتابی در این رسانه‌ها پیدا می‌کند. لفظ دیکتاتور یا رژیم نظامی هم در این رسانه‌ها کمتر به کار گرفته می‌شود، بلکه بیشتر از پینوشه به عنوان "رئیس جمهور سابق" یا "ژنرال سابق" یاد می‌شود. دولت راستگرایی که از سال ۲۰۱۰ در شیلی بر سر کار است و بخشی از اعضای آن را الیت دوران پینوشه تشکیل می‌دهند نیز بخشی از اصلاحات در کتاب‌های درسی را معطوف به تبدیل اصطلاح "دیکتاتوری نظامی" کرده که تا کنون برای توصیف حکومت پینوشه به کار می‌رفته. دولت به جای این اصطلاح "دولت نظامی" را پیشنهاد کرده است. واقعیت این است که در شیلی نیز بسان برخی دیگر از کشورهای جهان پس از گذار به دولت غیرنظامی برای بررسی و کنکاش در باره جنایات و نقض حقوق بشر در دوران دیکتاتوری کمیسیون حقیقت یاب تشکیل شده، روزهای یاد بود و بزرگداشت قربانیان تعیین شده و برخی محاکمات نیز علیه دست‌اندرکاران سرکوب و قتل و شکنجه به جریان افتاده است. ولی مشکل آنجاست که گذار یاد شده به دنبال توافقی شکل گرفت که بسیاری از امتیازهای نظامیان و امنیتی‌ها و الیت سیاسی دوران پینوشه در آن حفظ شده است. این الیت که اینک در احزاب محافظه کار متشکل شده همچنان با استناد به قانون اساسی که با تاثیرگذاری شدید ارتش در سال ۱۹۸۰ تصویب شده و نیز به پشتوانه حمایت از سوی بخشی از جامعه گشایش روشنگرانه پرونده دوران کودتا را با مانع و ناپیگیری مواجه می‌سازد.

۶- غنا و آفریقا پس از کودتا



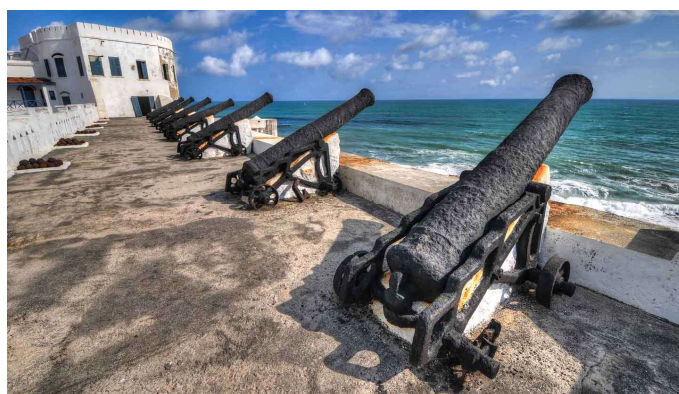
در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ چهره ضد امپریالیستی به نام «کوام نکرومه» که در دوران استعمار بریتانیا نخست وزیر بود با کسب استقلال از انگلیس به عنوان رئیس جمهور غنا برگزیده شد. او در سال ۱۹۶۵ کتاب «استعمارنو: آخرین مرحله از امپریالیسم» را نوشت و در سال ۱۹۶۹ طی یک کودتای آمریکایی سرنگون شد. هر چند دولت آمریکا دخالت در این کودتا را انفی می کند اما بعدها یکی از جراید انگلیس افشا کرد که ۴۰ نفر از افسران سیا به توزیع اسلحه و حمایت از مخالفان مخفی نکرومه کردند که در نهایت نیز با موفقیت این عملیات دولت آمریکا از آنها تقدیر کرد.

غنا Ghana با نام رسمی جمهوری غنا کشوری در غرب قاره آفریقا است. آکرا پایتخت این کشور است. واحد پول این کشور سِدی غنا نام دارد. زبان رسمی غنا انگلیسی است و ۶۷ درصد از مردم به آن تکلم می‌کنند. جمعیت غنا ۲۷ میلیون نفر است و مردم غنا از اقوام چندی تشکیل شده‌اند. در حدود نیمی از غنایی‌ها از قوم آکان، حدود ۱۷ درصد از قوم داگبانی، ۱۴ درصد افه و بقیه از چند قوم دیگر هستند. ۹۸ درصد از مردم غنا سیاه‌پوست هستند. بیشتر مردم غنا مسیحی و حدود ۱۷ درصد نیز مسلمان هستند.

غنا در ششم مارس ۱۹۵۷ از بریتانیا مستقل شد. در آن تاریخ، دو مستعمره بریتانیا یعنی « ساحل طلا » و توگولند که یک سال پیش از آن با هم ادغام شده بودند کشوری به نام غنا را تشکیل دادند. در یکم ژوئیه ۱۹۶۰ نظام جمهوری در غنا رسمیت یافت.

۱-۶- تاریخ

نام کشور غنا از کلمه غاته، تمدنی که در اعصار باستانی در آفریقای غربی وجود داشت، گرفته شده است. تا پیش از آغاز استعمار به وسیله اروپائیان، این منطقه در اختیار ممالک مستقل سیاه‌پوستان بود. با ورود پرتغالی‌ها در سده پانزدهم و نفوذ استعماری آنان و سایر اروپائیان، این ممالک از هم پاشیده شد و توسط آن‌ها تجارت برده و طلا رونق یافت. غنا در عهد استعمار به ساحل طلا مشهور بود.



پس از پرتغالی‌ها، بریتانیایی‌ها آغاز به دست اندازی و تأسیس پایگاه‌های بازرگانی دیگری در غنا نمودند و رفته‌رفته شهرهایی در پیرامون آن‌ها ایجاد شد. در سال ۱۸۷۴ میلادی، بریتانیا مستعمره فرمان‌گذار ساحل طلا را تأسیس کرد و پس از ستیزهای طولانی، پادشاهی آسانتی و سرزمین‌های شمالی واقع در شمال آسانتی را نیز تحت‌الحمایه خود اعلام کرد. پس از جنگ جهانی اول، بخشی از توگولند آلمان که به قیمومیت بریتانیا داده شده بود، از لحاظ اداری ضمیمه ساحل طلا گردید.

در اواخر دهه پنجم سده گرایش‌های استقلال طلبانه مردم ساحل طلا منجر به چند شورش ملی شد . در سال ۱۹۵۱ بریتانیا قانون اساسی تازه‌ای به این مستعمره اعطا کرد که برطبق آن، نوعی خودمختاری در امور داخلی به این مستعمره داده شد و به دنبال آن اولین انتخابات عمومی برگزار گردید . در این انتخابات قوام نکرومه Kwame Nkrumah رهبر حزب ملی خلق به نخست‌وزیری رسید .

در مارس سال ۱۹۵۷ میلادی، ساحل طلا با نام تازه غنا استقلال یافت و از کشورهای همسود بریتانیای بزرگ (اتحادیه کشورهای مشترک المنافع یا اتحادیه کشورهای همسود) به انگلیسی: Commonwealth of Nations) مجموعه‌ای از ۵۳ کشور مستقل است که همه آن‌ها به جز موزامبیک و کامرون قبلاً مستعمره امپراتوری بریتانیا بوده‌اند . و دارای حکومت فرمانداری کل گردید . قوام نکرومه در مقام نخست‌وزیری این کشور باقی ماند .

در ماه ژوئیه سال ۱۹۶۰ نوع حکومت این کشور به همت قوام نکرومه تبدیل به جمهوری شد و خود نکرومه قدرت را دست گرفت. در سال ۱۹۵۹ غنا با گینه، اتحادیه ممالک مستقل آفریقایی و در سال ۱۹۶۱ با گینه و مالی اتحادیه ممالک آفریقایی را به منظور همکاری کشورهای عضو در زمینه‌های نظامی، اقتصادی و اشتراک نظر در سیاست خارجی به وجود آورد که عملاً دوامی نیافت . از همان آغاز ریاست جمهوری نکرومه، توطئه‌ها و دسایسی علیه وی و حکومتش انجام گرفت و بارها به جان وی سؤقت صادر شد . سرانجام در سال ۱۹۶۶، نظامیان با یک کودتا قدرت را در دست گرفتند و یک شورا به ریاست ژنرال ژوزف آنکرا بر کشور حاکم گشت . در سال ۱۹۶۹، آنکرا مجبور به کناره‌گیری شد و ژنرال آکواسی آفریقا به قدرت رسید . آفریقا در رأس یک هیئت حاکم سه نفره قرار داشت . این هیئت در سال ۱۹۷۰ منحل گشت و ادوارد آکوف آدوی حقوقدان به حکومت رسید، ولی حکومت وی نیز دوامی نیاورده و در سال ۱۹۷۲ سرهنگ آچیمپونگ با یک کودتای نظامی قدرت را در دست گرفت . در سال‌های پس از نکرومه، وضع اقتصادی غنا همواره رو به تنزل بوده و در آخر دهه هشتم سده بیستم به بدترین دوران خود رسیده بود . در سال ۱۹۷۸ ژنرال فرد آکوفو به قدرت رسید ولی دولت او نیز سال بعد به وسیله نظامیان دیگری به رهبری جری راولینگز برکنار شد .

انتخابات عمومی که در همان سال برگزار شد، پس از چند سال حکومت نظامی، یک غیرنظامی به نام هیلالیمان را بقدرت رساند .

در سال ۱۹۸۱ جنگ‌های قبیله‌ای در غنا آغاز شد و در آخر همان سال یک کودتای نظامی که بار دیگر به ریاست جری راولینگز صورت گرفت که هیلالیمان را سرنگون کرد .

جری راولینگز اعلام کرد که خود نمی‌خواهد قدرت را در دست بگیرد . پس از کودتا یک مجمع مقاومت ملی به ریاست راولینگز بر او ضاع حاکم شد . روابط غنا پس از کودتا با غرب رو به تیرگی نهاد .

۲-۶- جغرافیا

کشور غنا با ۵۳۷،۲۳۸ کیلومتر مربع وسعت (هفتاد و پنجمین کشور جهان) در نیمکره شمالی (نصف‌النهار مبدأ از آن می‌گذرد)، در باختر قاره آفریقا، در کنار اقیانوس اطلس و در همسایگی کشورهای ساحل عاج در غرب، بوركینافاسو در شمال و توگو در شرق واقع شده است. کشور غنا، کشوری نیمه کوهستانی است که نواحی مرتفع آن عمدتاً در نواحی مرکزی و خاوری قرار دارند. جلگه‌های آن عمدتاً در نواحی جنوبی و پیرامون رود ولتا و شاخه‌های آن واقع شده‌اند. از جمله مهم‌ترین رودهای کشور می‌توان به ولتا و شاخه‌های تایی سیاه و ولتای سفید اشاره نمود. جنگل‌ها در آن وسعت زیادی داشته و عمدتاً در نواحی جنوبی واقع شده‌اند. آب و هوای کشور گرم و مرطوب و پرباران است. بلندترین نقطه کشور غنا، قله آفاجوتوبا ۸۸۵ متر ارتفاع، و رود ولتا (۱۴۳،۱ کیلومتر) طولیترین رود آن است. دریاچه ولتا (۸/۴۶۲ کیلومتر مربع) بزرگ‌ترین دریاچه کشور است.

کشور غنا بیش از ۲۰ میلیون نفر جمعیت دارد. دارای نژاد سیاه و زبان رسمی آن انگلیسی است و پیش‌بینی می‌شود که جمعیت آن تا سال ۲۰۲۵ م بیش از ۳۶ میلیون نفر شود. این کشور با نظام سیاسی جمهوری چند حزبی با یک مجلس قانونگذاری اداره می‌شود. از شهرهای مهم آن کوماسی و تمالی است. ۶ مارس سالروز استقلال این کشور از انگلستان و روز ملی نامگذار شده است.

۳-۶- سیاست

حکومت این کشور جمهوری است. قانون اساسی کشور در سال ۱۹۷۹ تدوین شده که به موجب آن قوه مقننه از یک مجلس ملی با ۱۴۰ عضو تشکیل یافته است. از جمله مهمترین احزاب کشور تا قبل از کودتای ۱۹۸۱ می‌توان به حزب ملی خلق، جبهه خلق، مجمع ملی متحد و حزب سوسیال دموکرات اشاره نمود.

این کشور در سال ۱۹۵۷ به عضویت سازمان ملل متحد درآمده و علاوه بر آن در سازمان وحدت آفریقا، اتحادیه گمرگی با ولتای علیا، اکا، سی سی دی، اکوواس، گات، یا آ، بانک جهانی، ایکائو، آیدا، ایلو، ایمکو، ایمف، ایتو، یونسکو، یوپو، وهو، ومو، آکپ عضویت دارد. این کشور همچنین عضو اتحادیه کشورهای همسود (مشترک‌المنافع بریتانیا) است.

۴-۶- اقتصاد

غنا در سواحل شرقی اقیانوس اطلس، به داشتن منابع غنی طلا و الماس به عنوان « مروارید غرب آفریقا » معروف است، اما یکی از فقیرترین کشورهای جهان به شمار می‌آید. از جمله مهم‌ترین صنایع کشور می‌توان به ذوب آلومینیوم، تولید کاکائو و فراورده‌های نارگیلی (روغن نارگیل)، تهیه قهوه، کائوچو، صنایع دستی و استخراجی اشاره نمود. کاکائو (بزرگ‌ترین

تولیدکننده جهانی)، قهوه، نارگیل، توتون، دام و ماهی نیز از جمله مهم‌ترین محصولات کشاورزی و دامپروری کشور به‌شمار می‌آید.

سرانه زمین کشاورزی برای هر نفر بیش از ۰/۸۰ هکتار می‌باشد. تولید سالیانه گوشت گاو ۲۲،۰۰۰ تن، گوشت گوسفند ۱۰هزار تن و صید ماهی ۳۸۳،۰۰۰ تن می‌باشد. تولید سالانه نیروی الکتریسته نیز معادل ۴/۳ میلیارد کیلووات ساعت است. از جمله مهم‌ترین معادن کشور غنا نیز می‌توان به الماس (دومین تولیدکننده جهانی)، طلا (مهم‌ترین معدن کشور، منگنز، بوکسیت)، آهن، بریل، نیکل، گرافیت و کرومیت اشاره نمود.



جهنم طلا در غنا

۱۵/۵٪ نیروی کار کشور در صنایع و معادن، ۵۷٪ در بخش کشاورزی، جنگلداری و ماهیگیری و ۲۷/۵٪ در بازرگانی و تجارت مشغول به فعالیت می‌باشند.

در سال ۲۰۰۷ میزان تولید ناخالص داخلی این کشور بر پایه قدرت خرید برابر ۳۱'۳۲۹ میلیون دلار بوده‌است و درآمد سرانه ۱۴۲۵ دلار بوده که ۱۵٪ آن از صنایع و تولیدات و ۴۵٪ از کشاورزی بدست می‌آید. هزینه‌های آموزش و پرورش ۴/۲٪ تولید ناخالص ملی بوده‌است. نرخ سالانه رشد تولید ناخالص ملی نیز ۲٪ است.

از جمله مهم‌ترین محصولات وارداتی غنا می‌توان به ماشین‌آلات، و سائل نقلیه، غلات، ابزار برقی، نفت و بافتنی‌ها اشاره نمود که عمدتاً از کشورهای آلمان (۱۶٪)، آمریکا، ایتالیا و فرانسه (هرکدام ۷٪) وارد می‌شود. از جمله مهم‌ترین محصولات صادراتی کشور نیز می‌توان به کاکائو، کره کاکائو، منگنز، طلا، الماس، آلومینیوم و الوار اشاره نمود که عمدتاً به کشورهای آلمان (۲۱٪)، ایتالیا (۹٪)، آمریکا و فرانسه (۶٪) صادر می‌شود.



کودکان کار

گفته می‌شود که از هر ۵ کودک آفریقایی، یک نفر کودک کار است. خانواده‌های کم درآمد و خانواده‌هایی که سرپرست‌های خود را در جنگ‌های قبیله‌ای یا به علت بیماری از دست داده‌اند، بیش از همه کودکان را به کار کردن وادار می‌کنند.

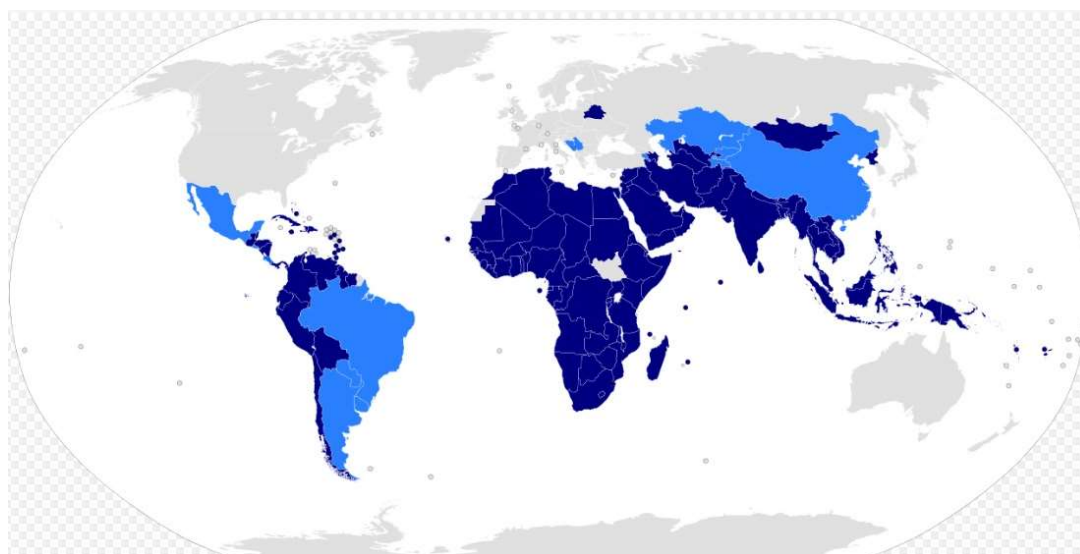
کودکان کار آفریقا، بیشتر در معادن، زراعت، کارگاه‌های جمع‌آوری زباله و نخاله‌های ساختمانی و کارگاه‌های ساختمانی مشغول به کار هستند. آنها با روزی کمتر از یک دلار دستمزد استثمار می‌شوند.

کار در معادن بیش از همه جا برای آنها آزار دهنده است. معادن کشورهای آفریقایی به خاطر حفاری غیرمجاز و عقب ماندگی تکنولوژی، بسیار حادثه خیز هستند. از این رو کودکان، جان خود را برای کار می‌گذارند.

به گزارش ایلنا به نقل از euronews Africa معادن کشور غنا بیش از همه کشورهای آفریقایی کودکان کار را استثمار می‌کنند. کودکان در معادن طلا و الماس کار می‌کنند؛ کاری م‌شقت بار که سودش در جیب کارفرما می‌رود.

پیری و مرگ زودرس نصیب کودکانی می‌شود که در معادن کار می‌کنند؛ بی‌آنکه از ثروتی که برداشت می‌کنند، چیزی نصیبشان شود.

۵-۶- جنبش عدم تعهد



کشور های عضو کشور های ناظر

جنبش غیرمتعهدها یا عدم تعهد یک سازمان بین‌المللی است که در سال ۱۹۶۱ میلادی در اوج جنگ سرد در بلغراد، پایتخت یوگسلاوی، تأسیس شد و شامل کشورهایی می‌شد که به هیچ یک از بلوک‌های قدرت نظام جهانی وابستگی و تعهدی نداشتند یعنی نه در اردوگاه کمونیسم قرار داشته و نه به اردوگاه سرمایه‌داری تعلق داشتند. این سازمان با پایان جنگ سرد نیز به فعالیت خود ادامه داده و در سال ۲۰۱۲ در مجموع ۱۲۰ دولت عضو و ۱۷ عضو ناظر داشته‌است.

ایده تشکیل چنین گروهی تا حد زیادی به ابتکار یو سیپ بروز تیتو رئیس‌جمهور یوگسلاوی، قوام نکرومه نخستین رئیس‌جمهور غنا، جمال عبدالناصر دومین رئیس‌جمهور مصر، جواهر لعل نهرو اولین نخست‌وزیر هند و احمد سوکارنو نخستین رئیس‌جمهور اندونزی شکل گرفته بود. کریشنا منون دیپلمات هندی نیز نخستین شخصی بود که در سال ۱۹۵۴ در یکی از نشست‌های ملل متحد این اصطلاح را در اشاره به این نظریه به کار برد.



نهر، نکروما، ناصر، سوکارنو، تیتو

نخستین تلاش برای ایجاد همگرایی میان کشورهای که بعدها به غیرمتعهدها معروف شدند، در سال ۱۹۵۵ در کنفرانس باندونگ در شهر باندونگ اندونزی انجام شد. جواهر لعل نهرو، جمال عبدالناصر و احمد سوکارنو رؤسای وقت حکومت کشورهای هند، مصر و اندونزی در این اجلاس اندیشه تشکیل چنین سازمانی را مطرح کردند. چون این اتفاق کمی بعد از استقلال هند رخ می‌داد تحت تأثیر جهان بینی ماهاتما گاندی نیز قرار داشت.

در ۱۹۶۱ اولین اجلاس سران عدم تعهد با حضور مارشال یو سیپ بروز تیتو رهبر یوگسلاوی، قوام نکرومه رهبر غنا، جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر، جواهر لعل نهرو نخست‌وزیر هند و احمد سوکارنو رهبر استقلال اندونزی در کنفرانسی که در شهر بلگراد در کشور یوگسلاوی برگزار شد و این سازمان موجودیت خود را اعلام کرد.

با پایان جنگ سرد و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم کشورهای عضو جنبش عدم تعهد دچار نوعی بی‌هویتی شده و دلیل وجود این جنبش که ایجاد موازنه منفی بین دو ابرقدرت دوران جنگ سرد بود از بین رفته است. عده‌ای را فرض بر این است که جنبش عدم تعهد وارث موازین ضد آمریکایی یا همان ضد امپریالیستی است. این در حالیست که بسیاری از تحلیلگران سیاسی فلسفه وجودی چنین سازمانی را وابسته به جهان دوقطبی می‌دانند و دلیلی برای ادامه حضور جنبش در صحنه بین‌المللی با معیارها و مختصات دوران جنگ سرد نمی‌بینند. ۱۲۰ کشور جهان که تقریباً بیش از دو سوم اعضای سازمان ملل متحد و ۵۵ درصد جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند، عضو جنبش عدم تعهد می‌باشند. از سال ۲۰۱۲ کشور ایران ریاست دوره‌ای (ایران بعد از انقلاب ۱۹۷۹ به عضویت سازمان جنبش عدم تعهد درآمد) این جنبش را بر عهده دارد. سران کشورهای عضو جنبش عدم تعهد هر ۳ سال یکبار در اجلاسی با همین نام گرد هم می‌آیند.

۶-۶- قوام نکرومه، مبارز ثابت قدم ضد استعمار



قوام نکرومه از رهبران برازنده و عدالت خواه قرن بیستم است مردم به او لقب اوساگیفو (نجات دهنده) را دادند . او به تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۹ در خانواده فقیری در ساحل تلا (مستعمره انگلیس در افریقا که بعدا غنا نامیده شد) به دنیا آمد . مادر قوام به تنهایی و در محرومیت کامل وی را بزرگ نمود چون پدر تجارت پیشه اش با سایر هم سرانش می زیست . نکرومه در مکتب ابتدایی کاتولیک ها تحصیل کرد ، جایی که در کمترین زمان با استعداد و پشتکار پله های ترقی را با سرعت پیموده و به عنوان معلم و بعدا سرمعلم برگزیده شد .

قوام نکرومه به خاطر آزادی سیاهپوستان از استعمار انگلیس و استقلال کشورش پیوسته می کوشید و به یکی از تابناک ترین رهبران قاره افریقا مبدل گشت . او « جامعه ادبی نازیم » را تا سیس نمود که در آنجا به آموزش سیاست و مبارزه آزادیخواهانه پرداخت . مکانی که نخستین بذر آزادی را در میان سیاهپوستان غنا پاشید و بعدها به ثمر رسید . نکرومه ضمن تدریس در مکتب جهت تحصیلات عالی در خارج شامل امتحان « پوهنتون لندن » گردید که نتوانست به آنجا راه یابد و سپس با مشورت یکی از دوستان نزدیکش در « کالج لینکلن » ، کالج تاریخی سیاهپوستان در پنسلوانیا به تحصیل پرداخت .



مارتین لوتر کینگ جونیور

«کالج لینکلن» که مهد مبارزان سیاهپوست بود، سبب تغییر عمیقی در زندگی او گردید. نکرومه بخاطر رفع مشکلات اقتصادی و ادامه تحصیل، نیم روز در رستوران ها ظرف شویی می کرد. پس از اخذ لیسانس به مثابه همکار پروفیسور مشغول به تدریس شد. او تقریباً هر شام در مسیر پوهنتون، از محلی می گذشت که رییسان اتحادیه های کارگری و چپ ها در آنجا گردهم آمده روی موضوعات گوناگون و از جمله ازدیاد حقوق شان سخنرانی می کردند. گوش دادن به این سخنرانی ها، تاثیر شگرفی در دیدگاه و فعالیت وی بر جا گذاشت.

با الهام از مبارزات سیاهپوستان امریکایی، نکرومه حلقه ای از محصلان آفریقایی در پنسلوانیا را ایجاد نمود تا به بخاطر رهایی مستعمرات ساحل تلامبارزه کنند. در سال ۱۹۴۳ او با تنی چند از مارکسیست های روس و چین و ترینیداد (ترینیداد و توباگو با نام رسمی جمهوری ترینیداد و توباگو کشوری متشکل از دو جزیره در دریای کارائیب واقع در شمال آمریکای جنوبی است. پایتخت آن پرت آو اسپاین است.) ملاقات نموده و از تجارب آنان در زمینه مبارزه مخفی آموخت. اف بی آی (اداره تحقیقات فدرال یا پلیس فدرال امریکا) فوراً وی را به مثابه فعال مارکسیست شناسایی و تحت تعقیب قرار داد که در نتیجه وی مجبور گشت رهسپار انگلستان گردد.

با آنکه نکرومه کوشید در لندن دکترای فلسفه اخذ نماید اما فعالیت های سیاسی اش مانع گشت. وی با تشکیل پنجمین کنگره «پان آفریقایی» در مانچستر اعلام نمود که استقلال ساحل تلاباید از انگلیس ستانده شود. همچنان کنگره «دارالانشای ملی آفریقای جنوبی» را تا سیس و نکرومه عهده دار ریاست آن گردید. ام آی ۵ (MI5) و سی آی ای CIA فعالیت های نکرومه و دارالانشاء را شدید تحت مراقبت قرار دادند.



جلسه ۱۹۴۵ کتابخانه های منچستر

پس از ختم جنگ دوم جهانی، انگلستان که اقتصادش ضعیف شده و دیگر توان حفظ مستعمرات با مصارف گزاف را نداشت، بخاطر فرونشاندن قهر مردم و جلوگیری از خیزش ها و انقلاب ها، آزادی هایی را در مستعمراتش اعلام داشت. در سال ۱۹۴۶ قانون اساسی به افریقایی ها نیز امکان داد تا با ایجاد احزابی در حکومت سهیم گردند. آنان در سال ۱۹۴۷ «کنوانسیون ساحل تلای متحد» را تاسیس کردند و با اتفاق آرا نکرومه را که شخصیتش را در مبارزات خارج از کشور تثبیت نموده بود، به سمت رییس برگزیدند. او بخاطر اشغال کرسی از لندن به افریقا آمده و مبارزه سیاسی اش را در داخل آغاز نمود. نکرومه شاخه های این حزب را در گوشه و کنار کشور گستراند تا صدای حمایت از فعالیت ها و اعتصابات شان از هر سو بلند باشد. وی بخاطر گشایش شاخه های حزب و جمع آوری اعانه برای انتشار روزنامه آن، با بودجه اندک شخصی اش به سرتاسر کشور سفر نمود.

در مقایسه با سایر مناطق افریقایی، روحیه مبارزه در غنای فعلی قوی تر بود. دولت دست نشانده در آن روزها به جای مبارزه با آفات نباتی، درختان کاکو را قطع می کرد که این باعث خشم شدید دهقانان گردیده بود؛ ۶۳۰۰۰ مامور دولت بدون هیچ دلیلی از کار اخراج گردیدند و مشکلات فراوان دیگر دامنگیر مردم بود. نکرومه به تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۴۸ جلسه ای را دعوت نمود تا مردم بخاطر حقوق خود دست به اعتراضات گسترده زنند. به تاریخ ۲۸ فوریه چشم اندازهای سیاسی آغاز شد که فوراً با پا سخ گلوله ای انگلیس ها مواجه گشت. به گفته دیوید برمینگم، زندگی نامه نویسن نکرومه «انقلاب افریقایی آغاز شد». دولت «کنوانسیون ساحل تلای متحد» را مقصر دانسته و شش رهبر آن را به زندان افکند. عده ای هم پس از سازش با دولت پوشالی رها گردیدند ولی نکرومه به اتهام «رابطه با کمونیست ها» در زندان ماند. البته وی نیز پس از مدتی در نتیجه اعتراضات، تظاهرات و فشارهای مردمی از زندان آزاد گردید.

قوام نکرومه که از محبوبیت زیادی در میان مردم برخوردار بود، بر اثر فشار زیاد طرفدارنش، حزب «کنوانسیون ساحل تلای متحد» را ترک گفته در ۱۲ جون ۱۹۴۹ «حزب میثاق مردم» را ایجاد کرد. اعضا و هواخواهان حزب جدید پرچم های حزب را بر دیوارها و موتورهای شان نصب نموده و در بلندگوها برای آرمان هایشان تبلیغ می کردند. همچنان آنان به روستا ها و شهرستان ها رفته و حمایت اکثریت مردم را جلب نمودند. بریتانیا از تلاش های نکرومه به هراس افتاد و بدون دعوت او، سایر رهبران مستعمرات را گردهم آورد تا مصوبه قانون اساسی جدید را تصویب کنند. نکرومه با آن مخالفت کرد و آن را مصوبه نظام مطلق سلطنتی خواند. او خواستار انعقاد جرگه ای شد تا قانون اساسی مطابق خواسته ها و نیازهای جامعه را تدوین نماید اما نماینده انگلیس، چارلس اردن کلارک با آن مخالفت ورزید. نکرومه از تمامی اعضای حزب خواست تا دست به اعتصاب زنند. اعتصاب به خشونت گرایید و دولت انگلیس نکرومه و سایر رهبران حزب را دستگیر و روزنامه «خبر شام» (ارگان نشریات حزب میثاق مردم) را تعطیل نمود. نکرومه به سه سال اسارت در زندان جنایتکاران نامی موسوم به «قلعه جیمز» محکوم شد. در غیاب او همکاری کملا اگبلی گیدما رهبری حزب را

به عهده گرفت. قوام نکرومه از داخل زندان به طور مخفی و معمولاً با استفاده از کاغذ توالت اعلامیه‌ها و یادداشت‌هایی را به اعضای حزب می‌فرستاد. بریتانیا به همکاری حزب مزدور م صوبه ی جدیدی را تصویب و انتخابات را تدارک دید. نکرومه تاکید داشت که باید برای تمامی کرسی‌های پارلمان رقابت گردد و خود را از داخل زندان در حوزه «اکرا» کاندید کرد. اعضای «حزب میثاق مردم» در گوشه و کنار کشور به کارزار انتخاباتی پیوستند و در انتخابات ۱۹۵۱ از جمله ۳۸ کرسی ۳۴ را از آن خود کردند. در نتیجه این پیروزی بزرگ، به تاریخ ۲۱ فوریه همان سال نکرومه نیز از زندان رها و به عنوان صدراعظم ساحل تلا به فعالیت آغاز نمود. نکرومه برنامه انکشافی ده ساله را در طی پنج سال با موفقیت عملی ساخت. طی پنج سال جاده‌های عریض، سیستم خط آهن مدرن، کانالیزاسیون و سایر کارهای ساختمانی به سرعت جریان داشت. در مناطق دوردست برنامه‌های سریع سوادآموزی و تربیت معلم روی دست گرفته شد. از سال ۱۹۵۱ الی ۱۹۵۶ تعداد شاگردان مدارس از ۲۰۰۰۰۰ به ۵۰۰۰۰۰ افزایش یافت.



یادبود Kwame Nkrumah شهر آکرای ۱

نکرومه تلاش داشت مناسبات ارباب رعیتی را که بریتانیا در این خطه ترویج نموده بود از بین ببرد. او لایحه‌ای را در پارلمان به تصویب رسانید که قدرت را از زورمندان محلی به دولت مرکزی انتقال داد. بریتانیا که از سیاست‌ها و فعالیت‌های نکرومه ناراضی بود با پرداخت پول به روسای اقوام و زورمندان محلی، تاسیس احزاب مزدور و حتی شنود مکالمات نکرومه با رهبران کشورهای سوسیالیستی دسایسی را علیه دولت نکرومه می‌چید که در نتیجه اصلاحات قوانینی را که نکرومه روی دست گرفته بود، رد شد. احزاب مخالف به جای حکومت متحد ملی خواستار نظام فدرالی

شدند که نکرومه با آن موافقت نکرد. نتیجه دومین انتخابات عمومی در ساحل تلا بازهم به نفع نکرومه بود و طرح پیشنهادی وی به خاطر استقلال ساحل تلا تصویب شد. گرچه نکرومه تلاش داشت که تمامی مستعمرات ساحل تلا مستقل شوند اما احزاب مخالف آن را نپذیرفتند. بریتانیا هم با ترس از خیزش سایر مستعمرات در ۱۹۵۷ استقلال غنا را به رسمیت شناخت و این پیروزی بزرگ، راه را برای ترقی، رفاه و پیشرفت‌های چشمگیر آن کشور گشود.

قوام نکرومه به تاریخ ۷ مارچ ۱۹۵۷ در نطق اعلام استقلال غنا گفت:

« سرانجام نبرد پایان یافته است. غنا کشور محبوب ما برای همیشه آزاد است. از این لحظه و از امروز باید نظرها و اندیشه‌های خود را دگرگون کنیم. اکنون ما نه مردم یک مستعمره که مردمی آزاد و مستقل هستیم.»

پس از استقلال غنا، نکرومه با توجه ویژه به آموزش، تعلیمات ابتدایی را اجباری و بودجه مدارس مذهبی را که قبلاً توسط انگلیس پرداخت می‌شد، قطع نمود. در سال ۱۹۶۱ او سنگ بنای «انستیتو ایدئولوژیکی قوام نکرومه» را گذاشت و دانشجویانی که به کالج راه می‌یافتند مکلف بودند دو هفته در این انستیتو بخاطر کار ایدئولوژیک حاضر شوند. با تکمیل برنامه پنج ساله، نکرومه برنامه عمرانی هفت ساله‌ای را به دست گرفت که در آن به تعلیمات ثانوی و تکنیکی توجه بیشتر شده بود. نکرومه آن را «برنامه‌ای که برای ملت غنا استقلال شایسته و ارزشمند، یعنی استقلال اقتصادی واقعی ارمغان می‌آورد» نامید. او در نطقی در مراسم گذاشتن سنگ بنای «مرکز تحقیقات غنا» به تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۶۴ گفت:

«ما در غنا مکلفیم که جامعه صنعتی سوسیالیستی بنا کنیم. ما این را تحمل نمی‌توانیم بکنیم که بیننده منفعل باشیم. ما باید خودمان بخاطر دستیابی به تحقیقات علمی و تکنولوژی دست به کار شویم و بنای جامعه سوسیالیستی را بگذاریم، سوسیالیزم بدون علم میان تهی است.... ما نیاز داریم که دانش را به آن درجه و سیع مردم که از نعمت آن بی‌بهره اند برسانیم. ما باید از هر وسیله ارتباط جمعی - رادیو، رسانه، تلویزیون و فیلم استفاده کنیم تا علم را به تمام جمعیت برسانیم....» (کتاب «کار و زندگی قوام نکرومه»)

ساحل تلا یکی از ثروتمندترین مناطق آفریقا است که سیاست‌های انکشافی نکرومه آن را بیشتر به سوی شکوفایی و ترقی سوق داد. او استفاده از اموال خارجی را ممنوع قرار داده خطاب به ملت گفت که اگر خواهان رهایی و استقلال کامل از استعمار بیگانگان هستید، از اموال داخلی و تکنولوژی خودمان استفاده کنید. او در سال ۱۹۵۹ برنامه‌های تولیدی را عملی کرد که طی آن ۶۰۰ کارخانه در ۱۰۰ رشته متنوع تولیدی تا سیس گردیده کارخانه‌های بزرگ در کنترل دولت درآمدند. قوام پس از سفر ۱۹۶۱ به روسیه و اروپای شرقی و چین بیشتر به اقتصاد برنامه مرکزی معتقد گردید. برنامه‌های اقتصادی نکرومه با موفقیت به پیش می‌رفت. ماهیگیری و دامداری رونق یافته و تولید کاکائو دو برابر شد. دولت نکرومه برنامه ساخت سد برق روی دریای ولتا را در دست گرفت که این سد معضل آب و برق غنا را ریشه‌ای حل می‌کرد. وی باور داشت که با ساخت این سد غنا به

سوی بهروزی و تعالی گام‌های سریع برخواهد داشت و بالاخره این سد طی ۵ سال در ۲۲ ژانویه ۱۹۶۶ رسماً افتتاح شد .

از مهمترین اقدامات نکرومه این بود که خدمات بهداشتی را در تمام غنا رایگان و ختنه زنان و کشیدن خون از بدن (حجامت) را منع اعلام نمود .

در بخش نظامی نیز غنا پیشرفت چشمگیری داشت . نکرومه ارتش پیاده، دریایی و هوایی جدید و مجهز با ۱ سلاحه ۱ سراییل و رو سیه ساخت که در جنگ کنگو و زیمبابوه (زیمبابوه، با نام رسمی جمهوری زیمبابوه (به انگلیسی: Republic of Zimbabwe) به کمک آن کشورها شتافت .

۷-۶- سرنگونی رژیم قوام نکرومه :



روابط نزدیک و دوستانه قوام نکرومه با رهبران اتحاد جماهیر شوروی و چین و دریافت جایزه « صلح لنین » در سال ۱۹۶۲ از شوروی، به خشم امریکا افزود. به گزارش « نیویورک تایمز » (۹ می ۱۹۷۸)

ایستگاه سی آی ای در آکرا برنامه را طرح کرد که گروه کوچک شبه نظامی به سفارت چین حمله و هر کس را که با آنان مواجه شد، به گلوله بسته و نیز اسناد محرمانه را از اتاق مخصوص دزدید و به سفارت امریکا انتقال داد. گرچه ظاهراً این طرح از سوی دفتر مرکزی سی آی ای رد شد ولی در عین حال ۱۰ کارمند سی آی ای جهت عملیات مخفی به طور موقت به آکرا آمدند. آنان به مخالفان دولت نکرومه آموزش دادند و گروهی را موظف ساختند تا در جریان کودتا به جای سفارت چین به سفارت روسیه یورش برده و تمامی اسناد و اجناس آن را به محلی که قبلاً تعیین شده بود انتقال دادند. ستوک ویل، کارمند سی آی ای در کتاب خود « در تلاش دشمن » می نویسد :

« به شورشیان بودجه سخاوتمندانه داده شده بود و با آنان به صورت منظم در ارتباط بودیم و کودتا هم پخته طرح ریزی شده بود. ایستگاه (سی آی ای) در آن بسیار از نزدیک دخیل بود تا در جریان کودتا تجهیزات محرمانه اتحاد جماهیر شوروی به دست ایالات متحده امریکا بیافتد. »

طبق نقشه در ماه فوریه ۱۹۶۶ کودتا زمانی آغاز شد که نکرومه به ویتنام شمالی و چین سفر داشت. نظامیان مخالف قدرت را گرفتند. دولت جدید به خواست امریکا با بلوک شرق و چین قطع رابطه و از صندوق وجهی بین المللی و بانک جهانی دعوت کردند تا در اقتصاد شان نقش اساسی بازی کنند. نکرومه دیگر هرگز به غنا برگشت و به کشور گینه تبعید گردید. در تبعید نیز آرام نداشت و به انتشار نوشته ها و کتابهایش به ترویج نظریه « پان افریقایی » اش پرداخت.

در گزارشات شبکه خبری بی بی سی پس از انتشار اسناد محرمانه امریکا آمده است :
'قوام نکرومه' نخستین رئیس جمهوری غنا بود که در کودتای نظامی به سال ۱۹۶۶ میلادی سرنگون شد. سازمان سیا در این کودتا نقش داشت. این امر بعدها با انتشار کتابی به سال ۱۹۷۸ توسط 'جان استاکول' (John Stockwell) افسر سابق سیا تایید شد. بی بی سی افزود:

به گفته این مامور سابق سیا، این سازمان جاسوسی در غنا مداخلات عمیقی داشته است. تارنمای این شبکه انگلیسی نوشت :

بررسی اسناد سابقاً محرمانه دولت امریکا نشان می دهد که دولت امریکا از وقوع کودتا در غنا آگاه بود.

در یکی دیگر از این اسناد آمده است :
سرنگونی نکرومه یک اتفاق بود، هرچند که او بیش از هر فرد سیاه پوست آفریقایی منافع آمریکا را
به مخاطره افکنده بود.

۸-۶- آفریقا پس از کودتا

بالاخره قوام نکرومه که به ادعای وزارت امور خارجه امریکا «نسبت به تمامی افریقایی‌های سیاه خطر بزرگ به منافع» شان شمرده می‌شد، با پشت سر گذاشتن چندین توطئه مرگ، بر اثر بیماری سرطان در ۲۷ اپریل ۱۹۷۲ چشم فرو بست. جسد نکرومه به زادگاهش منتقل و پارک ملی و بنای یادبودی به یاد وی بنا گردید. او بنیان‌گذار معمار غنای نوین، از محبوبیت فراوانی در کشورش و سراسر افریقا برخوردار است.

تجربه نکرومه و غنا یکبار دیگر ثابت ساخت، حزب و رهبری که دارای اندیشه پیشرو بوده و نه بر بیگانگان بلکه بر مردم فقیر تکیه کند، می‌تواند با امکانات ناچیز داخلی راه را بسوی پیشرفت‌های شگرفی هموار نموده و به جامعه رفاه به ارمغان آورد.

کودتا در گینه بیسائو (سپتامبر ۲۰۰۳) و در سائوتوم و پرنسیپ (ژوئیه ۲۰۰۳)، اقدام به کودتا در موریتانی و بوركینافاسو (اکتبر ۲۰۰۳)، سرنگونی آقای چارلز تیلور در لیبریا توسط یک شورش توده‌ای (اوت ۲۰۰۳)، بحران سیاسی در سنگال (سال ۲۰۰۳)، بی‌ثباتی ساحل عاج (از سپتامبر ۲۰۰۲)، ... به نظر می‌رسد غرب آفریقا در بحران سیاسی پایدار فرو رفته است. اگرچه برخی کشورها از نوع دماغه سبز (CAP - VERT)، غنا و مالی از این بحران دور مانده‌اند، اما تا کی قادر خواهند بود که فارغ از این تلاطمات بمانند. بطور کلی غرب آفریقا در مرز فروپاشی کامل است.

به نظر می‌رسد که بحرانهای کنونی متفاوت از بحرانهایی هستند که دولت‌های افریقایی در دوران کسب استقلال از سر گذراندند. در پی مبارزات ایدئولوژیک دوران جنگ سرد، نوبت به عدم ثباتی دوگانه رسید. از سویی اجبار به ورود به بازار جهانی در تداوم روند جهانی سازی و از سوی دیگر دموکراتیزاسیون حکومت‌هایی که فاقد زمینه‌ای برای آن بودند. این دو پدیده ساختار ملی در حال تولد را خالی از مشروعیت کرد و حاکمیت ملی این کشورها را به امری خیالی بدل نمود.

«طنزی تلخ» باعث شد تا رقم بی‌شماری از پدیده‌های طبیعی دست در دست یکدیگر گذارند و مایه عدم ثبات شوند. پایان مقابله شرق - غرب، که جغرافیای سیاسی افریقا را شکل می‌داد؛ اقدام بی‌مقدمه حامیان مالی (اسپانسر) در امر تحولات دموکراتیکی که کنترلی هم بر آن موجود نبود (در پی سخنرانی فرانسوا میتران در بول در ۱۹۹۰).

ساختار جدید اقتصاد کلان فوق لیبرال - یعنی خصوصی سازی بی‌در و پیکر، طرح تعدیل ساختاری عمده فاقد نظم و انسجام، اخراج‌های دستجمعی تحت عناوین دیگر، استثمار بی‌شرمانه نیروی کار، تعیین قیمت‌های مسخره برای مواد اولیه و تقلب، محدودیت‌های تجاری دست و پاگیر و غیره؛ دخالت‌های بی‌وقفه چندملیتی‌های غربی و بانک‌های قدرتمند شرقی؛ انفجار بدهی‌های خارجی؛ امیال برخی دولتهای افریقایی (مثلاً دخالت در چاد و عملگرایی «پان افریقایی» لیبی)، فقدان آزاردهنده فرهنگ عمومی در نزد بسیاری از رهبران افریقای سیاه و بالطبع پیامدهای آن،

فقدان روشن بینی سیاسی (حتی در ابعاد کوتاه مدت آن) ؛ فساد کارمندان جزء و عالیرتبه ؛ قاچاق سلاح ؛ و غیره . تمامی این مصیبتها به فروپاشی قاره ای که پیشاپیش به تارمویی بند بود ، انجامید .

مجموعه شاخص های اقتصاد کلان ، اجتماعی و بهداشتی ، از سال های ۱۹۸۰ تا کنون رو به نزول بوده اند ، طبقه متوسط از ریشه ساقط شده و زمینه تنش های عمیق اجتماعی پدید آمده است . غرب آفریقا فقیرتر شده است ؛ مجموعه تولید ناخالص ملی دچار افت کیفی شده است ؛ رشدی که توسط حامیان مالی وعده داده شده بود ، عملی نشده ؛ حتی میزان آن از متوسط ۵ / ۳٪ در سال ۱۹۷۵ به ۲٪ در سال ۲۰۰۰ رسیده است . طرح سازمان ملل برای توسعه (PNUD) از یک « افت بی سابقه » شاخص های توسعه انسانی سخن می گوید .

تقریباً در همه جا حقوق کارکنان خدمات عمومی با دشواری های زیادی پرداخت می شود ؛ در افریقای مرکزی در بهار ۲۰۰۳ ، یکی از اولین اقدامات دولت کودتایی ژنرال فرانسوا بوزیزه ، واریز دستمزدهای عقب افتاده بود . رقم بیکاران همچنان سیر تصاعدی را می پیماید . شیوع بیماری (ایدز ، بیماریهای استوایی و غیره) امید به حیات مردم را شدیداً کاهش داده است . رقم پناهجویان سر به هزاران می زند . فرورفته در فقر و مسکن ، ارتش به تهدیدی دائمی برای بسیاری از این رژیم ها بدل شده ، کودتا در افریقای مرکزی ، اقدام به کودتا در بورکینافاسو و شورش در ساحل عاج شاهدهای بر این مدعایند .

در آخر تنها چیزی که « دمکراتیزه » شد ، کودتا ها ، جنگ های داخلی همه گیر ، جنگ های خارجی عجیب بود ، که در حال حاضر یک کلاف سردرگم شده است . مثل مورد کنگو، کینشاسا که از جانب همسایگانش مورد تجاوز قرار گرفته ، و در عین حال میان دسته های سیاسی متفاوت ، که هر کدام هم حمایت یک دولت قدرتمند را پشت سر دارند ، تقسیم شده است . همه چیز طوری پیش می رود که گویی دیگر نشانی از « حیات اخلاقی » در افریقا باقی نمانده است . همین که مضمون « اموال عمومی » از گفتمان سیاست مردان و روشنفکران حذف شده ، خود بخوبی گویا و روشنگر است .

به جای هر نوع اراده مشترک، رویارویی میان تمایلات شخصی عمومیت دارد ، تمایلاتی که همه بر اختلافات قومی که به سادگی تمام آلت دست می شود ، تمرکز یافته است . همانطور که تبلیغات افراد دخیل در بحران ساحل عاج ، نشان داد .

فیلسوف ها چنین نامش می نهند، مجموعه « تصادفات » است . از همین رو، از حدود ۱۵ سال پیش تداومی سیاسی و تاریخی میان جنگها و کودتاها جاری است . در واقع ، از مونرویا تا بیه سانو ، از فری تاون تا نواک چوت ، از داکار تا نیامی ، از کازامانس تا ایبجان ، موضوع تنها بر سر یک پدیده گسترده است . در افریقا (بخصوص در غرب) ، دیگر حکومتی مستقل به معنای سیاسی آن وجود ندارد . استقلال ظاهری ، یعنی استقلال حقوقی و روی کاغذ اعلام شده در سالهای ۱۹۶۰ ، دیگر به

موجودیتی انتزاعی بدل شده است. از نظرگاه شهروندان، مسئولین، جناح‌ها و فرماندهان نظامی، قدرت حکومتی تبدیل به پنداری غیرواقعی شده که یا می‌بایست تحملش کرد و یا اینکه باید از آن بهره‌ای بر گرفت.

از سویی دیگر، موجودیت و عملکرد هر کدام از حکومت‌های غرب آفریقا، مستقیماً وابسته به محاسبات حکومت‌های همسایه است: تبعات منطقه‌ای بی‌ثباتی ساحل عاج، خصوصاً برای کشورهای همان حوزه (مالی، بوركینا ...) مهاجرت وسیع کارگران (مثلاً کارگران بوركینایی به ساحل عاج)، مداخلات سیاسی (گینه بیسائو در بحران کازامانس، چاد در بحران آفریقای مرکزی) ... بوده است.

از سوی دیگر، حقوق اجتماعی داخلی - قوانین اساسی - از این پس منوط به قوانین اجتماعی بین‌المللی می‌شود، یعنی با نوع و نحوه‌ی روابط با دولت‌های دیگر تعریف می‌شود. حال، اگر این حقوق بتواند به یک راه حل صلح‌آمیز بیانجامد مثبت ارزیابی می‌شود (مثال کنگو - کینشاسا که سازمان ملل و آفریقای جنوبی معاهدات را تضمین نمودند)، بعضی مواقع هم منفی است و در میان خصومت و دشمنی‌ها از میان می‌رود.

بحران ساحل عاج نمونه روشنی است. در عمل، قانون اساسی ملی (نظام مبتنی بر جمهوریت) در معاهده لیناس - مارکوسیس منعقد در ۲۴ ژانویه ۲۰۰۳ (که به تقسیم قدرت میان جناح‌های شورشی، تضعیف ریاست جمهوری و نفع دولت انجامید) زیر پا نهاده شده است. این معاهدات، به هر میزان هم که مشروع و ضروری باشند، نقطه اوج روند تاریخی از حیز انتفاع افتادن قوانین جمهوریت، از ۱۹۹۰ تا کنون، و پایان رژیم فلیکس هوفوه - بوانی است.

حال آنکه در ساحل عاج، نمی‌توان قوانین اساسی جمهوریت را با قوانینی ابتدایی با تفویض قدرت بیکران جایگزین کرد، این کشور فاقد یک سیستم پارلمانی مثل دماغه سبز است. برای ساحل عاجی‌ها، یک حقوق اجتماعی عالی ولی خارجی، از ارزش کمتری نسبت به حقوق اجتماعی داخلی از کار افتاده دارد. طبعاً این تناقضات، تغییر مواضع رئیس‌جمهور لوران گباگبو را بدون آن که آنها را توجیه کند، توضیح می‌دهد.

بی‌توجهی برگزیدگان آفریقایی، در نهایت به تقلیل ارزش حاکمیت ملی به حد صفر انجامیده است. یک نماینده در گفتگوی ملی آفریقای مرکزی، که توسط کودتاچیان در بهار ۲۰۰۳ ترتیب داده شده بود، بدینگونه استدلال می‌کرد: «همه مردم آفریقای مرکزی در معرض فسادند و فاسد شده‌اند؛ ضمناً دولت آفریقای مرکزی می‌بایست که درآمدهای مالیاتی‌اش را واریز کند. پس بنابراین ساماندهی و نظارت اسناد مالی حکومتی می‌بایست به مهاجران فرانسوی سپرده شود!» و به این ترتیب یکی از ابزارهای اصلی حاکمیت ملی - مالیات و به همین منوال بودجه - زیر نظارت مستقیم وزارت تعاون فرانسه قرار می‌گیرد. این نحوه استدلال، در منت‌های ساده لوحی، تنها نشانگر میزان بی‌تفاوتی‌ای است که رقم بالایی از مسئولین آفریقایی به آن دچارند؛ بی‌تفاوتی‌ای که در اینجا به اوج خود رسیده است.

طی ۱۵ سال، مرزهای تعیین شده توسط کنفرانس برلین (۱۸۸۵)، شناخته شده توسط متون موسس سازمان وحدت آفریقا (OAU) (سازمان وحدت آفریقا (به انگلیسی: Organization of African Unity) یا به اختصار OAU به هدف ارتقای صلح، اتحاد و همکاری بین کشورهای آفریقایی در تاریخ ۲۵ ماه مه ۱۹۶۳ میلادی در آدیس آبابا پایتخت اتیوپی بنیان نهاده شد. نام این سازمان از سال ۲۰۰۲ به بعد به اتحادیه آفریقا (AU) تغییر یافت. کاملاً نفوذ پذیر و موهوم شده اند. این مرزها تبدیل به آبکشی واقعی برای هر نوع جنبش شورشی شده اند: در ساحل عاج، در جریان انحرافات مافیایی برخی احزاب و گروههای کشور، مزدوران و نظامیان استخدامی آنها، عملاً غیرقابل کنترل و بدل به تهدیدی جدی شده اند. همین پدیده را می توان در لیبریا شاهد کرد، که نظامیان سابقاً درگیر در جنگ سیرالئون (جنگ داخلی سیرالئون، بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲ میلادی در کشور سیرالئون در جریان بود)، حال در جنگ علیه رئیس جمهور چارلز تیلور، که در ماه اوت ۲۰۰۳ از قدرت کنار گذاشته شد، درگیر شده اند.



وابستگی متقابل دولتهای آفریقایی به یکدیگر برای بسیاری از آنان بستگی تام و تمام به منافع چند ملیتی ها دارد. این چند ملیتی ها، حال چه اروپایی باشند و چه شرقی، ساختار دولت را مغلوب و مغلوب شده خود کرده و به اطاعت واداشته اند. آنان در عمل مرزهای به میراث مانده از دوران استعمار را ملغی کرده و جوهر وجودی حکومتهای این قاره را عمیقاً تغییر داده اند، آنان را عملاً ضمیمه خود و یا دفتر کنترل کیفیت خود کرده اند.

مخاصمات «قومی» در بیشتر مواقع تنها پوششی است برای منافع قدرت حاکم و یا چند ملیتی ها. این چند ملیتی ها به قصد حفظ و یا بدست آوردن بازارها و یا قراردادهای جدید به این درگیری های محلی و منطقه ای دامن می زنند. از جمله نقش صاحبان صنایع چوب در تجزیه لیبریا و کنگو – کینشازا در گزارشات سازمانهای غیردولتی و همینطور گزارش سازمان ملل بخوبی آشکار شده. مطبوعات ساحل عاج هیچ فرصتی را برای یادآوری اینکه بحران در کشور زمانی شروع شد که رئیس جمهور گباگو اعلام کرد که بسیاری از قراردادهای دولتی می بایست مورد مذاکره و بازبینی مجدد قرار بگیرند، از دست نمی دهند.

مداخلات چند ملیتی ها – مطابق اصول جهانی سازی اقتصادی – در جامعه ی آفریقایی باعث بوجود آمدن ملغمه ای میان حقوق اجتماعی و حقوق فردی شده. در واقع اموال عمومی نه بر اساس

موازن جهان شمول اداره دولتی، بلکه بر پایه قوانین شرکت‌های خصوصی اداره می‌شوند. بیشتر روسای جمهور افریقایی، خود را رئیس جمهور، تضمین‌کننده منافع عمومی محسوب نمی‌دارند، بلکه چون مدیر عامل یک موسسه اجرایی در مورد خود به قضاوت می‌نشینند. مدیریت امور مربوط به نفت، طلا و یا الماس، فروش فرآورده‌های کشاورزی و یا منابع طبیعی (معادن، چوب) رفتارهای گروه‌گرایانه، حتی در اشکالی فئودالی، از امضای قراردادهای مربوط به بهره‌برداری از مواد اولیه (دریافت کمیسیون) تا توزیع و تقسیم رقم‌های بالای ارزش افزوده در مواقع فروش در بازار جهانی، در پی می‌آورد.

رژیم گابن، و آنگولا، نشسته بر رانت نفتی، نمونه‌های بارز این وضعیت اند. خصوصی‌سازی توصیه شده توسط حامیان مالی به آنچنان حراجی انجامید، که دولتها نخواستند، و یا شاید هم نتوانستند، در مقابلش مقاومت کنند. به همین دلیل است که مذاکرات دولت سِنِگال Senegal برای خصوصی کردن سازمان ملی برق بی‌پایان به نظر می‌رسد. در این تقسیم قدرت در بالا، بالطبع بازنده‌های اصلی مردم هستند. در یک چنین شرایطی، کودتا به روش عادی تفویض قدرت اجتماعی بدل می‌شود.

۹-۶- استعمار نوین «غیرنظامی»

با پایان درگیری‌های شرق و غرب، چند ملیتی‌ها بدون هیچ مقاومت سیاسی‌ای در برابرشان عمل می‌کنند. آنها در حالی که در اصل وابسته به منافع دولتی‌اند، به نوعی خودمختاری هم دست یافته‌اند. در افریقا که دولتها از قدرت چندانی برخوردار نیستند، چند ملیتی‌ها عملاً سیاست خارجی را تعیین می‌کنند که بدلیل کناره‌گیری اروپا تحت لوای عدم دخالت در امور داخلی این کشورها امکانپذیر گشته است. محاکمه مسئولین شرکت Elf (الف اکتین، به فرانسوی: Elf Aquitaine) شرکت نفتی فرانسوی است، که در سال ۱۹۶۶ تأسیس شد و در سال ۲۰۰۰ در پی ادغام با شرکت توتال فینا برای تشکیل کمپانی توتال فینالاف منحل گردید. شرکت جدید، در سال ۲۰۰۳ به توتال تغییر نام داد و هم‌اکنون یکی از بزرگترین شرکت‌های نفت و گاز جهان، به‌شمار می‌آید. برند الف، کماکان به‌عنوان یکی از نشان‌های تجاری شرکت توتال محسوب می‌شود. (مذاکرات منظم میان آقای لویییک لوفلوک - پری ژان با شورشیان آنگولا (اتحاد برای استقلال کامل آنگولا - Unita) یوناس ساویمبی، در حالی که به شکل رسمی دولت حاکم (جنبش توده‌ای آزادی آنگولا - MPLA) (جنبش خلق برای آزادی آنگولا- حزب کار (به پرتغالی: Movimento Popular de Libertação de Angola - Partido do Trabalho) معروف به «ام‌پی‌ال‌ای»، حزبی سیاسی در آنگولا است که از سال ۱۹۷۵ قدرت را در این کشور بدست دارد. (را مورد حمایت مالی قرار می‌داد، را آشکار کرد.

در همایش اجتماعی آفریقا در آدیس آبابا Addis Abeba در فوریه ۲۰۰۳، نماینده ای از کنگو برازاویل (جمهوری کنگو که به نام کنگو برازاویل (به فرانسوی: République du Congo) نیز شناخته می شود) از دو مشروعیت که در کشورش با یکدیگر درگیرند با طنز یاد کرد: «مشروعیت دموکراتیک» و «مشروعیت نفتی». مفهوم استعمار نوین «غیرنظامی» توسط اقتصاد جهانی، این شرایط را به بهترین نحو توضیح می دهد. و در عین حال به وضوح بر ناتوانی قدرت دولتی در آفریقا انگشت می گذارد.

تاریخ هرگز در این قاره، این تعداد «نبرد»، این میزان بیماری و غارت سرمایه های اقتصادی زیر زمینی به خود ندیده است. بهره های متراکم شده در پانزده سال اخیر قابل توجه و حتی می توان گفت بی همتا است. کاهش کمک های دولتی به روند توسعه، دولت ها را تازه باب میل موسسات تجاری عظیم می کند. چنانکه در بسیاری از موارد بی ثباتی رژیم ها، دولتهای اروپایی که در جریان روند تحولات دچار وقفه شده اند یا حتی چند فاز کاملاً عقب افتاده اند. و هر بار بعد از کودتاست که سعی می کنند دست و پایشان را جمع کنند، و همیشه هم از طریق تمرین شیوه ای بارها آزموده شده، یعنی استقرار آشتی ملی.

در دوره ی گذاری که آفریقا از سر می گذراند، یافتن راه حلی (موقت) بر درگیری ها بازم نیازمند دخالت مستقیم دولتهای اروپایی است، دولتهای اروپایی ای که پایتخت ها و یا حومه شهرهایشان – سمبلی قابل توجه و نموداری آشکار کننده – به محل آشتی طبقات سیاسی آفریقایی، و یا عملاً، از خود بیگانگی آنان بدل شده. نمونه، توافقات لیناس – مارکوسیس ساحل عاجی در پاریس. اگر که مامورین شرکت های خصوصی غربی و شرقی، «آتش بیار معرکه» شده اند، و کودتا به راه می اندازند، در عوض وظیفه میانجیگری میان طرفین مخاصمه به عهده دولتهای غربی و شرقی می افتد. ما شاهد یک تقسیم کار نفرت انگیز و کار تکمیلی غیرقابل پذیرش هستیم.

در مجموع، دولتهای آفریقایی هر روز توسط سازمان بین المللی پول (IMF) (صندوق بین المللی پول (به انگلیسی: International Monetary Fund) (به اختصار: IMF) بر اجرای سامانه پولی بین المللی نظارت دارد) و بانک جهانی از سویی، و از سوی دیگر توسط چند ملیتی ها در موقعیتی شکننده تر از پیش قرار می گیرند. لئوپولد سدار سنگور لئوپولد سدار سنگور (فرانسوی: Léopold Sédar Senghor; زاده ۹ اکتبر ۱۹۰۶ در جوآل – در گذشته ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ در نورماندی، فرانسه) شاعر سیاهپوست سنگالی و فیلسوف، مدافع حقوق بشر در آفریقا، پدر استقلال و نخستین رئیس جمهور سنگال است. چیز دیگری را آرزو می کرد – یک آفریقا با برابری حقوق – که فرانسه در آن زمان نتوانست آن را بفهمد. بی ثباتی دولتهای آفریقایی، در منطق نظم نابرابر جهانی جای می گیرد، نظامی که هر چیز اجتماعی را از ارزش تهی می کند.

می باید راهها و شیوه هایی را جستجو نمود، که بتوان چند ملیتی هایی – درست مثل روسای دولتها و فرماندهان جنگی – را که در عدم ثبات نقش دارند را در دادگاه جزایی بین المللی (ICC)

(دیوان کیفری بین‌المللی (به انگلیسی: International Criminal Court به اختصار ICC) نخستین دادگاه دائمی بین‌المللی برای رسیدگی به جرایم نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، جنایت جنگی و جنایت تجاوز (به انگلیسی: Crime of Aggression) است که مقر آن در لاهه، هلند قرار دارد) مورد محاکمه قرار داد. برای این کار می‌بایست نهاد قضایی بین‌المللی متشکل از قضات افریقایی ایجاد نمود که رابطه‌ای با مکانیسم مالی و اقتصادی مورد بحث ندارند، متخصص در پیگیری سرخ سرمایه‌های تامین‌کننده کودتاها و شورش‌ها هستند. در عین‌اینکه می‌بایست کنترل بر واگذاری بازار دولتی افریقا را نیز افزایش داد.

بقول هگل، «تاریخ همواره در سمت‌بد پیش می‌رود». بدون تردید برای اولین بار، در پی بحران سیاسی کنونی، نیاز واقعی به ساختن یک اتحادیه واقعی سیاسی و اقتصادی افریقا ظاهر شده است. اتحادیه‌ای که دیگر نمی‌بایست به رفوی ژنده‌های OUA و اتحادیه افریقا، و یا فرمهای قدیمی اتحادیه اقتصادی و پولی، از نوع جامعه اقتصادی دولتهای غرب افریقا (Cedeao) و اتحادیه اقتصاد و توسعه ی افریقا (Nepad) بپردازد.

امکان یک اتحاد واقعی (و نه تهدید) قاره‌ای که می‌تواند از پس شکست تاریخی دولتهای افریقایی بیاغازد، فراهم آمده است. و در این وانفسای ممتدی که پنج قرن به درازا کشیده سهم مسئولیت افریقایی‌ها کوچک نیست.

۷- کامبوج



۱۹۷۰ کامبوج زمانی که نیکسون دستور به بمباران پنهانی و غیر قانونی کامبوج در سال ۱۹۶۹ داد، هواپیماهای این کشور به گونه ای عمل کردند که هیچ ردپایی از جنایت‌های آمریکا در این کشور باقی نماند. طی این عملیات‌ها نیم میلیون نفر از مردم کامبوج بر اثر پرتاب موشک‌هایی که عدد آنها بیش از تعداد بمب‌های فرو ریخته شده بر سر مردم آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم بود کشته شدند. زمانی که «کومر راگ» در سال ۱۹۷۳ قدرت را به دست گرفت و حداقل دو میلیون نفر از مردم خود را کشت، در نهایت توسط ارتش ویتنام مجبور به ترک کشور شد. اما ایالات متحده از طریق سفارت خویش در بانکوک به حمایت‌های همه جانبه از راگ و سربازانش کرد.

کامبوج با نام رسمی پادشاهی کشوری است در جنوب شرقی آسیا و پایتخت آن پنوم پن است. جمعیت این کشور ۱۴/۸ میلیون نفر و زبان رسمی آن خمر است که خط ویژه خود را دارد. دین ۹۶ درصد از مردم این کشور بودایی و واحد پول آن ریل است. ۹۰ درصد از مردم آن از تبار خمر، ۵ درصد ویتنامی تبار و بقیه از اقوام مختلفند از نظر جغرافیایی کامبوج بخشی از شبه جزیره هندوچین به شمار می آید.



سبز تیره: همیشه جزء هندوچین به شمار می آید. سبز روشن: معمولاً به شمار می آید، قرمز: گاهی به شمار می آید.

کامبوج پس از ۱۰۰ سال استعمار فرانسویان در سال ۱۹۵۳ به استقلال رسید. نظام سیاسی کامبوج پادشاهی مشروطه است و ریاست کنونی دولت آن را هون سن برعهده دارد که با بیش از ۲۵ سال حکومت، طولانی ترین حکومت را در جنوب شرق آسیا داشته است. رژیم خمرهای سرخ در سال ۱۹۷۵ پس از پنج سال جنگ داخلی در کامبوج در جنوب شرقی آسیا به حکومت رسیدند. حدود یک میلیون و هفتصد هزار نفر یعنی حدود یک چهارم جمعیت کامبوج

بین سال‌های ۱۹۷۵ تا سال ۱۹۷۹ به وسیله رژیم مائویستی خمرهای سرخ در کامبوج کشته شده یا بر اثر گرسنگی شدید جان خود را از دست دادند. مهاجرت شمار زیادی از ویتنامی‌ها به کامبوج، گسترش بیماری ایدز، فساد اداری و مین‌های به‌جامانده در زمین از مشکلات کنونی سیاسی و اجتماعی کامبوج به‌شمار می‌آیند.

۱-۷- جغرافیا

مساحت کامبوج ۱۸۱'۰۳۵ کیلومتر مربع است. این کشور از سمت شمال و غرب و جنوب با تایلند، از سمت شرق با ویتنام، و از نواحی شمالی با لائوس هم‌مرز است. کامبوج به خلیج سیام و آبراه‌های ویتنام دسترسی دارد. از سوی جنوب، کامبوج در کرانه خلیج تایلند دارای یک خط ساحلی حدود ۴۴۱ کیلومتری است. به‌جز در جنوب شرقی، همه مرزهای کامبوج را مناطق کوهستانی کم‌ارتفاع تشکیل می‌دهند. در میانه این مرزها دشت بزرگی قرار دارد که قلب سرزمین کامبوج را تشکیل می‌دهد. این دشت که سیل‌های پرشمار در طول تاریخ خاک آن را بسیار حاصلخیز کرده‌اند متراکم‌ترین بخش کامبوج از نظر جمعیت است و برنجکاری اصلی‌ترین فعالیت کشاورزی در آن را تشکیل می‌دهد. رودخانه مکونگ، که جریان آن از لائوس در شمال به سوی ویتنام در جنوب شرقی است این منطقه را آبیاری می‌کند. در مرکز این دشت و در شمال غرب کامبوج دریاچه «تونله ساپ» (به معنی دریاچه بزرگ 'در زبان خمر) قرار دارد. در فصل خشک جریان آب از طریق رودخانه «تونله ساپ» به مکونگ می‌ریزد. در فصل مرطوب، به خاطر سطح بالای آب در مکونگ، جهت جریان این رود نیز تغییر کرده و آب به دریاچه جریان می‌یابد که در نتیجه آن مساحت دریاچه «تونله ساپ» سه برابر می‌شود. در فصول مرطوب این دریاچه از بزرگترین دریاچه‌های آب شیرین در جنوب شرقی آسیا است.



تقریباً ۷۵ درصد از کامبوج در ارتفاع کمتر از ۱۰۰ متر بالاتر از سطح دریا قرار گرفته‌است. در جنوب غربی کامبوج رشته‌کوه کراوانه واقع شده که بلندترین قله آن «کوه آئورال» با ۱۷۷۱ متر ارتفاع است. این رشته‌کوه دارای شاخه‌ای در امتداد ساحل تا مرز ویتنام است که کوهستان دامرنی (کوهستان فیل) نامیده می‌شود. مرزهای غربی کامبوج با تایلند از یک منطقه کوه و تپه‌ای تشکیل شده که بلندی کوه‌های آن تا حدود ۵۰۰ متر است. در مرز شمالی با تایلند کوه‌های پرفراز و نشیب «دونگرک» با قله ۷۰۰ متری قرار دارد که پرستشگاه و بهار پریاه نیز در همین رشته‌کوه واقع

۱ ست. تایلند و کامبوج بر سر مو ضوع مالکیت چند معبد بودایی در مرز دو کشور اختلاف مرزی دارند که به درگیری‌هایی نیز منجر شده‌است.



آنگکور وات در کامبوج ۱

۲-۷- تاریخ

لفظ کامبوج، تلفظی فرانسوی است. نام باستانی این کشور، کمبوجا وابسته به لفظ افسانه‌ای کمبو است؛ و تأثیرات آمیخته به باورهای هندی، بیانگر کاربرد و حفظ این لفظ باستانی در کتیبه‌ها و متون کهن کامبوج است.

جایاوارمان دوم در سال ۸۰۲ میلادی خود را پادشاه منطقه اعلام کرد و با بنیاد امپراتوری خمر، این امپراتوری توانست ۶۰۰ سال دوام آورده و با تسخیر بیشتر جنوب شرق آسیا به قدرت و ثروت زیادی دست پیدا کند. این پادشاهی که تحت تأثیر زیاد فرهنگی هندی قرار داشت پرستشگاه‌های عظیمی چون آنگکور وات را بنا نهاد و هندوئیسم و سپس بودیسم را به بیشتر جنوب خاوری آسیا گسترش داد. پس از سقوط آنگکور به دست آیوتها یا که در سده پانزدهم رخ داد، کامبوج با پادشاهان محلی اداره می‌شد تا این که فرانسه این کشور را در میانه‌های سده نوزدهم مستعمره خود کرد.

کامبوج از سال ۱۸۶۳ تا ۱۹۵۳ سرزمین تحت‌الحمایه فرانسه تلقی می‌شد و در سال ۱۹۴۱ به اشغال ژاپن درآمد و در همین سال نیز بود که شاهزاده نوردوم سیهانوک به مقام سلطنت رسید. اشغال توسط ژاپن در سال ۱۹۴۵ پایان یافت و کامبوج توانست پس از ۱۰۰ سال استعمار فرانسیسیان به رهبری پادشاه سیهانوک در سال ۱۹۵۳ استقلال کامل خود را کسب کند اما سیهانوک در سال ۱۹۵۵ سلطنت را به پدر خود واگذار کرد تا بتواند در فعالیت‌های سیاسی شرکت داشته باشد. در خلال جنگ ویتنام، نیروهای ویتنام شمالی اردوگاه‌هایی را در داخل کامبوج ایجاد کردند تا به عملیات علیه آمریکاییان مبادرت ورزند و در نتیجه، روابط کامبوج و ایالات متحده تیره شد. در سال ۱۹۷۰، در حالیکه شاهزاده سیهانوک، در سفر خارج بود، ژنرال لون نول، نخست‌وزیر، دست به کودتا زد و جمهوری خمر را تشکیل داد و به ریاست‌جمهوری خمر رسید. وی به گسیل نیروهای ارتش برای مقابله با نیروهای ویتنام شمالی در داخل کامبوج مبادرت کرد. سیهانوک به چین پناهنده شد و یک نهضت چریکی را برپا کرد. سیهانوک و طرفداران او با یک گروه شبه نظامی کمونیست به نام خمرهای سرخ که در سال ۱۹۶۰ تشکیل شده بود هم‌پیمان شدند و به ارتش لون نول حمله کردند و بدین ترتیب جنگ داخلی آغاز شد. دولت جمهوری خمر هم‌زمان با حملات ویتنام شمالی و فعالیت چریک‌های کمونیست خمر سرخ مواجه بود که سرانجام در سال ۱۹۷۵، دولت لون نول را سرنگون کردند و با اشغال پنوم پن، پایتخت، حکومت را در دست گرفتند.

در همین برهه زمانی، همسایه شرقی کامبوج، یعنی ویتنام نیز درگیر جنگ برای استقلال از فرانسیسیان بود. در سال ۱۹۵۴ فرانسیسیان از ویتنام بیرون رانده شدند و دو کشور ویتنام شمالی کمونیست و ویتنام جنوبی متمایل به غرب (پشتیبانی شده از طرف ایالات متحده آمریکا) به وجود آمدند. سپس در فاصله کوتاهی جنگ داخلی در این کشور شدت گرفت و گروهی با نام ویت‌کنگ، متشکل از شبه نظامیان ویتنامی کمونیست (پشتیبانی شده توسط دولت ویتنام شمالی و چین) در

جنگل‌های ویتنام جنوبی مستقر شدند و علیه ارتش کشور ویتنام جنوبی به مبارزه پرداختند. در سال ۱۹۶۴ ایالات متحده آمریکا در مبارزه با کمونیست‌ها با ویتنام وارد جنگ شد. در زمان فرمانروایی شاهزاده سیهانوک، کامبوج توانست بی‌طرفی خود را در جنگ ویتنام با امتیاز دادن اندک به هر دو طرفین حفظ نماید؛ ولیکن با سرکار آمدن لون نول در کامبوج و وضعیت تغییر نمود. پس از مسلط شدن لون نول که توسط آمریکایی‌ها نیز پشتیبانی می‌شد، ارتش ایالات متحده با خیال راحت وارد کامبوج شده و شروع به مبارزه علیه گروه شبه‌نظامی ویت کونگ نمود، و بدین ترتیب کامبوج تبدیل به یکی از عرصه‌های مبارزه جنگ ویتنام شد. در طول چهار سال بعد از آن بمب‌افکن‌های ب-۵۲ ایالات متحده با استفاده از بمب‌های آتش‌زا و خوشه‌ای حدود هفتصد و پنجاه هزار کامبوجی را در تعقیب و انهدام خطوط اذوقه‌رسانی نیروهای ویتنام شمالی به قتل رساندند.



جنبش خمرهای سرخ در سال‌های ۱۹۷۰ بسیار محدود بود. رهبر آنان پل پوت در فرانسه تحصیلات خود را به پایان رسانده بود و یک کمونیست طرفدار مائو چین بود. او همچنین مظنون به داشتن رابطه با کمونیست‌های ویتنام شمالی بود. بمباران‌های آمریکایی‌ها و همدستی لون نول با آنان باعث پیوستن نیروهای تازه به جنبش خمرهای سرخ گشت. در آن زمان ویتنام شمالی و چین نیز آموزش‌های نظامی به این گروه می‌دادند. این روال ادامه پیدا کرد به‌طوری‌که در سال ۱۹۷۵ نیروهای پل پوت به مرز هفتصد هزار نفر رسیده بودند؛ بنابراین ارتش لون نول به جز مبارزه با ویتنامی‌های کمونیست، درگیر کارزار با خمرهای سرخ (شاخه کمونیستی در داخل کامبوج) نیز گشت.

خمرهای سرخ به منظور کسب مشروعیت در میان مردم کامبوج، سیهانوک را به عنوان رئیس کشور، که نام آن را به کامپوچیا تغییر داده بودند، برگزیدند اما در سال ۱۹۷۶، با اعلام نظام جمهوری، خيو سامفان را به ریاست جمهوری و پول پوت را به نخست وزیر منصوب کردند و سیهانوک مجدداً به خارج پناهنده شد.

حکومت خمرهای سرخ تا سال ۱۹۷۹ و اشغال پایتخت توسط ویتنام شمالی ادامه داشت در حالیکه صدها هزار تن از شهروندان کامبوج، به خصوص اعضای طبقه متوسط، به دست دولت خمر سرخ به قتل رسیده و بیش از یک و نیم میلیون نفر نیز در اثر بیماری و قحطی جان داده بودند.

نابسامانی و جنگ چریکی کامبوج تا سال ۱۹۸۹ و خروج نیروهای ویتنامی ادامه داشت و در آن سال، هون سن، نخست وزیر، با کنار گذاشتن گرایش‌های سوسیالیستی و لغو نظام جمهوری، نام

که شور کامبوج را برای این سرزمین برگزید. در سال ۱۹۹۳، نظام سلطنت به کامبوج بازگشت و سیهانوک مقام سلطنت را مجدداً برعهده گرفت.

۳-۷- سیاست

هون سن در سال ۱۹۸۵ برای نخستین بار مقام نخست وزیری کامبوج را در راس یک دولت سوسیالیستی تحت حمایت ویتنام برعهده گرفت و به همین دلیل، حزب اصلی مخالف در مورد گرایش وی به ادامه سلطنت ابراز تردید کرده بود. در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۸ ارتش ویتنام به کامبوج حمله کرده بود و عقب‌نشینی رسمی ۲۶۰۰۰ نفری آخرین سربازان ویتنام از کامبوج از ۲۱ تا ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۹ انجام شد.

در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۱ با امضای معاهده ی پاریس و مه‌پور کردن معاهده ی بازگشت صلح، کامبوج تا سازماندهی انتخاباتی آزاد تحت‌الحمایه ی سازمان ملل قرار گرفت. در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۳ با صحنه نهادن به قانون اساسی، نوردوم سیهانوک مجدداً به مقام شاه برگزیده شد. در ۱ سپتامبر ۱۹۹۸ حزب خلق کامبوج متعلق به هون سن (PPC) در انتخابات با در اختیار گرفتن ۶۴ کرسی از ۱۲۲ کرسی پارلمان (۴۱٪ آرا) به پیروزی رسید.

۲۷ ژوئیه ۲۰۰۳ شاهد پیروزی مجدد حزب خلق کامبوج در انتخابات قانونگذاری کامبوج بود. هرچند که این حزب اکثریت مطلق دو سوم آرا برای اداره کشور را به دست نیاورد. در ماه ژوئیه سال ۲۰۰۴، و پس از یک سال که از پایان انتخابات عمومی در کامبوج می‌گذشت، سرانجام نمایندگان مجلس رای دادند که هون سن، رهبر حزب مردم کامبوج که دارای اکثریت قاطع در پارلمان نیست، با توافق حزب سلطنت‌طلب فونسیپیک دولت جدید را تشکیل دهد.

۴-۷- اقتصاد

اقتصاد کامبوج بر پایه گردشگری و تولید لباس می‌چرخد. به تازگی در آب‌های این کشور منابعی از گاز و نفت یافت شده‌است.

تولید ناخالص داخلی در این کشور ۲۵/۷۹ میلیارد دلار است. هفت میلیون نفر نیروی کار این کشور را تشکیل می‌دهند که ۷۵ درصد از آن‌ها در بخش کشاورزی مشغول به کار هستند. نرخ بیکاری در کامبوج ۲/۵ درصد است. ۳۵ درصد از جمعیت این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در سال ۲۰۰۷ نرخ تورم آن ۴/۴ درصد بود.

فراورده‌های صادراتی این کشور شامل پوشاک، الوار، لاستیک، برنج، ماهی، تنباکو و کفش است که به کشورهای آمریکا (۵۳/۳ درصد)، هنگ‌کنگ (۱۵/۲ درصد)، آلمان (۶/۶ درصد) و انگلیس (۴/۳ درصد) صادر می‌شود. محصولات وارداتی این کشور شامل فراورده‌های نفتی، سیگار، طلا، مواد ساختمانی، ماشین‌آلات، و سایل نقلیه موتوری و محصولات دارویی است که از هنگ‌کنگ (۱۸/۱)

در صد) چین (۱۷/۵ در صد)، تایلند (۱۳/۹ در صد)، تایوان (۱۲/۷ در صد)، ویتنام (۹ در صد)، کره جنوبی (۴/۹ در صد)، ژاپن (۴/۳ در صد) و سنگاپور (۵/۳ در صد) وارد می‌شود.

دین در کامبوج		
دین		
بوداگرایی	96/4%	
اسلام	2/1%	
مسیحیت	1/3%	
بقیه	0/3%	

شاخه هینه‌یانه (تراوادا) از بودیسم مذهب رسمی کشور کامبوج است و بیش از ۹۵ درصد از مردم این کشور پیرو این کیش هستند. سنت‌های بودایی هینه‌یانه در کامبوج ریشه‌دار و گسترده هستند و ۴۳۹۲ نیايشگاه بودایی در سراسر این کشور پراکنده است. چینی‌ها و ویتنامی‌های ساکن کامبوج پیرو شاخه مه‌یانه از بودیسم هستند. خمرهای سرخ در اواخر دهه ۱۹۷۰ مذهب و از جمله بوداگرایی را سرکوب می‌کردند اما بودیسم پس از پایان دوره آن‌ها دوباره با احیا و تقویت روبه‌رو شده است.

تعداد مسلمانان کامبوج ۳۰۰ هزار نفر و تمرکز آن‌ها در استان کامپونگ چام است. در کامبوج ۲۰ هزار مسیحی کاتولیک زندگی می‌کنند که ۰/۱۵ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. ویرانی‌هایی که در ۱۹۷۹، در کامبوج اتفاق افتاد، هزاران هزار مقیم این کشور را از سرزمین مادری خود دور کرد. در حدود صد و پنجاه هزار نفر به آمریکا مهاجرت کردند و مقیم آنجا شدند. در حدود یک سوم از این افراد در منطقه‌ای به نام لانگ بیچ واقع در کالیفرنیا، خانه‌هایی ساختند و در آنجا سکنا گزیدند؛ بنابراین، بیشترین تمرکز مهاجران کامبوجی در این منطقه است.

۵-۷- فرهنگ

فرهنگ کامبوج هم فرهنگ اکثریت قومی دشت پست مرکزی را شامل می‌شود و هم فرهنگ ۲۰ قبیله و قومیتی که در مناطق تپه‌ای و کوهستانی این کشور زندگی می‌کنند. نورودوم سیهانوک، پادشاه پیشین کشور، این قومیت‌ها را «خمر لوتیو» نامید تا همبستگی میان دشت نشینان و کوه‌نشینان را تقویت کند.

سربندهای پارچه‌ای به نام کراما از جمله پوشاک ویژه مردم کامبوج است. روش سلام دادن معروف به سامپیا که در آن کف دو دست برهم قرار داده می‌شود روش درود و احترام رایج در میان مردم

کامبوج است. فرهنگ خمر در دوران امپراتوری خمر سبک های ویژه ای از رقص، معماری و پیکرتراشی را پدید آورد که این فرهنگ با تمدن های همسایه در لائوس و تایلند دادوستدهای فرهنگی داشته است.

۶-۷- کودتا در کامبوج و علل آن



در سال ۱۹۶۵ سر بازان تایلندی و چریک‌های ویتنام جنوبی که کامبوج را در میان گرفته بودند، به خاک کامبوج تجاوز کردند. نیروهای ویتنام شمالی اردوگاه‌هایی را در داخل کامبوج ایجاد کردند تا علیه آمریکاییان دست به عملیات بزنند و در نتیجه، روابط کامبوج و ایالات متحده تیره شد.

یادداشت‌های شورای امنیت ملی آمریکا تایید می‌کند که واشنگتن، با کمک مالی به تایلند و ویتنام جنوبی در مرزهای کامبوج، سعی در کشاندن پادشاه این کشور (سیهانوک) به وابستگی آمریکا داشت. سازمان جاسوسی آمریکا (CIA) افزون بر سربازان تایلندی و ویتنام جنوبی، دو نیروی چریکی دیگر به نام «خمر سرای» و «خمر کروم» از قبایل کامبوجی مخالف را استخدام، آموزش داده و مسلح کرده بود.

رژیم خمرهای سرخ پس از پنج سال جنگ داخلی در کامبوج، در جنوب شرقی آسیا به حکومت رسیدند. بین سال‌های ۱۹۷۵ تا سال ۱۹۷۹ به وسیله رژیم مائوئیستی خمرهای سرخ که تحت حمایت آمریکا بودند، در کامبوج کشته شده و یا بر اثر فرسودگی و گرسنگی جان خود را از دست دادند.

در اواخر سال ۱۹۵۸ با کمک مالی سیا، این نیروها به درون کامبوج رخنه کرده و در کودتای ژنرال خائن کامبوجی و درون یک توطئه براندازی قرار گرفتند. این کودتا و توطئه‌های قتل، بمب‌گذاری اتومبیل مشترک شاه کامبوج و رئیس‌جمهور چین و دیگر اقدامات سازماندهی شده سیا، به فرجام نرسیدند؛ اما قاچاق اسلحه در صندوق‌های سفارت آمریکا، خرابکاری در اقتصاد کامبوج و تاسیس بانکی در پنوم پن (پایتخت کامبوج) برای تضعیف روحیه مقامات بلند پایه، تاحدودی به توفیق انجامید.

آمریکا در تعقیب ویتنامی‌های شمالی، روستاهای کامبوجی نزدیک مرز را چند بار بمباران کرد. با افزایش جنگ در هند و چین، تاخت و تازهای چریک‌های تربیت شده سیا به درون خاک کامبوج افزایش یافت. بمباران هوایی گسترده، فرو ریختن بمب‌های ناپالم و کار گذاشتن مین‌های زمینی توسط ارتش آمریکا، شمار فراوانی از مردم غیر نظامی کامبوج را هلاک کرد.

در سال ۱۹۶۹ اوضاع به یکباره دگرگون شد. با روی کار آمدن نیکسون و هنری کسینجر (به عنوان مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا) حملات پراکنده ایالات متحده به درون کامبوج به بمباران گسترده هواپیماهای غ-۷۰ل پیکر ب-۵۲ یا «فرش بمبریزی» مبدل شد. در طی ۱۴ ماه بعدی، بیش از ۳۶۳۰ بار، هواپیماهای ب-۵۲ بر روی کامبوج بمب ریختند. دولت نیکسون، گزارش‌های

نظامی را تحریف می‌کرد و اغلب استدلال می‌آورد که دشمنان ویتنامی آمریکا در خاک کامبوج پایگاه دارند و او حق دارد از حق تعقیب خود استفاده کند.

در سال ۱۹۷۰ طی یک کودتای سیا سی، «لون نول» به ریاست کامبوج رسید. «سیمون هرش» در شرح حال کسینجر می‌نویسد که طبق مدارکی انکارناپذیر، لون نول از سال ۱۹۶۹ با ماموران سیا در ارتباط و تماس بوده است.

هنوز چند ساعت از کودتا نگذشته بود که جنگ پنج ساله و وحشتناک کامبوج در ۱۹۷۰ آغاز شد. بر اثر قدرت هوایی آمریکا، ده‌ها روستای کامبوج به خاکستر تبدیل شد. صف‌های طولانی آوارگان، راهپیمایی خود را آغاز کردند. بهانه این تعدی نابودکننده، جنگ با ویتنام شمالی بود.

در سال ۱۹۷۳، موافقت‌نامه پایان یک دهه جنگ ویتنام امضا شد؛ با این‌همه — به بمباران کامبوج همچنان ادامه یافت. بمبارانی که تا پیش از موافقت‌نامه مذکور، به بهانه حمایت از جان آمریکاییان در ویتنام انجام می‌شد؛ ولی با پایان جنگ ویتنام نه تنها بمباران قطع نشد بلکه مقدار بمبی که در ماه‌های بعدی بر سر کامبوج ریخته شد، دو برابر مجموع سال‌های پیش بود. با این تجاوز، اقتصاد سنتی جامعه کامبوج نابود شد و کامبوج کهن برای همیشه به تاریخ پیوست؛ اضافه بر اینکه بیش از دو میلیون نفر بی‌خانمان شدند.

۷-۷- جنگ داخلی کامبوج

جنگ داخلی کامبوج بین سالهای ۱۹۷۰ (میلادی) تا ۱۹۷۵ (میلادی) میان نیروی دولتی کامبوج و خمرهای سرخ رخ داد؛ که به پیروزی خمرها و سرنگونی حکومت مرکزی انجامید. این نبرد ابعاد بین‌المللی داشت. چرا که دولت مرکزی کامبوج مورد حمایت آمریکا بود و خمرهای سرخ توسط کشورهای کمونیست مانند چین و ویتنام شمالی حمایت می‌شدند که در وقوع جنگ میان آمریکا و ویتنام تأثیرگذار بود.

۷-۸- خمرهای سرخ

خمرهای سرخ نام گروهی با تفکرات و ایدئولوژی مائوئیستی بود که از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ میلادی بر کشور کامبوج حکومت می‌کرد. این حکومت برآمده از حزب کمونیست کامبوج بود و روش حکومتی آنها به گونه‌ای بود که در این سال‌ها منجر به نسل‌کشی و قتل عام ۱/۷ میلیون نفر شد که ۲۱ درصد کل جمعیت کامبوج را شامل می‌شد. رژیم خمرهای سرخ با حمله ارتش ویتنام سقوط کرد. خمرهای سرخ با دردست گرفتن قدرت تغییرات شدیدی را در جامعه ایجاد کردند به گونه‌ای که جامعه‌ای کاملاً کمونیستی و خودکفا ایجاد کنند. آنها حکومت «دموکراتیک کامبوج» را تأسیس کردند. آنها تمام مردم را به کار منظم و اجباری در مزارع مجبور کردند و مظلومان را مورد شکنجه

قرار می‌دادند یا می‌کشتند. تخمین زده می‌شود که بیش از دو میلیون نفر از اهالی کامبوج طی این دوره کوتاه کشته شده باشند.

رهبران خمرهای سرخ تحصیل‌کردگان در کشور فرانسه بودند و منش حزب کمونیست فرانسه را سرلوحه خود قرار داده بودند. از میان آنها پل پوت شناخته‌شده‌تر بود که در سال ۱۹۹۸ درگذشت.

۹-۷- سقوط

اختلافات مرزی با ویتنام باعث شد تا پل پوت نیروهای خود را در سال ۱۹۷۸ به مرزهای ویتنام بفرستد. تجاوز نیروهای کامبوج با پاسخ شدید ویتنام مواجه شد و یک سال بعد پنوم پن پایتخت کامبوج در اختیار نیروهای ویتنامی قرار گرفت. حکومت دمکراتیک کامبوج سرنگون شد و حزب کمونیست میانه روی دیگری که طرفدار ویتنام بود جایگزین آن شد.

۱۰-۷- شخصیت‌های مهم در کادر خمرهای سرخ

پل پوت، معروف به «برادر شماره ۱»، رهبر خمرهای سرخ.

نون چه‌آ، معروف به «برادر شماره ۲»، ایدئولوگ ارشد و دست راست پل پوت.

لنگ ساری، معروف به «برادر شماره ۳»، وزیر امور خارجه خمرهای سرخ.

خیو سامفان، رئیس‌جمهور کامبوج از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ میلادی.

سام بیت، از ژنرال‌های خمرهای سرخ.

اینگ تریت، وزیر امور اجتماعی رژیم خمرهای سرخ و همسر لنگ ساری.

کاینگ گوک ایو، معروف به «داچ»، رئیس زندان مخوف تیول اسلنگ در رژیم خمرهای سرخ



اتاق شکنجه و تخته «واتربردینگ» در موزه نسل‌کشی سلنگ در کامبوج. القای حس خفگی با آب از روش‌های مرسوم اعتراف‌گیری خمرهای سرخ در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ میلادی در کامبوج بود.



نقشه‌ای از کامبوج که با استخوان‌های قربانیان خمر سرخ ساخته شده‌است. موزه توئول سلنگ.

هسته اصلی خمرهای سرخ در آغاز دهه‌ی ۱۹۵۰ در محفل بسته‌ی چند دانشجوی کامبوجی مقیم پاریس از جمله جوانی به نام «سالوت سار» پایه‌ریزی شد. سالوت سار بعدها با نام مستعار پول پوت در رأس «کمپوچییای دمکراتیک» قرار گرفت، پول پوت منطق استالینی را با ایدئولوژی مائوئیستی انقلاب فرهنگی چین و ناسیونالیسم کامبوجی درآمیخت. در پی پایه‌گذاری «کمپوچییای دمکراتیک» نهاد مرموزی به نام «سازمان» (آنگکار) بر کامبوج مسلط شد و این سرزمین را به یک اردوی کار بزرگ بدل کرد.

در هفدهم آوریل ۱۹۷۵ نیروهای «خمر سرخ»، به رهبری پول پوت، شهر دو میلیون و سیصد هزار نفری پنوم پن را اشغال کردند و «جمهوری دمکراتیک کامبوج» را به جای نظام هوادار غرب نشاندهند. چهل و هشت ساعت بعد، تمامی جمعیت پایتخت، به فرمان فاتحان، خانه و کاشانه خود را رها کرده و بدون کمترین آمادگی، به سوی روستاها و جنگل‌ها رانده شدند. بدین سان شهر بزرگ پنوم پن به شهر ارواح بدل شد و تنها شماری از صاحب‌منصبان ارشد نظام تازه، همراه با چند شکنجه‌گاه، در آن منزل گزیدند.

مهم‌ترین «بنای تاریخی» پول پوتیسم، مدرسه بزرگی است در قلب پنوم پن که در سال‌های سلطه خمر سرخ به یک شکنجه‌گاه بزرگ با نام «توئول سلنگ» یا «اس ۲۱» بدل شد. در این مدرسه پیشین، که امروز «موزه کشتار عام» نام گرفته، حدود بیست هزار نفر بازجویی و شکنجه شدند که نزدیک به پانزده هزار نفر آن‌ها ناپدید شدند. شمار زیادی از شکنجه‌شدگان «توئول سلنگ» در کشتارگاهی موسوم به «چونگ اک»، در پانزده کیلومتری پنوم پن، نابود شدند.

تحت حاکمیت خمرهای سرخ همه‌ی اشکال مالکیت بر زمین از میان رفتند. جابجایی گسترده و دائمی جمعیت، قتل‌عام‌های مکرر علیه «دشمنان»، موجب از هم پاشیدگی فاجعه‌بار بافت جوامع کشاورزی شد. مشکل زمین و مالکیت آن هم‌چنان از معضلات این کشور بود.

۱۱-۷- لون نول

لون نول (خمیر: លុន លុល)؛ ۱۳ نوامبر ۱۹۱۳ - ۱۷ نوامبر ۱۹۸۵ (۷۲ سال) یک سیاستمدار اهل کامبوج بود.

در سال ۱۹۷۰ ژنرال لون نول، نخست وزیر، دست به کودتا زد و جمهوری خمیر را تشکیل داد و به اعزام نیروهای ارتش برای مقابله با قوای ویتنام شمالی در داخل کامبوج مبادرت کرد. پس از این اقدام ژنرال لون نول، سیهانوک، پادشاه کامبوج، به چین پناهنده شد و یک نهضت چریکی را برپا کرد در حالیکه دولت جمهوری خمیر همزمان با حملات ویتنام شمالی و فعالیت چریک‌های کمونیست خمیر سرخ مواجه بود که سرانجام در سال ۱۹۷۵، دولت لون نول را سرنگون کردند و با اشغال پنوم پن، پایتخت، حکومت را در دست گرفتند.



۱۲-۷- پل پوت



پل پوت (زاده ۱۹ مه ۱۹۲۵ - درگذشته ۱۵ آوریل ۱۹۹۸) سیاستمدار کامبوجی، که جنبش خمر سرخ به رهبری او از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ بر کامبوج حکم راند.

پول پوت که یک مائوئیست بود در سال ۱۹۷۵ با یک کودتا علیه سینگهام پادشاه این کشور قدرت را به دست گرفت و در مدت ۴ سال حکومت خمرهای سرخ دو میلیون نفر از جمعیت هشت میلیون نفری کامبوج را در کشتزارهای مرگ در گودال‌هایی که در زمین حفر کرده بودند، به رگبار بسته و سپس همان‌جا به خاک می‌سپردند. سرنگونی خمرهای سرخ در سال ۱۹۷۹ با حمله ارتش ویتنام انجام گرفت.

سولات ساریا پل پت، در استان توم کامبوج در خانواده‌ای نسبتاً ثروتمند که اصلیتی چینی - کامبوجی داشتند، در سال ۱۹۲۵ به دنیا آمد. در ۱۹۳۵ او خانه را به مقصد یک مدرسه کاتولیک در پنوم پن ترک کرد. از آنجا که خواهرش رئونگ هم‌خوابه پادشاه بود، او می‌توانست گاهی اوقات از قصرها و اماکن سلطنتی دیدن کند. در سال ۱۹۴۷ او موفق به گرفتن ورودی مدرسه سیسوات شد ولی پس از قبولی در ادامه دادن و خواندن درس‌ها ناموفق ماند. همسر آینده‌اش (خیو پاناری)، خواهرش «لنگ تیریس» و همسر آینده خواهرش «لنگ ساری» نیز در آن مدرسه حضور داشتند. پس از اینکه پل پت بورس تحصیلی مدرسه قبلی‌اش را به دست آورد تصمیم گرفت به رشته‌ای فنی برود و بورس تحصیلی‌اش او را راهی فرانسه کرد. بین سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ او در کالج ای اف آر در پاریس مشغول تحصیل در رشته الکترونیک و سیستم‌های رادیویی شد و در همین ایام نیز با تشکیلات بین‌المللی کارگری که به ساخت پل در یوگسلاوی می‌پرداخت، همکاری کرد. پس از به رسمیت شناختن ویتنام توسط شوروی سابق (سال ۱۹۵۰) تشکیلات کمونیستی فرانسه دلایل استقلال ویتنام را دستمایه خود قرار داد. تشکیلات کمونیستی فرانسه و به ویژه سیاست‌های ضد استعماری آن بسیاری از جوانان کامبوجی را تحت تأثیر قرار داد که پل پت یکی از اینها بود.

در سال ۱۹۵۱ او به سلول‌های مخفی کمیته کمونیستی فرانسه پیوست که به دایره مارکسیستی (Cercle Marxiste) معروف بود. این دایره کنترل کامبوجی زبانان را در آن واحد به دست گرفت و تأثیر بسیار زیادی بر آن‌ها گذاشت. در چند ماه، پل پت موفق شد که به عضویت کمیته نیز در بیاید. فیلیپ شورت تاریخدان در مورد او می‌گوید:

تحصیلات نامطلوب پل پت برایش به عنوان یک مزیت آشکار تلقی می شد زیرا کمیته کمونیستی فرانسه که به نوعی ضد عقلانیت بود و اعضایش را روستاییان بی سواد و مردم کم سواد تشکیل می دادند، برای او نقطه رواج یک رهبری کارگری (پرولتاریا) را ترسیم می کرد که خودش برای خودش طرح آن را می ریخت و به گمان خودش نیز پیرو اندیشه های مارکس این کار را انجام می دهد.



داس و چکش علامت کمونیسم

پس از ناکامی در نمره گرفتن در سه سال متوالی در سال ۱۹۵۴ او را مجبور به برگشت به کامبوج کردند. او یکی از اولین اعضا دایره مارکسیستی بود که به کامبوج باز می گشت و به عنوان کارشناس دولتی به او وظیفه ارزیابی گروه های یاغی کامبوج که علیه دولت می جنگیدند را دادند. در سال ۱۹۵۴ منطقه شرقی کامبوج به دو تکه تقسیم شد. بر اساس معاهده صلح ژنو در همین سال مقرر شد که ویتنامی ها نیروهای خود را باید از کامبوج خارج سازند و بعد از این یکی از گروه ها به همراه ویتنامی ها به ویتنام رفت و بعدها همین افراد به عنوان نیروهای کادر نظامی ویتنام در جنگ آزادی کامبوج شرکت کردند و گروه دیگر که شامل پل پت می شدند، همان موقع به کامبوج بازگشتند. پس از استقلال کامبوج که توسط معاهده ژنو به دست آمده بود، جناح های چپ و راست بر ضد هم وارد میدان شدند و جنگ داخلی برای تصاحب قدرت در کامبوج در گرفت و سپس انتخابات تقلبی در سال ۱۹۵۵ به سیاری از چپ های کامبوج را از به دست آوردن قدرت به شیوه قانونی ناامید کرد. البته کمیته کمونیستی نتوانست به خاطر ضعف هایی که حزب دارد، عملیات های شورشی را در آن زمان دنبال کند. در سال ۱۹۵۶ نیز با «پوناری» ازدواج کرد.

۱۳-۷- سال‌های شورش (۱۹۶۲-۱۹۶۸)

در ژوئن سال ۱۹۶۲ دولت کامبوج بسیاری از رهبران چپ را پس از انتخابات مجلس مورد تعقیب قرار داد. پیرو آن بسیاری از روزنامه‌های وابسته به این جناح نیز بسته شدند که تمام این اعمال باعث بسته و تنگ شدن فضا برای جنبش کمونیست‌ها شد. در ژوئیه ۱۹۶۲ نیز گروه‌های زیر زمینی کمونیستی دستگیر و در جریان حبس‌شان همه کشته شدند. همه این کشتارها و زندانی‌ها، باعث شد پل پوت به رهبری حزب کمونیست برسد و با کشته شدن تون ساموت محیط نیز برای او بهتر شد و یگانه رهبر و عامل حزب شد. در دیدار حزبی سال ۱۹۶۳ که هشت نفر از اعضا اصلی گرد هم آمده بودند، او را به دبیر کمیته اصلی حزب برگزیدند. پس از آن سال که نامش در لیست چپ‌ها گنجانیده شد، مجبور به مخفی شدن، شد و برای این کار به مرز کامبوج به ویتنام رفت تا مخفی گردد و در عین حال با ویتنامی‌های کمونیست علیه ویتنام جنوبی بجنگد.

در اوایل سال ۱۹۶۴ ویتنام را ترغیب کرد تا به کامبوجی‌های کمونیست یاری برساند و آن‌ها را در کمپ‌های ویتنام اسکان دهد. در همان ایام بود که کمیته کمونیستی تصمیم به انجام عملیات شورشی کرد و اندیشه‌های خمر سرخ نیز در همین ایام در مرزهای ویتنام و کامبوج شکل می‌گرفت. اما حزب به زودی به دو دسته تقسیم شد که دلیل این جدا شدن مارکسیست‌ها بودند. این مارکسیست‌ها که بیشتر از مردم روستایی و بی سواد تشکیل می‌شدند به مثابه خون پیکره انقلاب تلقی می‌شدند.

پل پوت همچنین با ایده‌های رایج بودائیسم و در آمیختن آن‌ها با کمونیسم یک جریان غیرمعمول را بنیان گذاشت که بعدها نیز در جریان کشتارها ضعف فلسفی و عقلانی این جریان بیش از پیش پدیدار گشت.

پس از موج جدید سرکوبی توسط پادشاه سیهانوک در سال ۱۹۶۵ ایده‌های خمر سرخ به سرعت رشد کرد و بسیاری از معلمان و شاگردان شهر را ترک کردند تا به جنبش بپیوندند. در آوریل ۱۹۶۵ پل پوت به شمال ویتنام برگشت تا تأییدی برای خیزش کامبوج دست بیابد؛ ولی ویتنام شمالی از هر گونه پشتیبانی از خیزش امتناع کرد زیرا در آن زمان با دولت وقت کامبوج موافقت نامه‌هایی را به امضا رسانده بود. سیهانوک به ویتنام شمالی اجازه داده بود که برای جنگ علیه ویتنام جنوبی از خاک کامبوج استفاده کند. پس از بازگشت او در سال ۱۹۶۶ یک کمیته اضطراری را ترتیب داد که در آن تصمیمات مهمی گرفته شدند که نام کمیته را به کمیته کمونیستی کامبوج تغییر داده و در عین حال بسیاری از اعضا دون پایه حزب نیز از بسیار از تصمیمات با خبر نشدند.

در اوایل سال ۱۹۶۶ نزاعی بر سر قیمت برنج تعیین شده توسط دولت و روستاییان در گرفت. در جریان همین نزاع نیز به واسطه شورشیگری پل پوت را دستگیر کردند ولی نتوانست مدارک محکمی فراهم کنند و به ناچار او را آزاد کردند. پس از آن در سال بعد جنبشی میهن پرستانه را

سرپرستی کرد و سپس با توسل به رهبران مستبد و رهبران طرفدار سوسیالیسم، توانست بسیاری از روستاییان را نیز جذب حزب کند.

۱۴-۷- به قدرت رسیدن

پیش‌بینی می‌شد که بیش از ۱۵۰۰ نفر به حزب ملحق نشوند ولی هنوز این مزیت باقی بود که بسیاری از روستاها از حزب طرفداری می‌کردند. سپس هنگامی که سلاح‌های اندکی فراهم شد، دیگر کسی نمی‌توانست جلوی یاغیگری این افراد را در دوازده منطقه از نوزده منطقه کامبوج بگیرد. در سال ۱۹۶۹ کمیته مرکزی تصمیم گرفت که پروپاگاندای خود را عوض کند. پروپاگاندای اصلی حزب تا آن موقع تبلیغات ضد پادشاه بود ولی پس از تجدید نظر در آن تبلیغات را به سوی جناح راست و رابطه کامبوج و آمریکا نشانه‌گیری کردند. راه پیشرفت پل پوت و گروه خمر سرخ با تغییرات سال ۱۹۷۰ هموار شد. زمانی که پادشاه بیرون از کشور بود، برای مقابله با ضد ویتنام‌ها که در پایتخت تظاهرات می‌کردند مقرر شده بود که توسط پلیس جلویشان گرفته شود؛ ولی چیزی نگذشت که او ضاع از دستان پلیس و دولت بیرون آمد و شورشی‌ها هر دو سفارت خانه ویتنام شمالی و جنوبی را اشغال کردند و این جریان مقدمه‌ای بر خروج ویتنامی‌ها از کامبوج شد.

پس از خروج، ویتنام شمالی پادشاه کامبوج را به چین فراخواند تا همراه پل پوت در مورد رسیدن به یک افق مشترک حرف بزنند. پس از خروج، ویتنام شمالی به دنبال تغییر حکومت در کامبوج پیش رفت و برای همین پل پوت که دیگر مانعی برای دستیابی به منابع ویتنام برای مقابله با دولت نداشت، را آزاد گذاشت و هر چه می‌خواست را در اختیارش قرار می‌داد. در زمان مذاکره نیز هم پادشاه و هم پل پوت در پکن بودند ولی نه دولت ویتنام و نه چین، هیچ‌کدام را از وجود دیگری آگاه نکرد و به این ترتیب نیز هیچ صلحی صورت نگرفت.

اوایل مارس سال ۱۹۷۰ جنگ بزرگی بین نیروهای ویتنام و نیروی نظامی کامبوج رخ داد که طی آن نزدیک به ۴۰'۰۰۰ سرباز ویتنامی به سرعت خاک کامبوج را اشغال کردند، در این جنگ پل پوت نقش بسیار ناچیزی را ایفا می‌کرد. در اکتبر همان سال پل پوت کمیته‌ای را تشکیل داد و در مورد جلوگیری از حمله‌های دیگر خارجی‌ها به کامبوج در آن صحبت کرد و همین امر کم‌کم پایه‌های ضد ویتنامی و خودکفایی به هر هزینه‌ای که ایدئولوژی‌های پل پوت برای آن ارزش قائل بودند را تأمین می‌کرد که البته باید به کمک‌های مالی (سالیانه پنج میلیون دلار) چین به او نیز در این جا اشاره گردد.

تا سال ۱۹۷۳ گروه خمر سرخ زیر کنترل پل پوت توانست دو سوم خاک کامبوج را تصرف کند و همچنین نیمی از مردم کامبوج نیز از او حمایت می‌کردند. در اواخر همان سال تصمیم مهمی را اتخاذ کرد که موجب آن پایتخت را تحت محاصره قرار می‌دهند و ارتباطش را با محیط بیرون قطع می‌کنند و تصمیم بعدی‌اش تحت فشار قرار دادن مردم برای ترک شهر و پیوستن به گروه خمر بود.

و یک سری پاکسازی‌های اولیه بود. در همان موقع اقلیت چام برای مقابله با گروه خمر سرخ به میدان آمد تا از نفوذ بیشتر آن‌ها جلوگیری کند ولی همه دستگیر، کشته یا به دست شکنجه گران سپرده شدند. وقتی نیروهای خمر شهر کاراتی را در سال ۱۹۷۱ تصرف کردند تصمیم داشتند از تصویر نمادینی که برای شهرهای کمونیستی خود تصور کرده بودند استفاده و شهر را به آن صورت در بیاورند ولی هیچ گاه موفق نشده بودند، برای همین در یک اقدام یکباره پل پوت تصمیم گرفت مردم شهر را به روستاها و نواحی خارج شهر بفرستد تا در کاشت و تولید محصولات مانده برنج همکاری کنند و در مزارع اشتراکی کار کنند.

در همان ایام خمر سرخ و پل پوت، از جانب ۶۳ دولت جهان به عنوان دولت اصلی کامبوج به رسمیت شناخته شده بودند و همچنین موضوعی مطرح شده که طبق آن صندلی سازمان ملل کامبوج را به خمر سرخ دادند. در سال ۱۹۷۴ با جمع شدن اعضا کمیته سه تصمیم مهم اتخاذ شد:

اول: تخلیه شهرها و بردن مردم به حاشیه شهرها

دوم: انتشار پول بیشتر

سوم: موافقت با دور اول کشتارها

در سال ۱۹۷۴ پل پوت، سران یکی از بزرگترین احزاب کامبوج که نامش پراسیت بود را تصفیه کرد و توجیهش برای این کار، با تو ضیح اینکه باید تمام دشمنان را نابود کرد، بود. همچنین لیستی را تهیه کرده بود که طبق آن نام هر که در لیست می‌رفت، می‌بایست کشته شود. پس از پایان سال ۱۹۷۵ و پس از مذاکرات بیهوده دولت با پل پوت، سرانجام دولت توان مقابله را از دست داد و سقوط کرد.

۱۵-۷- کامبوج دمکراتیک (۱۹۷۵-۱۹۷۹)



سر قربانیان ایدئولوژی پل پوت

بالاخره نیروهای خمر سرخ توانستند در ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ پایتخت کامبوج را تسخیر کنند. پل خودش را برادر شماره یک می خواند و بالاخره در این زمان بود که نام خود را «پل پوت» گذارد که بر گرفته از نیروهای نهفته سیاستمداری (Politique potentielle) بود. دولت جدید شکل گرفت و خی سامفان به عنوان نخست وزیر برگزیده شد ولی چیزی نگذشته بود که پل پوت در ژانویه سال بعد او را مجبور کرد تا این پست را به او واگذار کند و قرار گرفتن در قدرت پایه ظهور دیکتاتوری به نام پل پوت و کشتارهای وسیع در کامبوج شد. در همان سال نیز قانون اساسی نیم بندی برای اداره کشور تصویب گشت. اسم کشور نیز به طور رسمی به جمهوری کامبوج تغییر نام یافت.

گروه خمر با مفهوم ایدئولوژیک «سال صفر» و هدفگیری گروههای بودایی، مسلمان، متفکرین تحصیل کرده در غرب، تحصیل کردههای داخلی، کسانی که با کشورهای غربی یا ویتنام رابطه داشتند، افراد ناتوان و چاق، چینی نژادها، لائوسی ها و ویتنامی ها سعی در تحمیل نوعی ایدئولوژی پان کامبوجی را پایه ریزی کرد. آنها را به کمپ S-21 می برد و از آنها بر سر موضوعی که بودند بازپرسی به عمل می آورد و این بازپرسی در بیشتر مواقع با شکنجههایی مانند کشیدن ناخن با انبرک، خفه کردن تدریجی، کندن پوست بدن و اعدام همراه بود.

او افراد را به سه گروه تقسیم کرده بود، گروه اول افراد کاملاً راست، گروه دوم کاندیدها و گروه سوم ذخیره ها که گروه سوم را به منظور نابودی و کشتار لیست برداری می کردند و پیوسته از رادیوی سراسری کامبوج ادعا می کردند که تنها برای دوباره سازی مزارع اشتراکی به تعداد یک میلیون یا دو میلیون نیاز است و بقیه بیهوده زندگی می کنند و ضرب المثل معروف خود پل پوت «نگهداری تو هیچ نفعی ندارد، نابودی تو نیز هیچ ضرری ندارد» نیز بوی غلیظی از کشتار را به مشام همه می رساند.

صدها هزار از مردم کامبوج که تحت نام ذخیره‌ها، طبقه‌بندی می‌شدند در مزارع مرگ با دست خود شان قبرهای دسته جمعی شان را می‌کندند و سپس سربازان پل پوت آن‌ها را با اشیاء فلزی، پتک و چکش می‌زدند تا بمیرند یا گاهی نیز همان‌طور زنده زنده بر روی آن‌ها خاک می‌ریختند. آنها همچنین تمام گروه‌های اقلیتی و مذهبی را به همین ترتیب کشتند یا مجبور به یادگیری زبان و رسم‌های خود شان کردند. مدرسه‌ها و تحصیل را ممنوع کردند و مالکیت همه چیز اشتراکی شد کودکان را با تلقینات کمونیستی بزرگ می‌کردند و حتی فراهم کردن غذا و اعمال خصوصی افراد نیز اشتراکی گشته بود، تحصیل کردگان و صاحب مشاغل را نیز به جرم داشتن همکاری با دولت قبلی کشتند. حکومت هیچ گونه انتقادی را قبول نمی‌کرد و به‌طور واضح حکومت پل پوت یک جنون عمیق در قرن بیستم بود.

۱۶-۷- مرگ پل پوت

در شب ۱۵ آوریل ۱۹۹۸ رسانه صدای آمریکا (که پل پوت بسیار به گوش دادن آن علاقه داشت) خبر داد که اعضا گروه خمر سرخ با فرستادن پل پوت به دادگاه جنایت علیه بشریت موافقت کرده‌اند. براساس گفته‌های همسر پل پوت، او را وقتی که منتظر انتقال به جای دیگری بود، در رختخواب مرده پیدا کردند و تا موک، ادعا کرد که مرگ او بر اثر سکته قلبی بوده‌است. دولت کامبوج درخواست کرد که جسد را وارسی کرده و از دلیل اصلی مرگ او سر در بیاورد و چند روز بعد جسدش را در منطقه خمر سرخ سوزاندند و این در حالی بود که بسیاری گمان کردند که او را وادار به خودکشی یا مسموم کرده‌اند.

۱۷-۷- تاریخچه شرکت مخوف مونسانتو و ماده شیمیایی «ایجنت اورنج»



وبسایت شرکت مونسانتو

شرکت مونسانتو بزرگ‌ترین شرکت تولید کننده بذر (بویژه ذرت) و آفت‌کش‌های تراریخته است. تراریخته یعنی محصولاتی که به‌طور ژنتیکی اصلاح شده‌اند.

این شرکت در سال ۱۹۰۱ در میسوری توسط جان فرانسیس کو یینی (John Francis Queeny)، کارمند صنایع داروسازی تاسیس شد. او آغاز کار را با پول خود و سرمایه یک توزیع‌کننده نو شابه‌های گازدار شروع کرد. نام شرکت از نام خانوادگی همسر وی

گرفته شده است. پدرزن وی امانوئل مندز دو مونسانتو، سرمایه‌دار و صاحب یک شرکت شکر در پورتوریکو بود. اولین محصول مونسانتو شیرین‌کننده مصنوعی ساخارین بود که به کارخانه فروخته می‌شد.

۱۸-۷- ذرت تراریخته مونسانتو و پیدایش ابرآفت‌ها

ذرت‌های تراریخته ساخت مونسانتو با ژن BT تلفیق و حاوی پروتئین Cry3Bb1 شده‌اند. این پروتئین سبب می‌شود که آفات در صورت تغذیه از این نوع ذرت‌ها نابود شوند. این ذرت‌های مهندسی شده از سال ۲۰۰۳ وارد بازار شدند و قرار بود که انقلابی بوجود آورند که البته به کودتا بیشتر شبیه بود و امروز می‌توانیم آن را کودتایی شکست خورده بدانیم زیرا همان آفاتی که قرار بود توسط ذرت‌ها نابود شوند، توانسته‌اند خود را با این ذرت‌ها تطبیق، از آنها تغذیه و جمعیت‌های خود را با تکیه بر آنها بازسازی کرده و افزایش دهند که به معنی پیدایش نسل جدیدی از آفات مقاوم به سموم یا همان ابرآفات است. میزان بقای رشد آفات در مزارع ذرت تراریخته ۱۱ برابر شده که نسبت به سال قبل از آن (۲۰۰۹) ۸ برابر افزایش یافته است.

۱۹-۷- مونسانتو و بمب هسته‌ای

در دهه ۱۹۲۰، مونسانتو صنعت شیمیایی خود را گسترش داد. در طی جنگ جهانی دوم، مونسانتو در تحقیقات درباره اورانیوم در پروژه منهتن مشارکت داشت که منجر به بمب اتم شد. مونسانتو تا اواخر دهه ۸۰ میلادی در مسائل مرتبط به بمب اتم به دولت آمریکا کمک می‌کرد.

۲۰-۷- مونستانتو تولید کننده خطرناک ترین مواد شیمیایی جهان



در دهه ۴۰ مونسانتو به تولید کننده اصلی فیبرهای مصنوعی و پلاستیک مانند پلی استرین تبدیل شد که در میان مواد شیمیایی پنجمین ماده‌ای است که خطرناک ترین ضایعات را تولید می‌کند.

مونسانتو در دهه ۱۹۳۰ با تولید سردکننده و روان کننده‌های صنعتی مقاوم در برابر گرما شروع به فعالیتی جدید کرد. این ترکیبات در زنجیره غذایی آبی مؤثرتر از خاکی است، لذا بیشترین غلظت این

ترکیبات در محیط‌های طبیعی، در پستانداران دریایی و شکاری، سمور دریایی، پرندگان ماهی‌خوار و ماهیان شکارچی گزارش شده است. آزمایش‌های مختلف برای نشان دادن اثرات PCBS روی گونه‌های مختلف نشان داد که این ترکیبات می‌توانند روی سیستم ایمنی، تولید مثل، عصبی و نیز میزان ترشح غدد درون ریز بدن این حیوانات تأثیر منفی بگذارد، ضمن این که این مواد سبب بروز انواع سرطان‌ها در این حیوانات می‌شوند. اثرات این ترکیبات در انسان شامل بروز انواع سرطان‌های صفرا، کبد و مغز در افرادی است که در معرض این ماده شیمیایی قرار دارند. در پرو سه شیر دهی بخش عمده‌ای از ترکیبات PCBS از بدن مادران دفع می‌شود. مادران شیرده ماهانه حدود ۸،۰ میلی گرم PCBS از طریق شیر از بدن دفع می‌کنند که این مقدار ۳ درصد کل PCBS بدن است. در نوزادانی که مادران آن‌ها در زمان بارداری در معرض آلودگی به PCBS قرار گرفتند علائمی نظیر، هیپرپلازی لثه، مخاطی شدن پوست، آسیب استخوان‌ها و تولد زودرس مشاهده شد، ضمن این که رشد کند مغزی و تغییرات رفتاری نوزادان تازه متولد شده از مادرانی که شیر آنها محتوی ترکیبات PCBS بود از دیگر عوارض این ترکیبات است. پی‌سی‌بی‌ها به مدت ۴ دهه زمین را آلوده می‌کردند تا اینکه بعد از این که بیماری‌ها و سرطان‌های زیادی را در جهان تولید کردند در سال ۱۹۹۷ ممنوع شدند. پی‌سی‌بی‌ها نسبت به فساد بیولوژیکی طبیعی مقاوم هستند و در بافت چربی از طریق زنجیره غذایی در سطح زیادی در بدن جمع می‌شود.

معاون رییس مونستانتو در سال ۱۹۹۸ خطاب به کارمندان جدید خود گفت:

چیزی که برای ما اهمیت دارد پول در آوردن است.

تمام صحبت‌های مونستانتو درباره معجزات زیست‌شناسی و انسانی محصولات تراریخته بلوفی بیش نیست.

کاهش آلودگی ضد عفونی کننده‌ها، پایان گرسنگی، پلاستیک‌های تجزیه پذیر، ذرت‌های حاوی آنتی‌بادی‌های ضد سرطان، هیچ کدام از راه‌حل‌های اصلاح ژنتیکی تحقق پیدا نکرد.

اسناد داخلی مونسانتو نشان میدهد که مسئولان این شرکت از خطرات پی‌بی‌سی‌ها آگاهی داشتند.

به گزارش روزنامه واشنگتن پست، مونسانتو به مدت ۴۰ سال سردکننده‌های صنعتی را با پی‌بی‌سی‌ها در کارخانه‌های محلی تولید می‌کرد و روزانه ضایعات سمی خود را به رودخانه آنینستون آمریکا و میلیون‌ها تن پی‌بی‌سی را در آشغال‌دانی‌های روباز خالی می‌کرد.

آقای کن کوک عضو کارگروه محیط زیست آمریکا می‌گوید براساس اسناد مونسانتو این شرکت واقعیت را از همان دقیقه اول همه چیز را می‌دانست.



عامل نارنجی و جنایات فاجعه‌بار مونسانتو در جنگ ویتنام و کامبوج

ترکیب T-۲،۴،۵ و D-۲،۴ ابتدا توسط شرکت مونسانتو تولید که از آن برای تولید عامل نارنجی استفاده می‌شد.

T-۲،۴،۵، علف‌کش قدرتمندی که دیوکسین بسیار سمی دارد. این محصول، پایه عامل نارنجی بود که بیشتر محصولات جنوب، جنگل و مردم ویتنام و حتی سربازان آمریکایی را در طی جنگ ویتنام مسموم کرد.



هوایمهای آمریکایی در حال پراکندن عامل نارنجی در جنگل‌های ویتنام

عامل نارنجی نوعی جنگ‌افزار شیمیایی است که ارتش آمریکا اولین بار در جنگ ویتنام از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۱ و بعد در کامبوج برای از بین بردن جنگل‌های پناهگاه ویت کنگ به کار برد. این ماده علاوه بر از بین بردن جنگل‌های انبوه استوایی بر مردم نیز آثار مرگبار فراوانی به جا گذاشت که در نسل‌های بعدی مردم مناطق سمپاشی شده دیده می‌شود.

تخمین زده می شود حدود ۴۰۰ هزار نفر به خاطر تماس با عامل نارنجی کشته یا فلج شدند و ۵۰۰ هزار کودک ناقص الخلقه به دنیا آمدند. تخمین زده است که حدود ۱ میلیون نفر به خاطر عامل نارنجی یا معلول شده اند و یا با مشکلات سلامتی دست و پنجه نرم می کنند.



تاثیر عامل نارنجی بر روی کودکان تازه متولد شده

در میان سال های یادشده، ارتش آمریکا نزدیک به ۷۵'۷۰۰'۰۰۰ لیتر علف کش شیمیایی و برگ زدا بر روی جنگل های ویتنام، شرق لائوس و بخش هایی از کامبوج فروریخت تا با نابودی این جنگل ها از پناه گرفتن ویت کنگ ها در آن که از آن نقاط به نیروهای آمریکایی حمله می کردند جلوگیری کند. هدف های دیگر برگ زدایی، این بود تا مناطق روستایی این بخش از ویتنام را تضعیف کند تا روستاییان که پشتیبان های اصلی چریک های چپگرای ویتنام به شمار می آمدند از منطقه گریخته و به شهرهای زیر کنترل ایالات متحده مهاجرت کنند و چریک ها با مشکل تغذیه و تدارکات روبه رو شوند.

بخشی از کودکان مناطق سم پاشی شده، پنجاه سال پس از این سم پاشی ها همچنان با مشکلات متعدد سلامتی زاده می شوند یا در سنین بالاتر به این مشکلات دچار می شوند. در دهه ۱۹۷۰ در شیر مادران جنوب ویتنام و در خون سربازان آمریکایی که در ویتنام بوده اند در صدهایی بالایی از دیوکسین مشاهده شد.



اختصاص بودجه ۱۱ میلیارد دلاری در آمریکا برای درمان سربازان سابق ارتش این کشور که به "عامل نارنجی" آلوده شده اند.

اکنون حل و فصل مشکلات میان آمریکا و ویتنام در دست بررسی است. گروهی از شهروندان ویتنامی زبان در آمریکا از تقسیم مبلغی ۳۰۰ میلیون دلاری در طول ۱۰ سال (یا به شکل ۳۰ میلیون دلار در هر سال) میان قربانیان در ویتنام حمایت می کنند؛ این در حالی است که در بودجه سال ۲۰۱۰ بیش از ۱۱ میلیارد دلار به درمان سربازان آمریکایی اختصاص یافت که به "عامل نارنجی"

آلوده شده‌اند. تعداد این سربازان حدود ۲۰۰ هزار نفر است؛ از سوی دیگر تعداد قربانیان ویتنامی به چندین میلیون می‌رسد و این افراد همچنان محکوم به زندگی در محل‌های آلوده به این عامل شیمیایی هستند. تخصیص بودجه تنها برای کمک کردن به قربانیان ویتنامی کافی نیست؛ بلکه باید منطقه نیز از وجود "عامل نارنجی" پاک‌سازی شود. البته تا به امروز روشی برای زدودن این عامل شیمیایی از منطقه‌ای در سطح یک کشور وجود ندارد.

بعد از اینکه ۲،۴،۵-T ممنوع شد و سربازان و مردم ویتنام اقدامی قانونی علیه مسمومیت دیوکسین انجام دادند، این شرکت مدارک علمی تقلبی به مقامات دولتی آمریکا ارائه داد و به دروغ ادعا کرد که دیوکسین سرطان‌زا نیست.

اقدامات عملی علیه مونسانتو با نام تسخیر مونسانتو در سراسر جهان آغاز شده است و تنها ۴۵ اعتراض در آمریکا وجود داشت.

بسیاری در آلمان؛ کانادا؛ هند، پاراگوئه، فیلیپین، لهستان، آرژانتین، استرالیا، اسپانیا، روسیه، پرو و ژاپن وجود داشته است.

در ۵ سپتامبر ۲۰۰۷ فعالین گرین‌پیس در پی کاشت غیرقانونی سویای (Glycine) تغییر ژنتیک داده شده (GM) در جزیره "برالیا" رومانی تظاهراتی را برپا کردند. در این تظاهرات آرام و صلح آمیز، فعالین گرین‌پیس از سراسر اروپا شرکت داشتند.



۲۱-۷- دادگاه‌ها

مونسانتو، در سال ۱۹۸۷ محکوم به پرداخت ۱۸۰ میلیون دلار به سربازانی آمریکایی شد که در معرض عامل نارنجی قرار گرفته بودند.

در سال ۱۹۹۱، این شرکت خاطر تلاش برای مخفی کردن تخلیه آب مصرفی آلوده در آب‌های عمومی، ۱،۲ میلیون دلار جریمه شد.

در سال ۱۹۹۵ به خاطر فاضلاب آلوده خطرناک ۴۱،۱ میلیون دلار جریمه شد.

جزیره برالیا در رومانی، جزیره‌ای با کاربری کاملاً کشاورزی در رودخانه دانوب است که تحت قرنطینه شدید می‌باشد. اما در حال حاضر این رودخانه بر اثر فعالیت شرکت مونسانتو که سویای تراریخته را کشت می‌کند با آلودگی زیست‌محیطی شدیدی روبرو است.

تمام وسائل نقلیه که جزیره را ترک کرده بودند، برای جلوگیری از آلودگی بیشتر ضد عفونی شدند. کشت سویا تراریخته GM در کشورهای عضو اتحادیه اروپا مانند رومانی غیر قانونی است. گرین پیس از دولت رومانی و کمیسیون اروپا خواسته است فوراً کشت این محصول را متوقف کنند. بنا بر گفته گابریل پاوم از گرین پیس رومانی، ما باید از آلودگی بقیه بخش‌های رومانی از این آلودگی، که خطرات بزرگی برای محیط زیست، تنوع زیستی و سلامت انسانها در پی دارد، جلوگیری کنیم، مردم رومانی مخالف محصولات تراریخته هستند و معتقدند دولت باید فوراً این محصولات را از بین برده و مانع از ورود آن به زنجیره غذایی مردم شود.

همزمان با این تظاهرات، اعتراض‌های دیگری نیز در فرانسه علیه مکان آلوده دیگری انجام شده است. ذرت‌های تراریخته که با عنوان MON810 شناخته شده هستند محصول دیگری هستند که توسط شرکت مونسانتو به بازار مصرف ارائه شده. اما کشاورزان و دولت هیچگونه اطلاع رسانی در این زمینه به مردم ارائه نداده‌اند.

۲۲-۷- "خمرهای سرخ" که بودند و چه کردند؟

در مدت چهار سال حکومت این گروه بر کامبوج دو میلیون نفر در "کشتزارهای مرگ" این حکومت کشته شدند. سرویس بین الملل پس از گذشت بیش از چهار دهه از پایان حکومت خمرهای سرخ در کامبوج، دو تن از مقامات ارشد این گروه از سوی یک دادگاه مورد حمایت سازمان ملل به اتهام نسل‌کشی مجرم شناخته شدند. به گزارش روزنامه بریتانیایی "میرر"؛ در روزهای اخیر، دادگاه ویژه کامبوج "خیو سامفان" رییس جمهوری سابق جمهوری دموکراتیک کامبوج و "نون چه آ" مشهور به برادر شماره دو مشاور "پل پوت" ایدئولوگ خمرهای سرخ را به اتهام نسل‌زدایی مسلمانان چام و کشتار در ویتنام و جنایت علیه بشریت به حبس ابد محکوم کرد. اینک روزنامه بریتانیایی "میرر" در گزارشی به روایت "جان پیلگر" گزارشگر و خبرنگار معروف پرداخته که چهل سال پیش شاهد آثار نسل‌زدایی صورت گرفته توسط خمرهای سرخ بود که بر اثر آن بیش از دو میلیون انسان جان خود را از دست دادند. گزارش‌های منتشر شده توسط پیلگر و عکاس همکارش اریک پایپر به قدری در سال ۱۹۷۹ میلادی تکان‌دهنده بود که توجه افکار عمومی بین‌المللی را به خود جلب کرد.



عکس‌هایی از جنگ ویتنام ۱

بخش‌هایی از این گزارش را پس از چهار دهه بازنشر کرده است:

"یک فاجعه انسانی باورنکردنی در کامبوج روی داده است؛ کشوری که به ظاهر سال‌ها صلح در آنجا برقرار بوده و در فضایی ملایم در جنوب شرقی آسیا واقع شده است. به احتمال زیاد بیش از دو میلیون نفر؛ یعنی یک سوم جمعیت کامبوج توسط رژیم متعصب کشته شده‌اند. هدف این رژیم از پیش اعلام شده بود: نابود ساختن هر فرد و هر چیزی مرتبط با دنیای مدرن و بازگرداندن یک ملت و یک کشور به "سال صفر". هدف خمرهای سرخ آغاز عصر تازه‌ای است بدون خانواده و احساسات، بدون ماشین‌آلات، مدرسه، کتاب، دارو و موسیقی. آثار و نشانه‌های یافت شده ی قتل فراوان هستند. مجسمه‌های بدست آمده از گورهای دسته‌جمعی در نزدیکی "آنگ کور وات" توسط روستائیان آن منطقه که اقوام شان را از دست داده‌اند یافت شده است. برای قریب به چهار سال حکومت خمرهای سرخ هیچ گونه ارتباطی از خارج با مردم داخل کامبوج وجود نداشته و مرزهای آن کشور کاملاً بسته شده بودند. حتی حیوانات هم وجود نداشتند. شهرها و روستاهای نابود شده خالی از سکنه هستند. خودروهای واژگون شده و دوچرخه‌ها را در سویی می‌بینیم. آنچه در اینجا

می بینیم بی مانند است. حتی شیطانی چون هیتلر نیز کل جمعیت یک کشور را به بردگی نکشاند. از دید خمرهای سرخ همگان باید کشته می شدند چرا که در معرض "فساد قرن بیستم و یکمی" قرار گرفته بودند. حتی استالین هم که جوخه های ترور را به راه انداخته بود؛ تمام کتاب ها، تمام هنرها، تمام آموزش ها و تمام موسیقی ها را ممنوع نکرد و دست به انهدام بنیان تمام خانواده ها نزد خمرهای سرخ علاوه بر عشق و شادی با ما شین ها هم سرد شمنی دارند. همه این جنایات در کامبوج روی داده است."

او در ادامه می نویسد:

"پس از ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ میلادی و به قدرت رسیدن خمرهای سرخ هر کسی که در شهر زندگی کرده بود حکم مرگ در موردش اجرا می شد. خمرهای سرخ معتقد به نابودی شهرها و انتقال جمعیت به روستاها بودند. هر فردی که دارای تحصیلات و مهارت های مدرن بود اگر هویت واقعی اش آشکار می شد کشته می شد؛ از جمله پزشکان، معلمان، تکنسین ها، کارگران ماهر و حتی دانش آموزان نیز کشته شدند.

اما علاوه بر خمرهای سرخ که مجری احکام اعدام بودند چه کسی و وضعیت را به اینجا کشاند؟ در بهار سال ۱۹۷۰ میلادی جنگ مخفی سازماندهی شده ای توسط نیکسون، رئیس جمهوری وقت آمریکا و هنری کیسینجر آغاز شد؛ جنگی که نقض قانون اساسی آمریکا و مغایر با تصمیم کنگره بود. خلبانان آمریکایی قول دادند که این جنگ مخفیانه باقی بماند. به مدت سه سال، مردم آمریکا هیچ چیزی درباره آن نمی دانستند. تا سال ۱۹۷۳ میلادی که بمب عظیمی تقریباً مشابه هیروشیما بر سر کامبوج بی طرف مانده ریخته شد. هدف نیکسون این بود که به کمونیست های ویتنامی نشان دهد که می تواند سر سخت باشد. هدف نظامی این حملات تخریب پایگاه ویت کنگ های کمونیست در کامبوج بود. در جریان این حمله توازن ظریف موجود میان سلطنت طلبان، جمهوری خواهان و کمونیست ها به هم خورد و شاهزاده سیهانوک از مقام اش کناره گیری کرد.

ارتش آمریکا از نوعی عامل شیمیایی معروف به «ایجنت اورنج» در جنوب ویتنام و کامبوج و بویژه در جنگل های مناطق مرتفع (نزدیک مرز ویتنام با کامبوج) که به صورت کمینگاه ویت کنگ درآمده بود استفاده کرد. با این که از زمان به کارگیری این سلاح شیمیایی چهار دهه و از پایان جنگ ویتنام ۳۳ سال می گذرد، این مواد همچنان در ویتنام و کامبوج قربانی می گیرد. عکس هایی که از نسل تازه قربانیان آن مواد در جنوب ویتنام و کامبوج گرفته شده است در آوریل ۲۰۰۸ در یک رسانه آمریکایی انتشار یافته بود که ادغام شده اند. تصاویر نشان می دهند که عامل شیمیایی مورد بحث روی استخوان های نسل دوم و سوم ساکنان محل تاثیر سوء داشته است. اصطلاح «ایجنت اورنج» به این لحاظ رایج شده است که این مواد در شبکه های نارنجی رنگ از آمریکا به ویتنام حمل شده بود.

در آن زمان ارتش قدرت را در دست گرفت. با این حال، در جنگل ها یک گروه کوچک متعصب به نام خمرهای سرخ با تاثیرپذیری از انقلاب فرهنگی چین خواستار در دست گیری قدرت بود. آنان

سال ۱۹۷۵ را سال صفر اعلام کردند که از دیدشان آغاز پایان جهان مدرن بود. هدف ایدئولوژیک انقلابیون کامبوجی بازسازی یک جامعه ناب و خالص روستایی و بدون طبقه بود چیزی مشابه امپراتوری خمر در قرن نهم تا دوازدهم میلادی در جنوب شرقی آسیا بود. این گروه تنها ده درصد از جامعه کامبوج را تشکیل می‌داد. در نتیجه، برای حکومت بر جامعه مجبور بود افراد جامعه را یا به بردگی درآورد و یا آنقدر آنان را بکشد که جمعیت به نصف کاهش یابد. این گروه با انجام اقدامی شبیه کودتا در ساعت ۷:۳۰ صبح روز ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ میلادی وارد پایتخت شد و ظرف مدت یک ساعت دستور تخلیه شهر را صادر کرد. بیمارستان‌ها تخلیه می‌شدند و پزشکان مجبور بودند وسط عمل جراحی کارشان را متوقف کنند و بیماران در حال مرگ در خیابان‌ها با تخت‌هایشان رها شد. یکی از معلمان سابق می‌گوید خمرهای سرخ اسلحه را پشت سرش گذاشتند و بچه‌ها گریه می‌کردند. او می‌گوید اکثر بچه‌ها پیاده از شهر خارج می‌شدند و به دلیل آواره‌شدن از خستگی و گرسنگی جان باختند. در عکس‌ها دیده می‌شود که به دلیل بی‌ارزش شدن پول کامبوج خانواده آن را می‌سوزاندند تا کودکان را گرم کنند. همچنین کودکی در حال راهنمایی کردن مرد نابینایی است که توسط خمرهای سرخ چشمانش درآورده شدند."



تیول اسلنگ (Toul Sleng) - موزه‌ی نسل‌کشی اس-۲۱ در پنوم‌پن - مهم‌ترین زندان سیاسی کامبوج بود و دشمنان آنگ کار در آنجا زندانی می‌شدند. همان‌طور که پارانیوی پول پات و فرماندهان ارشد شدیدتر می‌شد، تعداد کامبوجی‌های بازداشت شده در اس-۲۱ هم افزایش می‌یافت. زندانی‌ها با وارد شدن به این زندان یا در حد مرگ شکنجه می‌شدند و یا اینکه آن‌ها را برای «آموزش مجدد» - اعدام - به چئونگ‌اک می‌فرستادند. حدود ۱۲،۲۷۳ نفر در اس-۲۱ زندانی بودند که تنها ۷ نفر از آن‌ها نجات پیدا کرده‌اند.



کسانی به چئونگ اک فرستاده می شدند، سفری ۱۷ کیلومتری را پشت کامیون ها طی می کردند. وقتی که با چشم های بسته به آنجا می رسیدند، سربازان برای جلوگیری از به هدر رفتن گلوله با بیل به سرشان می کوبیدند و آنها را به درون گودال هایی که پر از هزاران جسد بود، پرتاب می کردند. حدود 17000 مرد، زن و کودک در این محل اعدام شدند.

در سال ۱۹۸۰، بقایای تقریباً ۹۰۰۰ نفر از گورهای دسته جمعی که قبلاً محل باغ های میوه بود، بیرون کشیده شد. تعداد زیادی از جمجمه هایی که در این گورها یافت شدند، در گنبد یادبودی که در سال ۱۹۸۸ ساخته شد قرار گرفته اند و بخش مرکزی این بنای یادبود را تشکیل می دهد. این بنا یادآور گذشته تلخ کامبوج است و اینکه جان آن انسان هایی که از دست رفته است، هرگز فراموش نخواهد شد.



هر چند که این باغ با تمامی مکان های دیگر در کامبوج تفاوت دارد؛ این مکان میدان کشتار خمرهای قرمز بود و در هر قدم از آن نشانه های وحشتناکی به چشم می خورد که بازدید کنندگان چئونگ اک را از خواب غفلت بیدار می کند. از مجموع ۱۲۹ گور دسته جمعی، ۴۳ تای آنها دست نخورده باقی مانده اند. استخوان ها، دندان ها و تکه لباس های خونینی که در این مکان پیدا شده است را در محفظه های شیشه ای نگهداری می کنند تا بازدید کنندگان آنها را ببینند.

در سرتا سر این مکان راهنماهایی صوتی وجود دارد که داستان‌های نجات یافتگان، محافظین و جلّادها را برای بازدیدکنندگان پخش می‌کنند. هرچند که دیدار از میدان‌های کُشتار آشفته‌کننده، احساسات برانگیز و تخلیه‌کننده است، باعث خواهد شد نسبت به بخش کوچکی از خشونت‌ها و ظلم‌هایی که تحت حکومت این رژیم نسل‌کُش در این کشور اتفاق افتاده است، بینش عمیق‌تری به دست بیاوریم.



در زمینه‌ی بین‌المللی بر سر این موضوع مناقشه وجود دارد که آیا سودآوری از گردشگری سیاه و چنین نوع مکان‌هایی علارغم یادآوری گذشته و یادگیری از آن - اثر آموزشی دارد یا فقط برای بهره‌برداری است.

به هر جهت، بازدیدکنندگان باید احترام این مکان را حفظ کنند و به یاد داشته باشند که در کجا حضور دارند. بازدیدکنندگان باید لباس مناسب به تن کنند و در مقابل مجسمه‌ها و استخوان‌های دهشت‌بار سلفی‌های نامحترمانه نگیرند و در حین بازدید از این مکان سیگار نکشند، غذا نخورند و نوشیدنی‌های الکلی مصرف نکنند.

۲۳-۷- محاکمه اعضای خمر سرخ

دبیر کل سازمان ملل متحد پس از سال‌ها تاخیر و بحث‌های این سازمان در این زمینه، گفت اکنون کشورهای عضو، تامین پول کافی برای تشکیل دادگاه محاکمه تا ۱۰ تن از رهبران سابق خمرهای سرخ را متعهد شده‌اند. وی از دولت کامبوج خواسته است هر چه سریع‌تر وارد عمل شود زیرا رهبران خمرهای سرخ اکنون همگی مسن هستند.

دو تن از مقامات ارشد حکومت خمرهای سرخ در کامبوج به خاطر اقداماتشان در زمانی که در قدرت بودند مجرم شناخته و محکوم شده‌اند.

خبرنگار بی‌بی‌سی در امور آسیایمی‌گوید بسیاری فکرمی‌کردند که چنین موقعیتی هرگز فراهم نخواهد شد.

روز جمعه ۱۶ نوامبر قضات شعبه فوق‌العاده دادگاه کیفری کامبوج مسئول رسیدگی به جرایم مقامات حکومت خمرهای سرخ، خیمو سامفان، ۸۷ ساله و نوآن چی، ۹۲ ساله، از مقامات ارشد

خمرهای سرخ را در ارتباط با نسل کشی مجرم شناخت و هر دو را به حبس ابد محکوم کرد. این حکم نزدیک به چهل سال پس از سقوط حکومت خمرهای سرخ صادر شده است. هر دو نفر در سال ۲۰۱۴ به اتهام خشونت علیه مردم کامبوج و اخراج اجباری ساکنان پنوم پنه، پایتخت، به حبس ابد محکوم شده بودند اما این نخستین حکم علیه رهبران خمرهای سرخ به جرم نسل کشی است. اتهام دیگری که این پرونده به آن پرداخت، تخلیه اجباری پایتخت بود که در ماه آوریل سال ۱۹۷۵ صورت گرفت.

خیو سامفان و نوآن چی از مقامات ارشد حکومت خمرهای سرخ بودند. رهبری این حکومت را پول پوت، با عنوان "برادر شماره یک" در دست داشت و خیو سامفان به عنوان معاون او، "برادر شماره دو" خوانده می شد.



دادگاه نوآن چی را مسئول اصلی کشتار مسلمانان دانست

قضات دادگاه در رای خود مشخصاً نوآن چی را مسئول قتل اقلیت ویتنامی تبار و مسلمانان چام دانستند اما گفتند که مشارکت سامفان فقط در سرکوب ویتنامی تباران به اثبات رسیده است. دادخواست علیه هر دو نفر حاوی موارد متعدد خشونت و سرکوب نیز بود. در آخرین جلسه دادگاه، صدها تن از مردم از جمله گروهی از مسلمانان و راهبان بودایی حضور داشتند و شاهد اعلام رای قضات بودند.

پرونده مطرح شده در دادگاه به دوره چهار ساله حکومت خمرهای سرخ بین سال های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ ارتباط دارد که با ارتکاب موارد متعدد جنایت علیه بشریت همراه بود.



"برادر" پل پوت در مصاحبه ای که کوتاه مدتی پیش از مرگ او صورت گرفت
او رهبری یک نظام ایدئولوژیک و سرکوبگر را در دست داشت

پل پوت در سال ۱۹۹۸ در ناحیه‌ای که هنوز در دست نیروهای وفادار به خمرهای سرخ بود در گذشت. کوتاه مدتی پیش از مرگ، گزارش شده بود که او آمادگی خود را برای محاکمه توسط یک دادگاه بین‌المللی اعلام داشته است.

محاکمه مسئولان حکومت خمرهای سرخ از لحاظ حقوق بین‌الملل و توجه جهانی به موارد نقض حقوق بشر توسط دولت‌ها اهمیت فراوان دارد. این محاکمه نشان داد که جرایم مسئولان حکومتی و افراد قدرتمند در یک کشور علیه مردم خود بدون مجازات نخواهد ماند و جامعه بین‌المللی حتی پس از گذشت زمانی طولانی، پیگیر اینگونه تخلفات خواهد بود.

خمرهای سرخ از تعبیری افراطی از مائوئیسم پیروی می‌کردند که بر رهبری طبقه دهقانی و تبعیت از شیوه زندگی روستایی تاکید داشت. این گروه به خصوص با طبقه متوسط و روشنفکران دارای افکار و گرایش‌های غربی خصومت می‌ورزید. هدف آنان ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه متشکل از زحمتکشان بود و برای این منظور، حذف خشونت‌آمیز هرگونه تمایز و تفاوتی، چه نژادی، چه دینی و چه اقتصادی و اجتماعی را مجاز می‌دانستند. رهبران خمرهای سرخ اصرار داشتند که پیروان آنان یکدیگر را "برادر" خطاب کنند.

رسیدگی به جرایم رهبران و مقامات خمرهای سرخ برعهده یک "دادگاه ترکیبی" متشکل از قضات و حقوقدانان بین‌المللی و کامبوجی است و مشترکاً توسط سازمان ملل و قوه قضاییه کامبوج ایجاد شده است.



پل پوت، رهبر حکومت خمرهای سرخ، هنگام راهپیمایی پیشاپیش سپاه دهقانی مدافع حکومت

۸- کلمبیا



کلمبیا در سال ۱۹۹۷ «دیاگو موریلو-بجارانو» و همدستانش پس از دخالت نظامی آمریکا برای سرنگونی «پابلو اسکوبر» بر روی کار آمد. اگر چه بهانه آمریکا برای دخالت نظامی علیه اسکوبر مبارزه علیه مواد مخدر بود اما در عوض این کشور از گروهی در کلمبیا حمایت کرد که طی ده سال بعد مسئول ۷۵٪ از قتل‌های وحشیانه مردم کلمبیا بود.

۸-۱- مقدمه

کلمبیا با نام رسمی جمهوری کلمبیا شمال غربی ترین کشور آمریکای جنوبی است. کلمبیا در جنوب با ونزوئلا، برزیل، اکوادور و پرو، در شمال از طریق دریای کارائیب با اقیانوس اطلس و از غرب با پاناما و اقیانوس آرام هم‌مرز است.

کلمبیا چهارمین کشور بزرگ آمریکای جنوبی با مساحت ۱ میلیون و ۱۴۱ هزار کیلومتر مربع است. خاک سرزمین کلمبیا دارای شرایط فیزیکی متنوعی است و از قله‌های بلند و برفی آند تا دشت‌های گرم و مرطوب حوزه رود آمازون را شامل می‌شود. این کشور بعد از برزیل دارای بیشترین جمعیت در بین کشورهای آمریکای جنوبی است. پراکندگی جمعیتی کلمبیا یکسان نیست. اغلب مردم این کشور در یک سوم کوهستانی کشور یعنی جایی که بوگوتا پایتخت کلمبیا و سایر شهرهای بزرگ آن قرار دارند زندگی می‌کنند. از آنجا که این ناحیه ی غربی کشور دارای آب و هوای مناسب و خاک غنی است، فعالیت‌های کشاورزی نیز اغلب در این ناحیه است.

از مشکلات حاضر کلمبیا شورش‌های کوچک، درگیری‌های مسلحانه با حضور گروه‌های شورشی و چریکی، جنگجویان شبه نظامی و قاچاقچیان مواد مخدر که حدود سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶، یعنی زمانی که گروه‌های فارک و پس از آن ELN شکل گرفته و فعالیت چریکی خود را علیه دولت کلمبیا آغاز کردند، را می‌توان نام برد. در صورت تأیید همه‌پرسی صلح بین دولت کلمبیا و فارک، امیدها برای پایان جنگ طولانی بین این دو پس از حدود نیم قرن به واقعیت تبدیل خواهد شد.

پرچم کلمبیا

پرچم فعلی کلمبیا زرد، آبی و قرمز است. این پرچم برای اولین بار توسط فرانسیسکو دمیراندا در هائیتی طراحی شد، زمانی که سیمون بولیوار در حال آماده شدن برای دستیابی به استقلال جمهوری بزرگ کلمبیا بود. زرد نشان دهنده ی غنای طلای کلمبیا است. آبی در واقع نشان دهنده ی دو اقیانوسی هستند که در شمال و غرب کلمبیا قرار دارند. قرمز بیانگر خون سربازانی است که برای استقلال کلمبیا جنگیده و کشته شده‌اند و همچنین نشان دهنده ی خون مسیح و اعتقادات مسیحی کلمبیایی‌هاست.

ریشه‌شناسی کلمبیا

کلمه ی «کلمبیا» از نام کریستف کلمب گرفته شده که فرانسیسکو میراندای انقلابی از آن برای اشاره به دنیای جدید، خصوصاً به قلمروی آمریکایی و مستعمرات اسپانیایی و پرتغالی استفاده کرد. این نام

سپس توسط جمهوری بزرگ کلمبیا که بوسیلهی اتحادیهی ونزوئلا، گرانادای نو و اکوادور تشکیل شده بود بکار رفت. در سال ۱۸۳۰، زمانی که کلمبیا و اکوادور جدا شدند، ناحیهی کاندینامارکا خود کشوری مستقل به نام گرانادای نو شد. در سال ۱۸۶۳ گرانادای نو رسماً نام خود را به ایالات متحده کلمبیا تغییر داد و در سال ۱۸۸۶ نام کنونی را برگزید یعنی: جمهوری کلمبیا.

جمعیت

کلمبیا با ۴۳/۶ میلیون جمعیت در سال ۲۰۰۶ سومین کشور پرجمعیت در آمریکای لاتین بعد از برزیل و مکزیک است. در اواسط قرن بیستم مهاجرت از مناطق روستایی به شهرها بسیار زیاد بود اما بعد از آن این روند کاهش یافته است. کلمبیا دارای جمعیت متنوعی است که نشاندهندهی تاریخ غنی این کشور و مردمانی است که از گذشته‌های دور در این ناحیه زندگی می‌کردند. آمیخته‌ای از گروه‌های اصلی مختلف اساس جمعیتی فعلی کلمبیا را تشکیل می‌دهند: مهاجران اروپایی، بومی‌ها، بردگان آفریقایی، آسیایی‌ها، اهالی خاورمیانه و سایر مهاجران اخیر.

بسیاری از جمعیت بومی به جمعیت دورگه تبدیل شدند، اما ۷۰۰ هزار بومی باقی‌ماندهی فعلی از بیش از ۸۵ فرهنگ مختلف هستند. مهاجران اروپایی عمدتاً از مستعمره‌نشینان اسپانیایی بودند، اما گروه اندکی هم از هلند، آلمان، فرانسه، سویس، بلژیک و تعداد کمتری از لهستان، لیتوانی، انگلیس و کرواسی بودند که در زمان جنگ جهانی دوم و جنگ سرد مهاجرت کرده بودند. به‌طور مثال شهردار سابق بوگوتا آنتاناس موکاس فرزند مهاجران لیتوانی بود. آفریقایی‌ها در قرن ۱۶ به عنوان برده به کلمبیا خصوصاً نواحی پست ساحلی این کشور آورده شدند و این انتقال تا قرن ۱۹ همچنان ادامه داشت. پس از پایان این قضیه، یک ایدئولوژی ملی مستیزاجا مشوق آمیزش بومی‌ها، اروپایی‌ها و جوامع سرخ پوست برای تشکیل هویت قومی دورگه شد.

سایر مهاجران از آسیا، خاورمیانه خصوصاً لبنان، اردن، سوریه، چین، ژاپن و کره می‌باشند. اکثر جمعیت کلمبیا (۸۷٪) کاتولیک هستند. حدود ۹٪ پروتستان هستند. ۳٪ جمعیت خود را بی‌دین عنوان کرده‌اند. ۱٪ به آیین بومی معتقد هستند. کمتر از ۱٪ هم بودایی، مسلمان و معتقد به مورمن هستند.

تاریخ

در حدود ۱۰۰۰۰ سال قبل از میلاد، جوامع شکارچی در بوگوتای امروزی (در «ال آبرو و» تیکوئنداماً) با یکدیگر تجارت کرده و همچنین روابطی با فرهنگ‌های موجود در دره‌ی رودخانه‌ی مگدالنا داشتند. در اولین هزاره‌ی قبل از میلاد، گروه‌های سرخ‌پوست سیستم سیاسی کاسیکازگوها را ایجاد کرده که در آن در رأس هرم قدرت کاسیکها قرار داشتند. در داخل کلمبیا دو فرهنگ با سیستم بسیار پیچیده‌ی کاسیکازگو تایروناها در اقیانوس اطلس و میوسکاها در ارتفاعات اطراف بوگوتا بودند که

هر دو از لحاظ زبانی از خانوادگی زبانی چیبچا بودند. گفته می‌شود که میوسکاها بعد از اینکاها پیشرفته‌ترین نظام سیاسی را در آمریکای جنوبی داشته‌اند.

کاشفان و جستجوگران اسپانیایی در سال ۱۵۰۰ اولین جستجوها را در ناحیه‌ی ساحلی کارائیب توسط رد ریگو د باستیداس انجام دادند. کریستف کلمب در سال ۱۵۰۲ به سفر در حوالی کارائیب پرداخت. در ۱۵۰۸ واسکو نونز دی بلبوآ به فتح این منطقه از ناحیه‌ی اورابا پرداخت. در ۱۵۱۳، وی اولین اروپایی‌ای بود که اقیانوس آرام را کشف کرد و آن را Mar del Sur یا «دریای جنوب» نامید که در واقع راه اسپانیایی‌ها را به پرو و شیلی باز کرد. در ۱۵۲۵، اولین شهر اروپایی در قاره‌ی آمریکا ایجاد شد که «سنتا ماریا لا انتیگو دل دارین» نام داشت. امروزه در سازمان چوکو قرار دارد. عمده‌ی جمعیت این منطقه از صدها قبیله از چیبچان و «کاریب» بودند که امروزه به نام مردم کارائیبی شناخته می‌شوند که این افراد در واقع مورد حمله‌ی اسپانیایی‌ها قرار گرفتند و در نتیجه‌ی بیماری، استثمار و جنگ از لحاظ جمعیت‌شناسی کاهش شدیدی در جمعیت بومی منطقه ایجاد شد. در قرن ۱۶ اروپایی‌ها شروع به آوردن برده از آفریقا کردند.

از زمان آغاز دوره‌ی استثمار، شورش‌هایی بسیاری ضد اسپانیایی‌ها شکل گرفت که عمدتاً شکست خورده و توان تغییر اوضاع را نداشت. آخرین این شورش‌ها که خواستار استقلال کامل از اسپانیایی‌ها بود، بعد از استقلال سنت دومینگو در سال ۱۸۰۴ (که امروزه به هائیتی شناخته می‌شود) که باعث پشتیبانی از رهبران شورشی می‌شد در سال ۱۸۱۰ به وقوع پیوست: این شورش توسط سیمون بولیوار و فرانسیسکو دی سانتاندر با موفقیت انجام شد. سیمون بولیوار اولین رئیس‌جمهور کلمبیا و فرانسیسکو دی سانتاندر معاون رئیس‌جمهور شد و بعد از کناره‌گیری بولیوار، دی سانتاندر به عنوان دومین رئیس‌جمهور کلمبیا انتخاب شد. موفقیت کامل این شورش در سال ۱۸۱۹ اتفاق افتاد، زمانی که قلمروی سلطنتی گرانادای نو جمهوری کلمبیای بزرگ شد و این کشور در واقع متحد اکوادور و ونزوئلا بود. پانامای امروزی که تا سال ۱۹۰۳ بخشی از کلمبیا بود نیز عضو این اتحادیه بود.

تقسیمات سیاسی داخلی و ارضی باعث تجزیه‌ی ونزوئلا و کیتو (اکوادور امروزی) در سال ۱۸۳۰ شد. در این زمان «سازمان کاندینامارکا» نام «نیوا گراندا» را برگزید که این نام را تا سال ۱۸۵۶ همچنان داشت. در سال ۱۸۶۳، «ایالات متحده‌ی کلمبیا» ایجاد شد و این عنوان تا سال ۱۸۸۶ همچنان مورد استفاده بود تا اینکه این نام به جمهوری کلمبیا تغییر یافت. تقسیمات داخلی به همان صورت باقی ماند و برخی مواقع باعث بروز جنگ‌های داخلی خونین می‌شد که زمینه را برای تفکیک پاناما با حمایت ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۰۳ آماده کرد. بلافاصله بعد از آن کشور اندکی به ثبات سیاسی رسید، اما درگیری‌ای خونین در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ و اوایل ۱۹۵۰ که به La Violencia (وایلنس) مشهور بود اوضاع را ناآرام کرد. دلیل این درگیری افزایش تنش‌ها بین گروه‌های چریکی بود که به دلیل قتل جورج الیسر گایتان در ۹ آوریل ۱۹۴۸ برآشفته شده بودند، این درگیری که بعدها بوگوتازو نام گرفت باعث کشته شدن بیش از ۱۸۰ هزار کلمبیایی شد.

در سال ۱۹۹۱ یک قانون اساسی جدید جای قانون اساسی قبلی را که در سال ۱۸۸۶ تصویب شده بود گرفت که مجلس مؤسسان کلمبیا پیش‌نویس آن را تأیید کرد. این قانون اساسی دارای مفاد مهمی در ارتباط با موضوعات سیاسی، قومی، مردمی و حقوق جنسیتی بود که به تدریج به اجرا درآمد، با این وجود تضادها و موانع همچنان وجود داشتند.

در دهه‌های اخیر تأثیرات ناخوشایند قاچاق دارو، جنگ‌های چریکی و شورشها و گروه‌های ضدشورش غیرقانونی و FARC و همچنین گروه‌های شبه‌نظامی مانند the Autodefensas Unidas de Colombia AUC که درگیر نبردهای مسلح بسیار خونین می‌شوند از جمله مشکلات دولت بوده‌است. صنایع قدرتمند دارویی در کلمبیا با جذب مناسب ارز خارجی خصوصاً از آمریکا باعث تعادل تراز تجاری این کشور شده، اما از طرف دیگر سران دارویی باعث بی‌ثباتی دولت در دهه‌ی ۱۹۸۰ شده و آمریکا کشور همسایه پاناما را مورد حمله قرار داد. در سال ۱۹۸۹، تا مانوئل نوریگا را که ارتباطاتی با قاچاق دارو داشته برکنار کند. گروه‌های شورشی مختلف اغلب با آدم‌ربایی و قاچاق دارو هزینه‌های خود را تأمین می‌کنند و در مناطق دور و روستایی وسیع اقامت دارند و در برخی موارد مانع ارتباط بین نواحی مختلف می‌شوند. از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۹، تلاش‌ها برای برقراری مصالحه بین دولت و گروه‌های شورشی مختلف آغاز شده که یا با شکست مواجه شده یا تا حدودی توانسته جلوی این گروه‌ها را بگیرد. از جمله تلاش‌های اخیر در این زمینه در زمان ریاست جمهوری آندرس پاسترانا آرانگو بود که به مذاکره با FARC در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ پرداخت.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، رئیس‌جمهور آندرس پاسترانا ترفندی ابتکاری به نام طرح کلمبیا را اجرا کرد که دو هدف آن اتمام نبردهای مسلح و اجرای روش‌های ضد مواد مخدر بود. عاملی که بیشترین تناقض را در این طرح داشت و هزینه‌های کمتری دربرمی‌گرفت، استراتژی ضد مخدر آن بود که شامل افزایش سم‌زنی هوایی برای از بین بردن گیاه کوکائین بود. بسیاری از بخش‌ها این فعالیت را مورد انتقاد قرار دادند که از آن جمله عنوان این مطلب بود که سم‌پاشی هوایی به سایر محصولات نیز صدمه می‌زند و بر سلامتی افرادی که در معرض این سموم ضد گیاه قرار دارند نیز آسیب وارد می‌کنند. منتقدین همچنین عنوان کردند که این طرح در واقع رویکردی نظامی به مشکلات دارد و ریشه در نابرابری‌های اجتماعی کشور دارد.

در زمان ریاست جمهوری آلوارو اوربیه که قول داده بود بر FARC و سایر گروه‌های تبهکار فشار نظامی وارد کند، برخی شاخص‌های امنیتی بهتر شدند و آمار آدم‌ربایی کاهش یافت (از ۳ هزار ۷۰۰ در سال ۲۰۰۰ به سطح یک هزار و ۴۴۱ در سال ۲۰۰۴ رسید) و همچنین آمار آدم‌کشی نیز بین ژوئیه ۲۰۰۲ تا می ۲۰۰۵ بیش از ۴۸٪ کاهش داشت. عنوان شده که این عوامل باعث بهبود وضعیت اقتصادی شده است.

تحلیل‌گران و منتقدان داخل کلمبیا بر این عقیده هستند که درجاتی از پیشرفت در زمینه‌های عنوان شده وجود داشته‌است، اما در مورد دلایل اصلی آن و صحت آن‌ها برخی مواقع اختلافاتی وجود دارد.

برخی مخالفین راهکارهای امنیتی دولت را مورد انتقاد قرار داده‌اند و عنوان کرده‌اند که این راهکارها برای حل مشکلات بزرگ کلمبیا کافی نیستند و در واقع محیطی مساعد را برای ادامه‌ی نقض حقوق بشر ایجاد کرده‌اند.

لازم است ذکر شود که کلمبیا از لحاظ توسعه‌ی خطوط هوایی خود اولین کشور در آمریکای جنوبی و دومین در سطح جهان است.

۲-۸- پیوستن به ناتو

رئیس‌جمهور کلمبیا، خوان مانوئل سانتوس (که به دلیل امضای توافق صلح با شورشیان فارک، برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل نیز شد) روز جمعه ۲۵ مه ۲۰۱۸ اعلام کرد، کلمبیا به سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) پیوسته‌است و با شروع هفته آینده یک شریک جهانی ناتو خواهد شد. وی طی سخنرانی تلویزیونی خود گفت:

«ما هفته آینده در بروکسل این اقدام را رسمی می‌کنیم و ورود کلمبیا به ناتو به صورت شریک جهانی خیلی مهم است و ما تنها کشور آمریکای لاتین هستیم که از چنین امکانی برخوردار می‌شویم.»

گردشگری

کلمبیا هر روز از سال یک فستیوال دارد. اغلب مشهورترین فستیوال‌ها در کلمبیا (مانند نمایشگاه کالی، کارنیوال بارانکیولا و فستیوال تئاتر Iberoamerican و همچنین فستیوال گل‌ها) است که توریست‌ها به این کشور سفر می‌کنند. خیلی‌ها همچنین در زمان جشن کریسمس و جشن‌های استقلال کلمبیا به این کشور سفر می‌کنند. با وجود تهدیدات موجود در سفر به کلمبیا به دلیل وجود FARC و سایر گروه‌های چریکی در این کشور، طی سال‌های اخیر تعداد گردشگران در کلمبیا افزایش داشته‌است. دلیل اصلی این شرایط رویکرد سرسختانه‌ی رئیس‌جمهور برای دور نگه داشتن گروه‌های شورشی از شهرهای بزرگ و سایر محل‌های اصلی جذب گردشگران بین‌المللی است. از زمان روی کار آمدن پرزیدنت اوریبه در سال ۲۰۰۲، وی با افزایش توان نظامی دولت و افزایش حضور نیروی پلیس توانسته امنیت و ثبات را در کلمبیا بالا ببرد؛ و این شرایط نتایج بسیار مثبتی برای اقتصاد کشور بوجود آورده‌است. بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی گردشگری در سال ۲۰۰۴، کلمبیا در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ از لحاظ رشد جذب گردشگر در آمریکای جنوبی در مکان سوم قرار داشته‌است. (۹/۲٪) تنها پرو و سورینام رشد بیشتری از کلمبیا داشته‌اند.

۳-۸- وضعیت ارضی کلمبیا

کلمبیا در مقایسه با سایر مناطق هم‌اندازه در آمریکا جنوبی دارای بیشترین تنوع فیزیکی در قلمرویش است. این کشور بخشی از «حلقه‌ی آتش» اقیانوس آرام است که در واقع محلی زلزله‌خیز و در معرض آتشفشان است.

سطح ارضی کلمبیا الگوهای پیچیده‌ای دارد، یک سوم غربی کشور از این لحاظ بسیار پیچیده‌است که این ناحیه از ساحل اقیانوس آرام در غرب شروع می‌شود و با عرض جغرافیایی ۵ درجه‌ی شمالی به سمت شرق می‌رود که شامل صورت‌های گوناگونی است. در غربی‌ترین ناحیه، قسمت بسیار باریک و غیرممتد خط ساحلی اقیانوس آرام قرار دارد که در پشت آن Serranía de Baudó که کم‌پهناترین و کم‌ارتفاع‌ترین کوهستان کلمبیا است قرار دارد. بعد از آن ناحیه‌ی وسیع و پست Río Atrato / ریو سنت جوآن قرار دارد که به عنوان جایگزین کانال پاناما، به عنوان یک مسیر بین اقیانوس آرام و اطلس پیشنهاد شده‌است. منطقه‌ی کوهستانی اصلی غربی، کوردیلرا اکسیدن‌تال، نسبتاً مرتفع است و بلندی قله‌ی آن ۴ هزار متر می‌رسد.



نزدیکی کلمبیا به خط استوا بر آب و هوای این کشور تأثیر گذاشته‌است. نواحی پست همیشه داغ هستند. ارتفاعات بر دما تأثیر بسیاری دارند. دما با هر ۳۰ متر افزایش ارتفاع از سطح دریا ۲ درجه‌ی سانتیگراد کاهش می‌یابد.

ارتفاع نه تنها بر دما بلکه بر پوشش گیاهی نیز مؤثر است. در واقع ارتفاع یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر الگوی پوشش گیاهی در کلمبیا است. مناطق کوهستانی کشور را از لحاظ پوشش گیاهی وابسته به ارتفاع می‌توان به چندین ناحیه تقسیم کرد، با این حال محدودهی ارتفاع هر ناحیه ممکن است به نسبت عرض متغیر باشد.

مساحت وسیعی در کلمبیا برای کاشت گیاه کوکائین استفاده می‌شود. در سال ۲۰۰۴، ۱۱۴ هزار و ۱۰۰ هکتار از خاک کلمبیا زیر کاشت این گیاه بود و در واقع کلمبیا هر ساله توان تولید ۴۳۰ تن کوکائین را دارد. کشت کوکائین از جمله فعالیت‌های تجاری مهم در کلمبیا است و حتی زمین‌های دولتی نیز از جاه طلبی صاحبان و سران این تجارت در امان نمانده‌اند.

۴-۸- سیاست

قوه‌ی مجریه در کلمبیا در راس ساختار حکومت قرار دارد. رئیس‌جمهور و معاون رئیس‌جمهور همراه با هم در یک انتخابات همگانی برای یک دورهی چهار ساله انتخاب می‌شوند؛ و رئیس‌جمهور هم

رئیس دولت و هم رئیس کشور است. در ۱۹ اکتبر ۲۰۰۵ قانون اساسی کلمبیا اصلاح شد و طبق قانون جدید رئیس جمهور می تواند در دو دورهی چهار سالهی متوالی سر کار بیاید. با این وجود، حاکمان بخش ها و شهرداری ها و سایر مقامات اجرایی برای یک دورهی سه ساله انتخاب می شوند و نمی توانند بلافاصله دوباره انتخاب شوند.

در ۲۸ می ۲۰۰۶ رئیس جمهور آلوارو اوربیه ولز با ۶۲٪ آرا دوباره انتخاب شد و ۲۲٪ از مردم به کارلوس گاویریا دیاز از قطب مردمی و ۱۲٪ به هریشیو سرپا اوربیه از حزب لیبرال رأی دادند. قوهی مقننه: مجلس و شورای کلمبیا در واقع کنگرهی کلمبیا که شامل ۱۶۶ کرسی مجلس نمایندگان و ۱۰۲ کرسی مجلس سنای کلمبیا است. اعضای مجلس و سنا با انتخابات مردمی برای یک دورهی چهار ساله برگزیده می شوند. کلمبیا همچنین در کمیتهی ملت های آمریکای جنوبی عضو می باشد. هم زمان با اعضای کنگره، نمایندگان بخش ها و کنسول شهرها نیز انتخاب می شوند. قوهی قضائیه: طی دههی ۱۹۹۰، در شاخهی قضایی کلمبیا اصلاحات عمدهای صورت گرفت و اکنون در حال تغییر از سیستم بازجویی مدار به یک سیستم خصمانه است. در قسمت هایی از نواحی کلمبیا که در آنجا قهوه کشت می شود و همچنین در شهر بوگوتا از سیستم خصمانه استفاده می شد و سایر نواحی کشور نیز در تاریخ اول ژانویه ۲۰۰۶ خواستار اجرای آن شدند. در راس سیستم قضایی کلمبیا دادگاه عالی عدالت قرار دارد و اعضاء توسط رئیس جمهور و کنگره تعیین می شوند.

۵-۸- گروه های قومی

بر اساس آمار اکثر کلمبیایی ها کاتولیک، اسپانیایی زبان و دورگه مستیزو (اروپایی- سرخ پوست) هستند. حدود ۲۵٪ از کلمبیایی ها از ریشهی خالص اروپایی هستند، ۱۲٪ از آن ها سیاه یا آمیخته ای از نژاد آفریقایی و اروپایی هستند. اجداد افراد سیاه پوست کلمبیایی برای کار در مزرعه به عنوان برده در دورهی استثمار به این کشور آورده شده اند. آن ها نقشی مهم در شکل گیری میراث فرهنگی کلمبیا داشته اند. حدود ۳ درصد مردم کلمبیا آمیخته ای از نژاد سیاه و سرخ هستند. ۵ درصد افراد این کشور نیز از نژاد خالص سرخ پوست هستند.

بیش از دوسوم کلمبیایی ها در مناطق شهری زندگی می کنند - رقمی که بسیار بیشتر از میانگین جهانی است. نرخ باسوادی (۹۴٪) در کلمبیا نیز بسیار بالاتر از میانگین جهانی است و همچنین نرخ رشد جمعیت هم بالاتر از میانگین جهانی است. جمعیت جوان کلمبیا بسیار زیاد است و دلیل آن هم کاهش اخیر مرگ و میر نوزادان می باشد. حدود ۳۳٪ جمعیت کلمبیا چهارده سال یا کمتر سن دارند اما تنها ۴٪ مردم این کشور ۶۵ ساله یا مسن تر هستند.

۶-۸- اقتصاد

پس از یک دهه رشد اقتصادی مناسب (میانگین رشد تولیدات خالص داخلی بیش از ۴٪ در دورهی ۱۹۹۸-۱۹۷۰)، کلمبیا در سال ۱۹۹۹ دچار رکود اقتصادی شد (اولین رشد اقتصادی منفی سالانه از سال ۱۹۲۹)، و رفع این وضعیت بسیار وقت گیر و سخت بود. کمی تقاضای داخلی و خارجی، وضعیت سخت بودجه‌ی دولت و درگیری‌های مسلح شدید داخلی از جمله مشکلات اقتصاد کلمبیا هستند. بر اساس شاخص‌های اقتصادی صندوق بین‌المللی پول که در سپتامبر ۲۰۰۶ انتشار یافت، پیش‌بینی شده‌است که میزان تولیدات خالص داخلی کلمبیا در سال ۲۰۰۷ به سقف ۴۹/۸۶۹ میلیارد دلار آمریکا برسد. تورم در کلمبیا از سال ۲۰۰۴ زیر ۶٪ بوده‌است و بر اساس پیش‌بینی‌ها در سال ۲۰۰۶ به زیر ۵٪ می‌رسد. صادرات اصلی کلمبیا شامل کالاهای تولیدی (۴۱/۳۲٪ صادرات)، مواد نفتی (۲۸/۲۸٪)، زغال سنگ (۱۳/۱۷٪) و قهوه (۶/۲۵٪) است. کلمبیا همچنین بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی بارهنگ به آمریکا است. کل واردات، صادرات و تراز تجاری کلمبیا در بالاترین میزان هستند و جاری شدن مبالغ بسیاری که از طریق صادرات بدست آمده‌اند باعث بهاگذاری مجدد ارزش پزو کلمبیایی شده‌است.

مشکلات این کشور طیف گسترده‌ای شامل سیستم حقوق بازنشستگی، دارو و بیکاری دارد. بسیاری از نهادهای مالی بین‌المللی اصلاحات اقتصادی رئیس‌جمهور فعلی آلوارو اوربیه را مورد تقدیر قرار داده‌اند که از جمله‌ی کارهای وی اقدام برای کاهش کسری بخش دولتی به زیر ۲/۵٪ تولیدات خالص داخلی است. سیاست اقتصادی دولت و استراتژی امنیت ملی باعث ایجاد اطمینان در اقتصاد شده‌است و در نتیجه رشد GDP کلمبیا در سال ۲۰۰۳ جزء بالاترین‌ها در آمریکای لاتین بود.

۷-۸- جنبش ۱۹ آوریل



جنبش ۱۹ آوریل (اسپانیایی: de ۱۹Movimiento Abril) یا ۱۹M، یک جنبش چریکی در کلمبیا بود. بعد از کنار گذاشتن عملیات نظامی، تبدیل به یک حزب سیاسی به نام اتحادیه دموکراتیک ۱۹M- (Alianza ۱۹M- Democrática M-۱۹) یا M-AD / ۱۹ را تشکیل داد. ۱۹M- در انتخابات تقلبی ریاست جمهوری ۱۹ آوریل ۱۹۷۰ شروع به فعالیت کرد. در این انتخابات، اتحاد ملی مردمی (ANAPO) حزب دیکتاتور سابق نظامی گوستاوو روخس پینالا از پیروزی انتخاباتی محروم شد.

ایدئولوژی -۱۹M ترکیبی از ناسیونالیسم و سوسیالیسم انقلابی است ولی هدف اصلی آن برقراری دموکراسی در کلمبیا بود. این حزب ایده‌هایش را از دیگر گروه‌های چریکی آمریکای جنوبی مانند توپامارو در اروگوئه و مونتونروس در آرژانتین گرفت. در نیمه سال ۱۹۸۵ زمانی که تعدادی از اعضای فعال این حزب که نزدیک به ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر برآورد می‌شدند ام ۱۹ دومین گروه چریکی بزرگ در کلمبیا بعد از ارتش انقلابی کلمبیا بحساب می‌آمد.

۸-۸- فعالیت مسلحانه

تاریخ M ۱۹ را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: قسمت اول عدم موفقیت مبارزات مسلحانه انقلابی از اوایل تا اواسط دهه ۱۹۸۰، در حالی که قسمت دوم رابطه موفقیت‌آمیز و سازنده با جامعه مدنی و فعالیت سیاسی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ بود.

در میان اقدامات انجام شده توسط M ۱۹، برخی رویدادهای مهم، برجسته تر هستند. در یک اقدام بسیار نمادین، در سال ۱۹۷۴، M ۱۹ یکی از شمشیرهای سیمون بولیوار را از یک موزه ربود، رویدادی که توسط گروه مورد استفاده قرار گرفت، تا به نمادی از آنچه که آن‌ها قیام غیرنظامیان علیه یک رژیم ناعادلانه می‌نامیدند تبدیل شود. در شب سال نو سال ۱۹۷۹، این گروه به یکی از اسلحه خانه‌های ارتش کلمبیا تونلی حفر کرد و بیش از ۵۰۰۰ اسلحه را به کنترل درآورد. این یکی از اولین نشانه‌های پتانسیل واقعی این گروه برای اقدام مسلحانه بود. در فوریه ۱۹۷۶، M ۱۹ رهبر اتحادیه، خوزه راکوئل مرکادو، که رئیس کنفدراسیون کارگران کلمبیا بود، را ربوده و در ۱۹ آوریل ۱۹۷۶، او را اعدام کرد. این رویداد کشور را تکان داد. گروه مرکادو را متهم به گرفتن رشوه و همکاری با سیا نمود.

۸-۹- حمله به سفارت جمهوری دومینیکن

این گروه همچنین برای فعالیت‌های برجسته دیگری مانند حمله به سفارت دومینیکن شناخته می‌شود. در ۲۷ فوریه ۱۹۸۰ چریک‌ها به سفارت جمهوری دومینیکن در یک جشن کوکتل پارتی یورش بردند. آن‌ها بیشترین تعداد دیپلمات را که تا بحال در کلمبیا ثبت شده‌است را به گروگان گرفتند، که شامل ۱۴ سفیر می‌شد که سفیر آمریکا نیز در بین آن‌ها بود. در نهایت، پس از مذاکراتی سخت از طرف دولت جولیو سزار توربیبی ایالا، گروگان‌ها به صورت صلح‌آمیز آزاد شدند و گروگان گیرها مجاز به ترک کشور برای رفتن به تبعید در کوبا شدند. بعضی از آن‌ها بعدها بازگشتند و فعالانه در فعالیت‌های M ۱۹ شرکت کردند. بسیاری از شایعات همانموقع و نقل قولهایی از حاضرین در رویداد که بعدها مطرح شده بیانگر آن بود که دولت کلمبیا با اعطای ۱ تا ۲/۵ میلیون دلار به M ۱۹، گروه احتمالاً به یکی از درخواست‌های خود در برابر آزادی گروگان‌ها رسیده باشد.

۱۰-۸- نخستین مذاکرات صلح

در زمان دولت بلیساریو بتانکور (۱۹۸۲-۱۹۸۶)، جیمی بتمن کایون که در آن زمان بالاترین رهبر M ۱۹ بود، به دولت کلمبیا برای حل منازعه پیشنهاد مذاکره در پاناما را داد. اما بتمن در ۲۸ آوریل ۱۹۸۳ در یک سانحه هوایی، در حالی که در حال رفتن به پاناما بود، درگذشت و مذاکرات به حالت تعلیق درآمد.

مذاکرات با توافقنامه‌های کورینتو، کائوکا به پایان رسید. برای آتش‌بس توافق شد و قرار شد در آینده مجدداً گفتگوها برای انحلال نیروهای گروه چریکی ادامه یابد. با این وجود، بخش‌هایی از نیروهای نظامی با توافقنامه‌ها مخالف بودند، در همان حال که اوریبی‌ها و همانهایی که در کورینتو بودند مسئول حملات علیه جان رهبران اصلی مانند ایوان مارینو اسپینا، آنتونیو ناوارو وولف، کارلوس پیزارو، مارکوس چالیتا و غیره بودند.

۱۱-۸- حمله به کاخ دادگستری

گروه M ۱۹ به عنوان یک گروه چریکی همچنین مسئول حمله به کاخ دادگستری شناخته شده است. این حمله، در تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۸۵، حدود ۳۰۰ وکیل، قاضی، دادگاه عالی و دادگاه جنحه توسط ۳۵ چریک شورشی مسلح در کاخ دادگستری، ساختمانی که دادگاه عالی کلمبیا را در خود داشت، به گروگان گرفته شدند. آن‌ها خواستار آن بودند که رئیس جمهور بلیساریو بتانکور توسط دادگاه بجرم خیانت به تمایل به صلح در کشور مورد محاکمه قرار گیرد. هنگامی که این موضوع علنی شد، ارتش کلمبیا اطراف کاخ دادگستری را با سربازان و خودروهای زرهی کاسکاول-۹EE محاصره کرد. برای مدت کوتاهی، تلاش ناموفقی برای مذاکره انجام شد، اما به رغم درخواست‌های ناامیدانه برخی از گروگان‌های مهم که توسط تلفن ارسال شده بود، مذاکرات راه به جای نبرد.

دولت بتانکور و مشاورانش خود را در موقعیت دشواری یافتند. آن‌ها مایل نبودند که به خواسته‌های شورشیان تن بدهند، زیرا که با در نظر گرفتن این موضوع که این شیوه بعداً برای M ۱۹ به صورت روال عملکردی در خواهد آمد و به‌طور قابل توجهی موقعیت دولت را به خطر خواهد انداخت. در نهایت، پس از بحث‌های مفصل و تند، در یک جلسه اضطراری تصمیم گرفته شد که به ارتش اجازه داده شود که برای کنترل وضعیت اقدام کند و با شیوه قهریه کاخ را بازپس گیرد.

به نوبه خود این شیوه برخورد بشدت بحث‌برانگیز، مجموعه‌ای از وقایع و رخدادها را در پی داشت که کما بیش تا به امروز بر سر آن در کلمبیا بحث می‌شود. در اثر فوران آتش سنگین متقابل میان سربازان در حال ورود و شورشیان تثبیت شده که شامل آتش پشتیبانی کاسکاول EE ۹ بود، ساختمان کاخ در معرض خسارات سنگین و آتش‌سوزی قرار گرفت و بیش از ۱۰۰ نفر (از جمله ۱۱ نفر از ۲۱ قاضی دادگاه عالی کشور) کشته شدند؛ و پرونده‌های ارزشمند قضایی و قانونی نابود شدند.

گروه M ۱۹ در طی این رویداد تعدادی از فرماندهان بلند دمرتبه خود را از دست داد و پس از آن دولت را مسئول پی آمدهای خونریزی معرفی کرد. قربانیان غیرنظامی جان بدر برده و خانواده‌هایشان مواضع مختلفی داشتند؛ برخی گروه M ۱۹ را مقصر می‌دانستند، برخی دولت بتانکور را مقصر می‌دانستند، اما بسیاری هر دو را متهم کردند. ظاهراً هنوز هیچ اتفاق نظری در مورد این واقعه وجود ندارد.

آنا کاریگان در برابر نسخه به‌طور گسترده پذیرفته شده ادعا کرد که اربابان مواد مخدر (قاچاقچیان مواد مخدر)، مانند پابلو اسکوبار، ممکن است این عملیات را ترتیب داده باشند تا از چندین پرونده تحقیق کیفی که در بین اسناد از بین رفته در این رویداد بوده خلاص شوند. کمیسیون ویژه تحقیقاتی که توسط دولت بتانکور تشکیل شد، گزارشی در ژوئن ۱۹۸۶ منتشر کرد و نتیجه گرفت که اسکوبار هیچ ارتباطی با این رویداد نداشته‌است، لذا، این اتهامات قابل اثبات نیست (البته امکان وجود چنین احتمالی را نیز منکر نشد). کاریگان ادعا کرد که این تحقیقات توطئه‌ای توسط دولت کلمبیا بود. دیگران تصریح می‌کنند که رابطهی ادعایی چریک‌ها و کارتل‌های مواد مخدر بعید به نظر می‌رسد زیرا این دو نوع سازمان مخالفت‌ها و درگیرهای متعددی با یکدیگر داشتند مانند آدم‌ربایی نیوس اوکوا، خواهر خوان دیوید اوچوا، مؤسس کارتل مدلین، که توسط گروه M ۱۹ صورت گرفت. این آدم‌ربایی منجر به ایجاد یک گروه شبه نظامی میورت اسکورسترا دورس (MAS) ("مرگ بر آدم ربایان") توسط کارتل مدلین شد. با این حال، نظریه‌های وی مبنی بر توطئه و بدبینی شراکت اسکوبار یا دخالت کارتل مدلین به شدت توسط دیگران مانند رکس هادسون که مدعی شدند "شواهد محکمی" دارند که ارتباط کارتل را با طرح نشان می‌دهد، بی‌اعتبار شد.

دستیار سابق دادستان کل کلمبیا، معاون بازرسی مالی کل کلمبیا، نویسنده و پروفیسور خوزه موریسویو گائونا همراه با وزیر سابق دادگستری و سفیر کلمبیا در بریتانیا، کارلوس مدلین بکرا، به همراه پسران دو قاضی کشته شده دادگاه عالی قضایی، برای تحقیقات بیشتر فشار وارد کردند تا ارتباطات احتمالی بین گروه M ۱۹ و اربابان کارتل مواد مخدر مدلین مشخص شود. شهردار بوگوتا، گوستاو پترو، یک عضو سابق گروه چریکی M ۱۹، این اتهامات را رد کرده و اعلام کرد آن‌ها بر اساس شهادت‌های متناقض اربابان مواد مخدر تهیه شده‌است. پترو می‌گوید که اعضای باقی‌مانده M ۱۹ به نمایندگی از کل سازمان خود مسئولیت وقوع حوادث ناگوار را می‌پذیرند، ولی هرگونه ارتباط با تجارت مواد مخدر را رد می‌کنند.



در اواخر دهه ۱۹۸۰، گروه M ۱۹ سرانجام سلاحهایش را تحویل داد، در مقابل مشمول عفو شد و تبدیل به یک حزب سیاسی شد که نامش را به اتحادیه دموکراتیک M-۱۹ ("Alianza Democrática M-۱۹") یا "۱۹" (یا M- / ۱۹AD) تغییر داد، که مبارزه مسلحانه را نفی کرد. در نهایت گروه M ۱۹ شمشیر بولیوار را که به عنوان نمادی از زمان جنگ، در تملک خود

داشت، به عنوان بخشی از خلع سلاح تحویل داد که بیانگر تمایل به تغییر جامعه از طریق مشارکت سیاسی و شیوه‌های قانونی بود.

در سال ۱۹۹۰، یکی از چهره‌های برجسته گروه و فرمانده پیشین چریک‌ها، کارلوس پیزارو لونگومز نامزد ریاست جمهوری شد، او هنگام پرواز با یک شرکت هواپیمایی، توسط قاتلان کشته شد، ظاهراً قتل به دستور کارتل مواد مخدر و رهبران شبه نظامی (کارلوس کاستاو، فرمانده مخفی نیروهای متحد دفاع از کلمبیا (AUC))، مسئولیت خود را برای قتل در کتاب ۲۰۰۲ و مصاحبه پذیرفت. برخی از سایر اعضای آن نیز با تهدیدهای مختلف مواجه شدند یا به شیوه‌های مشابه به قتل رسیدند. آنتونیو ناوارو ولف جانشین پیزارو را به عنوان رهبر حزب، جایگزین نامزد ریاست جمهوری کرد که در انتخابات ریاست جمهوری همان سال در مقام سوم قرار گرفت.

علیرغم ادامه خشونت در مقیاس کوچکتر علیه آن، M / ۱۹AD در دهه ۱۹۹۰ جان به در برد و نتایج مطلوب انتخاباتی در حوزه‌های محلی به دست آورد و به‌طور فعال به عنوان یک نیروی سیاسی برجسته در شکل‌گیری قانون اساسی جدید کلمبیا در سال ۱۹۹۱ که جایگزین یک سند محافظه کارانه که از سال ۱۸۸۶ میلادی باقی مانده بود، شراکت داشت. آنتونیو ناوارو یکی از سه رئیس مجلس نمایندگان مؤسسان کلمبیا، به همراه نمایندگانی از احزاب لیبرال و محافظه کار کلمبیا بود.

چندین تحلیل گر معتقدند M / ۱۹AD تاکنون به نقطه اوج خود رسیده و در حالی که هرگز به‌طور کامل در زمینه سیاسی حذف نخواهد شد، به عنوان یک حزب در روند خود به خودی به تدریج افت پیدا می‌کند، اگرچه که بسیاری از اعضای سابق آن با نفوذ به خط مقدم در ائتلاف نخبگان مستقل دموکراتیک جای گرفته‌اند.

۱۳-۸- ارتش آزادیبخش ملی (کلمبیا)



ارتش آزادیبخش ملی (ای-ال-ان ELN) دومین سازمان چریکی چپ کلمبیا است که هیچوقت با دولت مرکزی حاضر به مذاکره نشده است. این ارتش با در اختیار داشتن بیش از ۵۰۰۰ نفر چریک مسلح عمدتاً در مناطق نفت خیز فعال است.

۱۴-۸- اهداف نظامی

این سازمان لوله‌های صدور نفت را هدف نظامی اعلام کرده و از سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۳ بیش از ۹۵۰ بار لوله‌های صدور نفت را مورد حمله و تخریب قرار داده است. در خلال سالهای (۲۰۰۴-۲۰۰۵)، خط لوله نفتی در استان اروکا حداقل در دویست مورد هدف حمله چریک‌های چپ‌گرای کلمبیا قرار گرفته است.

جورج بوش در نوامبر ۲۰۰۴ در سفر خود به کلمبیا مبلغ ۸۳۹ میلیون دلار کمک نظامی و ۹۸ میلیون دلار کمک مالی جهت پرداخت هزینه‌های حفاظت از لوله‌های صدور نفت به دولت کلمبیا داد.

۱۵-۸- آدم‌ربایی

در یک مصاحبه منتشر شده به تاریخ ۲ سپتامبر ۲۰۱۷ یک فرمانده ارتش آزادیبخش ملی گفت باج از آدم‌ربایی برای حفظ رزمندگان در صحنه لازم است و اینکه صلح بدون کمک مالی برای تأمین تغذیه و پوشاک شورشیان غیرممکن است.

این گروه گفت یک شهروند روسی-ارمنی که ۶ ماه در گروگان این گروه بود، در ماه آوریل ۲۰۱۷ هنگامی که قصد فرار داشت کشته شده است. فرمانده گروه معروف به یرسون به خبرگزاری رویترز گفت:

«او مرده است و انتقال جسد او قابل مذاکره است.» نام این گروگان آرسن وسکانیان بود که در نوامبر ۲۰۱۶ توسط این گروه بازداشت شد. این گروه وی را متهم ساختند که می‌خواسته زندگی حیات وحش کلمبیا را به خارج منتقل کند.

۱۶-۸- شروع آتش بس

در اول اکتبر ۲۰۱۷ خبرگزاری رویتر خبر داد که دولت کلمبیا و شورشیان ارتش آزادیبخش ملی با هدف ایجاد حسن نیت در طی مذاکرات پیچیده برای پایان دادن به نیم قرن جنگ که صدها هزار نفر کشته برجای گذاشت، اقدام به آتش بس کردند. این آتش بس از ۹ ژانویه ۲۰۱۸ اجرا خواهد شد و اگر مورد احترام قرار گیرد، ممکن است گسترش یابد. رئیس جمهور کلمبیا، خوان مانوئل سانتوس، پیش از این مذاکرات گفت: «این یک گام بسیار مهم است.»

این گروه توسط آمریکا به عنوان یک گروه تروریستی شناخته می شود.

۱۷-۸- فارک



فارک (FARC) با نام کامل نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا، (Fuerzas Armadas Revolucionarias de Colombia) یک سازمان چریکی انقلابی مارکسیست - لنینیستی است. دولت کلمبیا آن را گروهی تروریستی می داند.

نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا در دهه ۱۹۶۰ میلادی به عنوان «شاخه مسلح» حزب کمونیست کلمبیا تشکیل شد. در دهه ۱۹۸۰ میلادی، با انتشار شواهدی مبنی بر دست داشتن این گروه در قاچاق مواد مخدر، فارک رسماً از حزب کمونیست کلمبیا جدا شد، اما به حیات چریکی خود ادامه داد. مقام های دولت کلمبیا تخمین می زنند که سازمان فارک دارای کادری بالغ بر ۸ هزار چریک باشد.



در تاریخ ۳۱ ژانویه ۲۰۰۶ یکی از رهبران احتمالی این گروه با نام یاتی رودریگز در منطقه آلتو دلاینا دستگیر شد.

در تاریخ ۱ مارس ۲۰۰۸ طی عملیاتی، نیروهای ارتش و پلیس کلمبیایی در داخل خاک اکوادور، ۲۰ چریک این سازمان و از جمله رائول ری اس یکی از فرماندهان ارشد این گروه به قتل رسید. به گفته دولت کلمبیا، رائول ری اس سخنگو و یکی از مذاکره کنندگان ارشد فارک در عرصه بین‌المللی بود. تا کنون بیش از ۱۷ هزار نفر در درگیری‌های بین فارک و دولت کشته شده‌اند. خوان مانوئل سانتوس، رئیس‌جمهوری کلمبیا و رودریگو لوندونو، فرماندهی گروه فارک با یکدیگر در هاوانا دیدار و بر سر رسیدگی قضایی به جرائم اعضای فارک و جرائم صورت گرفته توسط نیروهای دولتی توافق کردند.

۱۸-۸- صلح با دولت

مذاکرات صلح از ۲۶ اوت ۲۰۱۲ در هاوانا بین دولت کلمبیا و فارک آغاز شد و در ۲۵ اوت ۲۰۱۶ به پایان رسید. موافقتنامه‌ها حاوی اصلاحات روستایی، مشارکت سیاسی، آتش‌بس دوجانبه، راه حل مشکل مواد مخدر و سازوکار اجرا و ارزیابی صلح می‌باشند.

۲۶ سپتامبر ۲۰۱۶، رئیس‌جمهوری کلمبیا و رهبر گروه فارک «رودریگو لوندونو» (تیموشنکو)، با امضای یک توافقنامه صلح به بیش از نیم قرن رویارویی خونین پایان دادند.

توافق انجام شده با دولت کلمبیا به موجودیت فارک به عنوان «یک گروه تروریستی» - پایان می‌دهد و از آن یک حزب سیاسی می‌سازد. مردم کلمبیا توافق صلح دولت این کشور با شورشیان چپ‌گرای فارک را در یک رای‌گیری بسیار نزدیک رد کردند. همه‌پرسی در روز ۲ اکتبر ۲۰۱۶ برگزار گردید. نتایج نهایی همه‌پرسی نشان داد که ۵۰/۲۲ درصد رای‌دهندگان بدون توجه به نظر خوان مانوئل سانتوس رئیس‌جمهوری این کشور، با این توافق مخالفت کردند. سیزده میلیون در رای‌گیری شرکت کردند و تفاوت آرا تنها شصت هزار رای بود.



۱۹-۸- بازگشت رهبر فارک به کلمبیا

در ۲۲ اوت ۲۰۱۷ رودریگو لوندونو، رهبر فارک با انتشار پیامی اعلام کرد که برای شرکت در کنگره این گروه در تاریخ ۲۷ اوت تا اول سپتامبر جهت تشکیل یک حزب سیاسی از کوبا به کلمبیا بازگشته است. وی به دلیل بیماری در تاریخ ۲ ژوئیه ۲۰۱۷ در بیمارستانی در شهر وییاویسنیو در کلمبیا بستری شد که متعاقباً برای ادامه معالجه به کوبا رفته بود.

۲۰-۸- خشونت در کلمبیا

نام کشور، با خشونت عریان و فساد حکومتی پیوند خورده است. «کلمبیزه کردن»، یعنی رسوخ تبهکاری سازمان‌یافته در نهادهای حکومتی، یعنی فروریختن مرزهای دنیای سیاست با دنیای جنایت. در آمریکای لاتین هرگاه سیاستمداری، نویسنده‌ای یا جامعه‌شناسی، می‌خواهد از فرهنگ خشونت صحبت کند، دست‌ها را به یک سمت نشانه می‌گیرد، چراکه نمونه زنده «کلمبیزه کردن» در کلمبیا نمایان است. اینجا فرهنگ کشتن ریشه دوانده است. سیاهه رهبران، وزیران، قضات و افسرانی که به قتل رسیده‌اند، بسیار دراز است، اصلاً کشتن نامزدهای ریاست جمهوری در کلمبیا برای خود تاریخچه‌ای مجزا دارد. پس برای سیاستمدارشدن در سرزمین گرد سفید - کوکائین - یا باید دل شیر داشت یا باید تشنه خشونت بود؛ راه سومی هنوز وجود ندارد.

اینجا نامزدان ریاست جمهوری، اگر از سوءقصد جان به دربرند، برای خاموش کردن شعله‌های خشونت، شعارهایی خشن سر می‌دهند. کلمبیا اگر چه به ظاهر قدیمی‌ترین کشور دموکرات آمریکاست اما به ندرت چشم بر صلح و عدالت گشوده است. این کشور قریب دویست سال است که جنگی داخلی را تجربه می‌کند؛ در اینجا، گویی خدایان «اینکا» مقدر کرده‌اند که پایانی بر جنگ نباشد. سیمون بولیوار سال‌ها قبل، در ۱۸۲۰ بر مسند نخستین رئیس‌جمهوری کلمبیای بزرگ (شامل کلمبیا، ونزوئلا، اکوادور و گرانادای امروز) تکیه زد تا کشورهای همسایه بر دموکراسی کلمبیایی حسرت خورند و خیلی پیشتر از آنکه فیدل کاسترو و چه گوارا جامه پارتیزانی بپوشانند، «مانوئل مارولاندو»ی کلمبیایی جنبش پارتیزانی دهقانان لیبرال را صورتی عینی بخشید.

اولین تجربه‌ها اما هیچ‌گاه به کار مردم کلمبیا نیامد، اگرچه نویسنده بزرگ کلمبیایی، «گابریل گارسیا مارکز» را ایده‌های بیشمار برای خلق شخصیت‌هایی داستانی بخشید. شخصیت‌هایی که هریک نمونه‌ای حقیقی در صحنه تابلو سیاه و سفید سیاست و خشونت کلمبیا داشتند. پس اکنون نیز باید گویاترین تصویر از صحنه داخلی کلمبیا را از زبان مارکز شنید، آنگاهی که زادگاه خود را روایتی چنین به یادگار می‌گذارد:

«حیات کشور به وسیله فساد و ارتجا به انحراف کشانده شد، وضعیت خاص جوامعی که موریانه جنگ مداوم، آنها را رو به تحلیل می برد.»

در صحنه سیاسی کلمبیا از دیرباز نقش های اصلی را دو حزب بازی کرده اند ؛ « حزب محافظه کار و حزب لیبرال ». دو حزبی که البته هریک دهقان های خودشان را داشتند . محافظه کاران و لیبرال ها اما تمایل بیشتری به جنگ های قبیله ای نشان دادند و تلاش برای استقرار قانون را به فراموشخانه سپردند . هر دو حزب خیلی زود تمایلات سرکوب گرانه خود را بروز دادند و هر دو نیز خشونت سازمان یافته را در ذهن هواداران شان نهادینه کردند . جالب اما اینجاست که در کلمبیا هواداران به احزاب نمی پیوندند بلکه در احزاب متولد می شوند ؛ گویی مذهب مردم این سرزمین، مرام و مسلک حزبی است که از پدر برای پسر به ارث می رسد .

اما از سال های ۱۸۵۰ به بعد بود که رقابت و خشونت همزاد فعالیت های سیاسی لیبرال ها و محافظه کارهای کلمبیایی شد و جنگ های داخلی، تاریخ معاصر کلمبیا را فصل بندی کرد . جنگ هزارروزه در سال های پایانی دهه ۱۸۹۰ و نیز جنگ های ۱۹۴۸ نمونه هایی از خشونت طلبی نافرجام کلمبیایی هاست . این جنگ ها، به واقع نادرترین نمونه های تاریخی بودند که در آنها مبنای کشتارهای انسانی نه تعلقات ملی، نژادی و مذهبی که تنها اختلافات سیاسی بود و بس .

در صحنه جنگ های داخلی کلمبیا تنها لیبرال ها و محافظه کاران نبودند که سلاح دست گرفتند که « مارولاندو » انقلابی نیز اسلحه برداشت تا آرمان های مارکسیستی پارتیزان ها یعنی اصلاحات ارضی و انقلاب سوسیالیستی را در کلمبیا محقق کند . پارتیزان های کلمبیایی به پیروزی انقلاب پارتیزانی در کوبا چشم داشتند غافل از اینکه کلمبیا با کوبا تفاوتی ماهوی دارد و اگر در کوبا پارتیزان ها موفق شده بودند از آن روی بود که دیکتاتوری باتیستا تمام راه ها را بسته بود . حال آنکه کلمبیا اگرچه کشور خشونت بود اما با رقابت وداع نگفته بود و این مساله پاشنه آشیل پارتیزان های جوان بود . بدین ترتیب در کلمبیا انقلاب نشد اما پارتیزان ها باقی ماندند و در کنار لیبرال ها و محافظه کاران، گروه سومی را شکل دادند تا ضلع سوم مثلث خشونت در این کشور آمریکای لاتین تکمیل شود .

تا اینجا کار اما دنیای خشونت در کلمبیا پیچیده و تودرتو نبود، اما گرد سفید که به میدان منازعات وارد شد، مناسبات نیز برهم ریخت . تقاضای جهانی و بالا رفتن قیمت کوکائین در دهه هفتاد، هزاران خرده تاجر را روانه جنگل کرد و آنها بودند که راهزنی، سرقت، کلاهبرداری و رشوه و قتل را در روستاها و شهرها به نمایش گذاشتند و در صحنه جنگ داخلی کلمبیا پدیده ای به نام « مافیا » را بر ساختند . تردید پارتیزان ها، به عنوان حاکمان بلامنازع جنگل ها در برخورد با قاچاقچیان کوکائین که آنها نیز جنگل را منزل خود ساخته بودند، بی نظمی جدیدی را حاکم کرد . پارتیزان ها مامور نظم جنگل ها بودند و به روسای باندهای مافیایی اجازه نمی دادند که برای حفاظت از خود، گروه های مسلح محلی داشته باشند .

بدین ترتیب بود که معامله‌ای شکل گرفت و سران مافیا به سران پارتیزان‌ها در ازای تامین امنیت، مالیات می‌پرداختند. توافق میان پارتیزان‌های انقلابی (که دیگر فارک نامیده می‌شدند) و قاچاقچیان کوکائین (رهبران باندهای مافیایی) اما در دهه ۹۰ به هم خورد و ارتش مجال حمله به کارتل‌ها را یافت. این جا بود که مافیا نیز فرصت را مغتنم شمرد و پدیده‌ای جدید را به صحنه مبارزات داخلی کلمبیا وارد کرد؛ ارتش خصوصی.

خشونت، با حضور مافیا بود که دیگر نه یک «زیرفرهنگ» که خود، فرهنگ مبارزه در کلمبیا شد. کوکائین شکل مبارزه سیاسی در این کشور آمریکای لاتین را برهم ریخت. جبهه جنگ چنان گسترده شد، که تمییز دوست و دشمن دیگر به آسانی امکان پذیر نبود. پارتیزان‌ها علیه دولت و مافیا، ارتش علیه مافیا و پارتیزان‌ها، سیاستمداران علیه یکی و با دیگری، و از آن پس زندگی روزانه کلمبیا اگرچه پیچیده اما هر روز تکرار شد. لوییس کارلوس گالان، نامزد ریاست جمهوری را که می‌خواست با فساد و تجارت مواد مبارزه کند، «پابلو اسکوبار» پرآوازه‌ترین گانگستر قرن بیستم فرمان مرگ داد تا سیاستمداران را براین حقیقت آگاه کند که برای حضور در قدرت سیاسی نمی‌توان چشم بر مافیا بست. به این ترتیب «اسکوبار» پسر بچه فقیری که پیشترها از فروش سنگ قبرهای دزدی روزگار می‌گذراند، به گاه جوانی شغلی دیگر اختیار کرد: «فروختن مرگ».

روسای جمهور در حضورش می‌لرزیدند و پسر بچه‌های فقیر کلمبیایی او را همچون خدایی نجات‌بخش می‌پرستیدند. تصویری که مارکز به شیوایی در «گزارش یک آدم ربایی» از اسکوبار به یادگار گذاشته است:

«در محله‌های فقیر با تصویر او محراب برپا می‌داشتند و در برابر آن شمع می‌افروختند. و اینکه باور داشتند معجزه می‌کند. هیچ کلمبیایی در طول تاریخ نتوانسته بود با چنین استعدادی افکار عمومی را آلت دست قرار دهد و از آن بهره ببرد. مخرب‌ترین خصلت فردی او فقدان کامل تفاوت‌گذاری میان خیر و شر بود.» با همه اینها، خشونت اما تنها در انحصار اسکوبار نبود که در کلمبیا هر طبقه و دسته‌ای برای خود گروه مسلح داشت و دارد که اگر چنین نبود پابلو اسکوبار شاید هیچ‌گاه هدف مسلسل قرار نمی‌گرفت و مرگ را خود تجربه نمی‌کرد.

اکنون نیز - و بنابر چنین پیشینه‌ای - روسای جمهور جمهوری کلمبیا خشونت را با خشونت بیشتر چاره می‌کنند، همچنان که چریک‌های فارک (پارتیزان‌های مارکسیست) نیز آدم‌ربایی و راهزنی را تنها راهکار خلع سلاح ارتش درمقابل خود می‌دانند. برای پارتیزان‌های فارک عصیان یعنی زندگی و تسلیم یعنی مرگ. کلمبیا هیچ‌گاه همچون دیگر کشورهای همسایه دیکتاتوری‌های وحشت زای نظامی را تجربه نکرد و پارتیزان‌های انقلابی به حکومت نرسیدند تا کلمبیا شبیه هیچ کدام از کشورهای منطقه نباشد. تجربه کلمبیا خاص این کشور است؛ تجربه‌ای آمیخته از خشونت و خیانت است.

۲۱-۸- گروه‌های اوباش شبه‌نظامی، حربه آمریکا برای سرکوب ملت‌ها



گروه‌های شبه‌نظامی راست‌گرا در کلمبیا، نیروهایی اند که در بیشترین درگیری‌های داخلی آن کشور دست دارند و به مثابه پایگاه اجتماعی آمریکا برای خرابکاری و سرکوب عناصر پیشرو نقش بازی می‌کنند. یکی از مشخصات مداخلات آمریکا در کشورهای گوناگون این بوده که در کنار دولت‌های دست‌نشانده‌اش، گروه‌های اوباش و جنایت‌کار را نیز حمایت و تسلیح نموده تا از آنان جهت اهدافش سود ببرد. بناً حمایت مستقیم و غیرمستقیم آمریکا از طالبان و جنگسالاران محلی افغان و رسمیت بخشیدن به آنان تحت عنوان «اربکی» بر اساس همین سیاست استوار است که تاریخچه طولانی دارد. در این مقاله نمونه کلمبیا را به بررسی می‌گیرم.

برای نخستین بار در جریان جنگ سرد گروه‌های شبه‌نظامی در کلمبیا به مشوره آمریکا در فبروری ۱۹۶۲ رویکار آمدند که تا امروز این کشور از شر آنان رهایی ندارد و بنابر آمار رسمی، عامل هفتاد الی هشتاد فیصد جرم و جنایت در آن کشور اند. آمریکا از نفوذ سوسیالیسم به قاره آمریکا و اروپا هراس داشت، به همین منظور دست به ساختن گروه‌های شبه‌نظامی زد تا احزاب، سازمان‌ها و دولت‌های ملی-دموکرات را نیست و نابود کند و از طرف دیگر تلاش داشت تا بر قاچاق کوکائین که تجارت سودآور محسوب می‌شود کنترل داشته باشد. جهت پیاده‌نمودن همین سیاست دولت آمریکا یک گروپ نظارت به رهبری جنرال ویلیام.پ. یاربروغ (General William P. Yarborough) را به کلمبیا فرستاد تا از قدرت و نفوذ «فارک»^(۱) معلومات دقیق به دست بیاورد و همچنان به‌خاطر سرکوب آن به دولت کلمبیا مشوره‌های «مفید» بدهد.

۲۲-۸- جنرال ویلیام، یکی از طراحان اصلی شبه‌نظامی ساز باندهای مافیایی در کلمبیا

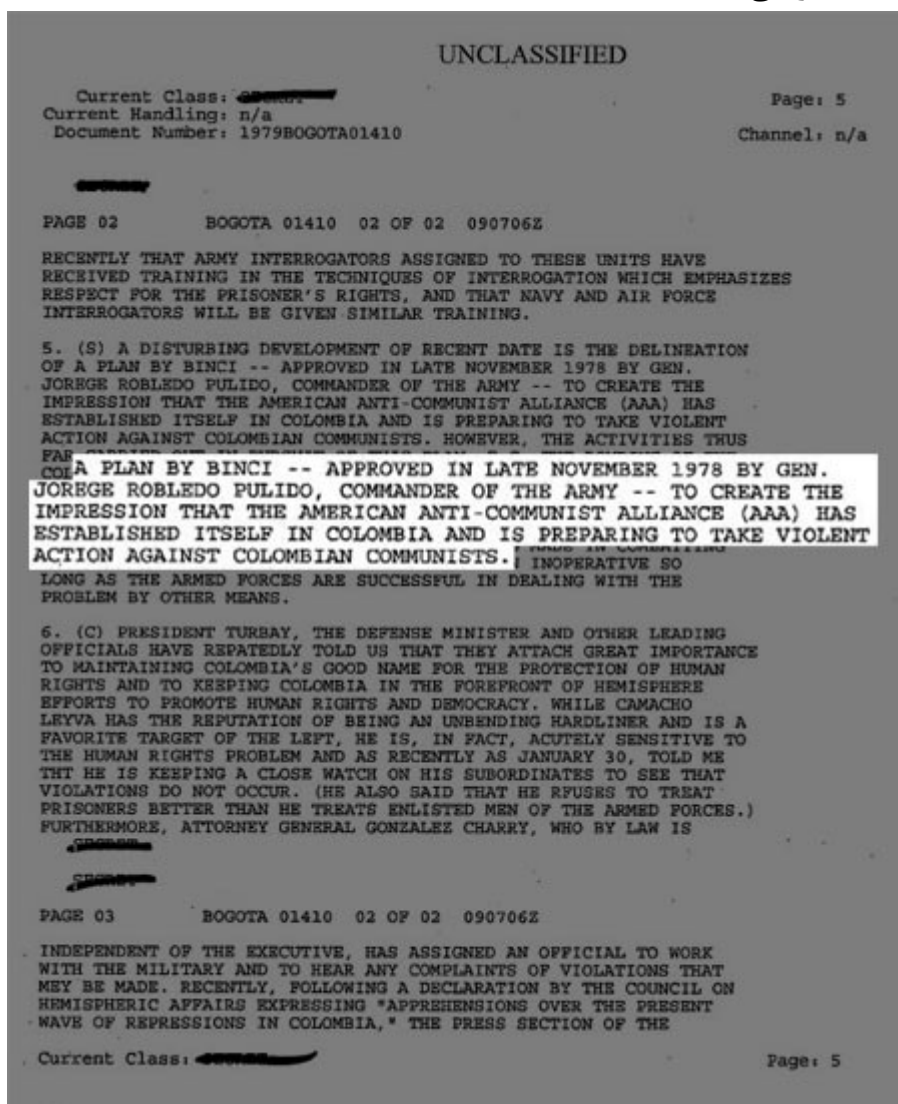


جنرال ویلیام در یک دیدار مخفی با مقامات بلندرتبه دولت گفت که جهت سبوتاژ و از بین بردن چپ‌ها در کلمبیا، نیاز به ساختن باندهای شبه‌نظامی دارند. او افزود که افراد این گروه‌های باید تمرینات لازم را ببینند تا شیوه‌های پیشرفته شکنجه، کشتار، اقرارگرفتن، انفجار دادن و... را یاد بگیرند و آمریکا از این برنامه کاملاً پشتیبانی خواهد کرد. رهبری این گروه‌ها را عمدتاً زمینداران، قاچاقچیان موادمخدر، اعضای نیروهای امنیتی، سیاستمداران فاسد و شرکت‌های چند ملیتی داشتند. شبه‌نظامی رهبران اتحادیه‌های کارگری، معلمان، کارگران، روشنفکران، فعالان حزب «فارک» و طرفداران آنان را مورد هدف قرار می‌دادند و این جنایات تا امروز ادامه دارند.

در سال ۱۹۷۰ تجارت کوکائین به حیث منبع درآمد بسیار مهم مبدل گشت. تمامی زمینداران یا زمین‌های خود را موادمخدر کشت می‌کردند و یا آن را «بوره» یعنی بدون کشت می‌گذاشتند. احزاب مترقی و مردمی شدیداً مخالف این روش بودند. آنان زمین‌های غصب‌شده توسط زمینداران بزرگ را از چنگ آنان می‌گرفتند و در بین دهقانان تقسیم می‌نمودند. این کار باعث شد تا زمینداران و صاحبان کارتل‌ها گروه‌های شبه‌نظامی را تمویل و تسلیح نمایند. در این زمان آنان به کمک دولت کلمبیا و نمایندگی آمریکا در آن کشور توانستند ده‌ها باند به نام‌های MAS، ACDEGAM، MORENA، HKG3، FEFAL و AKM ... را ایجاد کنند. این گروه‌ها در مدت کم ده‌ها سوسیالیست، معلم و رهبر اتحادیه را کشتند.

امریکا به‌خاطر ضدیت با شوروی و سرکوب خونین احزاب سوسیالیستی و دموکرات یکی پی دیگر دست به ساختن و تجهیز باندهای اوباش زد. در بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ آمریکا جنایت‌کارترین و درنده‌ترین افراد گروه «ایتلاف ضد کمونیستی آمریکا» یا (AAA or Triple A) را ساخت. این گروه از همان ابتدا شروع به ترور، اختطاف و بمباردمان مواضع «فارک» نمود. «ایتلاف ضد کمونیستی آمریکا» مستقیماً تحت رهبری اردوی ملی کلمبیا و سفارت آمریکا در بوگوتا فعالیت می‌کرد.

قتل‌ها و خودسری‌های اوباشان به حدی زیاد شد که دولت مجبور گردید تا به شکلی جلو آن را بگیرد ولی تا آخر موفق به این کار نشد. ظاهراً دولت کلمبیا در سال ۱۹۸۹ احکامی را صادر نمود تا فعالیت گروه‌های شبه‌نظامی را محدود کند و به‌خاطر نظارت بر فعالیت‌های آنان کمیسیون‌ها و پولیس ویژه ساخت ولی همه‌ی این تلاش‌ها نتیجه‌ای در پی نداشت زیرا در پشت پرده از طرف امریکا و خود دولت کلمبیا تمویل و تجهیز می‌شدند.



سند غیررده‌بندی‌شده امریکا که درمورد ایجاد گروه «ایتلاف ضدکمونیستی امریکا» حرف می‌زند.

با ناتوانی دولت در کنترل جنایت‌کاران، امریکا دخالت نمود و به دولت کلمبیا پیشنهاد کرد تا این گروه‌ها را در قالب پولیس «مبارزه با موادمخدر» تنظیم کند. دولت کلمبیا این پیشنهاد را پذیرفت و پولیس مبارزه با موادمخدر را ساخت. این عمل باعث شد تا گروه‌های جنایت‌کار به شکل قانونی به جنایات خود ادامه دهند. «کلمبین ژورنال» به تاریخ ۲ دسامبر ۲۰۰۲ در مطلبی به نقل از «دیده‌بان حقوق بشر می‌نویسد»:

«شبکه‌های نظامی که توسط امریکا ایجاد شدند جنایات و کشتار غیرنظامیان را به شکل چشمگیر افزایش دادند.»

اثر اولیور ویلر و دریو کوتلی در کتاب «کوکابین، جوخه‌های مرگ و جنگ علیه تروریسم (امپریالیسم امریکا و مبارزه طبقاتی در کلمبیا)» می‌نویسند که «سی.آی.ای» با گروه‌های شبه‌نظامی یکجا بعضی از قاچاقچیان موادمخدر را دستگیر می‌کند ولی این عمل آنان بر صادرات کوکابین به امریکا هیچ تأثیر ندارد. اینان به‌خاطر پاشیدن خاک بر چشم جهانیان این کار را می‌کنند. آنان عملاً با کارتل‌های بزرگ قاچاق رابطه‌ی پیدا و پنهان دارند. این گروه‌ها و سی.آی.ای تنها گروه‌هایی را هدف قرار می‌دهند که با آنان رابطه نداشته باشند.

امریکا و دولت کلمبیا در سال ۲۰۰۳ برنامه «ملکی‌سازی» را آغاز کردند که تا سال ۲۰۰۶ ادامه یافت. با این کار، جنایت‌کاران جنگی بخشیده شده یکبار دیگر بر سرنوشت مردم حاکم گردانیده شدند. برنامه «ملکی‌سازی» از طرف افراد و سازمان‌های مدافع حقوق بشر سخت انتقاد شد. تجربه برنامه «ملکی‌سازی» در افغانستان نیز زیر نام «دی.دی.آر» و «اربکی‌سازی» عملی گردید که در نتیجه قدرت جنگسالاران وحشی در ولایات به‌صورت روزافزون بیشتر گردید و دست‌شان در هرگونه جنایت و چپاول آزاد گذاشته شد.

سازمان «عفو بین‌الملل» در گزارش سالانه ۲۰۰۷ خود می‌نویسد:

«رسانه‌ها گزارش می‌دهند که حدود ۳۰,۰۰۰ شبه‌نظامی سلاح‌های خود را بر زمین گذاشته‌اند.... ولی شواهد موثق وجود دارد که نشان می‌دهند در اکثریت مناطق گروه‌های شبه‌نظامی به نام‌های متفاوت فعالیت دارند و به خشونت علیه بشر ادامه می‌دهند. شواهدی نیز وجود دارند مبنی بر این که این گروه‌ها با نیروهای امنیتی روابط نزدیک دارند.»



شبه‌نظامیان گروه «عقاب‌های سیاه» که پس از برنامه ملکی‌سازی در گروه‌های دیگر به جنایات خود ادامه می‌دهند.

سازمان «دیدهبان حقوق بشر» در سال ۲۰۱۰ در این مورد می‌نویسد:

«...واضح است که بعضی از گروه‌های شبه‌نظامی سلاح خود را بر زمین گذاشته‌اند و دسته‌های خود را رها کرده‌اند... ولی شواهد قابل توجه وجود دارند که بعضی از آنان بدون خلع سلاح گذاشته شده‌اند که به جنایات و خشونت و اعمال غیرقانونی ادامه می‌دهند.»

«ملل متحد» در گزارش ۲۰۱۰ خود در مورد پروسه خلع سلاح و عفو این جنایت‌کاران می‌نویسد:

«اکثر گروه‌های شبه‌نظامی بدون این که مورد بازپرس قرار گیرند خلع سلاح شدند و مورد عفو قرار گرفتند. جنایاتی که امروز صورت می‌گیرند بدون شک علت آن در معافیت شبه‌نظامیان گذشته است.»

لیونارد ایوان کورتیس، قاضی محکمه در کلمبیا، می‌گوید:

«هر شب آنان گروه ۵ یا ۶ نفره مردم بی‌دفاع را پس از شکنجه‌های ظالمانه و وحشیانه قتل‌عام می‌کردند. فریاد این مردم مظلوم به گوش می‌رسید که خواهان ترحم و کمک بودند.»

یکی از مشهورترین قتل‌عام‌ها توسط شبه‌نظامیان در منطقه ماپیری‌پان بود که به همین نام شهرت یافت. «دیده‌بان حقوق بشر» به تاریخ ۲۷ اکتوبر ۱۹۹۸ می‌نویسد در این قتل‌عام که در بین تاریخ ۱۴ الی ۲۰ جولای ۱۹۹۷ انجام شد، حدود ۳۰ نفر به نام کمونیست کشته شدند. گزارش می‌افزاید که شبه‌نظامیان با خود لیست داشتند و خانه به خانه به دنبال اعضای حزب «فارک» می‌گشتند. گزارش ادامه می‌دهد:

«آنان غیرنظامیان را به مرکز شهر می‌بردند و در آنجا قبل از کشتن شکنجه می‌کردند. پس از شکنجه، اعضای بدن آنان را با اره قطع می‌کردند، در چنگک‌های گوشت آویزان می‌کردند، گلوی آنان را قطع می‌کردند و بعداً اجساد آنان را در دریایی گواویر می‌انداختند.»



کشتار چریک‌های کلمبیا توسط شبه‌نظامیان در شهر برنکابرمیخا کلمبیا

قاضی لیونارد ایوان کورتیس می‌گوید که او در ۵ روز هشت بار به پولیس از این قتل‌عام احوال داد ولی آنان تا این که شبه‌نظامیان منطقه را ترک نکردند، نرسیدند. در سال ۱۹۹۹ قاضی کلمبیا، کرنل لینو سانچز (Colonel Lino Sánchez) را متهم به این قتل‌عام نمود. کرنل لینو رییس عملیاتی اردو کلمبیا بود و از طرف اردوی امریکا تمرینات خاص دیده بود.

به همین ترتیب ده‌ها قتل دیگر نیز توسط این لاشخواران انجام شد که در پهلوی هزاران کشته‌منجر به مهاجرت ۳ میلیون نفر گردید که در وقت خود پس از سودان، بزرگترین مهاجرت داخلی محسوب می‌شد.

این مشت نمونه خروار از جنایت این دست‌پرورده‌های امریکا در داخل کلمبیا بود. این جنایات به داخل مرزهای کلمبیا محدود نمی‌ماند بلکه امریکا به‌حیث ابزار از این جنایت‌پروران به‌خاطر سرنگونی و بی‌ثباتی دولت‌های دموکرات دیگر استفاده می‌نمود.

یک عملیات برون‌مرزی این گروه در هندوراس علیه دولت دموکرات خوزه مانوئل زلایا روسالس بود. روسالس در مصاحبه‌ای با امی گودمن به تاریخ ۳۱ می ۲۰۱۱ می‌گوید که چون وی طرفدار سرسخت فیدل کاسترو و هوگو چاوز بود و پیمان «الترناتیف بولیواری» را امضا کرده بود و می‌خواست کشور را به سوی ترقی و پیشرفت سوق دهد، به همین خاطر خار چشم امریکا واقع شد. او می‌افزاید که امریکا

به شبه‌نظامیان راست‌گرا اسلحه و امکانات مهیا نمود تا علیه‌اش توطئه کنند و او را از قدرت برکنار کنند. براساس همین برنامه بود که در ۲۸ جون ۲۰۰۹، آنان با اسلحه وارد خانه روسالس شده و او را به زور ابتدا به پایگاه نظامی امریکا در «پالمیرولا» بردند و از آنجا به کاستوریکا منتقل کردند.

عملیات دیگر گروه شبه‌نظامی راست‌گرا علیه دولت هوگو چاوز بود. این گروه مرتجع تلاش نمود تا طی یک کودتا دولت چاوز را سرنگون کند، ولی موفق به این کار نشد، اما قاضی دولت ونزوئلا به نام دانیالو اندرسن را کشت. دولت ونزوئلا به اتهام قتل دنیالو، یکتن از اعضای گروه شبه‌نظامی راست‌گرا به نام (Vasquez De Armas) را دستگیر نمود. او در تحقیقات خود اعتراف نمود که ماموران اف.بی.آی و سی.آی.ای به آنان دستور داده بودند تا علیه دولت چاوز توطئه کنند و زمینه سقوطش را مساعد سازند. گزارش‌هایی نیز وجود دارند که در اعتراضات اخیر در ونزوئلا نیز همین گروه‌ها دست داشتند.



۹- جمہوری دموکراتیک کنگو



پاتریس لومومبا رهبر جنبش ملی این کشور که نبرد مردم این کشور را برای دستیابی به استقلال را رهبری کرد، در سال ۱۹۶۰ اولین نخست وزیر منتخب مردم این کشور شد. اما او طی کودتای آمریکایی «جوزف موبوتو» از قدرت خلع شد. موبوتو با انحلال انتخابات در سال ۱۹۶۵ خود را به عنوان رئیس جمهور زئیر اعلام کرد و برای مدت ۳۰ سال دیکتاتور مآبانه در این کشور حکمرانی کرد.

۱-۹- مقدمه

جمهوری دموکراتیک کنگو یا کشور کنگو دموکراتیک کشوری است در مرکز آفریقا. پایتخت آن کینشاسا است. جمهوری دموکراتیک کنگو دومین کشور بزرگ در آفریقا و یازدهمین کشور بزرگ جهان به شمار می آید؛ و با جمعیت بیش از ۹۱ میلیون نفر، شانزدهمین کشور پرجمعیت جهان و چهارمین کشور پرجمعیت در آفریقا و همچنین به عنوان پرجمعیت ترین کشوری که زبان رسمی آن فرانسوی است شناخته می شود. این کشور تا سال ۱۹۹۷ میلادی زئیر نام داشت. جمهوری دموکراتیک کنگو از شمال با سودان جنوبی و آفریقای مرکزی، از شرق با اوگاندا، رواندا، بروندي و تانزانیا از جنوب با آنگولا و زامبیا و از غرب با جمهوری کنگو همسایه است. در غرب این کشور هم ساحل اقیانوس اطلس به طول تنها ۴۰ کیلومتر و در کنار دهانه ۹۰۰ کیلومتری رود کنگو واقع است.

این کشور در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۰ از بلژیک استقلال یافت. از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۷ زئیر نام داشت. پیش از آن کنگوی کینشاسا و پیش از آن نیز برای تمایز از کنگو برازاویل، کنگو لئوپولدویل نامیده می شد. کنگوی بلژیک/ و کشور آزاد کنگو دو نام دیگری هستند که در گذشته برای این کشور به کار می رفتند.

واحد پول این کشور فرانک کنگو است و در حالی که این کشور از غنی ترین کشورهای جهان از نظر منابع طبیعی به شمار می آید مردم آن از فقیرترین مردم جهان هستند. ۹۶ درصد از مردم این کشور مسیحی هستند و به ۲۵۰ قوم گوناگون سیاه پوست تعلق دارند. بیشتر مردم این کشور از اقوام کنگو، لوبا و مونگو هستند.

جنگ دوم کنگو که از سال ۱۹۹۸ آغاز شده و همچنان در جریان است، این کشور را ویران کرد. گاه به این جنگ «جنگ جهانی آفریقا» نیز می گویند زیرا ۹ کشور آفریقایی و حدود بیست گروه مسلح در آن شرکت کرده اند. به رغم امضای توافق صلح در سال ۲۰۰۳، جنگ همچنان در شرق کشور ادامه دارد. در شرق کنگو شیوع تجاوز به عنف و دیگر خشونت های جنسی از همه جهان وخیم تر است. در یک دوره ی ۱۲ ماهه در سال های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ در این کشور به ۴۰۰ هزار زن که بین ۱۵ تا ۴۹ سال سن داشتند، تجاوز شده است. جنگی که در این کشور جریان دارد مرگبارترین درگیری جهان پس از پایان جنگ داخلی چین است و کشته شدن ۵/۴ میلیون نفر را از سال ۱۹۹۸ در پی داشته است. بیشتر قربانیان از مالاریا، اسهال، ذات الریه و سوء تغذیه جان خود را از دست داده اند.



دلایل آغاز این جنگ تا حدی مشابه و مرتبط با جنگ اول کنگو (۹۷-۱۹۹۶) بود. لورن کابیلا رهبر شورشیان چپ‌گرای کنگویی که در سال ۱۹۹۷ با حمایت رواندا و اوگاندا موفق به سرنگونی حکومت موبوتو سِسه سِکو شده بود، از متحدان سابق خود فاصله گرفته و برای جلوگیری از وقوع کودتا علیه حکومت خود دستور اخراج نیروهای نظامی رواندایی و اوگاندایی را از کشور صادر کرد. در پی آن گروه‌های مسلح متحد رواندا و اوگاندا به همراه دولت‌های این دو کشور و بوروندی وارد جنگ علیه حکومت کابیلا شدند. دولت کنگو نیز در این جنگ زیمبابوه، نامیبیا، آنگولا و چاد و چندین گروه مسلح را در کنار خود داشت. در سال ۲۰۰۱ کابیلا در یک سوء قصد کشته شد و پسرش ژوزف کابیلا به قدرت رسید. این جنگ در سال ۲۰۰۳ با توافق طرفین برای صلح و تشکیل یک دولت انتقالی به ریاست ژوزف کابیلا و معاونانی از گروه‌های مخالف به‌طور رسمی پایان یافت اما درگیری‌ها پس از آن نیز ادامه یافته‌است. تسلط بر معادن با ارزش کنگو از انگیزه‌های دیگر این جنگ و مناقشات پس از آن بوده‌است.



کنگو را باید در زمره پرتحول‌ترین اوضاع سیاسی میان کشورهای آفریقایی دانست. طی سال‌های اخیر، دخالت‌های بی‌حد و حصر همسایگان کنگو در امور این کشور منجر به راه‌اندازی جنگ خانمان برانداز با جمهوری رواندا شده‌است که با استقرار نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد در مرزهای مشترک دو کشور آرامش نسبی برقرار شده‌است. با اینکه جنگ داخلی این کشور در سال ۲۰۰۳ به

پایان رسیده، اما نواحی شرقی آن به علت فعالیت ده‌ها گروه شورشی همچنان بی‌ثبات است. در کنگو از خشونت جنسی همراه با ددمنشی غیرعادی به عنوان یک سلاح جنگی استفاده می‌شود. تجاوز گروهی رواج دارد و گاهی از قنداق تفنگ در این کار استفاده می‌شود.



جغرافیا

بیش از ۶۰٪ مساحت این کشور متشکل است از حوضه آب‌گیری با جنگلهای بارانی استوایی که رود زئیر (کنگو) و شاخه‌هایش در آن جریان دارد. فلات‌ها و رشته‌کوه‌هایی که این آبگیر را احاطه کرده‌است شامل گرانبه‌رود در شرق است. کنگو سرزمین ناهمواری است و ارتفاعات کمابیش بلند در نقاط مختلف آن به چشم می‌خورد رودهای مهم کنگو، لولابا، لومامی، اوبانگی، کاسای و بلندترین نقطه این کشور قله ی نگالیئما، با ۵۱۰۹ متر ارتفاع است. کنگو آب و هوایی مرطوب و استوایی با تغییر اندک فصلی دارد، هر چند از دسامبر تا فوریه شمال کشور خنک‌تر است. زمین‌های زیر کشت بالغ بر پنج درصد از خاک کنگو و مراتع طبیعی و جنگل نیز بیش از ۳۵ درصد از این کشور را شامل می‌شود.



آلودگی آب‌های سطحی به آلاینده‌های صنعتی و استفاده غیر بهداشتی از آن توسط بومیان و روستائینان، فرسایش خاک و بارش باران‌های اسیدی و برداشت‌های غیراصولی منابع جنگلی بزرگترین مشکلات زیست‌محیطی کنگو طی سال‌های اخیر بوده‌است.

اقتصاد

ارزش منابع معدنی کنگو ۲۴ تریلیون دلار برآورد شده است که برابر با تولید ناخالص داخلی آمریکا و اروپاست. تصاحب این ثروت غیرعادی زیرزمینی انگیزه اصلی جنگ داخلی این کشور بوده است. این کشور هشتاد درصد ذخایر سنگ‌های کولتان (دو فلز باارزش و شبیه به هم تانتالوم و نیوبیوم) را در خود جای داده است و بزرگترین تولیدکننده کبالت در دنیا، دومین تولیدکننده بزرگ الماس در دنیا و بزرگترین تولیدکننده مس در آفریقا است. ضمن اینکه ذخایر قابل توجهی از قلع، روی، طلا و نفت نیز دارد. ذخایر بزرگی از اورانیوم نیز در این کشور قرار دارد و اورانیومی که در پروژه منهتن برای ساخت نخستین بمب‌های اتمی دنیا استفاده شد از اورانیوم‌های کنگویی بودند. جنگل‌های وسیع این کشور نیز بیش از نیمی از ذخایر الوار آفریقای جنوب صحرا را در خود جای داده‌اند.



بیش از دو سوم نیروی کار به کشاورزی اشتغال دارد و قهوه، چای، کاکائو، کائوچو و محصولات نخلی از این کشور صادر می‌شود. مواد معدنی نقطه اتکای اقتصاد این کشور است، مس، کبالت، روی و الماس معمولاً حدود ۶۰٪ از صادرات را تشکیل می‌دهد. کنگو دارای تورمی افسارگسیخته و دارای یکی از پایین‌ترین سطوح زندگی در آفریقا است.



۲-۹- تاریخچه

سرزمینی که در حال حاضر به نام جمهوری دموکراتیک کنگو شناخته می‌شود. این سرزمین از حداقل ۲۰۰۰۰۰ سال پیش از میلاد به وجود آمده است. حکومت‌های متعددی مانند کنگو، سونژ، گارنگاز، لوندا و امپراتوری لوبا در این سرزمین وجود داشته‌اند.

اروپایی‌ها تنها در سالهای ۱۴۸۲ - ۱۴۸۳ بود که توسط ملوان پرتغالی دیوگو کائو با کشف دهانه رودخانه کنگو این کشور را شناختند. در آن زمان پادشاهی کنگو در اوج خود بود. در سال ۱۸۷۹، هنری مورتون استنلی به نمایندگی از پادشاه بلژیک لئوپولد دوم ورودی آینده این کشور را کشف کرد. لئوپولد دوم در کنفرانس برلین (۱۸۸۴ - ۱۸۸۵)، به دیگر کشورهای اروپایی اعلام کرد که این کشور را به کنترل خود درآورده است. از این تاریخ بود که استعمار کنگو آغاز شد. منطقه تحت کنترل بر خلاف اینکه جزو مایملک شخصی پادشاه بلژیک بود نامش دولت مستقل کنگو گذاشته شد. در سال ۱۹۰۸، پارلمان بلژیک به توصیه پادشاه لئوپولد دوم، نام کنگوی بلژیک را برای این کشور انتخاب کرد و تا سال ۱۹۶۰ تحت استعمار بلژیک بود.

ناحیه کنگو را تجارت برده چپاول کرد و در ۱۸۸۵ تبدیل به ملک شخصی لئوپولد دوم بلژیک پادشاه بلژیک گردید؛ ولی در ۱۹۰۸ انزجار بین‌المللی از قساوت رژیم حاکم در «کشور آزاد کنگو» پادشاه را مجبور ساخت تا این ناحیه را به صورت مستعمره بلژیک به صادرکننده ی عمده‌ای از مواد معدنی تبدیل کند.

در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۰ کنگو استقلال خود را از بلژیک بدست آورد. پاتریس لومومبا نقش اصلی را در این رویداد داشت. اگر چه مردم این کشور بعد از استقلال سراپا امید بودند ولی با مشکلات بسیار زیادی نیز روبرو شدند. مناطق کاتانگا و کاسایی از استانهایی که مستقل شده بودند خارج شدند چرا که ساکنانشان از به خطر افتادن زندگی خود هراس داشتند. بلژیکی‌ها نیز از این کشور فرار کردند. کشور بلژیک و بدنبال آن سازمان ملل متحد به کنگو نیروی نظامی اعزام کرد.

حکومت در تأمین خدمات اجتماعی به ویژه آموزش ابتدایی نسبتاً پیشرفته بود، ولی تقریباً هر گونه فعالیت سیاسی آفریقایی‌ها را محدود کرد. در نتیجه زمانی که بلژیک در ۱۹۶۰ به استعمار کنگو خاتمه داد، این کشور به اندازه ی کافی آماده نبود. ظرف چند روز بعد از استقلال ارتش شورش کرد و ثروتمندترین ناحیه - کاتانگا، تحت حکومت موسی چومبه - مبادرت به جدایی کرد. کنگو سازمان ملل متحد را دعوت به مداخله کرد، ولی نیروهای این سازمان در غالب آمدن بر تداوم جنگ داخلی فقط تا حدودی موفق شدند. سرهنگ موبوتو دوبار در حکومت مداخله کرد و در ۱۹۶۵ خود را رهبر کشور ساخت. وی که خواهان «اصالت» بود نام کشور را به زئیر و نام خود را به موبوتو سسه سکو تغییر داد. او اقتدار دولت مرکزی را به تدریج اعاده کرد و نظام تک‌حزبی را برقرار ساخت.

حکومت سکو شدیداً مورد انتقاد بین‌المللی قرار گرفت، ولی او پشتیبانی کشورهای غربی را که برای کنگو به صورت منبعی از مواد معدنی راهبردی ارزش قائل بودند حفظ کرد. در ۱۹۹۰، نارضایتی

عمومی موجب کسب برخی اصلاحات شد و - به دنبال لغو قانونی نظام تک حزبی - کنفرانس ملی به منظور ایجاد دموکراسی در زئیر برگزار شد (۱۹۹۱). طی ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ درگیری بین کنفرانس ملی و نخست‌وزیر در یک طرف و رئیس‌جمهور موبوتو در طرف دیگر روی داد. بخش‌هایی از نیروی مسلح ناراضی شدند و نظم و قانون در قسمت‌هایی از کشور به هم ریخت.

۳-۹- سیاست

نام پاتریس لومومبا، قهرمان ملی کنگو با مبارزات استقلال‌طلبانه این کشور عجین است. اما سال‌های بعد حکومت دموکراتیک کنگو به دست یکی از دیکتاتورترین افراد یعنی موبوتو سسه سوکو افتاد و در زمان حکومت وی تاراج ذخایر معدنی این کشور آغاز شد.

در سال ۱۹۹۶ با سفر موبوتو به فرانسه و سوئیس جهت در مان سرطان یک افسر نظامی به نام لوران کابیلا دست به کودتا زد و از آن زمان نام زئیر به جمهوری دموکراتیک کنگو تغییر یافت. پس از سرنگونی موبوتو خط مشی سوسیالیستی و کمونیستی بیشتری در کنگو به کار گرفته شد.

از سال ۱۹۹۶ این کشور درگیر جنگ داخلی شد که تا سال ۲۰۰۲ ادامه یافته و منجر به کشته شدن ۴ میلیون نفر و آوارگی ده‌ها میلیون نفر از مردم کنگو به ویژه در مناطق شرقی آن شد.

در سال ۲۰۰۲ لوران کابیلا در حالی که مشغول مذاکره در دفتر کار خود بود، توسط یک ستوان نظامی از محافظین خود به نام رشیدی کاسریکا ترور شد و پسر وی به نام ژوزف کابیلا از تمام سران شورشی خواست تا از جنگ دست بردارند. هم‌زمان با این تحول و در پی تلاش‌های چند کشور عمده و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای سرانجام موافقتنامه دریاچه‌های بزرگ در سال ۲۰۰۳ به امضا رسید و جنگ داخلی پایان یافت.

به موجب این موافقتنامه دولت ائتلافی به ریاست جمهوری ژوزف کابیلا و ۴ رهبر عمده شورشی این کشور به عنوان معاون وی تشکیل شد. بر پایه این موافقتنامه دولت با کمک سازمان ملل و دیگر کشورهای کمک‌کننده بایستی تا سال ۲۰۰۶ زمینه برگزاری انتخابات برای تعیین رئیس‌جمهور این کشور را فراهم می‌ساخت.

احزاب جمهوری خلق، دموکراتیک مسیحی، جنبش اتحاد و همبستگی، حرکت پیش‌تاز ملی، اتحاد برای دموکراسی و پیشرفت اجتماعی و... در جمهوری دموکراتیک کنگو فعالیت سیاسی دارند.

۴-۹- انتخابات سال ۲۰۰۶

سرانجام در ژوئن ۲۰۰۶ انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی این کشور برگزار شد. ژوزف کابیلا رئیس‌جمهور و ژان پیر بمبا یکی از معاونان وی بیشترین آراء را به‌دست‌آورد و به دور دوم راه یافتند. اما در همان زمان اعلام نتایج دور اول در ۲۱ اوت، کینشاسا پایتخت این کشور صحنه جنگ خونین ۳ روزه‌ای میان نظامیان هوادار دو رقیب دور دوم شد که با پادرمیانی سازمان ملل، اتحادیه ی اروپا و دیگر بازیگران عمده منطقه‌ای پایان یافت.

دور دوم انتخابات در ۲۹ اکتبر ۲۰۰۶ برگزار گردید و با توجه به ائتلاف برخی از احزاب در پارلمان با یکدیگر به نفع کابیلا و رأی ۴۴ درصدی او در دور اول انتخابات، وی توانست بر رقیب نیرومند خود چیره گردد و از ماه دسامبر ۲۰۰۶ رسماً به عنوان رئیس‌جمهور این کشور برگزیده شود.

۵-۹- موبوتو سسه سکو



ژنرال موبوتو سسه سکو Mobutu Sese Seko، رئیس جمهور پیشین کشور آفریقایی کنگو در سال ۱۹۳۰ میلادی در این کشور به دنیا آمد. وی پس از طی تحصیلات خود به روزنامه نگاری پرداخت و در دهه ۱۹۵۰ میلادی با پیوستن به نهضت آزادی بخش کنگو به ریاست پاتریس لومومبا، در مذاکرات استقلال کنگو شرکت کرد

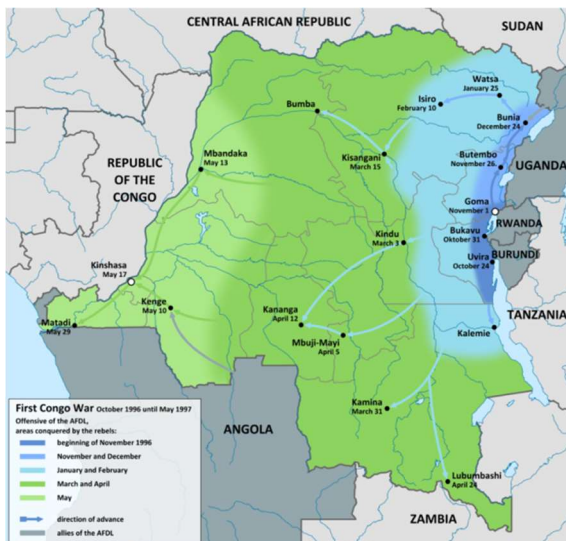
. موبوتو پس از استقلال کنگو به ریاست ارتش کنگو رسید و در سال ۱۹۶۰ میلادی در سی سالگی به نخست وزیری دست یافت. بعد از به قتل رسیدن پاتریس لومومبا توسط استعمار گران بلژیکی موبوتو به قدرت رسید.

موبوتو در دوران ریاست جمهوری خود، روش خودکامه ای در پیش گرفت و با محدود کردن اختیارات مجلس و حذف پست نخست وزیری، کل اختیارات کشور را قبضه کرد. وی در ۲۷ اکتبر ۱۹۷۱ میلادی نام رسمی کشور را از جمهوری دموکراتیک کنگو به جمهوری زئیر تغییر داد در حالی که قبلاً اعلام کرده بود فقط اعضای حزب او حق انتخاب شدن برای مجلس را خواهند داشت. موبوتو که ادعای رهبری مردم کنگو را داشت برای خود لقب موبوتو سه سه سکو را برگزید و برای آن که کاری مشابه سایر رهبران بزرگ انجام دهد، به تقلید از مائوتسه تونگ، رهبر چین، دست به یک انقلاب به اصطلاح فرهنگی زد و طی یک رشته اقدامات سطحی، هرج و مرج عجیبی تحت عنوان بازگشت به خویشتن خویش را به وجود آورد. او در ضمن اقدامات مضحک خود، به عنوان نمونه، دادن شیرخشک به کودکان را منع نمود و دستور داد که مردم به پیروی از قبایل جنگلی کنگو، به بچه های خود، کرم ساقه درختان را بخوراند. با ابتذال آن چه موبوتو به عنوان انقلاب فرهنگی مطرح نمود، جریان غرب گرایی بار دیگر به عنوان یک اندیشه مترقی توسط او به کشور بازگشت. هم چنین برقراری روابط با رژیم صهیونیستی، حمایت از شورشیان آنگولا، برگزاری انتخابات تحت فشارهای بین المللی و سرکوبی اعتراضات مردمی و دانشجویی از اقداماتی بود که در زمان حکومت موبوتو انجام شد. در حالی که در زمان حکومت وی، روز به روز شمار فقیران و گرسنگان کنگو افزایش می یافت، موبوتو بر جلال و شکوه زندگی شاهانه خود می افزود و در این مدت، بیش از سه میلیارد دلار ثروت ملی را به نام خود در بانک های خارجی سپرد. البته طبق گزارش بانک های سوئیس مبلغی معادل ۲۰ میلیارد دلار در حساب های بانکی وی در این کشور بوده که دولت های سوئیس و فرانسه آنها را به نفع خود مصادره کردند.



در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، با پدیدار شدن تغییر اوضاع در صحنه بین المللی و انجام تحولات در کشورهای دیکتاتوری، اعتراضات و تظاهرات در شهرهای مختلف کنگو فراگیر شد که خواهان کناره گیری موبوتو و تشکیل یک کنفرانس ملی برای بررسی و تدوین قانون اساسی جدید بودند. از سوی دیگر موبوتو که با اعتراضات عمومی مواجه شده بود بحث حکومت دموکراتیک و تبدیل حکومت به نظام چند حزبی را مطرح نمود و حتی یکی از رهبران مخالفین را به نخست وزیری منصوب کرد. اما این امر نه تنها از اعتراضات نکاست بلکه تعداد زیادی از مردم در جریان این درگیری ها کشته شدند. در این میان شورشیان کنگو به رهبری لوران کابیلا بر مخالفت خود با موبوتو افزودند که به جنگ های داخلی کنگو انجامید. در نهایت علی رغم انجام مذاکرات و میانجی گری های بین المللی، نتیجه مطلوبی حاصل نشد و موبوتو سه سه سکو در ۱۶ مه سال ۱۹۹۷ میلادی پس از ۳۷ سال زمام داری و ۳۲ سال دیکتاتوری برای معالجه به فرانسه رفت. از آن پس نیروهای مخالف وارد پایتخت شدند و دو روز بعد حکومت دیکتاتوری موبوتو متلاشی شد. موبوتو سسه سکو سرانجام در هفتم سپتامبر سال ۱۹۹۷ میلادی در ۶۷ سالگی درگذشت و کارنامه ای سیاه از خود به جای نهاد.

۶-۹- جنگ اول کنگو



جنگ اول کنگو در سال‌های ۹۷ - ۱۹۹۶ بین شورشیان مخالف دولت زئیر با حمایت چندین کشور همسایه علیه این دولت درگرفت و در پی آن لوران کابیلا رهبر شورشیان چپ‌گرای کنگویی موفق به سرنگونی حکومت موبوتو و به دست گرفتن قدرت شد. کابیلا پس از موفقیت نام این کشور را به جمهوری دموکراتیک کنگو تغییر داد.

یکی از دلایل آغاز این جنگ نا آرامی‌هایی بود که پس از نسل‌کشی رواندا در بخش‌های شرقی زئیر اتفاق افتاد و در پی آن زمینه‌های لازم برای طغیان

علیه حکومت ناکارآمد مستقر در کینشاسا را فراهم آورد. مخالفان حکومت موبوتو که در قالب سازمانی به نام « ائتلاف نیروهای دموکراتیک برای آزادی کنگو » با یکدیگر متحد شده بودند در این جنگ از حمایت مستقیم نیروهای نظامی کشورهای رواندا، اوگاندا، آنگولا و بوروندی برخوردار بودند در حالی که دولت زئیر نیز سازمان یونیتا (مخالف دولت آنگولا) و ارتش آزادیبخش رواندا (مخالف دولت رواندا) را در کنار خود می‌دید.

اتحاد مخالفان کنگویی با رواندایی‌ها و اوگاندایی‌ها چندان بادوام نبود به طوری که کابیلا یک سال بعد از به قدرت رسیدن برای جلوگیری از وقوع کودتا علیه حکومت خود دستور اخراج نیروهای نظامی رواندایی و اوگاندایی را از کشور صادر کرد و در پی آن جنگ دوم کنگو آغاز شد. جنگی طولانی‌تر و خونبارتر که مرگبارترین جنگ پس از پایان جنگ جهانی دوم توصیف شده‌است. در جریان جنگ دوم کنگو نه کشور آفریقایی و بیست گروه مسلح به‌طور مستقیم درگیر جنگ شدند و ۵/۴ میلیون نفر در طول ده سال قربانی آن شدند. با توجه به این موضوع برخی از کارشناسان این دو نبرد را به عنوان یک جنگ در نظر می‌گیرند.

۷-۹- نسل‌کشی رواندا

نسل‌کشی رواندا در سال ۱۹۹۴ به دنبال سقوط هواپیمای حامل «جووینال هابیاریمانا» (Juvénal Habyarimana) رئیس‌جمهور وقت رواندا در نزدیکی کیگالی پایتخت این کشور به وقوع پیوست. « قوم هوتو » این عمل را به « قوم توتسی » نسبت داد. همین امر در جامعه بی‌حکومت، آغاز درگیری‌های شدید میان این دو قوم شد. در جریان نسل‌کشی سال ۱۹۹۴ رواندا که از آن تحت عنوان تاریک‌ترین فاجعه انسانی نیم سده گذشته یاد می‌شود، علاوه بر کشته‌شدن ۸۰۰ هزار مرد، زن و کودک، به ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار زن تجاوز جنسی شد.



سازمان ملل در ابتدا از پذیرش این رویداد به عنوان نسل‌کشی خودداری کرد و در نتیجه به شدت مورد انتقاد رسانه‌های جمعی قرار گرفت. این واقعه منجر به بحث‌هایی برای تغییر در ساختار سازمان ملل به منظور برخورد سریع و قاطع جامعه بین‌الملل با نسل‌کشی گردید.

در آوریل ۱۹۹۴، رواندا بیش از ۷ میلیون نفر جمعیت داشت که از سه گروه قومی تشکیل می‌شد: هوتو (۸۵٪)، توتسی (۱۴٪ جمعیت) و توا (۱٪). دو گروه هوتو و توتسی در حقیقت بسیار بهم شبیه هستند. هر دو یک زبان را صحبت می‌کنند، در یک منطقه زندگی می‌کنند و آداب و رسوم مشابهی دارند.

در دوران قبل از استعمار، توتسی‌ها در رده‌ی بالاتری از اجتماع قرار داشتند و هوتوها طبقه‌ی پایین‌تر اجتماع محسوب می‌شدند. پس از انتقال رواندا به عنوان مستعمره به حکومت بلژیک (پس از شکست آلمان در جنگ جهانی) در رواندا سیاستی در پیش گرفته شد که در آن اقلیت توتسی و اکثریت هوتو به اختلافات قومی و نژادی کشیده شدند. این سیاست توسط بلژیکی‌ها که سرپرستی مستعمره رواندا را بعد از جنگ جهانی اول بر عهده داشتند در رواندا بنا نهاده شد؛ هوتو یا توتسی بودن در شناسنامه افراد ذکر می‌شد، و یک هوتو ثروتمند می‌توانست خود را به یک توتسی تغییر دهد تا از احترام و امکانات بیشتری برخوردار گردد.

در ۱۹۵۹، هوتوها سلطنت توتسی‌ها را برانداختند و ده‌ها هزار نفر از توتسی‌ها به کشورهای همسایه از جمله اوگاندا گریختند. جمعی از این توتسی‌ها یک گروه پیکارجو به نام جبهه‌ی هواداران رواندا تأسیس کردند که در سال ۱۹۹۰ به رواندا حمله نمود و تا سال ۱۹۹۳ که قرارداد صلح بسته شد مشغول به جنگ بودند.

شب ششم آوریل ۱۹۹۴ به هواپیمای حامل جونال هابیا ریمانا رئیس‌جمهوری وقت رواندا و همتایش سیپرین نتاریامیرا رئیس‌جمهوری بوروندی که هر دو از قوم هوتو بودند شلیک شد. هواپیما سقوط کرد و همه سرنشینان آن کشته شدند. افراط‌گرایان هوتو جبهه‌ی هواداران رواندا را مسئول این حمله دانستند و بلافاصله دست به کشتار دسته جمعی زدند. جبهه‌ی هواداران رواندا اعلام کرد که هواپیما توسط خود هوتی‌ها منهدم شده‌است تا به آن‌ها بهانه‌ای برای قتل‌عام دهد.



جمجمه‌های قربانیان بیانگر قساوت نسل‌کشی رواندا

با آغاز نسل‌کشی سازمان یافته که ۱۰۰ روز طول کشید، ۸۰۰'۰۰۰ (آمار سازمان ملل) یا ۱'۰۷۱'۰۰۰ (آمار دولت رواندا) از قوم برتر توتسی و هوتوهای میانه‌رو که از پیروی از دستورهای هوتوهای تندرو ممانعت کرده بودند کشته شدند.



فهرستی از مخالفان دولت تهیه شده بود و در اختیار گروه‌ها شبه نظامی قرار گرفته بود که آن‌ها و خانواده‌هایشان را می‌کشتند. بیشتر قربانیان مردان، زنان، کودکان و نوزادانی بودند که توسط همسایه‌ها، همکاران و دوستان سابق خود کشته می‌شدند، رادیو رواندا همزمان به‌طور مداوم هوتوها را تشویق به قتل عام توتسی‌ها می‌کرد. مردان هوتو حتی مورد تهدید قرار می‌گرفتند که اگر زنان توتسی خود را نکشند خود کشته می‌شوند. روزانه ۱۰'۰۰۰ نفر و ساعتی ۴۰۰ نفر و دقیقه‌ای ۷ نفر کشته می‌شدند، به‌طور مثال کلیسایی که ۱'۵۰۰ نفر در آن پناه گرفته بودند با بولدزر خراب شد و همگی پناهندگان آن کشته شدند. بعدها اسقف کلیسا به جرم همکاری در جنایت محاکمه شد. اکثر قربانیان با قمه‌ها تکه‌تکه می‌شدند.



لباس های کسانی که در کلیسای نیاماتا قتل عام شدند، این کلیسا حالا به یک بنای یادبود تبدیل شده است.

در حدود ۲۰۰'۰۰۰ تا ۵۰۰'۰۰۰ زن و دختر توتسی در این مدت مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند . ۲۰ هزار جوان روآندایی که امسال ۲۲ ساله می‌شوند، فرزندان آن تجاوز جنسی گسترده هستند . بسیاری از آن‌ها از روی عمد توسط مردان مبتلا به ایدز مورد تجاوز قرار گرفتند . اکنون بسیاری از زنان زنده مانده از نسل‌کشی در کشور رواندا مبتلا به ایدز هستند.

این فاجعه در مقابل چشمان باز دنیا با پوشش کامل خبری رسانه‌ها و بی‌عملی بسیار هولناک سازمان ملل و بی‌تفاوتی جامعه جهانی به بهانه عدم مداخله در امور داخلی رواندا انجام شد . به‌طور مثال در ابتدای نسل‌کشی ۱۰۰۰ نیروی اروپایی برای تخلیه اتباع خارجی از رواندا به آنجا فرستاده شد که بسرعت کشور را ترک کردند یا صلح بانان بلژیکی سازمان ملل مدرسه‌ای را که ۲'۰۰۰ توتسی به آنان پناهند شده بودند بعد از رسیدن دستور عقب‌نشینی ترک نمودند که منجر به قتل عام کلیه پناهندگان شد.



بعد از اتمام نسل‌کشی هزاران نفر از پناهندگان روآندایی که به کشورهای مجاور پناهنده شده بودند به دلیل شرایط بد و ابتلا به بیماری‌های گوناگون مسری کشته شدند . نسل‌کشی با شکست هوتوها از نیروهای نظامی گردآوری شده از بین توتسی‌ها و سایر کشورهای آفریقایی متوقف شد و بعدها دادگاهی برای محاکمه سران نسل‌کشی تشکیل شد . هم‌اکنون هزاران

نفر از توتسی‌های زنده مانده از نسل‌کشی سعی می‌کنند با ۲ میلیون هوتوی شرکت‌کننده در کشتار همزیستی مسالمت آمیزی داشته باشند.



جبهه میهنی رواندا متشکل از شورشیان توتسی که سازمان دهی منظمی داشت و توسط ارتش اوگاندا حمایت می‌شد، کم‌کم مناطق بیشتری را به تصرف درآورد و در چهارم ماه ژوئیه پایتخت کشور، کیگالی، را تصرف کرد. بعد از آن، حدود دو میلیون هوتو از میان غیرنظامیان و کسانی که در نسل‌کشی نقش داشتند، به جمهوری دموکراتیک کنگو که آن زمان زئیر خوانده می‌شد پناه بردند. گروه‌های مدافع حقوق بشر می‌گویند جبهه میهنی رواندا بعد از به دست گرفتن قدرت هزاران نفر از غیرنظامیان هوتو را کشت و حتی نیروهایش برای کشتار کسانی که در نسل‌کشی نقش داشتند به جمهوری دموکراتیک کنگو رفتند. جبهه میهنی رواندا این اظهارات را رد می‌کند.



یکی از یادبودهای قربانیان نسل‌کشی رواندا

در جمهوری دموکراتیک کنگو، هزاران نفر از وبا مردند و گروه‌های امدادی متهم شدند که بیشتر کمک‌هایشان در نهایت به دست شبه نظامیان هوتو می‌رسیده و نه مردمی که به آن نیاز داشتند. نسل‌کشی در رواندا به صورت مستقیم باعث دو دهه نا آرامی در جمهوری دموکراتیک کنگو شد. این نا آرامی‌ها تاکنون به بهای از دست رفتن جان پنج میلیون نفر تمام شده‌است. دولت رواندا که امروز توسط جبهه میهنی رواندا اداره می‌شود دو بار به جمهوری دموکراتیک کنگو حمله کرده و همواره این همسایه بسیار بزرگ‌تر خود را متهم کرده‌است که به شبه نظامیان هوتو اجازه می‌دهد در خاکش عملیات انجام دهند. رواندا همچنین نیروهای محلی توتسی را مسلح کرده‌است.

رهبر جبهه میهنی رواندا و رئیس‌جمهور این کشور پل کاگامه به خاطر رشد اقتصادی بالای رواندا در سال‌های گذشته تحسین شده‌است. او همچنین سعی کرده‌است که رواندا را تبدیل به یک قطب تکنولوژیک مهم کند و خودش هم در توئیت‌ر بسیار فعال است؛ ولی منتقدانش می‌گویند او مخالفان را تحمل نمی‌کند و چندین تن از مخالفان دولت او به علل نامعلومی مرده‌اند. تقریباً دو میلیون نفر در دادگاه‌های محلی رواندا به اتهام دست داشتن در قتل عام و نسل‌کشی محاکمه شده‌اند و رهبران اصلی آن‌ها هم در یک دادگاه سازمان ملل در کشور همسایه تانزانیا محاکمه شده‌اند.

صحبت در مورد قومیت، امروز در رواندا غیرقانونی است. دولت می‌گوید می‌خواهد از وقوع خونریزی‌های بیشتر در کشور جلوگیری کند؛ ولی عده‌ای می‌گویند دولت جلوی آشتی ملی واقعی را می‌گیرد و فقط می‌خواهد سرپوشی بر تنش‌های موجود بگذارد و این ممکن است در آینده به فوران مجدد خشم‌های سرکوب شده بینجامد.

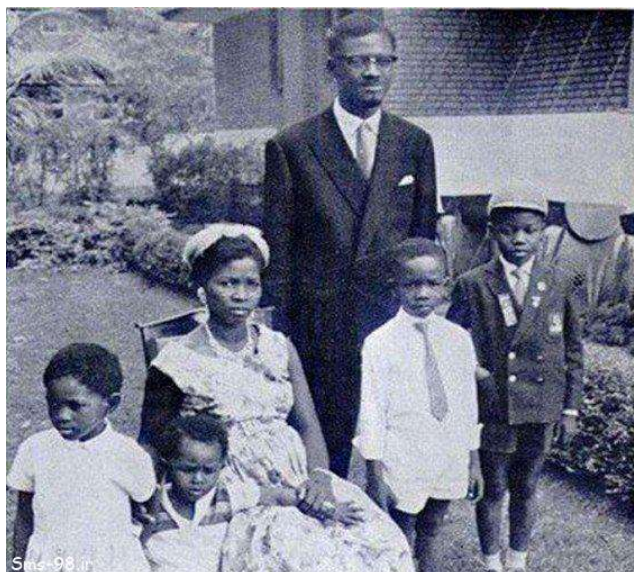
۸-۹- لومومبا: از آجیو فروشی تا نخست وزیری



پاتریس لومومبا رهبر استقلال کنگو (زئیر) و اولین نخست‌وزیر منتخب مردم جمهوری دموکراتیک کنگو پس از رهایی از استعمار بلژیک بود. کسی که مبارزات ضداستعماری او در دهه ۵۰ میلادی، قلب و ذهن ملت کنگو و قاره آفریقا را فتح کرد و ملتی را از استعمار و بردگی نجات داد و در نهایت "شهید راه آزادی" نام گرفت.

تنها دو سال پیش از آنکه پاتریس لومومبا به عنوان رهبر جنبش ملی کنگو (MNC) انتخاب شود، کارمندی ساده در اداره پست بود. پس از آن وی به عنوان مبلغ دوره گرد در یک شرکت آجیوفروشی استخدام شد و همین شغل زمینه سفر او به نقاط مختلف کنگو و گفتگو با مردم را فراهم کرد. لومومبا در فاصله سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰ دو بار به زندان افتاد. بار نخست به اتهام اختلاس مالی که خودش معتقد بود انگیزه سیاسی پشت آن بوده و بار دوم مستقیماً به علت فعالیت های سیاسی اش برای استقلال کنگو از مستعمرگی پادشاهی بلژیک. ژان ون لیرد: پادشاه (بلژیک) از سخنان (لومومبا) برآشفت. مقام های بلژیک از آن لحظه به بعد از لومومبا قطع امید کردند. مردم کنگومی گفتند این سخنرانی بود که سر لومومبا را عاقبت بر باد داد.

به زندان افتادن پاتریس لومومبا احتمالاً نقش بسیار مهمی در شکل گیری افکار سیاسی و تندگرایی او نسبت به دخالت آمریکا و بلژیک در امور کنگو داشت. او در سال ۱۹۵۸ به عنوان رهبر جنبش ملی کنگو انتخاب شد. جنبشی که تحت نظر لومومبای جوان توانست از سطوح اختلافات قومی و قبیله ای در نقاط مختلف کنگو فراتر رود و روحیه اتحاد ملی برای استقلال طلبی را در میان میلیونها نفر از مردم این کشور زنده کند.



لومومبا که حزب او در انتخابات پارلمانی برنده شده بود، چند روز پیش از جشن استقلال به عنوان نخستین نخست وزیر قانونی کنگو انتخاب شده بود اما به خاطر مواضع تند سیاسی اش، نام او از فهرست سخنرانان مراسم روز استقلال حذف شده بود.

با این حال، لومومبا به توصیه دوست و مشاورش، ژان ون لیرد (Jean Van Leirde) که یک بلژیکی آزادیخواه بود، بدون هماهنگی به پشت تریبون رفت و سخنرانی کرد.

برخلاف سخنرانان دیگر که به نوعی استقلال کنگو را از "الطاف" پادشاهی بلژیک برمی شمردند، لومومبا در اظهاراتی جنجالی به "ظلم و جور و چپاولی" که مدعی بود در دوران مستعمره بودن کشورش بر مردم کنگو گذشته بود، اشاره کرد و احساسات حاضران و مردمی که از طریق رادیو به سخنانش گوش می دادند را برانگیخت.

ژان ون لیرد، دوست و مشاور نزدیک لومومبا، سالها بعد به بی بی سی درباره این سخنرانی گفت: "پادشاه (بلژیک) از این سخنان برآشفته. مقام های بلژیک از آن لحظه به بعد از لومومبا قطع امید کردند. مردم کنگومی گفتند این سخنرانی بود که سر لومومبا را عاقبت بر باد داد."

۹-۹- کابینه ۶۷ روزه ؛ هرج و مرج در کنگو



دولت پاتریس لومومبا روز ۲۴ ژوئن سال ۱۹۶۰ آغاز به کار کرد و از همان ابتدا مخالفت های نخست وزیر با مقام های بلژیکی به مجادله های پی در پی میان او و مستشاران بلژیکی انجامید که همچنان بر استخراج و صادرات منابع معدنی سرشار کنگو از استان کاتانگا (Katanga) در جنوب این کشور نظارت می کردند .

همزمان سازمان نیافته بودن دولت مرکزی و ارتش ملی کنگو خیلی زود کشور را با هرج و مرجی گسترده روبرو کرد.

جورج زانگولامی گوید :

دولت آمریکا هیچگاه بابت دخالت در امور کنگو و همکاری در سرنگونی و ترور لومومبا عذرخواهی نکرده است .

در جنوب، یکی از دشمنان قسم خورده لومومبا به نام موسی چمبه، استان کاتانگا را مستقل از دولت مرکزی اعلام کرد و خود را رئیس جمهور این بخش از کشور نامید . استان کاتانگا که از معادن غنی مس، اورانیوم و طلا برخوردار بود برای سالها قطب اصلی درآمد و ثروت پادشاهی بلژیک و تامین کننده اورانیوم برای برنامه های اتمی واشنگتن به شمار می رفت. بدون کاتانگا کنگو در ردیف ممالک فقیر آفریقا به شمار می رفت.

آنطور که دکتر جرج زانگولا، استاد تاریخ آفریقا در دانشگاه کارولینای شمالی در گفتگو با بی بی سی فارسی اشاره می کند، معادن جنوب و شرق کنگو و نیروی انسانی این کشور حتی پیش از سالهای منتهی به معاهده برلین در سال ۱۸۸۴، از منابع اصلی ثروت برای بروکسل محسوب می شد .

به گفته این استاد دانشگاه، علاوه بر بلژیک، در دهه های میانی قرن بیستم و در جریان جنگ جهانی دوم و سالهای جنگ سرد، اورانیوم کنگو برای آمریکا جنبه حیاتی داشت ؛ به طوری که اورانیوم به کار گرفته شده در بمب های اتمی رها شده بر هیروشیما و ناکازاکی از معادن اورانیوم کنگو استخراج شده بودند.

۱۰-۹- اخراج بلژیکی ها و 'لومومباویچ'



در همان ماههای نخست پس از استقلال، نخست وزیر جوان کنگو که از نفوذ دولت بلژیک در کاتانگا آگاه بود، دستور اخراج دیپلمات های بلژیکی را صادر کرد و مستشاران نظامی بلژیکی را خلع ید کرد. اما فرمان لومومبا توسط مقام های بلژیکی که پشتیبان موسی چمبه در کاتانگا بودند، نادیده گرفته شد. از سویی ارتش شورش کرده بود و از طرف دیگر گروه های جدایی طلب ایالت کاتانگا که دارای معادن غنی بود سر بلند کردند و به دنبال آن نیروهای چتر باز بلژیکی که تصوری شد قصد برقراری امنیت را دارند، به کنگو بازگشتند.

پاتریس لومومبا همچنین از سازمان ملل متحد درخواست کرد که برای نظارت بر اوضاع، نیروهای حافظ صلح خود را به کنگو اعزام کند. اگر چه ژنرال ایندارجیت رایکه (Indarjit Rikye) فرمانده وقت نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در کنگو بعدها به بی بی سی گفت که با وجود اعزام او و نیروهایش به کنگو بلژیکی ها عملا اجازه هیچگونه دخالتی به آنها نمی دادند.

لومومبا که کم کم از برقراری نظم در کشور با کمک سازمان ملل متحد ناامید شده بود این بار از مسکو (پایتخت اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان) درخواست کمک کرد. درخواستی که برای آمریکا و متحدانش عبور لومومبا از خط قرمز محسوب می شد.

در اوج سالهای جنگ سرد میان شوروی کمونیستی و آمریکا، تمایل لومومبا به برقراری ارتباط با مسکو، گناهی نابخشودنی محسوب می شد؛ به طوری که سفیر آمریکا در کنگو حتی نام نخست وزیر را در مکاتباتش به "لومومباویچ" تغییر داد که طعنه ای به تمایلات چپ گرایانه پاتریس لومومبا محسوب می شد. آمریکا و بریتانیا از این بیم داشتند که همانطور که در مورد کوبا اتفاق افتاد، شوروی در آفریقا نیز جای پای برای خود باز کند.

ژنرال آیزنهاور، رئیس جمهوری وقت آمریکا در تابستان ۱۹۶۰ جلسه شورای امنیت ملی را تشکیل داد و در جریان این جلسه در مورد این که می خواهد چه برخوردی با پاتریس لومومبا بشود، خطاب به رئیس سازمان سیا به "حذف" رهبر کنگو اشاره کرد.

۱۱-۹- خمیر دندان زهر آلود و حصر خانگی لومومبا



لورنس دولین (Lawrence R. Devlin) رئیس دفتر سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سی.آی.ای) که سالها در آفریقا مشغول به فعالیت بود و در هنگام آشوب های پس از استقلال کنگو در پایتخت این کشور حضور داشت، در کتاب خاطرات خود آورده است:

"به محض ورودش او را شناختم . اما

وقتی از نقشه ترور لومومبا سخن گفت خشمم زد و بی درنگ مخالفت کردم."

اشاره آقای دولین به ماموریتی است که دکتر سیدنی گاتلیب (Sindney Gottlieb) مدیر فنی سازمان سیا در آن زمان تدارک دیده بود.

به گفته ایندارجیت رایکه، لومومبا در حالی که در عقب یک وانت زنجیر شده بود با حالتی خوار و خفیف "به بازداشتگاه منتقل شد .

بنابر گزارشهایی که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد، دوایت آیزنهاور (Dwight Eisenhower) سی و چهارمین رئیس جمهوری آمریکا، با حذف فیزیکی پاتریس لومومبا توسط سازمان سیا موافقت کرده بود. بر همین اساس دکتر گاتلیب که به خاطر فعالیت هایش روی نقش داروهایی چون ال.آس.دی در ارتش آمریکا شهرت داشت، یک تیوب خمیردندان حاوی زهر را تهیه کرده بود و ماموریت لورنس دولین این بود که راه این خمیر دندان زهر آلود را به خانه نخست وزیر کنگو باز کند. ماموریتی که آقای دولین از انجام آن سرباز زد و خمیردندان مرگ آلود هم پس از پایان تاریخ مصرف از بستر آبهای رودخانه کنگو سر درآورد.

اما چند هفته بعد از تلاش ناموفق آمریکا برای ترور پاتریس لومومبا با جدیت مستشاران بلژیکی و دشمنان داخلی نخست وزیر بالاخره به نتیجه رسید.

شصت و هفت روز پس از آغاز به کار دولت مرکزی، جوزف کازاوبو (Joseph Kasavubu) رئیس جمهوری وقت کنگو طی دستوری نخست وزیر را از مقامش عزل کرد. تصمیمی که لومومبا آن را برنتافت و در پاسخ به آن با مراجعه به پارلمان کنگو سعی کرد رئیس جمهوری را از قدرت خلع کند. تلاشی که عاقبت با یک کودتا به سقوط هر دو نفر و به حصر خانگی لومومبا در مقر نخست وزیری انجامید.

۹-۱۲- کودتا و فرار از محاصره

در چهاردهم سپتامبر ۱۹۶۰، ژنرال جوزف موبوتو (Joseph-Desiré Mobutu) با کودتا کنترل لئوپولدویل (اکنون کینشاسا - پایتخت) را در اختیار گرفت و نخست وزیر و رئیس جمهور را از قدرت ساقط کرد.

لومومبا که در مقر نخست وزیری محبوس شده بود توانست به کمک خدمتکارانش شبانه از محاصره خارج و به سوی استنلی ویل (در شمال شرق) روانه شود تا شاید در آنجا به کمک هوادارانش دوباره بتواند قدرت را در دست بگیرد. اما نیروهای ژنرال موبوتو او را در حاشیه رودخانه سانکورو متوقف کردند.



به گفته ایندارجیت رایکه، فرمانده نیروهای وقت سازمان ملل متحد در کنگو لومومبا در حالی که "موهایش بهم ریخته بود و عینک بر چشم نداشت" به پایتخت بازگردانده شد و در مقابل چشم روزنامه نگاران و ماموران سازمان ملل متحد و "در حالی که در عقب یک وانت زنجیر شده بود با حالتی خوار و خفیف" به بازداشتگاه منتقل شد.



به گفته ژرار سئورت :

دو روز آنجا بودیم. کارهایی کردیم که حیوان هم چنین نمی کند. برای همین هم تا خرخره مشروب نوشیده بودیم تا زیاد متوجه آنچه انجام می دهیم نباشیم .

مدارکی که در سالهای اخیر افشا شده نشان می‌دهد وزیر امور آفریقای بلژیک در پانزدهم ژانویه سال ۱۹۶۱ خواهان تحویل لومومبا به بزرگترین دشمن اش یعنی موسی چمبه شده بود. سرانجام در هفدهم ژانویه سال ۱۹۶۱ پاتریس لومومبا و دو نفر از وزرای کابینه اش که به همراه او دستگیر شده بودند به شهر الیزابت ویل، مرکز استان کاتانگا انتقال داده شدند. ساعاتی بعد دستور داد که لومومبا و جوزف اوکیتو (Joseph Okito) و مائوریس امپالو (Maurice Mpolo) دو وزیر کابینه او را به اعماق جنگل ببرند.

دقایقی بعد جوخه اعدام تحت امر افسران بلژیکی و در حضور "رئیس جمهور چمبه"، پاتریس لومومبا و همراهانش را به رگبار بستند و جسد آنها را دفن کردند.

۱۳-۹- نبش قبر و سوزاندن با اسید سولفوریک

ژرار سئورت (Gerard Soerte) افسر نظامی بلژیکی می‌گوید وزیر کشور کاتانگا تماس گرفت و گفت: "شما کشته اید، شما هم جسد را سر به نیست کنید. برای من مهم نیست که چگونه این کار را می‌کنید."

آقای سئورت و یکی از همکارانش اجساد لومومبا و دو وزیر دیگر کابینه اش را از زیر خاک بیرون کشیدند و پس از قطعه قطعه کردن آنها با استفاده از اسید سولفوریک که از معادن نزدیک بدست آورده بودند، شروع به سوزاندن اعضای مثله شده در اسید کردند.

وی می‌گوید: "دو روز آنجا بودیم. کارهایی کردیم که حیوان هم چنین نمی‌کند. برای همین هم تا خرخره مشروب نوشیده بودیم تا زیاد متوجه آنچه انجام می‌دهیم نباشیم."

بعد از قتل لومومبا که دنیا را به تکان در آورد رویزونیستها برای مردم فریبی دانشگاه پاتریس لومومبا را در مسکو گشودند و از آفریقا دانشجو پذیرفتند.



۱۴-۹- آیا سازمان اطلاعات خارجی بریتانیا در مرگ پاتریس لومومبا نقش داشت؟

لرد لی، یک عضو مجلس اعیان بریتانیا در نامه ای به نشریه بررسی کتب لندن (لندن ریویو آو بوکز)، نوشته است که دافنه پارک، عضو سابق این مجلس و کارمند پیشین سازمان اطلاعات خارجی بریتانیا،

ام آی ۶ اندکی قبل از فوتش به او گفته بود که بریتانیا در مرگ پاتریس لومومبا، رهبر منتخب کنگو در سال ۱۹۶۱، دست داشته است.

لرد لی، به خاطرمی آورد که هنگامی که از دافنه پارک، پرسیده بود که آیا ام آی ۶، در مرگ پاتریس لومومبا نقشی داشته است، او جواب داده بود: "کار ما بود. من آن را برنامه ریزی کردم." در طول مصاحبه های طولانی که من برای بی بی سی با دافنه پارک انجام دادم او هرگز مستقیماً به این موضوع اذعان نکرد و این که سرویس مخفی بریتانیا "جواز کشتن" داشته را انکار کرد. این مصاحبه ها در ارتباط با کتابی بود که بخشی از آن به ام آی ۶، و بحران کنگو مربوط می شد. ولی در کنار هم قرار دادن اطلاعات مختلف نشان می دهد در حالی که ام آی ۶، مستقیماً پاتریس لومومبا را نکشته اما احتمال دارد که نقش غیرمستقیمی در این قتل ایفا کرده باشد. البته مشکل است بتوان این احتمال را قاطعانه ثابت کرد.

در یک مقطع حساس در تاریخ کنگو، دافنه پارک، مامور سازمان اطلاعات خارجی بریتانیا در کنگو بود. او درست قبل از کسب استقلال کنگو از بلژیک در اواسط سال ۱۹۶۰، وارد این کشور شده بود. هنگامی که سازمان سیا دست به کار شد تا لومومبا را از میان بردارد، در لندن نیز کشتن پاتریس لومومبا به فکر چند نفر خطور کرده بود. هوارد اسمیت، یک مقام وزارت خارجه بریتانیا در یادداشتی به چند راه حل اشاره کرده بود: "اولین راه حل، کار ساده بیرون کردن او (پاتریس لومومبا) از صحنه یا کشتن اوست."

هوارد اسمیت که بعداً رئیس سازمان امنیت داخلی بریتانیا ام آی ۵ (۵MI) شد، این چاره جویی ها را هنگامی عنوان می کرد که پاتریس لومومبا از قدرت برکنار شده بود ولی هنوز یک تهدید جدی محسوب می شد.

ام آی ۶، هرگز به طور رسمی "جواز کشتن" را دریافت نکرد ولی در موارد مختلف قتل لومومبا در برنامه منظور شده بود اما دستور این کار معمولاً توسط سیاستمداران صادر می شد نه جاسوسان. لرد لی، ادعای کند که دافنه پارک، به او گفته بود که بریتانیا قتل پاتریس لومومبا را برنامه ریزی کرده بود. این سناریو بیشتر محتمل است.

درمیان سیاستمداران بلند پایه کنگو که تصمیم گرفتند پاتریس لومومبا را به کسانی که سرانجام او را به قتل رساندند، تحویل دهند دونفر دیده می شدند که ارتباط نزدیکی با سازمان های اطلاعاتی غربی داشتند.

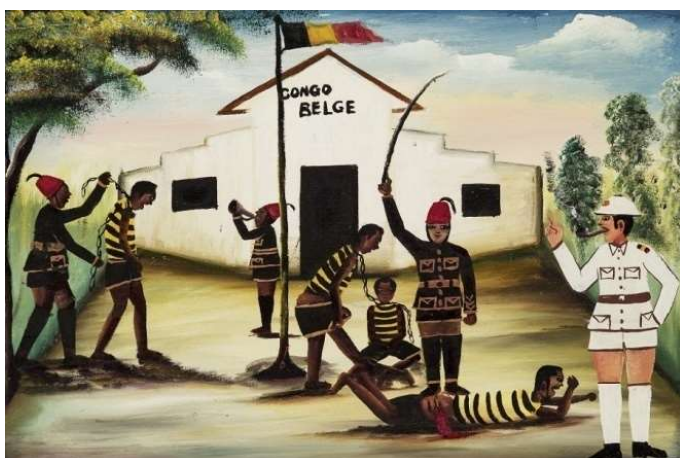
یکی از این دو نفر ارتباط نزدیکی با لاری دولین، داشت و دیگری با دافنه پارک، آشنا بود. در حقیقت دافنه پارک جان این شخص را نجات داده بود. هنگامی که نفرات پاتریس لومومبا حدس زدند که این شخص با دافنه پارک، ارتباط دارد، دافنه پارک او را با اتومبیل کوچک سیتروئن خود مخفیانه از کنگو بیرون برد.

آیا این تماس ها و روابط به این معنی است که ام آی ۶ به نحوی در مرگ پاتریس لومومبا نقش داشته است؟ احتمال دارد که ماموران ام آی ۶ از نقشه ی قتل او اطلاع داشتند ولی چشم خود را بسته و اجازه داده بودند که این اتفاق بیفتد و حتی شاید به طور فعال مشوق اجرای آن بوده اند- کاری که اکنون می توانیم آنرا "همدستی" بنامیم. البته این احتمال هم وجود دارد که ام آی ۶، اطلاعی از این موضوع نداشته است.

ولی از آنجا که شمار زیادی از سیاستمداران و دولت های قدرتمند خواستار مرگ پاتریس لومومبا بودند، قتل وی به احتمال بسیار زیاد به هر حال اتفاق می افتاد.

منابع دولتی بریتانیا، ادعای دخالت ام آی ۶، در قتل پاتریس لومومبا را تنها یک نظریه می دانند ولی با مرگ دافنه پارک در مارس ۲۰۱۰ و بسته بودن کامل پرونده های ام آی ۶، ممکن است پاسخ نهایی به نقش دولت بریتانیا همچنان در پرده ابهام باقی بماند.

۱۵-۹- عذرخواهی بلژیک از مردم کنگو



پس از آشکار شدن اسناد چگونگی اعدام و سقوط پاتریس لومومبا، دولت بلژیک در فوریه سال ۲۰۰۲ از مردم کنگو رسماً عذرخواهی کرد. اگر چه آن طور که جورج زانگولا، استاد تاریخ آفریقا در دانشگاه کارولینای شمالی می‌گوید با وجود انتشار اسنادی در سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶ که از نقشه ترور آمریکا و تلاش برای حذف فیزیکی

پاتریس لومومبا به دستور دوایت آیزنهاور، رئیس جمهوری وقت خبر می‌داد "دولت آمریکا هیچگاه بابت دخالت در امور کنگو و همکاری در سرنگونی و ترور لومومبا عذرخواهی نکرده است." به گفته این استاد دانشگاه، سقوط نخستین دولت قانونی کنگو پس از استقلال از بلژیک آثار منفی بسیاری بر تاریخ نیم قرن گذشته این کشور و کشورهای آفریقایی داشته است. اختلافات قبیله ای و جنگ های داخلی و منطقه ای کنگو در نیم قرن گذشته همواره ادامه داشته است. کمیته بین المللی نجات (IRC) در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد که مجموع تلفات انسانی جنگ های داخل کنگو در حد فاصل سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳ به بیش از پنج میلیون و ۴۰۰ هزار نفر می‌رسد. این کمیته بین المللی، درگیری های کنگو را "خونبارترین جنگ" پس از جنگ جهانی دوم نامیده است. حدود یک ماه پیش (۱۳ دسامبر) دادگاهی در بلژیک با تحقیق دوباره در مورد ۱۲ نفر از مسئولان مستقیم اعدام پاتریس لومومبا موافقت کرد. این تصمیم در پی آن گرفته شد که گای لومومبا (Guy-Patrice Lumumba) با تشکیل پرونده ای خواهان تحقیق در مورد مشخصات عاملان مستقیم قتل پدرش شده است.

۱۰- کودتای کوبا



۱-۱۰- جغرافیا و تاریخ کوبا

کوبا با نام رسمی جمهوری کوبا کشوری است تشکیل شده از مجمع الجزایری در دریای کارائیب و پایتخت آن هاوانا است. این کشور کوچک در مبارزات کمونیستی نقش مهمی را در تاریخ جهان داشته است و الگوی بسیاری از مبارزان سرمایه دار و مبارزان چریک بوده است.

در ۱۴۹۲ کریستف کلمب جزیره‌ای را کشف کرد که هم‌اکنون کوبا نام دارد. در آن زمان این جزیره به امپراتوری اسپانیا تعلق گرفت. در ۱۵۱۱ اولین اقامتگاه‌های اسپانیایی‌ها در کوبا تأسیس شد. اسپانیا حدود ۱۰۰ هزار نفر از مردم بومی را به بردگی گرفت، آن‌ها را مسیحی کرد و به جستجوی طلا واداشت. با این وجود پس از گذشت یک قرن عملاً این افراد بومی از بین رفتند. از جمله دلایل این اتفاق، شیوع بیماری عفونی اوراسیایی بود که به دلیل عدم مقاومت بومی گسترش یافت.



حمله ی کشتی‌های نیروی دریایی بریتانیا به بندر هاوانا.

کوبا به مدت ۴۰۰ سال تحت استعمار اسپانیا قرار داشت (۱۵۱۱-۱۸۹۸). در این مدت اقتصادش بر پایه کشاورزی، معدن و صادرات شکر، قهوه و تنباکو به اروپا و بعدها آمریکای شمالی بود. این کارها در ابتدا توسط برده‌های آفریقایی که به کوبا آورده شده بودند انجام می‌شد. جمعیت کوبا در ۱۸۱۷ عبارت بود از ۶۳۰'۰۰۰ نفر که ۲۹۱'۰۰۰ نفر از آن‌ها سفیدپوست، ۱۱۵'۰۰۰ نفر سیاه‌پوست غیربرده و ۲۲۴'۰۰۰ نفر سیاه‌پوست برده بودند.

۲-۱۰- جنگ ۱۸۹۵

در ۱۸۹۲ یک مخالف تبعید شده به نام خوزه مارتی، حزب انقلابی کوبا را در نیویورک پایه‌ریزی کرد. هدف این حزب استقلال کوبا از اسپانیا بود. در ۱۸۹۵، خوزه مارتی برای پیوستن به تلاش‌های ماکسیمو گومز به مونته کریستی و سانتو دومینگو رفت. مارتی دیدگاه‌های سیاسی خود را در بیانیه‌ی مونته کریستی به تحریر درآورد. جنگ علیه نیروهای نظامی اسپانیا در ۲۴ فوریه ۱۸۹۵ در کوبا آغاز شد. اما مارتی تا آوریل ۱۸۹۵ نتوانست خود را به کوبا برساند. مارتی در دوس ریوس (اوزا دوس ریوس (به اسپانیایی: Oza de los Ríos) یک سکونتگاه مسکونی در اسپانیا است) در ۱۹ می ۱۸۹۵ کشته شد. مرگ او، او را به قهرمان ملی کوبا تبدیل کرد.



خوزه مارتی و سال‌های پایانی قرن ۱۹

چندین هزار اسپانیایی کوبا را به توپ بستند. فرماندهی نظامی کوبا مردم را به کمپ‌ها فرستاد. در این میان بین ۲۰۰'۰۰۰ تا ۴۰۰'۰۰۰ شهروند کوبایی بر اثر گرسنگی یا بیماری در این کمپ‌ها جان باختند.

۳-۱۰- استقلال از اسپانیا

کوبا تا پایان جنگ اسپانیا - آمریکا در ۱۸۹۸ همچنان مستعمره اسپانیا باقی‌ماند. پس از جنگ آمریکا - اسپانیا، این دو کشور معاهده‌ای به نام معاهده‌ی پاریس را در ۱۸۹۸ امضا کردند که طی آن اسپانیا کشورهای پورتوریکو (Puerto Rico)، فیلیپین (Philippinen) و گوام (Guam) را به ازای جمعاً ۲۰ میلیون دلار به آمریکا واگذار کرد. در یک پیمان مشابه، اسپانیا متعهد شد که از پادشاهی بر کوبا چشم‌پوشی کند. تئودور روزولت که در جنگ آمریکا - اسپانیا شرکت کرده بود و تا اندازه‌ای نیز به جنبش‌های استقلال خواهانه روی خوش نشان می‌داد، در ۱۹۰۱ پس از مک‌کینلی به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شد و معاهده را واگذار کرد. به این شکل کوبا در ۱۹۰۲ به صورت رسمی از آمریکا مستقل شد و نام جمهوری کوبا به خود گرفت. تحت شرایط جدید کوبا، آمریکا حق مداخله در امور داخلی کوبا و همچنین روابط اقتصادی و سیاسی اش با دیگر کشورها را برای خود محفوظ نگه داشت.

بین ۱۹۵۳ و ۱۹۵۹ انقلاب کوبا اتفاق افتاد که منجر به براندازی دیکتاتوری فولخنشیو باتیستا تالدیوار (به اسپانیایی: Fulgencio Batista y Zaldívar) و روی کار آمدن دولت جدید به رهبری فیدل کاسترو گردید.

۴-۱۰- رویدادهای اخیر

طبق سرشماری سال ۲۰۰۲، حدود ۱/۲ میلیون از افراد کوبایی تبار (حدود ۱۰ درصد جمعیت کنونی کوبا) در آمریکا اقامت دارند. بسیاری از این کوباییان برای رفتن به آمریکا راه دریا را در پیش گرفتند و با استفاده از قایق‌های کوچک و زورق‌های کوچک مسیر بین این دو کشور را طی کردند. در ۶ آوریل ۱۹۸۰، حدود ۱۰ هزار کوبایی به سفارت پرو در هاوانا رفته و درخواست پناهندگی سیاسی کردند. طی چند روز بعد، دولت کوبا برای کوبایی‌هایی که از سفارت پرو درخواست پناهندگی کرده بودند مجوز مهاجرت صادر کرد. در ۱۶ آوریل، ۵۰۰ کوبایی سفارت پرو را به قصد کاستاریکا ترک کردند. در ۲۱ آوریل، بسیاری از این افراد شروع به سفر به میامی از طریق قایق‌های شخصی کردند که آمریکا از ورود آن‌ها جلوگیری کرد. اما مهاجرت‌ها ادامه یافت چرا که کاسترو اعلام کرد که هر کسی که تمایل به ترک کشور دارد آزاد است این کار را از طریق منطقه ی پورت ماریل انجام دهد. بیش از ۱۲۵'۰۰۰ کوبایی پیش از پایان این جریان در ۱۵ ژوئن، کوبا را به مقصد آمریکا ترک کردند. فروپاشی شوروی که در کوبا به عنوان دوره ی ویژه شناخته می‌شود، فرصت بسیار خوبی فراهم آورد تا قوانین وضع شده توسط کاسترو به‌طور جدی آزمایش خود را پس بدهند. در این دوران کوبا دچار کمبود مواد غذایی شد. با این وجود دولت کوبا، کمک‌های غذایی، دارویی و مالی آمریکا را تا سال ۱۹۹۳ نپذیرفت. در ۵ اوت ۱۹۹۴، دولت، گروهی معترض را که در یک اعتراض ناگهانی در هاوانا تجمع کرده بودند متفرق کرد.

در سال‌های اخیر کوبا به یک منبع جدید حمایت‌کننده به نام جمهوری خلق چین دست یافته‌است و همچنین اتحادهای جدیدی را با هوگو چاوز، رئیس‌جمهور سابق ونزوئلا و همین‌طور اوو مورالس (Evo Morales)، رئیس‌جمهور بولیوی که هر دو از صادرکننده‌های نفت و گاز هستند ایجاد کرده‌است. در سال ۲۰۰۳، دولت شمار زیادی از فعالان مدنی را دستگیر و بازداشت کرد. این دوره به بهار سیاه معروف است.

در ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶، فیدل کاسترو وظایف اصلی‌اش را به برادرش، اولین نخست‌وزیر کوبا یعنی رائول کاسترو واگذار کرد. دلیل این واگذاری عمل جراحی فیدل کاسترو بود. در ۲۴ فوریه ۲۰۰۸ رائول کاسترو به عنوان رئیس‌جمهور جدید کوبا انتخاب شد. او در سخنرانی ابتدایی خود، قول داد که برخی محدودیت‌هایی اعمال شده بر زندگی کوبایی‌ها را از میان بردارد. در مارس ۲۰۰۹، رائول کاسترو برخی از مقررات دوران فیدل کاسترو را از میان برداشت.

در ۱۴ اوت ۲۰۱۵، با سفر جان کری، وزیر امور خارجه ی ایالات متحد، به هاوانا، در مراسمی رسمی و در حضور مقام‌های عالی‌رتبه ی آمریکا و کوبا، پس از بیش از ۵۴ سال قطع روابط دیپلماتیک بین این دو کشور، سفارت آمریکا در کوبا بازگشایی شد .

در مارس ۲۰۱۶، باراک اوباما اولین رئیس‌جمهور آمریکا بود که پس از گذشت ۸۸ سال ازین کشور دیدار می‌کرد .



در ۱۸ آوریل ۲۰۱۸، میگل دایاز - کانل تنها نامزد ریاست جمهوری بود و به عنوان رئیس‌جمهور کوبا انتخاب و جانشین رائل کاسترو شد و یک روز بعد در ۱۹ آوریل به‌طور رسمی ۱۹مین رئیس‌جمهور کوبا شد .

۵-۱۰- فولخنثیو باتیستا ثالدیوار



ژنرال فولخنثیو باتیستا ثالدیوار، از فرماندهان ارتشی کوبا بود که بعدها به مدت ۷ سال، نام او یکی از هولناک‌ترین دیکتاتورهای قرن بیستم گره خورد. دیکتاتوری‌ای که با همراهی استعمار غرب، تمامی ارزش‌های ملی و قانونی را زیر پا گذاشت تا دست آخر، خشم مردم و رهبران انقلابی کوبا، گریبانش را گرفت.

فولخنثیو باتیستا ثالدیوار (به اسپانیایی: Fulgencio Batista y Zaldívar) (زاده ی ۱۶ ژانویه ۱۹۰۱ - درگذشت ۶ اوت ۱۹۷۳) سیاستمدار کوبایی بود. او به مدت ۸ سال رئیس‌جمهور و به مدت ۷ سال (از سال ۱۹۵۲ تا سال ۱۹۵۹ زمان انقلاب کوبا) دیکتاتور کوبا بود. قبل از این او ژنرال ارتش بود و در سال ۱۹۳۴ رامون گرائو Ramón Grau رئیس‌جمهور پیشین را که او هم رئیس

جمهور قبلی‌اش یعنی منوئل اسپیدس Carlos Manuel de Céspedes y Quesada را سرنگون کرده بود، سرنگون می‌کند و کارلوس مندیئا Carlos Mendieta را به جای او مینشانند. در همان سال گرائو حزب آئوتیکو را تشکیل می‌دهد. بعد در سال ۱۹۳۶ میگل ماریانو گومز Miguel Mariano Gómez به ریاست جمهوری می‌رسد و باتیستا او را بعد از دوازده ماه برکنار و فدریکو لاردو برو Federico Laredo Brú را جایگزین او می‌کند. بعد در سال ۱۹۴۰ باتیستا به ریاست جمهوری می‌رسد. در سال ۱۹۴۸ کارلوس پریو سواکاراس Carlos Prío Socarrás به ریاست جمهوری برگزیده می‌شود. در سال ۱۹۵۲ باتیستا در ۳ هفته قبل از انتخابات از دو نفر دیگر عقب افتاد. نفر اول دکتر روبرتو آگرومانت از حزب ارتدوکس و نفر بعدی دکتر آئورلیو اوپا از حزب آئوتنتیکو است بنابراین او تصمیم می‌گیرد کودتا کند. در سحرگاه ۱۰ مارس ۱۹۵۲ باتیستا و تعدادی از افسران همراهش وارد پادگان کلمبیا در هاوانا بزرگترین قرارگاه ارتش کوبا شدند و مهار ارتش کوبا را به دست گرفتند. باتیستا، با پشتیبانی ارتش، در زمان کوتاه ۷۷ دقیقه پریو (رئیس‌جمهور آن موقع کوبا که زمامداری‌اش بعد از انتخابات به پایان می‌رسید) را از ریاست جمهوری ساقط کند. در این کودتا تنها دو نفر کشته شدند و به نظر می‌رسید که ملت بی تفاوت نه توجهی دارد و نه اهمیتی می‌دهد تا آنجا که به شهروندان کوبایی مربوط می‌شد این هم ماجرای بود مثل همیشه. چند ساعت بعد پریو از کشور می‌گریزد و سرنوشت کوبا را به دست باتیستای سپارد.

باتیستا، ابتدا در سال ۱۹۴۰ به ریاست جمهوری رسید و تا ۸ سال بر این مسند تکیه زد. پس از پایان ۸ سال، به شکلی کاملاً مسالمت‌آمیز، قدرت را به «گرائو» رقیب خود واگذار کرد. در مدت ۸ سال

ریاست جمهوری پریوو گرائو، باتیستا کماکان نفوذ زیادی در کوبا به دست می آورد. در ۱۹۵۲، باتیستا دومرتبه در کوبا ظاهر شد و یک حزب جدید به نام «پراگرسو-یونیتناری اکشن» را تاسیس کرد. او اعلام کرد که در انتخابات آینده نامزد ریاست جمهوری است. در واکنش به این اعلام حضور، ادواردو شیباس رهبر حزب ارتودکس، که به سرنوشت غم‌انگیزی که در انتظار کوبا بود بو برده بود، در کوشش بیهوده‌ای برای بیدار کردن مردم به منظور جلوگیری از برگشتن باتیستا، در یک برنامه مشهور رادیویی، خودکشی کرد. با این همه، امواج کودتا نزدیک و نزدیک تر می شد.



باتیستا ۱

۶-۱۰- قانون اساسی کودتا

در دهم مارس ۱۹۵۲، کودتاچیان هوادار باتیستا علیه دولت دست به عمل زدند و کنترل کشور را در دست گرفتند. دولت کودتا اقدامات ارتجاعی خود را به سرعت آغاز کرد. باتیستا، قانون اساسی ۱۹۴۰ کوبا را معلق کرد. لایحه جدیدی نوشته شد که طی آن همه قدرت‌های اجرایی و قانون گذاری به شخص دیکتاتور داده شده بود. او تمام احزاب سیاسی دیگر را منحل کرد. برخی احزاب مانند لیبرال‌ها و دموکرات‌ها به او پیوستند و مخالفان هم گریختند.

دانشجویان کوبایی اما، زیر بار حکومت کودتا نرفتند و آن‌ها اعلام کردند در کلاس‌ها شرکت نمی‌کنند. دانشجویان قانون اساسی را دفن کردند و مدت چهار روز در کنار تابوتی که روی پله‌های دانشگاه گذاشته بودند بیدار ماندند. دولت باتیستا هم در مقابل، عده‌ای را کشت و گروهی را هم به چوب بست.



تصویری مشهور که گاردنر (سفیر آمریکا-چپ) را در حالی که دستانش را دور گردن ژنرال تابرلیلا (فرمانده نیروی هوایی باتیستا-راست) انداخته نشان می‌دهد. این تصویر به نمادی از هم‌پیمانی رژیم باتیستا با آمریکا تبدیل شد. آمریکا و باتیستا؛ دوستان مشترک

رژیم جدید، ظرف مدت ۱۱ روز، از سوی ایالات متحده آمریکا به رسمیت شناخته شد. باتیستا از پشتیبانی صریح و روشن آمریکایی‌ها برخوردار بود. می‌گویند که گاردنر - سفیر آمریکا در کوبا - در ستایش باتیستا چنان در غلیان بود و افراط کرد که حتی دیکتاتور کوبا را دست‌پاچه کرد و بلاتیستا گفت :

خوشحالم که سفیر گاردنر، دولت مرا تایید می‌کند اما دلم می‌خواست دربارہ آن این قدر حرف نزنند.



باتیستا و کرمیت روزولت

جانشین گاردنر هم در تملق کمتر از سفیر قبلی با باتیستا نبود، شرکت ارلی. تی. اسمیت که خود با حمایت سرمایه‌دار بزرگ آمریکایی، جان هی ویتنی - به جاه و جلالی دست یافته بود، در اولین فرصت به دنبال گردآوری مزایا برای شرکت‌های ایالات متحده افتاد. او در نخستین اقدام، مبلغ قابل ملاحظه‌ای تقلیل مالیات برای شرکت «موا» از مقامات کوبا گرفت. باتیستا در درهم کوبیدن مخالفان

سیاسی و هرگونه تروریسم دولتی از سوی سفیر آمریکا که مصرانه اطلاعات غیرواقعی به کشورش مخابره می‌کرد نادیده گرفته می‌شد.

به دنبال خشم خاموش و آتش زیر خاکستر مردم کوبا، نخستین اقدام انقلابیون به رهبری فیدل کاسترو در بامداد ۲۶ ژوئن ۱۹۵۳ عملی شد. کاسترو به همراه برادرش و ۱۷۰ جوان کوبایی در این نبرد نابرابر شکست خوردند اما روح معنوی قیام، تازه تجلی کرده بود. «نهضت ۲۶ ژوئن» تازه بر زبان‌ها افتاده بود. کاسترو و یارانش به زندان محکوم شدند. با این همه، پس از اعتراض‌های مردمی و فشار روانی که بر دولت تحمیل شد، پس از مدتی، کاسترو آزاد شد. کاسترو بلافاصله به مکزیکو رفت و مقدمات، حرکتی همه‌جانبه و بزرگتر را فراهم کرد. او از توانگران، پول و دارایی می‌گرفت و نیروهای خود را سامان می‌داد. با اینکه گروه انقلابیان با یک جمعیت چند ده نفری تشکیل شد اما به مرور بسیاری از نیروهای باتیستا، از او جدا شده و به یاران فیدل ملحق می‌شدند.

۷-۱۰- حمایت آمریکا از باتیستا در جنگ

ایالات متحده در جریان این منازعات همیشه از رژیم دیکتاتوری باتیستا پشتیبانی می‌کرد. در سال ۱۹۵۸ که تقریباً یک سال از آغاز جنگ می‌گذشت، وزارت خارجه آمریکا دستوری صادر کرد مبنی بر اینکه هر تقاضایی که برای صدور اسلحه از کوبا می‌رسد باید به مهر موافقت سفارت کوبا در واشنگتن باشد. به این ترتیب، مبارزان کوبایی از دستیابی به کمک آمریکا محروم شدند.



کاسترو و احزاب موترف با او، در یکی از اعلامیه‌های خود صریحاً از آمریکا خواستند که اهدای اسلحه به باتیستا را متوقف کند. با این همه، ایالات متحده حتی به باتیستا موشک هم داد. مستشاران آمریکایی، دستگاه سرکوبگر باتیستا را تعلیم می‌دادند و سرهنگ کارلوس تابریلا، فرمانده نیروی هوایی باتیستا از آمریکا نشان لیاقت دریافت کرد. رژیم باتیستا، با همه حمایت‌های آمریکا، سرانجام از شورشیان شکست خورد. نیروهای او، روز به روز از او فاصله می‌گرفتند. او از حمایت مردمی برخوردار نبود و به زور سرنیزه حکومت می‌کرد. از سوی دیگر، انقلابیون کوبایی، «از جان گذشته و خودساز» بودند. با این همه «نیروهای کاسترو به هیچ طریق نظامی نیروهای باتیستا را شکست ندادند بلکه موفق شدند مقدماتی فراهم آورند تا باتیستا خود، خویشتن را نابود کند.» سرانجام باتیستا در ساعت ۲ و ۱۰ دقیقه نیمه شب اولین روز از سال ۱۹۵۹ به دومینیکن گریخت و با حکومت برای همیشه خداحافظی کرد. به این ترتیب فیدل کاسترو ۳۲ ساله رهبر بلامنازع کوبا شد که این آغازی بود برای یک حکومت سوسیالیستی منحصربه‌فرد در همسایگی ایالات متحده آمریکا؛ کابوسی که هیچگاه از ذهن آمریکایی‌ها بیرون نرفته است. باتیستا در سال ۱۹۷۳ در اسپانیا درگذشت.

۸-۱۰- فیدل کاسترو



فیدل آلخاندرو کاسترو روث (به اسپانیایی: Fidel Alejandro Castro Ruz)، (زاده ۱۳ اوت ۱۹۲۶ – درگذشت ۲۵ نوامبر ۲۰۱۶) سیاستمدار و انقلابی کوبایی بود . وی در شهر بیران واقع در استان اولگین متولد شد . خانواده وی از زمینداران مرفه نیشکر بودند . او بعد از گذراندن دبستان در

روستا به مدرسه‌ای خصوصی واقع در شهر سانتیاگو در کوبا و سپس هاوانا رفت و پس از آن از دانشکده حقوق دانشگاه هاوانا فارغ‌التحصیل شد . وی علاوه بر رهبری انقلاب کوبا، از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ میلادی به عنوان نخست‌وزیر و سپس به عنوان رئیس‌جمهور این کشور از سال ۱۹۷۶ تا ۲۰۰۸ مشغول فعالیت بود . حزب کمونیست کوبا که تنها حزب سیاسی در نظام تک‌حزبی کوبا است؛ از سال ۱۹۶۵ تا سال ۲۰۱۱ تحت رهبری وی اداره می‌شد. بر اساس قانون اساسی مصوب سال ۱۹۷۶ میلادی دبیرکل حزب، رهبری حکومت را در دست دارد . کاسترو یکی از نمادهای انقلاب کمونیستی در آمریکای لاتین به‌شمار می‌رود . زیرا او نخستین حکومت مارکسیسم – لنینیسم جهان را در نیم‌کره غربی و در نزدیک‌ترین فاصله به آمریکا برقرار کرد . او در میان رهبران کمونیست جهان طولانی‌ترین دوره حکومت را داشت. ریش، سیگار برگ و لباس نظامی سبز زیتونی، نمادهای ماندگار ظاهر وی هستند .

در دوران زمامداری وی در کوبا صنایع و تجارت ملی‌سازی شد و اصلاحات سوسیالیستی دولت در سراسر جامعه به اجرا درآمد. کاسترو هم چنین دو دوره دبیرکل جنبش عدم تعهد بود . کاسترو یکی از شخصیت‌های بحث‌برانگیز جهان معاصر بوده‌است . وی جوایز مختلف بین‌المللی به دست آورده و حامیان او را قهرمان سوسیالیسم، ضد امپریالیسم و بشردوستی و کسی که توانسته استقلال کوبا را در برابر امپریالیسم آمریکا حفظ کند، می‌دانند . در مقابل ؛ منتقدانش وی را یک دیکتاتور تمامیت‌خواه می‌دانند که دولتش باعث بروز موارد متعدد نقض حقوق بشر، آوارگی بیش از یک میلیون کوبایی و تضعیف اقتصاد کشور شده‌است .

اختلاف فاحش میان سطح زندگی خود با فقر شدید بسیاری از هموطنانش او را تحت تأثیر قرار داده و به یک انقلابی تبدیل کرد . او مصمم به سرنگونی حکومت فولخنثیو باتیستا ثالیدیوار بود . زیرا نام حکومت او برابر با فساد سیاسی، انحطاط و نابرابری شدید بود . از سوی دیگر کوبا در آن زمان بهشت ثروتمندان خوش‌گذران بود و عملاً توسط باندهای تبهکار تن‌فروشی، قمار و قاچاق مواد مخدر اداره می‌شد .

بنابراین، زمانی که دانشجو بود به یک گروه دانشجویی پیوست که علیه فساد سیاسی مبارزه می‌کردند. او در سال ۱۹۴۷ میلادی عضو حزب مردم کوبا شد که به حزب ارتدوکس کوبا هم شهرت داشت. وی سپس رهبر جناح چپ حزب شد و همان سال داوطلب عضویت در یک گروه مسلح برای مبارزه علیه نظام رافائل لئونیداس تروخیو در جمهوری دومینیکن شد اما این گروه نتوانست از کوبا خارج شود. فیدل کاسترو بارها در طرح‌ریزی و اجرای این‌گونه نقشه‌های ضد امپریالیستی نقش داشت.

در سال ۱۹۵۳ بخاطر نقش در یک کودتای نافرجام به زندان افتاد. او پس از آزادی از زندان به مکزیک رفت و سپس به همراه ارنستو چه گوارا و حدود صد نفر از یارانش با قایق به کوبا بازگشت. بیشتر مبارزان به محض پهلوی گرفتن قایق دستگیر یا کشته و فقط حدود ده نفر از آن‌ها موفق به فرار شدند. این افراد به تپه‌های هاوانا سرازیر شدند.

کاسترو، ارنستو چه گوارا و همراهانشان انقلاب را از پایگاه خود در کوه‌های سیئرا مائسترا با یک جنگ چریکی کلاسیک آغاز کرده و در روز دوم ژانویه ۱۹۵۹ وارد هاوانا شدند. با فرار باتیستا، کاسترو پیروز و دولت جدیدی در کوبا مستقر شد. رهبران کوبا قول دادند زمین‌ها را به مردم واگذار کنند و از حقوق فقرا دفاع کنند.

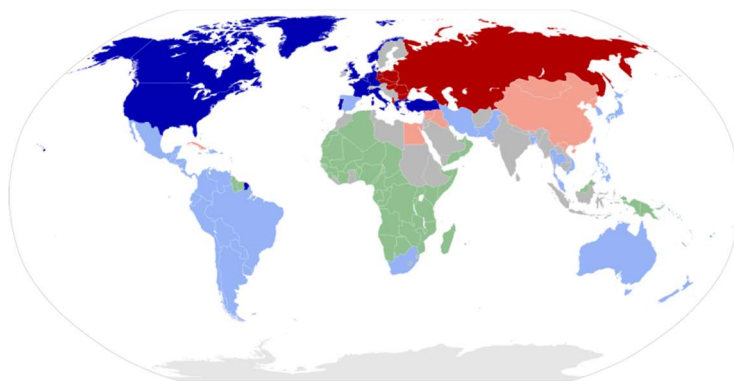


کاسترو و ارنستو چه گوارا ۱

در آن زمان کاسترو تأکید داشت که ایدئولوژی او قبل از هر چیز کوبایی است و می‌گفت: «ما به دنبال کمونیسم یا مارکسیسم نیستیم. به جای آن دموکراسی و عدالت اجتماعی می‌خواهیم، آنهم در چارچوب اقتصادی با برنامه.»

۹-۱۰- جنگ سرد

دوایت آیزنهاور به کاسترو توجهی نکرد و بر اساس گفته خود کاسترو، همین مسئله او را به آغوش اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و رهبر آن نیکیتا خروشچف، انداخت. از آن پس کوبا به یکی از صحنه‌های جنگ سرد تبدیل شد. بعضی از یاران لیبرال او این کار را خیانت دانستند. پس از آنکه دولت کاسترو اموال و دارایی‌های آمریکایی‌ها در کوبا را مصادره کرد، در آوریل ۱۹۶۱ آمریکا تلاش کرد با ایجاد جنگ چریکی با بکارگیری ارتشی خصوصی متشکل از تبعیدیان کوبایی، حکومت کاسترو را سرنگون کند. اما ارتش کوبا در خلیج خوک‌ها به مهاجمان حمله کرد و ضمن کشتن بسیاری از آنها، هزار نفر دیگر را به اسارت گرفت. این پیروزی به ابزار تبلیغاتی کاسترو بدل شد. او با این کار به وجهه ابرقدرت بودن آمریکا چنگ انداخته بود و این برای آمریکا پذیرفتنی نبود.



در ۱۹۶۲، هواپیماهای تجسسی آمریکا موشک‌های هسته‌ای شوروی را در راه انتقال به کوبا شناسایی کردند. این مسئله باعث ترس در جامعه بین‌الملل شد. زیرا جهان در آستانه یک جنگ هسته‌ای تمام عیار قرار گرفته بود. جان اف. کندی، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا به کوبا هشدار داد: «در آن جزیره محصور، مجموعه‌ای از پایگاه‌های شلیک موشک‌های تهاجمی در حال ساخت است. هدف از احداث این پایگاه‌ها نمی‌تواند چیزی جز ایجاد توانایی انجام حمله هسته‌ای در نیمکره غربی باشد». با مذاکرات فشرده و پشت پرده، شوروی موشک‌هایش را به صورت آشکار از کوبا خارج کرد و قرار شد آمریکا بطور مخفیانه سلاح‌هایش را از ترکیه خارج کند، اما هنوز هم موشک‌های آمریکایی در ترکیه قرار دارند.

اتحاد شوروی روابط اقتصادی زیادی با کوبا برقرار کرد و خریدار بخش عمده محصول شکر این جزیره بود. آمریکا نیاز شدیدی به برخی کالاهای کوبایی داشت. اما بخاطر تحریم‌های تجاری آمریکا، این کالاهای شوروی صادر می‌شدند. با حمایت شوروی کوبا در رأس جنبش عدم تعهد قرار گرفت.

۱۰-۱۰- حضور کاسترو در آفریقا

کاسترو در آفریقا جانبدارانه عمل می‌کرد و نیروهای نظامی‌اش را در جنگ داخلی آنگولا و جنگ داخلی موزامبیک به کمک چریک‌های مارکسیست فرستاد.

۱۱-۱۰- پس از فروپاشی شوروی

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای انقلاب کاسترو فاجعه بار بود. زیرا فروش شکر به شوروی قطع و اقتصاد کوبا عملاً تعطیل شد. با قطع کمک‌های حیاتی شوروی و به خاطر وجود تحریم‌های آمریکا، کشور دچار کمبود همه‌جانبه و بحران‌های جدی شد؛ بنابراین در اواسط دهه ۹۰ میلادی تحمل بسیاری از کوبایی‌ها به پایان رسید و هزاران نفر از آن‌ها از طریق دریا به سوی فلوریدا آمریکا رفتند. با اینکه بسیاری از آن‌ها در طول مسیر غرق شدند، اما این حرکت نماد اعتماد خردکننده‌ای برای شخص کاسترو بود.

۱۲-۱۰- سال‌های پایانی

در سال‌های پایانی حکومت به نظر می‌رسید که او در مواضع خود قدری ملایم‌تر شده‌است. او پس از انجام یک عمل اضطراری جراحی سرطان روده در سال ۲۰۰۶، از قدرت کنار رفت برادرش رائول کاسترو جای وی را گرفت. از آن به بعد به ندرت در انظار عمومی ظاهر شد. در فوریه ۲۰۰۸ اعلام کرد که دیگر سمت رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا را نخواهد پذیرفت. در سال‌های بعد سعی کرد تا با ایجاد پیوند با هوگو چاوز رئیس‌جمهور وقت ونزوئلا نفت خیز جای خالی کمک‌های اتحاد شوروی را پر کند.

سوء قصدها

سازمان سیا چند بار سعی کرد کاسترو را به قتل برساند که معروف‌ترین مورد آن عملیات مانگوس بود. در این عملیات قرار بود در سیگارهای برگ فیدل موادی بگذارند تا ریش وی بریزد زیرا ریش وی نماد انقلاب کوبا بود.

از جمله موارد دیگر، طرحی برای ریختن ریش او با هدف دست انداختن او در انظار عمومی بود. قرار بود این کار از طریق پودری که او به ریش‌های خود می‌زند انجام شود.

۱۳-۱۰- درگذشت

فیدل کاسترو در ۲۵ نوامبر ۲۰۱۶ در سن ۹۰ سالگی درگذشت. تلویزیون کوبا بامداد روز شنبه این خبر را به نقل از رائول کاسترو اعلام کرد. گزارش‌ها حاکی است که رائول کاسترو، رئیس‌جمهوری وقت کوبا، با حضور در تلویزیون این کشور گفته‌است:

« فرمانده کل انقلاب کوبا ساعت ده و ۲۹ دقیقه شامگاه جمعه درگذشت ». به گزارش خبرگزاری فرانسه، رائول کاسترو گفته است :
طبق وصیت فیدل کاسترو جسد وی روز شنبه سوزانده خواهد شد . مراسم تشییع جنازه فیدل کاسترو در ۴ دسامبر ۲۰۱۶ برگزار شد.

۱۴-۱۰- اندیشه های کاسترو

اندیشه های اجتماعی و سیاسی فیدل کاسترو با عنوان کاستروئیسم (به انگلیسی: Castroism) شناخته می شود.



کاسترو نه فردی مذهبی بلکه ضد دین بود و کلیسای کاتولیک را یک نهاد طرفدار سرمایه داری به شمار می آورد. اگرچه دیدگاه های مذهبی فیدل کاسترو بحث های متعددی را به همراه داشته است، زیرا غسل تعمید داده شده و به عنوان یک وابسته به

کلیسای کاتولیک روم بزرگ شد، اما او بعداً در زندگی به عنوان یک خداناباور شناخته شد. او استفاده از انجیل برای توجیه سرکوب زنان و آفریقایی ها را نقد می کرد اما تشریح می کرد که مسیحیت «گروهی از اندرزهای بسیار انسانی» را ارائه می کند که «ارزش های اخلاقی» و «حسی از عدالت اجتماعی (سوسیال)» را به دنیا می بخشد، نقل می کند «اگر مردم مرا یک مسیحی بدانند، نه از منظر مذهبی بلکه از منظر نسخه سوسیال، من اعلام می کنم که یک مسیحی هستم» و مفسر این ایده بود که عیسی مسیح یک کمونیست بوده است (کمونیسم مسیحی (en))، با اشاره به تغذیه انبوه جمعیت و داستان مسیح و مرد جوان ثروتمند به عنوان گواه کاسترو.

جنبش انقلابی کوبا که از ۱۹۵۳ آغاز شد، در شروع مبارزه ایدئولوژی یا نظریه روشنی نداشت و هدف آن تنها سرنگونی رژیم فاسد باتیستا بود. آمیزش جنبش چریکی با کمونیسم از ۱۹۶۱ پدید آمد و آن هنگامی بود که کاسترو به مارکسیسم-لنینیسم روی آورد و آن را ایدئولوژی رسمی کوبا کرد. اهمیت این ایدئولوژی بیشتر از نظر در پیش گرفتن یک روش انقلابی خاص است؛ بنابراین روش، پیشاهنگان انقلابی، به جای آن که در انتظار پیدایش شرایط «عینی» مارکسیستی و شرایط «ذهنی» لنینیستی برای یک انقلاب تمام عیار بنشینند باید این شرایط را با آغاز جنبش چریکی از مناطقی روستایی و کوهستانی که خارج از چتر امنیتی رژیم حاکم است به وجود آورند. به عبارت دیگر، کاستروئیسم نیز مانند لنینیسم و مائوئیسم، روش یک انقلاب پیروزمند در یک کشور را، به عنوان مدل برای کشورهای دیگر عرضه می کند. با این مدل، هم کاسترو و هم چه گوارا، اندیشه های مارکسیستی و لنینیستی درباره ی مراحل انقلاب را که تحول طبقاتی تعیین کننده آن است، کنار می گذارند.



داس و چکش که با صلیب لاتین (en) جایگزین
شده است در کمونیسم مسیحی (en).

۱۵-۱۰- چگوارا



کمتر کسی داستان واقعی معروف ترین عکس “چه” را می‌داند. همان عکسی که از نزدیک به ۴۰ سال پیش تا بحال پر فروشترین عکس دنیا بوده و هنوز هم اصالت و حالت خود را حفظ کرده است. اما چرا چنین حالتی در نگاهش بود؟ آلبرتو کوردا خالق آن تصویر در کمال فروتنی چنین تعریف می‌کند: “من کار خارق العاده ای نکردم - لحظه ای بود غریزی - اتوماتیک - و حتی عکس بسیار روشن هم نیست زیرا وقت نداشتم دوربین را میزان کنم. روزی بود که بمبی در کشتی لاکوره که حامل اولین محموله مهمات

خریداری شده برای انقلاب بود - منفجر شد. آن انفجار تعداد زیادی کشته و زخمی به جای گذاشت. مارس ۱۹۶۰ بود - اوضاع هر روز شلوغ ترمی شد و می‌توانست به تجاوز مزدوران خلیج خوک ها بیانجامد.

مراسم تدقین بود و بعد از آن سخنرانی فیدل . “چه” در طول مراسم در صف اول قرار داشت - بعد ناگهان ناپدید شد. من بین جمعیت می‌لولیدم و مشغول عکس انداختن از فیدل بودم و می‌خواستم بعد از سارتر و سیمون دوبوار که در آن نزدیکی بودند عکس هائی بگیرم که “چه” ناگهانی دوباره پیدایش می‌شود. آن نگاه سرشار از خشم و درد برای قربانیان آن سوء قصد مرا می‌خکوب کرد - روی صحنه ماندم و بطور غریزی دو عکس جاودانه از وی گرفتم . باقی فیلم را با عکس هائی از فیدل - سارتر و دورتیکوس - رئیس جمهوری وقت کوبا تمام کردم . هفت سال بعد بود که آن عکس چاپ شد. بدین قرار که مسئول موسسه انتشاراتی فلترینلی آن را از میان سایر عکس ها انتخاب کرد. بعد از چاپ روی جلد کتاب “خاطرات بولیوی” همان طوری که می‌دانید، جهان آن را به عنوان شایسته ترین عکس برای تکثیر در اشکال گوناگون انتخاب کرد .

ارنستو چه گوارا (زاده ی ۱۴ ژوئن ۱۹۲۸ - درگذشته ی ۹ اکتبر ۱۹۶۷) که بیش تر به نام چه گوارا یا ال چه شناخته می‌شود، پزشک، چریک، سیاستمدار، نظریه پرداز جنگی و انقلابی مارکسیست زاده‌ی آرژانتین و یکی از شخصیت‌های اصلی انقلاب کوبا بود. چهره و ظاهر او به‌طور فراگیر به عنوان

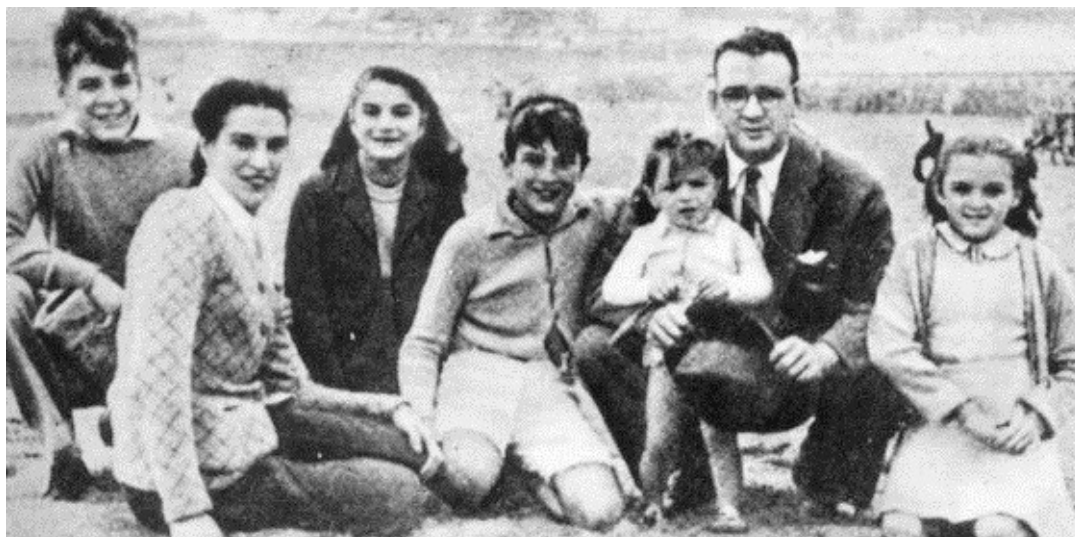
یکی از نمادهای انقلابی بشر دوستانه و به عنوان یک نشان جهانی شناخته شده در فرهنگ عامه بدل گشت.

به عنوان یک دانشجوی جوان پزشکی گوارا سراسر آمریکای جنوبی را سفر کرده و پس از مشاهده فقر، گرسنگی و بیماری روحیه مبارزه در وی پدیدار گشته بود. در حالی که تمایل او برای کمک به سرنگون کردن آنچه او استثمار سرمایه‌های آمریکای لاتین توسط ایالات متحده آمریکا می‌دانست، رو به فزونی بود، بر آن شد تا در اصلاحات اجتماعی گواتمالا تحت ریاست جمهوری خاکوبو آربنز همراه شود، اما طولی نکشید که وی توسط سازمان سیا به دستور کمپانی یونایتد فروت در طی یک کودتا از سمتش مجبور به کناره‌گیری شد و همین جریان به نقطه عطف شکل‌گیری ایدئولوژی‌های سیاسی گوآرا بدل گشت. پس از آن در مکزیکو سیتی با رائول و فیدل کاسترو دیدار کرد و به جنبش ۲۶ ژوئیه آن‌ها پیوست و با کشتی گرَما با هدف سرنگون کردن دیکتاتور کوبایی فولخنثیو باتیستا که مورد حمایت ایالات متحده بود، عازم سفر دریایی به کوبا شد. گوآرا خیلی زود به چهره‌ای مشهور و برجسته در میان انقلابی‌ها تبدیل شد، سپس به درجه فرمانده دوم ارتقاء یافت و نقش کلیدی در طی دو سال مبارزات پیروزمندانه چریکی شورشیان علیه باتیستا ایفا کرد که در نهایت به سرنگونی رژیم باتیستا انجامید.

پس از انقلاب کوبا، گوآرا عهده‌دار نقش‌های کلیدی متعددی در دولت جدید شد؛ که از آن‌ها می‌توان به بررسی درخواست‌های تجدید نظر و تیرباران برای افرادی که به جرم جنایت جنگی در طی دادگاه‌های انقلاب محکوم شده بودند، اصلاحات ارضی زمین‌های کشاورزی به عنوان وزیر صنایع، کمک و هدایت کمپین موفق سواد آموزی، فعالیت در دو سمت ریاست بانک ملی و مدیر آموزشی نیروهای مسلح کوبا و انجام سفرهای بین‌المللی به عنوان سفیر کوبای سوسیالیستی اشاره کرد، همچنین موقعیت و جایگاه او این اجازه را می‌داد تا عهده‌دار نقش محوری در مسائل مهم باشد که از آن جمله می‌توان به تعلیم شبه نظامیانی که عملیات خلیج خوک‌ها را سرکوب کردند یا مسئولیت آوردن موشک‌های بالستیک اتمی شوروی به کوبا که منجر به بحران موشکی کوبا در ۱۹۶۲ میلادی شد، یاد کرد. علاوه بر این او یک نویسنده فعال و خاطره‌نویس بود، از آثار او می‌توان به کتاب راهنمای جنگ چریکی یا کتاب پرفروش خاطرات موتور سیکلت که درباره‌ی سفرهایش با موتور سیکلت در آمریکای لاتین است، اشاره کرد. تجربیات و آموزه‌های مارکسیسم-لنینیسم او را به این باور رسانده بود که عقب ماندگی و وابستگی جهان سوم صرفاً ناشی از رویکرد امپریالیسم، استثمار نو و سرمایه‌داری انحصاری بود و تنها راه رهایی از آن حرکت به سوی پرولتاریا انترناسیونالیسم و انقلاب جهانی است. چه گوآرا در سال ۱۹۶۵ میلادی کوبا را به قصد صدور انقلاب ترک کرد، تلاش او ابتدأً در کنگو-کینشازا و سپس در بولیوی ناکام ماند و در نهایت در همان‌جا توسط نیروهای نظامی بولیوی با کمک سازمان سیا دستگیر و به سرعت تیرباران شد. افسری که او را کشت بعداً اضافه شود

از گوآرا شخصیت تاریخی متناقض که گاه احترام و گاه انزجار را تداعی می‌کند، باقی مانده‌است. این تناقض را می‌توان به وضوح در بسیاری از بیوگرافی‌ها، خاطرات، مقالات، مستندها، آهنگ‌ها و

فیلم‌های مرتبط با او مشاهده کرد. در نتیجه درک او از جان باختگی، ندای شاعرانه او برای مبارزه طبقاتی و میل به ایجاد آگاهی از یک «انسانی نو» که بر پایه اخلاقیات و نه تمایلات مادی در حرکت است، او را به یکی از ناب‌ترین الگوهای الهام بخش جنبش‌های چپ تبدیل کرده است. هفته‌نامه تایم از او به عنوان یکی از ۱۰۰ فرد تأثیرگذار قرن بیستم نامبرده است. همچنین پس از انتشار عکس آلبرتو کوردا با عنوان چریک مبارز قهرمان، دانشگاه هنر مؤسسه مریلند از آن به عنوان محبوب‌ترین عکس جهان یاد کرد



ارنستوی نوجوان (چپ) در کنار خانواده‌اش. (۱۹۴۴ میلادی). در کنار او از چپ به راست: سلیا (مادر)، سلیا (خواهر)، روبرتو، خوان، مارتین، ارنستو (پدر)، و آنا ماریا

ارنستو گوآرا اولین فرزند از پنج فرزند ارنستو گوآرا لینچ و سلیا ده لاسرنا، که هر دو از طبقه بالا و اشراف آرژانتینی بودند در ۱۴ ژوئن ۱۹۲۸ در روزاریو آرژانتین چشم به جهان گشود. از جد پدری او پاتریسیو خولیان لینچ به عنوان ثروتمندترین مرد آمریکای جنوبی یاد می‌شود. از طرف دیگر تبار مادرش به خوزه ده لاسرنا ای هینوخوسا آخرین فرماندار اسپانیایی پرو بازمی‌گشت. خانواده ی او آرژانتینی با تبار باسک و ایرلندی بودند. بر طبق آداب و رسوم اسپانیایی نام رسمی او گاهی با ده لاسرنا یا لینچ ذکر می‌شود. با توجه به شخصیت پر جنب و جوش ارنستو، پدرش چنین بیان داشت که «به یاد داشته باشید آنچه در رگ‌های فرزند من جریان دارد، خون شورشیان ایرلندی است.» خیلی زود میل توجه به فقر در ارنستیتو (آنطور که خطاب می‌شد) توسعه یافت. او در خانواده‌ای با گرایش‌های چپ رشد کرد و از اینرو حتی به عنوان یک پسر نوجوان با طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌های سیاسی آشنا شد. پدر او از طرفداران سرسخت جمهوری خواهان در جنگ داخلی اسپانیا بود و خانه او اغلب میزبان سربازان آسیب دیده در جنگ می‌شد.

علیرغم وجود دردهای فلج‌کننده حملات آسم حاد که در تمام دوران زندگی‌اش سایه انداخت، او توانست به عنوان یک ورزشکار سرآمد در رشته‌هایی نظیر شنا، فوتبال، گلف و تیراندازی ظاهر شود و همچنین توانست به یک دوچرخه سوار خستگی ناپذیر بدل گردد. او از بازیکنان با انگیزه راگبی

۱۵ نفره بود و در پست فلای هاف برای باشگاه دانشگاه بوئنس آیرس بازی کرده است. بازی راگبی برای او عنوان فوسر (Fuser) - که ترکیبی از El Furibundo به معنای خشن و نام خانوادگی مادرش ده لاسرنا بود - را برای سبک بازی خشنش به ارمغان آورد.

۱۶-۱۰- گرایش‌های فکری و ادبی



گوآرای ۲۲ ساله در ۱۹۵۱

گوآرا بازی شطرنج را از پدرش آموخت و شرکت در مسابقات محلی را از سن ۱۲ سالگی شروع کرد. در دوران بلوغ و در طول زندگی‌اش او علاقه ویژه‌ای به شعر به خصوص آثار پابلو نرودا، جان کی‌تس، آنتونیو ماچادو، فدریکو گارسیا لورکا، گابریلا میسترال، سزار والخو و والت ویتمن داشت. خانه گوآرا دارای بیش از ۳۰۰۰ جلد کتاب بود که به ارنستو این امکان را می‌داد تا کتاب خوانی مشتاق و همه چیز خوان باشد که از نویسندگان مورد علاقه او می‌توان به کارل مارکس، ویلیام فاکنر، امیلیو سالگاری، آندره ژید و ژول ورن اشاره کرد. علاوه بر این از کارهای نویسندگی نظیر جواهر لعل نهرو، آلبر کامو، فرانتس کافکا، ولادیمیر لینن و ژان پل سارتر و همچنین فریدریش انگلس، آنا تول فرانس، اچ. جی. ولز و رابرت فراست لذت می‌برد.

۱۷-۱۰- گواتمالا

۷ ژوئیه ۱۹۵۳ گوآرا دوباره به سفر رفت. به کشورهای همچون بولیوی، پرو، اکوادور، پاناما، کاستاریکا، نیکاراگوئه، هندوراس و ال ساوادور. او در دسامبر ۱۹۵۳ به گواتمالا می‌رسد جایی که رئیس‌جمهور خاکوبو آربنز از طریق اصلاحات ارضی قصد براندازی نظام لاتیفوندیا را داشت. گوآرا در گواتمالا ماند تا آنچه لازم بود تا به یک «انقلابی واقعی» تبدیل شود را به نحو احسن انجام دهد. در گواتمالا سیتی گوآرا با هیلدا گادآ آکوستا که یک اقتصاددان پرویی بود آشنا شد. هیلدا از لحاظ سیاسی به خوبی با جناح چپ گرای «متحدین انقلابی خلق آمریکا» (APRA American)

Popular Revolutionary Alliance) در ارتباط بود. او گوارا را به چند مقام رسمی بلند مرتبه در دولت آربنز معرفی کرد. همچنین گوارا با چند تن از تبعیدی‌های متصل به جنبش ۲۶ ژوئیه «فیدل کاسترو» (حمله به یک سرباز خانه در سانتیاگو، کوبا) ارتباط برقرار کرد. در طی این ارتباطات بود که گوارا لقب معروف «چه» (che) را که در آرژانتینی مانند «رفیق» به کار می‌رود کسب کرد. سعی و تلاش چه برای اینکه یک انترن پزشکی شود موفقیت‌آمیز نبود در نتیجه وضعیت مالی او اغلب دچار تزلزل بود. در ۱۵ می ۱۹۵۴ یک گروهان پیاده‌نظام اسکودا و تجهیزات نظامی سبک از طرف کمونیست‌های چکسلواکی برای آربنز ارسال شد که باعث تسریع یک کودتا توسط سیا (CIA) شد.

چه بسیار مشتاق بود تا به پشتوانه آربنز بجنگد و برای همین منظور به یک گروهک نظامی که توسط جوانان کمونیست تشکیل شده بود پیوست. اما خیلی زود از کارهای گروه خسته شد و به کار پزشکی خود برگشت. در پی توطئه چه دوباره برای جنگ داوطلب شد اما چیزی نگذشت که آربنز در سفارت مکزیک پناهنده شد و از حامی‌های خارجی خود نیز خواست تا کشور را ترک کنند. وقتی هیلدا گادا دستگیر شد چه نیز به کنسولگری آرژانتین پناه برد. چه تا چند هفته آنجا ماند و سپس به مکزیک رفت.

براندازی رژیم آربنز توسط سیا این دیدگاه را در چه گوارا بوجود آورد که ایالات متحده یک قدرت امپریالیستی است که درصدد براندازی هر کشوری است که بخواهد پیشرفت کند و آزاد باشد. و همین باعث شد تا این که چه بیشتر از همیشه به این ایمان آورد که یک شورش مسلحانه که توسط یک جمهوری و مردم مسلح حمایت می‌شود تنها راهی است که می‌شود شرایط را به نفع چنین کشورهایی برگرداند.

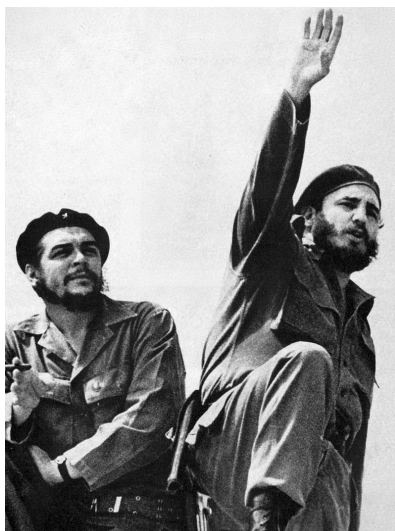
۱۸-۱۰- کوبا



چه گوارا و آلیدا مارچ (نفر سمت راست)

گوارا در اوایل سپتامبر ۱۹۵۴ به مکزیک رسید و ارتباط خود را با «نیکو لوپز» و بقیه‌ی تبعیدی‌های ۲۶ ژوئیه (که در گوانتالا آشنا شده بود) برقرار کرد. لوپز در سال ۱۹۵۵ او را به «رائول کاسترو» معرفی کرد و رائول هم او را به برادر بزرگترش «فیدل کاسترو» رهبر جنبش ۲۶ ژوئیه که اکنون سعی بر براندازی نظام دیکتاتوری فولخنثیو باتیستا داشت معرفی کرد. بعد از یک گفتگوی طولانی مدت با کاسترو، چه گوارا به جنبش پیوست.

چه به عنوان پزشک جنبش انتخاب شد. او در تمرین‌های نظامی شرکت کرد و در آخر به عنوان بهترین پارتیزان شناخته شد. اولین عملیات انقلابی کاسترو حمله به کوبا توسط یک رزم ناو بسیار قدیمی به نام «مادر بزرگ» بود. در روز ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶ از مکزیک به وسیله‌ی مادر بزرگ به سمت کوبا راه افتادند. اما کمی بعد از پهلوی گرفتن توسط ارتش باتیستا مورد حمله قرار گرفتند. از ۸۲ نفر بسیاری کشته شدند و بسیاری هم بعد از دستگیری تبعید شدند. فقط ۲۲ نفر توانستند فرار کنند. خود چه نوشته‌است: «در همین مقابله‌ی خونین بود که من تجهیزات پزشکی را کنار گذاشتم و برای جنگ از جسد یکی از مبارزان سلاح برداشتم.» و این گونه از یک پزشک به یک پارتیزان مبارز تبدیل شد.



گوارا و کاسترو

چند نفری که زنده ماندند به عنوان یک گروه انقلابی فروپاشیده در اعماق کوه‌های سییرا مایسترا پناه گرفتند، جایی که از طرف گروه چریکی فرانک پائس جنبش ۲۶ ژوئیه و نهادهای مردمی حمایت شدند. با عقب‌نشینی گروه به طرف کوه‌ها این سؤال پیش آمد: کاسترو زنده‌است یا مرده؟ تا این که در اوایل ۱۹۵۷ یک مصاحبه به همراه یک عکس از کاسترو و گروه چریکی اش در نیویورک تایمز چاپ شد. چه برای مصاحبه حاضر نبود اما در ماه‌های بعد به اهمیت رسانه‌ها در انقلابشان پی برد. سختی کوه نشینی و کمبود مهمات باعث شد تا چه از این روزها به عنوان سخت‌ترین روزگار یاد کند. کاسترو چه را به عنوان رهبر هنگ دوم لشکر انتخاب کرد. اولین اقدام چه برای حمله به یک پادگان در بیکی‌تو درست مانند نقشه پیش رفت. افراد چه سر وقت حاضر نشدند و او هم به تنهایی حمله را

شروع کرد. چه خواست یکی از نگهبان‌های دشمن را دستگیر کند اما نگهبان فرار کرد و او هم به طرف نگهبان شروع به تیراندازی کرد اما تفنگش از کار افتاد. او در زیر بارانی از گلوله به طرف نیروهای خودی فرار کرد، اما آن‌ها هم با شنیدن صدای تیراندازی، پادگان را به رگبار تیر گرفتند. در هر صورت پادگان تا قبل از این که چه بتواند تفنگش را درست کند تسلیم افراد او شد.

وقتی چه در تاکتیک‌های نظامی خود تجدید نظر کرد رویهی بسیار خشن تری را برای تربیت در پیش گرفت. فراری‌های گروه به عنوان خائن تلقی می‌شدند و چه گروه‌هایی را برای ترورشان می‌فرستاد. در نتیجه از او به علت بی‌رحمی و خشونتش می‌ترسیدند.

گوارا برای گروه یک مرکز رادیویی مخفی به نام رادیوی شورشی در فوریه ۱۹۵۸ درست کرد. آن‌ها به وسیلهی این مرکز برای مردم کوبا اعلامیه منتشر می‌کردند و با افرادی که خواستار عضویت در گروه بودند ارتباط برقرار می‌کردند. ایده‌ی مرکز رادیویی را، چه از فعالیت‌های رادیویی سیا برای براندازی دولت آرنز در گواتمالا الهام گرفته بود.

در اواخر ژوئیه ۱۹۵۸ گوارا نقشی بسیار اساسی را در نبرد لاس مرسدس ایفا کرد. او ۱۵۰۰ نفر از افراد باتیستا را که قصد کشتن کاسترو و از بین بردن جنبش را داشتند، با استفاده از هنگ خود دستگیر کرد. بعدها سرگرد آمریکایی لری باکمن این عملیات چه را تحلیل کرد و آن را عالی و بی‌همتا خواند. با ادامه یافتن جنگ، گوارا رهبری یک هنگ دیگر را بر عهده گرفت و آن را به غرب اعزام کرد تا در لحظه‌ی موعود حمله‌ی آخر را به سوی هاوانا انجام دهند. در روزهای پایانی دسامبر ۱۹۵۸ گوارا به هنگ انتحاری خود دستور داد تا به سانتا کلارا حمله کنند. این حمله آخرین پیروزی قاطعانه‌ی انقلابیون بود. رادیوی شورشی اعلام کرد هنگ گوارا در شب سال نو سانتا کلارا را پیروزمندانه تصرف کردند که با خبری که خبرگزاری بین‌المللی بنا بر مرگ چه در حین نبرد داده بود تناقض داشت. در هر حال، باتیستا وقتی فهمید که ژنرال‌هایش با شورشی‌ها مذاکره داشته و در جبهه‌ی آن‌ها هستند در اولین روز سال ۱۹۵۹ از کوبا فرار کرد.

در اولین روز سال ۱۹۵۹ فیدل کاسترو و افرادش در نبرد خود پیروز شدند و نظام کنونی کوبا را تشکیل دادند.

۱۹-۱۰- مناصب چه گوارا در کوبا

چه گوارا یکی از اعضای جنبش ۲۶ ژوئیه فیدل کاسترو بود. این جنبش در سال ۱۹۵۹ قدرت را در کوبا به دست آورد. وی چندین پست مهم در دولت جدید کوبا از جمله سفیر، رئیس بانک مرکزی و وزیر صنایع را بر عهده داشت. او در سیاست خارجی کوبا هم نقش اساسی داشت. در سال ۱۹۵۹ از کشورهای آسیایی و آفریقایی دیدار کرد و در سال ۱۹۶۰ در راس هیأتی اقتصادی از کوبا به کشورهای بلوک شرق سفر کرد. سپس به چین و کره شمالی رفت. گوارا در سال ۱۹۶۱ نمایندگی کوبا را در «پونتا دل استه» به عهده گرفت و در سال ۱۹۶۲ ریاست هیئت اقتصادی دیگری را در سفر به اتحاد جماهیر

شوروی داشت. در سال ۱۹۶۳ در یک کنفرانس اقتصادی در الجزایر شرکت کرد و در مارس سال ۱۹۶۴ به نمایندگی از کوبا در کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد در ژنو حضور یافت. پس از آن در همان سال دیداری رسمی از الجزایر داشت و در نوامبر ۱۹۶۴ برای سومین بار به اتحاد جماهیر شوروی رفت.

۲۰-۱۰- سخنرانی در سازمان ملل

گوارا در دسامبر ۱۹۶۴ در نوزدهمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک شرکت و به نمایندگی از کوبا در آن سخنرانی کرد. گزیده‌ای از سخنان چه‌گوارا در مجمع عمومی ملل متحد: «... کوبا به اینجا آمده‌است تا موضع خود را درباره‌ی مهم‌ترین مسایل مورد مناقشه اعلام کند و این کار را با احساس مسوولیت تمام و تا جایی که امکان دارد، از این تریبون به انجام خواهد رساند و در عین حال، گفتاری از سر صداقت و راستی خواهد داشت... باید شاهد خانه‌تکانی و حرکت رو به جلوی این مجمع باشیم... باید مجمع عمومی نوزدهم در تاریخ سازمان ملل همواره برجسته شود و در یادها بماند. ما برای این هدف تلاش می‌کنیم. احساس می‌کنیم که حق داریم و متعهد به انجام آن هستیم، زیرا کشور ما یکی از نقاط پُر اصطکاک جهان امروز است. جایی که اصول حاکم بر استقلال کشورهای کوچک در آن، همه روزه بلکه هر دقیقه، به معرض آزمایش در می‌آید... برای بقا، شروع دیگری هم هست: حفظ وحدت ملی، ایمان و قاطعیت در دفاع از کیان کشور و انقلاب... نمایندگان محترم! به استحضارتان می‌رسانم که این شروط در کوبا وجود دارد. یکی از مسایل مهمی که مجمع باید به آن پردازد و برای ما اهمیت خاصی دارد که برای آن راه‌حلی بیابیم، همزیستی مسالمت‌آمیز بین دولتهایی است که نظام اقتصادی و اجتماعی متفاوتی دارند...»

سرانجام با امید برانگیختن انقلاب در دیگر کشورها کوبا را ترک کرد. وی ابتدا در سال ۱۹۶۶ به جمهوری دموکراتیک کنگو رفت و سپس به بولیوی سفر کرد.

۲۱-۱۰- کنگو



چه گوارا در ۳۷ سالگی در کنگو سال ۱۹۶۵

در سال ۱۹۶۵ چه گوارا در یک اقدام مخاطره آمیز تصمیم به سفر به غرب آفریقا گرفت تا معلومات و تجربیات خویش را به عنوان یک پارتیزان به شورشی که آن روزها در کنگو جریان داشت منتقل کند. بنا به گفته‌ی رئیس‌جمهور الجزایر احمد بن بلا؛ چه گوارا فکر می‌کرد که آفریقا یک حلقه‌ی ضعیف در نظام امپریالیسمی است که توانایی یک انقلاب بزرگ را در خود دارد. رئیس‌جمهور مصر، جمال عبدالناصر که به خاطر ملاقاتش با چه گوارا در سال ۱۹۵۹ رابطه‌ی برادرانه‌ای با وی داشت برنامه‌ی چه گوارا در مورد جنگ در کنگو را ناعقلانه دید و به وی در مورد اینکه چهره‌اش تبدیل به یک چهره‌ی تارزانی شود هشدار داد و وی را محکوم به شکست دانست. اما علی‌رغم هشدارهای وی چه گوارا راهنمای اقدامات کوبا در پشتیبانی از حرکت سیمبای مارکسیست که هم زمان با بحران کنگو اتفاق افتاده بود شد. سربازان مزدور آفریقای جنوبی که رهبریشان را مایک هوآرا بر عهده داشت و با ارتش کنگو کار می‌کرد در صدد خنثی کردن برنامه‌های چه گوارا برآمدند. آن‌ها می‌توانستند ارتباطات چه گوارا را ببینند و خطوط ارتباطی و تدارکاتی وی را مختل کنند. با وجود اینکه چه گوارا در تلاش برای مخفی نمایاندن حضورش در کنگو بود دولت آمریکا از موقعیت مکانی وی و فعالیت‌هایش آگاه بود. آژانس امنیت ملی از تمامی سخن پراکنی‌های داخلی و خارجی وی که به وسیله‌ی تجهیزات برون مرزی یو اس ان اس والدز که یک سیستم پست شنیداری شناور بر روی اقیانوس هند بود و در سواحل دارالسلام به این منظور رفت و آمد می‌کرد آگاه می‌شد. هدف چه گوارا صادر کردن انقلاب کوبا از طریق آشنا کردن جنگجویان محلی سیمبا به مکتب مارکسیستی و نظریه‌ی فوکو و استراتژی جنگ‌های پارتیزانی بود.

۲۲-۱۰- دستگیری و اعدام



در اوایل اکتبر ۱۹۶۷ چه‌گوارا در بولیوی طی عملیاتی که توسط سازمان سیا طرح‌ریزی شده بود دستگیر شد. برخی باور دارند که سیا ترجیح می‌داد گوارا را برای بازجویی زنده در دست داشته باشد، اما در هر صورت او به وسیله‌ی ارتش بولیوی در نزدیکی وایه‌گرانده در مدرسه روستای لایگرا در سانتا کروز دلاسیه‌را به دستور بارریه نتوس دیکتاتور نظامی کشته شد.

در بامداد ۸ اکتبر ۱۹۶۷ در نزدیکی لایگه را (دهکده کوچکی در بولیوی و در نزدیکی کوه‌های آند)، چه‌گوارا به همراه چندتن دیگر از گروه چریکی به محاصره ارتش بولیوی

که به وسیله مأموران سیا و افسران آمریکایی همراهی می‌شد- درآمدند و دستگیر شدند. از رزمندگانی که در آن زمان همراه چه‌گوارا بودند باید از "اینتی" و "کوکو پردو" بولیویایی و "تومایینی" اهل کوبا و افرادی با نام‌های مستعار "هولیو پابلو آنیستو" و دیگران نام برد. چند روز بعد چه توسط سرباز بولیویایی ماریو تران با شلیک گلوله اعدام می‌گردد.

۲۳-۱۰- راز های دستگیری چه‌گوارا

چه‌گوارا در روزهای پایانی عمرش برای سازماندهی شورش‌های چپ‌گرایان در سرتاسر امریکای لاتین به بولیوی سفر کرده بود. او به انقلاب‌های سوسیالیستی دومینووار باور داشت و معتقد بود که کوبا می‌تواند الهام‌بخش سایر کشورهای امریکای لاتین باشد، بدون توجه به این که هر کشوری ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و اجتماعی‌اش با کشور دیگر متفاوت است و نمی‌توان یک الگو را به عنوان نسخه تجویز شده برای سایر کشورها اجرایی نمود.

اما سیا چگونه او را به دام انداخت. اسناد محرمانه منتشر شده نشان می‌دهند که از اوایل سال ۱۹۵۴ میلادی به محض ورود به گواتمالا، چه‌گوارا توسط سازمان سیا شناسایی و ردگیری شد. «ریکاردو الارکون» رئیس پیشین مجلس ملی کوبا می‌گوید که ارنستو چه‌گوارا از مدتها پیش از آن که به «چه» تبدیل شود مورد توجه دستگاه اطلاعاتی امریکا بود. «نگرانی امریکایی‌ها درباره شعارهای چه‌گوارا پیرامون انترناسیونالیسم یا جهان وطن‌گرایی و تلاش عملی‌اش برای گسترش انقلاب کوبا بود. چه‌گوارا چپ‌گرایان را تشویق می‌کرد تا در مقابل امریکا و منافع آن در منطقه امریکای لاتین بایستند.

فیدل کاسترو در کتاب زندگی‌نامه خود اشاره می‌کند که چه‌گوارا بی‌تاب بود تا به بولیوی برود و مبارزه انقلابی را سازماندهی کند. کاسترو می‌گوید که گفته بود نمی‌خواهد چه برای سازماندهی یک گروه کوچک به بولیوی برود بلکه می‌خواهد صبر کند تا نیروی بزرگتری سازمان یابد. از دید او چه‌گوارا رهبری استراتژیک بود و باید اطمینان حاصل می‌شد که به اندازه کافی نیرو برای پیروزی در اختیار دارد.

به نظر می‌رسد نگرانی‌های فیدل کاسترو درست بود. چند ماه پس از ورود چه‌گوارا به بولیوی در نوامبر سال ۱۹۶۶ میلادی رنه بارینتوس رییس‌جمهوری مورد حمایت سیا در بولیوی با پشتیبانی اطلاعاتی امریکایی‌ها از طریق ارتش بولیوی توانست چه‌گوارا را بازداشت کند. گفته می‌شود که «چه» نتوانست حمایت دهقانان و کشاورزان بولیوی را کسب کند و در میان آنان خائنانی بودند که او را لو دادند.

در هشتم اکتبر ۱۹۶۷ میلادی «چه» و گروه ۱۷ نفره متشکل از چریک‌ها توسط ارتش بولیوی محاصره شدند. چه‌گوارا از ناحیه پا بر اثر تیراندازی سربازان زخمی و پس از آن بازداشت شد. او یک روز بعد به دستور سروان «ماريو تران» کشته شد. پس از نمایش عکس او، یک دستش قطع شد و بدنش نیز در محلی مخفیانه به خاک سپرده شد.

گفتنی که سیا علاوه بر قتل چه‌گوارا پیش از آن نیز چندین بار درصدد ترور فیدل و رائول کاسترو برآمده بود که در هر دو مورد ناکام ماند. در گزارشی محرمانه از وزارت امور خارجه امریکا تحت عنوان مرگ چه‌گوارا و معنای آن برای امریکای لاتین که در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۶۷ میلادی منتشر شده، آمده است که مرگ چه‌گوارا عاملی بازدارنده برای جلوگیری از وقوع انقلاب‌های احتمالی مشابه دیگر در منطقه بود. در این گزارش نوشته شده است که مرگ چه‌گوارا ضربه‌ای فلج‌کننده و شاید کشنده به جنبش چریکی بولیوی بوده است و می‌تواند باعث عقب‌نشینی جدی فیدل کاسترو برای دامن زدن به انقلاب‌های خشونت‌آمیز در کشور امریکای لاتین شود.

اسناد بدست آمده نشان می‌دهند که مسئولیت آموزش نیروهای نظامی ارتش بولیوی برای پیدا کردن چه‌گوارا بر عهده «فلیکس رودریگوئز» عامل سیا بوده است که در تاریخ ۲ آگوست ۱۹۶۷ میلادی به بولیوی رسیده بود. او یک امریکایی کوبایی تبار بود و پیش از آن در تلاش برای ترور فیدل کاسترو نقش داشته است. او البته پس از قتل چه‌گوارا تلاش کرد تا این‌گونه وانمود کند که نقشی در این رابطه داشته است.

بر طبق شایعات سازمان سیا چه‌گوارا پس از رسیدن به بولیوی نتوانست موفقیتش در کوبا را، در بولیوی به دست بیاورد و پس از ماه‌ها سرگردانی در بیابان‌های این کشور، سرانجام لاغر و نزار پیدا و در یک تنگ‌راه جنگلی اسیر شد.

در مورد آخرین لحظات زندگی او هنوز هم بحث‌های داغی وجود دارد. بولیویایی‌ها می‌گویند «چه» در نبردی با تفنگ کشته شد، در حالی که دیگران معتقدند به دار آویخته شده است. چند ساعت پس از مرگ چه (در نهم اکتبر ۱۹۶۷)، بدنش با یک بالگرد به روستای «ولگران» در همان نزدیکی

منتقل شد. سربازها او را روی یک برانکار، به اتاق رختشوی خانه بیمارستان بردند. از جسد چه‌گوارا در این لحظات، درحالی که هنوز لکه‌های خون روی بدنش وجود دارد، عکس‌هایی در سراسر جهان پخش شد. با توجه به این که جسد چه‌گوارا هم می‌توانست مورد توجه باشد، دولت بولیوی تصمیم گرفت او را در یک مقبره مخفی دفن کند. آن‌ها نمی‌خواستند مدفن «چه»، به محلی برای تجمع و میتینگ طرفدارانش تبدیل شود و او را به‌عنوان یک افسانه و قهرمان انقلابی، هم‌چنان زنده نگه دارد. به همین دلیل، دو روز بعد از مرگ چه، بدن او در یک قبر مخفی در یک محوطه فرودگاهی در نزدیکی ولگران دفن شد. با این وجود، امکان مخفی نگه داشتن تمام مدارک و شواهد مرگ و اختفای بدن رهبر شورشیان وجود نداشت و به صلاح آن‌ها هم نبود. برخی می‌گویند ژنرال بولیویایی «آلفردو اواندو کاندیا»، می‌گفت باید سر چه‌گوارا را از بدنش جدا کنیم و به عنوان مدرک مرگ او، پیش خود نگه داریم، اما برخی سربازان، از جمله جاسوس سی‌آی‌ای «فلیکس رودریگز»، معتقد بودند این کار خیلی وحشیانه است. رودریگز پیشنهاد داد تا به‌جای سر، یکی از انگشتان او از جسدش جدا شود. سرانجام، آرای مختلف به جمع‌بندی رسیدند و دست‌های «چه»، از بدن او جدا شد. این دست‌ها از طریقی به کوبا راه پیدا کرد و هنوز هم در موزه انقلاب این کشور نگهداری می‌شود و مهمانان خارجی عالی‌رتبه، می‌توانند از آن بازدید کنند. محل تقریبی قبر چه‌گوارا تا سی سال به‌صورت یک راز باقی ماند؛ تا این که سرانجام طی یک فرآیند تحقیقاتی که دو سال طول کشید، متخصصینی از آرژانتین و کوبا توانستند نشانه‌های قبر او را در نزدیکی همان فرودگاه پیدا کنند. به خاطر نداشتن دست در بدن، جسد او به راحتی قابل شناسایی بود. آزمایش‌هایی روی فک، استخوان‌های صورت و جای گلوله‌هایی که در بدن او وجود داشت، این موضوع را اثبات کرد که «چه»، بر اثر اصابت گلوله کشته شده است...

در تاریخ ۱۸ اکتبر سال ۱۹۶۷ میلادی چند روز پس از حضور تلویزیونی فیدل، او خبر مرگ چه‌گوارا را تایید کرده و خطاب به حدود یک میلیون بیننده، چه‌گوارا و خدمات او برای کوبا را ستود و گفت که "چه" باید الگویی برای تمام کوبایی‌ها باشد. او گفت: «چه‌گوارا نه الگویی برای ما که به الگویی برای برای همه مردمان امریکای لاتین تبدیل شده است. او فداکاری انقلابی و مبارزه انقلابی است. هیچ مرد دیگری در زمان ما تا این اندازه در جنبش پرولتاریایی بین‌الملل به این سطح ارتقا نیافته است».



تصویر چه گوارا بر روی اسکناس و سکه در کوبا

فیدل کاسترو می گوید:

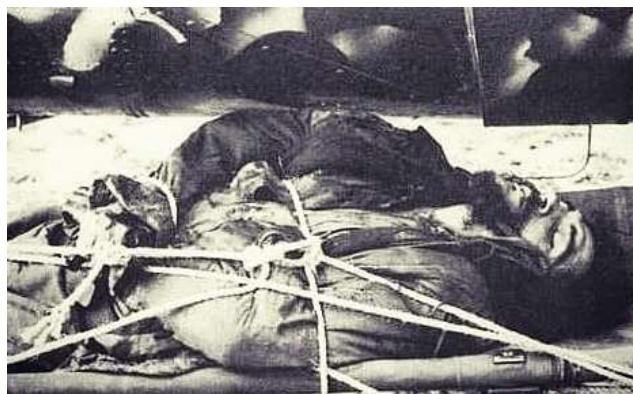
در زندگی از دو خبر خیلی ناراحت شدم؛ یکی خبر مرگ مادرم و دیگری خبر مرگ چه گوارا.



پس از مرگ چه گوارا، او به عنوان یک تئورسین، متخصص در فنون جنگی، و جنگ آور تبدیل به قهرمان جنبش های انقلابی سوسیالیستی در سراسر جهان شد. آلیدا، دختر چه گوارا مدعی ست که پدرش کمونیست بود.

۲۴-۱۰- کشف جسد

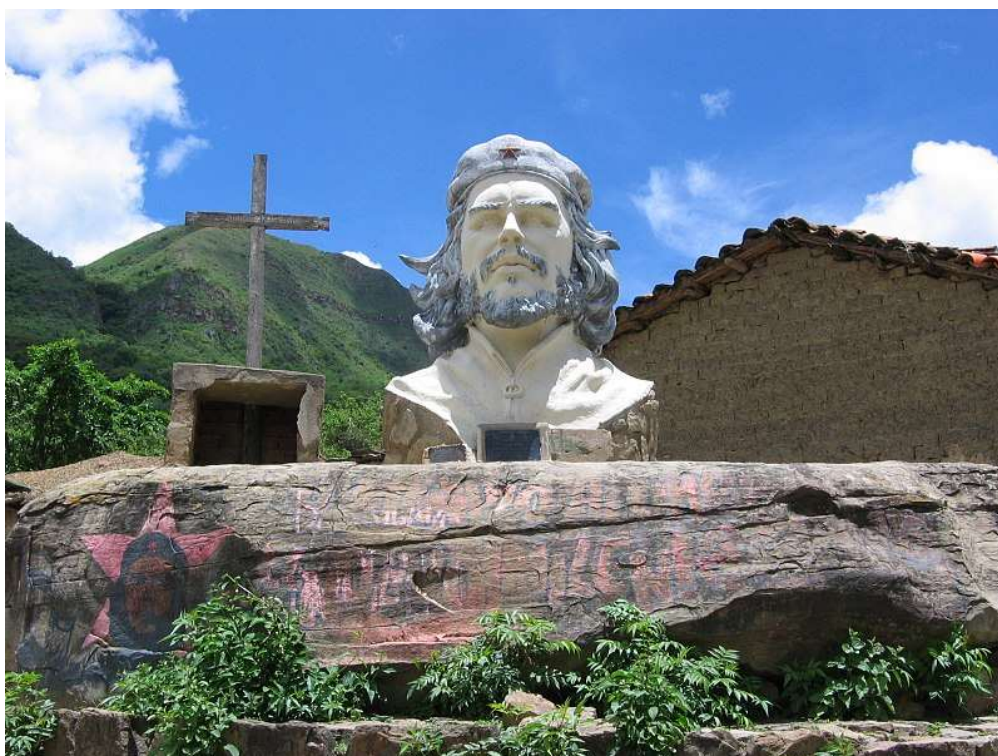
سال ها از محل دفن چه گوارا اطلاعی در دست نبود تا اینکه در سال ۱۹۹۵ یک ژنرال بولیویایی که در عملیات دستگیری او شرکت داشت مکان دفن او را که در کنار باند یک فرودگاه در نزدیکی جایی که در آن به قتل رسیده بود افشا کرد. بقایای جسد چه گوارا در سال ۱۹۹۷ به کوبا انتقال یافت و در سانتا کلارا، شهری که پیروزی های زیادی در جریان جنگ های انقلابی کوبا کسب کرده بود دفن شد و بنای یادبودی به افتخار او ساخته شد.



۲۵-۱۰- میراث چه گوارا

بسیاری از چهره های برجسته سیاسی و فرهنگی که در زمان حیات ارنستو با او ملاقات هایی داشتند افکار و اندیشه های این پزشک چریک و نظریه پرداز جوان و پرشور را ورای زمان و مکان می پندارند ؛ جمال عبدالناصر، شولوخوف، مائو، سیمون دو بووار، ژان پل سارت، گابریل گارسیا مارکز و برناردو برتولوچی از آن دست بودند .

امروزه اعدام، زندگی و کارهای چه گوارا یکی از بحث های ادامه دار در جهان است. خیلی از صاحب نظران از جمله نلسون ماندلا از وی به عنوان یک قهرمان نام می برد و او را الهام دهنده ی آزادی برای تمامی کسانی می داند که آزادی را دوست دارند، همچنین ژان پل سارتر هم وی را روشنفکر می دانست و هم از او به عنوان کاملترین انسان عصر ما یاد می کرد. چه گوارا یک قهرمان ملی دوست داشتنی برای کوبائیان باقی می ماند و تصاویر وی روی سکه های فلزی کوبایی را زینت داده است و دانش آموزان هر روز را در مدرسه با این حرف آغاز می کنند که: ما نیز مثل چه خواهیم شد . ترانه آستا سیمپره که به یاد او ساخته شده از ترانه های محبوب است و به چند زبان اجرا شده است. در سرزمین مادری وی آرژانتین جایی که در دبیرستان ها نام وی را به خاطر می سپارند موزه های بیشماری از چه گوارا را پر کرده است و در سال ۲۰۰۸ یک مجسمه ی برنزی از او در شهر تولدش روزاریو نصب گردید . علاوه بر این چه گوارا برای بعضی از بولیویایی ها به حضرت ارنست معروف است و او را فرد مقدسی دانسته و می پرستند .



مجسمه یادبود چه گوارا. بولیوی. این تصویر در مکان مرگ چه گوارا گرفته شده است. مدرسه‌ای که در آن کشته شد به موزه‌ای تبدیل شده است که در اطراف این موزه تعداد زیادی مجسمه و نقش‌های بر دیوار برای بزرگداشتش بنا شده است.

۲۶-۱۰- کودتای ۱۹۵۲

در ۱۰ مارس ۱۹۵۲ آمریکا اقدام به حمایت از ژنرال «باتیستا» کرده و او را به کودتا در کوبا تشویق کردند و پس از اینکه باتیستا قدرت را در کشور به دست گرفت، دیکتاتوری، وابسته به آمریکا خود را در این کشور به اجرا گذاشت.

فولخنثیو باتیستا تالدیوار که نام او با یکی از هولناک‌ترین دیکتاتوری‌های قرن بیستم گره خورد. باتیستا، ابتدا در سال ۱۹۴۰ به ریاست جمهوری رسید و تا ۸ سال بر این مسند تکیه زد. پس از پایان ۸ سال، به شکلی کاملاً مسالمت‌آمیز، قدرت را به «گرائو» رقیب خود واگذار کرد. در مدت ۸ سال ریاست جمهوری پریوو گرائو، باتیستا کماکان نفوذ زیادی در کوبا به دست می‌آورد. در ۱۹۵۲، باتیستا دومرتبه در کوبا ظاهر شد و یک حزب جدید به نام «پراگرسو-یونیتاری اکشن» را تاسیس کرد. او اعلام کرد که در انتخابات آینده نامزد ریاست جمهوری است. در واکنش به این اعلام حضور، ادواردو شیباس رهبر حزب ارتودوکس، که به سرنوشت غم‌انگیزی که در انتظار کوبا بود بو برده بود، در کوشش بیهوده‌ای برای بیدار کردن مردم به منظور جلوگیری از برگشتن باتیستا، در یک برنامه مشهور رادیویی، خودکشی کرد. با این همه، امواج کودتا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد.

قبل از این او ژنرال ارتش بود و در سال ۱۹۳۴ رامون گرائو رئیس‌جمهور پیشین را که او هم رئیس‌جمهور قبلی‌اش یعنی مارتین دثسپدس را سرنگون کرده بود سرنگون می‌کند و کارلوس مندیئتا را به جای او می‌نشاند. در همان سال گرائو حزب آئوتیکو را تشکیل می‌دهند. بعد در سال ۱۹۳۶ میگل ماریانو گومز به ریاست جمهوری می‌رسد و باتیستا او را بعد از دوازده ماه برکنار و فدریکو لاردو برو را جایگزین او می‌کند. بعد در سال ۱۹۴۰ باتیستا به ریاست جمهوری می‌رسد. در سال ۱۹۴۸ کارلوس پریو سواکارس به ریاست جمهوری برگزیده می‌شود. در سال ۱۹۵۲ باتیستا در ۳ هفته قبل از انتخابات از دو نفر دیگر عقب افتاد. نفر اول دکتر روبرتو آگرومانت از حزب ارتدوکس و نفر بعدی دکتر آئورلیو اوپا از حزب آئوتنتیکو است بنابراین او تصمیم می‌گیرد کودتا کند. در سحرگاه ۱۰ مارس ۱۹۵۲ باتیستا و تعدادی از افسران ان همراهش وارد پادگان کلمبیا در هاوانا بزرگترین قرارگاه ارتش کوبا شدند و مهار ارتش کوبا را به دست گرفتند. باتیستا، با پشتیبانی ارتش، در زمان کوتاه ۷۷ دقیقه پریو (رئیس‌جمهور آن موقع کوبا که زمامداری اش بعد از انتخابات به پایان می‌رسید) را از ریاست جمهوری ساقط کند. در این کودتا تنها دو نفر کشته شدند و به نظر می‌رسید که ملت بی‌تفاوت نه توجهی دارد و نه اهمیتی می‌دهد تا آنجا که به شهروندان کوبایی مربوط می‌شد این هم ماجرای بود مثل همیشه. چند ساعت بعد پریو از کشور می‌گریزد و سرنوشت کوبا را به دست باتیستا می‌سپارد.

۲۷-۱۰- قانون اساسی کودتا

در دهم مارس ۱۹۵۲، کودتاچیان هوادار باتیستا علیه دولت دست به عمل زدند و کنترل کشور را در دست گرفتند. دولت کودتا اقدامات ارتجاعی خود را به سرعت آغاز کرد. باتیستا، قانون اساسی ۱۹۴۰ کوبا را معلق کرد. لایحه جدیدی نوشته شد که طی آن همه قدرت‌های اجرایی و قانون‌گذاران را به شخص دیکتاتور داده شده بود. او تمام احزاب سیاسی دیگر را منحل کرد. برخی احزاب مانند لیبرال‌ها و دموکرات‌ها به او پیوستند و مخالفان هم گریختند. دانشجویان کوبایی اما، زیر بار حکومت کودتا نرفتند و آن‌ها اعلام کردند در کلاس‌ها شرکت نمی‌کنند. دانشجویان قانون اساسی را دفن کردند و مدت چهار روز در کنار تابوتی که روی پله‌های دانشگاه گذاشته بودند بیدار ماندند. دولت باتیستا هم در مقابل عده‌ای را کشت و گروهی را هم به چوب بست. باتیستا بعد از کودتای ۱۰ مارس گفت: من و مردم دیکتاتور هستیم سرنوشت من این است که به انقلاب‌های بدون خونریزی دست بزنم. در کریسمس سال ۱۹۵۹ (زمان انقلاب کوبا) باتیستا در مجلس جشن بود او چند ساعت بعد همراه خانواده‌اش از کشور فرار کرد و حکومت را به انقلابیون سپرد. رژیم جدید، ظرف مدت ۱۱ روز، از سوی ایالات متحده آمریکا به رسمیت شناخته شد. باتیستا از پشتیبانی صریح و روشن آمریکایی‌ها برخوردار بود. می‌گویند که گاردنر - سفیر آمریکا در کوبا - در ستایش باتیستا چنان در غلیان بود و افراط کرد که حتی دیکتاتور کوبا را دست‌پاچه کرد و باتیستا گفت: خوشحالم که سفیر گاردنر، دولت مرا تایید می‌کند اما دلم می‌خواست درباره آن این‌قدر حرف نزنند.

۲۸-۱۰- باتیستا و کرمیت روزولت

جانشین گاردنر هم کمتر از سفیر قبلی با باتیستا از یک طرف و منافع شرکت‌های آمریکایی از طرف دیگر نزدیک نبود. ارلی. تی. اسمیت که خود با حمایت سرمایه‌دار بزرگ آمریکایی، جان هی ویتنی - به جاه و جلالی دست یافته بود، در اولین فرصت به دنبال گردآوری مزایا برای شرکت‌های ایالات متحده افتاد. او در نخستین اقدام، مبلغ قابل ملاحظه‌ای تقلیل مالیات برای شرکت «موا» از مقامات کوبا گرفت. باتیستا در درهم کوبیدن مخالفان سیاسی و هرگونه تروریسم دولتی از سوی سفیر آمریکا که مصرانه اطلاعات غیرواقعی به کشورش مخابره می‌کرد نادیده گرفته می‌شد. به دنبال خشم خاموش و آتش زیر خاکستر مردم کوبا، نخستین اقدام انقلابیون به رهبری فیدل کاسترو در بامداد ۲۶ ژوئن ۱۹۵۳ عملی شد. کاسترو به همراه برادرش و ۱۷۰ جوان کوبایی در این نبرد نابرابر شکست خوردند اما روح معنوی قیام، تازه تجلی کرده بود. «نهضت ۲۶ ژوئن» تازه بر زبان‌ها افتاده بود. کاسترو و یارانش به زندان محکوم شدند. با این همه، پس از اعتراض‌های مردمی و فشار روانی که بر دولت تحمیل شد، پس از مدتی، کاسترو آزاد شد.

کاسترو بلافاصله به مکزیکو رفت و مقدمات حرکتی همه‌جانبه و بزرگتر را فراهم کرد. او از توانگران پول و دارایی می‌گرفت و نیروهای خود را سامان می‌داد. با اینکه گروه انقلابیان با یک جمعیت چند ده نفری تشکیل شد اما به مرور بسیاری از نیروهای باتیستا، از او جدا شده و به یاران فیدل ملحق می‌شدند.

رژیم باتیستا، با همه حمایت‌های آمریکا، سرانجام از شورشیان شکست خورد. نیروهای او، دوز به روز از او فاصله می‌گرفتند. او از حمایت مردمی برخوردار نبود و به زور سرنیزه حکومت می‌کرد. از سوی دیگر، انقلابیون کوبایی، «از جان گذشته و خودساز» بودند. با این همه «نیروهای کاسترو به هیچ طریق نظامی نیروهای باتیستا را شکست ندادند بلکه موفق شدند مقدماتی فراهم آورند تا باتیستا خود، خویشان را نابود کند.»

سرانجام باتیستا در ساعت ۲ و ۱۰ دقیقه نیمه شب اولین روز از سال ۱۹۵۹ به دومینیکن گریخت و با حکومت برای همیشه خداحافظی کرد. به این ترتیب فیدل کاسترو ۳۲ ساله رهبر بلامنازع کوبا شد که این آغازی بود برای یک حکومت سوسیالیستی منحصربه‌فرد در همسایگی ایالات متحده آمریکا؛ کابوسی که هیچگاه از ذهن آمریکایی‌ها را بیرون نرفته است. باتیستا در سال ۱۹۷۳ و در اسپانیا درگذشت.

در دوره ی ۷ سال دیکتاتوری نظامی باتیستا در کوبا، بسیاری از نیروهای منتقد بوسیله ارتش و سلاح‌های سبک و سنگین از جمله تانک و هواپیما کشته شدند و بسیاری دیگر نیز توسط پلیس مخفی کوبا ترور یا اعدام شدند. ایالت متحده دستکم در دو مورد مستقیماً برای جلوگیری از سقوط حکومت دست نشانده‌اش اقدام به فرستادن ارتش و کشتن مردم کوبا نموده است.

سازمان سیا با اقدامات آیزنهاور و کندی تبعیدی‌ها و پناهندگان ضدکمونیست کوبایی را آموزش داد و تلاش کرد دولت فیدل کاسترو را سرنگون کند. بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین این تلاش‌ها عملیاتی بود که در سطح کاخ سفید انجام و به «عملیات خلیج خوک‌ها» مشهور شد.

۲۹-۱۰- عملیات خلیج خوک‌ها

عملیات خلیج خوک‌ها (به انگلیسی: Bay of Pigs Invasion) (علت نام‌گذاری این منطقه به خلیج خوک‌ها به دلیل حضور خوک‌های وحشی -گراز- در آنجا بود.) که در کوبا از آن به نام La Batalla de Girón یاد می‌شود، یک عملیات نظامی ناموفق بود که توسط آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا برای ساقط کردن حکومت کمونیستی فیدل کاسترو در کوبا طراحی شده بود.



۳۰-۱۰- تاریخچه

به دلیل نگرانی از گسترش کمونیسم به مرزهای جغرافیایی آمریکا و به تعبیری حیاط خلوت آمریکا ایده سرنگونی دولت کاسترو در ابتدا توسط سازمان سیا در سال ۱۹۶۰ مطرح شد. سازمانی که در ۱۹۴۷ و در فضای جنگ سرد و باهدف مقابله با گسترش کمونیسم تأسیس شد. سیا موظف بود از طریق جاسوسی، جمع‌آوری اطلاعات و انجام عملیات‌هایی همچون کودتا اهداف برون مرزی آمریکا را محقق کند. در ۱۷ مارس ۱۹۶۰ طرح کودتا علیه کاسترو از سوی سیا در اختیار شورای امنیت ملی آمریکا قرار گرفت تا به تایید آیزنهاور، رئیس‌جمهور برسد. هدف اول این طرح عبارت بود از «سرنگونی کاسترو و جایگزینی فردی نزدیک به آمریکا بدون اینکه نقش ایالات متحده در این مداخله برجسته و آشکار باشد.» روز ۱۸ آگوست ۱۹۶۰ آیزنهاور موافقت خود را با اختصاص ۱۳ میلیون دلار برای اجرای یک عملیات آبی-خاکی به تعداد حداقل ۱۵۰۰ نفر اعلام کرد. ولی به دلیل پایان یافتن دوره ریاست جمهوری او عملاً اجرای طرح با اصلاحات جزئی به جان اف کندی واگذار شد. البته مسئولان اصلی طرح یعنی آلن دالس، رئیس سازمان سیا و ریچارد بیسل، معاون او همچنان در سمت خود حضور داشتند. این دو مسئولیت کودتای گواتمالا در سال ۱۹۵۴ را نیز بر عهده داشتند. تجربه موفقیت‌آمیز در اجرای پروژه گواتمالا موجب اطمینان خاطر دالس و بیسل از نتیجه کودتا علیه کاسترو شده بود. با کمک سازمان سیا در ماه مارس سال ۱۹۶۱ کوبایی‌های تبعیدی ساکن در میامی آمریکا «شورای انقلابی کوبا» به رهبری خوزه کاردونا، نخست‌وزیر سابق کوبا را تشکیل دادند. قرار بود پس از حمله و شکست کوبا کاردونا جایگزین کاسترو شود. بلافاصله اجیر کردن نیرو و سازمان‌دهی آن‌ها در قالب تیپ ۲۵۰۶ آغاز شد. آموزش چریکی پیاده‌نظام در پایگاه‌های سیا انجام می‌شد. نیروی‌های چتر باز نیز برای یادگیری عملیات هوایی-زمینی به فرودگاهی در گواتمالا منتقل شدند. پس از چندی این دو گروه در پورتوریکو با انجام رزمایش‌های مشترک آبی-خاکی آمادگی و هماهنگی خود را افزایش دادند. علاوه بر رزم فردی، سیا آموزش نحوه استفاده از سلاح‌های سنگین، تانک، خلبانی و نیز عملیات نفوذ از طریق دریا به خشکی را در دستور کار قرار داد. گواتمالا و نیکاراگوئه نیز امکانات و کمک‌های محدودی را در اختیار کودتاچیان قرار دادند ولی حاضر نشدند در عملیات نهایی به‌طور

مستقیم شرکت کنند. اتحاد جماهیر شوروی نیز برای کمک به شکل‌گیری ارتش جدید کوبا تعداد محدودی از فرماندهان نظامی خود را برای ایفای نقش مستشاری به این کشور اعزام کرد.



در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ به دستور جان کندی رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و با ارزیابی اشتباه سازمان سیا، نیروی ۱۷۰۰ نفری از ضد انقلابیون کوبایی با کمک عوامل سیا در خلیج خوک‌ها در جنوب کوبا پیاده شدند تا با رژیم تازه به قدرت رسیده فیدل کاسترو رهبر کوبا مبارزه و آن را سرنگون نمایند.

عملیات خلیج خوک‌ها لو می‌رود

دستگاه امنیتی کوبا از طریق شبکه سری خود، اطلاعات درز کرده در رسانه‌های آمریکایی از آموزش نیروها در میامی از دسیسه‌چینی برای کودتا آگاه شده بود. چند روز قبل از آغاز حمله نیز برخی اقدامات خرابکارانه با هدف ایجاد ناامنی و شورش داخلی مثل آتش زدن چند فروشگاه و حمله به مراکز خرید و کشتن چندین در سطح شهر انجام شد که اخبار به‌دست آمده از کودتا و قریب‌الوقوع بودن آن را تأیید می‌کرد. سازمان اطلاعاتی شوروی نیز توانست از طریق شنود و جاسوسی روز دقیق و نحوه حمله را کشف و به کاسترو اطلاع داد.

سرویس جاسوسی شوروی از نقشه عملیات به نحوی مطلع شد و فیدل کاسترو را در جریان وقایع قرار داد.

نیروهای طرفدار کاسترو، با غافلگیر کردن ضد انقلابیون کوبایی، ظرف ۴۸ ساعت، نیروهای شرکت‌کننده در عملیات خلیج خوک‌ها را قلع و قمع کردند و صدها تن از مخالفین کاسترو دستگیر، زندانی و اعدام شدند.

۳۱-۱۰- آغاز عملیات

در ۱۵ آوریل ۱۹۶۱، ساعت ۶ صبح به وقت کوبا، ۸ جنگنده هوایی B-26 از مقصد نیکاراگوئه در قالب سه گروه به‌طور همزمان به سه فرودگاه کوبا حمله کردند. دو فرودگاه در نزدیکی هاوانا، پایتخت کوبا و یک فرودگاه در نزدیکی سانتیاگو مورد حمله قرار گرفت. هدف از این عملیات هوایی که توسط خلبانان تبعیدی کوبایی انجام می‌شد از کار انداختن نیروی هوایی کوبا و زمینه‌سازی برای حمله نیروهای زمینی و چتر باز بود. پیش از آغاز عملیات محل بمباران جنگنده‌ها با پرچم‌هایی مشخص شده

بود. از ۸ جنگنده B-26 تنها یک مورد با آتش ضد هوایی ساقط شد و بقیه توانستند تعدادی از زیرساخت‌ها و تجهیزات مشخص شده را از بین ببرند. همان روز وزیر خارجه کوبا در سازمان ملل، دولت آمریکا را به کودتا علیه دولت کوبا متهم کرد. ولی سفیر آمریکا در سازمان ملل تحت هر شرایطی دخالت در کوبا توسط نیروهای آمریکا را منکر شد و گفت دولت وی تمام تلاش خود را خواهد کرد تا تعرضی از جانب شهروندان آمریکایی به کوبا نشود. کندی نیز در تأیید صحبت‌های سفیر آمریکا در سازمان ملل گفت:

«این یک درگیری بین میهن پرستان کوبایی و دیکتاتور حاکم بر این کشور -کاسترو- است. نیروهای مسلح ما به هیچ وجه دخالتی در این حمله نداشته اند. اما در این موضوع ما با وطن پرستان کوبایی همدردی می‌کنیم. همین!»

به محض انجام دور اول حملات هوایی، پلیس کوبا هزاران نفر از افراد ضدانقلابی و مشکوک به همکاری با مهاجمان را دستگیر و در تئاترها و قلعه‌های کوبا زندانی کرد تا زمینه یک کودتای داخلی را از بین ببرد. روز بعد نیروی هوایی کوبا آماده حمله مجدد جنگنده‌های آمریکایی شد. آن‌ها حداقل ۱۲ جنگنده از نوع B-26، T-33 و Sea Furies را مسلح کرده و آماده نبرد هوا به هوا، هدف‌گیری کشتی‌های حامل نیروی انسانی و تجهیزات و اهداف زمینی شدند. طراحان سیا در ارزیابی‌های خود توان هدف‌گیری کشتی‌ها و تانک‌ها توسط جنگنده‌های هوایی کوبا را محدود می‌دانستند. زیرا تصور می‌کردند بخش اعظم توان هوایی کوبا در حملات هوایی از بین رفته است. اغراق‌های صورت گرفته در موفقیت‌آمیز بودن عملیات روز اول هرچند توسط عکس‌های هوایی U-2 نقض شد ولی کندی اجازه افزایش ظرفیت حملات هوایی آمریکا را نداد. به دلیل آنکه او می‌ترسید نقش مستقیم آمریکا در این عملیات افشا شده و شوروی در قبال آن دست به اقدام مشابهی در آلمان غربی بزند.

به‌هر حال اواخر روز ۱۶ آوریل سیا دستور انتقال نیروهای تیپ ۲۵۰۶ -که در ۴۰ مایلی کوبا مستقر شده بودند- به محل تعیین شده را صادر کرد. با این دستور قرار شد ۴ کشتی باری وظیفه حمل و نقل ۱۴۰۰ نیروی نظامی متشکل از ۷ گردان و مقادیر زیادی تسلیحات را بر عهده بگیرند. ناوشکن‌های نیروی دریایی آمریکا نیز موظف بودند به‌طور نامحسوس کشتی‌ها را اسکورت کند. علاوه بر این، گروه ویژه ۸۱.۸ از یگان نیروی دریایی آمریکا مجهز به ناو هواپیمابر USS Essex، هلی‌کوپتر شکاری USS Boxer، ناوشکن‌های USS Hank، USS John W. Weeks، USS Purdy و USS Wren و همچنین زیردریایی‌های USS Cobbler and USS Threadfin در جزایر کیمان مجتمع شده بودند.

شب حمله با طراحی سیا، حملات فریبنده به استان Pinar del Río انجام می‌شود تا کودتاچیان بتوانند به دور از توجه کاسترو و انقلابیون کوبا از منطقه خلیج خوک‌ها عملیات اصلی را آغاز کنند. دو تن از فرماندهان سیا در ساعت صفر عملیات دستور تخلیه نیروهای انسانی و تجهیزات از کشتی‌ها را صادر کرده و تلاش کردند از طریق دریا به سواحل کوبا نفوذ و کودتا را اجرایی کنند. در جریان آغاز حمله تعدادی از قایق‌ها در اثر برخورد با صخره‌های مرجانی -که توسط طراحان عملیات

پیش‌بینی نشده بود. - دچار آسیب جدی شده و باعث به تعویق افتادن عملیات شدند. در این بین نیروهای کوبایی مستقر در این منطقه که تعدادشان بسیار اندک بود از برنامه تهاجم مطلع شده و پیش از رسیدن کودتاچیان از طریق رادیو به فرماندهان خود گزارش دادند. با سپیده دم خورشید نیروی هوایی کوبا عملیات خود را آغاز و به کشتی‌ها و قایق‌های حامل نیروهای متجاوز حمله کرد. حملات هوایی آسیب جدی به کشتی‌ها وارد کرده و بخش اعظم تسلیحات آن را از بین بردند. ولی کشتی‌ها در نهایت به ساحل رسیدند. حملات هوایی با ۴ جنگنده B-26 آغاز شد. بخشی از حملات معطوف به از بین بردن توان نیروی دریایی و زمینی کوبا بود و بخشی دیگر باهدف تسهیل عملیات چتربازها انجام می‌شد. در ساعت ۰۷:۳۰ پنج C-46 و یک C-54 177 چترباز از تیپ ۲۵۰۶ را بر فراز خلیج خوک‌ها تخلیه کرد. محل فرود آمدن نیروهای چترباز جاده‌های استراتژیکی بود که می‌توانست سد راه ارتش کوبا باشد. ساعت ۰۹:۰۰ ارتش کوبا به همراه شبه‌نظامیان به منطقه هلی بورن رسیدند. آن‌ها از پشتیبانی زمینی نیروهای زره‌های، تانک‌های T-34 و حملات هوایی T-33 برخوردار بودند. در حملات هوایی نیروی کوبایی موفق شدند ۵ جنگنده هوایی دیگر از سری B-26 را ساقط کرده و عملاً پشتیبانی هوایی نیروهای مهاجم را از بین ببرند. چند جنگنده باقی‌مانده هم بنا به گزارش‌های مختلف شب‌هنگام در اثر شرایط جوی نامساعد سقوط کرد. در عرصه زمینی نیز شبه‌نظامیان کوبایی باوجود صدماتی که از جنگنده‌های متجاوزین دیده بودند پیشروی کرده و به محل پیاده شدن نیروهای متجاوز رسیدند. روز بعد یعنی در ۱۸ آوریل کودتاچیان مجبور به عقب‌نشینی از جاده‌های حساس شده و بعضی از آن‌ها متواری شدند. مهاجمین که درنبرد زمینی در حال شکست بودند با حملات خمپاره‌ای و هوایی غیرنظامیان داخل شهرها را هدف قرار دادند که منجر به تلفات سنگینی شد. بامداد ۱۹ آوریل هواپیماهای C-46 نیروهای زمینی تیپ ۲۵۰۶ را با انواع تجهیزات مسلح کرد. صبح همان روز نیروهای آمریکایی مستقر در جزایر کیمان با به پرواز درآوردن چند جت جنگنده تلاش کردند روحیه نیروهای مهاجم را بالابرده و موجب رعب و وحشت در جبهه نیروهای کوبایی شوند. البته از اقدام نظامی پرهیز می‌کردند. نیروهای زمینی تیپ ۲۵۰۶ بدون پشتیبانی هوایی عملیات نظامی مجدد خود را آغاز کردند. ناوشکن‌های آمریکایی هم به دلیل ترس از هدف‌گیری توسط تانک‌های کوبایی عقب‌نشینی کرده و عملاً نیروهای زمینی هرگونه پشتیبانی خود را از دست دادند. همین عامل موجب شد در ۲۰ آوریل یعنی سه روز پس از آغاز حمله متجاوزان محاصره شوند. در این نبرد سه‌روزه ۱۶۱ نفر از نیروهای کوبایی و ۱۰۷ نفر از نیروهای مهاجم کشته شدند. کاسترو هم‌چنین، موفق شد ۱۱۸۹ نفر از نیروهای مهاجم را به اسارت بگیرد. بسیاری از آن‌ها درملاءعام بازجویی شده و به زندان‌های کوبا منتقل شدند. فیدل بعدها ۱۱۶۹ اسیر را در ازای دریافت ۲۵ میلیون دلار، غذا و دارو تحویل حکومت ایالات متحده آمریکا داد.

۳۲-۱۰- علل شکست این عملیات

این نقشه متکی به مجموعه‌ای از تجزیه و تحلیل‌های نادرست و متعصبانه بود. در این تجزیه و تحلیل‌ها تأکید شده بود مردم کوبا از سرکوبگری‌های حکومتی و کمبودهای اقتصادی به تنگ آمده‌اند؛ بنابراین، از یک نیروی مهاجم آزادی‌بخش استقبال خواهند کرد. خبرچینان سیا گزارش داده بودند نیروهای مسلح کوبا دچار تفرقه هستند و آن‌ها در پیوستن به قیام عمومی علیه حکومت کوبا هیچ تردیدی نخواهند کرد، اما این اطلاعات نادرست بود. ارزیابی نادرست از موقعیت جغرافیایی، ضعف فرماندهان تیپ ۲۵۰۶ و کم‌کاری در انجام عملیات، ارزیابی نادرست از توان پیاده‌نظام کوبا و نیز نیروی هوایی آن و ضعف سازمان سیا در تجزیه و تحلیل اطلاعات از دیگر عوامل شکست این عملیات بودند.

۳۳-۱۰- واکنش‌های سیاسی به شکست

پس از افتضاح عملیات خلیج خوک-ها، جان اف کندی سازمان سیا را نهادی بی-لیاقت دانست که باید به هزار تکه شده و در باد آن را پخش کرد. رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا که نمی‌خواست از چشم مأموران پنتاگون و سیا ضعیف به نظر بیاید مجبور شد عملیات براندازی رژیم فیدل کاسترو را تأیید کند. (بسیاری اختلاف کندی با سازمان سیا در این ماجرا و نیز مخالفت او با مسلح شدن اسرائیل به بمب اتمی را عامل قتل او می‌دانند.) شکست در این عملیات موقعیت رهبری کاسترو را مستحکم کرد. علاوه بر این او را به شوروی نزدیک کرد. هرچند کاسترو هرگونه ارتباط انقلاب کوبا با نهضت‌های کمونیستی را نفی می‌کرد ولی حاضر بود در قبال مبارزه با آمریکا با شوروی متحد بشود. فیدل کاسترو پس از پیروزی با خوشحالی فراوان از رادیو اعلام کرد:

«مهاجمان نابود شدند. انقلاب در کمتر از ۷۲ ساعت ارتشی را که حکومت امپریالیست ایالات متحده طی چندین ماه سازمان‌دهی کرده بود نابود کرد.»

چه‌گوارا هم چند ماه بعد از شکست مفتضحانه آمریکایی‌ها در نبرد خلیج خوک‌ها در جریان کنفرانسی بین‌المللی به فرستاده کندی گفت:

«از شما متشکریم. ما به لطف شما موفق شدیم در یک مقطع زمانی بسیار دشوار، انقلاب مان را مستحکم کنیم.»

۱۱ - گواتمالا



در سال ۱۹۵۴ سازمان سیا از براندازی دولت گواتمالا که با رأی مردم انتخاب شده بود حمایت کرد. «جاکوبو آربنز» رئیس جمهور گواتمالا، با رأی مردمی به منصب قدرت نشسته بود. سازمان سیا در چند عملیات پنهانی که علیه وی و دولتش انجام داد، موفق به سرنگونی دولت وی نشد اما ناگهان ارتش کشورش علیه او برگشت و او به سادگی از قدرت کنار زده شد.

بعد از آنکه حکومت جدید زمین‌های متعلق به شرکت آمریکایی را ملی اعلام کرد، سیا اقدام به هدایت حمله مخالفان در تبعید کرد؛ بمب افکن‌ها در نیکاراگوئه مستقر شدند. در ۲۷ ژوئن ۱۹۵۴ پس از اینکه جنگنده بمب افکن‌های نیروی هوایی آمریکا اقدام به بمباران پایتخت گواتمالا و مناطق اطراف آن به واسطه جنکنده‌های «ب - ۲۶» می‌کنند، کودتایی نظامی را در این کشور انجام می‌دهند. سفیر آمریکا فهرست چندین نفر از افرادی که طبق سیاست‌های آمریکا می‌بایست اعدام می‌شدند را تهیه کرد و سرانجام با حمایت مستقیم ریگان، آرمز به عنوان رئیس جمهور گواتمالا منصوب شد. این امر منجر به شکل‌گیری جنگ داخلی در این کشور شد که نزدیک به ۲۰۰ هزار کشته در پی داشته است.

۱-۱۱- مقدمه

گواتمالا یا به طور رسمی جمهوری گواتمالا کشوری در آمریکای مرکزی است که از شمال و غرب با مکزیک، از جنوب غرب با اقیانوس آرام، از شمال شرق با بلیز، از شرق با دریای کارائیب و هندوراس و از جنوب شرق با السالوادور احاطه شده است.

جمعیت گواتمالا در حدود ۱۶/۶ میلیون نفر است (پر جمعیت ترین کشور آمریکای مرکزی) و پایتخت آن شهر گواتمالاسیتی می باشد. مساحت این کشور ۱۰۸'۸۸۹ کیلومتر مربع است. زبان رسمی این کشور زبان اسپانیایی، واحد پول آن کتزال و دین ۹۹ درصد از مردم آن مسیحیت است. از میان مسیحیان این کشور، حدود ۵۵ درصد کاتولیک، ۴۰ درصد پروتستان و ۳ درصد ارتودکس شرقی هستند.

حدود ۵۹ درصد از مردم آن از تبار مستیزو (دورگه سرخ پوست و اسپانیایی) و ۴۰/۵ درصد نیز از سرخ پوستان مایا هستند، کمتر از یک درصد از مردم گواتمالا نیز سفیدپوست هستند. این کشور در سال ۱۸۲۱ از اسپانیا مستقل شد و هم‌اینک شیوه حکومتی آن دموکراسی و رئیس‌جمهور آن جیمی مورالس است.

فراورده‌های صادراتی گواتمالا قهوه، شکر و موز است. گواتمالا که از جمله یکی از فقیرترین کشورهای آمریکای مرکزی به‌شمار می‌آید، از جمله کشورهایی است که نرخ بیسوادی در آن بسیار بالاست و رئیس‌جمهور این کشور برای بهبود وضع آموزش زیر فشار قرار دارد. شمار جرایم جنایی در گواتمالا در سطح جهانی بسیار بالاست.

گواتمالا پس از استقلال از اسپانیا به امپراتوری مکزیک پیوست و تا مدت‌ها توسط دیکتاتورهایی که از سوی «شرکت متحد میوه» پشتیبانی می‌شدند اداره می‌شد. تاریخ گواتمالا شاهد حکومت دیکتاتورهای متحد با زمین‌داران بوده است. با این حال، در دهه ی ۱۹۵۰ جاکوبو آربنز، رئیس‌جمهوری، املاک بزرگ را مصادره کرده و میان روستاییان تقسیم کرد. وی به کمونیست بودن متهم گردید و در ۱۹۵۴ با کمک نظامی آمریکا به دست ارتش برکنار شد. پس از این دوره، در اواخر سده بیستم، گواتمالا درگیر یک جنگ داخلی ۳۶ ساله شد که تلفات جانی آن ۲۰۰ هزار نفر بود. در طول سال‌های جنگ داخلی حکومت نظامیان گواتمالا بسیاری از روستاهای محل سکونت قبیله‌هایی را که احتمال ارتباط آن‌ها با شبه نظامیان چپ‌گرای این کشور می‌رفت، به شکلی سازمان‌یافته نابود کرد. اما پس از پایان جنگ، این کشور رشد اقتصادی به خود دیده و انتخابات دموکراتیک نیز در آن با موفقیت برگزار شده است.

تاریخ

نام گواتمالا از واژه « کوآئوه تمالان » گرفته شده که در زبان سرخ‌پوستان ناهوآتل به معنای « مکان پردرخت » است. مردم کنونی گواتمالا را باید از نوادگان مایاها دانست و مایاها در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی تمدنی عظیم داشتند اما این تمدن و امپراتوری شهری در قرن نهم از پا درآمد در ۱۵۲۳ آلوارادو کاشف اسپانیایی این سرزمین را کشف و در نابودی و قتل‌عام سرخپوستان خونریزی فراوان کرد و سرزمین گواتمالا را از چنگ صاحبان سرخپوستش خارج و آن را ضمیمه امپراتوری اسپانیا نمود.



این کشور از سال ۱۵۲۴ تحت حکومت اسپانیایی‌ها قرار داشت و مرکز اداری مستعمرات اسپانیا در آمریکای مرکزی بود. در سال ۱۸۲۱ اعلام استقلال کرد ولی این کشور از ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۲ بخشی از مکزیک و از ۱۸۲۳ تا ۱۸۳۹ بخشی از اتحادیه‌ای بنام اتحادیه ایالات آمریکای مرکزی بود. در ۱۸۳۹ این اتحادیه نیز به هم خورد و گواتمالا سرانجام در آن سال به جمهوری تبدیل گردید. سرنوشت گواتمالا از این تاریخ تا ۱۸۴۴ کلا در دست نظامیان بود.

در ۱۸۷۱ نظامیان اعمال نفوذ کلیسا را در کارهای کشور از میان بردند. در ۱۹۳۱ به فرمان معاون رئیس‌جمهور وقت گواتمالا دما تینز حدود بیست هزار نفر از سرخپوستان قتل‌عام شدند. دون خوزه اوپیکو در ۱۹۳۴ حکومت جابرانه دیکتاتوری خود را آغاز نمود اما در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۴ بر اثر فشار نظامیان حکومت را به یک شورای سه نفره داد این شورا نیز در بیستم اکتبر سرنگون گردید. در انتخابات ۱۹۴۴ خوان خوزه آره والو با بیش از ۸۴ درصد آراء بریاست جمهوری رسید. این رئیس‌جمهور طی ۶ سال حکومت با ۲۸ کودتا روبرو شد. والو اصلاحاتی چند از جمله:

قانون اصلاحات ارضی را به مرحله اجرا درآورد.

در ۱۹۵۰ سرهنگ جاکوبو آربنز به ریاست جمهوری رسید کشور را که بر اثر نظام فئودالی و جدا کردن سرخپوستان از جامعه دستخوش نابسامانی شده بود تا حدی از آشفتگی اقتصادی نجات داد. اصلاحات مورد لزوم گواتمالا چندان مورد پسند ایالات متحده نبود و آن را خطری برای خود و نفوذ

کمونیسست‌ها در این سرزمین می‌پنداشت. در ماه مه ۱۹۵۳ بموجب قانونی که از تصویب کنگره گواتمالا گذشت مالکیت کشتزارهایی که در آن نیشکر کشت نمی‌شد سلب و میان دهقانان بی‌زمین تقسیم و زمین در گرو دولت قرار گرفت. دیری نگذشت که زمین‌هایی که متعلق به چند شرکت آمریکایی بود مشمول سلب قانون مالکیت گشت و ایالات متحده ازین اقدامات در خشم و منتظر انجام کودتایی شد و عده‌ای از نظامیان تبعیدی گواتمالایی که در هندوراس دوره آموزشی حمله می‌دیدند در ۱۹۵۴ به گواتمالا حمله و طی کودتای ۱۹۵۴ گواتمالا حکومت قانونی را سرنگون کردند؛ و سرهنگ کارلوس کاستیلو آرماس قدرت را در دست گرفت.

در ۲۳ ژوئن ۱۹۵۷ آرماس در کاخ ریاست جمهوری کشته و به جایش رئیس مجلس خولیوس گونزالس مأمور اداره کشور گردید. در ۱۹۵۸ با انجام یک انتخابات، ایدیگوراس فوئنتس به ریاست جمهوری انتخاب گشت. در ۱۹۶۲ شورش‌ها و اعتصابات در کشور پدید آمد و چون انتخابات ریاست جمهوری در ۱۹۶۳ در موعد مقرر صورت نگیرد نظامیان فوئنتس را بر کنار کردند در ۱۹۶۴ کودتایی نظامی انجام شد. در ۱۹۶۵ قانون اساسی جدید برای اجرا اعلام گردید. در ۱۹۶۶ خولیوس سزار مندس مونتنگرو در انتخابات بریاست جمهوری برگزیده شد. در ۱۹۷۴ ژنرال لائوگروود به مقام ریاست جمهوری دست یافت. در ۱۹۷۸ ژنرال رمئولوکاس گارسیا مقام ریاست جمهوری را بدست آورد؛ و با دیکتاتوری وحشتناکی به حکومت خود ادامه داد در انتخابات مارس ۱۹۸۲ ژنرال «هانیبال گوائوارا» به ریاست جمهوری و بقیه نامزدها بازداشت شدند و در همین ماه بود که کودتای نظامی برهبری ژنرال مونته گوائورا را سرنگون و خود صاحب اختیار کشور گشت. مجلس را منحل و قانون اساسی را معلق کرد.

در طی حدود ۳۰ سال، جناح چپ سرکوب شد و این امر منجر به ظهور ارتش‌های چریکی گردید. هزاران نفر از مخالفان کشته یا ناپدید شدند. افراین ریوس مونت که در سال ۱۹۸۲ طی کودتایی در گواتمالا به قدرت رسید، به کشتار جمعی افراد قبیله‌ی «مایا» در این کشور دست زد. بیش از ۱۷۰۰ مورد قتل، اقدام به تجاوز جنسی و جرائم دیگر از جمله موارد اتهام طرح شده علیه او هستند. در ۱۹۸۶ حکومت غیرنظامی بار دیگر برقرار شد، ولی پس از ناآرامی فزاینده، در ۱۹۹۳ نظامیان قدرت را در دست گرفتند.

رهبران سیاسی گواتمالا اذعان داشتند که ارتش گواتمالا طراح و پاسدار اصلی پروژه دموکراتیک شدن در این کشور بود. نظامیان ارشد گواتمالا نه تنها با رغبت از قدرت گذشتند بلکه دو بار هم در سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ در برابر کودتای نیروهای ضد دموکراسی در این کشور ایستادگی کردند.

۲-۱۱- جنگ داخلی

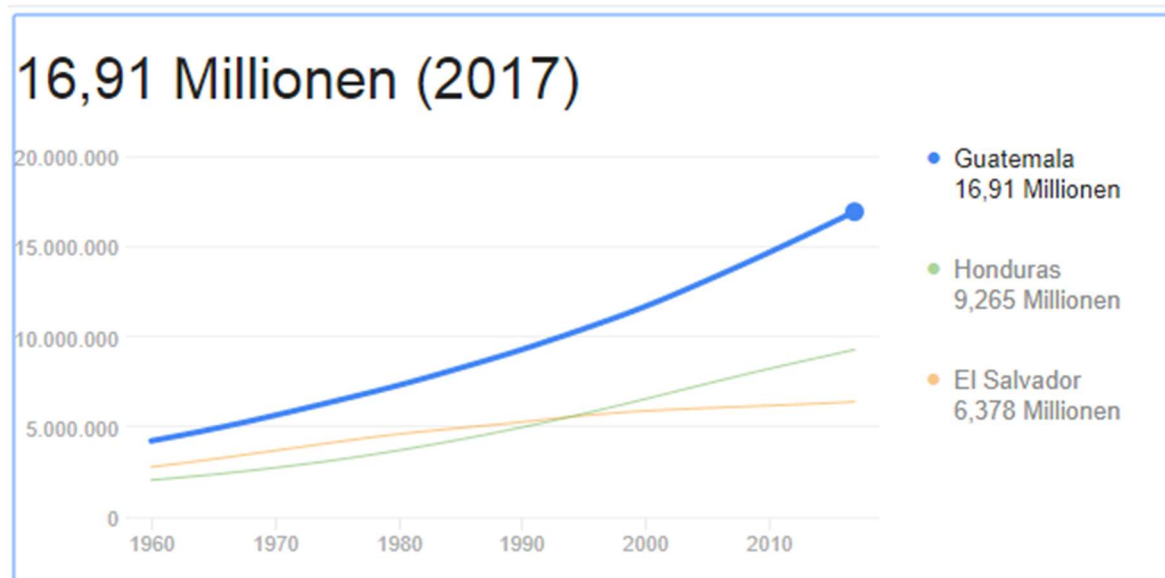
بر پایه تحقیقات یک کمیسیون حقیقت‌یاب ریشه جنگ داخلی گواتمالا فرهنگ نژادپرستی حاکمان اسپانیایی تبار و سفیدپوست این کشور بود.

نیروهای دولتی در جریان جنگ داخلی و به ویژه بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۵ میلادی اقدام به ۶۲۹ فقره قتل عام بومیان قوم مایا و نیز دورگه‌ها کرده بودند. در جنگ داخلی گواتمالا ۲۰۰ هزار نفر توسط نیروهای دولتی به قتل رسیدند که ۸۳ درصد آن‌ها از قوم مایا و ۱۷ درصد آن‌ها دورگه‌ها بودند. بخش اعظم قربانیان را غیرنظامیان از جمله روستاییان، کارگران، پیشه‌وران و دانشجویان تشکیل می‌دادند. در این جنگ داخلی یک میلیون نفر در داخل گواتمالا کشور کوچک آمریکای لاتین آواره شده و بیش از ۲۰۰ هزار نفر به کشورهای دیگر پناهنده شده و ۱۰۰ هزار نفر دیگر نیز ناپدید شدند. به این ترتیب، در روز ۲۹ دسامبر سال ۱۹۹۶ میلادی دولت گواتمالا و چریک‌های اتحاد انقلابی ملی گواتمالا یک توافق برای یک صلح واقعی و نهایی را امضا کردند. این توافق رسماً به ۳۶ سال جنگ داخلی مرگبار گواتمالا پایان بخشید.

تنها پس از این توافق صلح بود که دولت گواتمالا خصوصیت چندقومی و چندزبانی را در این کشور به رسمیت شناخت و فرهنگ نژادپرستی به یادگار مانده از دوران استعماری خاتمه یافت. مستشاران نظامی آمریکایی و سازمان سیا در زمان جنگ داخلی گواتمالا به دولت این کشور کمک می‌کردند. در مارس ۱۹۹۹ رئیس‌جمهور بیل کلینتون در بازدید از گواتمالا سیاست دولت خود را در قبال این کشور یک اشتباه دانست و آن را مورد انتقاد قرار داد.

۳-۱۱- جغرافیا

مساحت کشور گواتمالا ۱۰۸'۸۸۹ کیلومتر مربع است. جمعیت آن بر پایه واپسین برآوردها ۱۶'۶۰۰'۰۰۰ برآورد شده است.



گواتمالا، سرزمین جنگل‌های انبوه، آتشفشانها و صحرای خشک و دریاچه‌های زیباست. زمین‌های پست سواحل اقیانوس آرام و اطلس در گواتمالا با وجود رشته‌کوهی از هم جداست. این کشور پنجاه مایل خط ساحلی در دریای کارائیب و دویست مایل خط ساحلی بر کرانه اقیانوس آرام و ۳۰ کوه

آتشفشانی دارد که هشت کوه آن آتشفشان فعال است. در سال ۱۹۷۶ زمین لرزه پایتخت و دیگر شهرها و روستاها را ویران کرد و ۲۳۰۰۰ نفر کشته شدند. رودهای مهم این کشور اوسوماسینتا، موتاگوا و بلندترین نقطه آن تافومولکو با ۴۲۲۰ متر ارتفاع است. آب و هوای گواتمالا جلگه‌ای ساحلی و استوایی است ولی در مناطق کوهستانی معتدل تر است.



کاخ ملی در گواتمالاسیتی، ویرانه‌های مایاها در تایکال یوآکساکتوم پیدراس، نقراس، زاکیولئو، و ویرانه‌های اسپانیایی‌ها در آنتی گوا از دیدنی‌های این کشور است.



۴-۱۱- سیاست

رئیس‌جمهور در این کشور رئیس حکومت و دولت است. او با رأی مردم برای دوره‌ای چهار ساله انتخاب می‌شود. مجلس قانونگذاری این کشور ۱۵۸ کرسی دارد که نمایندگان با رأی مردم برای دوره‌ای چهار ساله انتخاب می‌شوند.

در انتخابات ۷ مارس ۱۹۸۲ ژنرال هانیبال گونارا از طرف حزب حاکم با برگزاری انتخابات بریاست جمهوری اعلام کرد. اما در ۲۳ مارس جنرال ریوس مونت کودتا و خود را رئیس‌جمهور اعلام کرد. در کودتای هشتم اوت ۱۹۸۳ ژنرال اوسکارمجیا ویکتورز قدرت را در دست گرفت.

اتو پرز مولینا، ژنرال پیشین ارتش گواتمالا در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر سال ۲۰۱۱ به پیروزی رسید و وعده داده که با جرایم سازمان‌یافته و خشونت‌آمیز و قاچاق مواد مخدر برخورد قاطعی خواهد داشت. او نخستین نظامی است که پس از گذر گواتمالا به دموکراسی در سال ۱۹۸۶ به این سمت دست می‌یابد.

۵-۱۱- اقتصاد

واحد پول این کشور کوئتزال و محصولات صادراتی آن قهوه، شکر و موز است. اقتصاد این سرزمین بیشتر به کشاورزی، تولید قهوه متکی است که نصف صادرات کشور را تشکیل می‌دهد. موز، پنبه و شکر نیز سهمی عمده در درآمد ملی و صادرات آن دارد.



نیروی کار در کشاورزی ۵۳ درصد و محصولات عمده آن: ذرت، لوبیا، قهوه، پنبه، گاو، شکر، موز، روغن‌های مخصوص، الوار است. نیروی کار در صنعت ۱۲ درصد و تولیدات عمده آن: غذاها، پارچه، مصالح ساختمانی، لاستیک، دارو. منابع طبیعی: نیکل، الوار، و میگو است. صادرات این کشور: قهوه، پنبه، شکر، گوشت، موز و واردات آن: تولیدات لوازم زندگی، ماشین آلات، وسائل حمل و نقل، مواد

شیمیائی، و سوخت است. طرف‌های عمده داد و ستد: ایالات متحده، ملل آمریکای مرکزی، آلمان، ژاپن، و ونزوئلا هستند.



۶-۱۱- کلونل خاکوبو آربنز یوزمن



کلونل خاکوبو آربنز یوزمن (به اسپانیایی: Jacobo Árbenz Guzmán) (زاده ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۳ - درگذشت ۲۷ ژانویه ۱۹۷۱)، با نام مستعار بلوند گنده (به انگلیسی: The Big Blonde) یا سوئیزی به خاطر اصالت سوئیزی، افسر ارتش گواتمالا و سیاستمدار مترقی که از تاریخ ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ میلادی به عنوان رئیس جمهور گواتمالا فعالیت کرد. پیش از آن نیز از تاریخ ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۱ به عنوان وزیر دفاع فعالیت داشت. او یکی از چهره‌های اصلی انقلاب گواتمالا بود.

۷-۱۱- افراین ریوس مونت



خوزه افراین ریوس مونت (به اسپانیایی:
José Efraín Ríos Montt) ؛ (زاده ی
۱۶ ژوئن ۱۹۲۶ – درگذشته ۱ آوریل ۲۰۱۸)
یک ژنرال و سیاستمدار اهل گواتمالا بود

افراین ریوس مونت در ۱ آوریل ۲۰۱۸، در
سن ۹۱ سالگی بر اثر سکته قلبی درگذشت

۸-۱۱- تمدن مایا



مایا نام گروهی از اقوام سرخپوست در جنوب مکزیک و شمال آمریکای مرکزی و نام تمدنی قدیمی در همین منطقه است. مایاها که از مشهورترین قبایل سرخپوست بودند، معمولاً شهرهایشان را در دل جنگل‌های بارانی می‌ساختند. حوزه‌ی زندگی و فعالیت مایاها حدود جنوبی کشور مکزیک و نیز سرتاسر گواتمالا و السالوادور را شامل می‌شد.

قوم مایا پدیدآورنده‌ی یکی از تمدن‌های بسیار

پیشرفته آمریکای مرکزی در دوران پیشاکلمبی بود، که دست‌آوردهای بسیار چشمگیری در هنر، معماری، ستاره‌شناسی و ریاضیات داشته‌است. هم‌اکنون نیز گروه‌هایی از اقوام مایا در مکزیک و گواتمالا بسر می‌برند. مایاها با بهره‌گیری از تمدن‌های گذشته خود نظیر اولمک توانستند در خلال سال‌های ۲۵۰ تا ۹۰۰ پس از میلاد تمدنی عظیم را در آمریکای مرکزی پایه‌گذاری نمایند. تاریخ مایاها به سه دوره‌ی مهم بخش‌بندی شده‌است و دوران‌های پیشاکلاسیک یا زندگی ابتدایی و دوران کلاسیک یا عصر طلایی و دوره‌ی پساکلاسیک یا افول این تمدن را شامل می‌شود. این قوم به گویش‌های متعدد زبان مایایی تکلم می‌کردند و نوعی خط ابتدایی هیروگلیفی نیز داشتند که آثاری را به آن می‌نوشتند. تمدن مایا به دست اقوام مجاور ضعیف شد و سرانجام با هجوم اسپانیایی‌ها از میان رفت. پیش از این اضمحلال، مایاها به یکباره تمدن و شهرهای عظیم را رها کردند و به دامان کوهستان‌ها پناه بردند، که دلیل این رویداد به سبب از میان رفتن آثار مکتوب آن دوره و طرح نظریات گوناگون، هنوز مشخص نیست. پس از آن تمدن مایا رها شد و اقتدار مایاهای کوهستان نیز ابتدا به دست آزتک‌ها و سپس اسپانیایی‌ها از میان رفت. جمعیت مایاهای امروزی که از بازماندگان فرمانروایان دوران باستان آمریکای مرکزی می‌باشند، حدود هفت میلیون نفر است، که بیشتر در جنوب مکزیک و نواحی کوهستانی گواتمالا و بلیز به‌سر می‌برند.

۹-۱۱- آمریکا در گواتمالا

در دوران جنگ سرد، آمریکای جنوبی و مرکزی به حیاط خلوت دولت ایالات متحده آمریکا تبدیل شده بود. احتمال نفوذ شوروی و دشمن در این منطقه تقریباً غیر ممکن بود. پس از جنگ جهانی دوم، در بین مردم آمریکا تصور جنگ با شوروی به خصوص به واسطه وجود بمب اتمی قوت یافته بود. به همین دلیل ترس و اضطراب از وجود دشمن روز به روز در میان مردم آمریکا افزایش می‌یافت و به یک مساله مهم برای دولت تبدیل شده بود. ادوارد برنیز، پیشتر به خاطر کمک به شرکت‌های تجاری و سیگاری کردن خانم‌ها در جامعه سیاست‌مداران ایالات متحده معروف شده بود. ولی اعتقاد داشت این ترس از دشمن برای کنترل بهتر توده‌های مردم، لازم است.

در گواتمالا شرکت یونایتد فروت که به جمهوری بانانا (موز فروش) معروف بود، قدرت را در دست داشت و بر همه بخش‌های این کشور نفوذ می‌کرد. سال ۱۹۵۰ در پی یک انتخابات دولت قانونی ژنرال جاکوبو آربنز بر سر کار آمد. این دولت به دنبال محدود کردن قدرت کمپانی بود و در سال ۱۹۵۳ قول داد تا زمین‌های کمپانی را تصاحب و مصادره کند. مردم گواتمالا از او حمایت کردند، اما شرکت یونایتد فروت یک فاجعه در پیش روی خود می‌دید. برنیز بهترین فرصت برای اثبات نظریه دشمن خود را این زمان دید. دولت آیزنهاور پس از ترومن در حال از دست دادن یکی از بهترین شرکای اقتصادی خود بود. اما مردم آمریکا ظرفیت حمله مستقیم و یک جنگ جدید را نداشتند.

دولت دست به دامان پدر روابط عمومی شد. برنیز تصمیم گرفت به واسطه رسانه‌ها، دولت آربنز را کمونیستی و متحد شوروی جلوه دهد. برای مردم آمریکا نفوذ دشمن تا حیاط خلوت خود قابل قبول نبود. به همین دلیل افکار عمومی خواهان تغییر حکومت دشمن در همسایگی خود می‌شد.

کمپانی یونایتد فروت (به انگلیسی: United Fruit Company) یک شرکت سهامی عام آمریکایی است که میوه‌های استوایی (بالاخص موز) کشت شده در مزارع آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی را در بازارهای ایالات متحده آمریکا و اروپا به فروش می‌رساند. این کمپانی در سال ۱۸۹۹ میلادی از ادغام دو شرکت بازرگانی موز ماینور سی. کیت و کمپانی میوه بوستون (۱) اندرو دبلیو پرستون شکل گرفت. در اوایل و اواسط قرن بیستم به سرعت رشد کرد و بخش عظیمی از مزرعه‌ها و شبکه حمل و نقلی در آمریکای مرکزی، سواحل کارائیب، کلمبیا، اکوادور و هند غربی را در اختیار گرفت. اگرچه این کمپانی با کمپانی استاندارد فروت (بعدها کمپانی مواد غذایی دل) بر سر بازار جهانی موز در رقابت بود اما توانست حق انحصاری بازار بعضی مناطق مانند کاستاریکا، هندوراس، گواتمالا، که به جمهوری موزفروش معروف گشتند را در دست بگیرد. یونایتد فروت کشمکش‌های سیاسی و اقتصادی طولانی مدت و عمیقی در برخی کشورهای آمریکای لاتین داشته است.

۱. بوستون یکی از بزرگترین شهرهای مهم در ایالت ماساچوست است که مرکز حرکت‌های انقلابی آمریکا از آنجا بود.

منتقدان اغلب آن را به سیاست استثمار یا استعمار نو متهم می‌کنند و آن را نمونه اولیه تأثیر شرکت‌های چندملیتی بر سیاست‌های داخلی جمهوری‌های موزفروش می‌دانند. پس از یک دوره کاهش درآمدها، یونایتد فروت در سال ۱۹۷۰ با شرکت ای ام کی ادغام شد و شرکت یونایتد برند را تأسیس نمودند. در سال ۱۹۸۴، کارل لیندر جونیور یونایتد برند را به شرکت چیکیتا برند اینترنشنال تبدیل کرد.

۱۰-۱۱- شروع کار شرکت

در سال ۱۸۷۱، هنری میگز، مؤسس راه آهن ایالات متحده آمریکا، قراردادی با دولت کاستاریکا مبنی بر کشیدن راه آهن بین سن خوزه و بندر لیمون در کاراییب امضا کرد. ماینور سی. کیت خواهرزاده میگز به عنوان دستیار او در کاستاریکا حضور داشت. کیت پس از مرگ میگز در سال ۱۸۷۷ اداره ی تجارت او را بر عهده گرفت. کیت از مزارع موز به عنوان منبع غذایی ارزان قیمت برای کارگرانش شروع به استفاده کرد.

در سال ۱۸۸۲، دولت کاستاریکا از پرداخت هزینه‌ها سرباز زد در حالی که کیت ۱/۲ میلیون دلار به بانک‌های لندن و سرمایه‌گذارها به خاطر ادامه پروژه مهندسی پیچیده اش بدهکار بود. در سال ۱۸۸۴، پروسپرو فرناندز اوریمونو رئیس‌جمهور کاستاریکا، در پی مذاکرات پذیرفت در ازای بدهی‌های دولت کاستاریکا به ۸۰۰۰ جریب (۳۲۰۰۰ کیلومتر مربع) زمین معاف از مالیات در امتداد راه آهن به کیت بدهد، همچنین اداره راه آهن کاستاریکا رو با قراردادی ۹۹ سال به او سپرد. راه آهن سال ۱۸۹۰ تکمیل شد اما درآمد حاصل از آن، برای پرداخت بدهی‌های کیت کافی نبود. از طرف دیگر، رشد موز در زمین‌های او خوب بود، و ابتدا با قطار به بندر لیمون و سپس با کشتی به ایالات متحده آمریکا صادر کرد. درآمد حاصل از آن بسیار خوب بود. سرانجام کیت بر بازار موز در آمریکای مرکزی و امتداد سواحل کاراییب کلمبیا چیره گشت.

۱۱-۱۱- یونایتد فروت ۱۸۹۹ – ۱۹۷۰

در ۱۸۹۹، کیت هنگامی که شرکتش یک دلال نیویورکی بود یک و نیم میلیون دلار از دست داد و در آستانه ورشکستگی قرار گرفت. سپس به بوستون در ماساچوست رفت و تا با رقیب خود شرکت بوستون فروت شریک بشود. مؤسس شرکت میوه بوستون توسط لورنزو داو بیکر بود، یک ملوان که به همراه اندرو دلیو پرستون در ۱۸۷۰ اولین بار موزش را در جامایکا خریداری کرده بود. وکیل پرستون بردلی پالمر، برای حل مشکلات شراکت، پخش و اجرا برنامه‌ای تنظیم کرده بود. شرکت ادغام شده با نام یونایتد فروت، به ریاست پرستون و نایب رئیسی کیت بنیان گذاشته شد. پالمر نیز عضو ثابت هیئت رئیسه گشت و برای دوره‌ای طولانی نیز مدیر شرکت بود. از دیدگاه کسب و کار، بردلی پالمر، یونایتد فروت بود. پرستون مزارعش در هند غربی، یک ناوگان کشتی بخار و بازاری در شمال شرقی آمریکا کیت مزارعش و خطوط راه‌آهنش در آمریکای مرکزی و بازارش در جنوب و

جنوب غربی را به اشتراک گذاشتند. شرکت آن‌ها، یونایتد فروت، ۱۱۲۳۰۰۰۰ دلار سرمایه داشت. یونایتد فروت به مدیریت پالمر ۱۴ شرکت رقیب را به صورت کامل یا بخشی از آن را خریداری نمود و آن‌ها ۸۰٪ بازار موز ایالات متحده آمریکا را در اختیار گرفتند. کمپانی به موفقیت خوبی دست یافت. بردلی پالمر در یک شب به یک متخصص قواعد تجارت تبدیل شده بود. او بعدها مشاور رئیس‌جمهوران و یکی از نمایندگان کنگره شد. در سال ۱۹۰۱، کشور گواتمالا یونایتد فروت را استخدام کرد تا خدمات پستی این کشور را سرو سامان بخشد. در سال ۱۹۱۳، یونایتد فروت، شرکت رادیو و تلگراف استوایی را تأسیس نمود. در سال ۱۹۳۰، بیش از ۲۰ عدد از شرکت‌های رقیب را جذب کرد و درآمدی ۲۱۵ میلیون دلاری کسب کرد و تبدیل به بزرگترین کارفرما در آمریکای مرکزی شد. در سال ۱۹۳۰، سم زمورای (ملقب به مرد موزی) شرکت خود، کویامل فروت را به یونایتد فروت فروخت و خود را از تجارت میوه بازنشست کرد. در سال ۱۹۳۳، بر اثر سوء مدیریت ارزش یونایتد فروت سقوط کرد و یک رقیب مدیریت آن را بر عهده گرفت. زمورای به هیئت رئیسه در نیواورلئانز اضافه شد و یونایتد فروت به رونق خود به مدیریت سم زمورای ادامه داد. در سال ۱۹۵۱ سم زمورای از مدیریت یونایتد فروت استعفا داد.

۱۲-۱۱- یونایتد برنرز ۱۹۷۰ - ۱۹۸۴

الی ام بلک در سال ۱۹۶۸، ۷۳۳۰۰۰ سهم از شرکت یونایتد فروت را خریداری کرد و به تدریج به شرکت بزرگترین سرمایه دار آن بدل شد. در ژوئن ۱۹۷۰ بلک یونایتد فروت را با شرکت، ای ام کی (شرکت بسته‌بندی گوشت جان مورل) ادغام کرد و یونایتد برنرز را پایه‌گذاری کرد. یونایتد فروت از آنچه بلک محاسبه کرده بود کمتر سود داشت و سوء مدیریت بلک نیز باعث شد تا شرکت را بدهی فلج کند. در سال ۱۹۷۴ با نابود شدن بسیاری از مزارع هندوراس با طوفان مرگبار فیزی وضعیت شرکت بدتر شد. در روز سوم فوریه سال ۱۹۷۵، بلک با پریدن از پنجره دفتر خود در طبقه چهل و چهارم ساختمان مت لایف در نیویورک خودکشی کرد. کمی بعد کمیسیون بورس و اوراق بهادار آمریکا طرح یونایتد برنرز را که ۱/۲۵ میلیون دلار به رئیس‌جمهور هندوراس، اسوالدو لویز آرلانو، رشوه داده بود و به او قول داده بود در صورت کاهش مالیات صادرات ۱/۲۵ میلیون دلار دیگر نیز به او پرداخت خواهد کرد، فاش نمود. پس از آن سهام یونایتد برنرز سقوط کرد و آرلانو توسط یک کودتای نظامی برکنار گشت.

پس از خودکشی بلک، گروه مالی آمریکا در سینسینتی، اوهایو، یکی از شرکت‌های میلیاردی کارل لیندنر جونیور، یونایتد برنرز را خرید. در آگوست ۱۹۸۴، لیندنر کنترل شرکت را در دست گرفت و نام آن را به چیکیتا برنرز اینترنشنال تغییر داد و در سال ۱۹۸۵ هیئت مدیره به سینسینتی منتقل شد. اگرچه سال‌ها رقیب اصلی یونایتد برنرز، استاندارد فروت کمپانی بود، اما الآن شرکت غذایی دل اصلی‌ترین رقیب این چیکیتا برنرز اینترنشنال است.

۱۳-۱۱- تاریخچه در آمریکای مرکزی

یونایتد فروت صاحب بخش عظیمی از دشت‌های کارائیب بود. همچنین بر حمل و نقل منطقه نیز با خطوط راه‌آهن خود و کشتی‌های بخار ناوگان سفید بزرگ چیره شد. علاوه بر این در سال ۱۹۱۳ با تأسیس شرکت رادیو و تلگراف استوایی شاخه‌هایش را گسترده کرد. همچنین راه و روش کسب درآمد شرکت، در عدم پرداخت مالیات و گرفتن مزایا و امتیازات از دولت‌های محلی، به یونایتد فروت اجازه داد تا تشکیلات اقتصاد تحت محاصره را در منطقه بنیان نهد، که در آن سرمایه‌گذاری شرکت شامل کارمندان خود و سرمایه‌گذاران خارجی می‌شود و هیچ امتیازی از عایدات صادرات به دولت تعلق نمی‌گیرد. یکی از تاکتیک‌های شرکت برای حفظ تسلط بر بازار، کنترل کردن توزیع مزرعه‌های موز بود. شرکت ادعا می‌کرد به خاطر طوفان‌ها، آفت‌ها و دیگر مشکلات طبیعی نیاز به حفظ زمین‌های اضافه و رزرو دارد. در عمل، یونایتد فروت این قدرت را داشت تا از کارهای دولت در دادن مزارع به روستاییان که می‌خواستند در تجارت موز سهیم باشند، پیشگیری کند. در واقع یونایتد فروت به شدت به دستکاری در قوانین کاربری زمین متکی بود. این انحصار طلبی یونایتد عواقب طولانی مدتی برای منطقه داشت. شرکت برای نگه داشتن زمین‌های نابرابر نیاز به امتیازات دولتی داشت، این بدین معنی است که شرکت دارای نفوذهای سیاسی در بین دولت‌ها بود، اگرچه خودش یک شرکت آمریکایی بود. در حقیقت، همین اعمال نفوذها باعث اختراع اصطلاح «جمهوری موزفروش» به نمایندگی دیکتاتورهای پست شد. جمهوری‌های موزفروش اولین بار ا. هنری (به انگلیسی: O. Henry) نویسنده معروف آمریکایی به کار برده شد.

۱۴-۱۱- تأثیرات بر محیط زیستی

یونایتد فروت در تمام طول حیاتش مشغول ساخت مزارع برای کشت موز بوده‌است و تکرار این کار هنگامی که شرکت پیشرفت کرد موجب آسیب دیدن محیط زیست و از بین بردن جنگل‌ها، مناطق باتلاقی و دشت‌ها شد و فاضلاب‌ها، سیم‌کشی و سیستم آب‌رسانی هم از دیگر عوامل ضرر رساندن به محیط زیست بود. اکوسیستم موجود در این مناطق نابود شد و تنوع گونه‌ها از بین رفت. با از دست رفتن تنوع گونه‌ها، دیگر فعالیت‌های طبیعت که برای گیاهان و حیوانات لازم بود از بین رفتند. تکنیک‌های غلط کشاورزی باعث ضرر رساندن به تنوع جانداران و زمین شد. یونایتد فروت با از بین بردن جنگل‌ها و کشیدن آب مرداب‌ها محیط‌های مناسب برای رشد موز را فراهم می‌کرد. یکی از کارهای معمول یونایتد فروت، عملی معروف به «تغییر مزرعه کشاورزی» بود. در این عمل منابع هیدرولوژیکی و حاصلخیزی در یک مکان را در اختیار می‌گرفتند و هنگامی که مزرعه آفت زده می‌شد یا دیگر حاصلخیز نبود به زمین دیگری نقل مکان می‌کردند. این بدین معنی است که کمپانی یک زمین را نابود می‌کرد و سپس وقتی بی استفاده شد، به زمینی دیگر یورش می‌برد.

۱۵-۱۱- گواتمالا

یونایتد فروت چند معیار سازمان ملل را توسعه داد. در آمریکای مرکزی خط‌های راه‌آهن گسترده، بندرها، فرصت‌های شغلی و حمل و نقل به وجود آورد. همچنین شرکت مدرسه‌های متعددی برای مردمی که در زمین‌های شرکت زندگی یا کار می‌کردند، احداث کرد. از طرف دیگر، شرکت اجازه داد تا زمین‌های غیر کشتی زیادی تحت مالکیت او باقی بماند، و در گواتمالا و جاهای دیگر دولت محلی را از احداث بزرگراه دلسرد کرد تا انحصار حمل و نقل در دست راه‌آهن و در واقع یونایتد فروت باقی بماند و سود آن کاهش نیابد. یونایتد فروت همچنین حداقل یک راه‌آهن از هزاران خط خود را هنگام ترک منطقه نابود کرد. در سال ۱۹۵۴، رئیس‌جمهور منتخب مردم گواتمالا، سرهنگ جیکوب آربنز گوزمان، توسط سرهنگ کارلوس کاستیلو آرماس که از هندوراس حمله کرده بود و با پشتیبانی نیروهای آمریکایی سرنگون شد. نیروهای نظامی تحت مدیریت آیزنهاور، در سازمان سیا آموزش داده شده و تجهیز شدند. رؤسای یونایتد فروت هری ترومن و آیزنهاور را متقاعد کردند که آربنز تمایل دارد گواتمالا به کشورهای بلوک شرق بپیوندد. به غیر از موضوع مورد بحث تمایلات کمونیستی آربنز، یونایتد فروت توسط دولت آربنز به علت وضع قوانین اصلاحات عرضی و قانون کار تهدید می‌شد. یونایتد فروت بزرگترین زمین‌دار گواتمالا بود و قانون اصلاحات عرضی آربنز تصریح می‌کرد که یونایتد فروت باید ۴۰ درصد از زمین‌های خود را واگذار نماید. صاحب منصبان آمریکا مدرک قابل استنادی در ارتباط با تهدید کمونیستی آربنز نیافتند اگرچه روابط آیزنهاور و یونایتد فروت به خوبی نفوذ یونایتد فروت را در تشکیلات سیاست خارجه ایالات متحده نشان می‌دهد. وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا جان فاستر دالس (جان فاستر دالس (به انگلیسی: John Foster Dulles) (زاده ۲ فوریه ۱۸۸۸ - درگذشته ۲۴ مه ۱۹۵۹) دولت‌مرد آمریکایی و وزیر خارجه آمریکا در زمان ریاست جمهوری دوايت د. آيزنهاور از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۹. دشمن قسم خورده کمونیسم، کسی که شرکت حقوقی سالیوان و کرامول به نمایندگی یونایتد فروت بدل کرد. برادر وی، آلن دالس (آلن دالس (انگلیسی: Allen Dulles؛ ۷ آوریل ۱۸۹۳ - ۲۹ ژانویه ۱۹۶۹) سیاست‌مدار اهل ایالات متحده آمریکا بود. مدیر سیا و عضو هیئت مدیره یونایتد فروت بود. یونایتد فروت تنها شرکتی است که یک فرد شناخته شده در سیا داشت. برادر معاون وزیر امور خارجه در مسائل داخلی، جان مورس کابوت، مدتی رئیس یونایتد فروت بود. اد وایتمن، بزرگترین کسی که در دولت برای یونایتد فروت لابی می‌کرد، با ان وایتمن، منشی شخصی رئیس‌جمهور آیزنهاور از دواج کرد. بسیاری از اشخاصی که در وقایع گواتمالا نقش داشتند، به‌طور مستقیم با یونایتد فروت در ارتباط بودند. به هر ترتیب، سرنگونی آربنز، نتوانست سودی به شرکت برساند. سهام و سود شرکت به سرعت کاهش یافت. آیزنهاور با اعمال قوانین رقابتی در برابر شرکت در سال ۱۹۵۸ کرد. سال ۱۹۷۲ یونایتد فروت زمین‌های کمی که در گواتمالا برایش مانده بود پس از بیش از یک دهه زیان فروخت. گرچه دولت آربنز سقوط کرد اما کارگران در هندوراس در برابر شرکت دست به اعتصابی عمومی

زدند که به سرعت کشور را فلج کرد و در گواتمالا کارگران به شرایط مطلوب تری رسیدند و دارای قدرت نفوذ بیشتری شدند.

۱۶-۱۱- یونایتد فروت در هنر

یونایتد فروت بارها به دادن رشوه برای امتیازهای تجارت، جرم‌های کارگرانش و کاهش مالیات به دولت‌های کشورهای آمریکایی که در آن تجارت داشت و کارهای ظالمانه برای تثبیت انحصار خود، متهم شد. بارها خبرنگاران با عنوان «ال پولپو» به شرکت مراجعه کردند و دسته‌های چپ‌گرا کارگران شرکت را تشویق کردند که با آن‌ها برخورد کنند. منتقدین اصلی شرکت به بخش‌های اصلی گفتمان کمونیسم در برخی کشورهای آمریکای لاتین تبدیل شدند، جایی که فعالیت‌های شرکت اغلب به عنوان مثالی از نظریه سرمایه‌داری امپریالیست ولادیمیر لنین در نظر گرفته می‌شد. بسیاری از نویسندگان چپ‌گرای آمریکای لاتین از جمله کالوس لوئیس فالاس و کارمن لیرا از کاستاریکا، رامون آمایا آمادور از هندوراس، آگوستو مونترسو و میگل آنخل آستوریاس از گواتمالا، گابریل گارسیا مارکز از کلمبیا، پابلو نرواد از شیلی در آثارشان علیه این کمپانی نوشته‌اند. سیاست‌های یونایتد فروت همچنین بارها توسط خبرنگاران، سیاست‌مداران و هنرمندان در ایالات متحده آمریکا مورد انتقاد قرار گرفته‌است. استیون ون زندت در سال ۱۹۸۷ آهنگی به نام «میوه تلخ» منتشر کرد که شعر آن به یک زندگی سخت برای یک شرکت در یک جای خیلی دور اشاره می‌کرد و در موزیک ویدئو نمایی روستایی با باغ نارنجی رنگ که توسط یک مدیر ثروتمند نظارت می‌شود. اگرچه شعر و منظره موضوعی عمومی داشتند، اما احتمالاً به یونایتد فروت (یا جانشینش چیکیتا) اشاره داشته‌است.

۱۷-۱۱- قتل عام موز در هنر

اولین رمان نویس معروف کلمبیایی آلوارو کپدا سامودیو با نام خانه بزرگ (به اسپانیایی: La Casa Grande) به قتل عام موز اشاره دارد. خود نویسنده این اثر در نزدیکی این اتفاقات رشد کرده‌است و به خوبی از آن روزها اطلاع دارد. نقطه اوج رمان صد سال تنهایی نوشته نویسنده برنده نوبل گابریل گارسیا مارکز نیز برپایه این اتفاقات نوشته شده‌است. خود او بعدها اشاره کرد برخی بستگان او طرفداران مالکان آمریکایی را گرفته بودند و روستاییان ضعیف را مشتی خرابکار نامیده بودند. در این کتاب تمام بدبختی‌هایی که خارجی‌ها برای این شهر دورافتاده به وجود می‌آورند را با ورود قطار هم زمان می‌داند.

در قسمتی از کتاب می‌خوانیم:

— به اینجا می‌آید! چیز ترسناکی است! درست شبیه یک آشپزخانه که دهکده‌ای را با خود می‌کشد! در همان لحظه، طنین بلند و هولناک سوت قطار، سراسر ماکوندو را به لرزه درمی‌آورد.

— گارسیا مارکز، گابریل، صد سال تنهایی، ۳۱۲

۱۸-۱۱- کمک و تجهیز سازمان‌های تروریستی

در مارچ ۲۰۰۷، در دادگاه فدرال آمریکا چیکویتا محکوم به کمک و تجهیز سازمان‌های تروریستی شد. به گزارش وزارت دادگستری آمریکا، چیکیتا و شرکت‌های تابعه آن از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۴، ماهانه ۱/۷ میلیون دلار به گروه تروریستی کلمبیایی به نام نیروهای متحد دفاع از خود (AUC) پرداخت کرده‌است در حالی که این گروه از سال ۲۰۰۱ به عنوان گروهی تروریستی شناخته می‌شده‌است. تحت شرایط دادخواست، چیکوئیتا برنده پذیرفت تا ۲۵ میلیون دلار را به قربانیان گروه تروریستی نیروهای متحد دفاع کلمبیا بپردازد. این گروه تروریستی منافع شرکت را در منطقه تأمین کرده بود. این جدیدترین اقدام یونایتد فروت برای اعمال قدرت و نفوذ در دولت‌ها یا سیاست‌های سازمان‌های تشکیل شده ملی است که برای در اختیار گرفتن انحصار بخش بزرگی از کشاورزی بین‌المللی صورت می‌گیرد. در هر جایی از آمریکای مرکزی یا جنوبی که منافع آمریکایی‌ها در آن جاست و از قدرت کافی برخوردارند می‌توانید تصمیم‌گیری‌های آن‌ها برای نتیجه انتخابات‌های ریاست جمهوری، انتخابات‌های محلی یا حتی اجرای قوانین بر له یا علیه کسی را ببیند. در این مورد چیکویتا برنده اعتراف کرد که برای سکوت مؤسسين اتحادیه و ارباب کشاورزان برای فروش محصولات خود به چیکویتا برنده مبلغی را پرداخت کرده و حتی به آن‌ها برای نیل به اهدافشان اسلحه نیز ارائه داده‌است (۳۰۰۰ کلاشنیکف). طبق توافق دولت کلمبیا و چیکویتا برنده، این کمپانی می‌تواند نام شهروندان آمریکایی واسطه با نیروهای متحد دفاع کلمبیا را به ازای تسکین ۳۹۰ خانواده قربانی، حفظ کند.

مجله فوربس، AUC را مسئول بسیاری از قتل‌عام‌های کلمبیا و یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های قاچاقچی کوکائین در این کشور معرفی کرده‌است. با ۱۵ تا ۲۰ هزار نیروی مسلح، نیروهای متحد دفاع از خود کلمبیا به راحتی به موارد متعددی از بچه‌دزدی، شکنجه، ربودن افراد، تجاوز، قتل، آزار جسمی، اخاذی و حمل و نقل مواد مخدر دست می‌زند. یکی از چندین قتل‌عام گسترده این سازمان در سال ۲۰۰۱ انجام شد، وقتی AUC در حال دریافت پول چیکیتا بود در ۱۷ ژانویه، ۸۰ نفر از نیروهای شبه‌نظامی AUC وارد حومه شهر چنگو شدند و ۲۴ نفر را با خرد کردن جمجمه سرشان توسط پتک‌های سنگی کشتند. AUC در سال ۲۰۰۱ باعث شد تا بیش از ۴۳ درصد جمعیت کل کلمبیا بی‌خانمان شوند. البته در این میان دولت کلمبیا هم متهم به استفاده از قدرت AUC برای تبعید اجباری دهقانان شده‌است.

۱۹-۱۱- مقدمات کودتا و آماده سازی مردم برای تغییر

برنیز سفارش شرکت یونایتد فروت و دولت وقت آمریکا را قبول کرد. تصمیم گرفت دولت گوآتمالا را به مرزهای آمریکا نزدیک کند. به گونه‌ای که این کشور را دشمن و تهدیدی برای دموکراسی آمریکایی نشان دهد. بدین ترتیب شرکت را از یک طرف ماجرا کنار می‌گذاشت و مساله را بین ۲ دولت و تهدید ارزش‌های دموکراسی خواهی آمریکا، نشان می‌داد.

با این که آربنز یک سوسیال دموکرات بود اما هیچ‌گونه رابطه‌ای با شوروی نداشت. برنیز گروهی از روزنامه‌نگاران پر نفوذ آمریکایی را به گوآتمالا دعوت نمود. البته اکثر این روزنامه‌نگاران چیز چندان زیادی در خصوص وضعیت سیاست در این کشور نمی‌دانستند! برنیز از آن‌ها پذیرایی کرد و با گروهی از سرمایه‌داران و سیاستمداران گوآتمالایی که باور به کمونیست بودن آربنز داشتند، دیدار کردند. حتی یک تظاهرات خشونت‌بار ضد آمریکایی در پایتخت این کشور ترتیب داده شد. او توانست رسانه‌ها را متقاعد کند که شوروی از طریق گوآتمالا تصمیم به ساخت یک پایگاه نظامی در نزدیکی آمریکا دارد.

به گفته بعضی از دوستان برنیز، وی قربانی توطئه آمریکا و سیا علیه دولت آربنز شد! هنوز سندیت این مساله مشخص نیست اما هرچه باشد، وی مقدمات کافی برای تغییر حکومت گوآتمالا را فراهم نمود.

سازمان CIA به کمک شرکت یونایتد فروت، یک ارتش محلی آموزش داد و سرهنگ کارلوس کاستیلو آرماس را به عنوان رئیس دولت بعدی گوآتمالا انتخاب نمود. در حالی که هواپیماهای ایالات متحده شهر گوآتمالا را بمباران می‌کردند، ادوارد برنیز در رسانه‌های آمریکا تبلیغات خود را گسترش داده بود و عملیات را آزادسازی گوآتمالا و انقلاب مردمی معرفی نمود!

در تاریخ ۲۷ ژوئن ۱۹۵۴ ژنرال آربنز از کشور فرار کرد و آرماس به عنوان رهبر جدید وارد شد. ماه‌های بعد نیکسون در یک سفر به گوآتمالا رفت و ادعا شد مدارکی از ادبیات کمونیستی در کاخ ریاست جمهوری پیدا شد.

نیکسون در این سخنرانی گفت:

این اولین بار است که یک دولت کمونیستی به دست مردم، سرنگون می‌شود و به همین علت به شما و مردم گوآتمالا تبریک می‌گویم!

امریکا در دهه‌ی ۱۹۵۰ یک کشور مستقل را به خاطر موز سرنگون کرد. در ایالات متحده‌ی امریکا، کشوری که در هر سال سه میلیون تن موز مصرف می‌کند و تقریباً هیچ کسری از آن را تولید نمی‌کند، موز به طرز شگفت‌آوری ارزان است این قیمت برای میوه‌ای است که هزاران کیلومتر آن طرف‌تر کشت می‌شود و در کشتی و کامیون از اقیانوس‌ها، بزرگ‌راه‌ها و مرزهای کشور انتقال پیدا می‌کند تا به درب خانه‌ی شما برسد. در واقع، ارزان قیمت اصلاً لغت مناسبی برای آن نیست. برای آمریکایی‌ها، موز عملاً رایگان است.

یک دلیل تاریخی برای این امر وجود دارد، و یک دلیل دیگر هم هست که به ندرت در مسائل مربوط به میوه‌پروری دیده می‌شود. روش معمول این است که شرایط آسان رشد، هزینه‌های پایین باربری، و علاقه‌ی مصرف‌کننده را کنار هم بگذارید؛ تا به میوه‌های گلخانه‌ای مانند سیب و پرتقال برسید. با تمام این‌ها موز داستان‌اش متفاوت است. محبوبیت موز یک محصول ترکیبی است، محصول ۱۵۰ سال مهندسی از سوی دولت‌ها، شرکت‌ها، و ارتش‌ها برای زنده نگه داشتن محصولی وافر و تقاضایی همواره رو به رشد.

نخستین بار که بسیاری از آمریکایی‌ها موز را تست کردند نمایشگاه جهانی سده در فیلادلفیا در ۱۸۷۶ بود، که به نام نمایشگاه جهانی شناخته شده است. آمریکا در آن سال یک قرن قدمت داشت، و به منظور جشن گرفتن این رویداد، ۲ ابداع جدید خبر از تغییری جالب توجه دادند. یکی تلفن بود که توسط الکساندر گراهام بل جوان معرفی شد، و دیگری موز. پدیده‌ی نوظهور قابل خوردن - از نواحی گرمسیری - پیچیده شده در فویل، با نرخ بسیار بالای هر کدام ۱۰ سنت، به قیمت امروز معادل دو دلار.

خوردن یک میوه‌ی گرمسیری در فیلادلفیا ذهن آدم‌ها را به این ایده گشود که اقیانوس‌ها را درنوردند و مسافت‌ها را کوتاه کنند و دنیا را به یک دهکده‌ی جهانی تبدیل کنند. و این هیجان زودهنگام به چنان درخواستی در ۱۸۸۵ منتهی شد، که در پی آن شرکت میوه‌ی بوستون در آمریکای مرکزی به خریداری زمین برای کشت موز اقدام کرد. شرکت‌های آمریکایی میوه، به این دولت‌های آمریکای لاتین وعده‌ی ثروت و چشم‌انداز صدها شغل دادند، به‌علاوه‌ی پول برای چیزهایی مانند جاده و کود شیمیایی. همه از این زمینه‌چینی و توافق راضی نبودند، ولی بر هم زدن این توافق برای رهبران دولتی تنها دشوار نبود - بلکه عملاً غیر ممکن بود.

اگر به نظر استثمار مخفی می‌آید، کاملاً درست است. و این استثمار بیشتر شد. با ترویج تقاضا برای موز، منفعت نیز بیشتر شد. نسخه‌ی ۱۹۰۷ مجله‌ی کسب و کار میوه فعالیت ایالات متحده آمریکا در آمریکای مرکزی را 'حرفه‌ای... با یقین قطعی نسبت به بازده انبوه ثروت' نامید. آن سال، موزهای آمریکایی کسب و کاری ۶۰ میلیون دلاری و رو به رشد بودند. در این میان، حقوق کارگرانی که وظیفه‌ی برآورده ساختن این درخواست‌ها را داشتند همچنان پایین باقی ماند، بسیار پایین‌تر از متوسط حقوق آمریکایی‌ها در آن زمان، که مبلغی معادل ۴۳۸ دلار بود.

این مدل برای ۵۰ سال دیگر، با گذر از دو جنگ جهانی، پابرجا ماند. دولت‌ها به روی کار می‌آمدند و سرنگون می‌شدند، ولی هیچ یک از رهبران آمریکای مرکزی نمی‌توانست جایگاه صنعت موز در آمریکا را متزلزل کند. در آن زمان، شرکت یونایتد فروت وظایف دولتمردان را در گواتمالا و هندوراس در دست گرفت، هر دو کشور را به‌عنوان جمهوری‌های موز به دنیا شناساند، تا از هدف اولیه‌شان در تهیه و عرضه‌ی مداوم موز اطمینان حاصل کنند.

تا ۱۹۵۰، بیش از نیمی از اقتصاد گواتمالا به پرورش و حمل و نقل موز وابسته بود. و هر کسی که بر سر راه قرار می گرفت نفوذ بی رقیب مجتمع های صنعتی موز را تجربه می کرد. این مجتمع تحت کنترل شرکت یونایتد فروت بوده است، آنها چهار میلیون جریب (تقریباً سه چهارم) از زمین های زراعی گواتمالا را در اختیار داشتند.

شاید هیچ آدمی بهتر از خاکوبو آربنز این مورد را نداند، مردی که عمر و حرفه اش در مقاومت در برابر کله گنده ها تعریف می شود. آربنز، که تنها ۳۸ سال داشت، در ۱۹۵۱ به نمایندگی از گواتمالا پویشی در یک عرصه ی اجتماعی برای بازگرداندن زمین های گواتمالا به مردم اش راه انداخت. او تصمیم داشت با اخذ مالیات منصفانه و تضمین حقوق منصفانه برای کارگران، شرکت یونایتد فروت را به خاطر تمام عملیات هایی که انجام داده بود تنبیه کند. ولی آن گونه که استفن شلزینگر و استفن کینزر در میوه ی تلخ: داستان کودتای امریکایی در گواتمالا نوشتند، این امر سر آغاز جنگ سرد بین حکومت ها و امریکا شد، و کشورهای تحت محاصره ی امریکای مرکزی شانس اندکی برای انتخاب های حاکمیتی خود داشتند.

در ژوئن ۱۹۵۴، دوایت آیزنهاور رییس جمهور ایالات متحده ی امریکا با کودتایی، به رهبری آژانس اطلاعات مرکزی (سیا)، موافقت کرد تا آربنز را خلع قدرت کنند. این مسئله بسیار مهم بود و قرار بود محرمانه باقی بماند: تقریباً ۳ میلیون دلار برای این عملیات تخصیص داده شده بود، و بزرگترین هزینه برای جنگ روانی و عملکرد سیاسی بود که به منظور کم رنگ کردن رد پای امریکا هدف گذاری شده بود. آلن دالس رییس سیا در یادداشتی به رییس جمهوری آیزنهاور نوشت که، تمام تلاش ما این است که، 'بیشتر بر تأثیرات روانی وابسته باشیم نه قدرت نظامی واقعی'.

در گواتمالا، در حدود ۱۹۵۳، کارگران در ایستگاه بارگیری موزها را برای یونایتد فروت، که بعدها به چیکیتا تغییر نام پیدا کرد، بسته بندی می کنند.

این ریسک به خوبی پیش رفت، و وقتی کودتا به پایان رسید، سیا رییس جمهوری مطابق با خواسته ها و سلیقه ی امریکا بر سر کار آورد. آربنز به فرودگاه برده شد، لباس هایش را از تن اش در آوردند، او را از مقابل دوربین ها حرکت دادند، و به مکزیك تبعید کردند. جدال او با ایالات متحده ی امریکا که به قیمت آبرویش تمام شده بود در اصل بر سر مالیات، زمین و دستمزد بود. ولی در بطن ماجرا، به خاطر موز بود.

آربنز چند دهه ی بعد را در مکزیك، سوییس و فرانسه سرگردان بود. در این میان، گواتمالا، رهبرش، آبرویش، و آرزوی ملی اش را از دست داد و به ورطه ی جنگ های داخلی کشیده شد. این نزاع ۳۶ سال ادامه پیدا کرد. اخراج آربنز و اغتشاش ناشی از آن باعث شد تا یونایتد فروت در رأس قدرت باقی بماند. این امر باعث شد تا موز به وفور یافت شود، تقاضای مازاد نیز بدون پاسخ نماند، و قیمت را برای مصرف کننده ی امریکا در حد تنها اندکی بیش تر از صفر حفظ کرد.

خواه این موارد مرتبط باشند یا نباشند، وقتی یک موز را تقریباً به قیمتی معادل با هیچ می خرید پرسشی در زمینه ی اصول اخلاقی استعمار نو و سیاست های استثمار سر برمی آورند. هیچ یک از

رؤسای جمهور امریکا تاکنون به صورت عمومی و علنی در مورد قیمت ارزان موز و تصمیمات بلند مدتی که تحقق این امر را ممکن ساخته‌اند، نظری نداده‌اند. رییس‌جمهوری بیل کلینتون در ۱۹۹۹ وقتی به گواتمالا سفر کرد، تقریباً ۵۰ سال پس از این‌که کشورش رهبر انتخاب شده توسط ملت یک کشور مستقل را سرنگون کرد، بیشتر از دیگران به این موضوع نزدیک شد. او گفت 'امریکا به خشونت و سرکوبی گسترده اقدام کرده‌است، ایالات متحده‌ی امریکا نباید این اشتباه را دوباره تکرار کند'.

یک اشتباه موجب ایجاد اشتباهات بیش‌تر می‌شود، و آن هنگام که دولت امریکا سرگرم ساخت امپراتوری موزی‌اش در امریکای مرکزی بود، شرکت‌های امریکایی موز ریسک نادرستی انجام دادند. این بار در مورد بیولوژی این تصمیم نسبت به تمرکز صرف بر گونه‌های موز، با میلیون‌ها بار تکثیر، نه تنها مزارع موز، بلکه تمام ساختار کشت موز را در خطر بیماری قرار می‌دهد. چنان‌چه یک پشه یا قارچ آن قدر قوی باشد که یک درخت موز را از پا در بیاورد، به‌سختی می‌توان جلوی مرگ و میر مابقی درختان را گرفت.

کودتای ۱۹۵۴ گواتمالا : نخستین کودتای نظامی واشنگتن در آمریکای لاتین

به سال ۱۹۵۴ میلادی برمی‌گردیم و نگاهی می‌اندازیم به نخستین کودتای نظامی‌ای که سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) در آمریکای لاتین سازماندهی کرد.

کودتای ۱۹۵۴ گواتمالا کودتایی است که بر مبنای یک عملیات سری توسط سازمان سیا در سال ۱۹۵۴ در کشور گواتمالا انجام شد که طی آن دولت خاکوبو آربنز که در یک انتخابات دموکراتیک توسط مردم گواتمالا انتخاب شده بود، سرنگون گردید. با سرنگونی دولت گواتمالا توسط امریکا، دوره‌ی انقلاب گواتمالا (۱۹۴۴-۱۹۵۴) نیز پایان یافت.

۲۰-۱۱- انگیزه کودتا

انگیزه‌های متعددی در منابع تاریخی برای کودتای گواتمالا اعلام شده که مهمترین آن، انگیزه اقتصادی دولتمردان امریکا در تجارت موز بود. در آن زمان تنها دو درصد از مردم گواتمالا صاحبان زمین بودند و سایر مردم به عنوان کارگر درین زمین‌ها کار می‌کردند. رئیس‌جمهور وقت اعلام کرد زمین‌هایی که زراعتی در آن انجام نمی‌شود از مالکین خریداری و به مردم واگذار خواهد شد. از طرفی مالکین برای اینکه مالیات کمتری بپردازند ارزش این زمینها را بسیار پایین اعلام کرده بودند. دولت اعلام کرد این زمینها را به قیمتی که در برگه‌های مالیاتی توسط مالکین اعلام شده خریداری خواهد کرد و به این ترتیب جلوی سودجویانی که از دادن مالیات نیز فرار کرده بودند گرفته می‌شد. یکی از بزرگتری شرکت‌هایی که بخش عمده‌ای از زمینهای کشاورزی را در اختیار داشت شرکت

میوه جات یونایتد United Fruit Company بود که از کل ظرفیت زمینهای خود نیز استفاده نمی کرد و تنها زمینها را در اختیار گرفته بود تا کسی امکان رقابت با این شرکت را نداشته باشد لذا با طرح جدید دولت آربنز منافع این شرکت به خطر می افتاد. برادران فاستر که یکی وزیر امور خارجه آمریکا (جان فاستر دالس) و دیگری رئیس سازمان سیا (آلن دالس) در آن زمان بودند، ارتباطات نزدیکی با شرکت میوه جات یونایتد United Fruit Company داشتند . با سر کار آمدن دولت جدید گواتمالا، تجارت آنها دچار خدشه شده بود که همین بزرگترین عامل برای کودتا و تغییر دولت در گواتمالا شد تا آمریکایی ها بتوانند تجارت موز و زمین های زیر کشتی که به واسطه حکومت خاکوبو آربنز از دست داده بودند را به صورتی که مطلوبشان بود دوباره در اختیار بگیرند .

آمریکایی ها در جریان این کودتا با خباثت و استفاده از ابزار رسانه تلاش کردند با چسباندن دولت « آربنز » به بلوک شرق و کمونیست کودتای نظامی علیه او به راه اندازند تا منافع خود در تجارت موز را حفظ کنند . این کودتا موجب شد سال ها تلاش و مبارزه مردم گواتمالا برای پایان دادن به نظام های سلطنتی بر باد رفته و بار دیگر کشورشان به مدت چهل سال تحت حاکمیت شاهان بی کفایت و استعمار آمریکا قرار گیرد .

۲۱-۱۱- محاکمه دیکتاتور سابق گواتمالا

دیکتاتور سابق گواتمالا به دلیل نسل کشی مایاها، بار دیگر محاکمه می‌شود



پس از چند بار شروع ناموفق محاکمه، پروسه محاکمه مجدد «خوزه افراین ریوس مونت» (دیکتاتور سابق گواتمالا) و رئیس سازمان اطلاعاتش، «خوزه موریچو رودریگز سانچز» به دلیل دست داشتن در نسل کشی قوم مایا از شانزدهم مارس سال ۲۰۱۶ آغاز شد.

جلسه اول محاکمه در حالی برگزار شد که قانونی بودن پروسه محاکمه از سوی احزاب داخلی گواتمالا مورد مجادله قرار گرفت. محاکمه مجدد ریوس مونت در دادگاه تربیونال دو «های ریسک» از سر گرفته شد و ریاست آن را قاضی «ماریا النا کساتلنوس» بر عهده داشت. «ریوس مونت»، به دلیل وضعیت سلامتی‌اش در این محاکمه غیبت داشت، در حالی که هم‌پرونده ای او، رودریگز سانچز در دادگاه حاضر شد.

قربانیان این نسل کشی نیز به همراه دیده‌بانان بین‌المللی و اصحاب مطبوعات در این جلسه دادگاه شرکت کردند. اما از آنجایی که پیش‌تر مقرر شده بود که پروسه این محاکمه‌ها پشت درهای بسته صورت گیرد، قاضی پرونده دستور داد که مردم عادی و مطبوعات جلسه دادگاه را ترک کنند.

اصل محاکمه این پرونده نسل کشی به ریاست قاضی «یاسمین باریوس» در دادگاه تربیونال یک در تاریخ ۱۹ مارس ۲۰۱۳ آغاز و در دهم‌می همان سال با حکم مجرم شناخته شدن ریوس مونت و رودریگز سانچز به پایان رسید.

ریوس مونت، به جرم شرکت در نسل کشی و جنایات ضدبشری به ۸۰ سال زندان محکوم شد. با این حال ۱۰ روز بعد دادگاه قانون اساسی گواتمالا دستور داد که حقوق ریوس مونت در این پروسه نقض شده و بدین جهت پروسه‌ای که پس از ۱۹ آوریل دنبال شد را فاقد اعتبار خواند و هیئت قضاوت را خلع کرد.

سازمان‌های ملی و بین‌المللی این دستور دادگاه قانون اساسی را هم در سطح مادی و هم در سطح روندی به چالش کشیدند. منتقدان از نظر مادی، به این اعتراض داشتند که نقض روند دادرسی،

پیش تر جبران شده بود و در هر پرونده‌ای که حکم به لغو محکومیت محکوم علیه در موارد دست داشتن در جنایات عظیم بینجامد نامناسب است و به نقض ادعا می‌انجامد. منتقدان از لحاظ روندی، به این معترض بودند که دادگاه قانون اساسی قوانین پروسه‌ای عادی را در دادخواهی با لغو حکم، پیش از آنکه پرونده به دادگاه تجدیدنظر برود، نقض کرده است.

دادگاه قانون اساسی گواتمالا، مقرر کرد که پرونده به تریبیونال جدیدی واگذار شود. این پرونده در اکتبر ۲۰۱۳ به تریبیونال دو، واگذار شد. این تریبیونال تعیین کرد که رسیدگی دوباره به این پرونده از پنجم ژانویه ۲۰۱۵ آغاز خواهد شد. با این وجود محاکمه مجدد در آن تاریخ انجام نشد.

وکلای مدافع دیکتاتور سابق گواتمالا، خواستار تغییر قاضی «ژانت والدز» بودند، زیرا ادعا می‌کردند از آنجایی که او پیش تر مطلبی درباره نسل کشی نوشته بود نمی‌توانست در این پرونده بی طرف باشد. در جلسه محاکمه پنجم ژانویه ۲۰۱۵، قاضی والدز بحث‌هایی را بر سر کنار گذاشتن خود مطرح کرد، اما دو قاضی دیگر تریبیونال به حذف او در این پروسه رای دادند.

به علاوه وضعیت سلامت روانی ریوس مونت نامتعادل تشخیص داده شد و در نتیجه تریبیونال دستور داد پروسه پشت درهای بسته صورت گیرد و چنانچه ریوس مجرم شناخته شود، حکم صادره از طرف دادگاه به او ابلاغ نشود.

دفتر دادستانی کل و احزاب داخلی، درخواست را امضاء کردند که در آن به دستور برگزاری محاکمه ریوس مونت پشت درهای بسته اعتراض کردند و خواهان آن شدند که پرونده رودریگز سانچز از ریوس مونت جدا شود، زیرا مردم و قربانیان این حق را دارند که در جریان پروسه دادگاه قرار گیرند.

تاکنون تصمیم نهایی در این مورد و دیگر مسائل پیرامون روند برگزاری محاکمه دیکتاتوری سابق گواتمالا اتخاذ نشده است. در محاکمه‌های قبلی، تریبیونال دستور داد که آغاز محاکمه مجدد را تا زمانی که تمام ایرادات پیرامون حل نشود، شروع نخواهد کرد و این امر موجب شد که ناظران به این گمان برسند که محاکمه ۱۶ مارس نیز لغو خواهد شد. اما علی‌رغم گمانه‌زنی‌ها، قاضی کاستلانوس در جلسه ۱۶ مارس ۲۰۱۶ اعلام کرد که رسیدگی دوباره به این پرونده آغاز خواهد شد.

دیوان عالی گواتمالا دستور محاکمه مجدد رهبر سابق این کشور را صادر کرد. دیوان عالی گواتمالا درخواست تجدید نظر در محکومیت رهبر سابق این کشور را پذیرفته و دستور رسیدگی مجدد به پرونده او را صادر کرده است.

روز سه شنبه، ۲۱ مه، منابع خبری جمهوری گواتمالا گزارش کردند که دیوان عالی این کشور حکم دادگاه بدوی علیه افراین ریوس مونت، دیکتاتور سابق را که به هشتاد سال حبس و پرداخت غرامت محکوم شده بود به دلیل ایرادات حقوقی نسبت به روند محاکمه لغو کرده است.

پرونده اتهامی علیه ریوس مونت، هشتاد و شش ساله، به قتل بیش از یکهزار و هفتصد تن از بومیان مایا توسط نظامیان بین سال های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ ارتباط دارد و دادگاه قبلی، او را مسئول نهایی این کشتار شناخته بود.

حکم دادگاه بدوی روز ۱۰ مه صادر شد اما دیوان عالی گواتمالا تشخیص داده است که در روند رسیدگی به پرونده اتهامی علیه ریوس مونت، آئین دادرسی رعایت نشده و در نتیجه، حکم صادره قابل اجرا نیست.

تصمیم دیوان عالی به ماجرای در روز ۱۹ آوریل بازمی‌گردد که یکی از قضات دادگاه بدوی دستور داد وکیل مدافع متهم جلسه محاکمه را ترک کند.

وکیل مدافع گفته بود که دو تن از قضات صلاحیت قضاوت بی طرفانه را ندارند و خواستار تعویض آنان شده بود و اصرار داشت که محاکمه بدون این تغییرات، منصفانه نخواهد بود. رئیس دادگاه وکیل مدافع را به خاطر "اخلال در روند محاکمه" به طور موقت از جلسه اخراج کرد و محاکمه بدون حضور وکیل مدافع ادامه یافت.



بازماندگان قربانیان حکومت ریوس مونت از حکم دادگاه قبلی استقبال کرده بودند

دیوان عالی گفته است که ادامه دادرسی بدون حضور وکیل مدافع، یکی از اصول آئین دادرسی را نقض کرده و در نتیجه، حکم صادره اعتبار قضایی ندارد. پس از صدور حکم دادگاه بدوی، افراین ریوس مونت زندانی شد اما دو روز بعد، به بیمارستان انتقال یافت.

محکومیت افراین ریوس مونت با استقبال کسانی مواجه شده بود که خواستار رسیدگی به تمامی جرایمی هستند که در جریان جنگ داخلی گواتمالا بین سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۹۶ روی داد و گفته می‌شود تا دویست و پنجاه هزار کشته برجای گذاشت.

در همانحال، برخی از حامیان رهبر سابق گواتمالا با برگزاری تجمع در برابر دادگاه، نسبت به محاکمه او اعتراض کردند و گفتند که اتهام "نسل کشی" در دوره زمامداری او صحت ندارد.

۲۲-۱۱- کشتار بومیان

براساس پرونده اتهامی علیه ریوس مونت، بین سال های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳، نیروهای دولتی روستائیان قوم مایا را به ظن حمایت از چریک های مارکسیست مخالف دولت هدف تهاجم قرار دادند. در این حملات، هزاران تن از روستائیان مورد بازداشت، تجاوز جنسی و شکنجه قرار گرفتند و صدها تن نیز به قتل رسیدند.

نیروهای دولتی همچنین هزاران روستایی را از سکونتگاه هایشان آواره کردند و بعضی را به زور به عضویت گروه های شبه نظامی طرفدار دولت درآوردند.

دادگاه بدوی همچنین به ریوس مونت دستور داده بود که به علت " فجایعی " که در دوره حکومت او علیه مردم روی داده، از ملت گواتمالا عذرخواهی کند.



ریوس مونت با دست زدن به یک کودتای نظامی قدرت را در دست گرفت اما در یک کودتای دیگر برکنار شد

لغو حکم زندان رهبر سابق گواتمالا باعث ناخرسندی گروه هایی شده است که برای پیگرد قانونی و مجازات رهبران مستبد سابق در آمریکای لاتین تلاش می کنند.

ژنرال سابق افراین ریوس مونت، هشتاد و شش سال دارد و در سال ۱۹۸۲ به منظور جلوگیری از آغاز زمامداری رئیس جمهوری منتخب گواتمالا، در یک کودتای نظامی قدرت را در دست گرفت.

او به مدت هفده ماه در راس حکومت به رهبری نظامیان، قدرت را در دست داشت اما در سال ۱۹۸۳، در یک کودتای نظامی توسط وزیر دفاع کابینه خود سرنگون شد.

وی بعدا به صحنه سیاست گواتمالا بازگشت و دو بار به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری، وارد مبارزات انتخاباتی شد اما از رقبای خود شکست خورد.

افراین ریوس مونت تا سال ۲۰۱۲ نماینده مجلس بود و به دلیل مصونیت پارلمانی، پیگرد قانونی او امکان نداشت در حالیکه طی چند سال اخیر، برخی از مقامات سابق گواتمالا در ارتباط با سرکوب مردم و ارتکاب جرایم جنگی در دهه های پیش تحت پیگرد قرار گرفته اند.

در اوت سال ۲۰۱۱، برای اولین بار دادگاه های گواتمالا چهار نظامی سابق را به جرم ارتباط با کشتار در روستاهای شمال این کشور در سال ۱۹۸۲ محکوم شناختند و در مجموع به شش هزار و شصت سال حبس محکوم کردند.

۲۳-۱۱- نامزدی دختر دیکتاتور سابق گوآتمالا در انتخابات ریاست جمهوری



به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس، " زوری ریوس سوسا"، دختر " افرین ریوس مونت"، دیکتاتور سابق گوآتمالا اعلام کرد که نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری اواخر ۲۰۱۵ را از جانب حزب محافظه کار مسیحی " دیدگاه با ارزش" را می پذیرد.

وی گفت:

من مسئولیت این پست را بر عهده می گیرم و تصمیم من برای بازگشت به صحنه سیاست را می پذیرم . خودم را برای قضاوت در اختیار مردم قرار می دهم.

افرین ریوس مونت دیکتاتور سابق گوآتمالا به نسل کشی ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳ متهم شده است و برخی بر این باورند که پیشینه وی بر نامزدی دخترش برای انتخابات ریاست جمهوری تاثیر می گذارد .

خانم ریوس سوسا ۴۷ ساله که در زمان به دست گرفتن قدرت توسط پدرش در کودتا ۱۴ سال داشت درباره این مساله صحبت نکرد که آیا پرونده حقوقی پدرش بر رقابت انتخاباتی وی اثرگذار است یا خیر . البته هنوز مشخص نیست که آیا مردم گوآتمالا از این زن حمایت می کنند یا خیر .

بنیامین جرومینو، نماینده سابق قربانیان در محاکمه ریوس مونت گفت : نامزدی این زن بر ما تاثیر می گذارد چون او نسل کشی را رد می کند .

اما خورخه سانتوس، فعال حقوق بشر گفت که ضرورتی ندارد ما این زن را مسوول اشتباهات پدرش بدانیم .

همسر دختر دیکتاتور سابق گوآتمالا نیز جری ولر، عضو سابق کنگره آمریکا از ایلینوی در سال ۲۰۰۴ است . وی در سال ۲۰۰۸ و پس از تحقیق روزنامه شیکاگو تریبون درباره اینکه در افشای جزئیات معاهده زمین در نیکاراگوئه و عدم ارائه گزارش مالی همسرش به کنگره ناکام ماند، از پذیرش عضویت در کنگره امتناع کرد .

گروه دیده بان شهروندان برای اخلاقیات و مسوولیت پذیری در واشنگتن، این عضو سابق کنگره را یکی از مفسدترین اعضای کنگره آمریکا اعلام کرد .

۱۲ - یونان



در سال ۱۹۴۹ آمریکا با فتنه‌انگیزی در یونان جنگ داخلی این کشور را به راه انداخت که ۱۵۴ هزار نفر کشته، ۴۰ هزار نفر بازداشت و زندانی و ۶ هزار نفر به موجب احکام نظامی صادره توسط دادگاه نظامی یونان اعدام شدند.

۱۹۶۷ یونان در ۲۱ آوریل سال ۱۹۶۷، دولت مردمی یونان که عده‌ای گمان داشتند راه کمونیسم پیش گرفته بود، سرنگون شد. بعضی شواهد به نقش داشتن آمریکا در این کودتا گواهی می‌دهند؛ با این وجود، عده‌ای نقش آمریکا را انکار می‌کنند. نخست وزیر لیبرال یونان «گئورگیس پانادورئه» در کودتای آمریکایی سال ۱۹۶۷ از حکومت ساقط شد. پس از او فرزندش به عنوان اولین رئیس جمهور سوسیالیست یونان در ۱۹۸۱ به مسند قدرت تکیه زد.

۱-۱۲- مقدمه

«ماکویگ»، سفیر وقت آمریکا در آتن اعتراف کرد که تمام اقدامات تأدیبی و تکنیکی اتخاذ شده و به اجرا گذاشته شده توسط حکومت نظامی یونان طی سال‌های ۱۹۴۹ - ۱۹۴۷ توسط نظارت مستقیم و برنامه‌ریزی دقیق کاخ سفید صورت گرفته بود.

یونان با نام رسمی جمهوری یونان کشوری در جنوب شرقی اروپا و جنوب شبه جزیره بالکان است. این کشور از شمال با آلبانی، مقدونیه شمالی و بلغارستان و از شرق با ترکیه دارای مرز مشترک زمینی است. سرزمین اصلی یونان در جنوب و شرق به وسیله دریای مدیترانه احاطه شده و از غرب به دریای یونان نزدیک است. «یونان» نام فارسی این کشور است و این نام از ایونیا منطقه یونانی‌نشین آسیای صغیر گرفته شده است.

یونان در محل پیوند سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا واقع شده است و میراث‌دار یونان باستان، امپراتوری بیزانس و نزدیک چهار سده سلطه‌ی ترکان عثمانی است.

این کشور به عنوان مهد تمدن مغرب زمین و زادبوم دموکراسی، فلسفه غرب، بازی‌های المپیک، علوم سیاسی، نمایشنامه‌نویسی (شامل هر دو نوع کمدی و تراژدی) قابل توجه است.

یونان دارای تاریخی ویژه و پرحادثه و دارنده میراث فرهنگی است که به‌طور قابل توجهی دارای نفوذ در آفریقای شمالی و منطقه خاورمیانه است و ساختاری بنیادی برای فرهنگ اروپا و آنچه امروز به عنوان غرب خوانده می‌شود، به حساب می‌آید. مجموعه فرهنگ یونانی بسیار بر فرهنگ اروپای امروزی اثر گذار قلمداد می‌شود.

امروز یونان کشوری توسعه‌یافته و یکی از اعضای اتحادیه اروپا (از ۱۹۸۱ میلادی)، عضو اتحادیه اقتصادی و پولی اتحادیه اروپا (از ۲۰۰۱ میلادی)، ناتو (از ۱۹۵۱ میلادی)، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی یا OECD (از ۱۹۶۰ میلادی)، آژانس فضایی اروپا یا ESA (از ۲۰۰۱ میلادی) است.

آتن پایتخت و سالونیک، پاتراس و هراکلیون از شهرهای بزرگ آن به‌شمار می‌روند.

نام یونان نامی است که مردم باستانی شرق برای اشاره به یونانی‌ها به کار می‌بردند که از زبان پارسی باستان آمده و این واژه نیز از زبان یونانی و از شهر ایونیا در کناره غربی آسیای صغیر گرفته شده است. تمام ملت‌های زیر تسلط ایرانی‌ها با این نام که از واژه سانسکریت Yavana گرفته شده بود، خو گرفتند. در آغاز در دستور زبان پانینی و سپس در زبان پالی Yona و در هند و یونانی Yonaka

ذکر شده است. واژه یونان هم‌اکنون در فارسی، ترکی، عربی، هندی، ارمنی، آرامی، مالایی و اندونزیایی به کار می‌رود.

رشد تولید ناخالص داخلی یونان از بسیاری از اعضای اتحادیه اروپا بیشتر بوده است. صنعت گردشگری یکی از منابع عمده درآمدزایی برای یونان است و ۱۵٪ از سهم تولید ناخالص داخلی را شامل می‌شود. به‌طور مستقیم و غیر مستقیم ۱۶/۵٪ از نیروی کار یونان در این صنعت به کار گرفته شده‌اند.

نیروی کار یونان بیش از ۴/۹ میلیون نفر است که در میان کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه بعد از کره جنوبی در رتبه دوم قرار دارد. بر پایه یک نظر سنجی که توسط دانشگاه گرونینگن انجام شد یونان بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ در رتبه سوم ساعات کار در هر سال در بین کشورهای اروپایی قرار دارد. به این ترتیب یونانی‌ها در هر سال ۱۸۱۱ ساعت کار کرده‌اند. در سال ۲۰۰۷ کارگران متوسط ۲۰ دلار در هر ساعت تولید کرده‌اند. این رقم مشابه اسپانیا و کمی بیش از نصف متوسط تولید کارگران در آمریکا است. نزدیک به یک پنجم نیروی کار را مهاجران خارجی تشکیل می‌دهند که در بخش‌های کشاورزی و ساخت و ساز به کار گرفته شده‌اند.

از سال ۲۰۰۸ بحران اقتصادی، یونان را بارها به مرز ورشکستگی کامل کشانده و ۲۵ درصد از تولید ناخالص ملی و بیش از یک میلیون فرصت شغلی را از بین برده و در پی آن، ستون اصلی سیاست خارجی کشور یعنی تعلق به اروپا و غرب به شدت لطمه خورده است.

جورج پاپاندرئو در سال ۲۰۰۹ پس از نشستن بر مسند نخست‌وزیری پرده از کسری بودجه واقعی دولت برداشت. یونان پیش از این برای ورود به منطقه یورو در مورد وضعیت مالی خود و کلیه آمارهای مربوط به آن دروغ گفته بود. این آغازی بود بر بحران یونان در اروپا که عملاً با سنگین شدن بیش از حد بدهی‌های خارجی با خطر ناتوانی برای بازپرداخت وام‌ها روبرو می‌شد. آتن پس از آن وعده داد سیاست‌های ریاضت اقتصادی را در پیش گیرد اما خیلی دیر بود چرا که عملاً دچار ورشکستگی شده بود. کشورهای عضو اتحادیه اروپا اوایل فوریه ۲۰۱۰ در بروکسل وعده دادند از یونان حمایت کنند. اندکی بعد با اعلام اینکه بدهی‌های یونان به بیش از پانزده درصد رسیده است، بازارهای مالی دچار آشفتگی شد و در ماه دسامبر مؤسسات اعتبارسنجی مانورهای خود را برای تنزل رتبه اعتباری یونان آغاز کردند.

در سال ۲۰۱۲، بدهی‌های این کشور به سیصد و پنجاه میلیارد یورو افزایش پیدا کرد. یونان دیگر قادر به تأمین نیازهای مالی خود نبود و از اروپا و جامعه بین‌الملل درخواست کمک کرد. بدین ترتیب یونان نخستین کشور منطقه یورو بود که کمک مالی بین‌المللی به ارزش یکصد و ده میلیارد یورو دریافت کرد. یک سال بعد دومین بسته کمک نیز از راه رسید. با این حال یونان هنوز با خطر ناتوانی در بازپرداخت وام‌ها روبرو بود. مارس ۲۰۱۲ بیش از هشتاد و سه درصد از طلبکاران خصوصی یونان

موافقت کردند بخشی از طلب خود را ببخشند و این مرهمی بود بر بخشی از بدهی‌های سنگین این کشور.

ژانویه ۲۰۱۵ حزب سیریزا به رهبری آلکسیس سیپراس با وعده مذاکره مجدد در خصوص طرح نجات اقتصادی و پایان دادن به سیاست‌های ریاضتی در انتخابات قانونگذاری به پیروزی رسید. این پیروزی در واقع واکنشی بود به سیاست‌های پنج سال گذشته این کشور که نتیجه‌ای جز سقوط بیست و پنج درصدی تولید ناخالص داخلی و بیکار شدن یک چهارم از جمعیت یونان به همراه نداشت. مردم یونان با امید به رها شدن از سیاست‌های ریاضت اقتصادی، حزب سیریزا را به قدرت رساندند. این بحران باعث تعطیلی چند هفته‌ای بانک‌ها و ایجاد تظاهرات گسترده شد. همچنین مردم یونان روزانه فقط حق برداشتن ۶۰ یورو از حساب‌هایشان را دارند. همچنین این بحران باعث احتمال خروج دولت یونان از حوزه یورو و اتحادیه اروپا شده است. همچنین بحران بدهی یونان تا جایی پیشرفت که حکومت آن مجبور شد یک رفراندوم، راه‌اندازی کند تا برای پذیرش طرح نجات مالی اتحادیه‌ی اروپا و ادامه‌ی سیاست‌های ریاضت اقتصادی از مردم نظرخواهی کند.

۲-۱۲- جنگ استقلال یونان

جنگ استقلال یونان یا انقلاب یونان جنگی بود که توسط انقلابیان یونان ضد امپراتوری عثمانی بین سال‌های ۱۸۲۱ تا ۱۸۳۰ انجام گرفت و به استقلال یونان از این امپراتوری منجر شد. انقلابیان یونان توسط کشورهای اروپایی و دولت عثمانی توسط مستعمرات خود یعنی مصر و تونس حمایت شدند.

این جنگ با اعلام استقلال جمهوری یونان از امپراتوری عثمانی در ۲۹ مارس سال ۱۸۲۱ آغاز گشت و این روز به عنوان روز ملی یونان امروزه ثبت شده است.

۳-۱۲- اساطیر یونان باستان ؛

"یونانیان"، قهرمانان «ایلیاد هومر»

یونان دارای تاریخی ویژه و پرحادثه و دارنده میراث فرهنگی است که به‌طور قابل توجهی دارای نفوذ در آفریقای شمالی و منطقه خاورمیانه است و ساختاری بنیادی برای فرهنگ اروپا و آنچه امروز به عنوان غرب خوانده می‌شود، به حساب می‌آید. مجموعاً فرهنگ یونانی بسیار بر فرهنگ اروپای امروزی اثر گذار قلمداد می‌شود.

امروز یونان کشوری توسعه یافته و یکی از اعضای اتحادیه اروپا (از ۱۹۸۱ میلادی)، عضو اتحادیه



قهرمانان جنگ تروا: منلائوس، پاریس، دیومدس، ادیسه، نستور، آشیل، آگاممنون

اقتصادی و پولی اتحادیه اروپا (از ۲۰۰۱ میلادی)، ناتو (از ۱۹۵۱ میلادی)، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی یا OECD (از ۱۹۶۰ میلادی)، آژانس فضایی اروپا یا ESA (از ۲۰۰۱ میلادی) است.

آتن پایتخت و سالونیک،

پاتراس و هراکلیون از شهرهای بزرگ آن به شمار می‌روند.

نام یونان نامی است که مردم باستانی شرق برای اشاره به یونانی‌ها به کار می‌بردند که از زبان پارسی باستان آمده و این واژه نیز از زبان یونانی و از شهر ایونیا در کناره غربی آسیای صغیر گرفته شده است. تمام ملت‌های زیر تسلط ایرانی‌ها با این نام که از واژه سانسکریت Yavana گرفته شده بود، خو گرفتند. در آغاز در دستور زبان پانینی و سپس در زبان پالی Yona و در هند و یونانی Yonaka ذکر شده است. واژه یونان هم‌اکنون در فارسی، ترکی، عربی، هندی، ارمنی، آرامی، مالایی و اندونزیایی به کار می‌رود.

این سنت که مردم کشوری، به کشور خود نامی بدهند و دیگران به آنها چیز دیگری بگویند، سنتی است همه گیر در جهان. سرشناس ترین نمونه باستانی آن یونان است. یونانیان به کشور خود هلاس گفته و زبان و فرهنگ خود را با نام هلن می‌شناختند. ایرانیان از آنجا که در زمان هخامنشیان به سرزمین ایونی در ترکیه امروزی دست یافتند و با آنها آشنا شدند و سپس دریافتند که در اروپا هم مردمانی هستند همزبان و هم فرهنگ همین ایونی‌ها، بنابراین به آنها هم ایونی یا یونی گفتند (ایرانیان به تمام کشورها و سرزمین‌های ناشناس و خارج از قلمرو ایران ایونی می‌گفتند) و جمع آن میشود ایونیان یا یونیان. به مرور واژه یونیان به واژه یونان تبدیل شد و به آن سرزمین اطلاق گشت. به مرور ایونیان اصلی در آسیا نابود و حل شدند ولی آنها که در اروپا بودند، باقی ماندند. و بدین جهت هنوز هم به این کشور می‌گوییم یونان. و اعراب هم از ما آموختند که همین نام را به کار برند. جالب آنکه رمی‌ها، به آنها می‌گفتند گریک و به کشورشان می‌گفتند گریس. و چون زبانهای اروپایی همه از لاتین شاخه شده، امروز نام بین المللی این کشور گریس و نام مردمانش گریک است.

۴-۱۲- تاریخ یونان

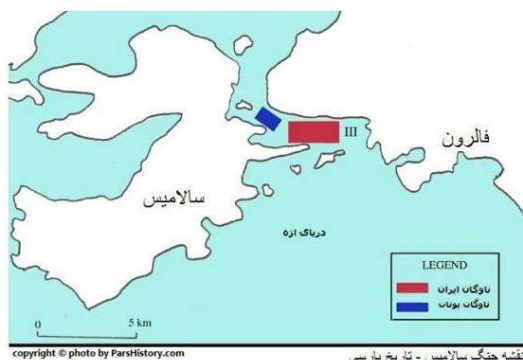
سواحل دریای اژه یونان به‌طور غیرمنتظره‌ای شاهد بروز نخستین تمدن پیشرفته در اروپا بود که امروزه (تأثیرش) بخشی جدانشدنی از ساختار و فرهنگ و توسعه‌ی سیاسی در غرب است.



نقشه‌ی امپراتوری اسکندر و مسیر لشکرکشی او

در سال ۵۰۰ پیش از میلاد، امپراتوری هخامنشیان، استان‌های یونان را در آسیای خرد و مقدونیه تصرف و تحت کنترل خود درآورد. تلاش‌های برخی از شهرهای یونان در آسیای کوچک برای سرنگونی ایرانیان شکست خورد و ایران در ۴۹۲ سال قبل از میلاد به کشورهای سرزمین اصلی یونان حمله کرد اما پس از شکستی که در یکی از جنگ‌ها متحمل شد، در سال ۴۹۰ پیش از میلاد مجبور به عقب‌نشینی شد. شورش ایونیه (ایونیا) نیز از سال ۴۹۹ تا ۴۹۳ پیش از میلاد رخ داد. با تحریک یونانیان اروپا، آتش جنگ استقلال طلبانه ایونیه بر ضد دولت هخامنشی آغاز شد. در همین زمان گروهی از یونانیان به سارد (کشور سارد و فینیقیه که زیر سلطه‌ی دولت هخامنشی بودند) حمله کردند که به آتش‌سوزی بزرگی انجامید. جنگ ایونیه، شش سال به درازا کشید و فرجام آن پیروزی کامل و قطعی داریوش بزرگ بود. حمله دوم توسط ایرانی‌ها در سال ۴۸۰ قبل از میلاد رخ داد. پس از پیروزی یونانیان در سال‌های ۴۸۰ و ۴۷۹ قبل از میلاد در سالامین و چند شهر دیگر، ایرانی‌ها مجبور شدند برای دومین بار سرزمین‌های اروپایی خود را ترک کنند، که نشان از خروج نهایی آنها از سرزمین‌های اروپایی تصرف شده توسط آنها بود. پیروزی‌های یونان در جنگ‌های یونان-پارس، به‌عنوان یک لحظه محوری و بسیار مهم در تاریخ جهان یاد می‌شود.

نبرد سالامیس



در تاریخ ۲۲ سپتامبر سال ۴۸۰ قبل از میلاد نبرد سالامیس میان ایران و یونان در تنگه‌ای به همین نام رخ داد. این سومین نبرد از دومین رویارویی تاریخی دو کشور بزرگ عهد باستان بود. بنا به گزارش هرودت، مورخ یونانی، پیش از آغاز نبرد دریایی سالامیس، خشایارشا از همه امیران محلی و فرماندهان دریایی نظرشان را راجع به نبرد دریایی خواسته بود. پاسخ‌ها تماما در تایید نبرد دریایی با ناوگان دریایی یونان بود، مگر نظر آرتمیسی؛ او گفت «من که در تمامی نبردهای شاه به لحاظ شجاعت و فداکاری از احدی کمتر نبوده‌ام، عرضم این است که نیروهای خود را بی جهت تلف نکنید و از رزم دریایی احتراز جوئید زیرا یونانیان در کار دریا برتری دارند. چه الزامی در این کار است؟» اما فرمان شاه بر آن شد که رای اکثریت به کار بسته شود و خود شاه شخصا ناظر جریان نبرد باشد. با شروع نبرد آرتمیسی نیز به‌رغم مخالفت اولیه، فرماندهی پنج کشتی جنگی را برعهده گرفته و در نبرد شرکت کرد. نیروی دریایی ایران برخلاف کشتی‌های یونانی که آرایش صف را اختیار کرده بودند به دلیل تنگی جا به‌طور ستونی اقدام به حمله کرد و ناگهان زیر آتش نیروهای دشمن قرار گرفت. نبرد تا شب ادامه داشت و در این نبرد بیش از نیمی از کشتی‌های ایران و یک سوم کشتی‌های یونان نابود شدند و بنابراین سپاه ایران اقدام به عقب‌نشینی کرد. یونانیان که ابتدا متوجه پیروزی خود نشده بودند، صبح روز بعد با شگفتی دیدند که از کشتی‌های ایرانی خبری نیست! تمیستوکلس* بعد از این پیروزی گفت: «حسادت خدایان نخواسته که یک شاه واحد بر آسیا و اروپا حکمرانی کند.» سرانجام این نبرد ناکامی سپاه ایران و پیروزی یونانیان بود.



۱۰۰۰ پیش از میلاد مردم یونانی زبان در سرزمین اصلی یونان ساکن شدند. این افراد اولین مناطق شهری خود را بنیان‌گذاری نمودند. این کار همزمان با (یا پس از) سکونت آریاییان در ایران بود. ۷۷۶ پیش از میلاد اولین مسابقات المپیک، در شهر المپیا، در جنوب یونان برگزار گردید. ۷۵۰ پیش از میلاد یونانی‌ها به وجود آوردن مستعمرات را در سرتاسر مدیترانه، آغاز کردند. آن‌ها مستعمراتی روی جزیره سیسیل و در جنوب ایتالیا، به وجود آوردند. ۵۹۴ پیش از میلاد قانون گذار آتنی، سولون، نخستین قوانین آتن در حوزه سیاست و قضاوت نوشت. ۴۹۴ پیش از میلاد: حمله داریوش به یونان با عنوان جنگ لاده و شکست یونانیان در نزدیکی جزیره لاده. کلئستنس دموکراسی آتن را تأسیس کرده و عصر کلاسیک آتن باستان را آغازید. ۴۹۰ پیش از میلاد داریوش یکم، پادشاه هخامنشی، در پشتیبانی از هیپیس، حاکم پیشین آتن، سپاهی را روانه یونان می‌کند. آتنی‌ها در نبرد ماراتون، ارتش مهاجم ایرانیان را شکست می‌دهند.

۴۸۰ پیش از میلاد لشکر پارس، به پادشاهی خشایارشا در نبرد ترموپیل که در گردنه ترموپیل رخ داد، سپاه اسپارت، را در هم می‌کوبند؛ و سپس آتن را فتح می‌کنند. مدتی بعد ناوگان دریایی پارس و آتن در جنگ سالامیس، درگیر می‌شوند. پس از نیمی از روز درگیری، ناوگان پارس صحنه جنگ را ترک کرده و خشایارشا به سرزمین پارس بازمی‌گردد. ۴۷۹ پیش از میلاد نیروی زمینی پارس به رهبری مردونیه، برای بار دوم آتن را فتح می‌کند. سپس نیروهای متحد آتن و اسپارت، پارسیان را محاصره کرده و در جنگ پلاته آنان را شکست می‌دهند. تاریخ‌نگاران یونانی از این جنگ به عنوان پایان حضور نظامی پارس در یونان یاد می‌کنند. ۴۲۹-۴۶۲ پیش از میلاد آتن در عصر پریکلس، ژنرال و سیاستمدار یونانی، شکوفا شد. بهترین بخش‌های تپه آکروپولیس از جمله معبد بزرگ پارتنون برای ایزدبانو آتنا، در این زمان ساخته شد. ۴۰۴-۴۳۱ پیش از میلاد دو اتحادیه یونان، اتحادیه دلوس به رهبری آتن و اتحادیه پلوپونزی به رهبری اسپارت برای بدست گرفتن کنترل یونان با هم وارد جنگ می‌شوند. این جنگ موسوم به جنگ پلوپونز مدت ۲۷ سال طول کشیده و با پیروزی قطعی و کامل اسپارت که از پشتیبانی کوروش کوچک، شاهزاده هخامنشی برخوردار بود، به پایان رسید. پایان این جنگ با تخریب دیوارهای آتن و نابودی دموکراسی این شهر همراه بود. ۳۳۸ پیش از میلاد [فیلیپ] اهل مقدونیه، پدر اسکندر، در جنگ چایرونی، سراسر یونان را فتح می‌کند. پیروزی فیلیپ، عصر استقلال مناطق شهری یونان را پایان می‌دهد. پس از او اسکندر مقدونی، کار پدر را تکرار کرده و یونانیان را مجبور به اطاعت می‌کند. ۱۸۷ پیش از میلاد با شکست فیلیپ پنجم مقدونی، رمی‌ها جای مقدونی‌ها را در یونان می‌گیرند. دستاوردهای فرهنگی دولت - شهرهای یونان در طول دوران قدیم (۵۰۰ قبل از میلاد - ۵۰۰ میلادی) برای مدت هزار سال جهان غرب را تحت تأثیر قرار داد. دانشمندان یونانی اکتشافاتی در امور طبیعی انجام دادند. فلاسفه یونان نظریاتی در زمینه اداره جوامع به جهان ارائه دادند و هنر و درام یونانی شکوفا شد. از سال ۸۷ تا ۸۶ پیش از میلاد جنگ‌های مهرداد شروع می‌شود و مهرداد ششم پنتوس به وسیله رومیان از یونان باستان و دیگر نقاط اروپا عقب رانده می‌شود.

۵-۱۲- یونان تحت سیطره ترکان عثمانی (از قرن ۱۵ تا ۱۹ میلادی)

در قرن هیجدهم میلادی، قدرتهای مختلف اروپایی، به ویژه روسیه (به خاطر ارتودوکس بودن) می‌کوشیدند تا در اختلاف خود با ترکان عثمانی، که از اوایل قرن پانزدهم بر یونان حاکم بودند، از یونانیان استفاده کنند (بعداً نیز بریتانیا و فرانسه نیز در کنار روسیه قرار گرفتند). وقوع انقلاب بر ضد حکومت ترک در ۱۸۲۱ میلادی حمایت سراسر اروپا را به خود جلب کرد.



غارت و چپاول ترکان عثمانی در «Chios» یونان (در دوران انقلاب یونان از ۱۸۲۱ تا ۱۸۳۲ میلادی)؛
سلطنت اوتو اول بایرنی در یونان (از ۱۸۳۲ تا ۱۸۶۲ میلادی)

بعد از جنگهای استقلال طلبانه (از ۱۸۲۱ تا ۱۸۳۰ میلادی)، رهبران دولت یونان در ۱۸۳۰ میلادی نهادهای قانونی دایر کردند، ولی سلطنت پرنسی باواریایی بنام اوتو اول (دومین پسر لودویک اول شاه بایرن در آلمان امروزی)، که در ۱۸۳۲ میلادی به تخت نشسته بود، با انقلابی در ۱۸۶۲ میلادی پایان یافت.



«اکروتیری» (Akrotiri) رهبر شورشیان جزیره کرت (۱۸۹۷ میلادی) در کنار کلیسای اگیس؛

۶-۱۲- تشکیل جمهوری یونان (از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۵ میلادی)

قرن بیستم شاهد بی‌ثباتی بسیار در این کشور بوده است. الئو تریوس ونیزلوس (از ۱۸۶۴ تا ۱۹۳۶ میلادی)، در دوره‌ای از رقابت بین جمهوریخواهان و سلطنت‌طلبان (از ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۵ میلادی)، سیاست یونان را تحت تسلط خود داشت. اقدام رقیب او، کونستانتین اول سلطنت طلب (شاه یونان از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ میلادی)، در تسخیر آناتولی از ترکیه، با شکست نظامی کونستانتین اول و تشکیل جمهوری یونان در ۱۹۲۴ میلادی، پایان یافت.



کونستانتین اول با همسرش ملکه اولگا؛

۷-۱۲- برقراری دوباره سلطنت در یونان (از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۱ میلادی)

در ۱۹۳۵ میلادی، نظام سلطنتی دوباره برقرار شد، ولی این پادشاهی به رهبری ژنرال یوانیس متاکاس (از ۱۸۷۱ تا ۱۹۴۱ میلادی) وابسته بود. این شخص با ادعای خطر کمونیسم برای توجیه، عملاً دیکتاتور حکومت بود و اختلاف نظر عمیقی در ملت وجود داشت.

پیروزی سلطنت‌طلبان بر کمونیست‌ها در جنگ‌های داخلی یونان (از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹ میلادی) تهاجم آلمان هیتلری به یونان در ۱۹۴۱ میلادی، با مقاومت گروه‌های رقیب کمونیست و سلطنت طلب مواجه شد، و سپس جنگ داخلی که بین این گروه‌ها در گرفت از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹ میلادی ادامه یافت. در ۱۹۴۹ میلادی با کمک بریتانیا و آمریکا، سلطنت‌طلبان پیروز شدند.

۸-۱۲- روابط با روسیه



ساموئل هانتینگتون صاحب نظر علوم سیاسی در فرضیه مشهور خود با عنوان "برخورد تمدن ها" یونان را در محور ارتدوکس ها قرار می‌داد که رهبری آن با روسیه است. بسیاری از پژوهشگران و صاحب‌نظران این فرضیه را رد می‌کنند اما بسیاری از یونانی‌ها آن را قبول دارند. مردم یونان همیشه خواهان روابط

نزدیک با روسیه بوده‌اند. بر اساس نظر سنجی بین‌المللی که در سپتامبر ۲۰۱۳ توسط مؤسسه پيو انجام شد ۶۳ درصد از مردم یونان در قبال روسیه دیدگاه مثبتی داشتند. این نگاه مثبت به روسیه در تاریخ یونان ریشه‌های عمیقی دارد.

(۱) در دورانی که یونان بخشی از امپراتوری عثمانی بود، یونانی‌ها برای کمک معمولاً به هم مذہبان ارتدکس خود در روسیه روی می‌آوردند.

(۲) جنگ استقلال یونان در سال ۱۸۲۱ توسط یک گروه زیر زمینی به نام "انجمن دوستان" آغاز شد که در اودسا، یکی از بنادر امپراتوری روسیه در ساحل دریای سیاه، تشکیل شده بود.

(۳) لوئانیس کاپودیستریاس، وزیر خارجه یونانی تبار امپراتوری روسیه در سال ۱۸۲۷ به عنوان اولین رئیس حکومت مستقل و نوپای یونان انتخاب شد.

(۴) "حزب روسیه" در کشور و حکومت نوپای یونان پس از جنگ جهانی اول قوی‌ترین نیروی سیاسی بود.

بحران بدهی‌ها



جورج پاپاندرو در سال ۲۰۰۹ پس از نشستن بر مسند نخست‌وزیری پرده از کسری بودجه واقعی دولت برداشت. یونان پیش از این برای ورود به منطقه یورو در مورد وضعیت مالی خود و کلیه آمارهای مربوط به آن دروغ گفته بود. این آغازی بود بر بحران یونان در اروپا که عملاً با سنگین شدن بیش از حد بدهی‌های خارجی با خطر ناتوانی برای بازپرداخت وام‌ها روبرو می‌شد. آتن پس از آن وعده داد سیاست‌های ریاضت اقتصادی را در پیش گیرد اما خیلی دیر بود چرا که عملاً دچار ورشکستگی شده بود. کشورهای عضو اتحادیه اروپا اوایل فوریه ۲۰۱۰ در بروکسل وعده دادند از یونان حمایت کنند. اندکی بعد با اعلام اینکه بدهی‌های یونان به بیش از پانزده درصد رسیده‌است، بازارهای مالی دچار آشفتگی شد و در ماه دسامبر مؤسسات اعتبارسنجی مانورهای خود را برای تنزل رتبه اعتباری یونان آغاز کردند.

در سال ۲۰۱۲، بدهی‌های این کشور به سیصد و پنجاه میلیارد یورو افزایش پیدا کرد. یونان دیگر قادر به تأمین نیازهای مالی خود نبود و از اروپا و جامعه بین‌الملل درخواست کمک کرد. بدین ترتیب یونان نخستین کشور منطقه یورو بود که کمک مالی بین‌المللی به ارزش یکصد و ده میلیارد یورو دریافت کرد. یک سال بعد دومین بسته کمک نیز از راه رسید. با این حال یونان هنوز با خطر ناتوانی در بازپرداخت وام‌ها روبرو بود. مارس ۲۰۱۲ بیش از هشتاد و سه درصد از طلبکاران خصوصی یونان موافقت کردند بخشی از طلب خود را ببخشند و این مرهمی بود بر بخشی از بدهی‌های سنگین این کشور.

ژانویه ۲۰۱۵ حزب سیریزا به رهبری آلکسیس سیپراس با وعده مذاکره مجدد در خصوص طرح نجات اقتصادی و پایان دادن به سیاست‌های ریاضتی در انتخابات قانونگذاری به پیروزی رسید. این پیروزی در واقع واکنشی بود به سیاست‌های پنج سال گذشته این کشور که نتیجه‌ای جز سقوط بیست و پنج

درصدی تولید ناخالص داخلی و بیکار شدن یک چهارم از جمعیت یونان به همراه نداشت. مردم یونان با امید به رها شدن از سیاست‌های ریاضت اقتصادی، حزب سیریزا را به قدرت رساندند.

طلبکاران یونان میزان طلب به میلیارد یورو



منبع: اوپن یوروپ، وزارت بازرگانی بریتانیا، صندوق بین‌المللی پول، بانک مرکزی اروپا **BBC**

پیامدها

این بحران باعث تعطیلی چند هفته‌ای بانک‌ها و ایجاد تظاهرات گسترده شد. همچنین مردم یونان روزانه فقط حق برداشتن ۶۰ یورو از حساب‌هایشان را دارند. همچنین این بحران باعث احتمال خروج دولت یونان از حوزه یورو و اتحادیه اروپا شده‌است. همچنین بحران بدهی یونان تا جایی پیشرفت که حکومت آن مجبور شد یک رفراندوم، راه‌اندازی کند تا برای پذیرش طرح نجات مالی اتحادیه اروپا و ادامه سیاست‌های ریاضت اقتصادی از مردم نظرخواهی کند.

۹-۱۲- حزب کمونیست یونان



حزب کمونیست یونان در سال ۱۹۱۸ به مثابه دست آورد بلوغ و پختگی طبقه کارگر کشورشان و پیوندهایش با دکترین انقلابی مارکسیسم-لنینیسم پایه گذاری شد. این حزب در پارلمان فعلی یونان (۲۰۱۵) پنجمین حزب بزرگ است و ۱۵ کرسی از ۳۰۰ کرسی (۵,۵٪ آراء) را در اختیار دارد. این حزب از زمان بنیاد گذاریش تا سال ۱۹۷۴، به جز مدت زمان‌های کوتاهی که طی آن‌ها حزب قانونی بود، حزب کمونیست یونان مُنَحَله بود و در شرایط مخفی به کار خود ادامه می‌داد.

۱۰-۱۲- تاریخچه

حزب کمونیست یونان نابودی سرمایه داری و برپا ساختن سوسیالیسم را هدف خود قرار داده است. در شرایط کنونی حزب کمونیست یونان پیشگام مبارزه برای دموکراسی، استقلال ملی، صلح و پیشرفت اجتماعی است. از همان اوان بنیاد گذاری، با سازمان دادن و هدایت مبارزات برای افزایش آزادی‌های دموکراتیک و رهائی از هرگونه بهره‌کشی و ستمگری، حزب کمونیست یونان تبدیل به نمادی برای ایده‌آل‌های طبقه کارگر، آرمان‌ها و منافع همه زحمتکشان شد.

هنگامی که یونان از سوی نیروهای فاشیست موسولینی و سپس از سوی نیروهای هیتلری مورد تجاوز و حمله قرار گرفت، کمونیست‌ها در شرایط کار مخفی، از درون زندان‌ها یا از سرزمین‌های دور مهاجرت که در پی تأسیس رژیم دیکتاتوری متاگزاس در تاریخ ۴ اوت، ۱۹۳۶ در آن‌ها زندانی بودند، به همراه خلق یونان، به حمله کنندگان فاشیست "نه" گفتند و برای آزاد سازی یونان به نبرد پرداختند. حزب کمونیست یونان در تمام دوران مقاومت ملی (۱۹۴۰-۱۹۴۶) و همچنین در کلیه مبارزاتی که پس از پایان جنگ جهانی دوم با ارتجاع داخلی، مداخله نظامی امپریالیسم بریتانیا و پس از آن آمریکا صورت گرفت، سازماندهی اصلی و رهبر جنبش تمام خلقی بوده‌است.

حزب زیر فشار و سرکوب گسترده‌ای به ابعادی باور نکردنی قرار گرفت که هدف آشکار آن، حذف کامل حزب بود. هزاران نفر از اعضاء و کادرهای حزب در زیر شکنجه کشته شدند یا آن‌ها را به طرق گوناگون به قتل رساندند. این کارزار گسترده چپ کشی، همبستگی نیروهای پیشرو را در تمام دنیا

در پی داشت. مورد مشهور آن، نیکوس بلویانیس از حزب کمونیست یونان بود که در سال ۱۹۵۲ دستگیر شد و در همان سال به قتل رسید.



حزب کمونیست یونان برای جلوگیری از تبدیل یونان به پایگاه نظامی آمریکا و ناتو، در مخالفت با حضور نیروهای یونانی در جنگ کره، با سلاح‌های هسته‌ای و برای همکاری در منطقه بالکان و همچنین در مخالفت با شرکت یونان در جامعه اقتصادی اروپا مبارزه کرده‌است. حزب کمونیست یونان پیشگام مبارزه با رژیم خونتای سرهنگان بود که در تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ از سوی ایالات متحده آمریکا تحمیل شد و با موفقیت بر انشعاب گروه تجدید نظر طلب که حزب را در سال ۱۹۶۸ ترک کرد فائق آمد و به حزب کمونیست (داخلی) تبدیل گشت.

طی تمام دوران مقاومت در برابر دیکتاتوری نظامی (۱۹۶۷-۱۹۷۴)، حزب کمونیست یونان نقش تعیین کننده‌ای در بسیج خلق، جوانان و دانشجویان، در تظاهرات نوامبر ۱۹۷۳ در دانشگاه آتن ایفاء کرد که سقوط خونتای سرهنگان را شتاب بخشید. پس از سقوط خونتای سرهنگان در ژوئیه ۱۹۷۴، حزب کمونیست یونان همواره در نخستین خطوط جبهه مبارزه خلق یونان برای استقلال ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی قرار داشت. در سال ۱۹۸۹، به ابتکار حزب کمونیست یونان، اتحاد احزاب سیاسی و شخصیت‌ها زیر نام "ائتلاف نیروهای چپ پیشرو" (یا به نام یونانی آن: سیناسپیموس) شکل گرفت.



درگیری پلیس و دانشجویان معترض

پس از فرو پاشی نظام سوسیالیستی در اروپا، حزب کمونیست یونان موفق شد بر تلاش جدیدی که از سوی گروهی از کادرهای رهبری برای انحلال حزب سازمان داده شده بود، غالب آید. این کادرها، امروز هم در بطن حزب جدیدی به نام نادرست سیناسپیموس فعال هستند. حفظ نام "ائتلاف نیروهای

چپ پیشرو" از این جهت نادرست است که ائتلاف نام برده پس از آن که حزب کمونیست یونان در ژوئن ۱۹۹۱ آن را ترک گفت، دیگر وجود خارجی ندارد. حزب کمونیست یونان در پرتو فعالیت‌های روزانه جوانان کمونیست یونان، حضور قدرتمندی در گروه‌های محلی، در سندیکاها و زحمتکشان، در انجمن‌های کشاورزان، در جنبش‌های دانش جویان و دانش آموزان و به گونه‌ای کلی در نزد جوانان، دارد. حزب کمونیست یونان تنها حزبی بود که در یونان علیه پیمان ماستریخت و علیه گسترش "اتحادیه اروپا" رای داد که آن را اتحادیه سرمایه زیر تسلط سه یا چهار قدرت بزرگ اروپائی ارزیابی می‌کند که آلمان نقش نخستین را در آن ایفاء می‌نماید.

از سال‌ها پیش، حزب کمونیست یونان به گونه‌ای ریشه‌ای مخالفت خود را با سیاست پیش گرفته از سوی دو حزب در قدرت یعنی پازوک و ان. د؛ و همچنین با سیاست‌هایی که به از بین بردن بنیادهای تولیدی کشور، ایجاد سختی و مشقت بسیار و بی‌کاری می‌انجامد، اعلام می‌دارد. امروزه حزب کمونیست یونان هدف خود را بر این گذاشته است که از طریق حضور و عمل روزانه اش به خلق یونان نشان دهد که راه منفی طی شده توسط یونان تا این لحظه بازگشت پذیر است، راه برون‌رفت و راه حل سیاسی مثبتی برای زحمتکشان کشور وجود دارد. در ماه مه ۱۹۹۶، حزب کمونیست یونان پانزدهمین کنگره خود را که در آن برنامه نوین حزب و همچنین مقررات جدید داخلی حزب تصویب شد، برگزار کرد.

۱۱-۱۲- جنگ داخلی یونان یا کودتای آمریکایی

در سال ۱۹۴۹ آمریکا با فتنه‌انگیزی در یونان جنگ داخلی این کشور را به راه انداخت که ۱۵۴ هزار نفر کشته، ۴۰ هزار نفر بازداشت و زندانی و ۶ هزار نفر به موجب احکام نظامی صادره توسط دادگاه نظامی یونان اعدام شدند.

«ماکویگ»، سفیر وقت آمریکا در آتن اعتراف کرد که تمام اقدامات تأدیبی و تکنیکی اتخاذ شده و به اجرا گذاشته شده توسط حکومت نظامی یونان طی سال‌های ۱۹۴۹ - ۱۹۴۷ توسط نظارت مستقیم و برنامه‌ریزی دقیق کاخ سفید صورت گرفته بود.

در طول سالهای ۱۹۴۶-۱۹۴۹ بین ارتش دولت یونان (با حمایت بریتانیا و ایالات متحده آمریکا) و ارتش دموکراتیک یونان (مخفف انگلیسی: DSE) شاخه نظامی حزب کمونیست یونان (مخفف انگلیسی: KKE) (با حمایت بلغارستان، یوگسلاوی و آلبانی) اتفاق افتاد.

۱۲-۱۲- یونان بعد از جنگ جهانی تا کودتا

جنگ داخلی یونان بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی دوم شروع شد. کمونیست‌ها تا قرارداد صلح ۹ اکتبر ۱۹۴۹ بر ضد محافظه‌کاران و سلطنت‌طلبان می‌جنگیدند. دو طرف منازعه این جنگ از حمایت‌های اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی از یکسو و بریتانیای کبیر و آمریکا ازسوی دیگر برخوردار بودند.

در سال ۱۹۴۷ دکترین دومینوی ترومن در آمریکا به تصویب رسید و براساس آن بایستی از غلتیدن دیگر کشورها بخصوص ترکیه و یونان به زیر سلطه اتحاد جماهیر شوروی جلوگیری می‌شد. آمریکایی‌ها یونان را به‌خاطر جنگ داخلی سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹ بین کمونیست‌ها و سلطنت‌طلبان یک کشور پر خطر می‌خواندند. سرانجام در پایان درگیری‌ها، یونان از سال ۱۹۴۹ با کمک کشورهای غربی صاحب یک دولت محافظه‌کار دست راستی شد. در این زمان پاول اول پادشاه بود. در این دوران تا سال ۱۹۶۴ نخست‌وزیرانی چون نیکولاس پلاستیراس (Nikolaos Plastiras)، زوفوکلئیس ونیزالوس (Sophoklis Venizelos)، یوانیوس تئوتوکئیس (Ioannis Theotokis)، دمتریوس کیوسوپولس (Dimitrios Kiousopoulos) و کنستانتیوس کارامانلیس (Konstantinos Karamanlis) حکومت کردند. کارامانلیس با حزب جبهه ملی رادیکال (ERE) خود از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۳ نخست‌وزیر بود و در سال ۱۹۶۳ به دلیل اختلاف با پادشاه استعفا داد.

یونان در سال ۱۹۵۲ به‌عنوان تنها کشور غیر کمونیست بالکان به عضویت ناتو درآمد و برحسب تمایل دیگر کشورهای غربی، باید حتماً طرفدار غرب بماند. زمانی که در ۶ مارس ۱۹۶۴ پادشاه پاول اول فوت کرد، جانشین او پسر بی تجربه ۲۳ ساله‌اش کونستانتین دوم بود.

در انتخابات نوامبر ۱۹۶۳ حزب محافظه‌کار جبهه ملی رادیکال به رهبری کارامانلیس جای خود را به دولت جبهه میانه (Ενωση Κέντρου, EK) نسبتاً چپی به رهبری گئورگیوس پاپاندرو (Georgios Papandreou) داد. اما پادشاه جدید کونستانتین دوم نگران این بود که چپی‌ها بیشتر تمایل به اتحاد جماهیر شوروی USSR داشته باشند، تا به ایالات متحده آمریکا. از سال ۱۹۶۵ نشانه‌های بحران بین نخست‌وزیر گئورگیوس پاپاندرو و خاندان سلطنتی آشکار شده و دائماً عمیق‌تر می‌شد. پادشاه، که تحت تأثیر همسر خود آناماریا بود تصور می‌کرد که جبهه میانه (حزب پاپاندرو) قصد سرنگونی سلطنت را دارد. اما نخست‌وزیر پاپاندرو نیز برای بهبود رابطه با دربار کوششی نکرد و پس از اینکه روزنامه‌های محافظه‌کار از کشف یک توطئه براندازی موسوم به "Aspida" خبر دادند - که ظاهراً افسران اخراجی دست چپی ارتش در آن دست داشتند و آنها افشای نقش فرزند نخست‌وزیر پاپاندرو را در این توطئه خواستار بودند - پاپاندرو مصمم شد وزارت دفاع را نیز تحت کنترل مستقیم نخست‌وزیر درآورد. او با این کار می‌خواست این موقعیت را داشته باشد تا بتواند کار به تأخیر افتاده‌ی اخراج عناصر ضددموکراتیک (مردم‌سالاری) را از درون ارتش به انجام برساند؛ اما

وزیر دفاع حاضر به استعفا نشده و پادشاه کنستانتین دوم هم این درخواست نخست‌وزیری را برای برکناری وزیر دفاع رد کرد، کاری که در حوزه نظر قانون اساسی از مسئولیت او نبود. در چنین وضعیتی پاپاندرو تهدید به استعفا کرد و از این حرکت پادشاه برای انتصاب یک نخست‌وزیر جدید استفاده کرد. اما پارلمان آن را تأیید نکرد و بحران به وجود آمد.

۲۸ تن از افسران ارتش به جرم ارتباط آنها با گروه Aspida و برنامه‌ریزی برای کودتا متهم و به دادگاه نظامی (دادگاه جنگی) معرفی شدند. پسر نخست‌وزیر اندرآس پاپاندرو هم که متهم به مشارکت در توطئه Aspida بود به دلیل مصونیت پارلمانی، به دادگاه احضار نشد. ۱۵ نفر از متهمین گناهکار شناخته شده و به حبس محکوم شدند.

بین ۱۵ جولای و اول سپتامبر ۱۹۶۵ آتن و تمام شهرهای بزرگ یونان هرروز شاهد میتینگ در حمایت از پاپاندرو و دموکراسی بود. اما تلاش تظاهرکنندگان و قصد پاپاندرو برای جلوگیری از تشکیل دولت طرفدار پادشاه در انتخابات جدید بی‌ثمر بود. باند سلطنت طلب در نهایت به کمک وعده و وعیدها و رشوه و قول‌های مساعد موفق شد نمایندگانی از حزب میانه را "متقاعد" نمایند تا در سومین دوره رأی‌گیری در پارلمان طرفداران پادشاه بتوانند با یک رأی اضافی اکثریت را به دست آورند. به موازات آن پادشاه و ژنرال‌های وابسته به دربار، با اطلاع آمریکایی‌ها برنامه‌ریزی می‌کردند که اگر از طریق پارلمان نتوانستند از بازگشت گئورگیوس پاپاندرو به قدرت جلوگیری نمایند، با برقراری یک دیکتاتوری نظامی این کار را انجام دهند.

۱۲-۱۳- طرح کودتا

سردسته سرهنگ‌های کودتاچی، گئورگیوس پاپادوپولوس (Giorgios Papadopoulos) متوجه می‌شود که مطمئن‌ترین و سریع‌ترین راه به دست‌گیری قدرت در این است که از تشکیلاتی که مملکت برای جلوگیری از براندازی به وجود آورده بود، برای به دست گرفتن قدرت استفاده کند. او مانند تمام افسران ستادی از وجود یک طرح شگفت‌انگیز خبر داشت، که در صورت به قدرت رسیدن کمونیست‌ها، مستقل از اینکه از چه روشی به قدرت رسیده باشند، با بحران‌آفرینی و کارشکنی در روند کار آنها اخلاص ایجاد کنند. این طرح و برنامه براساس دستورالعمل ۱۹۵۹ ناتو بوده و این طرح دائماً براساس شرایط روز بازنگری و به روز می‌شد.

به دلیل سهل‌انگاری و عدم مراقبت صحیح از اسناد، سرهنگ گئورگیوس پاپادوپولوس در سال ۱۹۶۳ به این اسناد محرمانه دسترسی یافته و آنها را مطالعه کرده بود. در آن زمان و برای مدت کوتاهی پاناگیوتیس پیپینلیس (Panagiotis Pipinelis) دولت موقتی را اداره می‌کرد و او تنها سیاستمدار یونانی بود که بعدها کودتای آوریل ۱۹۶۷ را تأیید کرده و بلافاصله پست وزارت خارجه را به دست آورد. طرح کامل کمیته بحران تقسیم‌بندی مراحل مختلف طرح، روش‌های اجرایی و همچنین گروه‌هایی که در شرایط اضطراری مسئولیت‌های اجرای آن را زیر نظر نخست‌وزیر و مسئولیت مستقیم او و با کد سری مخصوصی که در اختیار او بود، دربرداشت.

به دلیل اطلاع از جزئیات طرح، سرهنگ پاپادوپولوس و دوستان او موفق شدند طرفداران پر و پا قرص خود را و هواداران طرح به دستگیری قدرت «برای نجات کشور و هویت یونان» را در مراکز استراتژیک قرار بدهند. بدین وسیله آنها قادر بودند از تغییرات احتمالی برنامه اطلاع حاصل نمایند. آنها قادر بودند در زمان کودتا فقط فرمان اجرای برنامه تصاحب قدرت را به سادگی صادر کنند، حتی اگر پادشاه و ژنرال‌ها در آخرین دقیق تعلل می‌کردند. لازم به یادآوری است که چند ماه قبل از کودتا دوستان سرهنگ پاپادوپولوس توانسته بودند به ستاد مشترک بقبولانند که فهرست اشخاص بازداشتی را تکمیل نمایند، به این صورت که در فهرست B، نام مهمترین سران فراکسیون‌های غیر کمونیست پارلمان را به آن اضافه کنند، که باید افراد این فهرست بی‌اثر شده و یا تحت مراقبت قرار گیرند.

۱۴-۱۲- کودتای هوشمند

تعدادی از افراد گروه سرهنگ پاپادوپولوس، در ردیف اول سرهنگ کاریداس (Karydas) مستقیماً در طراحی این سناریو شرکت داشتند. اگرچه برای همه یونانی‌های منطقی اجرای توطئه Aspida اصولاً قابل تصور نبود، اما استناد به آن بهانه مناسبی برای کودتاچیان بود.

تشکیلات نظامیان آن قدر برای طرح توطئه براندازی سلطنت توسط گروه "Aspida" فضا سازی کرده و آن را با جدیت دنبال می‌کردند تا به پادشاه بقبولانند که هواداران دموکراسی واقعاً قصد براندازی و استقرار یک حکومت جمهوری را تدارک می‌بینند.

افزون بر این یک توطئه "مشکوک" ظاهراً در زمان کاملاً مناسب کشف شده که به کمک آنها آمد، این زمانی بود که پاپاندرو سرانجام مصمم شد افسران دست راستی ارتش، بخصوص آنهایی که در تقلب انتخاباتی سال ۱۹۶۱ دست داشتند، و همچنین آن عده از کارکنان اداری را که آشکارا تمایلات ضد دموکراسی داشتند اخراج کند. اگرچه افکار عمومی از ماه‌ها قبل خواستار این اقدامات بود و نخست‌وزیر پاپاندرو می‌بایستی بلافاصله چند روز بعد از پیروزی بزرگ خود در انتخابات و تشکیل دولت در فوریه ۱۹۶۴ آن را به مرحله اجرا بگذارد، اما رهبر پیر حزب میانه به هیچ‌وجه نمی‌خواست سوءظن پادشاه را تحریک کند. زمانی که او متوجه شد که تنها راه پایداری دموکراسی پاکسازی ارتش است، سرهنگ‌های کودتاچی، برنامه عملیاتی خود را نیز آماده کرده بودند.

ترس و تشویش و اضطراب همه‌جا را فرا گرفته بود. از غروب ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ سربازان تا دندان مسلح بیش از ۱۰۰۰۰ نفر را در آتن، پیراوس، پاتراس و تسالونکی بازداشت کردند، که در بین آنها تعدادی کهنه‌مبارزان بیمار و سالخورده جنگ‌های چریکی بر ضد اشغالگران آلمانی دوران جنگ جهانی دوم وجود داشتند. صدها نفر از کارگزاران و فعالان تمام احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، تشکل‌های دانشجویی و کلوپ‌ها و همچنین اکثر وزرای دولت حاکم، بسیاری از نمایندگان مجلس، بسیاری از کارمندان شاخص ادارات، تعداد زیادی از خبرنگاران، وکلای دادگستری، نویسندگان و بازیگران

سینما جزو بازداشت شدگان بودند. اگرچه خبر بازداشت‌ها در همان شب به گوش شهروندان در حال خواب آتن رسید، اما هیچ‌کس نه می‌توانست بگوید که سرخ این قضیه در دست کیست و نه فلسفه و علت آن را فهمید و نمی‌توانست ابعاد آن را تخمین بزند و حتی در موقعیت واکنش هم نبود. بلافاصله بعد از کودتای ۲۱ آوریل سرهنگ‌ها فوراً دادگاه‌های صحرایی برقرار شده، سانسور، بازداشت‌ها، ضرب و شتم و شکنجه و کشتار اجرا شد به‌طوری‌که تعداد قربانیان ماه‌های نخستین حدود ۸۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد. توجیهی که برای این اعمال عنوان می‌شد این بود که همه این اقدامات برای نجات ملت از "به قدرت رسیدن کمونیست‌ها" بوده است.

امکان هیچ واکنشی وجود نداشت.

با وجود خشونت آشکارا اقدامات و فشارهای اولیه در ۲۱ آوریل، غیرقابل پیش‌بینی بود که یک رژیم جدید صرفاً بر پایه استبداد نظامی بتواند پایدار بماند.

گذشته از این، رفتار شخصی پادشاه کنستانتین، مانع واکنش کسانی می‌شد که می‌توانستند به‌طور مؤثر از این اقدامات جلوگیری کنند: هنگامی که پادشاه صبح زود به‌وسیله کودتاچیان که به حضور رسیده بودند از خواب بیدار شد، ابتدا نمی‌توانست نافرمانی ارتش را تصور کند. گذشته از آن ژنرال‌های ارتش، که در ساختمان پنتاگون در نزدیکی آتن که آن زمان محل ستاد مشترک ارتش بود، در بازداشت بودند، کودتاچیان بودند، به پادشاه توصیه کرده بودند که نگذارد یکدستی بی‌نظیر و مثال‌زدنی ارتش زیر سؤال برود. در این شرایط برای پادشاه یک حکومت دیکتاتوری نظامی، بسیار مقبول‌تر از حکومت دشمن دیرینه پاندریو به نظر می‌رسید.

اولین فرمان پادشاه :

"ما، به‌عنوان پادشاه همه یونانی‌ها، طبق بند ۹۱ قانون اساسی مقرر می‌داریم به‌خاطر مخاطراتی که نظم و امنیت عمومی را تهدید می‌کند بندهای ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۹۵ و ۹۷ قانون اساسی جاری را برای تمام مناطق کشور لغو اعلام کرده و از وزیر کشور می‌خواهیم این فرمان را ابلاغ و اجرا نماید. امضای کنستانتین پادشاه یونانی‌ها. رونوشت هیئت وزیران: رئیس و اعضا"

۱۵-۱۲- کودتای سرهنگ‌های یونان



روز ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ یونانی‌ها با سروردهای نظامی و اعلامیه‌ای که پی‌درپی از رادیو پخش می‌شد بیدار شدند: «به دلیل ناآرامی‌های موجود، ارتش قدرت را در کشور به دست گرفت.»

حاکمان جدید ادعا داشتند که برای نجات یونان از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها دست به کودتا زده‌اند. آن‌ها وعده می‌دادند که رژیمشان با نیت خیرخواهانه روی کار آمده و تنها برای یک دوره کوتاه انتقالی بر سر کار خواهند بود. البته این ادعاها کاملاً دروغ بود؛ زیرا نظامیان هفت سال بر سر قدرت ماندند و هزاران یونانی بازداشت و شکنجه شدند و یا به تبعید رفتند.

این کودتا در واقع سراسر کشور و رهبری سیاسی آن را در حال خواب غافلگیر کرد. نیروهای ویژه و یگان‌های زرهی، کوتاه زمانی پس از ساعت یک بامداد پادگان‌ها را ترک کرده و تا زمان طلوع آفتاب، آتن را تحت کنترل خود درآوردند. تنها روزنامه‌ای که خبر کودتا را در شماره عصر خود چاپ کرد، روزنامه‌ای به نام «کاتیمیرینی» بود: «واحد‌های تانک راس ساعت ۲:۳۰ صبح و در برابر دیدگان شگفت‌زده معدود، آتنی‌هایی که در آن ساعت صبح هنوز در خیابان‌ها بودند، مرکز پایتخت را به اشغال خود درآوردند. یک خبرنگار که قصد ورود به مقر نخست‌وزیری را داشت توسط سربازانی که لباس کاملاً متحدالشکل به تن داشتند متوقف و از محل دور شد. کسی در مورد هویت سازمان‌دهندگان، گستره مداخله و عملیات یا اهداف این مانور نظامی چیزی نمی‌دانست.»

اما در واقع رهبری این کودتا را گروهی متشکل از سه نظامی رده‌بالا و به شدت راست‌گرا بر عهده داشتند؛ یعنی سرتیپ استیلیانوس پاتاکوس، سرهنگ نیکولاس ماکارزوس و سرهنگ جورج پاپادوپولوس که این نفر آخر در واقع رئیس اصلی گروه محسوب می‌شد.

۱۶-۱۲- اسم رمز عملیات : پرومته

کودتاچیان در واقع طبق طرح و نقشه‌ای با اسم رمز «پرومته» عمل می‌کردند. البته قرار بود از این طرح در صورت بروز یک خیزش کمونیستی و مداخله احتمالی نیروهای شوروی استفاده شود. بر اساس این نقشه ۵۰ دستگاه خودروی زرهی، ۱۲۲ دستگاه تانک و ۲۰۰ دستگاه از دیگر خودروهای نظامی به سوی اهدافی چون وزارت دفاع، پارلمان و کاخ سلطنتی حرکت می‌کردند و همین اتفاق نیز افتاد. پس از آن نخست‌وزیر، شماری از سیاستمداران بلندپایه و مشهور و نمایندگان مجلس بازداشت شدند. راس ساعت هفت صبح نیز پادشاه یونان در نهایت اکراه و بی‌میلی، یک دولت بی‌اختیار و دست‌نشانده متشکل از شماری از عوامل حکومت را معرفی کرد. پادشاه برخلاف گفته خودش که عنوان کرده بود با کودتاچیان همکاری ندارد و این گفته اشتباه بود و همین امر باعث خلعت وی از پادشاهی شد.

خونتای جدید یونان بلافاصله قوانین دوران جنگ را به مورد اجرا گذاشت و یازده اصل از قانون اساسی را باطل اعلام کرد. در همین حال هواداران گروه‌های چپ و مخالفان سیاسی به زندان افتادند. بر اساس برآوردهای سازمان عفو بین‌الملل حداقل ۸ هزار نفر در همان هفته آغازین پس از کودتا زندانی شدند.

در یکی از یادداشت‌های سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۶۸ آمده است: «پاکسازی سیاسی یکی از اولین اهداف رهبری خونتای به شمار می‌رود. این رژیم از همان آغاز کار تلاش دارد که نهادهای سیاسی کشور را از اثر شخصیت‌های فاسد و سیاست‌های ناکارآمد پاک کند. خونتای یونان که با سیاستمداران همه مسلک‌های فکری زاویه دارد، هرگونه فعالیت سیاسی را برای کمونیست‌ها، هواداران نیروهای چپ و حتی سیاستمداران راست‌گرای تا به امروز ممنوع اعلام کرده و بسیاری از این افراد را به زندان انداخته و یا در حصر خانگی قرار داده است. هر کس که قانون را نقض کند توسط دادگاه‌های نظامی مجازات می‌شود و هرگونه انتقاد از رژیم به دلیل سانسور مطبوعات در عمل خفه شده است.»

البته سازمان سیا در حالی این گزارش را منتشر کرد که حتی تا به امروز نیز بسیاری از کارشناسان اعتقاد دارند که این سازمان و دولت وقت آمریکا در کودتای سرهنگ‌ها در یونان نقشی تعیین‌کننده ایفا کرده‌اند.

پریکلس کوروسیسی، نویسنده و روزنامه‌نگار مشهور یونانی در آن زمان یکی از اعضای جنبش مقاومت یونان بود. کوروسیسی تا سال ۲۰۰۹ از جمله نمایندگان حزب حاکم چپ‌گرای یونان یعنی حزب سیریزا در پارلمان این کشور نیز بود. کوروسیسی بعدها در برابر نمایندگان شورای اروپا به عنوان شاهد حضور یافت و از شکنجه‌هایی که تحمل کرده بود گفت. گزارش کوروسیسی به تیت‌ر بسیاری از رسانه‌های دنیا راه یافت و بعدها به صورت کتاب درآمد و به زبان‌های زیادی ترجمه شد.

کوروسیسی امروز روی یک کانایه سفید کهنه در آپارتمان کوچکش واقع در محله پاتیسیا در مرکز آتن نشسته است. او که با وجود ۷۵ سال سن همچنان روزی دو بسته سیگار می کشد، با صدایی آرام و جملاتی کوتاه در مورد بازداشت و شکنجه هایش صحبت می کند.

کوروسیسی در سال ۱۹۶۷ و به هنگام کودتا ۲۶ سال داشت. ساعت شش صبح روز ۲۱ آوریل در خواب خوش بود که صدای ضربه های شدید به در خانه را شنید و با فریاد همسایه اش بیدار شد: «پریکلس، بلند شو! ارتشی ها به قدرت رسیده اند و تو باید مخفی شوی!» اما کوروسیسی به این نصیحت همسایه اش توجهی نکرد: «اصلا فکرش را نمی کردم که نام من هم در فهرست کسانی باشد که قرار بود بازداشت شوند. حدود ساعت یازده با چند تن از رفقا به مرکز شهر رفتیم و منتظر شدیم که جمعیت بزرگ مردم و توده ها از راه رسیده و دست به تظاهرات بزنند؛ اما در عوض با ماموران عصبی پلیس و سربازان ارتش روبه رو شدیم. در آن لحظه به نظرم آمد که کافی است دست خود را دراز کنم و سلاح های آن ها را بگیرم.»

با این حال کودتای سرهنگ ها چندان هم غیرمنتظره نبود و مایه شگفتی مردم نشد. آپوستولوس واکالوپولوس، مورخ یونانی می نویسد: «از ماه ها پیش همه از این می ترسیدند و نگران بودند که یک دیکتاتوری نظامی در کشور روی کار بیاید. همه جا از روزنامه ها گرفته تا کافه ها و ادارات و در سراسر کشور صحبت از احتمال کودتای نظامی بود؛ اما زمانی که کودتا واقعا انجام گرفت، مقاومتی در برابر آن وجود نداشت.»

۱۷-۱۲- اسیر نظام سرهنگ ها

تنها امتیازی که پادشاه کنستانتین دوم توانست از سرهنگ ها به دست آورد، انتصاب کنستانتین کولیاس، یکی از دادستان های سابق دادگاه عالی یونان (Areopag) به عنوان نخست وزیر غیر نظامی بود. اهمیت این انتصاب هم البته بسیار کم بود، چون قدرت در دست کودتاچیان باقی ماند و برای کنستانتین کولیاس فقط اطلاعیه دولت کودتا در ۲۲ آوریل ۱۹۶۷ باقی ماند:

«دولت جدید تلاش می کند دوباره وحدت و یگانگی را بین تمام یونانی ها به وجود آورد. انشقاق و دوگانگی که یونانی ها را تا به حال در مقابل یکدیگر قرار داده بود و یونانی های فاسد بر ملت حکومت می کردند، باید پایان پذیرد. دولت برای برقراری مجدد همدلی و وحدت، خواهان حمایت و همکاری ملت با دولت است. دولت عنوان می کند از این پس یونانی های راستی، میانه و چپی نخواهیم داشت، بلکه فقط یونانی ها.»

اجرای این برنامه اما ۲۴ ساعت قبل از اعلان رسمی در یک سخنرانی شروع شده بود. با شروع کودتا نظامیان ۱۰۰۰۰ نفری را که بازداشت کرده بودند «فقط یونانی بودند»، یعنی عقاید سیاسی مختلفی داشتند.

۱۸-۱۲- فرمان دوم پادشاه

فرمان محرمانه دوم مکمل "فرمان اولیه پادشاه" بود و دستورالعمل اجرایی را نشان می‌داد :
 "از حالا تا اطلاع ثانوی تردد تمام اشخاص پیاده و حرکت تمام اتومبیل‌ها در شهر ممنوع است. تمام غیرنظامیان موظفند خیابان‌ها را ترک کرده و بلافاصله به خانه‌های خود بروند. به هرکسی که پس از غروب آفتاب در شهر دیده شود، شلیک می‌شود. تردد پزشکان و داروخانه‌داران فقط در شرایط اضطراری و بیماری‌های حاد، بعد از دریافت مجوز از کلانتری‌ها مجاز است.

از این ساعت تا اطلاع ثانوی همه اداره جات و فروشگاه‌ها تعطیل هستند. از حالا تا اطلاع ثانوی برداشت از حساب در بانک‌ها و قرض‌الحسنه‌ها ممنوع است. از امروز ۲۱ آوریل شروع کلاس‌های درس ده روز به تعویق می‌افتد.

از حالا تا اطلاع ثانوی خرید پوند استرلینگ و همه ارزهای خارجی ممنوع است. هر فعالیتی برای احتکار ارزاق عمومی و انبار کردن کالا به‌عنوان خرابکاری تلقی شده و عاملان آن در دادگاه نظامی شرایط اضطراری محاکمه می‌شوند.

تمام مردم موظفند انبارهای احتکارارزاق عمومی کسبه را بلافاصله به پلیس اطلاع دهند. از حالا تا اطلاع ثانوی تدریس در تمام مدارس ابتدایی، متوسطه و دانشگاه‌ها تعطیل است."

بدین ترتیب از ۲۴ آوریل یعنی سه‌روز پس از کودتا یونانی‌ها خود را بی‌پناه و تنها در مقابل کودتایی یافتند، که نه می‌دانستند سرخ آن در دست کیست، نه از ابعاد و دامنه آن خبر داشتند، اما همه در آن زمان، برنامه‌ریزی آن را کار دسته‌جمعی دربار، راست‌های سنتی، نیروهای نظامی و آمریکایی‌ها (بویژه سازمان سیا) می‌خواندند.

ایدئولوژی کودتاگران

اما سرهنگ‌ها کودتای خود را به‌عنوان "انقلاب برای نجات ملت" (Ethnosotirios Epanastasis) توجیه کرده و عنوان می‌کردند که برای جلوگیری از یک توطئه کمونیستی در ادارات دولتی، نظام آموزشی، وسایل ارتباط جمعی و حتی ارتش که خود را برای براندازی آماده می‌کردند، دست به این کار زده‌اند. آنها براساس توهم ایدئولوژی ضدکمونیستی خود موسیقی پاپ، راک، نهضت هیپی‌گرایی و الحادگرایی را قسمتی از توطئه کمونیستی می‌دانستند. آنها (سرهنگ‌ها) تمام نیروهای مترقی را آنارشویست‌های کمونیست قلمداد می‌کردند، که در مقابل خدای یونانی‌های مسیحی خالص قرار گرفته‌اند. رژیم سرهنگ‌ها ققنوس (Phoenix) که از زمان جنگ‌های استقلال طلبانه نماد رستاخیز مجدد یونانی‌ها خوانده می‌شد (ققنوس پرنده افسانه‌ای که خود را آتش می‌زند تا از خاکستر خود دوباره جوان زنده شود) همراه با سایه یک سرباز مسلح را به‌عنوان آرم جدید کشور برگزیدند.

۱۹-۱۲- سیاست داخلی، اختناق و فشار

یک گزارش فوری در روز ۲۵ آوریل ۱۹۶۷ خبرگزاری AFP، اقدامات مشترک وزارت کشور و وزارت آموزش در رابطه با ترتیبات انضباطی جوانان را برمی‌شمرد؛ براساس آن «پسران جوان بایستی ظاهری آراسته داشته، تمیز و مرتب باشند و از همه مهمتر موهای سر خود را کوتاه نگه‌دارند. بیتل‌ها که ثمره‌های فرهنگ مبتذل هرزه‌گری و اوباش‌گرایی بیگانه و فرهنگ آمریکایی است، در یونان دیگر قابل تحمل نیست». دختران دیگر اجازه پوشیدن دامن‌های کوتاه را ندارند، بلکه "باید پوششی زیبا داشته باشند". گذشته از این به همه دانش‌آموزان دستور داده می‌شود، "هر روز یکشنبه به کلیسا بروند و در هفته قبل از عید پاک در دعای ربانی شرکت کنند".

هدف اصلی دولت کودتای نظامیان کودتاچی بیشتر در دانشگاه‌ها بود. شروع سال تحصیلی ۶۸-۱۹۶۷ نشان داد که سرهنگ‌ها با مشکل بزرگی روبه‌رو هستند. با وجود اقدامات خودسرانه‌ای که بر ضد انجمن‌های دانشجویی انجام شده بود، انحلال تشکل‌های دانشجویی مقاومت در کلاس‌های درس و آزمایشگاه‌ها برای جلوگیری از تبدیل این مراکز به پادگان‌های نظامی قابل انکار نبود. دانشجویان، کلاس اساتیدی را که با رژیم همکاری می‌کردند تحریم کردند. پخش شب‌نامه‌ها و ضربه‌زدن به رژیم که شروع شد، سرهنگ‌های کودتاچی این موضوع را جدی گرفتند.

در نوامبر ۱۹۶۷ خبرنگار فیگارو از آتن گزارش می‌دهد که "مسئله جوانان بزهکار در یونان در حال حاضر با شدت تمام نمایان است و دولت نظامی سعی دارد بدون خشونت و اجبار و اتخاذ روش‌های سخت‌گیرانه آن را حل کند. اما واقعیت این است که در نیمسال تحصیلی گذشته آمار نسل جوان دستگیر شده به بالای ۲۰۰ نفر رسیده و احکام محکومیت‌های صادر شده نیز سنگین بوده است."

۲۰-۱۲- تبعید به گیاروس

از ۲۶ آوریل ۱۹۶۷ درحالی‌که بازداشت‌ها همچنان ادامه داشت، نظامیان، زندانیان را به گیاروس (Gyaros) که جزیره شیطان لقب گرفته تبعید کردند. گیاروس یک جزیره صخره‌ای بزرگ است، که مانند یک درخت در چند مایلی شمال جزیره سایروس در دریای اژه قرار گرفته، از خصوصیات بارز این جزیره، خشکی، بی‌آبی و تندبادهای دائمی آن است که حتی در اغلب مواقع دسترسی به آن با هلیکوپتر هم غیرممکن می‌شود. برای تبعیدگاه زندانیان حتی رومی‌ها هم این مکان را پرهزینه تشخیص داده بودند.

از قول زندانی‌ها :

"درطول چندین روز به ما فقط نان برای تغذیه می‌دادند. آبی را که برای ما با کشتی از جزیره‌های سایروس و یا پیاروس می‌آوردند، غالباً قابل شرب نبود. ما قادر به استحمام و شست‌وشوی خود هم نبودیم. سیستم دفع فاضلاب وجود نداشت. در این مکان متروکه، که گاهی تا ۶۵۰۰ نفر را آورده بودند، مکانی برای سرایت بیماری واگیردار شده بود. تنها مکان قضای حاجت فضای باز بود. بعداً ما

کانال‌های قدیمی فاضلاب را تعمیر کردیم و از آن به بعد فاضلاب به دریا می‌ریخت، که بد بو و غیرقابل تحمل شده بود. از این به بعد می‌توانستیم با آب دریا خودمان را تمیز کنیم."

بالای ۳۵ درصد از زنان و مردان زندانی در گیاروس بیمار شدند. بیش از یک‌سوم زندانی‌ها بالای ۵۰ سال سن داشتند. تعدادی از آنها در همانجا فوت کردند.

اما سرهنگ گئورگیوس پادوپولوس در ۲۳ ژانویه ۱۹۶۸ در رادیو لوکزامبورگ این‌گونه توضیح داد: "ما تروریست‌های جنایتکار را از عفو محروم کرده‌ایم. برای زندانیان تبعیدگاه گیاروس اصولاً بدین خاطر موضوع عفو مطرح نیست، چون نه آنها محکوم شده‌اند و نه حتی به آنها تفهیم اتهام شده است. آنها کمونیست‌های سرسختی هستند که برای مراقبت و پیشگیری از جرم زندانی شده‌اند."

جزیره لروس نیز به تبعیدگاه تبدیل شده بود. در حقیقت بازداشت‌های دسته‌جمعی شب ۲۱ آوریل و روزهای بعد بدین خاطر بود که:

• احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری آن‌قدر تضعیف و یا نابود شوند که توانایی مقاومت در مقابل کودتا را نداشته باشند.

• در بین مردم جو حاکمیت بلامنازع "نظم و امنیت" مستقر شده و به دنبال آن از حاکمان تبعیت محض کنند.

• تعدادی قابل توجهی گروگان در اختیار داشته باشند.

۲۱-۱۲- هماهنگ‌سازی زندگی عمومی

تظاهرات "خودجوش" بخصوص در ایالت‌های دور و مواقع بازدید اعضای حکومتی اهمیت زیادی پیدا کرد. مسئولین نظامی محلی، ژاندارمری، روحانی‌ها و معلمین مدارس دولتی بسیج می‌شدند، تا به زبان و مفهوم نظامی، فضای خالی به‌وجود آمده از بی‌تفاوتی ملت را پر کنند. در برخی مواقع شرایط مضحکی به‌وجود می‌آمد، مثلاً برداشتی از سخنان شهردار شهر آگرنیون (یونان غربی) که برنامه استقبال از نایب‌السلطنه ژنرال سوبتاکیس که متن کامل آن در روزنامه محلی پاناتولیک در ۱۹ فوریه ۱۹۶۹ منتشر شده بدین شرح است: شهردار آگرنیون می‌گوید: "ما به دستور مقامات مافوق خبر ورود عالیجناب نایب‌السلطنه را در فرودگاه غیرنظامی آگرنیون در روز پنجشنبه ۲۰ فوریه ۱۹۶۹ در ساعت ۱۰:۳۰ اعلام می‌داریم. در ادامه عالیجناب از طریق زمینی به سمت جانینا عزیمت می‌کنند.

ما دستور می‌دهیم تمام مسیر خیابان کالیون را پرچم بزنند. برای مراسم استقبال افراد زیر باید در ساعت ۱۰ در فرودگاه حاضر باشند:

فرمانده گردان گارد ملی آگرنیون، دادستان کل و دادستان‌های دادرسی مرحله مقدماتی دادگستری، کارکنان شهرداری، فرمانده ژاندارمری آکارینه، فرمانده ژاندارمری آگرنیون، رئیس اداره آتش‌نشانی، رئیس شورای شهر و رئیس کانون وکلا.

گذشته از این تمام کارکنان کلیساها، دادگستری، مدارس و کارکنان غیرنظامی ادارات، به‌جز آن کارمندانی که حضور آنها در محل کار کاملاً ضروری است کارکنان انجمن‌های شهری، افراد صاحب

مدال و برگزیدگان، تمام دانش آموزان، نمایندگان مطبوعات و تمام انجمن‌ها و ارگان‌ها."

۲۲-۱۲- شکنجه‌ها

تعداد شکنجه‌گرهایی را که از سال ۱۹۶۷ در اذیت و آزار جسمی زندانیان به‌طور فعال دست داشته‌اند، حدود ۲۰۰ نفر پاسبان، افسران پلیس و کمیته‌های ژاندارمری تخمین زده‌اند. گردان سوم سپاه تسالونکی حوزه فعالیت کورکالاکوس شکنجه‌گر مشهور بود، که با حفظ سمت عضو اداره اطلاعات کالاماریا نیز بود. دیگر شکنجه‌گران دسته سوم سپاه تسالونکی عبارت بودند از کارامیتسوس، میتروماراس و تتراداکوس.

اگر تمام مراکز پلیس، بیمارستان‌ها، مراکز نظامی و زندان‌ها را در نظر بگیریم، یقیناً در منطقه آتن بزرگترین تعداد شکنجه‌گرهای حرفه‌ای حضور داشتند و بیشترین مراکز شکنجه در آن مستقر بود. مرکز اصلی تعدی و فشار اداره پلیس امنیت عمومی در خیابان بوبولیناس شماره ۲۱ بود که تا سال ۱۹۶۹ به سرپرستی سرهنگ پاپاسپیروپلوس اداره می‌شد و بازیل لامبرو تا پایان دوران دیکتاتوری به‌عنوان بازپرس کل در آن فعالیت می‌کرد. تعداد زیادی از بازپرس‌ها، افسران پلیس، گروه‌بان‌ها و خبرنگارها زیر فرمان او بودند.

وکیل دادگستری آمریکایی جیمز بکت (James Becket) که از سوی سازمان عفو بین‌الملل به یونان فرستاده شده بود در دسامبر ۱۹۶۹ می‌نویسد: "با تخمین محتاطانه حداقل ۲۰۰۰ نفر شکنجه شده‌اند."

۲۳-۱۲- سانسور دو مرحله‌ای

در ۲۹ آوریل ۱۹۶۷ دستورالعمل‌های سانسور تدوین و به تمام مسئولین روزنامه‌ها "طی ابلاغ عمومی" اعلام شد که آنها حق انتشار چه نوع مطالبی را ندارند. فهرستی شامل ده مورد، که آخرین مورد آن چنین است: "انتشار تمام مطالبی که به اعتقاد اداره کل کنترل مطبوعات مخالف نظر دولت ملی باشد."

منبع اطلاعاتی سردبیران روزنامه‌ها فقط خبرگزاری آتن بود استناد به اخبار خبرگزاری‌های دیگر و تحلیل آنها ممنوع بود. "خبرگزاری آتن" یک اداره دولتی بود که به‌وسیله حکومت دیکتاتور نظامی شدیداً کنترل می‌شد، به‌طوری‌که مطالب آن (براساس گزارش IPI) از معاونت مطبوعاتی زیرمجموعه اداره کل دولت تدوین شده و به همه روزنامه‌ها دیکته می‌شد. در برخی موارد روزنامه‌ها موظف بودند مطالب این خبرگزاری را طوری تنظیم کنند که گویا سردبیران مطبوعات، خودشان آن را تدوین کرده‌اند.

۲۴-۱۲- موسیقی، فیلم و رادیو

با وجود این اداره سانسور دولت نظامی بعد از مدتی به مردم اجازه دسترسی نسبتاً وسیع به موسیقی و فیلم‌های غربی را می‌داد، البته در صورتی که رنگ و بوی سیاسی نداشته باشند. مثلاً فیلم آلمانی آداب جنسی (هلگا Helga - چگونه بشر شکل می‌گیرد) از سن ۱۳ سالگی آزاد شد، در صورتی که در کشور تولیدکننده آن از ۱۶ سالگی آزاد بود. فیلم انبار چوب (Woodstock) سال ۱۹۷۰ در تمام یونان به نمایش درآمد، اگرچه هجوم جوانان در آتن باعث ناآرامی و بازداشت‌ها شد. آنها موانعی هم برای کمون‌های هیپی‌هایی که از سال ۱۹۶۰ در غارهای ماتالا در جزیره کرتا زندگی می‌کردند، ایجاد نکردند. در حالی که رادیو در ابتدا بر روی موسیقی‌های غربی مارش نظامی پخش می‌کرد، اما اوضاع این نوع سانسور تا حدی آرام شد. بعدها موسیقی راک و پاپ یونانی پخش شده از رادیو طرفدار زیادی پیدا کرد.

۲۵-۱۲- سیاست خارجی

آمریکا بی‌سروصدا حکومت نظامی‌ها را به‌عنوان متحد جنگ سرد و به‌خاطر همسایگی یونان با دول اروپای شرقی حمایت می‌کرد، چیزی که در دوران بعد به موج ضد آمریکایی ملت تبدیل شد، اما مواضع دول اروپای غربی متفاوت بود. دولت‌های اسکاندیناوی و هلند با دولت کودتا مخالف بوده و از آنها در سپتامبر ۱۹۶۷ به دادگاه حقوق بشر جامعه اروپا شکایت کردند، اما یونان پیشدستی کرده و برای جلوگیری از محکومیت، خروج خود از جامعه اروپا را اعلام کرد. انگلیس و آلمان اگرچه رعایت حقوق بشر را تذکر می‌دادند، به‌خاطر اهمیت استراتژیک یونان از حضور آن کشور در جامعه اروپا و ناتو حمایت می‌کردند.

۲۶-۱۲- ترورهای خارج از کشور

کودتاچیان سعی می‌کردند با یک مکانیسم گزانبری به دو روش متفاوت جمعیت مهم "یونان آزاد" را که از یونانی‌های خارج تشکیل شده بود به سکوت وادار کنند: مستقیماً به‌وسیله نیروهای عملیاتی، ادارات رسمی و اداره اطلاعات مخفی KYP و با کمک غیررسمی اداره‌های اطلاعاتی خارجی که همکاری می‌کردند. هدف اصلی آنها کارگران، دانشجویان، روشنفکران، خبرنگاران و سیاستمداران، زنان و مردان مهاجر بعد از جنگ جهانی و پناهندگان بودند. سرهنگ‌ها به "پیران"، مهاجرین قدیمی قبل از جنگ جهانی، اهمیت نمی‌دادند، چرا که آنها غالباً بی‌اطلاع و بی‌تفاوت بوده و در مبارزات تشکیلات دموکراتیک شرکت نمی‌کردند.

۲۷-۱۲- سیاست اقتصادی

سال‌های بین ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ که رشد اقتصادی بالا همراه با تورم پائین و کاهش آمار بیکاری وجود داشت موجب شد افزایش تولید ناخالص ملی به‌وسیله صنعت توریسم، صرف هزینه‌های دولتی و

تشویق سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی به‌دست آید، به‌طوری‌که باعث ورود سرمایه شرکت‌های معتبر بین‌المللی به کشور شد.

گذشته از این شاهد اجرای پروژه‌های تأمین انرژی و ساخت راه‌های ارتباطی و زیربنایی به‌طور وسیع بودیم. معاون رئیس‌جمهور ژنرال استیلیانوس پاتاکوس (Stylianos Pattakos)، بدین‌خاطر ملقب به «اولین ماله بنایی یونان» شده بود که در فیلم‌های تبلیغاتی پیش‌برده سینماها همیشه با یک ماله بنایی و با چهره خندان در برنامه افتتاح‌ها دیده می‌شد.

سرمایه‌گذاری وسیعی در امر صنعت توریسم انجام شد، اما با حجم گسترده منابع مالی دولتی پدیده رانت و رشوه‌خواری هم وجود داشت. تعداد زیادی وام ارزان‌قیمت برای ساخت هتل‌های بزرگ به مناطقی داده شد که اهمیت قابل‌توجه توریستی نداشته و عملاً به ساختمان متروکه‌ای تبدیل شدند.

۲۸-۱۲- کشاورزی

پاپادوپلوس که خود از خانواده‌ای روستایی بود، حمایت و محبوبیت زیادی در بین کشاورزان کسب کرد. او پرداخت وام کشاورزی برای حمایت توسعه روستایی را تشویق می‌کرد.

مقاومت: میکیس تئودوراکیس و جبهه‌ملی

آهنگساز معروف، میکیس تئودوراکیس

(Mikis Theodorakis) بلافاصله بعد از کودتا مخفی شده و مردم را دعوت به مقاومت کرد. او چهارماه تمام به‌عنوان پایه‌گذار «جبهه‌ملی» برضد کودتا مبارزه می‌کرد، ولی در آگوست ۱۹۶۷ بازداشت و شکنجه شده و در روستای کوهستانی زاتونا محبوس شد و بعداً به اردوگاه اوروپوس فرستاده شد.

۲۹-۱۲- کودتای دوم پادشاه کنستانتین دوم

روابط بین پادشاه و سرهنگ‌ها از ابتدا هم حسنه نبود، در حالی که پادشاه جوان کنستانتین دوم تمایل داشت نقش مؤثری در سیاست کشور داشته باشد، برای او نمایش نقش رئیس یک دولت نظامی کافی نبود، اما کودتاچیان حاضر به تقسیم قدرت خود با او نبودند.

در صبح ۱۳ دسامبر ۱۹۶۷ خانواده سلطنتی به همراه نخست‌وزیر کولیاس به سمت شهر کاوالا در شرق تسالونکی پرواز کردند. در اینجا پادشاه به حمایت و کمک دوستان ژنرال خود و ارتش طرفدار سلطنت امیدوار بود. پادشاه می‌خواست با کمک آنها یک دولت سایه در تسالونکی تشکیل داده و دولت نظامی را به کناره‌گیری مجبور کند.

کودتا شکست خورد و ژنرال‌های طرفدار پادشاه به وسیله افسران رده پایین طرفدار سرهنگ‌ها دستگیر شدند. خانواده سلطنتی به همراه نخست‌وزیر کولیاس در صبح ۱۴ دسامبر قبل از دستگیری به سمت تبعیدگاه خود رم، فرار کردند.

بعد از فرار پادشاه کودتاچیان، ژنرال گئورگیوس زویتاکیس را به عنوان نایب السلطنه تعیین کردند. او در غیاب پادشاه به عنوان رئیس کشور کار می‌کرد و سرهنگ پادوپلوس را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کرد. سلطنت هنوز در کشور وجود داشت و پادشاه رسماً رئیس دولت بود، اما در اول جولای ۱۹۷۳ سلطنت برچیده شده و سرهنگ پادوپلوس رئیس‌جمهور شد.

۳۰-۱۲- ترور نافرجام سرهنگ پادوپلوس

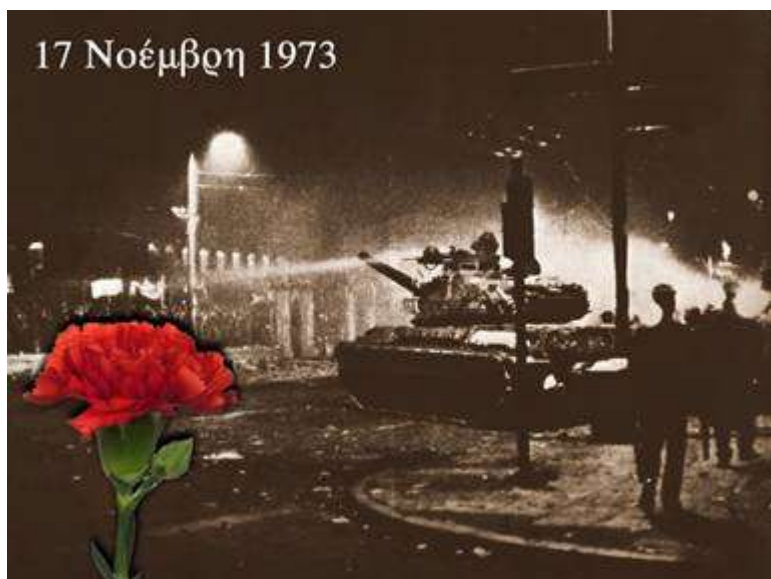
در ۱۳ آگوست ۱۹۶۸ الکساندروس پاناگولیس (Alexandros Panagoulis) سرهنگ پادوپلوس را مورد سوءقصد قرارداد. او قصد داشت با پرتاب یک بمب، اتومبیل دیکتاتور را در نزدیکی وارکزا منفجر کرده و او را بکشد. سوءقصد نافرجام ماند و پاناگولیس دستگیر شده و در دادگاه نظامی به اعدام محکوم شد. به دلیل موضع‌گیری دول خارجی حکم اعدام او به حبس ابد تبدیل شد. پاناگولیس در زندان مورد شکنجه‌های روحی و جسمی قرار گرفت.

او در چارچوب عفو عمومی در سال ۱۹۷۳ از زندان آزاد شده و بعد از آشنایی با خبرنگار ایتالیایی اوریانا فالاجی با او به رم رفت. بعد از استقرار دوباره دموکراسی به عنوان نماینده از حزب میانه - نیروی جدید (E.K.-N.D.) به پارلمان راه یافت.

بعد از آنکه پاناگولیس اعلام کرد قصد دارد آرشیو پلیس نظامی (ESA) را افشا کند، در اول ماه می ۱۹۷۶ در یک تصادف کشته شد، چیزی که بیشتر افکار عمومی یونان آن را تصادفی عمدی و سوءقصد می‌دانست. اوریانا فالاجی خاطرات خود با پاناگولیس را در کتابی با عنوان «بیوگرافی یک مرد» منتشر کرد.

چند هفته بعد از سوءقصد نافرجام به جان سرهنگ پاپادوپلوس موج مخالفت گسترده مردم با پاپادوپلوس آشکار شد، این هنگامی بود که هزاران نفر جنازه پاپاندرو (نخست وزیر سابق) را تشییع کرده و با این تظاهرات وسیع، قدرت مخالفت خود با دیکتاتور را نشان دادند.

۳۱-۱۲- کودتای نظامی سرهنگ ها در یونان (۱۹۶۷ تا ۱۹۷۴ میلادی)



خیابانهای آتن در ۱۷ نوامبر ۱۹۷۳ میلادی؛

تبعید کونستانتین دوم ؛ کشمکش
بخاطر قبرس با ترکیه ؛ دولت
غیرنظامی در یونان (از ۱۹۷۴ تا به
امروز) تداوم بی ثباتی یونان در دهه
۱۹۶۰ میلادی منجر به کودتای
نظامی در ۱۹۶۷ میلادی گشت که
البته کنستانتین با کودتاچیان
همکاری کامل داشت . «دیکتاتوری
سرهنگ ها» هنگامی که
تشویقشان برای کودتای یونانیهای
قبرسی، یونان را به آستانه جنگ با
ترکیه کشاند در ۱۹۷۴ میلادی
خاتمه یافت .

دولت غیرنظامی بار دیگر سرکار آمد. و در ۱۹۷۵ میلادی قانون اساسی جدید جمهوری تصویب شد.
یونان، به ویژه از طریق عضویت در جامعه اروپا (۱۹۸۱ میلادی)، از آن زمان روابط نزدیک تری با اروپای
غربی برقرار ساخته است. در ۱۹۹۲ میلادی مخالفت یونان مانع به رسمیت شناخته شدن مقدونیه،
یکی از جمهوریهای یوگسلاوی سابق، از سوی جامعه اروپا گردید . یونان یکی از مخالفان ورود ترکیه
به اتحادیه اروپا است .

۳۲-۱۲- قیام دانشگاه پلی تکنیک در نوامبر ۱۹۷۳

در ۱۴ نوامبر ۱۹۷۳ دانشجویان پلی تکنیک (Polytechnions) آتن برای اعتراض به دیکتاتوری نظامی اعتصاب کردند. آنها در محوطه دانشگاه سنگربندی کرده و با یک فرستنده رادیویی مردم را به مقاومت فراخواندند. هزاران نفر از کارگران و جوانان به آنها پیوستند. در ابتدای صبح روز ۱۷ نوامبر درحالی که به دستور دولت تمام روشنایی‌های شهری خاموش شده و محوطه در تاریکی مطلق بود، با یک تانک در دانشگاه را شکستند و درحالی که افراد زیادی به در آویزان بودند و دانشگاه به وسیله سربازان تسخیر شد.

هرگز کاملاً مشخص نشد که چند نفر در قیام ۱۷ نوامبر کشته شده‌اند. در تحقیقات بعدی گفته شد که هیچ دانشجویی در دانشگاه کشته نشده است، اما ۲۴ نفر غیرنظامی در عملیات سرکوب قیام کشته شده‌اند.

«برقراری مجدد نظم و امنیت» بهانه‌ای به دست دیمیتریوس یوانیدیس (Dimitrios Ioannidis) یک نظامی افراطی در دولت داد تا با یک کودتای دیگر پادوپلوس را از قدرت خلع کرده و دوست خود پایدوس گیزیکیس (Phaidon Gizikis) را جانشین او کند. یک سازمان زیرزمینی که از ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۳ انفجارهایی را انجام داده بود، نام خود را براساس تاریخ قیام دانشگاه پلی تکنیک، «سازمان انقلاب ۱۷ نوامبر» گذاشت.

۳۳-۱۲- پایان رژیم

تلاش برای فضای باز سیاسی در دولت پادوپلوس

در اثر نارضایتی فزاینده از دولت نظامی، کاهش پیشرفت‌های اقتصادی و ایزوله شدن سیاست خارجی رژیم از سال ۱۹۷۳ پادوپلوس قول بازگشت مردم‌سالاری را به مردم می‌داد، چیزی که نمی‌توانست از دستاوردهای او باشد، اما او درحالی که قبلاً از "تغییر سیاسی" به سوی شهروند یونانی صحبت کرده بود، این کار را به آرامی شروع کرد.

او به دنبال حمایت تمام گروه‌های سیاسی قدیمی بود، اما تنها توانست موافقت یک سیاستمدار محافظه کار قدیمی به نام اسپایروس مارکزینیس (Spyros Markezinis) را جلب کرده و او را به نخست‌وزیری برگزیند. حکومت نظامی و قانون زمان جنگ لغو، سانسور مطبوعات کمتر و زندانیان سیاسی آزاد شدند. پادوپلوس در فکر یک جمهوری ریاستی بود. تمام احزاب سیاسی، به جز کمونیست‌ها، دوباره اجازه فعالیت می‌یافتند و انتخابات آزاد برگزار می‌شد. به دنبال باقیام دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک در نوامبر ۱۹۷۳ ایجاد فضای باز سیاسی به ناگهان متوقف شده و افراطی‌ها زیر نظر دیمیتریوس یوانیدیس قدرت را به دست گرفتند.

۳۴-۱۲- فروپاشی

در ۱۵ جولای ۱۹۷۴ یوانیدیس، که بعد از برکناری پاپادوپلوس مرد قدرتمند رژیم بود تدارک یک کودتای نظامی به وسیله گارد ملی مستقر در قبرس را برای برکناری دولت اسقف اعظم ماکاریوس سوم داد. بدین وسیله بحران قبرس را از نو برانگیخت و چند روز بعد باعث حمله نیروهای ارتش ترکیه به قبرس شد، چیزی که موجب فروپاشی حکومت نظامی در یونان و بازگشت به مردم سالاری شد.

سرهنگ‌ها باید می‌آموختند که غرب دست آنها را برای ضمیمه کردن قبرس هرگز باز نمی‌گذارد. در زیر فشار دولت‌های غربی پرزیدنت پایدون گیزیکیس مجبور شد کنستانتیوس کارامنلیس را که بعد از شکست انتخاباتی سال ۱۹۶۴ به پاریس مهاجرت کرده بود به کشور فراخواند. کارامنلیس که با هوپیمای رئیس‌جمهور فرانسه به آتن رسیده بود، مورد استقبال بی‌نظیر مردم قرار گرفت و در همان شب جولای ۱۹۷۴ به عنوان نخست‌وزیر سوگند یاد کرد.

۳۵-۱۲- تغییر سیاسی

در دوران کارامنلیس «تغییر سیاسی» واقعی و یا به یونانی آن «Metapolitefsi» شروع شد. او یک دولت وحدت ملی تشکیل داد و در پاییز ۱۹۷۴ حزب سیاسی لیبرال - محافظه کار را تأسیس کرد. کارامنلیس و دولت او در طول یکسال انتخابات آزاد برگزار کرده و قانون اساسی جدیدی را تصویب و افسران کودتایی را بازداشت کردند. سرکرده اصلی کودتا به جرم خیانت به اعدام محکوم شدند. احکام آنها بعداً به حبس ابد تبدیل شد و اما گفتاری از گئورگیوس کامانتوس:

"همیشه گفته شده بود که دیکتاتوری چه فتنه‌ای را با خود به همراه آورد، بدترین آنها زیان‌های غیرقابل جبران در قبرس بود. کودتاگران، بدون این که خودخواسته باشند، یک کار خوب انجام دادند، اینکه آنها جریان تاریخ را سرعت بخشیدند: لغو برچیدن بساط نظام سلطنت، ایجاد احزاب جدید در یونان، فعالیت تمام احزاب سیاسی، تغییراتی که شاید در غیر این صورت ده‌ها سال به طول می‌انجامید.

ابزار دیکتاتورها خشونت است و شکنجه، و بدین وسیله خود را از گردونه سیاست خارج می‌کنند. انسان هرگز اجازه ندارد آنها را تحمل کند. یک حکومت دیکتاتوری باید بدون هیچ چون و چرایی نفی شود.

لیست کودتاهای انجام شده توسط آمریکا در صد سال اخیر :

توضیحات	محل کودتا	سال
انقلاب حزب بلشویک روسیه در سال ۱۹۱۷ با مخالفت آشکار دولت «وودرو ویلسون»، رئیس جمهور وقت آمریکا روبرو شد. در سال ۱۹۱۸، نیروهای متحدین از جمله آمریکا به روسیه لشکرکشی نظامی کردند.	روسیه	۱۹۱۸
در سال ۱۹۴۹ آمریکا با فتنه‌انگیزی در یونان جنگ داخلی این کشور را به راه انداخت که ۱۵۴ هزار نفر کشته، ۴۰ هزار نفر بازداشت و زندانی و ۶ هزار نفر به موجب احکام نظامی صادره توسط دادگاه نظامی یونان اعدام شدند.	یونان	۱۹۴۹
«ماکویگ»، سفیر وقت آمریکا در آتن اعتراف کرد که تمام اقدامات تأدیبی و تکنیکی اتخاذ شده و به اجرا گذاشته شده توسط حکومت نظامی یونان طی سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۹ توسط نظارت مستقیم و برنامه‌ریزی دقیق کاخ سفید صورت گرفته بود.		
در ۳ مارس ۱۹۴۹ آژانس اطلاعات و جاسوسی آمریکا (سیا) کوتایی نظامی را در سوریه و به فرماندهی «حسنی الزعیم» به اجرا می‌گذارد که برنامه این انقلاب تماماً و کاملاً در سفارت آمریکا در دمشق ریخته شده بود.	سوریه	۱۹۴۹
در ۱۴ آگوست ۱۹۴۹ شماری از افسران سوریه به دستور سفارت آمریکا در دمشق و در حالی که توسط این سفارت هدایت می‌شدند، اقدام به محاصره خانه «حسنی الزعیم» کردند که خود کودتای آمریکا را رهبری کرده بود، و پس از اینکه الزعیم حاضر نشد به دستورات آنها تن دهد، او را به قتل رساندند.		
در ۱۰ مارس ۱۹۵۲ آمریکا اقدام به حمایت از ژنرال «باتیستا» کرده و او را به کودتا در کوبا تشویق کردند و پس از اینکه باتیستا قدرت را در کشور به دست گرفت، دیکتاتوری وابسته به آمریکای خود را در این کشور به اجرا گذاشت.	کوبا	۱۹۵۲
در ۱۹ آگوست ۱۹۵۳ سازمان سیا کودتایی را علیه دولت «مصدق» به راه می‌اندازد که به کودتای «۲۵ مرداد» در ایران معروف است. طراح و برنامه‌ریز این کودتای	ایران	۱۹۵۳

			آمریکایی کسی نبود جز «کیم روزولت»، نوه «تئودور روزولت» که طی سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹ میلادی ریاست جمهوری آمریکا را برعهده داشت.
۶	۱۹۵۳	آلبانی	بین سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ دولت آمریکا و بریتانیا در اقدامی مشترک دولت قانونی آلبانی که کوچک‌ترین و شکننده‌ترین دولت کمونیستی در اروپای شرقی بود را ساقط کردند.
۷	۱۹۵۴	گواتمالا	سازمان سیا از براندازی دولت گواتمالا که با رأی مردم انتخاب شده بود حمایت کرد. «جاکوبو آربنز» رئیس جمهور گواتمالا، با رأی مردمی به منصب قدرت نشسته بود. سازمان سیا در چند عملیات پنهانی که علیه وی و دولتش انجام داد، موفق به سرنگونی دولت وی نشد اما ناگهان ارتش کشورش علیه او برگشت و او به سادگی از قدرت کنار زده شد. بعد از آنکه حکومت جدید زمین‌های متعلق به شرکت آمریکایی را ملی اعلام کرد، سیا اقدام به هدایت حمله مخالفان در تبعید کرد؛ بمب افکن‌ها در نیکاراگوئه مستقر شدند. در ۲۷ ژوئن ۱۹۵۴ پس از اینکه جنگنده بمب افکن‌های نیروی هوایی آمریکا اقدام به بمباران پایتخت گواتمالا و مناطق اطراف آن به واسطه جنگنده‌های «ب-۲۶» می‌کنند، کودتایی نظامی را در این کشور انجام می‌دهند. سفیر آمریکا فهرست چندین نفر از افرادی که طبق سیاست‌های آمریکا می‌بایست اعدام می‌شدند را تهیه کرد و سرانجام با حمایت مستقیم ریگان، آرمز به عنوان رئیس جمهور گواتمالا منصوب شد. این امر منجر به شکل‌گیری جنگ داخلی در این کشور شد که نزدیک به ۲۰۰ هزار کشته در پی داشته است.
۸	۱۹۵۷	تایلند	
۹	۱۹۵۸	لائوس	بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰ سیا حداقل مهندسی و طراحی سه کودتا را برای دور نگه داشتن گروه‌های چپ‌گرا از قدرت را برعهده داشت. سیا حامی رهبر دست راستی و سرکرده باند مواد مخدر در لائوس ژنرال «فومی نوساوان» بود. نوساوان دلال مواد مخدر میان برمه، لائوس و ویتنام بود و آمریکا نیز از انحصار انتقال مواد مخدر توسط این شخص حمایت می‌کرد. در سال ۱۹۶۲ سیا با گردآوری ۳۰ هزار نفر از شبه نظامیان تحت فرمان خود در تایلند، کره، ویتنام و فلپین علیه گروه‌های چپ در لائوس وارد نبرد شد که در نهایت پس از آشکار شدن ضعف آمریکا در

			مقابل لائوسی‌هایی چپ‌گرا، این کشور اقدام به تخلیه دو میلیون تن بمب بر سر مردم بی‌گناه لائوس کرد.
۱۰	۱۹۵۸	لبنان	در ۱۵ جولای ۱۹۵۸ لبنان عملاً به واسطه ناوگان ششم نیروی دریایی آمریکا به اشغال نظامی این کشور در می‌آید تا کاخ سفید رسماً حمایت خود از "کمیل شمعون" را به دنبال انقلاب عراق که روز پیش از آن در این کشور (عراق) روی داده بود، اعلام کند.
۱۱	۱۹۵۸	عراق	در ۱۹۵۸ پس از اینکه پادشاهی تحت حمایت بریتانیا در عراق توسط «عبدل قاسم» فروپاشید سیا جوان ۲۲ ساله‌ای را مأمور کرد که این رئیس‌جمهور جدید را ترور کند. صدام حسین جوان ۲۲ ساله‌ای که مأموریت چنین اقدامی را داشت با حمایت مالی آمریکا به بیروت و قاهره سفر کند و در آنجا تبدیل به یکی از نیروهای اطلاعاتی مصر شد.
۱۲	۱۹۵۹	کوبا	سازمان سیا با اقدامات آیزنهاور و کندی تبعیدی‌ها و پناهندگان ضد کمونیست کوبایی را آموزش داد و تلاش کرد دولت فیدل کاسترو را سرنگون کند. بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین این تلاش‌ها عملیاتی بود که در سطح کاخ سفید انجام و به «عملیات خلیج خوک‌ها» مشهور شد.
۱۳	۱۹۶۰	کنگو	در سال ۱۹۶۰ هنگامی که پاتریس لومومبا که با مبارزات ضد استعماری‌اش راه را برای استقلال کنگو از بلژیک فراهم کرده بود، برای حل پاره‌ای از بحران‌های داخلی از شوروی طلب کمک نظامی کرد باعث شد دولت آیزنهاور و آمریکا عصبانی شوند. رئیس وقت سازمان سیا در آن زمان هشدار داد کنگو نیز در تلاش است تا به حکومتی کمونیستی تبدیل شود و باید دست به کار شد تا از پدید آمدن کوبایی دیگر جلوگیری شود. آیزنهاور به سازمان سیا اجازه داد تا با ریختن سم در غذا یا خمیر دندان وی او را ترور کند. سازمان سیا نتوانست او را ترور کند اما استعمارگر سابق کنگو یعنی بلژیک را یاری داد تا لومومبا را عزل و او را مجبور به فرار کند.
۱۴	۱۹۶۰	ترکیه	
۱۵	۱۹۶۱	اکوادور	
۱۶	۱۹۶۱	ویتنام جنوبی	

۱۷	۱۹۶۳	جمهوری دومینیکن	سازمان سیا از براندازی «رافائل تروخیو»، دیکتاتور جمهوری دومینیکن حمایت می کرد و سرانجام وی را کشت.
۱۸	۱۹۶۳	کنگو	آمریکا بطور غیر مستقیم و با همکاری سربازان بلژیکی در امور کنگو مداخله کرد و با کمک عوامل داخلی چون (موسی چومبه)، رئیس جمهور کنگو (پاتریس لومومبا) را به قتل رسانده و دولت کنگو را سرنگون کردند.
۱۹	۱۹۶۳	عراق	در فوریه سال ۱۹۶۰، آمریکا کودتایی علیه دولت عراق طراحی کرد که «عبدالکریم قاسم» رئیس جمهور آن بود و دو سال قبل پادشاهی غرب گرای عراق را سرنگون کرده بود، طراحی کرد. دولت عراق از گسترش نفوذ حزب کمونیسم عراقی در زمان ریاست جمهوری وی نگران بود. خارج شدن عبدالکریم قاسم از پیمان «ستو» و خرید اسلحه از شوروی اقداماتی بود که آمریکا و سیا را به براندازی حکومت وی ترغیب کرد. این کودتا سرانجام در سال ۱۹۶۳ موفق شد.
۲۰	۱۹۶۳	ویتنام جنوبی	
۲۱	۱۹۶۴	برزیل	آمریکا رئیس جمهور برزیل، «گولارت» که با رأی مردم روی کار آمده بود را در مارس ۱۹۶۴ سرنگون کرد. در ۱۹۶۴ ژانرال «کاستلو برانسو» توانست با کمک و حمایت ایالات متحده آمریکا کودتایی را بر پا کند که در نتیجه آن بیست سال حکومت ظالمانه بر این کشور حاکم شد.
۲۲	۱۹۶۴	بولیوی	
۲۳	۱۹۶۵	اندونزی	در این سال سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا کودتایی نظامی به رهبری «سوهارتو» علیه «سوکارنو»، رئیس جمهور وقت اندونزی تدارک دیده و به اجرا می گذارد؛ سوکارنو اندونزی را ابتدا از چنگ ژاپنی ها و سپس هلندی ها رهانیده و آزاد کرده بود. به دنبال اجرای این کودتای بیش از یک میلیون شهروند اندونزیایی قربانی شدند. نقش آمریکا در کودتای ۱۹۶۵ ژنرال «سوهارتو» در اندونزی در ابتدا مخفی ماند، علی رغم این که سوهارتو هم تقریباً به اندازه مردم عراق از مردم اندونزی کشت. بعد از پایان ماجرا بود که مقامات آمریکا برای شریک شدن در افتخار این کودتا نقش خود را در کمین قتل عام سوهارتو آشکار کردند.
۲۴	۱۹۶۵	زئیر	پاتریس لومومبا رهبر جنبش ملی این کشور که نبرد مردم این کشور را برای دستیابی به استقلال را رهبری کرد، در سال ۱۹۶۰ اولین نخست وزیر منتخب مردم این کشور

			شد. اما او طی کودتای آمریکایی «جوزف موبوتو» از قدرت خلع شد. موبوتو با انحلال انتخابات در سال ۱۹۶۵ خود را به عنوان رئیس جمهور ژئیر اعلام کرد و برای مدت ۳۰ سال دیکتاتور مآبانه در این کشور حکمرانی کرد.
۲۵	۱۹۶۶	عراق	کودتا شکست خورد
۲۶	۱۹۶۷	یونان	در ۲۱ آوریل سال ۱۹۶۷، دولت مردمی یونان که عده‌ای گمان داشتند راه کمونیسم پیش گرفته بود، سرنگون شد. بعضی شواهد به نقش داشتن آمریکا در این کودتا گواهی می‌دهند؛ با این وجود، عده‌ای نقش آمریکا را انکار می‌کنند. نخست وزیر لیبرال یونان «گئورگیس پانادورئه» در کودتای آمریکایی سال ۱۹۶۷ از حکومت ساقط شد. پس از او فرزندش به عنوان اولین رئیس جمهور سوسیالیست یونان در ۱۹۸۱ به مسند قدرت تکیه زد.
۲۷	۱۹۶۸	پاناما	
۲۸	۱۹۶۹	غنا	در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ چهره ضد امپریالیستی به نام «کوام نکرومه» که در دوران استعمار بریتانیا نخست وزیر بود با کسب استقلال از انگلیس به عنوان رئیس جمهور غنا برگزیده شد. او در سال ۱۹۶۵ کتاب «استعمارنو: آخرین مرحله از امپریالیسم» را نوشت و در سال ۱۹۶۹ طی یک کودتای آمریکایی سرنگون شد. هر چند دولت آمریکا دخالت در این کودتا رانفی می‌کند اما بعدها یکی از جراید انگلیس افشا کرد که ۴۰ نفر از افسران سیا به توزیع اسلحه و حمایت از مخالفان مخفی نکرومه کردند که در نهایت نیز با موفقیت این عملیات دولت آمریکا از آن‌ها تقدیر کرد.
۲۹	۱۹۷۰	کامبوج	زمانی که نیکسون دستور به بمباران پنهانی و غیر قانونی کامبوج در سال ۱۹۶۹ داد، هواپیماهای این کشور به گونه‌ای عمل کردند که هیچ ردپایی از جنایت‌های آمریکا در این کشور باقی نماند. طی این عملیات‌ها نیم میلیون نفر از مردم کامبوج بر اثر پرتاب موشک‌هایی که عدد آن‌ها بیش از تعداد بمب‌های فرو ریخته شده بر سر مردم آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم بود کشته شدند. زمانی که «کومر راگ» در سال ۱۹۷۳ قدرت را به دست گرفت و حداقل دو میلیون نفر از مردم خود را کشت، در نهایت توسط ارتش ویتنام مجبور به ترک کشور شد. اما ایالات متحده از طریق سفارت خویش در بانکوک به حمایت‌های همه جانبه از راگ و سربازانش کرد.
۳۰	۱۹۷۱	ترکیه	

۳۱	۱۹۷۱	بولیوی	در سال ۱۹۷۱، آمریکا از کودتای بولیوی حمایت و آنرا رهبری کرد.
۳۲	۱۹۷۳	شیلی	دولت کندی تیمی متشکل از ۱۰۰ مأمور سیا و وزارت خارجه را به شیلی فرستاد تا در انتخابات سال ۱۹۶۴ نتیجه را عوض کند. کمپین «ترس سرخ» با تصاویر تیرباران افراد و تانک‌های شوروی برای ترساندن زنان، تولید برنامه‌های رادیویی توسط سیا، پخش اخبار ساختگی، و موارد مشابه همه در همین راستا بود، و در نهایت «ادواردو فری» با رأی اکثریت زنان انتخابات ۱۹۶۴ را از آئنده برد. اما علی‌رغم همه کمپین‌های آمریکا، آئنده در سال ۱۹۷۰ علی‌رغم تحریم‌های اقتصادی و کمپین بی‌ثبات‌سازی آمریکا دوباره در انتخابات پیروز شد. دفتر زندگی آئنده در نهایت به دست ارتش ژنرال «پینوشه» با حمایت سیا و ارتش آمریکا بسته شد. در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا کودتایی علیه «سالوادور آئنده»، رئیس جمهور وقت شیلی به اجرا می‌گذارد که در نتیجه آن نه تنها آئنده کشته می‌شود که این کودتا اعدام ۳۰ هزار نفر و بازداشت و زندانی شدن ۱۰۰ هزار نفر را در شیلی به دنبال دارد. در ۸ سپتامبر ۱۹۷۴ «ویلیام کولب»، مدیر وقت سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا از نقش اساسی این سازمان جاسوسی جهت از پیش‌رو برداشتن سالوادور آئنده، رئیس جمهور وقت شیلی پرده برداشت و یادآوری کرد که دولت نیکسون طی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ بیش از ۸ میلیون دلار را به فعالیت‌های سازمان سیا در شیلی اختصاص داده بود تا موانعی بر سر راه دولت آئنده و فعالیتش در این کشور ایجاد کند.
۳۳	۱۹۷۳	اروگوئه	آمریکا با اجرای کودتای نظامی در اروگوئه، دولت این کشور را سرنگون کرد.
۳۴	۱۹۷۶	آرژانتین	دولت دموکراتیک آرژانتین با کودتای نظامی سازمان سیا در ۲۴ مارس ۱۹۷۶ سرنگون شد. بر اساس اسناد طبقه‌بندی نشده آمریکا در سال ۲۰۰۳، در اکتبر سال ۱۹۷۶ بین وزرای خارجه آمریکا و آرژانتین یعنی «هنری کسینجر» و «گوزیتی» بلافاصله پس از اینکه دولت نظامی و کودتا در این کشور به قدرت رسید گفتگوهای صورت گرفته است. در این سخنان به صراحت کسینجر از دولت کودتا حمایت کرده و بر جنگ نا عادلانه‌ای که در آن ۳۰ هزار نفر که اکثر آن‌ها جوان بوده‌اند کشته شده و ۴۰۰ کودک نیز به سرقت رفتند صحنه گذاشته است.
۳۵	۱۹۷۷	پاکستان	

۳۶	۱۹۸۰	ترکیه	پاول هنز، از مدیران ارشد سازمان سیا به انجام کودتایی در ترکیه در سال ۱۹۸۰ اعتراف کرد.
۳۷	۱۹۸۰	کره جنوبی	در سال ۱۹۸۰، آمریکا در کره جنوبی کودتای نظامی کرد.
۳۸	۱۹۸۱	جزایر سیسیل	در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۱ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا با مشارکت سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا آفریقای جنوبی (DONS) که توسط سیا حمایت مالی می شود، مزدوران خود را در قالب تیم راگی راهی جزایر سیسیل می کند و این تیم در آنجا مأموریت داشت دست به کودتای نظامی بزند.
۳۹	۱۹۸۲	چاد	در ۷ ژوئن ۱۹۸۲ دولت آمریکا موفق می شود، دست نشانده خود "حسین حبری" را پس از هزینه کردن بیش از ۱۰ میلیارد دلار و دست زدن به قتل عام ها و کشتارهای گسترده در چاد به قدرت برساند.
۴۰	۱۹۸۳	گرانادا	در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳ نظامیان آمریکایی به کشور "گرانادا" حمله کردند که کوچک ترین کشور جهان به شمار می آید. نظامیان آمریکایی با وحشی گری تمام به این کشور کوچک حمله و ساکنان آن را که به دفاع از کشورشان برخاسته بودند، قتل عام کردند. دستاویز آمریکا برای این حمله و این همه قتل و کشتار در معرض خطر قرار گرفتن دانشجویان آمریکایی مقیم این کشور بود. این کشور در آن زمان درگیر انقلاب مردمی بود. علت این حمله جلوگیری از قدرت یافتن حکومت طرفدار شوروی و کوبا در گرانادا بود.
۴۱	۱۹۸۴	گینه	
۴۲	۱۹۸۷	بورکینافاسو	
۴۳	۱۹۸۹	پاناما	در ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۹ نظامیان آمریکایی کشور پاناما را به دستور «جرج بوش»، رئیس جمهور وقت آمریکا به اشغال خود در آوردند تا ژنرال «مانوئل نوریگا»، رهبر وقت پاناما را بازداشت و در آمریکا محاکمه کنند. در این اشغال، بیش از دو هزار نفر کشته شدند.
۴۴	۱۹۸۹	پاراگوئه	
۴۵	۱۹۹۰	فیلیپین	جت های آمریکایی پوشش هوایی به سود حکومت در برابر کودتاتشکیل دادند دولت آمریکا نقش مهمی در وارد آوردن فشار بر «فردیناند ماکروس»، رئیس

			جمهور وقت فیلیپین برای کناره گیری از قدرت داشت؛ دولت آمریکا پیش از این برای دهه ها از فردیناند مارکوس حمایت کرده بود.
۴۶	۱۹۹۱	نیکاراگوئه	سازمان سیاه پوستان سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۰ قصد براندازی دولت «ساندینیستا» در نیکاراگوئه را داشت.
۴۷	۱۹۹۰	السالوادور	جنگ داخلی که در دهه ۱۹۸۰ در این کشور به وقوع پیوست، قیام مردمی علیه حکومتی بود که با نهایت سنگدلی و قساوت علیه مردم ظلم می کرد. در این جنگ داخلی نزدیک به ۷۰ هزار نفر از مردم السالوادور کشته و هزاران نفر نیز ناپدید شدند. کمیتة حقیقت یاب سازمان ملل پس از جنگ تشکیل شد و به این نتیجه رسید که ۹۵٪ از کشته شدگان توسط دولت و تنها ۵٪ توسط شبه نظامیان کشته شده اند. نیروهای نظامی دولت که مسئول این کشتار بودند به طور کامل از سوی سیا تأسیس، آموزش و مجهز و هدایت شدند.
۴۸	۱۹۹۱	هاییتی	بیش از ۲۰۰ سال بعد از شورش بردگان که منجر به شکل گیری ملت هاییتی شد و بر نظامیان ناپلئون غلبه کردند مردم زجر کشیده این کشور در نهایت توانستند در یک انتخابات یک حکومت دموکراتیک واقعی را تحت رهبری «جین برتراند آرسیتید» در سال ۱۹۹۱ بر سر کار بیاورند. اما حکومت آرسیتید تنها پس از ۸ ماه دوام، در یک کودتای نظامی مورد حمایت آمریکا سرنگون شد. هر چند دوباره آرسیتید با حمایت مردمی توانست در سال ۲۰۰۰ دوباره بر سر کار بیاید. اما کودتای سال ۲۰۰۴ که با اردو کشی و ایجاد خشونت هاییتی را به بی ثباتی کشاند، باعث شد تا بهانه برای آمریکا برای خارج کردن آرسیتید از قدرت ایجاد شود.
۴۹	۱۹۹۴	هاییتی	اعمال محاصره علیه حکومت نظامی؛ سه سال بعد از کودتا سربازان رئیس جمهور آرسیتید را دوباره به دفترش بازگرداندند.
۵۰	۱۹۹۵	کامبوج	دولت ریگان در پی به کارگیری «دکترین ریگان» برای کمک به جنبش های مقاومت ضد شوروی دست به حمایت از جبهه آزادی ملی خلق در کشور کامبوج زد و سرانجام در سال ۱۹۹۵ رژیم کمونیستی کامبوج را از قدرت ساقط کرد.
۵۱	۱۹۹۶	اوگاندا	
۵۲	۱۹۹۷	کلمبیا	در سال ۱۹۹۷ «دیاگو موریلو - بجارانو» و همدستانش پس از دخالت نظامی آمریکا برای سرنگونی «پابلو اسکوبر» بر روی کار آمد. اگر چه بهانه آمریکا برای دخالت

			نظامی علیه اسکوبر مبارزه علیه مواد مخدر بود اما در عوض این کشور از گروهی در کلمبیا حمایت کرد که طی ده سال بعد مسئول ۷۵٪ از قتل‌های وحشیانه مردم کلمبیا بود.
۵۳	۱۹۹۹	پاکستان	در سال ۱۹۹۹، در جریان کودتای نظامی «پرویز مشرف» در پاکستان، حمایت‌ها و نقش آمریکا در حذف تحریم اقتصادی علیه پاکستان کاملاً محسوس بود.
۵۴	۲۰۰۲	ونزوئلا	در آوریل ۲۰۰۲ کابینه بوش انجام کودتا را در ونزوئلا بر علیه (هوگو چاوز) رئیس جمهور این کشور صادر کرد. بعد از ۲ ماه اعتصابات سراسری مردم در طرفداری از هوگو چاوز و محکوم شدن کودتا از طرف ۱۹ کشور امریکای لاتین، کودتا با شکست مواجه شد و چاوز به قدرت بازگشت. امریکا عقب نشینی کرد، ولی به کمک‌های مالی خود به مخالفان چاوز به رهبری (پدرو کارمونا) یکی از کارتل‌های نفتی، ادامه داد. و خواستار رفراندوم برای تأیید و یا نفی چاوز شد. (این رفراندوم در ۱۵ اوت ۲۰۰۴ برگزار شد و ۵۸٪ مردم دوباره چاوز را تأیید کردند).
۵۵	۲۰۰۳	گرجستان	در نوامبر ۲۰۰۳، امریکا با حمایت خود، (انقلاب نارنجی) را در گرجستان به پیروزی رساند و دولت «شواردنازه» را سرنگون کرد و از «ساکاشویلی» حمایت کرد.
۵۶	۲۰۰۴	هائیتی	
۵۷	۲۰۰۵	اوکراین	واشنگتن در اوکراین هم از زمان استقلال این کشور در سال ۱۹۹۱ برای حکومت احزاب و کاندیداهای طرفدار غرب تلاش کرد و نقطه اوج آن «انقلاب نارنجی» سال ۲۰۰۴ بود.
۵۸	۲۰۰۵	ازبکستان	در می ۲۰۰۵، ایالات متحده در ادامه پروسه مداخلات آشکار خود، ناآرامی‌هایی را در ایالت (اندیجان) ازبکستان ایجاد کرد تا دولت این کشور را نیز همانند نمونه‌های قبلی سرنگون کند، اما با برخورد نظامی شدید دولت با ناآرامی‌ها و کشته شدن بیش از هزار نفر از مردم بیگناه، امریکا در این براندازی ناموفق شد.
۵۹	۲۰۰۵	قرقیزستان	در مارس ۲۰۰۵ و در ادامه انقلاب اوکراین، امریکا در قرقیزستان نیز انقلاب رنگین ایجاد کرد و دولت این کشور را نیز سرنگون کرد.
۶۰	۲۰۰۹	هندوراس	کودتای سال ۲۰۰۹ در هندوراس جدای از ابعاد سیاسی آن تلفات جانی فراوانی را به این کشور وارد کرد که طی آن بسیاری از مخالفان سیاسی، روزنامه نگاران و فعالین اتحادیه‌ها جان خود را از دست دادند. در زمان وقوع کودتا دولت آمریکا هر گونه

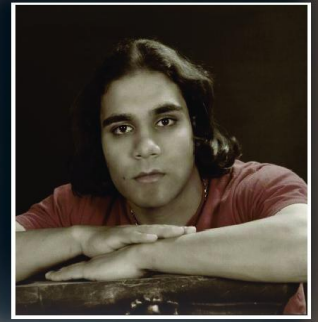
			دخالت خود را انکار کرد. اما طی اسنادی که در ویکی لیکس افشا شد سفارت آمریکا در هندوراس، دلال اصلی انتقال قدرت در این کشور بود که مدیریت شرایط پس از کودتا و تشکیل دولتی که منافع آمریکایی‌ها را محقق کند بر عهده داشته است.
۶۱	۲۰۱۳	مصر	دو سال بعد از انقلاب سال ۲۰۱۱ مصر و روی کار آمدن دولت مردمی «محمد مرسی» رژیم صهیونیستی و آمریکا که می‌دیدند با روی کار آمدن عضوی از اعضای اخوان المسلمین منافع شان در منطقه با خطر رو به رو شده است، از ارتش مصر برای انجام کودتای نظامی حمایت کردند. آمریکا البته در ابتدای امر به نظرمی‌رسید که مخالف این کودتا باشد اما بهبود روابط غرب با مصر بعد از این کودتا و به رسمیت شناختن دولت جدید توسط آمریکا نشان داد این کودتا نیز آمریکایی بوده است.
۶۲	۲۰۱۴	اوکراین	دولت‌های «ویکتور یوشچنکو» و «یولیا تیموشنکو» هم با حمایت غرب به سرنوشت دولت‌های دیگر تحت حمایت غرب گرفتار و به فساد کشیده شدند و «ویکتور یانوکویچ» نخست‌وزیر سابق این کشور در سال ۲۰۱۰ به ریاست‌جمهوری انتخاب شد. آمریکا دوباره از تاکتیک‌های سنتی خود استفاده کرد و کودتای سال ۲۰۱۴ را رقم زد.

پایان جلد اول

منابع و مآخذ

۱. کتاب «کودتا (۲۸ مرداد، سازمان سیا و ریشه‌های روابط ایران و آمریکا در عصر مدرن)» نوشته یروآند آبراهامیان
۲. سایت جهانی ویکی پدیا <https://fa.wikipedia.org/>
۳. "COUP D'ÉTAT". meaning in the Cambridge English Dictionary. 2019-05-15. Retrieved 2019-05-20"
۴. ۵-۱۵. Retrieved 2019-05-20
۵. Powell, Jonathan M.; Thyne, Clayton L. (1 March 2011). "Global instances of coups from 1950 to 2010 A new dataset". *Journal of Peace Research*. 48 (2): 249–259. doi:10.1177/0022343310397436. ISSN 0022-3433
۶. دانشنامه ایرانیکا <http://www.iranicaonline.org>
۷. Online, 2009, available at <http://www.iranicaonline.org/newsite/articles/unicode/v6f4/v6f4a002.html>, Mark J. Gasiorowski, "Coups d'état of 1332 Š. /1953
۸. <http://www.bbc.co.uk/persian/> بی‌بی‌سی فارسی
۹. <http://www.tebyan.net> وبگاه تبیان
۱۰. <http://www.dw.de> دویچه‌وله فارسی
۱۱. سایت صدای مردم <http://www.yadman.sedayemardom.net/article>
۱۲. نوام چامسکی، The Chomsky Reader
۱۳. «درباره کشور یونان». موسسه حقوقی سام.
۱۴. <http://www.wordinfo.info/>
۱۵. دوراندیش، هومان: نقش نظامیان در گذار به دموکراسی. در: نشریه مهرنامه. شماره ۳، خرداد ۱۳۸۹.
۱۶. Haney, Rich (2005). *Celia Sánchez: The Legend of Cuba's Revolutionary Heart*. New York: Algora Pub. شابک ۰-۸۷۵۸۶-۳۹۵-۷
۱۷. Katrin Hansing (2002). *Rasta, Race and Revolution: The Emergence and Development of the Rastafari Movement in Socialist Cuba*. LIT Verlag Münster. شابک ۳-۸۲۵۸-۹۶۰۰-۵
۱۸. Hart, Joseph (2004). *Che: The Life, Death, and Afterlife of a Revolutionary*. New York: Thunder's Mouth Press. شابک ۱-۵۶۰۲۵-۵۱۹-۶
۱۹. Immerman, Richard H. (1982). *The CIA in Guatemala: The Foreign Policy of Intervention*. Austin, Texas: University of Texas Press. ISBN 978-0-292-71083-2.G
۲۰. Ireland's Own (12 August 2000). "From Cuba to Congo, Dream to Disaster for Che Guevara". Archived from the original on 9 February 2006. Retrieved 11 January 2006
۲۱. Kellner, Douglas (1989). *Ernesto "Che" Guevara (World Leaders Past & Present)*. Chelsea House Publishers (Library Binding edition). p. 112. ISBN 1-55546-835-7
۲۲. "Guevara, Ernesto "Che" (1965). "Che Guevara's Farewell Letter
۲۳. Guevara, Ernesto "Che" (1967). "Diario (Bolivia)". Written 1966–1967
۲۴. Guevara, Ernesto "Che" (editors Bonachea, Rolando E. and Nelson P. Valdés; 1969). *Che: Selected Works of Ernesto Guevara*, Cambridge, Massachusetts: MIT Press. شابک ۰-۲۶۲-۵۲۰۱۶-۸

۲۵. Guevara, Ernesto (2009). Che: The Diaries of Ernesto Che Guevara. Ocean Press. ISBN 978-1-920888-93-0.
۲۶. Guevara, Ernesto "Che" (1972). Pasajes de la guerra revolucionaria.
۲۷. Guevara, Ernesto "Che" (translated from the Spanish by Patrick Camiller; 2000). The African Dream. New York: Grove Publishers. شابک ۹-۳۸۳۴-۸۰۲۱-۰.
۲۸. Guevara, Ernesto; Deutschmann, David (1997). Che Guevara Reader: Writings by Ernesto Che Guevara on Guerrilla Strategy, Politics & Revolution. Ocean Press. ISBN 1-875284-93-1.
۲۹. Guevara Lynch, Ernesto (2000). Aquí va un soldado de América. Barcelona: Plaza y Janés Editores, S.A. شابک ۵-۱۳۲۷-۰۱-۸۴.
۳۰. Guevara Lynch, Ernesto (2007). The Young Che: Memories of Che Guevara by His Father. Vintage Books. ISBN 978-0-307-39044-8.
۳۱. صالحی، انوش (۱۳۸۲). راوی بهاران. قطره.
۳۲. Coll, Steve (2013-04-29). "Remote Control". ISSN 0028-792X. Retrieved 2019-08-14.
۳۳. World Population Prospects - Population Division - United Nations». population.un.org».
۳۴. چگونه در جنگل شیلی باید زندگی کرد' نوشته ژان برنان و آلوارو تابوآدا
۳۵. "CIA Activities in Chile". Central Agency Intelligence. CIA. 18 September 2000. Retrieved 18 April 2016
۳۶. شهباز، دلبر: هنر جدید: هنر معاصر ویتنام و کامبوج.
۳۷. Cambodia Population (2020) - Worldometer". www.worldometers.info."
۳۸. خاوند، فریدون: محاکمه‌ای بزرگ در کشوری کوچک
۳۹. ازگشایی پرونده حکومت وحشت خمرهای سرخ [/https://www.iran-emrooz.net](https://www.iran-emrooz.net)
۴۰. FAOSTAT». www.fao.org».
۴۱. همایون کاتوزیان، مصدق و کودتا
۴۲. Bourne, Peter G. (1997). Jimmy Carter: A Comprehensive Biography From Plains to Post-Presidency. New York: Scribner. ISBN 978-0-684-19543-8.
۴۳. "GINI index (World Bank estimate)". data.worldbank.org". بانک جهانی.
۴۴. پهلوی، محمدرضا شاه. ماموریت برای وطنم.
۴۵. بررسی اسناد کودتای ۲۸ مرداد (ترجمه: Clandestine Service History Overthrow of Premier Mossadeq of Iran)
۴۶. گازیوروسکی، مارک، کودتای ۲۸ مرداد، کودتای آمریکایی در تهران
۴۷. همه مردان شاه - استفن کینزر
۴۸. Schaeper, Thomas J. (2010). Rhodes Scholars, Oxford, and the Creation of an American Elite. Oxford, NY: Berghahn Books. p. 210. ISBN 978-1-84545-721-1.
۴۹. آسوشیتدپرس



محقق و تاریخ پژوه توانا **ساسان قره داغی** از محدود محققینی است که به موضوعات مختلف در تاریخ پرداخته و این پدیده های جنایتکارانه را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده است. از عمده تالیفات ایشان کتاب های سنگسار - فشنونت در قرآن - حکومت نظامی ... می باشد.



Palace Revolution -1

Sasan Gharehdaghi

ISBN : 978-87-93926-47-9

©2021 Avaye Buf

Denmark

avaye.buf@gmail.com

www.avayebuf.com

